فرهنگنامه

زنان پارسی گوی

www.tabarestan.info

نجف علی مهاجر

نگاهی کوتاه به زندگی و آثار مؤلف

مؤلف این فرهنگنامه ، به سال ۱۲۹۹ در تبریز به دنیا آمد ، دوران کودکی و نوجوانی را در مراغه به سر آورد .

در آستانه جنگ جهانی دوم ، شغل دیوانی اختیار کرد ، به مسئولیتهای خطیری در تشکیلات دیوانی منصوب بود .

تحصیلات خود را پی گرفت و در دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران ، با زاویه های تازه ای از توانمندی های شاعران و نویسندگان آشنا شد . نخستین تجربه های این دوره بازگشتی به گذشته های دور بود که بخشی از آن به دوران کودکی او را نیز ، زمانی که در یازده سالگی در فقیهت پدر به نجف اشرف عزیمت کرد ، در بر می گرفت . این مجموعه که با زبانی ساده و گیرا تحت عنوان ، زیر ناودان طلا ، در سال ۱۳۷۲ به همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسید و در مدتی کوتاه چندین بار تجدید چاپ شد .

این تجربه موجب شد که وی نگارش اثر دیگری را تحت عنوان ، میلاد نور ، در زمینه کودکی و نوجوانی حضرت رسول اکرم تالیف کند که این اثر نیز با همکاری سازمان نشر فرهنگ اسلامی در سال ۱۳۷۴ به چاپ رسید و به چاپ سوم رسید .

او پس از این دو تجربه به جمع آوری و انتشار قطعات و مطالبی ادبی پرداخت که در طول نزدیک ۴۰ سال به تدریج از آثار ادبی برچیده بود . نتیجه کار ، کتابی تحت عنوان گلبوته بود که در آن نمونه هایی از نثر و نظم بزرگان ادب کشورمان در مجموعه ای دلچسب در کنار هم قرار گرفته است . پس از آن او به نخستین تجربه خود در عرصه داستان نویسی پرداخت که در قالب داستانی شورانگیز به تحلیل اوضاع زمان سال های پیش و بعد از جنگ جهانی دوم اختصاص یافته بود . کتاب ، شرحی از درد جدایی ، که داستان زندگی دو دلداده ارمنی بود منتشر گردید و آنگاه کار بزرگتری را در دست گرفت که بیش از ده سال از عمر خود را پای آن گذاشت .

او به جمع آوری آثار بانوان شاعر پارسی گوی پرداخت که اینجا و آن جا نام و نشانی از آنان یافته بود . ادیبانی که بسیاری از آنان در هیچ فرهنگ و دیباچه ای پیش از آن معرفی نشده بودند . فرهنگ نامه زنان پارسی گوی ، که نخستین مجلد آن اکنون به زیور طبع آراسته شده است جلد دومی نیز در پی دارد که بزودی منتشر خواهد شد .

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بسم الله الرحمن الرحیم

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نشر أوحدی
تقدیم می‌کند

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهنگنامه

زنان پارسی گو

تبرستان
www.tabarestan.info

زندگینامه و نمونه‌ی اشعار

از آغاز تا امروز

تألیف: نجف علی مهاجر

سال ۱۳۸۴

نشر اوحدی

دفتر تهران خیابان کارگر شمالی روبروی پارک لاله کوچه میر پلاک ۸

تلفن ۶۴۲۶۴۱۱ ـ تلفن همراه ۰۹۱۲۱۰۹۹۴۰۹

فروشگاه ـ تهران بین خیابان فروردین و اردیبهشت خیابان روانمهر پلاک ۲۰۸ واحد ۳

تلفن ۶۴۰۵۰۱۸

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهنگنامه زنان پارسی گو

● تالیف : نجف علی مهاجر
● ویراستار : حمید ترقی
● حروفچینی وصفحه آرایی : گیتی فلاحت
● لیتوگرافی : امین گراف
● چاپ : فراین
● صحافی : سیاره

● نوبت چاپ : اول بهار ۱۳۸۴
● تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه
● شابک : ۰ - ۱۴ - ۸۲۳۴ - ۹۶۴ ISBN: 964 - 8234 - 14 - 0

مهاجر، نجف‌علی ۱۲۹۹ ـ
فرهنگنامه زنان پارسی‌گو: زندگینامه و نمونه‌ی اشعار از آغاز تا امروز / تألیف نجف‌علی مهاجر. ـ تهران: اوحدی، ۱۳۸۲.
خ، ۹۶۸ ص.

ISBN: 964-8234-14-0

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. زنان شاعر ـ سرگذشتنامه ـ واژه‌نامه‌ها. ۲. شعر فارسی ـ زنان شاعر. ۳. زنان شاعر ایرانی ـ سرگذشتنامه ـ واژه‌نامه‌ها. ۴. شعر فارسی ـ مجموعه‌ها. الف.عنوان.
۹م۹ز / PIR ۴۰۳۹ ۸فا۱ / ۰۰۸۹۲۸۷
کتابخانه ملی ایران ۸۳ـ۱۶۱۴۷م

به‌نام خداوند بخشنده مهربان

پیشگفتار:

از اوان زندگی و روزهای جوانی، به جملات موزون و اشعار دلکش و قصاید غرّا وگفتار مسجّع و مقفیٰ، دل بستم. از همان روزها، به کاخ با عظمت ادّبیات وسیع و پرجاذبه‌ی زبان فارسی، گام نهادم. ابتدا، به جمع‌آوری تک‌بیتهای نغز و زیبا، و ادبیات شیرین و پرمعنی سبک هندی، علاقه‌مند شدم. بعدها به یادداشت کردن و جمع آوری قطعات و غزلهای ناب و شورانگیز، ادامه دادم. از این طریق بود که با دواوین شاعرانِ بزرگ، امثال رودکی، سعدی، حافظ، خواجو و سایر اساتید شعر کهن، آشنا شدم. زندگینامه‌ی برخی از شاعران را با منتخباتی از بهترین اشعار آنان در دفتری ثبت کردم. این علاقه و آشنایی، مرا به باغ و بوستان بزرگ تذکره‌ها و دواوین شاعران بزرگ کهن و معاصر، کشانید. به تدریج، آنچه از کتابهای تذکره به دستم آمد، مورد بررسی و مطالعه قرار دادم. این مطالعات و بررسیها، مرا به فکر انداخت که، به تألیف کتابی درباره‌ی زندگینامه‌ی شاعران پارسی گوی، دست بزنم. کتاب حاضر، حاصل قسمتی از این کوششها و بررسی‌هاست. امّا دلیل اینکه تألیف زندگینامه‌ی بانوان شاعر و سخنگو را برگزیدم، این بود که در بررسیها و مطالعات خود به این نکته پی بردم که در گذشته، شاعران زن، مورد کم توجّهی قرار گرفته و زندگینامه ونمونه‌ی اشعار بانوان، کمتر در تذکره‌ها درج شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

مؤلّفان تذکره‌ها، در سده‌های ۴و۵و۶ همّ خود را بیشتر به تهیّه و ثبت زندگینامه و سروده‌های شاعران مرد، مصروف داشته‌اند و درباره‌ی شاعران زن، کمتر آثاری در تألیفات آنان به چشم می‌خورد. برای تحقیق بیشتر در این مورد، نظری اجمالی به تذکره‌های گذشته، ضروری به نظر رسید.

نظری اجمالی به تاریخ تذکره‌ها

ظهور و اشاعه‌ی شعر پارسی‌دری که در سالهای پایانی سده‌ی سوم هجری، آغاز و در سده‌ی چهارم، به بار نشسته و شاعرانی مانند مسعودی مروزی، رودکی و نظایر آن، به عرصه‌ی ادب و هنر پانهاده‌اند و ادامه‌ی ظهور شاعران معروف و متعدّد دیگر در سده‌های چهارم و پنجم، موجب شده است که کسانی از نویسندگان و مُورخین آن روزگار، به ثبت و ضبط زندگینامه و اشعار سرایندگان، گرایش یافته‌اند و به‌تدریج کتابهایی به نام «تذکره» تألیف و در اختیار آیندگان گذاشته‌اند.

اختصاص این واژه برای زندگینامه‌ی شاعران، نخستین بار به وسیله‌ی «ابوطاهر خاتونی»، شاعر سده‌ی پنجم و ششم هجری، مطرح شد. بعداز او، کسانی که دست به تألیف کتابهایی، درباره‌ی زندگی شاعران زده‌اند، آن را «تذکره» نامیده‌اند.

ابوطاهر، تألیف خود را «مناقب الشّعرا» نامیده است. و این کتاب، نخستین اثری است که درباره‌ی زندگینامه‌ی شاعران پارسی گوی، تألیف شده است.

از آنچه تا حال دانسته شده، قدیمیترین زندگینامه‌ی فارسی، همان مناقب الّشعرای ابوطاهر خاتونی (موفق‌الدّوله کمال)، رجل معروف و شاعر دربار شاهان سلجوقی است. وی، در سده‌ی پنجم و ششم هجری، می‌زیست و نویسنده‌ای توانا بود. کتاب مناقب را پیش از ۵۳۰ هـ ق (سال وفات احتمالی او) به رشته‌ی تحریر کشید. متأسّفانه، این کتاب، در دسترس ما نیست. نمی‌دانیم که آن کتاب، شامل زندگینامه‌ی چند تن از شاعران آن زمان بوده و شرح زندگانی کدام یک از شاعران را، شامل بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ابوطاهر از مردم ساوه بود. تاریخ سلاجقه را نیز او نوشته، امّا مانند غالب دانشمندان و نویسندگان آن روزگار، سرانجام، مورد غضب و خشم قرار گرفته و اموالش مصادره و خودش به گرگان تبعید شده و در آنجا، روزهای پایانی زندگی خود را، در فقر و سختی گذرانیده و سرانجام به سال ۵۳۰ هـ ق در گذشته است.

تذکره‌ی دیگری که در همان سالها (نیمه‌ی اوّل سده‌ی ششم) نوشته شده، تذکره‌ی راوندی است: زین‌الّدین راوندی، خال محمّدبن علی راوندی (مؤلف کتاب معتبر «راحت الصدور») از نویسندگان بود. وی، کتابی از زندگینامه‌ی شاعران معاصر خود، تألیف و چهره‌ی یکایک شاعران را نیز به وسیله‌ی «جمال نقّاش» در کتاب خود به تصویر کشیده. این کتاب مصّور از حیث تاریخ تألیف (۵۸۰ هـ ق) دومین تذکره محسوب می‌شود. پس، در طول سیصد سال (از اوایل سده‌ی چهارم تا اواخر سده‌ی ششم) فقط دو تذکره از زندگینامه‌ی شاعران، تألیف شده و از آنها هم، فقط اسمی در کتابها و فرهنگنامه‌ها باقی مانده و خود تذکره‌ها از بین رفته است.

از اینها که بگذریم، می‌رسیم به سده‌ی هفتم که در نیمه‌ی اوّل آن ، تذکره‌ی (لباب الالباب)، به وسیله‌ی سدیدالّدین محمّدبن محمّد عوفی بخاری، تألیف و به عالم ادب آن زمان، ارمغان شده است. محمّد عوفی، در اواسط سده‌ی ششم، در بخارا به دنیا آمد. پس از تحصیل علوم و رسیدن به کمالات، تا آخرین روزهای زندگی سلطان محمّد

خوارزمشاه، در ملازمت و خدمت وی بود. در اوان حمله‌ی مغول و فرار خوارزمشاه و پاشیدگی امور کشور، او به ناحیه‌ی سِند گریخت و به دربار «ناصرالّدین قباجه» از ممالیک غوری، پناهنده شد و در دربار وی به تألیف کتاب خود آغاز کرد. عوفی، تذکره‌ی خود را «لباب الالباب» نامید. تذکره‌ی عوفی از چند لحاظ کتاب بسیار مهّم و مفیدی است:

نخست اینکه، در آن روزگار وانفسا، عوفی، به فکر تألیف تذکره افتاده و برای حفظ و حراست نام و آثار شاعران گذشته و معاصر خود، بپاخاسته و از این که توانسته است این نیّت خود را به منصّه‌ی عمل و انجام برساند، قابل هرگونه تقدیر و تأمّل است.

دوم و از همه مهّمتر اینکه، تألیف «لباب الالباب» در روزهایی صورت گرفته که سپاه جرّار مغول، کشور ما را مورد هجوم و حمله قرار داده و به قتل و غارت و تخریب شهرها و نسل کشی، آغاز کرده و در مدّت کوتاهی، شهرهای آباد و بزرگ و پر جمعیّت ایران را که آن روزها، مراکز علم و ادب و محل اجتماع و زندگی دانشمندان و روحانیان و شاعران و هنرمندانِ خطّ و نقّاشی بوده‌اند، به‌طور ناگهانی، وحشیانه، مورد حمله و تخریب و قتل و غارت قرار داده و حتّی به عرفای بزرگی مانند، شیخ نجم‌الّدین کبری و شیخ المشایخ عطّار نیشابوری نیز، ابقا نکرده‌اند. ناگفته پیداست که در این حادثه‌ی فجیع و بزرگ ، تعدادی از شاعران معاصر عوفی، به قتل رسیده‌اند و اشعار و دواوینشان زیر خروارها خاک و آوار، مدفون شده و از بین رفته است. عوفی که سالهایی قبل از حمله‌ی مغول، در دربار و در ملازمت سلطان محمّد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶ هـ ق) بوده و در مجالس و محافل ادبی و شعرخوانی، حضور می‌یافته، با شاعران زمان ارتباط و مکاتبه و مشاعره داشته و عدّه‌ی کثیری از آنها را، از نزدیک می‌شناخته، توانسته است با استفاده از محفوظات خود، زندگینامه و آثار این قبیل شاعران را، در کتاب خود وارد کرده و اطّلاعات گرانبهایی از شاعران آن زمان، به دست آیندگان بدهد. به طور یقین اگر «لباب‌الالباب» نبود، عدّه‌ی کثیری از شاعران نامدار آن زمان ،گمنام و ناشناخته می‌ماندند و آیندگان از وجود آنان اطّلاعی نمی‌یافتند. به این دلیل است که می‌گوییم «لباب الالباب» تألیف سدیدالّدین عوفی، از کتب ارزنده و معتبر سده‌ی هفتم هجری، محسوب می‌شود.در سده‌ی هشتم، هیچ تذکره‌ای تألیف نشده است.

در سده‌ی نهم نیز اگر از چند کتاب تاریخی، مانند: تاریخ صدر جهان، تاریخ کبیر،

www.tabarestan.info تبرستان

روضةالّصفا، مجمل فصیحی و دو کتاب مولانا جامی (بهارستان، نفحات الانس) که هر کدام به زندگینامه‌ی تعداد قلیلی از شاعران، اشاره کرده‌اند، صرفنظر کنیم، فقط یک تذکره‌ی مهّم و مشهور، تألیف شده و آن، تذکره‌ای است که در آخرین سالهای سده‌ی نهم (۸۹۶ هـ ق) امیر دولتشاه سمرقندی به تألیف آن، مبادرت کرده است.

تذکره‌ی دولتشاه، شامل زندگینامه ۱۴۰-۱۵۰ تن از شاعران بوده و با وجود داشتن اشتباهات زیاد، با توجه به محدودیتّهای زمان، کتاب مفید و سودمندی است.

وقتی ما تذکره‌های باقیمانده از سده‌های پیشین را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، متوجّه می‌شویم که در باره‌ی ثبت و ضبط اسامی و آثار بانوان بسیار کم توجّهی شده است. به‌طوریکه در بین صدها شاعر مرد و آثار آنان که در این کتابها شرح و بسط داده شده، تنها به اسامی انگشت شماری از شاعران زن، برمی‌خوریم. این امر نمی‌تواند به آن دلیل باشد که در مدّت ششصد سال (از سده‌ی چهارم تا سده‌ی نهم) در بین شعرا، از جمع بانوان، شاعری به منصّه‌ی ظهور نرسیده و در این مدّت طولانی، زبان و مغز بانوان از سرودن شعر عقیم بوده است. وجود شاعری توانا و خوش گفتار مانند (رابعه کعب قزداری) در سده‌ی چهارم هجری، به ما می‌گوید که قبل و بعد از رابعه، شعرای زن، بسیار بوده‌اند که متأسفانه اخبار و زندگینامه و آثار آنان، به ما نرسیده است. علّت اینکه نام و آثار شاعران زن، در تذکره‌ها مورد کم توجّهی قرار گرفته، بیشتر به روابط اجتماعی مردان و زنان در آن روزگار، برمی‌گردد. همه می‌دانیم که در اجتماع آن روز، زنان قدر و منزلتی نداشته‌اند. آنان، ابزار خوشی و راحتی و تمتّع مردان بوده‌اند. در آن زمانها، زنان اگر برو روئی داشته‌اند، یا اگر از هنر مطربی و رقص و آواز و مجلس آرایی برخوردار بوده‌اند، به زوجیّت یا کنیزی به کار گرفته می‌شده‌اند و در مجالس شادمانی بزرگان و شاهان، حضور می‌یافته‌اند و موجبات خوشی و سرور آنان را، فراهم می‌آورده‌اند. زنانی که از زیبایی و جمال و هنر بی بهره بوده‌اند، به خدمتکاری و رفت و روب خانه‌ها و پخت و پز و شست و شو و این گونه کارهای پست، گمارده می‌شده‌اند. از سوی دیگر دختران و زنان، در خانه‌های پدران یا شوهران و کنیزان، درخانه‌های اربابانشان، زندانی بوده‌اند و به ندرت از منزل خارج می‌شده‌اند و کمتر در اجتماعات و مجالس عمومی، شرکت می‌کرده‌اند. در آن مجالس نیز، زیر حجابها و پوششها پنهان می‌مانده‌اند. زنان، آن روزها اجازه نداشتند در اجتماع و در حضور مردان نامحرم، سخن بگویند و گفتگو بکنند و

www.tabarestan.info تبرستان

فقط با شوهران و محرمان خود، تماس داشته و گفتگو می‌کرده‌اند.

پیداست که در چنین اجتماعی، زنانی که صاحب طبع و قریحه بوده‌اند و اشعار یا سخنان موزونی می‌سروده‌اند، سروده‌های آنان، در محیط خانه و در بین پدران و برادران و شوهران، باقی می‌مانده و به خارج از خانه درز نمی‌کرده است. در آن زمان، گفتگو و طرف مکالمه شدن زن با مرد نامحرم، به شدّت نکوهیده و ممنوع شمرده می‌شد. زنان و دختران آن روز، حتّی از پدر و عمو و برادران بزرگ خود هم، یک نوع بیگانگی و نامحرمیّت احساس می‌کرده‌اند و از هم‌صحبت شدن با آنها خاصّه در موضوعات تفنّنی و غیر ضروری خودداری می‌کرده‌اند، و از ابراز احساسات درونی و تخیّلات و قرایح خود، عاجز بوده‌اند. به همین علل و جهات است که آثار شاعران زن، در آن زمان، به گوش و اطّلاع تذکره نویسان نرسیده و اشعار آنان، ناشناخته مانده و از بین رفته است. رفتار خشن و توأم با قساوتی که در تذکره‌ها از برادر رابعه بنت کعب، درباره‌ی خواهرش و بکتاش (عاشق رابعه) به ما رسیده، صحّت این گفته‌ها را ثابت می‌کند. به خوبی می‌توان حدس زد و یقین کرد که حتّی در سده‌های دهم تا سیزدهم نیز که زنان هنوز در اجتماع، آزادی نداشته‌اند، ده‌ها و بلکه صدها شاعر زن، در کنج خانه‌ها محبوس مانده و آثار و سروده‌های آنان، از بین رفته است. اینکه ما، در مقابل هر سی یا چهل و پنجاه شاعر مرد، آثار معدودی شاعر زن را در تذکره‌ها می‌بینیم، به آن دلیل نیست که در آن زمانها زنان از قریحه‌ی شاعری و طبع شعر محروم بوده‌اند، بلکه به این دلیل است که شاعران زن، جرأت و امکان اشاعه و انتشار اشعار خود را در جامعه‌ی آن روز، نداشته‌اند و سروده‌های خود را، در ضمیر خاطر، محفوظ نگهداشته و با خود به گور می‌برده‌اند یا اینکه نوشته‌ها و دواوین آنها، در روی اوراق متفرّق، در گوشه‌ی صندوقخانه‌ها، پنهان می‌مانده و با مرگ آنان، از بین می‌رفته است.

***

باید دانست که این وضع، تنها به کشور و ملّت ما، اختصاص نداشته، بلکه در سایر کشورهای اسلامی و شرقی و حتّی در جوامع فرهنگی اروپا، از قبیل فرانسه و انگلستان و ملّتهای دیگر نیز شعر مذّکر بر شعر مؤنّث، برتری داشته و آثار شعر زنان در اقّلیت بوده است. باید دانست که این امر به روابط اجتماعی موجود بین مردان و زنان، بستگی داشته و نتیجه‌ی تسلّط و سیطره‌ی مردان بر زنان در طول تاریخ، بوده است.

www.tabarestan.info تبرستان

***

می‌دانیم که جنس زنان در آفرینش، لطیف و ظریف، خلق شده است. به همین جهت، از عهد جاهلّیت و توحّش، جنس مرد، با قدرت جسمانی و غریزی و خشونت در خوی و منش، همواره جنس زن را زیر نفوذ و سیطره‌ی خود در آورده و با او، به خشونت و تحکّم، رفتار می‌کرده است و زنان، در قبال قدرت جسمانی مردان، خود را عاجز و درمانده می‌دیده‌اند. و به ناچار و به تدریج، تسلّط مردان را به خود، حقّ و بجا دانسته و عجز و ناتوانی خودرا، به تمام معنی پذیرفته‌اند و این پذیرش را، حتّی به امیال و آرزوها و افکار و عقاید و خواسته‌های درونی خود نیز تسرّی داده‌اند، در حالیکه هنر شعر و صنایع ظریفه، جزو لطایف و ظرایف خلقت بشر (اعّم از مرد و زن) بوده و قاعدتاً زنان با طبع لطیف و اندیشه‌های ظریف که جزو غرایز آنها می‌باشد، در آفرینش هنر و اندیشه‌های لطیف، برمردان ارجحیّت داشته‌اند. خوشبختانه، آغاز جنبش مشروطه در ایران و پیشرفت افکار و عقاید آزادیخواهانه، در بین مردان و زنان، سرنوشت زنان کشور ما را دگرگون کرد و آنان را از جهل و نادانی و اسارت نجات داد. به تدریج، خانمها به ارزشهای ادبی و اجتماعی خود، پی بردند و در راه اثبات هویّت انسانی خویش، به مبارزه و کوشش برخاستند و دانستند که آنان نیز، می‌توانند افکار و آرزوهای خود را، در لباس شعر و قطعات ادبی و صنایع ظریفه، ابراز داشته و هنر و اندیشه‌های خود را، منتشر نمایند. نتیجه آنکه، اشعار و سروده‌های زنان به تدریج در نشریّات و جراید منتشر گردیده و روز به روز بر تعداد زنان هنرمند و ادیب و شاعر، افزوده شد. تا هم‌اکنون که با ظهور شعر آزاد و رواج شعر نو، عدّه‌ی زیادی از خانمها و دختر خانمها، به سرودن شعر روی آورده‌اند و شاعران توانا و نغزگویی در بین خانمها، عرض اندام کرده‌اند که چه در سبکهای کلاسیک و چه شعر نو، آثار ارزشمندی به عرصه‌ی ادبیّات معاصر، عرضه کرده‌اند که نمونه‌هایی از آثار آنان در کتاب حاضر به نظر خوانندگان عزیز، می‌رسد.

www.tabarestan.info تبرستان

نظری به تذکره‌ی حاضر

کتاب حاضر که در دست خوانندگان عزیز، قرار دارد، شامل زندگینامه و نمونه‌ی اشعار زنانی است که از سده‌ی چهارم هجری (ابتدای ظهور شعر پارسی دری) تا به امروز، در ایران و سایر کشورهای پارسی زبان مانند هند، پاکستان، افغانستان،

تاجیکستان، آسیای صغیر و سایر نقاط جهان، به زبان پارسی شعر سروده‌اند و اشعار آنان در تذکره‌ها و دواوین و مجموعه‌ها و مجّلات و جراید، به دست ما رسیده است.

در گزینش نمونه‌ی شعر شاعران، انتخاب احسن، مورد نظر بوده و از شاعران توانا و معروف، اشعار بیشتری انتخاب شده است.

***

ضمناً باید گفت که اشعار درج شده در این کتاب، چه اشعار کلاسیک و چه سبک نو، از حیث قدرت کلام و رسایی معنی و زیبایی و شیوایی سروده‌ها، همه در یک سطح نیستند، بلکه پایین و بالا و غث ثمین دارند. ای بسا به نظر بعضی از خوانندگان برسد بهتر بود که از گزینش و درج بعضی از اشعار به ویژه در نمونه‌های شعر نو و آثار شاعران تازه‌کار صرف‌نظر می‌شد. اما به نظر مولف، این اشعار هر چه باشد، زاییده‌ی قریحه و طبع ظریف خانمها ودختر خانمهایی است که بعد از قرون و اعصار، تازه زبان باز کرده و جرأت یافته و جسارت به خرج داده‌اند که آنچه در دل دارند بیرون بریزند و برای دیگران بازگو بکنند، شایسته نیست که افکار آنان را مورد سانسور قرار بدهیم و اشعارشان را، از کتابها و مجموعه‌ها حذف بکنیم.

www.tabarestan.info تبرستان

کتاب، شامل زندگینامه‌ی زنان پارسی گوی سبکهای قدیم و جدید است و درباره‌ی زنانی که به سبک قدیم و نو (هر دو) شعر سروده‌اند، از اشعار آنان هر دو سبک، نمونه‌هایی آورده شده است.

درباره‌ی زنان شاعر نوپرداز که تعداد آنان در سالهای اخیر در حدّ وسیعی فزونی یافته و اشعار و آثار آنان، صفحات بسیاری از مجّلات و نشریّات را پر کرده است، گرچه مؤلّف در تشخیص خوب و بد اشعار نو، برای خود صلاحیّتی نمی‌بیند، معهذا از هر کدام یکی دو شعر، گزینش و نقل شده است.

باید توجّه داشت که شعر نو، برای خود، سبکی شده است. کسانی که با شعر نو، مخالف هستند و یا آن را جزو شعر به حساب نمی‌آورند، جزو کسانی باید باشند که چشم بر همه چیز نوِ جهان، بسته‌اند و خود را درافکار و عقاید و سلایق و پدیده‌های قدیم، محصور داشته‌اند. به نظر مؤلّف، شعر خوب، همیشه نو بوده است.

اینکه ما، بعد از چند صد سال، وقتی اشعار رودکی ، حافظ ، سعدی یا سایر اساتید شعر قدیم را می‌خوانیم، از آن لذّت می‌بریم، به این معنی است که آن شعرها، هنوز

تازگی خود را از دست نداده‌اند. در کنار آن، بسیاری از اشعار قدما را می‌خوانیم که چنگی به دلمان نمی‌زند و از آن لّذت نمی‌بریم و این قبیل اشعار را می‌توان کهنه نامید.

در کتاب حاضر، زندگینامه‌ی شاعران، به اعتبار شهرت یا تخلّص آنان، به ترتیب حروف الفبا، با ذکر محّل تولّد، آورده شده است. بسیاری از خانمهای شاعره در سالهای اخیر، پایبند تخلّص نیستند و غالباً سروده‌های خود را به نام کوچک خود، منتشر می‌کنند و مشخّصاتی از خود در مجّلات و نشریّات، باقی نمی‌گذارند. بعضی از خانمها، حتی از ذکر محّل تولد، یا محّل زندگی خود نیز، خودداری می‌کنند. به‌ناچار اشعار این قبیل بانوان، به نام نقل شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

این فرهنگنامه در دو جلد تألیف شده است. جلد اول زندگینامه و نمونه اشعار زنان شاعر پارسی‌گو را شامل است. جلد دوم شامل نمونه اشعار بانوان شاعر پارسی‌گوست که زندگینامه آنان به دست ما نرسیده و فقط نام و شهرت آنان ذکر شده است.

ضمناً به استحضارخوانندگان عزیز می‌رساند که: مؤلّف این کتاب، سالهایی از عمر و وقت خود را، به مطالعه‌ی دواوین شعرا و تذکره نامه‌ها، مصروف داشته و نتیجه‌ی این مطالعات و صرف وقتها، تهیّه و تألیف کتاب حاضر می‌باشد. امید است این خدمت ناچیز، مورد توجّه و استفاده‌ی ارباب ادب و هنر، قرار بگیرد. مؤلّف به هیچ وجه مدّعی نیست که این کتاب، عاری از اشتباه باشد، زیرا هر انسانی در مظّانِ سهو و نسیان است و به همین جهت، از خوانندگان عزیز، تمنّا دارد اشتباهاتی را که به آنها برخورد می‌کنند، تذکّر بدهند تا در چاپهای بعدی، اصلاح شود.

من اللّه التّوفیق و الیه التّکلان

مهر ماه ۱۳۸۰ - تهران - نجف‌علی مهاجر

* نظر به‌این که زندگینامه و اشعار بانوان از کتاب‌ها و منابع بسیار متنوعی گردآوری شده است، احتمال بروز نقص و اشتباه وجود دارد. از خوانندگان گرامی سپاسگزار خواهیم بود که هر نوع لغزشی را از طریق ناشر اطلاع دهند تا در چاپ‌های آتی ملحوظ شود.

آ

آتون - هروی

(سده‌ی ۹-۱۰ هـ‌ق)

شاعره و موسیقیدان پایان سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم هـ‌ق ،آتون یا آتونی همسر ملابقایی ،از شعرا و موسیقیدانان دربار شاهرخ میرزا در هرات و زنی آزاده و بلند اندیش بود. با همسر و سایر شاعران دربار مناظره و مشاعره می‌کرد. زمانی نیز به دربار همایونشاه بابری به هند رفت و در آنجا نیز مقبولیت یافت.متأسفانه شعری از این بانوی هنرمند به دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

آدامیان - سدا

(تولّد ۱۳۱۲ خ)

سدا آدامیان (اسرائیلیان)، نقاش و شاعره‌ی معاصر، در یک خانواده‌ی مسیحی در تهران زاده شد. از ابتدای جوانی به نقاشی و شعر علاقه‌یافت. تحصیلات خود را در رشته ادبی و در مدرسه‌ی خلیفه‌گری ارامنه ادامه‌داد؛ بعدها به مطالعات روانشناسی کودک، به‌طور آزاد مشغول شد. وی پس از چندی به دبیرستان کمال‌الملک وارد و به اخذ لیسانس از دانشکده‌ی هنرهای زیبا توفیق یافت و نخستین مجموعه شعرش را به‌نام «صدتا صدف یک مروارید» در سال ۱۳۷۸ به‌چاپ رسانید و مجموعه شعر ارمنی خود را نیز بنام «فریاد در سکوت» منتشر کرد. سدا، در هنر نقاشی نیز به موفقیتهای چشم‌گیری دست یافت و چندین بار در ایران و آمریکا، آثارش را به تماشا گذاشت. او در انجمن نویسندگان ارمنی ایران و انجمن زن ارمنی نیز عضویت دارد.

○ - ***وارونه حلق آویز***

در این زمان وارونه

درون این قفس بسته

رنگ و رو باخته است واژه‌ی سرو

افسانه است
حقیقت
و پاکی
نیاموختندم
خندیدن را
و گریستن را
نیاموختندم
توان پرواز را
نیاموختندم
و نشانم ندادند
کلمات کتاب آسمانی را
و قلب‌های خونین را
درون چهره‌های سفید و سیاه
در این زمان وارونه
برادر به خون برادر تشنه
دل‌ها.....
آبستن از درد و کینه.

ای استادان بیاموزیدم
واژگان صلح و دوستی را
انسانیت را
و مهر و شفقت را
بکُشید سکوت سالیان بر باد رفته را
و بیاموزیدم
آزاد زیستن را
که از رنجهای زمانه
وارونه حلق آویزم!...

تبرستان
www.tabarestan.info

آذرخش - ثریا

ثریا آذرخش، شاعره‌ی معاصر، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند. وی سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. غزل زیر را از بهار سخن نشریه‌ی انجمن نقل می‌کنیم:

انتظار

بی تو قرار یک نفس، در دل بیقرار نیست — آتش سینه‌سوز من، جز دل پر شرار نیست
شعله به جان فتاده‌ای، مست ز جام باده‌ای — دیده به ره نهاده‌ای، مانده به انتظار نیست
دل به بلا سپرده‌ای، راه به دوست برده‌ای — عاشق دل فسرده‌ای، چون من دل فکار نیست
عشق به جان نهفته‌ای، درد نهان نگفته‌ای — طعن عدو شنفته‌ای، در همه روزگار نیست
طعم جنون چشیده‌ای، جامه به تن دریده‌ای — درد به جان خریده‌ای، در همه‌ی دیار نیست
چون من زار خسته‌ای طایر پر شکسته‌ای — دل به نگاه بسته‌ای در ره آن نگار نیست
همچو «ثریای» دژم، سوخته ز آتش دلم — ساخته با خزان غم در همه‌ی بهار نیست

www.tabarestan.info تبرستان

آذرلی - کتایون

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

کتایون «ستاره» آذرلی، شاعره و پژوهشگر فرهنگی،از شاعران معاصر، در تبریز به‌دنیا آمد. در نوجوانی با برنامه کودکان رادیو مشهد همکاری داشت. در رشته‌ی فرهنگ و ادب فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد، لیسانس گرفته است. در ۲۶ سالگی با پزشک روانشناس آقای تقی ممکن ، ازدواج کرده و مادر ۳ فرزند است. نخستین دفتر شعر خود را در سال ۱۳۷۴ به‌نام «سجود ستاره» به همت انتشارات ترانه، انتشار داد. سپس با خانواده به آلمان رفت و در آنجا مقیم شد. دومین دفتر شعر وی «بانوی بارانی شرق آواره» نام دارد. چند اثر تحقیقی نیز از وی منتشر شده است.

○ - رسم عشق

بی آن که شعله آتشی باشم
در حرمتگاه شبانه‌ات
می‌آیم سراسیمه و پر شتاب
از راهی دور

می‌نشینم در برابرت
خسته و مجروح
به رسم عشق
و لحظه‌ای را جستجو می‌کنم
تا
بگویم
چه سخت، دوست می‌دارمت
مرا به بخش،
اگر بوی باروت و خون می‌دهم
مسافری گم کرده راه را مانم
که از پشت کوه سکوت
با تو سخن می‌گویم
از راهی دور می‌آیم
خسته و مجروح
و در برابرت می‌نشینم
به رسم عشق.

تبرستان
www.tabarestan.info

***

غمگین نیستم
بهار پشت پنجره‌هاست
چراغ لحظه‌ها روشن است
و کسی که شبیه من است
نشسته، همین گوشه .
روی صندلی
مجاور پنجره.
غمگین نیستم
قناری سبز کوچک
بر شاخساران

رهاو آزاد آواز می‌خواند.
گل و گیاهان
سوی نور قد می‌کشند
روی پنجره بهار سرریز است.
شاخه تُرد حیات در گلدان
نفس گرم زمین در باغچه
فکر خوبی‌های تو در دفتر
نقش و غزل
شعر و شراب.
نه
نه، غمگین نیستم.

بهار ۷۳

تبرستان
www.tabarestan.info

آذرنیا - مهناز

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

مهناز آذرنیا، شاعره، نقاش معاصر، در تهران به‌دنیا آمد. از کودکی با کتاب و کتابخوانی آشنا شد. در جوانی به ورزش ژیمناستیک علاقه پیدا کرد و بعد ، اندک اندک به نقاشی گرایید و در ضمن سرودن شعر را آغاز کرد. تابلوهای نقاشی‌اش در فستیوال ونیز و سازمان یونسکو توجه نقادان را جلب کرد و به دریافت جایزه و لوح تقدیر موفق گردید. دو دفتر شعرش به نام «بچه‌های خوش باور آفریقا» و «به ما گفتند خفقان بگیرید» در سال ۱۳۴۸ منتشر گردید. وی پس از ازدواج و آوردن سه فرزند به تربیت کودکان خود مشغول شد و آنگاه دو دفتر شعر دیگر او «پنجره‌ای به دیروز» و «حنجره‌ای در باد» از سوی نشر روشنگران و تازه‌ترین دفتر شعرش به‌نام «خانه‌ی خورشید کجاست» از سوی انتشارات نوید شیراز چاپ و منتشر شده است.

○ - *شهسوار عشق*

زندگی
در عتاب لحظه‌ها
همچو پیچک‌ها پیچان است بر پشت دیوار زمان

دست تو کوتاه
دست تو خالی
کس نمی‌دارد به ذهن خود تو را باور
عطر نارنجستان رنجی
خیره بر دستهای تقدیر
می‌روی در فراز فراتر
سفره‌ی دل
می‌گشایی بر کبوتر بچه‌ی بغض
مثل، آن شهسوار تنها
که رفت با اسب سفیدش آن دورها
(سوی آن جنگل سبز)
پای آن آب روان
نان در حلق نازک ماهیان می‌کرد در آب!

تبرستان
www.tabarestan.info

□

سینه می‌شکافی از این هیاهو
تا کس به یاد آرد تورا
و دگر بار بخواند تو را حتی به دشنامی

لیک
کس ندارد تو را باور
ماه تنهایی
در شب هول‌انگیز عصیان
مشق رنج می‌نویسی هر شب
بر دفتر سپید ایام!

آذری - ایراندخت

(معاصر)

ایراندخت آذری، همسر علی آذری، از بانوان فاضله‌ی خراسان و از شاعران معاصر

است. از چهل سال پیش، در تهران زندگی می‌کند. اشعار وی، در روزنامه‌ی آزادی چاپ می‌شد.

زنِ بـــا افـــتخار، دانـــی کـــیست؟ آنکـــه از عـــلم و فـــضل، عـــاری نـــیست
زن کـــه بـــی عـــلم و بـــی هـــنر بـــاشد بـــهره‌اش، غـــیر شـــرمساری نـــیست

آرایش بیگم

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

آرایش بیگم، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی نهم هجریست. وی، دختر اسکندر میرزا (۸۴۱-۸۲۳ هـ‌ق) از امیران سلسله‌ی قراقویونلو و خواهر اوزاق سلطان شاعر بود. قاضی نورالله شوشتری، در کتاب مجالس المؤمنین، او را شیعه معرفی و بیت زیر را از او نقل کرده است:

در مشـــغله‌ی دنـــیا، در مـــعرکه‌ی مـــحشر از آل عـــلی گـــوید، آرایش اسکـــندر

آرزو - سمرقندی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

آرزو سمرقندی بانویی خوشروی و سخنگو و از شاعران دوران صفوی (سده‌ی ۹ هجری) بود و طبع موزونی داشت. و به بی‌بی آرزو، شهرت داشت. از حالات این شاعره، بیش از این اطلاعی در دست نیست.

مـــانده داغِ عشـقِ او، بـر جـانم از هـر آرزو آرزومـــند است عشـق و مـن سـراسـر آرزو

* * *

شـدیم خـاک رهت، گـر بـه درد مـا نـرسی چـنان رَویـم کـه هـرگز، بـه گـرد مـا نـرسی

آریان - قمر

(تولّد ۱۳۰۱ خ)

دکتر قمر آریان، شاعره و محقق و مدرس معاصر، در مشهد به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان برد. سپس به تهران آمد و به تکمیل معلومات پرداخت و به اخذ دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، از دانشگاه تهران نایل شد و به تدریس

اشتغال یافت. او به زبانهای عربی و فرانسه و انگلیسی احاطه دارد. داستانهای کوتاهی از زبانهای خارجی، ترجمه کرده و رساله‌ای درباره‌ی غزل و تحول آن در ادبیات فارسی و رساله‌ی دیگری، در خصوص زن و قرآن، تألیف کرده است. وی، از بانوان دانشور و از شعرای توانای کشور ماست و آثار ادبی و تحقیقی بسیاری به عالم ادب و فرهنگ عرضه داشته است. «چهره‌ی مسیح در ادبیات فارسی»، «تاریخ شرق نزدیک» و «جهان اسلام»، از ترجمه‌های اوست. خانم دکتر آریان، همسر نویسنده‌ی فقید، شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌باشد و در حال حیات وی و بعد از درگذشتش، در نشر آثار و افکار آن عزیز از دست رفته، با او همکاری داشته و دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

راز نهانی

باز ای ماه، به من راز نهانی گویی ماجراهای دل‌انگیز جوانی، گویی
بارها رفته سخن، ز آنچه میان من و تست باز از آنچه که من دانم و دانی، گویی
در سراپرده‌ات ای ماه، چه‌ها می‌گذرد که رخ والهت ای ماه، به ما می‌نگرد

***

وه که در ظلمت شب، باز چه زیبایی تو جلوه‌گاه دل ماتمزده‌ی مایی، تو
نشئه‌ی جام ازل، مستی در کام وجود رمز و ایمانی از آن عالم بالایی، تو
این چه رازی است در انوار تو گردیده نهان که پر ابهام نموده است، سراپای جهان

***

اشکها ریخته در دامنت، ای دختر عشق داستانهاست در اوراق تو، ای دختر عشق
رخ ماهت، ز چه اینگونه خیال‌انگیز است از چه گسترده‌ای از اوج فلک، شهپر عشق
هست ای شبرو بی باک، کجا مقصد تو کیست مِعبود تو و هست کجا معبد تو؟

***

مگر آنجا که تویی، چهره‌ی داداری هست؟ یا ستمگر بتی و عهد شکن یاری هست؟
مگر آنجا بود از حسرت و حرمان، اثری یا تو را با دل خود کام، سروکاری هست!
ورنه با دلشدگان، چیست که دمسازی تو با همه زیر و بم هستی ما، سازی تو

***

بهر ما جلوه دهی چهره‌ی جانانه‌ی ما با همه دلشدگان گویی افسانه‌ی ما
شاید ای مه تو هم از باده‌ی ما سرمستی یا که مخموری از نشئه‌ی پیمانه‌ی ما
آری از مشعل عشاق، تو هم شیدایی زین سبب، جلوه‌گه سوز و گداز مایی

آزاد - راضیه

(۱۸۹۳-۱۹۵۴ م)

راضیه آزاد، فرزند بای محمد، شاعره‌ی تاجیکی در شهر خجند به‌دنیا آمد. در مدارس قدیمه تحصیل کرد و از ۴۶ سالگی به سرودن شعر پرداخت. در اشعار خود مردم را به ایستادگی ومقاومت در برابر جور و ظلم فرا می‌خواند. آثار وی به‌نامهای «قهرمان در ۱۹۳۳م» «محبت به وطن در ۱۹۴۴ م» «گلستان عشق در ۱۹۴۶ م»، «اقبال در ۱۹۵۱ م»، و «زنده باد صلح در ۱۹۵۴م» چاپ و منتشر شده است. از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیامد.

تبرستان
www.tabarestan.info

آزادپور - نزهت

(معاصر)

نزهت آزادپور، دختر محمود آزادپور متخلص به «نزهت» از شاعران توانای کرمان در شهر ماهان در جوار پیر و مرادش شاه نعمت‌الله ولی، چشم به جهان گشود. سرودن شعر را به تشویق و راهنمایی پدرش از دوران دبیرستان آغاز کرد و در رشته‌ی ادبیات دیپلم گرفت. این بانوی با وقار و عارف پیشه ، ذوق ادبی را با حسن خط در آمیخته و ضمن خدمت در شرکت نفت، ایام بازنشستگی را سپری می‌کند و به خوشنویسی اشعار دیوان پدرش مشغول می‌باشد .

مـــاییم ز نـــام ونـــنگ رســـته پـــیمانه‌ی عـــاقبت شکســـته
از بـــام فـــتاده طشت، مـــاییم افســـانه‌ی کـــوه ودشت مـــاییم
هســـتیم ز عشـــق روی آن خـــور رســـوا و خـــرابِ بـــاده‌ی نـــور
بـــی جـــا و مکـــان و لاابـــالی شـــولای بـــه دوش و خـــانه خـــالی
در خـــانه‌ی دل بـــه‌جز خـــدا نـــیست شکـــراللـــه کســـیش مـــدعا نـــیست
بـــا ســـینه و چشـــم عـــهد بســـته ایـــن خـــانه بـــه روی غـــیر بســـته
کـــای آه، زدای ،تـــو هـــوا را وی اشک، بشـــوی نـــقشها را
نـــقشی بـــجز از جـــمال دلدار تـــرسیم مکـــن بـــه درب و دیـــوار
نـــقشی کـــه هـــمه کـــمال بـــاشد نـــی وســـوسه و خـــیال بـــاشد
تـــرسیم کـــنش بـــه رســـم مـــعهود مـــویی بـــه مـــثال عـــنبر و عـــود

از سینه و دوش تا به پاریز یک خرمن موی چون طلا ریز
ابروی چو جنگیان با هوش شمشیر کشیده تا بنا گوش
ای بخت ورا به یک بهانه بفریب و بیاورش به خانه
بر نقش خودش نظر برآرد باشد که به خویش دل سپارد
عاشق بشود به آن پری رو جادوش کند دو چشم جادو
آن دم که شود ز عشق بیمار آیینه بیار و پیش او دار ...

تبرستان www.tabarestan.info

آزاده جهرمی - عالیه

(معاصر)

عالیه آزاده، شاعر معاصر در جهرم چشم به جهان گشود. با گواهینامه‌ی ششم ابتدایی به شغل آموزگاری پرداخت. در ضمن خدمت در آموزش و پرورش دیپلم گرفت. سپس در دانشگاه به تحصیل پرداخت و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس شد. در سال ۱۳۵۵ به کرمان منتقل گردید و به‌تدریس در دبیرستانهای آن شهر اشتغال یافت. او در همه قالبهای شعری طبع آزمایی کرده است. اشعاری با گویش محلی کرمان نیز سروده است. از سروده‌های اوست :

پاییز

که گفته فصل قشنگ خزان غم‌انگیز است که خاطرات خوش من ز فصل پاییز است
مرا نسیم خزان و ترنّم باران امید وصل و سرود غزل طرب خیز است.
دم از چه میزنی اینسان ز پیری و غم دل کنون که دل ز غم عشق یار لبریز است
به برگ برگ طلایی و رنگ رنگ خزان قسم که شعر تو چون یاد دلنواز پاییز است
رباعی و غزل طبع گوهر افشانت برای خسته دلان دلکش و دلاویز است
روان همیشه چو با شوق سوی کوی توام چرا مدام کلامت گلایه‌آمیز است؟!
کجا بود ز غمانش فراغ،«آزاده»؟ به ناله‌های شبانگاه چون شباویز است

آشفته - ویکتوریا

(معاصر)

بانو ویکتوریا، فرزند آقای عبدالکریم آشفته (سالار ارفع)، متخلص به «افسرده» از

شاعران معاصر اصفهان است. وی، سرودن شعر را از جوانی آغاز کرده و اشعار دلنشینی دارد. در سالهای اخیر، به مناسبت پیش‌آمدهای ناگوار، دچار افسردگی شده، و دیگر شعر نمی‌گوید.

تا که زنجیر محبت، گره پای من است راحت دل‌طلبی، خواهش بی‌جای من است
حاجتی نیست که شرح غم دل عرضه کنم شاهد سوزش دل، زردی سیمای من است

***

جز غم نشد ز عشق، مرا حاصل و هنوز عاشق به عشقم و به جزام عشق، کار نیست
حاشا که دل به هیچ مبندی، سوای عشق چون غیر عشق، هر چه بود، پایدار نیست

www.tabarestan.info تبرستان

آغاباجی شوشی

(وفات ۱۲۴۸ ق)

آغابیگم ملقب به آغاباجی، دختر ابراهیم خان جوانشیر، حکمران ناحیه‌ی شوشی قفقاز، خواهر ابوالفتح خان (متخلص به ملولی) از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی، با فرّ و شکوه و دویست نوکر و خدمه، از قراباغ به تهران آمد و به همسری فتحعلی شاه قاجار درآمد. لیکن از مناعت طبع و علو همت، به شوهر تاجدار خود تمکین نکرد و تا آخر عمر، باکره باقی ماند. بعد از مدتی اقامت در تهران با اجازه‌ی شاه، به قم رفت و مجاور شد و در تاریخ ۱۲۴۸ ق در همان شهر درگذشت. آغاباجی، از سخنوران آغاز سده‌ی سیزدهم هجری بود. از این بانو به عنوان زنی باسواد وادیب نام برده شده است .

خرم آن کو، به سر کوی تو جایی دارد که سر کوی تو، خوش آب و هوایی دارد
به سفر رفت، دلم شد جرس ناقه‌ی او رسم این است که هر ناقه، درایی دارد

***

تا حشر نویسند اگر، می‌نشود طی نه دفتر حسن تو، نه طومار فراقم

***

سوختم از آتش غم، ناصحا تا کی ز منع می‌زنی بر آتشم دامن، برو خاموش باش

آغادوست

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

آغادوست، فاطمه خاتون، متخلص به «دوستی» و «آغادوست»دختر قیام‌الدین

درویش‌زاده ، از بانوان شاعره و ادیبه و سخنگوی زمان خود بود. در علم عروض، مهارت کامل داشت و او را آغنه‌دوست نیز نامیده‌اند.

هر کجا آن مه، به آن زلف پریشان بگذرد هر که کفر زلف او بیند، ز ایمان بگذرد
ای‌محبان، بوالعجب دردی است درد عاشقی هر که دامن گیرد این دردش، ز درمان بگذرد
هر که عاشق شد،از اودیگر سروسامان مجوی ز آنکه عاشق، ترک سرگوید، ز سامان بگذرد
در فراقش «دوستی»، گرید چو ابر نوبهار گریه‌ی زارش چو بیند ابر، گریان بگذرد

تبرستان
www.tabarestan.info

آغا کوچک

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

آغاکوچک، دختر سیف‌الله میرزا (سردار مفخم) و نبیره‌ی دختری میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است و از طرف مادر، به دودمان صفویه منسوب است. او صاحب طبعی موزون بود و اشعار زیبایی می‌سرود، و در فنون و قواعد شعر، دست داشت.

گویند، بهشت و حور و کوثر، باقی است در روز جزا، دوزخ و محشر، باقی است
دوزخ چه بود؟ بغض علی و آلش جنت، به محبت پیمبر، باقی است

آفاق جلایر

(زنده در ۹۵۰ ق)

بیگه جلایر، دختر امیر علی جلایر و خواهر میر حسینعلی جلایر متخلص به آفاق، از شاعران سده‌ی نهم هجری قمری است. وی گه‌گاه اشعاری می‌سرود که متأسفانه با تمام کوششی که شد، از اشعار این بانوی صاحب قریحه شعری به دستمان نرسید.

آفرین - گلنار

گلنار آفرین، از شاعران معاصر پاکستانی و از بانوان فاضله و سخنگوست و در شهر کراچی زندگی می‌کند.

○ - رهسپار جاده‌ی جنون

ای غمگسار، از آرزوهایم مپرس
پیش‌تر، دل حزین من، آبادان بود
دیوارها
و درهای خانه را به یاد می‌آورم
و تمنای گلگشت را.
حتی اگر نجاتمان می‌دادند
غرقه می‌شدیم
که زنجیری از امواج
بر پایمان بود
سیرِ بی هدف،
پُر بی فایده هم نیست!
چراکه آن سوی شهر،
دنیایی است.
منظره‌ها، طلسمی هوش ربا بودند و
دیده و دل،
خوابناک
نه راهبری و نه همسفری
«گلنار» رهسپار جاده‌ی جنون است!

تبرستان
www.tabarestan.info

آقابیگم هروی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

آقابیگم، دختر امیرعلی جلایر و همسر درویشعلی کتابدار، برادر امیر علیشیر نوایی (متوفی ۹۰۶ هـ‌ق) از بانوان شاعره و ادیبه زمان خود بود. وی، در سده‌ی نهم در هرات می‌زیسته و دارای خدم و حشم و بذل و بخشش بود. طبع روانی داشته و اشعار نغزی می‌سروده‌است.

اشکی که سر ز گوشه‌ی چشمم برون کند بر روی من نشیند و دعوی خون کند

***

نتوان دید رخ ماه تو را، ماه به ماه زان که آسان نتوان کرد به خورشید، نگاه

***

آبی که فلک به لب چکاند ما را سرگشته بود همی دواند ما را
ای کاش به منزلی رساند ما را کز هستی خود باز رهاند ما را

آق اِولی - پروین

پروین آق اِولی، شاعره‌ی معاصر پارسی‌گو است. سروده‌هایش غالباً در زمینه‌ی امور اجتماعی و انتقادی، توأم با طنز و شوخی می‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

بی حوصلگی

گر مفلسم و لخت و گدا، عار ندارم بی‌حوصله‌ام طاقت بر کار، ندارم
گر دزد زند منزل این بنده‌ی مسکین من وقت به تعقیب بزهکار ندارم
لذت برم از خوردن و خوابیدن امروز بر عاطل و باطل شدن انکار ندارم
مهمان به سرایم چو بیاید به ملاقات من وقت به آمیزش و گفتار ندارم
ماه رمضان گر که بیاید بُوَدَم به چون روزه خورم حالت بیمار ندارم
از تنبلی و سستی اگر لخت بمانم من حوصله‌ی رفتن بازار ندارم
از روی قناعت من اگر روزه بگیرم من حوصله‌ی پختن افطار ندارم
گر خرجی خود قرض کنم راحت و شادم چون حوصله‌ی حرف طلبکار ندارم
گر پاره شود درز لباسم و ندوزم من رؤیت آن مخفی از انظار ندارم
گر خشک شده گل به گلستان حیاتم من وحشتی از خشکی انهار ندارم
گر خاک نشیند به همه زندگی از دم هرگز هوس جاروی انبار ندارم
گر کهنه خری در بزند منزل ما را من حوصله‌ی چانه‌ی سمسار ندارم.

آقازاده - کماله

(تولّد ۱۳۱۵ خ)

کماله آقازاده، به سال ۱۳۱۵ خورشیدی، در شهر نخجوان (مرکز جمهوری خودمختار قفقازیه) از مادر متولد شد. پس از گذراندن دوره‌ی دبیرستان، از دانشسرای عالی زبانهای خارجه فارغ‌التحصیل شد و به عنوان معلم زبان فرانسه به کار اشتغال یافت. وی

از زنان فاضل و نویسنده‌ی نخجوان می‌باشد و در سرودن شعر و تألیف کتاب، بسیار تواناست. کتاب‌های «من شیفته» و «برگ گل» از تألیفات اوست. خانم کماله، به زبانهای فرانسه، فارسی و آذری آشناست واینک دوران بازنشستگی را می‌گذراند.

○ - **عشق خدا**

در دلم عشق خداست.
عشق دیگری در دلم راه نمی‌دهم
اگر رویایی در سر داشته باشم،
خطایی بیش نیست
من دست در دست عشقهای دیگر نمی‌دهم
خدا، دلم را برده،
عاشق خود ساخته
خدا،
دلم را گذرگاه یک درد کرده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

آقایی

(سده‌ی ۱۰هـ‌ق)

تخلص یکی از شاعران زن سده‌ی دهم هجری و دختر مهتر قرای خراسانی بود. دختر و پدر، هر دو در هرات می‌زیستند. وی، به مقتضای طبع موزون، اشعاری می‌سرود و خود را سرآمد شاعران زمان و همسنگ شعرای بزرگ خراسان، می‌شمرد. پدرش، محمدخان، امیری ستمگر و سرکش بود و در زمان شاه عباس بزرگ، به قصاص قتل مادر شاه، به قتل رسید.

ز هشیاران عالم، هر که را دیدم، غمی دارد دلا، دیوانه شو، دیوانگی هم عالمی دارد

آل داوود - سوسن

(۱۳۱۵-۱۲۹۹ خ)

دوشیزه سوسن آل داوود، دختر بدایع نگار خراسانی شاعره‌ی جوان معاصر، در مشهد به دنیا آمد. در کودکی، از نعمت وجود پدر و مادر محروم گردید. زیر نظر داییش سید

حسن صاحب‌الزمانی رشد کرد و در سال ۱۳۱۵ شمسی دبیرستان را به پایان رسانید. در همان سال در حالی که مبتلا به بیماری سل بود، در عنفوان جوانی درگذشت. وی دوشیزه‌ای مستعد، صاحب طبع شعر بود و اشعار زیبایی سروده است.

ارزش زندگانی

پند مرا بشنو، ای ستوده سخندان — پند همی گیر و بس ستوده، سخن ران
روز جوانی چو رفت، باز نیاید — هر چه دهی سیم و زر تو در عوض آن
عمر عزیز است، بیهده منه از کف — چون که به سیم و زرش خرید به نتوان
وقت غنیمت شمار و کسب هنر کن — داد دل خویش را، ز گیتی بستان
تا بتوانی، نصیب خود مده از دست — ورنه به پیری شوی تو، سخت پشیمان
گاه جوانی، بهار عمر تو باشد — میوه‌ی این فصل را تو، کسب هنر دان

www.tabarestan.info تبرستان

آمنه - برغانی

(۱۳۶۸-۱۲۰۲ ق)

خانم آمنه برغانی، همسر محمد صالح برغانی و مادر زرین تاج قزوینی «قرة العین» یکی از بانوان دانشمند و فقیه سده‌ی سیزدهم هجری بود و علوم اسلامی را از برادرش شیخ عبدالوهاب قزوینی فراگرفت. با استفاده از تعلیمات دانشمندان زمان خود به‌درجه اجتهاد نائل شد و مدرسه‌ای برای زنان تأسیس کرد. وی از استعداد شاعری نیز برخوردار بود و پاره‌ای اشعار مذهبی از وی باقی مانده که از جمله قصیده‌ای است که از زبان حضرت زینب کبری (ع) در باره واقعه‌ی کربلا سروده است. ابیاتی از اشعار وی به‌دست نیاوردیم.

آهنگری - سهیلا

سهیلا آهنگری شاعره‌ی معاصر در تهران زندگی می‌کند و از کارکنان بانک ملی ایران است. او در اداره‌ی امور شعب غرب تهران، به خدمت اشتغال دارد و غالباً سروده‌هایش در مجله بانک ملی چاپ و منتشر می‌شود.

این که می‌بینی

اینکه می‌بینی شهیدی عاشق است — قصه‌ی داغ غروبی صادق است

اینکه می‌بینی سکوتی پرصداست در صدایش آیه‌هایی از خداست
اینکه می‌بینی حضور کربلاست تک سواری عاشق درد و بلاست
اینکه می‌بینی شروع زندگی است هجرت دلداده‌ای از بندگیست
اینکه می‌بینی غمی بی انتهاست عاشق و دیوانه‌ای از تن رهاست
اینکه می‌بینی شهابی در شب است مونس یکتای قلب زینب است
اینکه می‌بینی همان پروانه است مأمنش با این زمین بیگانه است
اینکه می‌بینی خود دلدادگیست عاشقی در غربت و آوارگیست
اینکه می‌بینی نگاهی آشناست یک بسیجی، هستی بی انتهاست
اینکه می‌بینی صفای خیمه‌هاست یادگار راهیان جبهه‌هاست

تبرستان www.tabarestan.info

۱

ابراهیمی - اعظم

اعظم ابراهیمی، شاعره‌ی معاصر، از بانوان فرهنگ دوست کشور است. وی بعد از خاتمه‌ی تحصیلات به عضویت کانون ادبی خانه‌ی فرهنگ دولت آباد انتخاب و در امور فرهنگی آن کانون، فعالیت می‌کند.

تبرستان www.tabarestan.info

دریایی

آمده است بارانی — غنچه‌ها غزل خوانند
قطره‌هایی از باران — روی فرش ایوانند

***

امشب، آسمان دارد — حس خیس دریایی
روی سینه‌اش گل کرد — پولکی به زیبایی

***

پیچکانه می‌پیچد — لای گیسوانم باد
پیچ و تاب اندامش — حالتی به آنها داد

***

می‌برد مرا با خود — بوی یاس سجاده
بالهای سبزی را — او به شانه‌ام داده

***

رفته تا خدا امشب — ساقه‌های سبز نماز
می‌توان بهاری شد — با شکوفه‌های نیاز.

ابراهیمی - حبیبه

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

حبیبه ابراهیمی که «حبیب» تخلّص می‌کند، از شاعران معاصر است. وی، در کرمان به

دنیا آمد. پدرش، از اعقاب ابراهیم خان ظهیرالدوله و مادرش، از فرزندزادگان محمدباقر خان ابوسعیدی (عارف علی) می‌باشد. وی در کرمان تحصیل کمال کرده و از زنان نمونه و فرهنگ‌آور کرمان است. حال و خوی مردانه داشته و اشعار نغز و زیبایی می‌سراید.

ناله آنقدر کنم تا که رود نِی از یاد صبر آن حد که، دهم خانه‌ی ایوّب به باد!
شهره‌ی شهر شوم در غم حسن تو، چنان تا ز دلها ببرم شهرت عشق فرهاد!
سر به صحرای جنون، از غم عشق تو نهم تا که خیزد زِ گِلِ لیلی و مجنون، فریاد!

از آن ترسم

من آن مرغم که جایم در قفس نیست گلی هستم که با من خار و خس نیست
من آن عنقای والا آشیانم که صیدم، پشه و مور و مگس نیست
از آن ترسم در این زندان بمیرم مرا در این قفس، یک همنفس نیست

www.tabarestan.info تبرستان

ابراهیمی زاده - شمسی

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

شمسی ابراهیمی زاده، متخلص به «موج» از شاعران معاصر است. وی در شهداد کرمان، به دنیا آمده و در همانجا تحصیل کمال کرده است. و در حال حاضر در دادگستری کرمان، به خدمت مشغول است.

گل عشق

عاشقِ گلِ عشقم، راهیِ گلستانم پویک سبکبالم، هر طرف شتابانم
می‌روم به بستانها تا که جویمش آنجا دسته دسته گل چینم، در رهش بیفشانم
روی بستر صحرا، می‌دود نگاه من لیک او نمی‌بیند، دیده‌های گریانم
می‌خرامد آهوَش، می‌رود به راهی دور بی خبر ز حال من، می‌برد دل و جانم
دمبدم سرود عشق، می‌رسد به گوش من می‌نویسم آوایش، دمبدم به دیوانم
پیچکِ گُلِ عشقم، هر کجا که گل باشد من درخت بی تابم، بوسه‌ی بهارانم

ابراهیمی - فریبا

(تولّد ۱۳۴۴ خ)

فریبا ابراهیمی، متخلص به «آفاق» شاعره‌ی معاصر، در مشکین‌شهر، از شهرهای

آذربایجان شرقی، به‌دنیا آمده است. در سال ۱۳۶۳ دانشنامه‌ی تجربی و در سال ۱۳۶۵ در رشته علوم تجربی فوق لیسانس گرفته و در آموزش و پرورش مشکین شهر، تدریس می‌کند. از کودکی به ادبیات و شعر علاقه داشت. هم اکنون به زبانهای فارسی و آذری اشعاری می‌سراید. به موسیقی، خاصه موسیقی محلی آذربایجان علاقه دارد. در سال ۱۳۶۹ ازدواج کرده و از زندگی خود رضایت دارد.از اشعار فارسی ایشان چیزی به‌دست نیاوردیم.

تبرستان www.tabarestan.info

ابراهیمی - مهرماه

(تولّد ۱۳۰۹خ)

بانو مهرماه ابراهیمی، فرزند یدالله خان، در کرمان چشم به جهان گشود. او که همسر استاد دکتر عیسی ضیاء ابراهیمی است، در کرمان تحصیل کرده و دیپلم ادبی دارد .دوره‌ی لور کامبریج مکاتبه‌ای را نیز گذرانیده است. او در سال ۱۳۳۳ ازدواج کرده و صاحب دو فرزند و چند نوه می‌باشد. در شعر، «سایه» تخلص می‌کند و اشعارش در زمینه‌ی غزل و گویشهای محلی است.

دانشسرای دختران

طرفه سرایست به کرمان ما — شهره در این شهر به دانشسرا
قبله‌ی آمال همه مرد و زن — مسکن تحصیلی دوشیزه‌ها
همچو مکانی به کجا دیده‌اید — ما که ندیدیم به جانِ شما
در عوض دانش و علم و هنر — جمله نمایند به «مُد» اقتدا
ناخن مانیکوری و لاک مال — اورمَک ابریشمی و شب نما
زلف پر از چین و شکن در شکن — چشم پر از غمزه‌وناز و ادا
هوش ربایند به چشم سیاه — دام گشایند به زلف دو تا
یقه گهی باز و گهی بسته است — تا چه کند شیوه‌ی مُد اقتضا
غمزه‌ی بیهوده و بیجا کند — عشوه‌ی بیش از حد و بی انتها
محفل شمع و گل وپروانه است — لانه‌ی هر بیدل دستان سرا
این چه بساطیست چرا این گروه — می‌نشناسند صواب از خطا؟

ابکاری - ندا

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

ندا ابکاری، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در آبادان چشم به‌جهان گشود. سرودن شعر را از ۱۳۶۰ آغاز کرد. دیپلمه است. مجموعه‌هایی از سروده‌های وی به نامهای «تجربه‌های خام رستن»، «از راه سایه‌ها» و «هراس آمدن صبح» تاکنون چاپ و منتشر شده است. ندا ابکاری با همسرش در کانادا زندگی می‌کند و به سرودن شعر ادامه می‌دهد.

○ - و اگر....

تبرستان
www.tabarestan.info

اگر آیینه‌ئی داشتم
بر کویر می‌نشاندمش
تا ماه آرام گیرد
و تو بتوانی با گله‌ی بی رمقت از کوهها
بگذری
اگر آبشارها از من بود
رهایشان می‌کردم
تا ستونهای فرو ریخته بیاسایند
و تو بتوانی چاه و انجیر بُن‌ات را بیابی.

***

و اگر مالک این همه، بودم
زمین را به حال خود می‌گذاشتم
و پی چیزی می‌گشتم
تا با آن بتوانم این ساز کوچک را بنوازم.

○ - عروس لالایی

کشتی او
نخستین رؤیای من است
که هیچ دریایی را نمی‌شناسد
بادبانش
دستمال کودکیِ من است.

که هیچ طوفانی را نمی‌شناسد
آواز آخرین جدل،
به سکوت می‌رود
تا با سوزنها و ستاره‌ها جهازم را ببافد
و اگر دختریم از صدف برآید
از نورهای باغچه‌اش گهواره‌ای بسازد
من، عروس لالایی اویم
او، که با نهال گردویش بزرگ می‌شود
مرا نگاه می‌کند و می‌پرسد
با دنباله‌ی دامنت
می‌خواهی چه کنی؟

تبرستان
www.tabarestan.info

ابوسعیدی - فریده

(معاصر)

فریده ابوسعیدی، فرزند استاد ابوسعیدی، دبیر با فضیلت کرمان، از شاعران معاصر است و «شاهد» تخلّص می‌کند . دروس ابتدایی و متوسطه را طی کرده و در سال ۱۳۶۸خ، از دانشگاه کرمان در رشته‌ی ادبیات فارسی لیسانسیه شده است .از امیدهای آینده‌ی شعر وادب کرمان به شمار می‌رود. در حُسن خط و نقاشی نیز چیره‌دست است.

هلا ای جان نورانی، سراپا پاک و روحانی — هلا ای طایر قدسی، مثال روح ربانی
الا ای برگسسته دل، ز خودبینی و خودرأیی — غریق زمزم باقی، بّری زین عالم فانی
الا ای در ثبات و صبر، همچون کوه پابرجا — الا ای سرو بالنده، به بستانِ سخندانی
الا ای کان دانایی، سراسر علم و والایی — حضور جذبه‌ی غیبی، ظهور عشق رحمانی
به «شاهد»، این نوآموز طریق دین وعلم‌وشعر — ز رحمت‌ارمغان‌کن، معرفت‌هایی که می‌دانی!

ابولی - مریم

(تولّد ۱۳۴۴خ)

مریم ابولی، شاعره‌ی معاصر، در کرمان چشم به جهان گشود. در همان شهر دوره‌ی

دبستان و دبیرستان را به پایان برد. سپس در رشته‌ی زبان وادبیات فارسی لیسانس گرفت. او همچنین در انجمن شعر و ادب کرمان، و در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فعالیت دارد. هم اکنون نیز در رفسنجان به همین فعالیتها اشتغال دارد .

جنگلی از ستاره

در فصل شماره‌های تکرار زمان یک لحظه‌ی بی شماره را گم کردم
در سینه دلی داشتم آتشکده بود آتشکده و شراره را گم کردم
اسرار مرا دفتر دل می‌فهمید آن دفتر پاره پاره را گم کردم
چشمم دگر آسمان پیروزی نیست من جنگلی از ستاره را گم کردم

www.tabarestan.info تبرستان

اتابیکی - منصوره

(۱۲۹۸-۱۳۶۳ خ)

بانو منصوره «زهره» اتابیکی، متخلص به (زهره) شاعره‌ی معاصر در تهران متولد گردید. تحصیلات خود را در همان شهر به پایان برد. از اوان جوانی به سرودن شعر آغاز کرد. در آموختن سه تار، از محضر استاد عبادی استفاده کرد. او پس از دریافت لیسانس بانکداری در بانک ملی استخدام و در همانجا با انسانی وارسته بنام حسنعلی شقاقی ازدواج کرد و از وی صاحب پسری شد. پس از آن امتیاز مجله‌ای به نام «زهره» راگرفت اما انتشار آن دوامی نیافت. وی شاعره‌ای هنرمند و خوش ذوق بود. گوشه‌ی خلوت را دوست می‌داشت. از غوغای اجتماع گریزان بود. از شاعران قدیم، به مولانا محمد جلال‌الدین «مولوی» علاقه‌ی خاصی داشت. در نواختن سه تار نیز ماهر بود. خانم منصوره اتابیکی پس از یک بیماری در سال ۱۳۶۳ درگذشت. مجموعه‌ای از اشعارش به نام «سرود زهره» به همّت پسرش آقای علی شقاقی چاپ و منتشر شده است. او هنرمندی با ذوق بود و صدای دلنشینی نیز داشت و گاه گاه اشعار خود را با آواز می‌خواند.

یارم تویی، یارم تویی

تنها تویی، تنها تویی، در خلوت تنهاییم تنها تو می‌خواهی مرا، با این همه رسواییم
ای یار بی همتای من، سرمایه‌ی سودای من گر بی تو مانم وای من، وای از دل سوداییم
جان گشته سر تا پا تنم، از ظلمت تن ایمنم شد آفتاب روشنم پیدا به ناپیداییم

من از هوسها رسته‌ام، از آرزوها جسته‌ام مرغ قفس بشکسته‌ام، شادم ز بی پروایی‌م
دانی که دلدارم تویی، دانم خریدارم تویی یارم تویی، یارم تویی، شادم از این شیدایی‌م
آن رشک ماه‌و مشتری، آمد به صد افسونگری گفتم به «زهره» ننگری، ای دولت بینایی‌م

آهوی وحشی

خوش آن دمی که تو اندر کنار من باشی چو شمع ،روشنی شام تار من باشی
ز هستی دو جهان چشم پوشم ار روزی ز غیر چشم بپوشی و یار من باشی
سرم به شاهی عالم فرو نمی‌آید ز لطف، گر تو خداوندگار من باشی
به بیقراری زلفت قسم، قرار نبود که بی‌خبر ز دل بی قرار من باشی
هزار دام نهادم به رهگذار امید که تا تو آهوی وحشی شکار من باشی

www.tabarestan.info تبرستان

اثنی عشری - طوبا

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

طوبا اثنی عشری، متخلص به «طوبا» شاعره‌ی معاصر، در یکی از خانواده‌های روحانی کرمان، چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و چند سال از متوسطه را در همان شهر به پایان برد . در سال ۱۳۳۸ برای ادامه‌ی تحصیل، همراه خانواده‌ی خود به تهران آمد. در این زمان بود که ذوق و استعدادش را با تشویق دبیر ادبیات خود، به کار برد و به سرودن شعر آغاز کرد. در سال ۱۳۴۱ با کسب مقام اول، از دبیرستان فارغ‌التحصیل گردید. و سپس در رشته‌ی زیست‌شناسی از دانشگاه لیسانس گرفت. وی در این مدت کوتاه، بیش از سه هزار بیت شعر گفته است. از غزل سرایان متقدم، به خواجه‌ی شیراز و عزلیات دلربایش، ارادت و دلبستگی دارد. نخستین دفتر شعر او به‌نام «شعر زندگی من» در سال ۱۳۵۳ در تهران، چاپ و منتشر شده است.

آرام بمرد

دل ما را چه به سر رفت که آرام بمرد دل آرام، در آغوش دلارام بمرد
چه فسون کرد دو چشم سیهت ای صیّاد که دل من، نشد آزاد و به آن دام بمرد
شد مطیع تو دل من، گنهش هم این بود که به کیفر ز گناهش، به خدا رام بمرد
پخته شد جان من از شور شرار عشقت لیکن افسوس، دلم بی‌خبر و خام بمرد

چون نقاب از رخت ای ماه به یک سو بردم پیش بالای تو هر خاصه و هر عام بمرد
ذکر نامش چه اثر داشت خدا را رحمی که از آن دل بتپید و سپس آرام بمرد
هر کجا پای نهی، قصه‌ی ما می‌شنوی دل من شهره به بدنامی و بدنام بمرد
آمد از سوی افق، ماه فلک با نخوت چون بدید آن مه «طوبا»، سر آن بام بمرد

***

در کجا رسم چنین است که مرغ قفسی نتواند رخ صیاد ببیند نفسی؟!
من اسیر تو و یک عمر ستایشگر تو دگران طعنه زنندم که اسیر هوسی
نه به جز خانه‌ی تو، راه به جایی دارم نه به غیر تو، مرا محرم اسرار کسی
هر زمان کز همه سو، راه امیدم بسته است دادخود پیش تو آرم که توأم دادرسی
هر چه گویند، بگویند، منم عاشق تو تو گل روح نوازی و منم بی تو خسی

www.tabarestan.info تبرستان

اثیر - رابعه

(۱۳۱۶-۱۳۴۰ خ)

رابعه اثیر شاعره‌ی افغانی ،فرزند محمد عظیم لودهیانه ،در کراچی چشم به جهان گشود. در شش سالگی پدر را از دست داد، همراه مادرش به افغانستان رفت. تحصیلات مقدماتی را نزد مادر فراگرفت و به تشویق مادرش به مطالعه و حفظ اشعار حافظ، صائب، نظامی ، سعدی و بیدل پرداخت. با امیرمحمد اثیر ازدواج و به تشویق او به سرودن شعر آغاز کرد؛ اما برای بالا بردن سطح اشعارش فرصتی نیافت و در ۲۴ سالگی زندگانی را بدرود گفت. مجموعه‌ی اشعارش به‌نام «داغ لاله» در ۱۳۶۴ خ، در کابل چاپ و منتشر شد.از جمله‌ی اشعار وی :

اشک ندامت

از شیوه‌ات، که دیده به‌خون آرمیده است چشمم به‌غیر اشک ندامت ندیده است
آغوش حسرتم ز خیالت تهی مباد چشمم به راه شوق تو، آیینه چیده است
جز تو، کسی گذر نکند در خیال من تنها خیال روی توأم، نور دیده است
جز من چنانکه کس ز وصالت گلی نچید یک گل کسی ز گلشن حُسنم نچیده است
با من بگو، کجا رود از بند دام تو آنک او به بوی وصل تو از خود بریده است

ای آنکه نور دیده‌ی من فرش راه توست بازآ که بی تو صبر و قرارم رمیده است
گفتی که سر ز پیکر تو می‌کنم جدا اما وفای عهد تو را کس ندیده است
اکنون‌که فرصت‌است وفاکن به عهد خویش کی «رابعه» زتیغ تو گردن کشیده است

احراری - ستاره

(تولّد ۱۹۳۰ م)

ستاره احراری، شاعره‌ی سمرقندی ،از شاعران معاصر تاجیکی است. وی در هنر نقاشی تحصیل کرده و از هنرمندان معاصر نیز محسوب می‌شود. سروده‌های وی در روزنامه‌ها و ماهنامه‌های تاجیکستان و ازبکستان چاپ و نشر می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

احمدپناهی - ریتا

(تولّد ۱۳۵۰ خ)

ریتا احمدپناهی، فرزند محمد احمدپناهی سمنانی، از شاعران معاصر است. وی، در تهران متولد شد. پدرش، شاعری نامور و نویسنده‌ای محقق است. ریتا تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید و در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به تحصیل پرداخت. از هشت سالگی، ذوق و قریحه‌ی شاعری در او پدیدار گشت و به سرودن شعر در قالبهای گوناگون و اوزان نیمایی پرداخت. به تدریج، شعرش شکوفا شد. وی به محتوای هنری و ادای رسالت شعر، توجه ویژه‌ای دارد. معتقد است: کمیّت در این زمینه حایز اهمیت نیست، بلکه شاعر آنچه می‌سراید باید از نظر معنی و محتوی، جوابگوی نیازهای روحی و احساسی خود و در عین حال، پیام‌آور دوستیها و نوع‌پروریها و ارتباط معنوی بشریت باشد.از سروده‌های او مجموعه‌ای به‌نام «خانه‌ی سبز» چاپ و منتشر شده است.

○ -*کتاب کهنه*

کتابی کهنه می‌خوانم
که در دیباچه‌ی پرافتخارش
از محبت، قصه می‌گوید
کتابی کهنه است اما

تو گویی داستان تازه می‌گوید
ز گمنامی،
ز بدنامی
گه از آوازه می‌گوید
ز مردانی که جان در راه آن گوهر،
فدا کردند
و می‌خوانم در اوراقش
چگونه نور بر آن سرزمین تابید
و خفاشان چه‌ها کردند
چو بینی رنگ اوراقش،
یکی تیره یکی روشن
یکی چون شب، سیاه و دیگری سرخ است
مثل خون
گهی تاتار می‌آید
گهی چنگیز می‌آید
به روی سر، به جای سایه، تیغ تیز می‌آید
کتاب کهنه از زیبایی خورشید می‌گوید
از آن مهد ادب،
زیبا دیار روشن جاوید می‌گوید
از انسانی که در آن سرزمینِ روشن و زیباست می‌گوید
که زیر گنبد دوّار
آیینش
همه نیک است
و در گفتار و در کردار و در پندار
از اقلیمش
که آبادست و ویران است
از عشقش
که ایران است!

تبرستان
www.tabarestan.info

احمدپور - عزیزه

(تولّد ۱۳۲۵ خ)

بانو عزیزه احمدپور، از فرهنگیان معروف کرمان و از شاعران معاصر است. وی در کرمان، چشم به جهان گشود. پس از فراگرفتن دروس ابتدایی و دبیرستان، در سال ۱۳۴۴ دوره‌ی تربیت معلم را در همان شهر به پایان برد. در سال ۱۳۵۹ خورشیدی از دانشگاه شیراز در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانسیه شد. اکنون وی در سیرجان، به تدریس اشتغال دارد و از دبیران معروف و شاعران شناخته‌شده‌ی آن شهر است. درباره‌ی مخزن‌الاسرار و سلسلة‌الذهب جامی هم کتابی تألیف کرده که به چاپ رسیده است. این کتاب، نمودار وسعت اطلاعات وی در علوم ادبی می‌باشد. از اشعار او نمونه‌ای انتخاب شده‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

گل رخسار

بوی گل می‌آید از زلفین عنبر سای تو — دل شده مفتون رخسار و قد رعنای تو

عشق تو آتش فکنده در دل زار و حزین — جان شیرین را کنم قربان خاک پای تو

دل، ربود و عقل، زایل کرد و دین، بر باد داد — دانه‌ی خال تو و رخساره‌ی زیبای تو

قطره‌ای سرگشته‌ام، قربانی موج بلا — غرقه گشتم تا شوم نابود در دریای تو

آرزو دارم نشینم لحظه‌ای بر بال دل — تا کنم جولان به گرد خانه‌ی مأوای تو

طاقتم گردیده طاق از طاق ابرویت، ببین — جفت غم گردیده‌ام از هجر و از سودای تو

گِرد عالم گشته‌ام، رخسار خوبان دیده‌ام — کس ندیدم در دو عالم، همسر و همپای تو

جمله‌ی عالم، نشانی از گل رخسار توست — جان فدای ذات پاک واحد یکتای تو

گر شبی جان(عزیز) از جسم‌ودل گردد جدا — آشیان گیرد به روی شاخه‌ی طوبای تو

احمدخان کرد - عذرا

(تولّد ۱۳۱۹خ)

عذرا احمد خان کرد، متخلص به «شقایق» شاعره و ترانه‌سرای معاصر، در تهران زندگی می‌کند و از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است. وی لیسانسیه‌ی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است. مجموعه اشعار وی به‌نام «شکوفه‌های شقایق» در سال ۱۳۷۶ به همّت انتشارات علم ،چاپ و منتشر شده است. بعضی از ترانه‌های

شقایق، بعد از پخش در رادیو، به‌صورت نوار تکثیر شده است.

دیدمت روزی به فصل جانفزای نوبهار — همچو گلهای بهاری، شادمان و بی‌قرار
گل چو برگیسو زدی آهم زدل برخاست،کاش — خار گل بودم کنار موی تو، یا گوشوار
قطره قطره بر دو گونه، شبنم چشمان‌من — از حسادت،یاجسارت ریخت هر دم سیل‌وار
چون‌که‌دیدم‌سرخوشت‌بادلبری‌سرمست‌مست — ترک‌گفتم‌هم‌ترا،هم‌عشق‌تودیوانه‌وار
در گلستان وجودم، مُرد گلهای امید — زین همه رنگ و ریا و عشرت ناپایدار
همچنان پروانه گشتم بس که بودم نامراد — من که از عشق تو بودم، همتراز شاهوار
این «شقایق» را مرنجان ای‌ستمگر بیش‌ازاین — تا نبینی،بس ستمها از زمان و روزگار

www.tabarestan.info تبرستان

احمدسلطانی - منیره

(تولّد ۱۳۳۱ خ)

دکتر منیره احمدسلطانی، شاعره، مدرس، پژوهشگر معاصر، در تهران به‌دنیا آمد. تحصیلات خود را در مقاطع مختلف تا اخذ دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به پایان برد. با دکتر عبدالحسین فرزاد استاد معروف دانشگاه عقد همسری بست و از وی صاحب دختری شد. مدتی با شوهرش در لنگرود به تدریس پرداخت. سپس به تهران آمد و در حال حاضر هم به تدریس و پژوهش و نقدکتاب و تألیف کتابهای پرارزش ادبی ادامه می‌دهد. مهمترین اثر وی «واژگان فارسی در زبانهای اروپایی» و «خاقانی شروانی نقد و پژوهش» و نقدی بر نفایس الفنون «زن از نگاه اسطوره» می‌باشد. بانو منیره احمد سلطانی در کنار این آثار به سرودن شعر نیز ادامه می‌دهد. وی عضو هیأت علمی و پژوهشهای کانون آفرینشهای علمی است.

○ - *بهار را بهانه کن*

بهار را بهانه کن
در خون خویشتن بشکوفان
غنچه‌های کوچک «بوسنی» [1] را
و یا سیاهان شیدا،

---

۱ - بوسنی: کشور مسلمانی در اروپای شرقی که بوسنی هرزگوین نامیده می‌شود.

مرگ را
بر منظر آهن‌پوشان عاقل
به رقص برآر
در کوچه‌های کهنه‌ی «کابل»
مشق‌های تلخ دبستان را
با سرانگشتان خونین،
خط بزن
و نوروز را به یادبیاور
با لعل‌های سرخ بدخشان
بهار را بهانه کن
و بر خنده‌های کودکان «حلبچه»
و بر بهت عروسکان سیاه «سومالی»
و مادران خسته‌ی رقصان
بر گورهای تازه‌ی کوچک،
از آتش تردید بگذر
و در زخم زنده‌ی «فلسطین»
به نو کردن سال
تردید را فرو شوی
که هنوز از غروب
غربت می‌بارد!.

تبرستان
www.tabarestan.info

احمدی - پگاه

(تولّد ۱۳۵۳ خ)

پگاه احمدی شاعره‌ی معاصر، در تهران به‌دنیا آمد. تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. مجموعه‌ی اشعار وی به‌نام «روی سُل پایانی» اخیراً در تهران چاپ و منتشر شده است. خانم پگاه احمدی به ترجمه‌ی اشعار شاعران غرب نیز علاقه دارد. از جمله اشعار شاعره‌ی آمریکایی، سیلویا پلات را ترجمه و به‌نام «آواز عاشقانه‌ی دختر دیوانه» به‌همت انتشارات نگاه سبز به چاپ رسانیده است.

○ - ۱

خسته از شعور خود
گاهی که حتی عشق از ما می‌گریزد
تو شمعی را با لبانت خاموش می‌کنی
و من حروف الفبا را از یاد می‌برم

○ - ۲

در آسمان سیبی
رها شده دارم
یک نیمه‌ی سیب،
با طعم عاشقانه‌ی نارنج
ما را دو قرن پیش
از هم بریده‌اند

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - ۳

ای چشم بندی دنیا
پشت کدام بوته‌ی گل سرخ
ماندی که زیبایی؟

○ - ۴

زیباییت -
مثل عطر تازه‌ی لیموها غمگین است
من راز چشمهای خشکِ تو را
از دل ماهیهای مرده بیرون می‌کشم
و زنان تور و ترنج،
دستان یوسفشان را
در نگاه تو با کارد می‌برند.

احمدی - ژیلا

ژیلا احمدی، شاعره‌ی معاصر، در دهسالگی، پدر را از دست داد. بعد از مرگ پدر زندگی مشقت‌باری برایش پیش آمد. به تنهایی و انزوا روی آورد و به باغ و بوستان

«کتاب» پناه برد. در همان سنین کودکی گلستان و بوستان سعدی را مورد مطالعه قرار داد و اشعار خیام را حفظ کرد و از همان زمانها سرودن شعر را برای کودکان آغاز کرد. بعد از سوم راهنمایی به دانشسرای مقدماتی رفت و به کار شریف آموزگاری روی آورد. بعدها به دانشگاه راه یافت و در رشته‌ی حقوق لیسانس گرفت. ژیلا احمدی علاوه بر داشتن قریحه‌ی شعر به داستان نویسی نیز علاقه دارد و نخستین کتابش به‌نام «کی بود، کی بود، من نبودم» توسط انتشارات فرهنگ و هنر چاپ و منتشر شد. وی از جمله بانوان فرهنگ‌دوست کشور است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ – **حقیقت**

قلندر وار!
با کشکولی از گل سرخ آگاهی،
مرز سکون را درهم خواهم شکست،
و توسن سبز خیالم را،
پای بند هزاران شاه بیت غزل آفرینش
خواهم کرد
و عشق رادر مخمل سرخ قلبم،
به رویش ابدی وا می‌دارم.
و پرنده را
به یادگیری هزاران الفبای پرواز،
دعوت خواهم کرد.
و قابله‌ی هزاران طفل نور،
از بطن سیاه شب خواهم شد
اگر که:
خورشید چشمانت
از رابطه، کور سویی نثار رهم کند.

چیستم من؟ کیستم من؟

چیستم من؟ گلی ز شاخه جدا اشکِ چشمان کودکی تنها
کیستم من؟ پروانه‌یی سوخته ز آتش غم ساغری پر، ز باده‌ی ماتم

کیستم من؟ کبوتری غمگین با منِ خسته دل کمی بنشین
سایه‌ام، سایه‌ای که می‌میرد چشمهایم غبار می‌گیرد
ناله‌ام، ناله‌ای به راه زمان دشت خشکی، غریب و بی باران
راستی تو بگو، چیستم من؟ نمی‌دانم تو بگو، کیستم من، نمی‌دانم

احمدی - فرزانه

(تولّد ۱۳۵۲ خ)

فرزانه احمدی از شاعران جوان افغانی است. وی دیپلمه است و در هرات چشم به جهان گشوده. او به دوستان خود می‌گوید عزیزان بیایید همه با هم برای آبادانی کشور عزیزمان بکوشیم و به فرداهای روشنی بیندیشیم.

www.tabarestan.info تبرستان

صبح کاذب

باد بهار بود که بر من وزید و رفت آن کس که دل به عشق رخش پرورید و رفت
بود او ستاره‌ای که به من نور می‌فشاند دردا از آسمان دلم پر کشید و رفت
فجر امید بود که در شام من رسید آن صبح کاذبی که به شامم دمید و رفت
برگو خدای را که چه دید از من و دلم کاینگونه مهر یار خود از دل برید و رفت
این دل خوش است با همه جور و جفای او زیرا که در دلم شرری آفرید و رفت

احمدی مقدم - مرضیه

(تولد ۱۳۰۵ خ)

مرضیه احمدی مقدم، از شاعران معاصر، در سال ۱۳۰۵ خ در شهر مشهد و در یک خانواده‌ی محترم، متولد گردید. از جوانی، به ادبیات و سرودن شعر، علاقه داشت. مدتی بعد از ازدواج، چون صاحب فرزندی نشد ،با توافق شوهرش دختربچه‌ای را به فرزندی قبول کردند. وی از چهل سالگی، سرودن شعر را آغاز کرد. اشعارش، در مجله‌ها و نشریات مشهد، منتشر می‌گردید. هم اکنون در سنین کهولت به‌سر می‌برد.

تنهایی

تا روی نهان کردی، ماندم من و تنهایی وای از تو و داد از من، وای از سر سودایی
پنهان نتوان کردن، حال دلِ شیدا را با کس نتوان گفتن، افسانه‌ی شیدایی

چون غنچه گریبان را، کردم به هزاران چاک
دیگر نکنم پروا، از قصه‌ی رسوایی

رفتی تو و بشکستی، پیمان وفایم را
شمع از تو بیاموزد، در بزم، خودآرایی

از باده‌ی خودخواهی ،مستی و ندانستی
بر باد رود آخر، خال و خط و زیبایی

خوش باش به هر شاخه، از شوق نوایی کن
شاداب نخواهد ماند، این چشمه‌ی رؤیایی

در ساغر نوشینت، خون باد به جای می
در پرده نهان گردد، آن گوهر مینایی

آیی به پشیمانی، صد بار گنه بر دوش
روزی که اثر نبود، ز ین گنبد مینایی

مپسند به «مرضیه» چون ژاله بگرید زار
ای عشق و امید من، داد از غم تنهایی

تبرستان
www.tabarestan.info

احمدی - مهناز

مهناز احمدی از شاعران معاصر است. دفتری از اشعار وی به نام «حرفی برای هیچ کس» در سال ۱۹۹۸ م. در سوئد چاپ و نشر شده است. وی مدتها است با خانواده‌اش در سوئد اقامت دارد. از اشعار اوست :

○ - ***با این که آزرده‌اند مرا این همه...***

نمی‌ترسم
نمی‌ترسم از اینکه نگاه کنم
در چشم زندگی - با چشمان درد -
تمام دشت
تمام دشت
در غسل آتش
و من اما نمی‌ترسم
زیراکه هنوز تو هستی
جایی
و به من ایمان داری
در فرود ترس و تنهایی
تراکه نمی‌شناسم!

○

دشتهایی منهدم

در قلب هایی سنگسار
و گندم خون
باران خون
آه غسل می‌دهم خود را
در آتش
و نمی‌ترسم
نمی‌ترسم از رفتن
من هنوز می‌روم
با خورشیدی که در قلبم سقوط کرده‌است.
و رودهایی سرد
که تا ابد
از چشم‌هایم جاری است .

تبرستان
www.tabarestan.info

احمدی - یاسمین

(تولّد ۱۳۵۰ خ)

بانو یاسمین احمدی، دختر محمودرضا (احمدی رفسنجانی) از شاعران جوان معاصر است. وی در رفسنجان دیده به جهان گشود. از تربیت پدر و مادری فاضل و دانا، بهره برد. ابتدا در دانشگاه، در رشته‌ی علوم ریاضی به تحصیل پرداخت، اما بعدها بر حسب ذوق و علاقه‌ای که به شعر و ادبیات داشت، رشته‌ی تحصیلی خود را عوض کرد و در رشته‌ی ادبیات و زبان فارسی تا نیل به فوق‌لیسانس ادامه‌ی تحصیل داد. او از امیدهای آینده‌ی شعر و ادب کرمان است، از اشعار اوست:

○ - **پنجره**

روزگاری آید
که از این خسته تنم باز کنند
ریسمانهایی را که چو افعی به برم حلقه زده است
روزگاری که کنم کفش رهایی برپا
بنهم سر به بیابان وجود

برسم نزد شقایقهایی
که تمنای محبت سرشان خم کرده است
تندری را بنشینم بر پشت
که مرا
برساند لب دریاچه‌ی عشق
تا که با آب صفا، یکرنگی
چشم‌هایم را شویم
طور دیگر به طبیعت نگرم
و در آن لحظه کنم دست دراز
ابر بالای سرم را بِکَنَم
تا سازم ظرفی
که بگنجد به تمامی در آن
همه دریاچه‌ی عشق!
و دهم هدیه به انسانهایی
که اسیرند به خودخواهی خویش
و به بی پایه رسومی پابند
تا که شاید آن وقت
دل بی رحمشان شسته شود
وز پس پنجره‌ی عشق
در آیینه‌ی ماه
رخ جذاب زمین را بینند!

تبرستان
www.tabarestan.info

اختری - پرستو

(تولّد ۱۳۵۷ خ)

پرستو اختری، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در کرج چشم به جهان گشوده است. تاکنون دو مجموعه از اشعار وی به نامهای «پرستوها نمی‌میرند» و «تلواسه‌های پرستو» چاپ و منتشر شده است.

خواب غریب

خوابی غریب بود و شب و بغض و درد من — خون بود و خاک بود و زمین نبرد من
آنجا، در آن حوالی بیداد، کودکی — آرام خفته بود در آغوش سرد من
آتش زدند هر چه که روح سپیده داشت — تنها سکوت ماند و دل کوچه گرد من
دستی که تیغ فاجعه بر کف نهاده بود — سر می‌برید از تن بی‌جان و زرد من
اما دلم ز غصه‌ی این داغ می‌گرفت — که مرده بودم و گریه نمی‌کرد مرد من

○ - جنگل وحشی

تبرستان
www.tabarestan.info

تا دل سنگ پلنگ
به تماشای دل آزادی جنگل آمد
دل آهو بچه را بغض گرفت
و به دنبال خرامیدن زیبای پدر
سبزه‌زار گلّه را در هم ریخت
و کمی آنسوتر
پدرش هر چه ز خود داشت
به مهمان قوی پنجه‌ی خود
داد که داد
برّه آسوده به خواب
مادر، زنده و دلواپسی مرگ پدر
کوتاه است
گر چه دستان پلنگ
باز هم در راه است!

ادبایی - فرحناز

فرحناز ادبایی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی تا سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ خورشیدی) در قید حیات بود و در انجمن ادبی صائب شرکت داشت و سروده‌های خود را قرائت می‌کرد. از اشعار اوست:

○ - پریا قصه بگید!

پریا جمع بشید، قصه بگید
قصه از این دل پرغصه بگید
بگید آنجا، دور دور، آن بالاها
پشت کوههای بلند
نشسته روی زمین، یه پیرمرد مو سپید
آروم، آروم می‌میره
دیگه طاقت نداره
تشنه‌ی یه قطره آبه، آب از او بیزاری داره
چشاشو چند سال پیش
داده در راه وفا
دوستشو، رفیقشو، جون جونیشو
همه رو از دس داده
همه چیش قدیمیه
قصه‌هاش و گفته‌هاش
پریا جمع بشید، قصه بگید.

تبرستان
www.tabarestan.info

ادیب‌پور - طاهره

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

بانو طاهره ادیب پور، شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا نیل به دریافت مدرک کارشناسی در تهران ادامه داد. سرودن شعر را از ۱۳۵۶ آغاز کرد. از بانو ادیب پور تاکنون دفتر شعری منتشر نشده است. او از میان قالبهای شعری، شعر نو را برای خود انتخاب کرده است.

○ - ریشه‌های خوشحال

بو، بوی عشق
بوی چراغهای روشن
بوی یادهای خوب

یاد لرز شیرین تن جوان
بوی موهای باران خورده
موهای سیاه، موهای تازه
موهای خیس
تازه، مثل ریشه‌های خوشحال ته خاک
ذوق مجراهای زمینی
زیر بوته‌های مینیاتوری شاه‌پسند
به عشق روزهای گرم
خوابی گرم
گرم مثل دلهای صدفی هجده سالگی
یا مرواریدهای مصنوعی
زیر آبهای پر خرچنگ
آبهای سیاه
آبهای سرخ
سرخ ، مثل آخرین پیام پاییزی خورشید
از پنجره‌ی خاکی اطاقم
پشت تپه‌های صادقیه
سرخ ، مثل سیبهای شب عید
که برق می‌زد
که عطرش مهمان اطاق بود
تا همیشه
تا با لذت به نیشش کشم
زیر میز تنهایی
آه – این بو
بوی همه‌ی چیزهای خوب است
و زورش
به تمام چیزهای بد که رگهایم را خورده‌اند
می‌رسد.

تبرستان
www.tabarestan.info

ادیب‌سلطانی - بتول

(۱۲۷۵-۱۳۷۲ خ)

بانو بتول ادیب سلطانی، شاعره‌ی معاصر متخلص به «صبور» در تهران دیده به جهان گشود. او که تحصیلات قدیمه دارد ،سرودن شعر را از ۱۲۹۴خ آغاز کرد. نوع شعرش، کهن است. تاکنون دو مجموعه از سروده‌های وی به نامهای «اشعار صبور» و «یک شب در دهکده» چاپ و منتشر شده است. وی، در سرودن انواع شعر از قبیل قطعه و مسمّط ، غزل ، مثنوی و رباعی، ماهر بود. خانم بتول ادیب‌سلطانی، در روزهای جوانی، در انجمن ادبی صائب، عضویت داشت و اشعار خود را برای اساتید آن حوزه، قرائت می‌کرد. وی با مردی ادب‌پرور به‌نام سید زین‌العابدین ادیب سلطانی ازدواج کرد و صاحب ۴ فرزند شد. علاوه بر دو دفتر شعر یک اثر دیگر به‌نام «مجموعه‌ی اشعار» نیز از وی منتشر شده است. وفات وی در سال ۱۳۷۲ اتفاق افتاد.

www.tabarestan.info تبرستان

کاشانه چو جیحون کن

گردر ره‌عشق افتی،چون لاله،جگر،خون کن — اندر طلب وصلش، خود، تالی مجنون کن
در حلقه‌ی جانبازان، باید شدن از اول — وانگه دل شیدا را، دیوانه و مفتون کن
تنهایی شبها را از اشک، مدد برگیر — از حسرت دیدارش، کاشانه چو جیحون کن
دیدار عزیزان را هر لحظه غنیمت دان — خرسندی یاران را از هر نظر افزون کن
گر رنج بری، هرگز ابروی مکش در هم — سودای سبک مغزی، از سر همه بیرون کن
از معرکه‌ی دونان، همواره تبرّی جو — سیری و تماشایی، در گنبد گردون کن
پیروزی خود را، در پیروزی مردم بین — یاد از دل محرومان، یاد از دل محزون کن
با ماه کهن، یک شب، درد دل خود برگو — با چشمه‌ی خورشید ار گفتی،دل اوخون‌کن
تا هست روان بر تن، از عشق و صفا دم زن — از عشق و صفا، دل را همچون دُر مکنون‌کن
چون بگذرد این گیتی یا ما گذریم از او — اخلاص و«صبور»ی رادر خویشتن‌افزون‌کن

آستان عشق

غیر از خیال روی تو، در دل خیال نیست — هر چند در خیال، امید وصال نیست
گشتم اسیر چشم سیاه نگار خویش — هر کس اسیر عشق شد، او را ملال نیست
صیاد را بگو، نکند صید هر غزال — خوشتر ز چشم مست غزالم، غزال نیست
ماه‌ها و سالهاست شدم شهره در غمش — این داستان، قدیمتر از ماه و سال نیست

دایـــم ز دوری رخت آه و فـــغان کـــنم در آستان عشق تو جـز قـیل و قـال نـیست
عمر «صبور» رفت و لیکـن ز عشـق دوست در سـینه آتشـی است کـه آنـرا زوال نـیست

ارانی - منوّر

(سده‌ی ۱۴ هـ‌ق)

منوّر ارانی، مادر شاعر معروف نظام وفا (۱۲۶۶-۱۳۳۴ خ) از شاعران معاصر در آران کاشان به دنیا آمده و با تخلص «حیا» شعر می‌سرود. او خطی زیبا و طبعی ممتاز داشت. برادرش علی‌اکبر نقاش‌باشی که موسیقیدان برجسته‌ای بود به خواهرش مـوسیقی نیز تعلیم داده بود. منوّر ارانی عمری طولانی یافت و پس از مرگ در مقبره‌ی خـانوادگـی «وفایی» در آران مدفون گردید.

از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

اربابی - فروزنده

(تولّد ۱۳۱۲ خ)

فروزنده اربابی، شاعره‌ی توانای معاصر، در قم، دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس ترجمه ادامه داد، او سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد. هم شعر نو گفت و هم با مطبوعات همکاری داشت. خانم فروزنده اربابی، از بانوان فرهنگی و هنرمند معاصر است و در زمینه‌های امور فرهنگی و آموزشی، خدمات گرانبهایی انجام می‌دهد. در هنر نقاشی و گویندگی نیز مـهارت دارد. او در کـنار هـمسر و دور از یگـانه دخترش که مقیم خارج است در تهران زندگی می‌کند.

مرغک پریشان

چه شد که رفـتی و بـا رفـتنت تـوانـم رفت تـو گـویی از تـن رنـجور مـن، روانـم رفت
ز بَـــعد رفـــتنت، آن مـرغک پـریشانم کـه از حـوادث دوران، هـم آشـیانم رفت
ز دوری تـو، امـیدم بـریده شـد از بـخت بـر آسـمان، هـمه شب نـاله و فـغانم رفت
نـه از عـدالت گـلچین فسـرده حـالم و بس چه شکـوه‌ها بـه لب از جـور بـاغبانم رفت
به محفلی که تو بودی و بـاده بـود و رقـیب نـدانـم از سـر مسـتی، چـه بـر زبـانم رفت
چو شعله‌های «فـروزنده»ام خـموشی یـافت ســـرشک درد اسـیران، ز دیـدگانم رفت

مهر فروزنده

ما راهیان راه وفا، دلشکسته‌ایم — دل داده‌ایم و در ره عشقی نشسته‌ایم
ره یاب خستگانِ ز پا اوفتاده‌ایم — ایستاده‌ایم در طلبش، گر چه خسته‌ایم
با رشته‌ی خیال، به آوای رودها — رنگین کمان عشق، به پژواک بسته‌ایم
اندیشه‌یِ سراب نداریم از آنکه ما — پویای واقفیم و ز بیهوده رسته‌ایم
پیک پگاه، مهر «فروزنده» آوَرَد — ای خستگان، نوید که خورشید جسته‌ایم

مادر

تبرستان www.tabarestan.info

مادر، افسانه‌های شیرین گفت — کودک، افسانه‌ها شنید ونخفت
گفت مادر: که نور دیده‌ی من — جانِ دل‌نواز آرمیده‌ی من
ای سرشک تو رشک گوهر ناب — از چه امشب نمی‌روی در خواب ؟
ای نگاه تو، را زِ بابِ وجود — نفست بازگویِ بود و نبود
آفرینش، ثبات از تو گرفت — نقش هستی، حیات از تو گرفت
راز هستی، ز دیده‌ات پیداست — در نگاهت، امید، چهره‌نماست
گرچه پایاب زندگی زیباست — بازی روزگار بی‌پرواست
بیم دارم که گلبن شادم — موج اندیشه‌های آزادم
گوی بازیگر زمان گردد — نغمه‌ی گنگ کاروان گردد
گفت کودک: که‌ای نشان صفا — مادر، ای شاهکار انسان‌ها
تا تویی پاسدار و حامی من — بیمه گشته‌است شادمانی من
ترسم از گردش زمان نَبوَد — با کم از دور آسمان نَبوَد

شب امید

چه خوش باشد به دام یار بودن — اسیر طرّه‌ی طرّار بودن
به دام دلبری در بند ماندن — به بحر عشق، بوتیمار بودن
درین دنیا به راه عشق و مستی — چو گل، همداستان خار بودن
شب امید را تا صبحگاهان — چو چشم اختران بیدار بودن
چو جام از باده‌ی سکرآور عشق — به دور زندگی، سرشار بودن
دو تن، یکرنگ و یکدل، شادمانه — بجان یکدگر غمخوار بودن

به جادوی نگاهی، فتنه گشتن پیِ دلدار افسونکار بودن
ز مافیها و دنیا دور گشتن از این سرگشتگی، بیزار بودن
«فروزنده» شدن در محفل عشق به راه مردمی، هشیار بودن

اردشی - مژگان

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

مژگان اردشی شاعره‌ی معاصر در کرمان چشم به جهان گشود .از نوجوانی و روزهای دانش‌آموزی به شعر و ادب گرایش یافت. و دیپلم ادبی گرفت. بعدهادر دانشگاه در رشته‌ی حقوق اسلامی لیسانسیه شد. وی که به اسم خود «مژگان» تخلص می‌کند ،با هنر موسیقی نیز دمساز است و اشعارش نیز نوای موسیقایی دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

یارب

یارب چرا از دیده‌ام، رخساره پنهان می‌کنی دلهای شیدا را چنین، زار و پریشان می‌کنی
با آنکه می‌جویم‌تو را در روشنیهای دلم از چیست‌ما را در رهت‌افتان‌و خیزان می‌کنی
راهی به من بنما کزان، راهی درگاهت شوم از رهنما گر کج روم، دل را پشیمان می‌کنی
من باتو پیمان بسته‌ام، از این‌جهان‌دلخسته‌ام تا کی به جرم بندگی، ما را به زندان می‌کنی
در جای‌جایِ این‌جهان، دارم‌ز توصدهانشان ای مایه‌ی بیداریم، بیداری جان می‌کنی
هستی به طوفان ای خدا،کِشتی جان را ناخدا گر غرق گردد کِشتیَم ، از نو تو بنیان می‌کنی
هنگام شادی وقتِ غم، می‌خوانمت‌بازیر ویم از راه لطف و مکرمت، تجدید پیمان می‌کنی
آهنگ سازِ من تویی، آگه ز راز من تویی ای دلنشین آهنگ من، غم را گریزان می‌کنی
«مژگان»به ذکرنیمه شب،با یادتو در تاب‌وتب از بحر عرفان قطره‌ای، ما را تو مهمان می‌کنی

ارژنگی - هما

(تولّد۱۳۲۲خ)

هما ارژنگی، شاعره و موسیقیدان، فرزند نقاش معروف «رسّام ارژنگی» در تهران متولد شده است. تحصیلات عالیه خود را در دانشگاه تهران فراگرفت. سپس با شور و علاقه وافر به شعر و ادبیات روی آورد. وی با دستگاهها و گوشه‌های موسیقی ایرانی نیز آشنایی داردو اشعارش را به سبک کهن و نو می‌سراید. گزیده‌ای از سروده‌هایش به‌نام

«پرواز عاشقان» به همّت نشر مدبر به بازار کتاب راه یافته. دفتر دیگر شعر او به‌نام «گل هزارپر» در ۱۳۸۰ به انتشار رسید.

غوغای طبیعت

جنگل از عشق و جنون، در جوش است من ز غوغای طبیعت، در جوش
رود می‌رقصد و می‌خواند مست من ز افسانه‌ی جنگل، مدهوش

***

همه جا، غرق گل و مست بهار چه بهاری که خزانش نَبوَد
چون شود روح بشر زنده به عشق غم، ز بیدادِ زمانش نبود

***

سحری شسته و پاک از شبنم رنگ شب از قدمش می‌شکند
ماه طنّاز در این آبی پاک پرنیان از بدنش می‌فکند

***

آن طرف، زیر درختان بلند بلبلان، عاشق و دیوانه و شاد
این طرف، رود خروشنده و پاک در میان، قلب من از غم، آزاد

***

باد می‌رقصد و همراه نسیم سبزه‌ها سر به زمین می‌سایند
با نواخوانی مرغان بهار لاله‌ها جامه دران می‌آیند

***

چادری از مه و شبنم بر سر کوه ما را به صلا می‌خوانَد
گوییا، سنگ به آوای بلند ای خَدا، نام تو را می‌خوانَد

***

سرتعظیم به درگاه توام ای دل، از عشق تو بی تاب شده
همه جا، نقش جمالت پیداست سینه‌ام، معبد ومحراب شده

***

گاه، آرام به خود می‌گویم : ذره‌ای خرد و حقیرم به جهان
باز بینم چو تو در جانِ منی نتوان شد ز حقارت، نگران

***

www.tabarestan.info تبرستان

رهـــــرو مـــــنزل عشـــقم، یـــارب دلم از نـــور و جـــلا، روشـــن کـــن
جـــــرعه‌ای ز آن مـــی روحـــانی ده گـــلخن جـــان مـــرا، گـــلشن کـــن

ارسطویی - شیوا

(تولّد ۱۳۴۰ خ)

شیوا ارسطویی شاعره و داستان نویس معاصر، در تهران به‌دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی خاتمه داد. نخستین داستان او، به نام «او را که دیدم زیبا شدم» از سوی انتشارات مرغ آمین و اثر دیگرش به‌نام «آفتاب مهتاب» اخیراً در تهران چاپ و منتشر شده است. شیوا ارسطویی داستانهای متعدد دیگری نوشته که از ذکر آنها خودداری می‌شود .از اشعارش ،دفتری به‌نام «گم» در ۱۳۷۳ منتشر شده است. شیوا ازدواج کرده و پسری بنام «سپهر» دارد.از او دفتر شعری به نام «بیا تمامش کنیم» نیز زیر چاپ است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *مانایَم*

ناهار می‌خوریم و معرفی می‌شویم به هم
او نشسته کنار گُسِل [۱]
نترسید! این که بالای سَرِ ما می‌غرّد رعد نیست
حتماً او، باز بغض کرده برای لرزه‌های زمین
این باران که نمی‌بارد
اوست که نیست
نه متشکرم، سیگار نمی‌کشم
دود از دهان او کافی است
به قدر کافی در سرخی خود سفید هستم
صحبت فرش و بالشم نیست
او اصلاً نیست
بله داشتم می‌گفتم:

---

۱ - گُسِل: گسیخته، گسیختن، گسیخته شده

مانا هستم
بعد از آخرین لرزه‌های زمین
دور هیچ میزی معرّفی نمی‌شویم به هم
حتی اگر نام من واقعاً مانا باشد
از زیارتتان خوشوقتم
من در نماندن او مانایم
اگر نه گُسِل،
کنار همین صندلی
میز ناهار را نصف می‌کند
و باغ را میان آسمان و زیر زمین تقسیم.
راستی گفتید اسم شما چه بود؟
من کنار همین گسل که باز می‌شود میان ما
مانا هستم
سلام، مانا هستم
قرمزم در سفیدی نبودن او
نمی‌شناسیدش
بس که هیچ بالشی گود نمی‌شود از سر او
و هیچ فرشی ازپاهاش گرم
من از زیارتتان خوشوقتم
ممنون
صحبت فرش و بالش نیست
چای صبحش را کنار بال کبوتر می‌نوشد
این ابرها که می‌بینید
از دود سیگار اوست
وقتی ما دور همین میز
در همین باغ
در کنار هم بودیم!...

تبرستان
www.tabarestan.info

ارغوان خاتون

(سده‌ی ۷ هـ‌ق)

قطعه‌ای شعر، از زنی به نام ارغوان خاتون، از نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم‌هجری قمری ، در دست است. وی از شاعران پارسی گوی عثمانی است. ارغوان، این قطعه را ضمن نامه‌ای خطاب به شوهرش، جمال‌الدین نوشته است و مضامین آن، بازتابی از وضع اجتماعی روم زنان شرقی آن زمان است.

گر در غمت بمیرم، دل از تو برنگیرم — تو فارغی ولیکن من خسته و اسیرم
دارم دلی به داغت، از من تو را فراغت — رفتی و هم نرفتی، یک لحظه از ضمیرم
نه شرط دوستداری باشد که یاد ناری — افتاده‌ی فراقم، از لطف دست گیرم
رفتی که تا جوانی، با کودکان برانی — صد بیش نیست عمرم، پنداشتی که پیرم
ساقم‌بسان‌عاج‌است،رخساره‌چون‌کُماج‌است — نرم‌وسفیدوخوبم،ماننده‌ی‌پنیرم
قدّم چوقدسرواست، رفتار چون تذرواست — با بَر، چو سیم خامم، ز اندام چون حریرم

www.tabarestan.info تبرستان

ارغون - فخر عظما«فخری»

(۱۲۷۷-۱۳۴۵خ)

فخر عظما ارغون (فخر عادل خلعتبری) دختر مرتضی قلیخان مکرّم‌السّلطنه، از بانوان دانشمند واز شاعران معاصر ، در تهران، متولد گردید . در کودکی برای تحصیل به سویس فرستاده شد. زبانهای فرانسه و عربی را به‌خوبی آموخته سپس در مدرسه‌ی آمریکایی تهران تحصیلات خود را ادامه داد و با مبانی زبان انگلیسی نیز آشنایی یافت.
وی سرودن شعر را از ۱۲۹۶ آغاز کرد. در سالهای (۱۳۲۲-۱۳۰۴ش) در نشر دانش و فرهنگ و تواناییهای علمی بانوان، کوششهای خستگی ناپذیری داشت و به همراهی عده‌ای از بانوان روشنفکر آن روز، به تأسیس انجمن (نسوان وطنخواه) دست زد. بانوان: مستوره، هایده افشار، محترم و ملوک اسکندری و نورالهدی منگنه، جامه‌های فاخر را از تن دور کردند و آرایش و پیرایش زنانه راکنار گذاشتند و به هزینه‌ی خود، مدرسه‌ای برای زنان بزرگسال تأسیس کردند. آنها در تشکیل جلسات سخنرانی و جلسات شعر خوانی، خدمات فرهنگی خود را دنبال کردند. فخر عادل، طبع شعر نیز داشت و از ذوق و قریحه‌ی سرشاری برخوردار بوده، گاهگاه اشعار نغز و دلنشینی می‌سرود. او در آغاز همسر عباس خلیلی، مدیر روزنامه‌ی اقدام و نویسنده‌ی معروف بود. اما این ازدواج

دیری نپایید. ثمره‌ی این ازدواج، سیمین بهبهانی، شاعره‌ی توانای معروف معاصر می‌باشد. خانم فخر عظما بعدها با عادل خلعتبری ازدواج کرد و از وی صاحب دختری به نام عادل دخت شد که او هم شاعر است و ترانه سهراب تخلص می‌کند. این بانوی دانشمند و فرهنگ دوست، به سال ۱۳۴۵ خورشیدی روی در نقاب خاک کشید.

جمال زن

جمال زن، نه همین زلف پرشکن باشد — نه عارض چو گل و غنچه‌ی دهن باشد
نه خاتم زر و نه گوشوار دُرّ و گهر — نه کفش‌برقی و نه چین پیرهن باشد
جمال زن، به حقیقت، کمال و عفّت اوست — چنین زنی همه جا شمع انجمن باشد
صبا ز قول من این نکته را بپرس از مرد — چرا ضعیفه دراین مُلک، نام من باشد ؟
اگر ضعیفه منم، از چه رو به عهده‌ی من — وظیفه، پرورش مرد پیلتن باشد؟!
بکوش ای زن و بر تن ز علم، جامه به‌پوش — خوش آن‌زمان که چنین جامه‌ات به‌تن‌باشد
به‌چشم«فخری»،دانش‌زبس‌که‌شیرین‌است — همیشه در طلبش، همچو کوهکن باشد

کنج قفس

چند در کنج قفس، ناله و فریاد کنم — همّتی کو که دل از دام غم آزاد کنم
ناله را ترک کنم ،ضعف به یک سو فکنم — تا مگر ملک کیان، یکسره آباد کنم
بر زنم آتش دانش به دل تیره‌ی جهل — ز یکی فکر حکیمانه که بنیاد کنم
عَلَم عِلم برافرازم و در کشور جهل — شورشی برپا، چون کاوه‌ی حدّاد کنم
«فخریا» چشم امید از دگران بیخردیست — چاره آن است که با سعی خود ایجاد کنم

مهر میهن

جان و تن من باد، فدای وطن من — آری به فدای وطنم، جان و تن من
جان چیست،زجان بهتروشیرین‌تر وخوشتر — گرَ زآنکه مرا هست، فدای وطن من
امید که هر روز جوانتر شود از پیش — این کشور دیرینه و ملک کهن من
تا عشق وطن در رگ من در جریان است — گر قطره‌ی خونیست روان در بدن من
تا هست جهان باقی، هرگز نشنیوشی — جز واژه‌ی «پاینده وطن» از دهن من
ای نام‌وطن، تا به ابد هیچ نباشد — جز زمزمه‌ی عشق تو، زین پس سخن من
پروانه صفت عشق تو سوزد پر و بالم — ای شمع رخت، روشنی انجمن من
خواهم که پس از مرگ من، احباب بسازند — از پرچم ایران عزیزم، کفن من
خواهم ز خدا «فخری»دلداده‌ی شیدا — پاینده و جاوید بماند، وطن من

www.tabarestan.info تبرستان

ازهر -نفیسه

(تولّد ۱۳۴۴خ)

دکتر نفیسه ازهر، شاعره‌ی معاصر، از پارسی گویان افغانستان است. وی دروس ابتدایی و دبیرستان را در کابل به پایان برد و در آکادمی علوم استخدام شد. بعدها به تحصیلات خود ادامه داد و در رشته‌ی تاریخ دکترا گرفت. از سال ۱۳۶۰ خ سرودن شعر را آغاز کرد.

فصل یأس

یارب‌روان من ز چه با رنج خسته‌اند پر کنده‌ام، مگر، پر و بالم شکسته‌اند؟!
یارب، تو التماس شب تار من شنو درهای آرزو به رخ من ببسته‌اند

***

نخلِ تنِ فسرده‌ی من از جوانه ماند آیا چه‌کس صدای مرا از ترانه ماند
زان شعله‌ی صدا که قد افراخت از دلم اینک سزاش داغ دو صد تازیانه ماند

***

یارب چرا روان من آزرده می‌شود قلبم در این فضای غم افسرده می‌شود
افکنده‌اند پرده‌ی ظلمت به‌روی من این رنجها زکیست؟که گسترده می‌شود

***

یارب صدای ناله‌ی این انجمن شنو از پشت میله‌های قفس ،درد زن شنو
در پرده‌های تیره‌ی ظلمت نوا کنند فریاد بی صدای زنی بی سخن شنو

***

من گر چه خامشم دل من هست بی‌قرار جز بوی یأس ندیدم من از بهار
ازنقش داغ پر شده گلبرگ دردمن خون می‌چکد به‌حال من‌ازنغمه‌ی هَزار

استاد ملک - فاطمه

(تولّد ۱۳۱۶خ)

فاطمه استادملک، از شاعران معاصر است. وی در تهران دیده به جهان گشود. سرودن شعر را از ۱۳۵۲ شروع کرد. وی تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس ادامه داد. در سبکهای کهن و نو (هردو) شعر می‌سراید.

www.tabarestan.info تبرستان

اَلاسماءالحُسنٰی

هـــــوُ، خـــــالق کـــون و مکـــان فـــــرمانروای انس و جـــــان
او هست عـــــلاّمالغـــــیوب او هست ســـــتّارالعـــــیوب
فـــــعّال کـــــلّ مـــــایشاست بـــــا مـــــن مگـــــویید او کـــجاست
قلبم پر از عشق خداست

اَللّٰـــــه و رَبّالعـــــالمین بِـــــرّ و شکـــــور است و مکـــــین
عـــــلمش نشـــــان کـــــبریاست عـــــبد و عـــــبیدش بـــــی ریـــــاست
قـــــیّوم دار مـــــا ســـــواست بـــــا مـــــن مگـــــویید او کـــجاست
قلبم پر از عشق خداست

بـــــاقی و کـــــافی و کـــــریم بـــــاشد خـــــبیر و بس عـــــظیم
غـــــفّار و خـــــیرالنّـــــاصرین مُـــــرسَل رســـــولاللّـــــه دیـــــن
دانـــــی حـــــبیب انـــــبیاست بـــــا مـــــن مگـــــویید او کـــجاست
قلبم پر از عشق خداست

www.tabarestan.info تبرستان

استادی فر - پریسا

(تولّد ۱۳۵۱خ)

پریسا استادی فر، شاعره‌ی معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. سرودن شعر را از ۱۳۶۴ آغاز کرد. وی که از بانوان فرهیخته و سخنگوست، در سرودن شعر کهنه و نو (هر دو) طبع آزمایی می‌کند.

حلول سال نو

سال نو شد، کهنه‌ها را آب شست باز فروردین شد و سنبل بِرُست
آسمان، رخشان شد و دنیا به کام سینه‌ها، سرشار مهر و کینه، سست
شادی آمد، شور آمد، سهره خواند بر سر هر شاخه‌ای سرمست و چُست
کاروان عشق، در دل جای یافت راه را کاوید و یار خویش جست
یارَبا، در ره نگهدارم درست خواهشم تنها، کمال لطف تست

فراق

ای آشنای من که دور از توأم کنون از حال و روزگار تو آگه نیم کنون

در بـــاغ، بـــا یـــاد تـــو تـــنها نشســـته‌ام از قـــید هـــر نگـاه غـیر، خـود را گسســته‌ام
انـــبوه ســـبزه و فـــصل شکـــوفه‌هاست در دیـــدِ مـــن، درخشش گـلها و بـرگهاست
هـــر دم کـــه مـــی‌نگرم مـــن بـــه روی بـــاغ گـــلبرگهای پـــاک بـــریزد بـــه روی بـــاغ

اسداللّهی - ملاحت

(تولّد ۱۳۴۹خ)

دکتر ملاحت اسداللّهی، از شاعران معاصر، در رشت، دیده به جهان گشودو تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان بـرد. آنگـاه بـه دانشکـده‌ی عـلوم پـزشکی دانشگاه گیلان راه یافت. در سبکهای کهن و نو، شعر می‌گوید و غزل (جان آینه) نمونه‌ای از آثار اوست .

www.tabarestan.info تبرستان

جان آینه

دل، خـــرده مـی‌گرفت بـه تـصویر تـار مـن وقـــتی کـــه بـــود چشـم تـو، آیـینه دار مـن
هـــمرنگ‌شب‌شدم،تـوکجایی؟ســتاره‌چشم! بـــــــی‌تو،ســـــــیاه‌می‌گذردروزگارمن
مـــن آن تـوام،کـه‌ایـن‌سوی‌دیوارمـانده‌است بـــردار از مـــیان، تـــو وجـــود حـصار مـن
بـــن‌بست‌سرخ،کـــوچه‌ی‌کوچ‌چکاوک‌است زرداست‌فـــــصل،پس‌تـــوکجایی‌بهارمن؟
آخـر، چـرا غـبار تـو بـر دل نشسـته است؟ جســـمی‌ز جـــان آیـــنه دارد غـــبار مـــن
یـــادش‌بخیر،ســـاقی‌چشمت‌که‌می‌شکست گـــاهی‌پیاله‌ی دل، و گـــاهی خـــمار مـــن!

اسدی - مریم

(تولّد ۱۳۴۵خ)

مریم اسدی همسر محمد مهران یغمایی، از شـاعران مـعاصر است .وی، پس از پـایان تحصیلات متوسطه و اخذ دیپلم ،درامور بهداری به خدمت اشـتغال یـافت .در ضـمن خدمت و خانه‌داری ،در دانشگاه پیام نور، به تحصیل خود ادامه داد. به شعر وادبیات، علاقه‌ی وافری دارد.

زبان نگاه

بـــه نـــوشیدن شـــیر ،طـــفلی صـــغیر بـــه شکـــرانـــه، کـــردی بـــه مـــادرنگاه
بـــه لبـــخندش، ایـــن نـــغمه را مـــی‌سرود چـــه خـــوش جـــایگاهی است ایـن جـایگاه

ز هر جا که در بسته گردد مرا به آغوش گرم تو آرم پناه
نبودی اگر این محبت، تو را مرا زندگی بود یکسر تباه
رها نیم هر جا ز هر مشکلی تمیزم دهی هر زمان ره ز چاه
به خود بالم از این همه لطف تو تو را مدح گویم، نگاهم گواه
بود دامنت همچو «مریم» بری ز قید تباهی، ز قید گناه

اسدی - مهین بانو

(تولّد ۱۳۳۴خ)

تبرستان www.tabarestan.info

مهین بانو اسدی «ترکمان» شاعره‌ی معاصر، در شهر ملایر به‌دنیا آمد. از کودکی در یک خانواده‌ی فرهنگ دوست تربیت یافت. او دیپلم طبیعی دارد و با رشته‌ی گرافیک آشناست. اسدی از زرتشتیان ایرانی است .مدتی با مجله فروهر همکاری داشت و مجله‌ی وهومن را سردبیری می‌کرد. سروده‌هایش در همین دو مجله منتشر می‌شود. او، کتاب هفتخوان رستم را برای جوانان و کودکان بازنویسی کرده است. این کتاب در سال ۱۳۷۷ خ. از سوی انتشارات عطایی چاپ و منتشر شده است. منظومه‌ی «آوای زنگوله‌ها» از اوست :

آوای زنگوله‌ها

غروب است و آوای زنگوله‌ها بپیچیده در داخل کوهسار
به‌پا خاسته گَردِ گلّه ز دور در و دشت مشکین و گوهر نگار

***

خنیده [1] به کوه و به دشت و دمن نوای دل‌انگیز هر گوسفند
بَرّه در پی‌اش، شاد هر سو، روان نوایش، گه آرام و گاهی بلند

***

شنو نیک، آوای زنگوله‌ها که مژده دهد بر دگر روزگار
به امید و قهر و به شادی و شور به آهنگ خوش گویدت: گوش دار

***

۱-ختیدن: پیچیدن‌آواز

گله آید از راه با زنگ و غور سگ با وفا، پاسبانی کند
نگهدارِ گلّه بُوَد بی گمان به روز و به شب، مهربانی کند

***

شبان در پس و پیش، گاهی دوان نگاهش بُوَد تیزتر ز آفتاب
چو با گلّه باشد به روز دراز نیاید به چشمانش،یک لحظه خواب

***

از این رو، شبانی است، کاری بزرگ تزیبد به ناکار دیده کسان
نسیم دل افروز مشکین نفس پیامی زمین‌بر شبانم رسان

***

بگویش: که‌ای مهربان مهروَرز نوای نِی‌اَت، چون نیاید به گوش ؟
خموشی چرا پیشه کردی چنین؟! کجا شد تو را کوشش و جنب و جوش

***

گلّه، زیر چنگال گرگ سترگ برفت و بشد آن همه شور و حال
کجا رفت آوای زنگوله‌ها؟ که اینسان سکوت است در ماه و سال!

***

کنون ای خردپرور هوشمند شبان نکو رأی دانش‌پذیر
بنه پای، در راه دشوار و سخت ز گرگ یله، گلّه‌ات بساز گیر

***

بیا تا به آوای زنگوله‌ها روان را دگرباره روشن کنیم
به زیرِ بلند آبیِ بی‌کران ز نیکی، تن خویش، جوشن کنیم

اسدی - مینا

(تولّد ۱۳۲۲خ)

مینا اسدی، شاعره، روزنامه نگار و نویسنده‌ی معاصر در شهر ساری به دنیا آمد. تحصیلات عالیه وی در رشته‌ی، روزنامه نگاری در دانشکده‌ی علوم ارتباطات خاتمه یافت. نخستین دفتر شعر وی «ارمغان مینا» در ساری به چاپ رسید و دفتر دوم شعرش به نام «چه کسی سنگ می‌اندازد» در سال ۱۳۵۰ منتشر شد. مینا قبل از انقلاب به سوئد

www.tabarestan.info تبرستان

رفت و دفتر شعر سوم خود به نام «من به انگشتر می‌گویم بند» را به همّت انتشارات پگاه در لندن به چاپ رسانید ومجموعه شعر «از عشق چیزی در جهان نمانده است» او نیز به همّت همان ناشر چاپ ومنتشر شد. چند کتاب داستان نیز از وی به بازار کتاب عرضه شده است.

○ – *دیوار*

تا وقتی که دیوار هست
من احساس خفقان می‌کنم
کجاست فضای نامحصور؟

تبرستان
www.tabarestan.info

***

روزی که جنگلها را سوزاندند
با آنکه خون جوانه‌ها بر سطح
زمین جاری شد
من پرواز کردم
و جستجو کردم
نه در هوای سبزه و گل
و نه در هوای درخت و رود
تنها فضا،
فضای نامحدود بود

***

من از هرچیز که مرا در خویش نگاه می‌دارد
از دیوار می‌ترسم
من از محاصره‌ی اندیشه‌ها
می‌ترسم
من از هر چیز که مرا بسته می‌کند
می‌ترسم
اگر می‌خواهی که با من بمانی
دیوار را فرو ریز

دیوارها را درهم فکن
من، می‌خواهم تنفس کنم
من در حصار شیشه‌ها،
خواهم مرد
من از تراکم «پیوند» خواهم شکست
مرا از دیوارها جدا کن!

اسعدپور بهزادی - زهرا

تبرستان www.tabarestan.info

(تولّد ۱۳۱۹خ)

زهرا اسعدپور بهزادی، در شهر بم چشم به جهان گشود. وی دختر علی محمدخان از احفاد عمادالعلما است. دروس دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رسانید. سپس در رشته‌ی زبان انگلیسی در سال ۱۳۵۷ از مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی، لیسانس گرفت. در سال ۱۳۳۹ با آقای مرتضوی دبیر فرزانه ازدواج کردو از وی دو فرزند دارد. بانو اسعدپور در نویسندگی نیز دست دارد. کتابهای «میلاد ققنوس» و «الماس کویر» از نوشته‌های اوست. کتاب دیگر وی «کیمیای ناسوت» نام دارد. گاهگاه، اشعاری نیز می‌سراید.

○ -*آزاد زنان*

در دیاری که پر از زرق و تباهی و دروغ است هنوز
و جهانی که پر از نیرنگ است
بهر منصوروشان جا تنگ است.
هان بگویم با تو
در سراپرده‌ی غم پرور زندان زمان
بعد حلاج وشان، بهر آزاد زنان، جا تنگ است.
زن به پهنای کویر
به بلندی فلک
و به قدر همه‌ی ملک جهان دلتنگ است
آرزو را که بکوبد قفس مجلس غم را در هم
بال بگشوده سوی ارض و سماوات رود

که بیابد آنجا
شحنه‌ی دور زمان را و بگوید با او
گوش کن، زندان‌بان
اینکه با اینهمه آزادگی و صبر وشکیب
مُهر بر لب زده و تسلیم است
بسته‌ی بند پر از محنت و بیداد تو شد
بنده‌ی مسکین است
این فقط قامت رنجور من است که به بندش کردی
پیکر غمزده‌ای است که تو زندانی دردش کردی
نیک بایست بدانی و بدان زندان بان
من به این پیکر غمدیده‌ی بی مقدارم
و نه آن بندی فرتوت پریشان حالم
من، آزاده زنم
من هزاران شوقم وهزاران فریاد
رهرو وادی عشق و طلب و امیدم
آیت نور و نیاز، فرّه ناهیدم
مظهر مهر و وفایم شرر خورشیدم...
آرزو را که گشایند دری، تا بگریزم از خویش
که من از خویشتن خویش به تنگ آمده‌ام
پی آزادی از این بند،
به جنگ آمده‌ام.

تبرستان
www.tabarestan.info

اسکویی - نفیسه

(تولّد ۱۳۰۳خ)

نفیسه اسکویی، شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. دوره‌ی دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید. سپس تحصیل خود را تا اخذ دانشنامه‌ی لیسانس ادامه داد. در نویسندگی نیز دست دارد و در سبکهای کهن و نو شعر می‌سراید.

بهانه‌ی زیست

تویی مرا به یقین، بهترین بهانه‌ی زیست نشسته یاد تو در دل، بود نشانه‌ی زیست
مرا که غرقه‌ی بحر بلا و غم بودم کشاند مهر تو، تا ساحل و کرانه‌ی زیست
چگونه شکر گزارم، که این صدف بخشید مرا امید بقا، گوهریگانه‌ی زیست
تو آمدی و غم درد و ناامیدی مُرد شکفت در دل شوریده‌ام، جوانه‌ی زیست
مرا که مرثیه‌ی داغ و درد بر لب بود کنون به یاد تو دارم به لب، ترانه‌ی زیست
به عمق بحر وجودم، چنان نشسته «صدف» که هست در دلم، امیّد جاودانه‌ی زیست
یگانه دُرّ نفیسم به بی کرانه‌ی درد تو داده‌ای به من، این شور شادمانه‌ی زیست
دگر به سینه‌ی من، آرزوی مردن نیست
تویی مرا به یقین، بهترین بهانه‌ی زیست

www.tabarestan.info تبرستان

اسلامی - شکوه

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

شکوه اسلامی، شاعره معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. مجموعه‌ی شعر وی به نام «بهاری در زمستان» در سال ۱۳۴۸ چاپ و منتشر شده است.

شهاب

دلی که درغم بیگانه‌ای تپید، منم شبی که رنگ سحر در جهان ندید، منم
ستاره‌ای که به‌دامان شام غم تابید شراره‌ای که ز چشمان غم جهید، منم
شکوفه‌ای که شکوفا نگشته، پرپر شد غنوده‌ای که ز خواب سحر پرید، منم
همای تیز پَر پر شکسته، مانده اسیر نوای خسته‌ی غمگین بی امید، منم
شهاب زود گریز و سراب بی پایان سرشک تیره که از چشم شب چکید ،منم
نهال کوچک شادی که دست کودک دهر شکوفه‌های امیدش ز شاخه چید، منم
نسیمِ سردِ خزانِ غمین و یغماگر شمیم پاک بهاری که کس ندید منم

اسیری

(سده‌ی ۱۲ هـ‌ق)

اسیری اردکانی از شاعران سده‌ی دوازدهم و دختر صدرالدین اردکانی است. نام

کوچک وی در جایی ثبت نشده است. چنان که در تذکره‌ها آمده است او از زنان خوشنویس و مادربزرگ سید محمد علی یزدی است .از وی دفتر شعر یا دیوانی باقی نمانده و فقط اشعار پراکنده‌ای ازاودر برخی گزینشهای شعری باقی مانده است.

اشرف - رباب

(تولّد ۱۲۷۴ خ)

بانو رباب اشرف، متخلص به «افسر» فرزند حسین بنان‌الملک شیرازی، از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری و معاصر با اخگر است. «داستان کیومرث و ظهور ضحّاک»، سه داستان منظوم و «داستان زنبورک طلایی به نظم» از آثار اوست. اشرف رباب مثنوی زیر را در باره‌ی اشعار شاعری به نام بهمنی و منظومه‌ی «بیچون نامه‌ی اخگر» سروده است؛ تاریخ وفات وی به‌دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

شب پیشینه، این کاخ ملمّع — چو از سیّار و ثابت شد مرصّع
به بحر فکر و حیرت بودم اندر — که آمد نامه‌ی بیچون اخگر
بخواندم سربه‌سر اشعار آن را — سؤال و پاسخ و گفتار آن را
بدیدم نکته دانی، بهمنی نام — شکایت کرده از دوران ایّام
به گردشهای ایّامش بی جنگ — زبازی زمانه گشته دلتنگ
که: یکتا خالق بیچون سبحان — چرا بنموده خلق، انسان و شیطان
سوی کردار حق، چون و چرا گفت — حکایتها بسی، زین ماجرا گفت
چو باد و خاک و آب و آتش ونور — بسا چشم درخشان و بسی کور
بسا زیبا نگار ماه پیکر — بسی بدسیرتان دیو منظر
خداوند است، خلاق جهان، اوست — به عالم، واقف شهر نهان، اوست

اشرفی - مریم

(۱۳۵۷-۱۲۹۳ خ)

مریم اشرفی از شاعران معاصر و شیعی مذهب است و بیشتر به سرودن اشعار دینی ، مذهبی و نعت و مدح اولیای دین مبادرت می‌ورزد. مجموعه‌ی اشعار وی به‌نام «دفتر

تولاً» از سوی انتشارات خواجه چاپ و نشر شده است.

ای علیِّ عالی اعلایِ من — ای برون از فهم و وهم و رای من
مظهر کامل، عجایب ذات تو — شهسوار لافتی، الاّی من
آفتاب لایزال عاشقان — ای همه پیدا و ناپیدای من
سلسله جنبانِ مجنونان عشق — بندهٔ زلفت، دل شیدای من
ای شهنشاه سریرِ هَل اَتیٰ — ای ولایت، عُروَةُالوُثقای من
ای همای عرش علّیین عشق — قاب قربت کی شود مأوای من
ای علی، ای نغمه پرداز وجود — نغمهٔ عشقی، بِدَم در نای من
تا جهان پر شور و پر غوغا کنم — تا رسد بر عرشیان، آوای من
هو زنم مستانه، الاّ هو زنم — جان، زند سر جوش از صهبای من
ره به خلوتگاه خاصّم برگشا — ره نما، ای پیر بی همتای من
چند جانم را گدازی از عطش؟ — سوز جانم بین و استسقای من
عیدی «مریم» ز جانان ،جلوه است — شد علی، هوُ حق علی، مولای من

اصلانی - سودابه

(تولّد ۱۳۲۳ خ)

سودابه اصلانی، شاعره‌ی معاصر در شهرستان کنگاور از توابع کرمانشاه به‌دنیا آمده است. وی در کنگاور و کرمانشاه تحصیل علم و کمال کرد. بانویی خانه‌دار است که با همسر و یک دختر و دو پسرش در تهران زندگی می‌کند. سرودن شعر را از ۱۶ سالگی آغاز کرده و با وجود گرفتاریها و دل مشغولیهای خانه‌داری و تربیت کودکان هنوز هم به سرودن شعر ادامه می‌دهد.

ترکم مکن

از عشق من پروا مکن، بامن چنین سودا مکن — تا نشکنم پیمان تو، پیمان خود حاشا مکن
ای‌عشق تودنیای‌من،ای یادتو رؤیای من — از قلب‌خود بیرون‌مکن،ای‌نازنین سودای من
بال و پر جانم مسوز، ای آشنای جان من — رو بر متاب از روی من، ای تو همه دنیای من
زنجیری عشقت منم، ای با دل من آشنا — ترکم مکن، جانم مسوز، تا نشکنم پیمان تو

www.tabarestan.info تبرستان

اعتصامی - رخشنده «پروین»

(۱۳۲۰-۱۲۸۵خ)

بانو رخشنده، دختر یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی ،متخلص به «پروین» از شاعران معروف معاصر،از کودکی سرودن شعر را آغاز کرد و در مدت کمی، شهرت ومعروفیت یافت. وی تحصیلات خود را در تهران آغاز کرد و دوره‌ی کالج آمریکایی را به پایان برد. او در سال ۱۳۱۳خ با پسر عموی خود که افسر شهربانی و رییس نظمیه‌ی کرمانشاه بود، ازدواج کرد و با او به کرمانشاه رفت. اما این ازدواج دوامی نیافت و طبع لطیف پروین با خشونتهای نظامیگری سازگار نبود و سرانجام به متارکه انجامید. پروین در قصیده پیرو سبک شاعران سده‌ی پنجم و در غزلیات و مثنویهای خود، بیشتر به سبک عراقی نزدیک شده است. افکار واندیشه‌ها و مضامین نو، در سروده‌های وی فراوان است. تمثیلات و اندرزها و سخنان حکیمانه‌ی او، انسان را به اعجاب وا می‌دارد و یاد شعرای نکته سنج سده‌ی ۵و ۶ را در خاطره‌ها زنده می‌کند. به جرأت می‌توان او را یکی از شعرای بزرگ زبان فارسی به‌حساب آورد. دیوان اشعار او بالغ بر ۶۵۰۰ بیت است که بارها و بارها به چاپ رسیده و در دسترس علاقه‌مندانش می‌باشد. متأسفانه ، این شاعره‌ی توانا در سنین جوانی (۳۵ سالگی) بر اثر بیماری، در تهران درگذشت.

از سروده‌های اوست :

امید رهایی

بی روی دوست، دوش، شب ما سحر نداشت — سوز و گداز شمع و من و دل، اثر نداشت
آمد طبیب بر سر بیمار خویش، لیک — فرصت گذشته بود و مداوا، ثمر نداشت
دانی که نوشداروی سهراب، کی رسید؟ — آنگه که، او ز کالبدی بیشتر نداشت
دی بلبلی، گلی ز قفس دید وجان فشاند — بار دگر امید رهایی مگر نداشت
بال و پری نَزد چو به‌دام اندر اوفتاد — این صید تیره‌روز، مگر بال و پر نداشت
پروانه جز به شوق، در آتش نمی‌گداخت — می‌دید شعله در سر و پروای سر نداشت
من اشک خویش را چو گهر پرورانده‌ام — دریای دیده، تا که نگویی گهر نداشت

اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی — فریاد شوق از سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم — کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست ؟

www.tabarestan.info تبرستان

آن یک، جواب داد: چه دانیم ما که چیست / پیداست آنقدر، که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی گوژپشت و گفت: / این، اشک دیده‌ی من و خون دل شماست!
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است / این گرگ، سالهاست که با گلّه آشناست
آن پارسا که ده خَرَد و ملک، رهزن است / آن پادشا که مال رعیت خورد، گداست
بر قطره‌ی سرشک یتیمان نظّاره کن / تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
«پروین» به کجروان، سخن از راستی چه‌سود / کو آنچنان کسی که نرنجد ز حرف راست

دخترک بی پدر

www.tabarestan.info تبرستان

بر سر خاک پدر، دخترکی / صورت و سینه به ناخن می‌خَست
که نه پیوند و نه مادر دارم / کاش روحم به پدر می‌پیوست
گریه‌ام بهر پدر نیست که، او / مُرد و از رنج تهی دستی، رَست
زان کنم گریه که اندر یَم بخت / دام بر هر طرف انداخت، گُسست
شصت سال آفت این دریا دید / هیچ ماهیش نیفتاد به شست!
پدرم مُرد ز بی دارویی / واندر این کوی، سه داروگر هست
دل مسکینم از این غم بگداخت / که طبیبش به بالین ننشست
سوی همسایه، پی نان رفتم / تا مرا دید، دَر خانه ببست!
همه دیدند که افتاده ز پای / لیک روزی نگرفتندش دست!
آب دادم به پدر، چون نان خواست / دیشب از دیده‌ی‌من، آتش جَست!
هم قبا داشت ثریّا هم کفش / دل من بود که ایّام شکست
این همه بُخل چرا کرد مگر؟ / من چه می‌خواستم از گیتی پَست ؟
سیم و زر بود خدایی گر بود / آه از این آدمیِ دیوپرست!

سنگ مزار

اینکه خاک سیهش، بالین است / اختر چرخ ادب، پروین است
گر چه جز تلخی از ایام ندید / هر چه خواهی، سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار، امروز / سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که ز وی یاد کنند / دل بی دوست، دلی غمگین است
خاک در دیده بسی جانفرساست / سنگ بر سینه بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد / هر که را چشم حقیقت بین است

آدمی هر چه توانگر باشد — چون بدین نقطه رسد، مسکین است
اندر آنجا که قضا حمله کند — چاره، تسلیم و ادب، تمکین است
زادن وکشتن و پنهان کردن — دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آنکس که در این محنتگاه — خاطری را سبب تسکین است

اعتماد برومند - نسرین

(تولّد ۱۳۱۹خ)

تبرستان www.tabarestan.info

نسرین اعتماد برومند، متخلص به «نسرین» دختر مرتضی برومند، از شاعران معاصر است. وی در تهران دیده به جهان گشود. او سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد. او ضمن پیروی از سبک قدما در شعر، لیسانس خود را دریافت کرد و سپس در زمینه‌ی نویسندگی نیز مهارت خود را آزمود. دو سروده زیر به نام «افسانه» و «غزال رمیده» را از این شاعره‌ی توانا می‌خوانیم.

افسانه

هر چنددر خیال تو بیگانه‌ام هنوز — ای ماه من، ز عشق تو دیوانه‌ام هنوز
چون قطره شبنمی که بیفتد ز برگ گل — افتاده‌ام ز چشمت و بیگانه‌ام هنوز
ای شمع من، به کلبه‌ی دل، تا سحر بسوز — کز سوز عشق روی تو، پروانه‌ام هنوز
ویرانه گشت خانه‌ی عشقم ز اشک چشم — چون بوم خسته، بر سر ویرانه‌ام‌هنوز
امشب، به شوق آنکه نگه بر من افکنی — ای بی خبر، به گوشه‌ی میخانه‌ام هنوز
«نسرین» به یاد روی تو گوید ترانه‌یی — با این همه به چشم تو، افسانه‌ام هنوز

غزال رمیده

گیسو فشان، به دامن صحرا دویده‌ای — وحشی غزال، از بر عاشق رمیده‌ای
شب تا سحر، به یاد تو ریزم سرشک گرم — نامهربانِ من، ز چه از من بریده‌ای ؟
رفتی ز کوی من تو و دل را ربوده‌ای — دامان خویش، از سر کویم کشیده‌ای
دامن کشان و رقص کنان، از کنار من — رفتی و درکمند رقیبان خزیده‌ای
از نزد یار خود به سفر رفته‌ای، کجا ؟ — ای آهوی رمیده، کجا آرمیده‌ای ؟
«نسرین» کجاست آن بت سیمین عذار تو — از بهر چیست، همچو گُلِ داغدیده‌ای

اعظمی - لیلا

(تولّد ۱۳۳۵خ)

بانو لیلا اعظمی، از شاعران معاصر است. وی در سنگسر چشم به جهان گشود. جلد اول دیوان شعرش را زیر عنوان «سایه‌ی غم» در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسانیده است. ظاهراً توانایی او در سرودن شعر، در سنین بالا شکوفا شد. اخیراً دو مجموعه‌ی دیگر از سروده‌هایش به نام «باز پر سفید» و «گلگشت» در تهران چاپ و منتشر شده است.

مژدگانی

باز نوروز و بهار از ره رسید / سبزه و گلهای زیبا بردمید
کودکان شادند و سرخوش می‌روند / هم به این سو و به آن سو می‌دوند
قمریان در هر طرف در گفتگو / بلبلان در هر چمن در جستجو
لاله‌ی خونین به طرف کوهسار / سنبل و نسرین بود درهر کنار
نسترن با ناز گشته همنشین / چون بهشتی گشته خود روی زمین
سرو سیمین در کنار جویبار / گفتگو بسیار دارد با هزار
سبزه‌ها پوشانده باغ و راغ و دشت / کبکها قهقه زنان در سیر و گشت
هدهد خوشرنگ، اندر شاخسار / همچو ما، محو تماشای بهار
گوش پُر، ز آوای خوب و دلکش است / گوییا، گیتی ز شادی سرخوش است
هم، هزار آوا بگوید با تو راز / با هزاران ناز و با سوز و گداز
تو بیا، سستی به یک سویی فکن / چشم خود بر روی دلجویی فکن
فکر درد و رنج، از سر دور کن / خانه‌ی خود را ز گل مستور کن

اعلامی - شهناز

(تولّد ۱۳۰۰خ)

شهناز اعلامی، دختر میرزا ابوتراب ثقةالاسلام نائینی، در اصفهان، دیده به جهان گشود. پس از طی دوره‌ی دبستان و دبیرستان در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران تحصیل کرد و در رشته‌ی شرق‌شناسی فارغ التحصیل شد. در دوران قبل از انقلاب، به علت سرودن شعری سیاسی، به مدت یک سال (۱۳۵۷) به زندان افتاد. از آنجا که شهناز اعلامی سری پرشور دارد ،پس از آزادی از زندان به آلمان رفت و در سازمان جهانی زنان آلمان

عضویت یافت و از سوی آن سازمان به سازمان ملل رفت و ریاست کمیسیون زنان آن سازمان را به‌عهده گرفت و قریب ۵ سال در این سمت انجام وظیفه کرد. بعدها به مدت ۱۵ سال در دانشگاه هرمبولد به تدریس زبان فارسی اشتغال یافت. از وی آثاری به فارسی منتشر شده که مجموعه «ترانه‌های جدایی» از آن جمله است.آخرین دفتر شعر شهناز اعلامی که سال‌هاست در برلن زندگی می‌کند.به نام برگزیده اشعار به سال ۱۳۸۱ وارد بازار کتاب شد .

تلخی و نامرادی

چنان بود در عمر من، زندگانی — که در گور، جان کندن و سخت جانی
پر از تلخی و نامرادیست یکسر — مرا، دوره‌ی خردی و ناتوانی
لب از شیر ناشسته بودم که کامم — به خون دل آغشته شد، ناگهانی
جوانیِ من هم چو ایّام خُردی — سراسر پر از حادثات جهانی
گهی در گلستان، سرودم ترانه — گهی در قفس، بازخواندم اغانی
دریغا که در آن چه بگذشت بر من — نبودست هرگز، دمی شادمانی
کنون نیمه ره، مانده‌ام سخت حیران — که وهم است این قصّه، یا زندگانی ؟

شبنم سحرزده

چو من، کسی ز تو آواره‌یی، به شهر ندید — کسی چو من، ز شراب محبّتی نچشید
من آن به‌باد شده شبنم سحر زده‌ام — که کام لاله، مرا در پیاله‌یی نوشید
چنان به باد برفتم که گوییا ایّام — ندیده گریه صبحی، ز شبنمی نشنید
به باد رفتم و از بوسه‌ی سحرگه من — ز جام نسترن و لاله‌های جان جوشید
شراب سرخ ، شد از شرم، در خزینه‌ی غم — چو مستی دل من با عیار خود سنجید
شنا کند ز خیالت به برکه‌ی دل من — هزار اختر رخشان، هزار قوی سپید
ز خرمن دل من، ذرّه‌یی به جای نماند — ز خرمنی چه بماند، بدو چو برق رسید
از این جهت سخنم اشک سوز می‌بارد — که قطره قطره ز سر چشمه‌ی شرار چکید

افشار - خورشید

(تولّد ۱۳۰۴خ)

خورشید افشار (شهدادی) شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. وی دیپلمه

www.tabarestan.info تبرستان

است. سرودن شعر را از ۱۳۲۴ آغاز کرده و اشعاری به سبک کهن می‌سراید.

رؤیا

نیست اندر همه آفاق چو من شیدایی — ترسم آخر شوم از مهر رخت ترسایی
غیر رویت نبود کعبه‌ی مقصود مرا — جز به طرف حرمت راه ندارم جایی
ز فروغ رخ رخشان تو روشن روزم — غیر زلف سیهت نیست به سر سودایی
همچو نی ناله کنم از غم هجرت بسیار — تا مگر روی تو بینم به دل رؤیایی
سوزدم جان به تمنّای تو همچون «خورشید» — چه کنی گر پس امروز بود فردایی

کعبه و دلدار

گردید عیان یار من، امروز بیایید — در خانه‌ی دل مردمک دیده نشانید
در کنج نهانخانه‌ی دل گر چه نهانست — دل جلوه به هر بزم، تماشاش نمایید
افکند گر او در دل و جان فتنه و آشوب — با او زره صدق و صفا، باز درآیید
هر جلوه کند دل ببرد در گه دیدار — خلقی به تماشای رخش، خفته نمایید
این جان که ودیعت به شما یار سپرده‌ست — خیزید ز جا در رهش اینک بفشانید
فرمان ببرید آنچه که از دوست‌رسیده‌است — افسرده و پژمرده و غافل ز چرایید
گر مرد غنی رو به سوی کعبه نموده است — هر لحظه شما رو سوی دلدار نمایید

تبرستان www.tabarestan.info

افشار - فرشید

(تولّد ۱۳۱۵خ)

فرشید افشار «خرمشاهی» متخلص به «ماهور» شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. خانواده‌اش اهل ادب و فرهنگ بودند. تحصیلات خود را در رشته‌ی حقوق قضایی به پایان رسانید. سپس دوره‌ی تخصصی سیکل‌اول حقوق تطبیقی را در دانشگاه حقوق تهران گذرانید. فرشید افشار که وکیل دادگستری و مشاور حقوقی است، از محققین با سابقه‌ی کشور می‌باشد که سابقه‌ی تدریس در دانشکده‌ی علامه طباطبایی را نیز دارد. او اشعار شیوایی می‌سراید و مجموعه اشعارش به نام «دیوان زاینده‌رود» از سوی انتشارات «ما» در ۱۳۷۵ منتشر شده است. یادنامه‌ی دکتر محمد رضا خنجی ومجموعه‌ی دیگری به‌نام «البرز فصل عقیدتی» نیز از آثار دیگر اوست.

دل افروز

نه در بزمم چراغی از نگاهی — نه بر سنگ لبم، گرمی ز آهی
خموشی بر درِ این خانه جا کرد — فروغی کو که تابد گاهگاهی
نگه شد آسمان گردی شبانگاه، — که شاید تابدم نوری ز ماهی
چنانم شد خیالت روشنی بخش — که صبحی از پس شام سیاهی
دل افروزا که خورشیدی، که نوری — دل سردم، بیفروز از نگاهی

قندیل شب

بهار زندگیم کو؟ که برگ و بارم نیست — شکوفه‌های جوانی به شاخسارم نیست
به دشت روشن و دلجوی آرزومندی — بسان لاله به‌جز قلب داغدارم نیست
منم غریق به دریای غربتی موّاج — امید یافتن ساحل و کنارم نیست
به‌جز سرشک‌که قندیل شب فروز من‌است — چراغ روشن شبهای انتظارم نیست
دلم که ساغر خونین مهر بود شکست — دگر نشاطی از این دل به روزگارم نیست
وجود شعله‌ورم سوخت ز آتشی اینک — نظر کنید عزیزان که جز غبارم نیست

www.tabarestan.info تبرستان

***

نه‌سرشک غم زچشمی،نه گهر ثمین جان شد — نه تبسمی به شادی به رخ کسان عیان شد
نه بهار سبزه‌پرور، نه نشاط بزم گستر — که ز روی زردِ هر گل، رخ بوستان خزان شد
نه پری مرا، نه بالی، نه هوای دلنوازی — چه کند همای بندی که چنین در آشیان شد
نه یقین، نه نور ایمان بنشسته بر دل‌وجان — که‌به‌شکّ نمود جان خو،دل‌اسیر هرگمان شد
نه سرور آرزویی، نه ترانه‌ی امیدی...! — که سکوت تلخ و آهی به لبان این و آن شد
نه طلوع صبح وصلی، نه فروغ مهر و ماهی — مگر این سیاهی شب به زمانه جاودان شد ؟
نه دمیده آفتابی، به چراغ ماهتابی — نه ستاره در شگفتم که فروغ دیدگان شد
شب ودردماندوظلمت،من‌وشکوه‌هازهجرت — ز شهاب دلنوازی، سخنم کلام جان شد

افشار - نصرت

(معاصر)

نصرت افشار، از شاعران معاصر است. وی، سابقاً عضو انجمن ادبی صائب بود و در سالهای (۵۰-۴۰) در جلسات انجمن شرکت می‌کرده، اما از حالات کنونی ایشان

اطلاعی نداریم.

بانو نصرت افشار، ابیات زیر را در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در سوگ مرگ شادروان هادی رنجی، شاعر فقید معاصر سروده است :

مرگ شاعر

چو خورشید درخشان، دیده بر بست — به تخت شب، عروس ماه بنشست
نسیم جانفزا در دامن دشت — به سیر گلستان، آهسته می‌گشت
چراغ لاله، روشن تا سحرگاه — به پیش چشم نرگس در گذرگاه
ز طرف جو، کشیده تا به افلاک — سر آزادگی، سرو، از بَرِ خاک
بنفشه از نسیمی کرده افشان — به باغ اندر، سر زلف پریشان
نهاده سنبل از غم، سر به زانو — به یغما، داده از کف، خرمن مو
سِپَرغم[1]، با گلِ خودرو هم آغوش — زبوی شادکامی، گشته مدهوش
چمن، بگرفته در کف جام لاله — به جام اندر به جای باده، ژاله
خجسته ضیمران، برطرف گلشن — نشسته پیش روی لاد و لادن
شقایق در گریز از شور مستی — نهاده داغ غم، بر دل، ز هستی
به موید، بید آنسان از نسیمی — که برخیزد نوا از تار سیمی

www.tabarestan.info تبرستان

افصح - رخسار

(معاصر)

بانو رخسار، همسر سید احمد افصح (شاعر کرمانی)،با تخلص «پرنده‌ی غیبی» از شاعران معاصر است .وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان گذرانید. زبانهای انگلیسی و ایتالیایی را فراگرفت و در نقاشی نیز دست داشت .اشعار پخته و لطیفی می‌سراید .

خارم، ولی به سایه‌ی گل آرمیده‌ام[2] — نیک اختری چو خویش، به دوران ندیده‌ام
مدهوش روی و بوی دلاویز گل، منم — او را گزیده‌ام، ز همه دل بسریده‌ام

---

۱ - سِپَرغم = گل و سبزه، گل و گیاه

۲ - مصرع از رهی معیری است

خون من است در رگ گل، کی جدا شوم از دلبری که با دل و جان پروریده‌ام
مأمور حفظ عفت گل گشتم از ازل تیغ از غلاف، از پی این بر کشیده‌ام
تا پیش چشم من نکند پرپرش، حسود بر دست و پای مردم نادان خلیده‌ام

افغانی - خدیجه

(معاصر)

خدیجه افغانی، از شاعران معاصر افغانستان و از بانوان تحصیل کرده و فرهنگی است. در وقایع اخیر آن کشور به علت نا امنی و وجود کشت و کشتار، جلای وطن کرده و به کشور ما پناهنده شده است و در شهر ری سکونت داد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - وطن

ای وطن
ای که رنجهای مردمان درتو باقی است
خون بیگناهان در تو جاری
درنگ، جایز نیست
فریادی از خشم می‌باید
ای وطن
ای که شاهد کوچ پرستوهایی
به کفتارها بگو:«پرنده نمی‌میرد»
قلبم شکسته، چون نگاه زنان بی شوهر -
زنان بی فرزند -
زنان سرگردان .
خسته‌ام از سرنوشت نانوشته‌ی تو
سرنوشت نا نوشته‌ی من
با این همه، برای ابد
خواهی تپید -
در جراحت قلبم،
وطن!

اقبالی - معظّمه

(معاصر)

معظّمه اقبالی، متخلص به «اعظم» از بانوان سخنسرای معاصر است. وی پس از گذراندن دوره‌ی دبستان و دبیرستان، علوم ادبی را در مدرسه‌ی عالی ادبیات تهران، به پایان رسانید.

راز نهفته

چون رازنهفته، برملا گردد — در کوی تو، فتنه‌ها به پا گردد
بگذار ز پیش، پرده بردارم — تا راز نهفته، برملا گردد
دستی که به زلف یار پیوندد — چون دست خدا، گره گشا گردد
از عشق بگو و دل، که مروارید — در قلب صدف، گرانبها گردد
من، اسم عزیز دلبر آوردم — تا خاتم جم، نصیب ما گردد
در کشتی ما، هراس طوفان نیست — اینجاست که نوح، ناخدا گردد
داند غم تلخ جدایی را — هر کس که ز دوستان جدا گردد
قارون که به گنج و مال می‌نازد — آید چو به مصر ما، گدا گردد
تا چند به حیرتی؟ ز موسی پرس — اسرار عصا که اژدها گردد
گردانه ز بام عشق برچیند — گنجشک، به صورت هما گردد
هر کس که سخن سرود، نتواند — چون دلبر من، سخن سرا گردد
لعل و گهری که از لبش ریزد — در دیده‌ی من، گرانبها گردد
«اعظم» چو طلا، عزیز دارندش — آمیخته مس، چو با طلا گردد

www.tabarestan.info تبرستان

اکبرا - رضیّه

(معاصر)

دکتر رضیّه اکبرا، شاعره‌ی معاصر، از بانوان فرهنگ‌ساز پاکستان است. وی استادیار گروه زبان فارسی مؤسسه‌ی ملی زبانهای نوین اسلام آباد است و در آن شهر زندگی می‌کند.

○ -*ای یار*

بی تو چشم بی نورم

بی تو چشمه‌ی بی آبم
بی تو آسمان بی ستاره‌ام

بی تو آفتاب بی نورم
بی تو مرغ نیم بسملم
بی تو گلی بی عطرم
بی تو کشتی بادبان شکسته‌ام
بی تو پرنده‌ی بی‌بالم
ای یار، ای غمگسار
جدا شدی از من زود
تنها مانده‌ام مثل پرستویی که از کوچ می‌ماند
تنها مانده‌ام مثل ستاره‌ای که بر فلک می‌درخشد
تو ستاره‌ای، تو گلی، تو بارانی

تبرستان
www.tabarestan.info

اکبری - لیلا

(تولد ۱۳۴۹ خ)

بانو لیلا اکبری ، از شاعران نوپرداز معاصر، در تهران چشم به جهان گشوده است. وی دارای تحصیلات دانشگاهی می‌باشد. سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرده است.

○ - فکر میکنم

من فکر می‌کنم زنده‌ام
زندگی آبی است
لبخندها احساس عاشقانه‌اند
و هرگاه
چون پیامی می‌وزد
و صبح باغچه را نوازش می‌کند

○

ندیده‌ام هنوز

مردم بی نقاب را
من و گلیم خانه‌های کاهگلی
به یاد نمی‌آوریم
عدالت آفتاب را
من فقط فکر می‌کنم که:
زنده‌ام.

تبرستان www.tabarestan.info

الهی قمشه‌ای - مهدیه

(تولّد ۱۳۱۶خ)

بانو مهدیه الهی قمشه‌ای، متخلص به (آتش) دختر عارف، حکیم و فیلسوف شادروان مهدی الهی قمشه‌ای ،از بانوان تحصیل‌کرده و سخنسرای معاصر است .وی، از کودکی تحت تربیت پدری دانشمند و مادری تحصیل کرده بار آمد و علاوه بر محضر پدر، از اساتید فاضلی مانند شادروانان استاد جلال همایی و دکتر شفق و علامه جعفری، کسب فیض کرد و از دروس حوزوی نیز برخوردار شد. از وی که در شناخت مولوی، علاقه و تلاش بیشتری داشته و پژوهشها و مطالعاتی انجام می‌دهد، دیوانی منتشر شده است و گذشته از آن ، منظومه‌ی «نغمه‌ی حسینی» را که مرحوم پدرش در وزن مخزن‌الاسرار سروده بود، به خواهش پدر، با کوشش زیاد و صرف وقت و ذوق وافر، به وزن مثنوی برگردانید. «معبد عشق» مجموعه جدید شعر اوست.

بانویی از سلاله‌ی زینب

آمد بهار و فصل گل افشانی — ساقی بیار باده‌ی روحانی
زان آب آتشین که فرو شوید — از جان و دل کدورت ظلمانی
زان آب آتشین که از آن برقی — در طور دیده، موسی عمرانی
ز آن باده‌ای که اهل صفا نوشند — ظاهر به ماه روزه، نه پنهانی
آن کیمیای اهل سعادت را — از جام روی دوست، کن ارزانی
در فصل گل، ستایش و تجلیل است — از آن بزرگ بانوی ایرانی
آن بانوی یگانه‌ی دین پرور — استاد علم و دانش قرآنی
گویی ز بامداد الست آمد — توفیق او به خدمت انسانی

عمری حدیثِ زلفِ پریشان گفت | تا خلق وا رهد ز پریشانی
بانوی اصفهانیِ صاحبدل | می‌داد درس حکمت ایمانی
بر عاشقان دانش و دین می‌گفت | تفسیری از صحیفه‌ی سبحانی
کز آفتاب دانش و دانایی | نوری گرفت جوهر سلطانی
پروانگان شمع شب افروزش | صدها رجال و عالمِ ربّانی
او، در میان مجمع مشتاقان | همچون نگینِ دستِ سلیمانی
از محضر یگانه‌ی دین، ارباب | آموخت بس لطایف عرفانی
بانویی از سُلاله‌ی زینب بود | در روزگار خود به سخنرانی
گسترد خوان علم و صلایی زد | ما را بر این ضیافت مهمانی

www.tabarestan.info تبرستان

***

ساقی بیار بار دگر جامی | تا بنگری به دیده‌ی پنهانی
هر ذره‌ای ز عالم هستی را | در کار خویش، عالی و چه دانی
«آتش» به وصف مردم صاحبدل | بلبل به شاخ گل به غزلخوانی

الیکایی - نرگس

(تولّد ۱۳۳۸خ)

نرگس الیکایی شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در کجور مازندران به‌دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در زادگاه خود به پایان رسانید. از جوانی سرودن شعر را آغاز کرد. دو مجموعه از سروده‌هایش دفاتر «پدیده‌های صبور» و «چون عقربه‌ای جهان را به حرکت در می‌آورد» چاپ و منتشر شده است و چند داستان کوتاه نیز برای کودکان نوشته است. اخیراً مجموعه‌ی دیگری نیز به نام «سروده‌های نرگس الیکایی» از سوی نشر صدا، چاپ و به بازار کتاب عرضه گردیده است. او ازدواج کرده و دارای فرزند می‌باشد.

○ - *افسانه*

گلّه‌های مبهم را به چرا نبر

این شعر اتفاق نمی‌افتد

پژواک این وحشت

خیال را از بیشه به کوه می‌رساند

و زخم‌ها بزرگ می‌شوند
حالا که شب به سیاهی می‌رود
بگذار چشمهایم را بازکنم
و دانه‌ها را برچینم
آه! روشنایی چه مهربان است!
چه تولّد زیبایی
ظهور یک افسانه
شانه به شانه‌ی من

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *خوابهای تو*

قدیسان چشمهای تو را در سالنامه‌های خود ثبت کرده‌اند
دیگر هیچ راهی برای فریب تو نیست
که دیوارها در مفارقت بنا شده‌اند و
سیمانها به سلولهایت شکل داده‌اند
خوش خبر نیستم
روی این سیمهای خاردار
خوابهای تو تعبیر خوبی نخواهد داشت.

امّ ابیها

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

زینب مشهور به امّ‌ابیها، دختر شاه مرتضی کاشانی و خواهر ملا محسن فیض کاشانی، از زنان سخن‌آور دوره‌ی خود بود و در کاشان شهرت زیادی داشت .وی با پسرعمویش ازدواج کرد. از وی اشعار پراکنده‌ای در تذکره‌ها باقی مانده است. متأسفانه هیچگونه شعری از او به دست نیامد.

امّ‌الخیر

(۱۰۷۹-۱۰۳۷ هـ‌ق)

علّیه بانو، ملقّب و مشهور به «امّ‌الخیر» دختر ملا محسن فیض کاشانی، از زنان شاعره و

فاضله و ادیب سده‌ی یازدهم هجریست. وی، در کاشان زندگی می‌کرد و از شاگردان پدر خود بود. از این بانوی فاضل شعری به دست نیاوردیم.

امامیان - فاطمه

(معاصر)

فاطمه امامیان، از شاعران معاصر است. وی در اداره‌ی روابط عمومی بانک ملی، مشغول خدمت است. سروده‌هایش، غالباً در مجله‌ی بانک ملی، چاپ و منتشر می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

خواب تو در خیال من

دل، پریش از قیل و قال نفس خویش — چون نهم مرهم به قلب ریش ریش
سرنهاده بر سر زانوی شب — شد فراموشم دگر اندوه و تب
خواب نوشین آمد و ما را ربود — در سرای دیگری چشمم گشود
آنچه می‌دیدم، خدایا نور بود — گوهری در آن میان، مستور بود
قدسیان در آسمانی بی نشان — آفتابی بر گرفته در میان
فاطمه، نامش شد، از روز الست — آنکه کوثر، از کلامش گشته مست
من کجا و خاک پای او — من کجاو جلوه‌ی زهرای او
تا مگر بگریزم از شرم حضور — می‌شدم از خویشتن هر لحظه دور
با تبسّم آمد آن بانوی مهر — گفت پایان شد شب دیجور هجر
خواستم من تا که بوسم نای او — اشک شوقم ریخت بر سیمای او
سر به دامانم، گرفت، اشکم سترد — از دلم، غمهای چندین ساله برد
جان مادر، عقده‌ی دل بازکن — راز خود با مادرت آغاز کن
گفتمش با ناله و آه و فغان — در کجا داری مکان ای مهربان
تربت پاکت چرا معلوم نیست؟ — تا ابد، چون تو کسی، مظلوم نیست!

امامی - زهرا

(معاصر)

زهرا امامی، دختر شادروان حاجی شیخ محمد باقر شیخ‌الاسلام و مادر آقای دکتر رحمت‌الله امامی شیرازی، از شاعران معاصر است. وی، از جوانی به سرودن شعر و

غزل آغاز کرده و تخلص «هیچ» را برای خود انتخاب کرده است. بانو زهرا امامی دارای ۶ فرزند بوده و در رشته‌های هنر و ادبیات، صاحب ذوق و قریحه است. او در سنین کهولت به‌سر می‌برد.

غزل

دشمن جان من این، دیده‌ی باز است هنوز — آفت دین و دل، آن دلبر ناز است هنوز
تا که ره داد به خود، مهر رخش را دل ریش — از شرارش همه در سوز و گداز است هنوز
قدرت سلطنت عشق و جهانداریِ اوست — که چنین صحبت محمود وایاز است هنوز
فاش گردد زنظر، سرّدلِ عاشق زار — چشم‌من بین که چسان محرم‌رازاست‌هنوز
از خیال مه رویش ،نه مرا روز و شب است — وه که او راحت و در بستر ناز است هنوز
گفتمش: میرم واز هجر تو آزاد شوم — گفت:خوش باش، تو را عمر دراز است‌هنوز
نه عجب «هیچ» اگر کالبد بی جانی است — چشم جادوگر او شعبده باز است هنوز

www.tabarestan.info تبرستان

امامی - فاطمه سلطان

(معاصر)

فاطمه سلطان امامی، دختر میرزا دارا، از شاعران معاصر است. از وی منظومه‌ای به نام «پدیده‌ی فاطمیّه» باقی مانده که ظاهراً در نعت و مدح حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده که نایاب می‌باشد.

امامی - مینا

(تولّد ۱۳۱۷خ)

مینا امامی، از شاعران معاصر است. وی در شیراز، در یک خانواده‌ی ملکدار، به دنیا آمد. در دبیرستانهای مهرآیین شیراز و نوربخش تهران تحصیل کرد و از دانشگاه تهران، در رشته‌ی زبانهای انگلیسی و آلمانی، لیسانسیه شد. وی که از جوانی، به سرودن شعر پرداخته، در هنرهای نقاشی و موسیقی نیز دست دارد و اشعارش در جراید چاپ می‌شود. از سروده‌های اوست.

کاروان آرزو

امشب، ای کاروان طرب ریز — این غم آلود صحرا، چه پویی
خسته جان، مأمنی گرم و دلخواه — در دل این بیابان، چه جویی

***

کـــــاروان طـــــربناک امـــــید! از چـــه زیـــنجا گـذارت فـتاده‌است ؟
راه گـــــم کـــرده، بـــیراهـــه آیـــی یـــا بـــجاییت، کس ره نـــداده است ؟

انتقام

گـفتی مبر ز یـاد، از اینجا چـو مـی‌روی قلب مرا، که بـی تـو پـریش است و داغـدار
بـا یـاد مـن بـمان کـه بـمانم بـرای تـو ناگه زدم به خنده، که می‌خواهـمت چکـار؟

***

گفتی، ز چرخ خیره سـرِ فـتنه جـو، بـترس آری بـترس و اشک مـرا بـی بـها مـریز
او، انـــــتقام مـــی‌کشدت، آه، انـــتقام! خندیدم از تـه دل، پُرسیدم از چـه چـیز ؟

تبرستان www.tabarestan.info

***

گـــفتی ز نـــاسپاسی و آزار و خـــودسری از خنده‌های بیخود و بیجات، از چه چـیز؟
عشـقی مـحال، از تـو کشـد انـتقام مـن آن روز، اشک، در غـم یک بـی‌وفا بـریز !

امانپور - ثریّا

(تولّد ۱۳۲۳خ)

ثریّا امانپور، متخلص به «ثریا» از شاعران معاصر است. علاوه بر آشنایی با فنون ادبی و سرودن شعر، در علوم ریاضی نیز مهارت دارد. اشعاری به سبک عراقی می‌سراید. و اشعار سعدی و حافظ را دوست می‌دارد. و راه و روش آنان را دنبال می‌کند.

مادر

ای مـام مـن، تـو هسـتی آرام جـان مـن بویتِ، مرا به از گـل ونسـرین و عـنبر است
مـهرت، درون سـینه و فکـر تـو در دلم با شیر اندرون شـده بـا جـان و پـیکر است
هر جا که با تو باشم، اگـر کـلبه است تـنگ آنـجا مـرا، زجـنّت و فـردوس بـهتر است
بـنما قـبول شـعر «ثـریّا» و عـفو کـن گر بد سروده است، همین قـوّه در سـراست

***

بـنده‌ی عـلمم و از هـر دو جـهان آزادم کیش من علم پرستی است، به این دلشـادم
بـه خـدا، جـز بـه ره راست قـدم ننهادم «چه کنم، حرف دگـر یـاد نـداد اسـتادم»[۱]

۱- مصرع، از حافظ است .

امانی هندی

(سده‌ی ۱۲ هـ‌ق)

وی، از بانوان پارسی گوی سده‌ی دوازدهم هجری است. در خدمت زیب‌النّساء، دختر عالمگیر، پادشاه بابری هند بود و طبع شعر نیز داشت. گویند: روزی با زیب‌النّساء که خود از شعرای پارسی گو بود، در باغ گردش می‌کردند. زیب‌النّساء به او گفت: «ای امانی، گل صدبرگ چرا می‌خندد»؟

امانی، بدون تأمّل و فی‌البداهه، پاسخ داد: «بر بقای خود و بر غفلت ما می‌خندد»

بیت زیر نیز از اوست:

آنقدر روز ازل ،تیره، نصیبم کردند تیرگی می‌طلبد، شام غریبان از من!

تبرستان www.tabarestan.info

امجدیان - هنگامه

(تولّد ۱۳۵۰خ)

هنگامه امجدیان که زندگانی را در کنار شوهر و پسرش در سنقر به سر می‌برد، از شاعران جوان و مستعد زمان ماست. اگر چه هنوز دفتر اشعارش راکه حاوی دو نوع کهن و جدید است به انتشار در نیاورده، اما از نمونه‌های چاپ شده‌ی اشعارش در نشریات می‌توان به استعدادش پی برد.

طلوع

با تو شب تسلیم فردا می‌شود ای خوب من لحظه‌هایم رنگ دریا می‌شود ای خوب من
آفتابی، دست تو بوی نوازش می‌دهد با طلوعت پنجره وا می‌شود ای خوب من
تو بهشت ارزویی از خیال وصل تو آسمان هم غرق رؤیا می‌شود ای خوب من
راز عشقت در ته صندوق دل پنهان شده گنج در ویرانه پیدا می‌شود ای خوب من
مثل آیینه‌مرا آنسوی رؤیا می‌بری در نگاهت زشت زیبا می‌شود ای خوب من
در تب دلواپسیها برگ سبز بودنم با نفسهای تو امضا می‌شود ای خوب من
برگ برگ دفترم مثل دلم پاییزی است شعر من با تو شکوفا می‌شود ای خوب من.

در باغ شب

در باغ شب ستاره‌ی کالی نمانده است بر روی میز قهوه وفالی نمانده است
رفتی و ردپای تومثل نگاه من بر سنگفرش کوچه‌ی خالی نمانده است
از انجماد لحظه گذشتیم و زیر صفر تاریخ و روز و هفته و سالی نمانده است

از آنهمه غم و شادی و عشق و شکوه کابوسی، خاطره، رؤیا، خیالی نمانده است
خشکیده در رگ قالی دوباره خون بهار ماهی وحوض و دام و غزالی نمانده است
تابوت خنده‌های مرا باد می‌برد حتی برای گریه مجالی نمانده است.

خواب ستاره

ساز شکسته‌ی دل دیگر صدا ندارد از حال من خبر هم حتی خدا ندارد
یک کهکشان ستاره خوابیده در نگاهم انگار کوره‌راه شب انتها ندارد
فردا؟...چه لفظ پوچی! - آیینه با دلم گفت - وقتی که جسم سردش روح مرا ندارد
زخمی‌ترین غزل را روزی که می‌سرودم دانستم از نگاهش تیرش خطا ندارد
گم شد الهه‌ی آب در دود و خون و آتش روی زمین تشنه یک ردپا ندارد
فریاد ماه خسته در چاه شب شکسته آواز گرم خورشید اینجا بها ندارد
نه کوه و جنگل و غار، نه سایه‌ی درختی بر این دو عاشق زار یک ذره جا ندارد
ای آسمان دوباره تور عزا به سر کن درد نهفته‌ی من دیگر دوا ندارد.

www.tabarestan.info تبرستان

امّ سلمه

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

امّ سلمه از دختران فتحعلیشاه قاجار، ملقب به «گلین خانم»[1] بود. وی از شاعران دوره قاجاریه و بانویی هنرمند و فرهیخته بود. خط را بسیار زیبا می‌نوشت و در تذهیب کاری نیز مهارت داشت. با برادرزاده‌ی شاه زین‌العابدین قاجار ازدواج کرد و از اشعارش دفتر و دیوانی باقی نمانده است.

اُمّ هانی یزدی

(سده ۱۳ هـ‌ق)

اُمّ هانی، دختر حاجی عبدالرحیم خان، بیگلربیگی یزد، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری است. و پدر وی، از درباریان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۲ هـ‌ق) بود. اُمّ هانی، شاعره‌ای فاضله بود و طبعی روان و ذوقی لطیف داشت. در جوانی مجرد

۱- گلین در زبان آذری به معنی عروس است و اغلب خانواده‌های آذربایجانی عروسهای خود را نه به نام خود بلکه «گلین خانم» یا «خانم گلین» خطاب می‌کنند.

می‌زیست اما در اواخر عمر، با سید محترمی ازدواج کرد و بدون فرزند درگذشت .

خال،به کنج‌لب، یکی، طرّه‌ی مشک فام، دو — وای به حال مرغ دل، دانه یکی و دام دو
محتسب‌است‌شیخ‌ومن،صحبت‌عشق‌درمیان — از چه کنم مجابشان، پخته یکی و خام دو
وعده‌ی وصل می‌دهی، لیک وفا نمی‌کنی — من به جهان ندیده‌ام، مرد ، یکی، کلام، دو
هست دو چشم دلربا، همچو قرابه، پر زمی — در کف ترک مست بین، باده یکی و جام دو
گویمش ای نگار من، چیست‌دو زلف‌گِردِرخ — گویدم ار ندیده‌ای، خواجه، یکی، غلام، دو
صیدکند به غمزه‌گه،گاه به تیغ ابروان — جان زکجا بردبرون، صید، یکی،حسام، دو
هرکه بگویداین غزل،بخشمش از سبیل‌جان — توسن‌خوشخرام،یک،استر خوش لگام، دو

www.tabarestan.info تبرستان

امیر آفتابی - مینا

(معاصر)

مینا امیر آفتابی از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند.

مقصود من از هستی

پروانه صفت، امشب، بر گِردِ تو حیرانم — از سوزشِ هجرانت، چون شمع گدازانم
داغ دلِ من بنگر، پروانه و هم شمعم — هم مجرمِ این درگه، هم قاضی دیوانم
مهرِ تو به دل دارم، دست از تو نمی‌دارم — دستم چو نگیری تو، یک لحظه نمی‌مانم
هر شب به سر کویت، آیم به گدایی باز — بنما ید بیضایی، ای موسی عمرانم
زخمی است به جان و دل،ازخارغم‌عشقت — مرهم تو بنه،چون هست،بردست تودرمانم
مقصودمن از هستی، در هردوجهان‌هستی — زان رو به ره عشقت، آماده‌ی فرمانم
امید ننوشی تو، جز باده ز «مینا»یم — تو بلبل بستانم، ای رستم دستانم

امیر بختیار - اقدس

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

اقدس امیر بختیار (شایان) شاعره‌ی توانای معاصر، در چهار محالِ بختیاری چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در زادگاهش فراگرفت. سرودن شعر را از ۱۳۴۷ خورشیدی آغاز کرد. او در سرودن شعر کهن، مهارت داردو اشعار نو نیز می‌سراید.

نقطه‌ی پرگار

تلخی چه کنی، جان مرا بیش میازار — از ناز تو زیبنده نباشد، به من آزار
سرگشته چو پرگارم وندر طلب عشق — هر جا که روم باز تویی نقطه‌ی پرگار
وامانده و حیرانم و در وادی حیرت — افتاده زپا در طلب و حسرت دیدار
ای عشق، دگر از من سرگشته چه خواهی — دیدی که چه آمد به سرم، عاقبت کار
ای دیده‌ی رسوا، چه شوی خیره به رویش — ای اشک، دمی، رازمن از خلق نگهدار
تا شیوه‌ی چشمت به من آموخت معانی — معنا تویی و خلق جهان، نقش به دیوار
آرام نشیند به دلم در شب هجران — آن غم، که نبود با دل من یار وفادار
تا در سخن آیی، همه تن، گوشم و جانم — در فهم سخن کوشم و لب بسته ز گفتار
در راهِ پسر از رنج و بلا پا بنهادن — سهل است، نمانده‌ست مرا، پای ز رفتار
در روز وفاتم، به وفا، مرحمتی کن — تا جان گرامی دهمت، لحظه‌ی دیدار

www.tabarestan.info تبرستان

امیرخانی - رباب

(۱۳۷۲-۱۳۳۲خ)

رباب امیرخانی، در کرمان چشم به جهان گشود. دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان برد و مدتی هم در بهداری خدمت کرد. متأسفانه پس از چند سال به علت بیماری قلبی ناگزیر از ترک خدمت شد و به خانه‌داری پرداخت.

وی به نوشتن داستان و سرودن شعر علاقه داشت و در جوانی زندگانی را بدرود گفت.

عروسک

روزگاری یک عروسک داشتم — مهر او را در دل خود کاشتم
شد عروسک همدم و همراز من — غرق شادی شد از او آواز من
هر کجا می‌خواستم می‌بردمش — باز سوی خانه می‌آوردمش
عاقبت یک روز فصل مدرسه — روز پاییز و روز حادثه
دست پنهانی ز من او را ربود — من ندانستم که او، نامش چه بود
می‌شود آیا که او پیدا شود — همدم و همراز من پیدا شود

غنچه‌ی محبّت

دل با تو آمد آن روز، لبریز از این خطا شد تا اینکه لحظه لحظه درگیر ماجرا شد
با پیک‌های شیرین ،دیدارهای سنگین از لانه‌اش پرید و از سینه‌ام جدا شد
تا شد لبالب از مهر، از غنچه‌ی محبت از زخم حرفهایت، مسموم ناسزا شد
باور بکن تو بودی، شمع عبور لحظه رفتی و لحظه‌ها هم، خاموش و بی صدا شد
آن پرتو سعادت، در دام و بام من بود از بام من پریدی وز جام من جدا شد

تبرستان www.tabarestan.info

امیر فرشی نژاد - مریم

(تولّد ۱۳۵۳خ)

مریم امیر فرشی نژاد از شاعران نوپرداز معاصر است. وی دارای مدرک کارشناسی در رشته‌ی گرافیک می‌باشد . خانم مریم امیرفرشی‌نژاد از سال ۱۳۶۷ (چهارده سالگی) سرودن شعر را آغاز کرده است.

۱ - ○

نگاهم سرشار می‌شود از تو
مثل سوژه‌ی کلیشه‌ای یک لبخند
اما، در آلودگی یأس و اضطراب
ویرانه‌های نگاههای تو را می‌شمرم
تن به یک فکر گناه‌آلود
به اندیشه‌ی مزه‌ی دانه‌های انار خشک زیر زبان
به یک حسّ پر از غوغا
به صداقت تا صبح
به سیاست تاصفر
مثل سوژه‌ی کلیشه‌ای یک لبخند
تن به گریز می‌دهم
نگاهم سرشار می‌شود از تو
مثل سوژه‌ی کلیشه‌ای یک پیوند.

○ - ۲

مرا به جنون می‌برند
این آیه‌های بکر زمینی
این ترنمهای تزکیه‌ی شک
که همگی بکارتشان را بر چشمهاشان
از وحشت نگاه دربسته‌اند
آنان هیچگاه گریستن را نیالوده‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info

امیریان - ساتیک

(تولّد ۱۳۱۸خ)

ساتیک امیریان «عجمیان»، متخلص به «ساتو» شاعره‌ی معاصر، در شهر اراک به‌دنیا آمد. وی دبستان رادر زادگاه خود و دبیرستان را در دبیرستان مریم تهران به پایان رسانید. چندین سال در همان دبیرستان به عنوان آموزگار زبان ارمنی تدریس کرد. سرودن شعر را از کودکی آغاز کرد. پس از انقلاب و در پی سکوتی بیست ساله به صورت جدی سرودن شعر را به زبانهای فارسی و ارمنی پی‌گرفت.

○ - *ببخش مرا فرزندم*

اگر با خورشید درونم
دنیایت را به آتش کشیدم
اگر با بازوان مادرانه‌ی خود
به سینه فشردم و از پرواز بازداشتم
ببخش مرا، فرزندم
اگر در هر گامت گلی افشاندم
و سدّی ساختم
اگر با بوسه‌های خود
بر شکوفه‌های تنهاییت
راه گفتنیها را بستم
ببخش مرا فرزندم

اگر در قصه‌هایم همواره نیکان پیروز بودند
و هر سه سیب قصه‌هایم را
سهم تو ساختم
ببخش مرا فرزندم
و اگر بیش از هرچیز مهر ورزیدم
و محبتی فزونتر از محبت ایثارت کردم
ببخش مرا فرزندم

تبرستان
www.tabarestan.info

امیر یزدانی - منصوره

(معاصر)

منصوره امیر یزدانی، متخلص به «یزدانی» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند.

نو بهاری دل

چه ناله‌ها که نمودم به سوگواری دل — خدای را چه بگویم، ز بی‌قراری دل
بسا خیال پریشان به سر فتاد مرا — چو موج‌اشک، روان گشت خون، ز زاری‌دل
هزار نقش برآمد ز سوز و ناله و حیف — طبیب عشق نیامد، به غمگساری دل
زبیم آنکه مگر شرمسار دوست شوم — ز دیده، ژاله فشاندم به شرمساری دل
از آن زمان که طریق وفا نصیبم شد — بساط سبزه گشودم، به نوبهاری دل
اگر چه مصلحت خویش را ندانستم — امیدوار شدم از امیدواری دل

امیری نیا - ثریّا

(معاصر)

دکتر ثریا امیری‌نیا، از شاعران معاصر، دکترای طب دارد و در امور پزشکی به کار مشغول است. وی، ذوق ادبی نیز دارد و اشعار دلکشی می‌سراید. در سالهای ۵۰-۴۰ عضو انجمن ادبی صائب بود و اشعار خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کرد.

حریر راز

ای دو چشمانت، همه شبهای من — ای نگاهت، رنگ رؤیاهای من

ای رسیده از غمت جانم به لب ای نشانده بر تنم گرمای تب
عشق تو با جان و دل آمیخته بر سرشت و هستیم آویخته
آتشی سوزانم از سودای دل پیچکی لرزانم از غوغای دل
کاشکی زین بیشتر سوزد مرا بوته‌آسا از غم افروزد مرا
شعله گردم، سرکشم بر آسمان تا زنم آتش به جان کهکشان
بر فروزم، بر دلِ ابر سپید شعله‌ها از عشق و از نور امید
یک شرر بر کوه والا افکنم همچو کاه، آن کوه از جا برکنم
برقی از شوقم بسوزد لانه‌ها روشنی‌بخشم ز جان بر خانه‌ها
ای همه چشمان تو، دریای نور ای به من نزدیکتر از من ز دور
ای نفسهایت پیام نوبهار ای پیامت آیه‌های انتظار
آتشی از آن نگه، بر من، فروز ریشه‌های زهد و تقوایم بسوز
تا به تن پیچم حریر عشق و راز سر نهم بر درگهت با صد نیاز
چلچراغ جادوی شبتاب را آرم و روشن کنم محراب را
بشنو آهنگ دل شیدای من زیر و بمهای غم و سودای من
آتشی بر خرمن هستی رسید این کجا از شور و سرمستی رسید
این فروغ از آیت اندام تست گرمی خورشید هم از نام تست

www.tabarestan.info تبرستان

امین‌الاسلامی - قمررخ

(وفات ۱۳۲۴ خ)

قمررخ امین‌الاسلامی معروف به جلال‌الحاجیه و متخلص به «جلالی» از شاعران معاصر در شهر نیشابور به‌دنیا آمد. از اشعار وی دفتر یا مجموعه خاصی منتشر نشده است و رباعی زیر از اوست:

چون تن به زمین تیره پنهان گردد وین کالبدم به خاک یکسان گردد
از مرگ نمی‌ترسم از آن می‌ترسم دل، خانه‌ی مهر اوست ویران گردد

امین‌زاده - آزاد

(تولّد ۱۳۱۱خ)

بانو آزاد امین‌زاده شاعره‌ی تاجیک، در شهر خجند به دنیا آمد. او دختر محی‌الدین

امین‌زاده فرهنگدار معروف بود. از دانشگاه آموزگاری خجند فارغ‌التحصیل شده و به شغل آموزگاری و تدریس اشتغال داشت. مدتی هم در اداره‌ی روزنامه‌ی حقیقت خجند به کار مطبوعاتی پرداخت. وی اشعارش را از سال ۱۳۳۵ انتشار داد. به عضویت کانون نویسندگان تاجیک درآمد. آثاری به نام «سطرهای نخستین»،«با یاد تو»، «پیرایه‌ی سبز»،«من هم مکتب خوان شدم»، «گلدسته» را منتشر کرد .اثر دیگر وی «چشم بیدار» به زبان روسی است. از اشعارش نمونه‌ای به دست نیامد.

امین - زبیده

(۱۳۵۳ مرگ)

تبرستان www.tabarestan.info

زبیده امین، متخلص به «مستوره» شاعره‌ی افغانی در کابل، متولد شد . پدرش، میرزا محمد امین خان ، منشی امیر عبدالرحمن خان، پادشاه پیشین افغانستان بود. تحصیلات خود را در کابل فراگرفت. اما به علت عارضه‌ی بیماری، به ادامه‌ی تحصیل توفیق نیافت. از همان سالها به سرودن شعر پارسی آغاز کرد، با وجود اینکه از کودکی به بیماری مزمنی گرفتار و قسمت عمده‌ی عمر خود را در بیماری به سر برده بود، به سرودن شعر ادامه می‌داد. تدریس خیاطی در کابل زیرنظر وی اداره می‌شد. دیوان شعری از وی چاپ نشده است. وی در سال ۱۳۵۳ درگذشت.

وطنیّه

تا مرا قطره‌ی خونی به تن است وقف، در راه رضای وطن است
عشقش اندوخته‌ام در دل خود صفتش شام و سحر ورد من است
وطنم، رشک مه رخشنده وطنم، منبع هر علم و فن است
وطنم، خانه‌ی ارباب کمال وطنم، مسکن اهل سخن است
نغمه‌ی مرغک بدخوان وطن بهتر از صوت خوش بتهوون است

بهاریّه

ای دل بیا و منظره‌ی نو بهار بین در گلستان، به صنعت پروردگار بین
گاهی به کوه و گاه به صحرا نظر فکن گاهی فضای گلشن و گه چشمه سار بین
سامان و عیش و خرمی، آماده در چمن جوش وطراوتی به نسیم بهار بین
از نشئه‌ی نسیم بهاران دلفریب چشم شکوفه را به چمن پُر خمار بین

گـاهی بـه شـاخ نسترن خـوش نـما نگـر گـاهی بـه مـاه نـیم شب زنـده‌دار بـین
بـاری، بـه گـلستان مـحبت گـذار کـن «مستوره» را به عشق وطن، سـر دچـار بـین

امینی - سودابه

(معاصر)

سـودابـه امینی، از شـاعران نـوپرداز مـعاصر است. وی در آمـریکا زنـدگی مـی‌کند. مجموعه‌ی شعر او به نام «زمهریر»، از سوی انتشارات میلاد نور در سال ۱۳۷۳ منتشر شده است.

تبرستان www.tabarestan.info

رقص وحشت

اینجا، شکـوه مـرگ است، در امـتداد آتش یا رقص وحشت توست، بـا پـرده‌دار آتش
گیسوی خسـته‌ات را در چـنگ مـی‌فشاری یـا دشـنه مـی‌گذاری، دل بـر مـدار آتش
چشمی چو دام بگذار در قلب خاک و بگذر گـاهی کـه مـی‌گذاری، سـر در شکـار آتش
این مـاهیان مـرده، بـر دست خـضر مـاندند آب حـیات مـا سـوخت، در گـیرودار آتش
چشم عقاب با توست، ای بال سـرخ، بـنگر دنـدان اژدهـا را، در رهگـذار آتش

انتخابی منفرد - کاملیا

(تولّد ۱۳۵۱خ)

کاملیا انتخابی منفرد، متخلص به «طوفان» شاعره‌ی معاصر، که پس از به پایان رسانیدن دروس دبستان و دبیرستان، در رشته‌ی علوم سیاسی دانشنامه‌ی لیسانس گرفت، سرودن شعر را از سال ۱۳۶۴ (سیزده سالگی) با سرودن اشعاری برای کودکان آغاز کرد. بعدها به عضویت دفتر شعر جوان و حوزه‌ی هنری دانشگاه شاهد درآمد. وی با شدت و علاقه درتمام مراسم شعرخوانی و جلسات مشاعره شرکت می‌کند؛ با صداو سیما نیز همکاری دارد.

○ - *می‌نویسد باران*

در دیاری که در آن،
کوزه‌ها در عطش آب به خواب،
چشمه‌ها آه به لب منتظر بارانند،

در دیاری که در آن،
دست خورشید و زمین
یکرنگ است
بهر یک جرعه نسیم،
دل مردم تنگ است
یک نفر هست که او
روی گلبرگ گُل داودی
می‌نویسد باران!
روی دامان گل نرگس و ناز
می‌نشاند شبنم
روی خاک و شن داغ
می‌نویسد آباد
دفترش سینه‌ی دشت
قلمش خار کویر
یک نفر هست که او
از لب چشمه‌ی خشک
عشق می‌نوشد و می‌نوشاند
بر لبان تشنه
خنده می‌رویاند
توی قاب همه‌ی پنجره‌ها
آرزو می‌کارد
شوق برمی دارد
یک نفر هست که در قلب کویر
جهل را می‌سوزد
عشق می‌آموزد
چه کسی می‌گوید؟عشق نابود شده؟!
یک نفر هست هنوز

تبرستان
www.tabarestan.info

که دلش دریایی است
او، شمیم نفسش
بوی جنگل دارد
و دلش می‌خواهد
خوشه‌ها سبز شوند

انجمن هروی - نادیا

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

نادیا انجمن هروی، شاعره‌ی معاصر افغانی، در پر اضطراب‌ترین سالهای انقلاب (۱۳۸۰-۱۳۵۵خ) در هرات به دنیا آمد. تحصیلاتش را با دو سال جهش در دبیرستان در لیسه‌ی محبوبه هروی به پایان رسانید. اکنون دانشجوی سال دوم دانشکده‌ی ادبیات و علوم بشری دانشگاه هرات است. از زمانی که خود را به یاد دارد به شعر علاقه داشت و زنجیرهای ۶ ساله که دوران اسارت طالبان پایش را بسته بود سبب شد تا با پای قلم وارد عرصه‌ی شعر شود و لنگ لنگان قدمی بردارد. تشویق دوستان همدل دلگرمش کرد که به این راه ادامه دهد، ولی هنوز هنگام گام زدن پای قلم‌اش می‌لرزد زیرا که خودش را از لغزش ایمن نمی‌داند که راهی سخت در پیش است و او هنوز در گام‌های اول است.

ز بس که رانده شد از جام لب ترانه‌ی من — شکست زمزمه در روح شاعرانه‌ی من
مجوی در سخنم معنی نشاط و سرور — که مُرد در تب غم، طبع شادمانه‌ی من
به چشم دفتر من گر ستاره می‌خوانی — فسانه‌ای است ز رؤیای بیکرانه‌ی من
مپرس عشق که الهام بخش چامه‌ی تست — به یاد مرگ بُوَد حرف عاشقانه‌ی من
به پای گلبن امید، رود خواهم شد — که کارساز نشد اشک دانه دانه‌ی من
اگر چه دختر شهر قصیده و غزلم — خراب و خام بُوَد شعر ناشیانه‌ی من
نهال خود سر من، دست باغبان نشناخت — نخواه جلوه‌ی بسیار از جوانه‌ی من
به دست و پای و زبان رشته‌های پولادین — به روح لوح زمان این بُوَد نشانه‌ی من

اندجانی - نادره «تاجیک»

(زنده تا ۱۲۶۷ خ)

نادره ماهلر اندجانی از بانوان شاعر و سیاستمدار تاجیکستان واز سیاسیون بلندآوازه‌ی

سده‌ی سیزدهم هجری است. وی دختر رحمان‌قلی‌زاده، حاکم اندیجان بود. در همان شهر به دنیا آمد و پس از کسب علم و کمال، با عمرخان امیری، ازدواج کرد. پس از مرگ شوهرش در سال ۱۲۳۷ هـ‌ق، فرزند چهارده‌ساله‌ی او محمد علیخان، امیر خوقند شد. در این موقع، رشته‌ی کارها به دست ماهلر افتاد. او با جدیت و تدبیر، به حل و فصل امور پرداخت. چندی بعد، نصرالله معروف به «قصّاب» به خوقند حمله کرد و نادره و پسرش محمد علیخان و درباریانش را به قتل رسانید. نادره، در مدت سی سال حکمرانی، شاعران و دانشمندان و هنرمندان را بنواخت. بازارها و مدارس و مساجد و کاروانسراهای متعدد بساخت و به عمران و آبادی همت گماشت. نادره، به دو زبان فارسی و ازبکی شعر می‌سرود. دیوان شعرش با ده هزار بیت شعر در ۱۳۴۵ شمسی، در شهر دوشنبه‌ی تاجیکستان منتشر شد. وی با سه تخلص به نامهای «نادره»، «کامله» و «مکنونه» شعر سروده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ورقهای گل

بی تو می‌سوزد دل ویران ما — پای نِه در دیده‌ی حیران ما
جیب جان ماست در دست غمت — وه چه می‌خواهد غمت از جان ما
چون گل صدبرگ در باغ جنون — از گریبان چاک تا دامان ما
ما کباب آتش عشق توایم — می‌چکد خوناب از مژگان ما
قصه‌ی فرهاد و مجنون نسخه‌ای است — از ورقهای گل دیوان ما
اوج استغنا مقام ناز اوست — کی رسد در گوش او افغان ما
ما و وصف حسن آن گلچهره نیست — غیر از این «مکنونه» در دیوان ما

اوجی - نگاره

(تولّد ۱۳۶۷خ)

نگاره اوجی، از شاعران جوان نوپرداز معاصر است. این شاعره‌ی جوان، با سن کمی که دارد، اشعار دلکشی سروده است. به نقاشی و موسیقی نیز علاقه‌ی وافر دارد و در نواختن بلز - که نوعی آلت موسیقی می‌باشد، مهارت یافته و به زبانهای عربی، فرانسه و آلمانی نیز آشناست. شعر غوغا از آثار اوست.

○ - **غوغا**

سیرو سلوک عارفان

وین خواب ناب عاشقان
غوغایی و شادان کند
شور و نوای سالکان

○

در واپس مهتابها
پشت سراب خوابها
پرسم خدا از جام می
از ناله‌ی بی تابها

○

یا حق و یا هوهو کنان
از شعر نابی بی کران
جاری شوم من سوی آن
آهنگ شب مهتابها

○

قلبم چو آوا در دهد
در سینه غوغا سر دهد
درویشها حق بر زبان
این ناله را آخر دهد

○

شور و نوای عاشقی
در بحر همچون قایقی
رؤیاییم آخر کند
این ناله‌های وامقی

○

اهریمنانی صد زبان
از هرطرف در هر مکان
شیطان صفت جادوکنان

تبرستان
www.tabarestan.info

سویم روان، سویم روان

○

یا حق و یاهو می‌کنم
شیداییم خو می‌کنم
نوری فراسویم بُوَد
من سوی آن رو می‌کنم....

تبرستان www.tabarestan.info

اوحدی - مهرانگیز

(تولّد ۱۳۲۶خ)

دکتر مهرانگیز اوحدی، شاعره، مؤلف و مترجم و مدرس معاصر، در اصفهان به دنیا آمد. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی دکترا دارد و در حال حاضر در دانشگاه آزاد اسلامی تدریس می‌کند .کتاب «حکایات شعر» و «فریادهای فروخفته» از تألیفات اوست، مجموعه اشعارش به نام «شعله‌زار فریاد» در سال ۱۳۷۹ از سوی انتشارات نوید شیراز، چاپ و منتشر شده است.

رنگین کمان شعر

پژمرده‌ام، به شاخه‌ی او، چنگ می‌زنم خشکیده‌ام، ز ریشه و نیرنگ می‌زنم
با خشم موج، از دل دریای پرخروش بر صخره‌های سردِ سکون، چنگ می‌زنم
در سایه‌های خاطره، اتراق می‌کنم در بیکرانِ یادِ تو، فرسنگ می‌زنم
رعد سیاه‌روزم و از درد بی کسی غرش کنان به بام فلک، سنگ می‌زنم
رنگین کمان شعرم و در این غروب غم رنگی بر این کرانه‌ی شبرنگ می‌زنم
رمزی نهفته ازغزلی ناسروده را بر پرده‌های نازک این، چنگ می‌زنم

نقشی از روز بهاران

روزگارا، نقشی از روز بهاران کن مرا چون بهار، آیینه زار روزگاران کن مرا
لاله‌زارِ التهابم در غروب سرخ دشت چون پگاه ژاله‌ها، آغوش باران کن مرا
با سرود سبزِ باران بر کویر و کوه و دشت دم به دم، اندیشه‌زارِ بی قراران کن مرا
سوخت شمع هستیم، در مرگزارِ انتظار اشکِ بی آرامِ چشم سوگواران کن مرا

یا گیاهِ عشق از خاکم بر آور آتشین یا شرابی در رگِ تاک بهاران کن مرا
در تمنای سرابت، قطره سان بوییده‌ام ای بلندای حقیقت، آبشاران کن مرا

«بار خدایا اگر فردا مرا به دوزخ کنی، فریاد برآورم:
که تو را دوست داشته‌ام، با دوست چنین کنند؟»

رابعه عدویه

گفتم به شهر عشق چنین و چنان کنند تا آفتاب عشق در آن سرزمین کنند
اندیشه زار خواب زمستانِ دشت را با یاد دوست باغ گل و یاسمین کنند
در دامن خیال چو بازیگران باد صد گل ز باغهای سحر دست‌چین کنند
دریای عشق می‌تپد و عاشقان موج پیمانه‌ها ز مستی می، آتشین کنند
گفتند در مصاف، خدایان خشمگین گاه ستیز، کاریسی سهمگین کنند
آنجا که خشم می‌وزد و بادهای سرد بر مرگ خوشه‌های تمنا یقین کنند
از پا فتادو شکوه برآورد رابعه: «کای دوست در مرام تو با دوست این کنند؟»
«تا چیده‌ام ز باغ تو اندوه چیده‌ام » گفتند: «فصل عشق، گدایان چنین کنند »

www.tabarestan.info تبرستان

اوراق سلطان ترکمان

(سده‌ی ۹هـ‌ق)

اوراق سلطان ترکمان، دختر امیر اسکندر (۸۴۱-۸۲۳هـ‌ق) فرزند قرایوسف، از طایفه‌ی قراقویونلو، از زنان با سواد و سخنسرای سده‌ی نهم هجریست. وی، خواهر آرایش بیگم، دختر دیگر امیر اسکندر بود. از اشعاروی، چیزی در دست نیست. نقش نگین وی که سروده‌ی خود اوست، چنین بود :

بُوَد از جان ، محبّ آل حیدر اوراق سلطان، بنت شَه سکندر

اوطادالعجم -فاطمه

(تولّد ۱۳۱۸خ)

بانو فاطمه، دختر حسن اوطادالعجم، از شاعران معاصر است .وی در تهران، متولد شد. دوره‌ی دبیرستان را تمام کرد و به مقتضای طبع موزون، به سرودن شعر آغاز کرد. او در زمینه‌ی شعر کهن و نو (هر دو) طبع آزمایی می‌کند .

ماجراهای شب

شب، تاریک است و ماه، ناپیدا این همه در سکوت محض، فروست
چه شبی، ساکت و سیاه، ولی هرچه راز است، در سیاهی اوست

***

این سکوتی که افکَنَد بر شهر همه شب سایه، ساکت و آرام
در پس پرده‌ی خموشی خود پَرورَد قصه‌های پر ابهام

***

در همان موقعی که ولگردی بر لب جو فتاده مست و خراب
پسری علم پرور و بیمار همچنان خوابش رفته روی کتاب

تبرستان www.tabarestan.info

***

شحنه‌ی شب، درون کوچه‌ی تنگ چشم بر دربهای سرخ و سپید
هیکلی، جامه‌ی سیه در بر در پس کوچه، توی جوی، خزید

***

ناگهان، عوعوی سگی‌ولگرد با صدای زنی به هم آمیخت
دزد! این دزد را بگیریدش زود، ای وای، او گریخت، گریخت

***

پای آن قصر سر بلند و سپید خفته یک زن، به حال زار و پریش
هر زمان با صدای پای کسی می‌فشارد به سینه، کودک خویش

***

آه، اکنون اگر که شحنه رسد رانَد از این مکان مرا امشب
ای خدا، ظلم ظالمان تا کی؟ سوخت این طفل من ز آتش تب

***

کم کمک روشنیِ صبح دمید های وهویی سکوت شام شکست
چادر شب، دریده شد از هم پرده‌ی رازها ز هم بگسست

***

چند ساعت ز روز نگذشته مردمان با هزار جوش و خروش
در خیابان و کوچه می‌گفتند ماجراهای پر ز وحشت دوش

ایران الدوله

(۱۳۵۹-۱۲۹۵خ)

بانو فصل بهار، ملقب به ایران الدوله، دختر سلطان حسین میرزا «نیرالدوله» و متخلص به «جنّت» از شعرا و هنرمندان سده‌ی چهاردهم هجریست .وی از نوادگان فتحعلیشاه قاجار بود .در جوانی، به تحصیل علوم پرداخت و زنی دانش‌دوست و ادب‌پرور بار آمد، در آغاز نوجوانی با مصطفی قلیخان دوّلو قاجار «حاجب‌الدوله»، ازدواج کرد. در محیط آزاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بعد از مشروطیت، در محافل و مجالس ادبی حضور می‌یافت. اشعارش در جراید آن زمان چاپ می‌شد و علاوه بر سرودن شعر، در نقاشی و موسیقی نیز دست داشت .در شصت و چهار سالگی در تهران درگذشت و در جوار حضرت معصومه (ع) دفن شد. دیوانش به نام «بهار جنّت» مشتمل بر ۶۰۰۰ بیت از غزلیات، رباعیات و مخمّسات در سال ۱۳۵۶ خ به چاپ رسید. بانو فصل بهار، در نثر نویسی نیز ماهر بود و کتابهایی نیز در باره‌ی خانه‌داری و آشپزی نوشته است.

www.tabarestan.info تبرستان

نام من

گر بگویم که جز از عشق تو کامم بادا — محو از دفتر عشّاق، نشانم بادا
مسلکم نیست بجز عشق و مرامم جز وصل — رام یکروز در این دشت، مرامم بادا
اگر اندیشه‌ی درمان کنم از درد غمت — لذت ناوک عشق تو، حرامم بادا
سوی می با لب میگون تو، گر دست برم — خون دل در عوض باده، به جامم بادا
گر به خاکم بکشد یا نکشد در بر خویش — هر چه بادا به کف دوست، زمامم بادا
هر که چون صبح، بخندد به سیه روزی من — تیره‌تر روز وی از شام ظلامم بادا
در ره وصل تو ای آفت دل، رهزن جان — ز ارمغان دل و جان، کار به کامم بادا

غزل

ای خداوند، یکی یار جفاکارش ده — دلبر سنگدلی ، سرکش و خونخوارش ده
چند روزی ز پی تجربه، بیمارش کن — با طبیبان جفاکار، سروکارش ده
تا بداند که شب یار، چسان می‌گذرد — دولت وصل، تو در مجلس اغیارش ده
از پی چیدن یک گل ز گلستان وصال — همچو آن بلبل شوریده، دوصد خارش ده
تا بداند، که جفا شرط وفاداری نیست — یار بد خوی جفا جوی ستمکارش ده
چون که پروای منش نیست،چو پروانه‌مدام — ز آتش روی بتی، شعله شرر بارش ده

صبح امید مرا، چونکه شب تار نمود / بِستان روشنی روز و شب تارش ده
دل پاکیزه‌ی او، گر به مثل آیینه است / ز آه عشاق بر آن آینه، زنگارش ده
مه عقرب صفت و دلبر اژدر خطر است / همدم افعی و یار بتر از مارش ده
تا که از درد دل خسته، خبردار شود / همچو «جنّت» دل افسرده‌ی افکارش ده

همنشین با غم دل

مرا در زندگی، از بیش و از کم / نباشد در جهان حاصل، به جز غم
دلا، خوشتر که با غم همنشینی / که نبود مردمی، در نسل آدم
ز دشمن گر خوری صد زخم کاری / مدار از دوستان، امید مرهم
بنای عهد هریک، سست بنیاد / بلای جود هریک، سخت محکم
که مهر دوستان جز از دمی نیست / چه حاصل باشدت، از لطف، یک دم
چو رسم مردمی در این جهان نیست / به یاد مردمی خوش باش و خرّم
بپر در لامکان مانند سیمرغ / دلا بگذار عالم را به عالم
به یاد جم، بزن جام پیاپی / به یاد کِی مکش آه دمادم
ز «جنّت» گو، به آن بد عهد بد خو / که عهد دوستان بشکست درهم
به هیچم از چه بفروشی، ندانی / که چون من بنده‌ای افتد تو را کم!

غزلی دیگر

در خم زلف تو، از اهل جنون شد دل من / اندرین سلسله عمریست که خون شد دل من
از ازل، با سر زلف تو چه پیوندی داشت ؟ / که پریشان شد واز خویش برون شددل من!
این همه فتنه مگر زیر سر زلف تو بود / که گرفتار به صد سحر و فسون شد دل من
در کمند سر زلف تو به‌ویرانه‌ی عشق / آنقدر گشت که از اهل جنون شد دل من
در حق من زغم عشق تو کامی‌که رقیب / خواست از جور تو،زاندازه فزون شد دل‌من
آنچه گفتم به دل، از روی نصیحت نشنید / عاقبت عشق تو ورزید و زبون شد دل من
حاصل‌هر دوجهان،در ره عشقت دادم / جان‌وتن سوخت زهجر تو وخون شددل‌من
بر سر کوی تو «جنّت» گذر از بیم رقیب / نکند، ورنه دهد شرح، که چون شد دل من

www.tabarestan.info تبرستان

ایروانلو - گیتی

(تولّد ۱۳۱۵خ)

گیتی ایروانلو، که در شعر به نام خود (گیتی) تخلص می‌کند، دختر سرهنگ مهندس

ایروانلوست .وی در تهران متولد شد. دروس ابتدایی و دوره‌ی دبیرستان را در زادگاهش گذرانید و به سرودن شعر آغاز کرد. از وی، علاوه بر چند داستان ویکی دو نمایشنامه یک مجموعه‌ی شعر به نام «پنجره‌ی بسته» نیز منتشر شده است .بانو گیتی ایروانلو تحصیلات دانشگاهی دارد و سالهاست که در خارج از کشور زندگی می‌کند. و همچنان به سرودن شعر ادامه می‌دهد.

گلبرگهای یاس

طعمِ شرابِ جام لبت را چشیده‌ام با گوش جان، صدای دلت را شنیده‌ام
بر بستری به نرمی گلبرگهای یاس عریان به روی سینه‌ی گرمت خزیده‌ام
پنهان ز چشم مردم زاهدنمای شهر مشتاق و بی‌قرار به سویت دویده‌ام
این بوسه‌های گرم، بُوَد خونبهای دل دور از تو آنچه در شب هجران کشیده‌ام
ای کاش، جاودان شود این روزگار وصل چون بعد سالها، به وصالش رسیده‌ام

دل سوخته

دور از تو در این شهر، مرا همنفسی نیست بازآ که مرا غیر تو ای دوست کسی نیست
خواهم که ز دست تو کنم ناله و فریاد اما چه کنم، در دل تنگم نفسی نیست
تا دادِ دلم از تو ستمگر بستاند اندر همه آفاق، مرا دادرسی نیست
از حال دل مرغ گرفتار چه داند مرغی که گرفتار به کنج قفسی نیست
«گیتی» چه توان کرد که از جور زمانه دیگر به دل سوخته‌ی ما هوسی نیست

پیمانه، شکسته

می‌ریخته، جان سوخته، پیمانه شکسته بر درگه جانان، دل دیوانه شکسته
سر برکش وبنگر که به دامان تو ای شمع جانِ سوخته، بال و پر پروانه شکسته
بردیم پناه از غم تو بر در خَمّار مستیم و به لب نعره‌ی مستانه شکسته
میخوارگی از حد بگذشت از غم هجران جام دل و عهد تو وپیمانه شکسته
«گیتی» در میخانه ببستند، عجب نیست کز آه دل ما، در میخانه شکسته

هوس رنگ

افسوس عشق پاک تو رنگ هوس گرفت آتش به جان این ثمر زودرس گرفت
دانی امید زندگیم بود عشق تو رفتی و عشق آنچه به من داد پس‌گرفت
تا کی خدا خدا کند این دل ز وصل تو شد ناامید ودامن آن دادرس گرفت

www.tabarestan.info تبرستان

گفتی بهای بوسه چه خواهی بگو بگو — می‌بوسمت که جان به لب آمد نفس گرفت
من در بهای بوسه غزل خواهم ارچه لب — هر بوسه داد بر تو دو صد بوسه پس گرفت
خواهم یکی غزل ز تو با مطلعی چنین
افسوس عشق پاک تو رنگ هوس گرفت

ایروانیان - عفّت

(تولّد ۱۳۰۹خ)

www.tabarestan.info تبرستان

عفت ایروانیان، متخلص به «شاهین» شاعره‌ی معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان رسانید و در وزارت دارایی مشغول به کار شد. او، به زبان انگلیسی آشنا است و از نویسندگان خارجی، بیشتر به آثار شکسپیر، موریس مترلینگ و فروید، علاقه‌مند است. از شعرای متقدم، به سعدی و حافظ و خیام و از معاصرین، به شهریار، دلبستگی دارد. سفری به خارج رفته و از کشورهای روسیه، لهستان، آلمان، فرانسه و انگلستان دیدن کرده است.

رانده

از ره میخانه، امشب سوی جانان آمدم — آمدم، دستم بگیر،افتان وخیزان آمدم
از ره مستی نکردم سجده بر خُم،زین‌سبب — رانده گشتم از میان جمع و گریان آمدم
دیگرم‌جامی نداد آن‌ساقی‌سرمست‌وشوخ — با دلی بشکسته و با روح پژمان آمدم
چنگ بر زلفم زدم، فریاد کردم از جگر — هرچه کردم بی اثر گردید و نالان آمد م
گفتم ای پیر خرد، دستم به‌دامانت،ببین — بهر یک جام دگر، بگذشته از جان آمدم
درمیان‌باده‌نوشان،شرط‌بخشش‌عیب‌نیست — من‌گنهکارم اگر پابوس مستان آمدم
بگذراندم عمر خود در گوشه‌ی میخانه‌ها — بندگی کردم بسی، تا بین خوبان آمدم
گفت: پیر می‌فروشان، توبه کن،گفتم به‌چشم — سجده بر خُم کردم و با روی خندان آمدم

ایزدی نژاد - زهرا

(تولّد ۱۳۳۸ خ)

زهرا ایزدی نژاد، شاعره‌ی معاصر، در شهر مذهبی قم، چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در تهران گذراند. در سال ۱۳۵۷ از دانشسرای مقدماتی قم،

فارغ‌التحصیل شد و به تدریس اشتغال یافت. بعدها ضمن خدمت، در رشته زبان و ادبیات عرب، لیسانس و فوق لیسانس گرفت و ترجمه در زبان عربی را آغاز کرد. تجوید و قرائت قرآن را به ۱۴ روایت در قم فراگرفت. سرودن شعر را، از سالهای جوانی، آغاز کرد و در قالب غزل و رباعی و سپید اشعاری می‌سراید.

هرچه باداباد

و من از دشتهای ساکت فریاد می‌آیم — گریزان از هیاهو، همنفس با باد می‌آیم
نگاه آتشینم وامدار ناله‌های دل — منم کز استوای قطبی اضداد می‌آیم
و می‌گردم میان کوچه‌های کودکی تنها — میان قلب شب با سایه‌ها همزاد می‌آیم
مرا با بیستون عهدی بود دیرینه پابرجا — سراپا داغ شیرینم که با فرهاد می‌آیم
تو ای فرهاد شیرینم قدم آهسته‌تر بردار — که من از زخمهای کهنه‌ی بیداد می‌آیم
اگر چه دستهایم خالی خالی است می‌دانی — میان دستهای مهربانت شاد می‌آیم
ومن این بندی شوق و شتاب و ارج بی تابی — به صید دام تو از هفت بند آزاد می‌آیم
دلم طوفانی ناز نگاهت گرچه بی ساحل — به دریا می‌زنم دل، هرچه باداباد می‌آیم .

بهانه

طفل اشکم بهانه می‌گیرد — سینه‌ام را نشانه می‌گیرد
می‌دود پابرهنه بر گونه — بوسه‌های شبانه می‌گیرد
تا به روی لبم فرو افتد — از لبانم ترانه می‌گیرد
بی تو بیتاب می‌شود هر شب — روزها را بهانه می‌گیرد
از نگاهت که داغ بی مهری است — شانه‌ام تازیانه می‌گیرد
سینه‌ام دایره‌ی شقایقهاست — داغها را میانه می‌گیرد
چشم یلدا دوباره می‌خندد — انتقام از زمانه می‌گیرد

www.tabarestan.info تبرستان

باباگپ - سودابه

(تولّد ۱۳۵۰ خ)

سودابه باباگپ، شاعره ، فیلمساز معاصر، تحصیلات خود را در رشته‌ی کارگردانی در مرکز آموزش فیلمسازی تهران به پایان برد. آنگاه به تحقیق در زمینه‌ی ادبیات و شعر معاصر ایران و جهان آغاز کرد و به فعالیت حرفه‌ای و تدریس نقاشی پرداخت. به چند استان کشور بویژه به مناطق عشایری سفر کرد و مطالعات و پژوهشهایی پیرامون فولکلور و آداب و رسوم آن مناطق به‌عمل آورد و مشتاقانه اقدامات خود را در زمینه‌ی امور اجتماعی و مطبوعاتی ادامه داد. مسافرتهایی نیز به آمریکا و کانادا داشت و در فستیوال فیلمهای ایرانی شرکت کرد. سودابه‌در عین حال از شاعران نوپرداز معاصر نیز محسوب می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *عروس*

تابیده بود

براو

نامها

باران نامها و یادها

باید که در تلاشی حجم‌اش

به خاک می‌بخشید

با ساقه‌های پرنوازش نعش کوچکش

باید که خاک خود را برهنه کند

قلبی بی هوش

از نبض جراحتهایش

دراو، به هوش می‌آمد

باید که خاک خود را برهنه کند

بر لاله‌های شهید گوشهایش
ازخون تلخ واژه‌ها
بخواند
غزلهای عریان عاشقانه را!...

○ - *فرجام*

خون میوه،
تنها،
هنگام رسیدن،
بر برگ ،
بر خاک،
می‌چکد

و سهم تو،
سنگین ، رسیده از دردی بارور
بر خاک،
بر خاک غلتیدن!

○ - *ادامه*

از پستان عریانی خاموشت،
شیر می‌جوشد،
سینه و سنگسار،
نوزادهای نازاده
زیر آن درخت،
و شهری که دیگر نفس نمی‌کشید .

□□□

گلوگاه دریده‌ات را،
سه‌بار،

تبرستان
www.tabarestan.info

هزار بار،
در هزاره سوم میلاد،
با بوسه و شمع آذین می‌کنم،
جامه‌ام را به کنار می‌زنم
چیزی برای نهفتن نیست
بگذار همه،
جای گلوگاه تو را،
روی بطن من نگاه کنند،
و زایشت را،
از زهدانم،
چونان زمینی زخم خورده
انتظار کشند.

تبرستان
www.tabarestan.info

بابان - خورشید

(تولّد ۱۲۹۸ خ)

خورشید بابان، دختر رئوف بیک بابان ،شاعره‌ی معاصر در شهر حلبچه‌ی کردستان عراق چشم به‌جهان گشود. در کودکی پدرش را از دست داد و نتوانست به تحصیلات عالیه دست یابد، ولی به هر حال در سال ۱۳۳۶ به افتخار آموزگاری نایل آمد و قریب سی سال در آن شغل به سر برد. از حال فعلی ایشان اطلاعی نداریم. اگر در قید حیات باشد سنین کهولت را می‌گذراند.

بابایی - فرزانه

(تولّد ۱۳۵۴)

فرزانه بابایی، شاعره ،گرافیست و عکاس معاصر، دروس دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید و فوق دیپلم گرافیک گرفت. به دلیل عشق و علاقه به عکاسی مدتی را به عکسبرداری و کار برروی فیلم سپری کرد. کتابی درباره‌ی ادبیات کودکان به‌نام «مینی ماهی» نوشت و با دارا بودن قریحه به سرودن شعر نیز ادامه داد. نخستین دفتر شعر وی

به‌نام «بازهم هیچ» به‌وسیله‌ی انتشارات تهران منتشر شده‌است.

○ - *ناسروده‌ها*

از گوشه‌ی اتاق بخار می‌شوم
بر شیشه‌ی سرد پنجره‌ام
می‌نشینم
ماه،
به روی دلم می‌تابد
و خیال این دایره‌ی نقره
در گرماگرم بارش
مرا می‌تکاند
سُر، می‌خورم
قطره می‌شوم
و از گونه‌های زنی می‌لغزم
می‌بارم
در گوشه‌ی اتاق همیشگی‌ام
کاش
این حصار چهارگوش تمام شود
و هزار بار
ماه را طواف کنم
شیشه‌ی سرد بشکند و
صدای دف
و این دایره‌ی نقره
بربامهای شهر بپیچد
من هم آرام گیرم
هر چند که
ناسروده‌ها بسیارند

تبرستان
www.tabarestan.info

بابایان - آرشالوس

(تولّد ۱۲۸۳خ)

آرشالوس بابایان، شاعره‌ی معاصر ارمنی متخلص به «آرشی» در تبریز به‌دنیا آمده و در دبیرستان خلیفه گری تحصیل کرد. وی از نوجوانی شعر می‌سرود و دفتر اشعارش به‌نام «رؤیا و خاطرات» در ۱۳۰۴ از او منتشر شد و در پی آن قریب چند جلد از آثار منظوم و منثور از وی به نامهای «همراه با قوم وطنم»، «باغ کودکان»، «گذران زندگی» و «مزارع سبز» چاپ و منتشر شده است. چنانچه در قید حیات باشد در سنین کهولت به سر می‌برد. نمونه‌ای از سروده‌های وی به‌دست نیامد.

تبرستان
www.tabarestan.info

بابایوا- آناهیتا

(تولد ۱۳۶۴خ)

آناهیتا بابایوا، از شاعران جوان معاصر تاجیکی است که در تهران زندگی می‌کند و در دبیرستان بین‌المللی دخترانه‌ی تهران مشغول تحصیل می‌باشد.

○ - زندگی

در دل زمستان
درون قلب من
پر از اندوه است
اندوهی بی پایان
قطره‌ای است شادی درون این اندوه
قطره‌ای است
اما کیمیاست
و...این، زندگیست

بادغیسی - سمنبو

(تولّد ۱۳۰۸ خ)

سمنبو، فرزند محمد یوسف، شاعره‌ی افغانی که از اقوام فیروز کوهی ولایت بادغیس بود،با مشکلات موجود در منطقه‌اش هرگز آموزش رسمی ندید، امّا به کمک حافظه‌ی

قوی و با تأثیرپذیری از اشعار محلی و کلی آن ناحیه به شاعری روی آورد. وی با جلالی شاعر محلی فیروزکوهی هرات که دو بیتی‌هایش را درباره معشوقی به‌نام «سیه مو» می‌سرود خویشاوندی و تأثیرپذیری داشت و بیشتر اشعار محلی می‌سرود. مجموعه اشعارش با تصحیح و مقدمه‌ی «محمد علم غواص» شاعر بادغیسی به چاپ رسید. و در سال ۱۳۵۰ در هرات پخش گردید. گزیده‌ی اشعار سمنبوی بادغیسی نیز در ۱۳۶۸ خ (شاید بعد از مرگ وی) در کابل چاپ شد. تاریخ مرگش به‌دست نیامد.

دوستان، این دل بیمار مرا یاد آرید — صبر کم محنت بسیار مرا یاد آرید
روز روشن چو به هم بزم طرب باز کنید — تیرگیهای شب تار مرا یاد آرید
ابر نیسان چو گهر بار شود وقت بهار — گریه‌ی «دیده‌ی» خونبار مرا یاد آرید
در صف لاله‌رخان چون به تماشا نگرید — داغهای دل افکار مرا یاد آرید
در چمن بر گل و سنبل چو نظر بگشایید — طره و عارض دلدار مرا یاد آرید.

www.tabarestan.info تبرستان

بارور - شهین

(تولّد ۱۳۳۹ خ)

بانو شهین بارور، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی، در غازیان شهر انزلی گیلان، چشم به جهان گشود. بر اثر ضربه‌ی جسمی هنگام زایمان، دچار معلولیّت شد. پدر و مادرش بی آنکه دچار نومیدی شوند، به پرورش و تربیت وی همّت گماشتند. او به رغم این عارضه از جوانی به سرودن شعر و نوشتن قصّه آغاز کرد. از سال ۱۳۶۷ خورشیدی به نقاشی نیز علاقه یافت و تابلوهای زیبایی، خلق کرده است. وی دلی سرشار از عشق دارد و اشعار مهرورزانه‌ای می‌سراید.

۱ - ○

قطرات باران می‌شویند
شیشه‌ی غبار گرفته‌ام را
تا بتوانم از پشت شیشه
پرواز پاکترین پرندگان عشق را
نظاره کنم
که به صحرای تنهاییم

پر می‌گشایند

۲ - ○

خسته‌تر از همیشه
از بهشت پنجره
به بهاری که در راهست
می‌نگرد
و از خود می‌پرسد:
آیا می‌توانم
چون زمین، پذیرای بهار شوم؟
و گرمایش را لمس کنم؟
و دیگر بار عاشق شوم؟

۳ - ○

طراوت دوستی
لذّت بهاری
حسّ مستی
و لمس زندگی
و تمامی خوبیها را
در قطرات تو لمس می‌کنم
و تو را چون خدایان
می‌پرستم
ای باران
ببار تا عاشقترم کنی!.

تبرستان
www.tabarestan.info

بازرگان - فرزانه

فرزانه بازرگان، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در شهر اصفهان، زندگی می‌کند و اشعاری برای کودکان و نوجوانان می‌سراید.

دنیای کودکی

دستهای کوچکت را دیده‌ام روی زیبای تو را بوسیده‌ام

این لطافت، از کجا آورده‌ای؟ بارها این را ز خود پرسیده‌ام

***

دستهایت، بوی باران می‌دهد چشمهایت، دشت سبز غنچه‌هاست
آمدی فکر مرا روشن کنی تا بگویم شعر، شعر بچه‌هاست

***

آمدی در کوچه‌های شعر من تا سرایم عشقِ بی اندازه را
گشته‌ای بارانِ سبزِ واژه‌ها تا بگویم حرفهای تازه را

***

هر چه می‌بینی، به چشمت معجزه است چشمهایت مات و حیران می‌شود
بار دیگر بانگاه گرم من صورتت چون باغِ ایمان می‌شود
می‌روم تا از کنارت لحظه‌ای با هراس، اوّل تماشا می‌کنی
بعد از آن با گریه‌ای پر التماس باز مادر را تمنّا می‌کنی

تبرستان www.tabarestan.info

بازیان - امّ‌البنین

(معاصر)

بانو امّ‌البنین بازیان متخلص به «نازنین» از شاعران معاصر، در تهران زندگی می‌کند. از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است .در جلسات انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کند. غزل زیر را از نشریه‌ی انجمن «بهار سخن» نقل می‌کنیم :

برگ زردم

برگ پاییزم ز روی شاخسار افتاده‌ام لاله‌ام لیکن به دور از لاله‌زار افتاده‌ام
از جفای روزگار، از قصه‌ی بادخزان همچو برگی از فراز شاخسار افتاده‌ام
کس نپرسد حال زارم در بیابان فراق تا که دور از خانه و شهر و دیار افتاده‌ام
لاجرم از دل رود از دیده آن کو می‌رود من هم‌از دل رفته و از چشم یار افتاده‌ام
گر زچشم دوستان افتاده‌ام خود نی عجب این عجب بین من ز چشم روزگار افتاده‌ام
حال من پرسی اگر گویم که در طرف چمن برگ زردم در کنار جویبار افتاده‌ام
ناصحا صبر وقرار از من که بی تابم مجوی من به کار خویش بی صبر و قرار افتاده‌ام
شاد و خندان جملگی درانجمنها لیک من در جوار کنج غم زار و نزار افتاده‌ام

با همه تومیدیم از مردم این روزگار — بر عنایات خدا امیدوار افتاده‌ام
بس کرامتها که بر من کرد خالق لیک من — در مقام بندگی بس شرمسار افتاده‌ام
«نازنینم» در دیار خود ولی در کوی دوست — چون پر کاهی حقیر و خاکسار افتاده‌ام

باقری - ایران

(تولد ۱۳۱۸خ)

بانوایران باقری، شاعره‌ی معاصر، از شاعران بدیهه‌سراست و در قالبهای مختلف شعر می‌سراید. در اشعارش بیشتر دیدگاههای اجتماعی را مطرح می‌کند و بسیار جستجوگر و پر انرژی می‌باشد .از بانو ایران باقری که دارای دو فرزند است، دیوانی به نام «صلح جهان سلام» در سال ۱۳۸۱ چاپ و منتشر شده است. پاره‌ای از آثار این شاعر خوش‌قریحه در بعضی از جراید و نشریات چاپ می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

حاصل‌از هستی چه‌دارم؟نیمه‌جانی‌سوخته — قفل بر لب، زخم بر دل، استخوانی سوخته
خانه بر دوشم، فراموشم ز یاد روزگار — عاشقی سرگشته‌ام، با دودمانی سوخته
چون پرستوهای سرگردان،به‌هرجا‌پرکشان — بالهایی بسته دارم، آشیانی سوخته
زندگی اینک‌به هرجا دشت سرخ‌کربلاست — سینه‌ی سرد زمین و آشیانی سوخته
سربه داران را به یاد آریم بر بالای دار — نعره‌ی تاریخ ننگ و رهروانی سوخته
عاشقانی‌هم‌چوعشقی،فرخی،در خون‌شدند — با قلم هایی شکسته، با لبانی سوخته
حرف‌حقت را بزن شاعر،که‌این‌فریادتوست — غم مخور بر نوع شعر و شاعرانی سوخته
باید از هرسنگلاخ و صخره بی‌پروا گذشت — هم چو من شیدای بی نام و نشانی، سوخته
بر بلندای هدف ره می‌سپارم ،روز و شب — در کویر آرمان، با راهیانی سوخته
می‌رسد صبح سپیدی، در پی شام سیاه — من صبورم ،گرچه با روح و روانی سوخته
شعر سرخم را بخوان مستانه ای فوج جوان — داغ دارم در دل از نسل جوانی سوخته
در شب تار ستم من هستم و عشقم قلم — آی «ایران» می‌نگارم با زبانی سوخته

فواره

چه خوبست خاموش و آرام مردن — در آغوش بستر شبی جان سپردن
چه زیباست تا لحظه‌ی واپسین دم — ز هر ناکسی بار منت نبردن

***

غـــزلخوان بـــه هـنگام پـایان هسـتی نـــلرزیدن از شـــمع گـــریان هســـتی
بـــه آســـودگی بـــال جـان را گشـودن بـــه گـــاه رهـــایی نـه زنـدان هسـتی

***

بُـــوَد جـبـر مـــی‌دانـی و نـاگـزیری گـــدایـــی و گـــر شـهریاری، امـیری
تـــو را نـیست ایـن زنـدگی جـاودانـی بـــه هـــر حـال یک روز بـاید بـمیری

***

خـــــدا را پس ای ظـــالمان زمـــانه کـــه هســـتید آتش بـــه هـــر آشیانه
چـه ســودی ز سـیم و زر ای زرپـرستان چـــرایـــید بـــر جـــان هـم تـازیانه

www.tabarestan.info تبرستان

***

جـــریصانه در انـــتظار چـــه روزیـــد لهـیبی کـه بـا خشـم خـود مـی‌فروزید
چـــو دور زمـــان بـر مـدار شـرف شـد بـــه نـــاچار در آتش خـــود بســـوزید

***

بشـــر کـــو تـا کـی؟...نـبینی خـطر را چـــرا تشـــنه‌ای قـدرت و زور و زر را
خـوشا عشـق و ایـمان و صـلح جـهانی کـــه در آتش و خـــون نـــبینی بشـــر را

***

چـــو بـیداد جـلاد از حـد بـرون شـد چـو فـوّاره از اوج خـود سـرنگون شـد
بـخوان نـغمه «ایـران» چـو بـلبل بـه بستان کـه حـاکـم بـه سـرمایه، عـلم و فـنون شـد

مهربان‌تر باید بود

هم‌وطن تا غـرق جـهل و فـقر فـرهنگیم مـا خـودپرست و نـامراد ونـا هـم‌آهنگیم مـا
هر یکی سازِ دل خود را زَنَد با میل خـویش هـر کـدام از زنـدگی و ز دهـر دلتـنگیم مـا
از کـدامـین راه بـاید رفت تـا مـقصود حـق چهره پنهان در نقاب ننگ و صد رنگیم مـا
کاروان حق پرستان رفت و ما در دام مکـر جمله با هـم در جـدال و فکـر نـیرنگیم مـا
گر که از یک ملت و یک آب و خاک آخر چرا بی سبب چون گرگ خون آشام در جنگیم ما
کـاش مـی‌شد مـهربان‌تر بـود در بـزم امـید در خروش و ناله تا کی چون دف و چنگیم ما
ازچه بی‌دردیم و بی‌احساس بر هم‌نوع‌خویش پیش دردِ دیگران دردا، چـه دل سـنگیم مـا

پاسخ آیـندگان بـا کـیست زهـی بـی هـمتی
گـــر رَوِش ایـــن‌ست فـردا مـایه‌ی نـنگیم‌ما

باقری - صغری

(تولّد ۱۳۱۶ خ)

بانو صغری باقری، دختر فضل الله، متخلّص به «آزرده» در شهر اراک، دیده به جهان گشود. در کودکی، همراه خانواده به تهران آمد و در این شهر مقیم شد و به تحصیل پرداخت. وی، بانویی با دید اجتماعی است و بیشتر اشعارش را در این زمینه سروده است . از اوست:

شعر مردم

www.tabarestan.info تبرستان

مهمانسراست گیتی و ما چون مسافریم — عفریت دهرکی شده برکس وفا کند؟
با این همه، نشد به خود آید دمی، غنی — کو آن که انتقادی از این اغنیا کند؟
در مرغزار هستی، یک مشت بی گناه — چون چارپای کودن و وحشی چرا کند
خون یتیم و بیوه زنان، می‌مکد به خشم — آخر چنین جنایت و پستی چرا کند؟
کو پردلی که بگذرداز جان، چوشیرمست — دیوانه وار حمله به این اژدها کند؟
غوغا چنان کند که بخیزد ز خواب مرگ — او را به درد دربدران مبتلا کند
آنسان ادب شود که نخواهد ره گریز — آنسان شود اسیر که یاد از گدا کند
ما، در زمین هنوز نداریم مشت خاک — آن یک، مسخّر از ره قدرت، فضا کند
شاعر به پای خیز، نه هنگام خفتن است — شعری بگو که رفع غم از بینوا کند
شعری که آشیانه‌ی دشمن، کندخراب — شعری که قصّه‌های عدالت، بناکند
«آزرده» گر نمردی، از این پس فقط بگو — شعری که دردی از دل مردم دوا کند
شعری که منعکس کند اندوه خستگان — شعری که ننگ دون صفتان، بر ملا کند
شعری که بگسلد همه زنجیرهای ظلم — شعری که خلق را ز اسارت، رها کند

باقری - مریم

(تولّد ۱۳۵۵ خ)

مریم باقری، از شاعران معاصر است. وی در رشته‌ی زیست‌شناسی از دانشگاه مدرک لیسانس دارد . از سال ۱۳۷۰ سرودن شعر را آغاز کرده است. قبل از آن بیشتر داستان و قطعات ادبی می‌سرود. با زبانهای ترکی و انگلیسی نیز آشناست و دستی در ترجمه از متون و داستانهای انگلیسی دارد.

○ - باغ قدیمی

پشت این پرچین کهنه
باغ خسته‌ای نشسته
باغی که هنوز درش رو
به روی دلا بسته ،
زیر هر درخت این باغ
صد هزار خاطره زنده است
توی عطر پاک نعنا
بوی بچگی نهفته است
رودرختای قدیمی
روزهای سبز گذشته
تازه و زنده و جاری
روی شاخه‌ها نشسته
رو تن پیر درختا
زخم یادگاری مونده
دوتا اسم کنار یک قلب
قصه‌ی عاشقی خونده
خونه‌ی قدیمی ما
دیوار گلی و سنگی
اسبابای خاک گرفته
پشت شیشه‌های رنگی
هر گوشه یه یادگاری
از گذشته‌ها جامونده
اما رو دست تقدیر
هر کدام جایی کشونده
کاش می‌شد دوباره برگشت
توی عطر بچگی‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

توی بی خیالیامون
شادی و سرزندگی‌ها

باقری - ناهید

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

ناهید باقری، رمان نویس و شاعره‌ی معاصر، در تهران متولد گردید. تحصیلاتش را در رشته‌ی زبان و ادبیّات عرب به‌پایان رسانید. و در رشته‌های روزنامه نگاری و علوم سیاسی نیز فارغ التحصیل شد. سپس به اطریش رفت و سالهاست در وین زندگی می‌کند. مجموعه شعرهای وی به‌نام «گلواژه»، «دیدار در پائیز» و «در غربت» چاپ و نشر شده است. بانو باقری در حال حاضر «آسایشگاه» نوشته‌ی رمان نویس اطریشی «ابیش هاگل» را در دست ترجمه دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *قضاوت*

فرمان ایستم را صادر کردند
دادگاه‌های قبایل و قرون
پیش از آنکه تجربتی باشدم
جوانه‌های دانش را
بر زمین آبستن.
خدایان زمینی دمادم
زیبایی‌ام را چون غنچه‌ای خاموش
بوییدند
ستاییدند.
به تماشا برآمدند
گسستنم را دست به دست حماقت انسان
و پرپر شدنم را
در هوای مسموم هرزگی‌شان
از ساقه‌ام بچین خرسند!
زیبایی‌ام نثار توست!

لیکن مخواه هرگز
که ریشه‌ام ،
بار این همه جوانه‌ی سبز جوانگی
در باغ معرفت خشکد!.

بالاسانیان - سونیا

(تولّد ۱۳۲۰ خ)

سونیا بالا سانیان (امیریان) نقاش و شاعره‌ی معاصر، در ارنا به دنیا آمد. پس از خاتمه‌ی تحصیلات دبیرستانی در ۲۳ سالگی ازدواج کرد و پس از یکسال زندگی در لندن همراه همسرش به فیلادلفیای آمریکا رفت ودر آکادمی هنرهای دانشگاه پنسیلوانیا تحصیل کرد. آنگاه به هنر نقاشی روی آورد و در نمایشگاههای فردی وگروهی خود، در تهران و نیویورک شرکت کرد و در عین حال به سرودن شعر نیز ادامه داد. اولین کتاب شعر او به‌نام «شاید قلب مجنونی وجود داشته باشد» در سال ۱۹۸۲ در نیویورک منتشر شد و مجموعه‌ی دوم او، که با نقاشیهایش مزّین است به نام «هیجانات انباشته از رؤیاها را به باران ارائه دادم» به سال ۱۹۹۹ در نیویورک منتشر شد . از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

تبرستان www.tabarestan.info

بامداد - پروین

(تولد ۱۳۰۴ خ)

پروین بامداد [1]، شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. دروس ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان برد و در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی، لیسانس گرفت. آنگاه در وزارت آموزش و پرورش استخدام شدو در دبیرستانهای تهران به

۱- خانم بدر الملوک بامداد، ابتدا با حسین صبا (کمال‌السلطان) ازدواج کرده و بعد از جدایی از او، با حاج خان تکین عقد همسری بست. این ازدواجها دوامی نیافت. سپس با یکی از رجال فرهنگی به‌نام‌خانوادگی بامداد عقد ازدواج بست که پروین رااز او به دنیا آورد . پروین بامداد (قدسی) از شوهر سوم اوست.

تدریس پرداخت. وی بانویی ادیب و هنرمند است. در نقاشی و گلدوزی نیز دست دارد. مادرش، خانم بدرالملوک بامداد نیز از زنان فاضله و تحصیل‌کرده‌ی کشور ما بود و برای رشد فرهنگی و اجتماعی زنان، کوششها کرد. بانو پروین بامداد، سفری به انگلستان داشت و مطالعاتی انجام داد. وی، از بانوان شاعره‌ی توانا و خوش ذوق و نغز گوست. اشعارش، متین و محکم و شیوا است. خانم پروین با مهندس قدسی ازدواج کرده و مدتی در ارومیه بزیست. بعدها به انگلستان رفت و هنوز هم در خارج از کشور زندگی می‌کند. دیوان اشعارش هنوز منتشر نشده است.

تبرستان www.tabarestan.info

سیمرغ

منگر که بال بسته به کنج قفس درم — سیمرغم، ارچه دست قضا کنده شهپرم
برچیدمی چو دانه همه اختران چرخ — دادی اگر امان، فلک دام گسترم
زندان تنگ و ظلمت این تیره خاکدان — یاد هوای قاف نبردست از سرم
آزاد زاده مادر دهر از ازل مرا — دربند بندگی، ز چه رو کرد آخرم
سیمرغ، اوج گیرم و جایم، فراز قاف — در چاه ظلمت، از چه سبب چون کبوترم
باماکیان چه الفت و نسبت مرا، که من — از آشیان دیگر و از اصل دیگرم
مرغ اسیرم و دربند، چاره نیست — غیر از فغان که از دل خونین بر آورم

جلوه‌ی عشق

من ارچه بخت خوش و طالع نکو دارم — ولی چه سود که طبعی بهانه‌جو دارم
من و بهار و نکورویی و جوانی و عشق — دگر ز بخت، بجز این، چه آرزو دارم
میان ببست زمین و زمان به یاری من — من این میانه، دل خویشتن عدو دارم
رقیب و مدّعی و حاسد و صلاح اندیش — فضول عشق نگر کز چهارسو دارم
زمان عشق مکن ضایع ای نصیحت گو — که من نه فرصت این بحث و گفتگو دارم.
هزار شکر که جای جلال و حشمت و مال — به پیش اهل نظر، عِرض [1] و آبرو دارم
رواست بندگی عشق اگر کنم همه عمر — که هر چه دار وندار من است از او دارم
چو من به جلوه در آیم ستایش تو سزاست — که همچو آینه، چهر تو رو به رو دارم
نظر به روی تو و لب ز گفتگو بسته — برون خموش و درون، پر زهای و هو دارم

۱- عرض به کسر اول: شرف، ناموس

شمعم

شمعم که سر بلند کنم، جان فدای او — پروانه نیستم که در افتم به پای او
از شور من خبر نشود بی‌وفای من — عمر از چه طی کنم به امید وفای او
با او مگو حکایت من، تا گمان برد — بگزیده دل کنون، کس دیگر به جای او
دانم که در قفای من افتد به صد نیاز — چون سایه، گر دگر نروم در قفای او
سنگین دلش که قدر محبت شناس نیست — نشناختم دمی، که شدم آشنای او
امروز می‌شناسمش ، اما دریغ و درد — کز کس نمانده نام و نشانی سوای او
تا از دلم نداشت خبر، بی وفا نبود — دارم به یاد، آن رَوِش دلربای او
روزی که گشت پردهٔ دَرِ راز من، نگاه — بردم به دیده، منتِ بار جفای او
آتش به جان من زده، آخر دل مرا — چون لاله سوخت، نرگس بی اعتنای او
گویی هم از ازل که خدایش بیافرید — از کبر و ناز ساخته، سرو رسای او
آن سرو، از خیال من آزاد و روز و شب — مرغ خیال من پَرَد، اندر هوای او

www.tabarestan.info تبرستان

آواز رهگذر

گویی ای رهگذر، از داغ دلم باخبری — که‌به هر ناله‌ات از سینه برآید شرری
مگر این آتش من، از بر دیوار گذشت — که در افتاد به دامان دل رهگذری ؟
مگر آگاه شدی از غم تنهایی من — که به غمخواریم اندر دل شب نوحه‌گری ؟
مگر از گلشن عشق آمدی، ای بلبل مست — که چنین ناله‌ی جانسوز، ندارد بشری
گر تو از آه من اینگونه پریشان شده‌ای — ز چه در دلبرم، این آه ندارد اثری؟
باز گو، شبرو بیدل، ز چه آرامت نیست؟ — به ره کیست که در نیمه‌ی شب پی سپری
تو هم ای همنفس، از یار شکایت داری — به غِم عشق بتی مهوش و طناز دری
توهم ای مرغ خوش آواز، گرفتار چو من — زار و دلخسته و آشفته و بی بال و پری
شبِ تو نیز به فریاد و فغان می‌گذرد — تو هم اندر هوس ناله‌ی مرغ سحری
مگر از راز نهفتن، به فغان آمده‌ای — که کنی فاش غم خویش به هر بام و دری
ز سکوت شب و تاریکی و تنهایی خویش — خاطر، آسوده کن و بیم مدار، از خطری
نه همه آنچه به ره بینی، دیوار و در است — پسِ دیوار نگر، مردم صاحبنظری
دلی اینجاست هماهنگ تو و نغمه‌ی تو — که به جز ناله و فریاد ندارد هنری
ز غم من، تو بدین ناله، حکایتها کن — اگر از منزل جانانه‌ی من می‌گذری

گوی: کای خفته، به یاد آر که تا این دل شب خواب را یاد تو ره بسته به چشمان‌تری
گوی: کای خفته، غمم کشت، خدا را دریاب که به جز عشق توام، نیست گناه دگری

باوری پور - ثّریا

(تولّد ۱۳۵۰خ)

ثّریا باوری پور، شاعره‌ی معاصر، در بوشهر چشم به جهان گشوده است. وی پس از به پایان رسانیدن دوره‌ی دبستان و دبیرستان، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشنامه‌ی لیسانس گرفت. از بانوان فرهنگی و اهل مطالعه و کتاب می‌باشد و در حال حاضر خدمات فرهنگی خود را ضمن تدریس در دبیرستانها ادامه می‌دهد. مجموعه‌ی شعر خانم ثّریا باوری‌پور به‌نام «تمام بهانه‌ام غزلی است» از سوی نشر داریوش چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دیارخسته‌ی سردم، بهار می‌طلبد درخت خشک دلم، برگ و بار می‌طلبد
اگرچه رفته زیاد درخت فصل بهار پس از تمام تطاول، بهار می‌طلبد
که تا رهایی اینجاییان زبند غبار حریم جاده‌ی اینجا، سوار می‌طلبد
اگر چه فتنه‌ی سرما ، به خواب برده زمین ولی خدای زمین، برگ و بار می‌طلبد
پس از هجوم بد آهنگ نابسامانی دو گوش کوچه صدای قرار می‌طلبد

اگر بگذارند!...

روشن و زیبا شوم اگر بگذارند سبز و شکوفا شوم اگر بگذارند
کهنه‌ی دیروز را نهم به کناری تازه‌ی فردا شوم اگر بگذارند
جاده‌ی سبز اجابت است نگاهش جمله خدایا شوم اگر بگذارند
مثل خودم نیستم، غریبم و تاریک مثل ثّریا شوم اگر بگذارند

باوند - شهربانو

(۱۳۶۳-۱۳۰۸ خ)

شهربانو باوند، از خانواده‌ی باوند مازندران و از سلاله‌ی پادشاهان باوند، از شاعران معاصر است. وی، دیپلمه بوده و چند سالی از عمر خود را در روزنامه نگاری صرف کرده و مدتی در پست سردبیری روزنامه‌ی «پان ایرانیست» خدمت کرد. اشعارش

درجراید چاپ می‌شد و تا پایان عمر مجرد زیست و در ۵۵ سالگی بدرود حیات گفت.

پاس درفش!

درود ای سرفراز گردِ دلیر — درودی گرانمایه، فرزند شیر
درود ای نبرد آور بافرین — نگهدار فرهنگ ایران زمین
چهل سال، درگیر، با دشمنی — به جنگ سیه رویِ اهریمنی
چهل سال، آتش به سامان توست — به نیرنگ، بیگانه برخوان توست
بسی سالهارفت که «اروند»رود — خروشید و جوشید و در رنج بود
فزون گشت سال از هزار و دویست — که بر تیسفون ابر گلگون گریست
سرتازیان، گوی میدان توست — اهورای مزدا، نگهبان توست
تو ای طاق بشکسته‌ی ارجمند — تو ای آسمان سای کاخ بلند
کنون یادگار دلیران تویی — گرانمایه فرزند شیران تویی
گرفته جهان سربه سر نام تو — ز دشمن برآید همه کام تو

www.tabarestan.info تبرستان

باوند - شهرزاد

(تولّد ۱۳۰۳ خ)

شهرزاد باوند، دختر سیف اله خان باوند، شاعره‌ی معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. از سال ۱۳۱۸ سرودن شعر را آغاز کرده و اشعاری به سبک کهن و نو می‌سراید. اشعار میهن پرستانه‌ی وی که درباره اشغال نظامی ایران، بعد از ۱۳۲۰، سروده است، دیدگاههای اجتماعی و احساسات لطیف وی را به ثبوت می‌رساند. از اشعار وی هنوز دیوان یا مجموعه‌ای منتشر نشده است.

زنگ غم

من مست باده‌ی غمم امشب، مریز می — ساقی به ساغرم، که خود از پا فتاده‌ایم
درمان نمی‌کند می‌ناب و شراب سرخ — مست از خُم غمیم نه مخمور باده‌ایم
آن شمع حسرتیم که بر بزم روزگار — در شعله، پای تا سر و برجا ستاده‌ایم
خندم به جان و گریه کند جان به حال دل — ما چشمِ پر ز درد به دنیاگشاده‌ایم
سوسن نِیَم که با چند زبان در میان باغ — همچون بَنفشه بر لب جو سرنهاده‌ایم
گفتی به آب باده بشو زنگ غم زدل — گفتم که سالهاست دل از دست داده‌ایم
اکنون گدای درگه او، شهریار شهر — با ژنده جامه، دست تهی، شاهزاده‌ایم

بحری میانجی

(سده‌ی ۱۴ هـ‌ق)

وی، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی چهاردهم هجری است. نسخه‌ای از دیوان او، در کتابخانه‌ی مرحوم حاجی محمد نخجوانی تبریزی، نگهداری می‌شود. این دیوان، مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیع بند است. وی، تا سال ۱۳۳۰ هـ‌ق در حال حیات بود. تاریخ مرگش، معلوم نگردید.

روشنتر از جمال تو، ماهی ندیده‌ام — چون گیسوی تو، ابر سیاهی ندیده‌ام
ماهی تو و کلاه به سر، سِحر بوالعجب — هرگز به فرق ماه، کلاهی ندیده‌ام
چون می‌روی ز پیش، روان خیل دل ز پس — شاهی چو تو، به حشمت و جاهی ندیده‌ام
تا در طریق عشق، چو «بحری» قدم زدم — جز این طریق، مسلک و راهی ندیده‌ام

www.tabarestan.info تبرستان

بحرینی - مهستی

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

دکتر مهستی بحرینی از شاعره‌های معروف معاصر، در شهر آمل چشم به جهان گشود و از سال ۱۳۳۳ سرودن شعر را آغاز کرد. او پس از گذرانیدن دروس دبستان و دبیرستان به‌دانشگاه رفت و به تحصیلات عالیه «دکترا» دست یافت. مجموعه‌ای از اشعارش به‌نام «دیدار با روشنایی» در سال ۱۳۵۰ منتشر شده است. خانم بحرینی در تهران در کنار خانواده‌ی خود به سرودن شعر و پژوهش در ادبیات و ترجمه از زبان فرانسه روزگار می‌گذراند.

ای انسان

در هرزه مسیرِ بی سرانجامش — جاری است عنان گسسته، سیلابی
خواهد که ببلعدم چو ریگی خُرد — خواهد که مرا زپا در اندازد
با حمله‌ی لحظه‌های نافرمان

***

چون لاشخوری گرسنه، می‌پاید — فرجامِ هراسناکِ کارم را
از بیم، به خاک می‌فشارم پای — امّا چه کنم که تکیه نتوان کرد
بر این دو ستونِ نازکِ لرزان

***

بـــا مـــوج کـــبود رنگ شـــبهایش کـــز بســـتر بـــیکرانـــه مـــی‌آید
فـــرسود مـــرا و خـــود نـــفرساید واخـــر ز خـــیالها کـــند مـــحوم
چون یادگریز پای گمنامان

***

آهـــوی ســـیاه چشـــم شـــرم آگـــین گـــیرم کـــه زچـــنگ شـــیر بگـــریزد
بـــا پـــیکر پـــاره پـــاره، چـــون ســـازد وانگـــه چـــه کســـی کـــند ز غـــمخواری
آن زخم دهان گشوده را، درمان

***

تبرستان www.tabarestan.info

بـــراسب ســـیه ســـپیدِ رهـــوارش تـــازد بـــه ســـویم، مـــهیب ســـرداری
بـــر بـــیرق لحـــظه‌ها، پـــیامی هست در هـــیچ کـــرانـــه‌ات، پـــناهی نـــیست
ای غرق شده به ساحل، ای انسان

○ -*از آیه‌ی سیاه عشق*

نشسته بود کنارم ز گریه‌ها پُر بار
چو تکه ابر سیاهی
ز نسل روشن باران .

نشسته بود کنارم،
دلش فشرده‌تر از مشتهای بسته‌ی من
خطوط درهم پیشانی گرفته‌ی او
چو قطعه شعر بلندی نوشته بر دیوار
از آیه‌ی سیه عشق
در آن سکوت
چه تفسیر روشنی می‌کرد.
چه سود، آه،
که مانده بود ،
ز خواندن دو چشم خسته‌ی من .
در آن سکوت

چه آه‌های طویلی
که از درون سیه‌چال سینه بر می‌خاست
و می‌نشاند به دیوار آشنایی ما
زبان حسرت من این شکسته خنجر را :
من از نوازش بی رحم مرگ بارورم .
مرا به داخل دروازه‌های آتش و خون
به عمق دره‌ی مغشوش،
ز انفجار جنون
نبوده هرگز راه.

تبرستان
www.tabarestan.info

در آن دراز شب دور
که من به سردترین سرزمین سفر کردم
کسی ز قاره‌ی خود نبود همراهم
پرنده‌ای که ز ژرفای شب خبر می‌داد
نداد هیچ سلامی
به سربلندی صبح
نگفت هیچ که: «زیباست لحظه‌ی دیدار.»

نشسته بود کنارم ز گریه‌ها سرشار .

○ - ***شبهای بیداری***

در حریم غربت غمناک این شب‌ها
مانده‌ام تنها.
راستی شبها چه آرام است
هیچ کس بر در نمی‌کوبد
هیچ کس،
حتی نسیم مهربان با من
دل ز هول انتظاری بی‌امان خالی

مثل یک پروانه‌ی محبوس
بر در و دوار سینه،
سر نمی‌کوبد.

در پی فردا،
- یک روز دگر - هستم
لیکن از خون زلال صبح
ردپایی هم نمایان نیست
در سیه‌رگ‌های این شبهای بیداری
و سراسر گیسوی چرکین تاریکیست
روی دوش آسمان جاری.
سرکشد از آبرنگ آسمان خاموش
با نگاهش سردگونه پرسشی همراه
گوشه‌گیرانی چو خود را حال می‌پرسد
ماه
بانوی غمگین آبی‌پوش

سایه‌ی من
همچو من بیدار
روی دیوار مقابل فرزند نقشی ز تنهایی
می‌کشد ظلمت به گرداگرد من،
دیوار.

تبرستان
www.tabarestan.info

بخارایی - مریم

(تولّد ۱۹۳۷ م)

مریم فرزند یادگار، شاعره‌ی تاجیکی در بخارا به‌دنیا آمد. دوره دبیرستان را به‌پایان رسانید. در سال ۱۹۵۶ م از دانشکده آموزگاری بخارا فارغ التحصیل شد و در

دبیرستانهای زادگاه خود به تدریس اشتغال یافت. اشعارش در روزنامه‌ی «آواز تاجیک» و «بخارای شریف» و دیگر روزنامه‌ها و جراید چاپ و نشر می‌شد. مجموعه‌ای ازاشعار وی منتشر شده است. از اشعارش نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

بخشی - زهرا

(تولّد ۱۳۵۴ خ)

زهرا بخشی، متخلص به «پاییز» از شاعران معاصر است. وی، در مرودشت به دنیا آمده و دیپلمه‌ی علوم تجربی است.

تبرستان www.tabarestan.info

تهمت سبز

درمن، کسی از کلام، لبریز است — یا از تب انتقام، لبریز است
تا کی به امید صبح باید ماند؟ — برخیز! شب از قیام، لبریز است
زود است بگویی‌ام خداحافظ — هر لحظه‌ام از سلام، لبریز است
پر شورترین ترانه‌ی «پاییز» — از تهمت سبزنام، لبریز است
آخر، به کجا پناه باید برد — وقتی دل از اتّهام، لبریز است!

بدخشانی - شهریّه

(تولّد ۱۳۳۴ خ)

شهریّه بدخشانی، از شاعران معاصر تاجیکستان، در سال ۱۹۵۶ میلادی در «ونج بدخشان» چشم به جهان گشود. وی از زنان تحصیل کرده فرهنگ‌آور تاجیکستان است.

شقایق

نفسی شعر، نریزد ز لبم — لب من بسته بُوَد چون لب گور
نوازد دگرم پنجه‌ی شید — نه بریزد به سرم شعله‌ی نور

***

نگهم خیره بماند به هدر — غم دل، تنگ بریزد به گلو
در کویر دل آزرده‌ی من — نرسد نخل امیدی به نمو [1]

***

۱- نمو: به معنی نموّ و رویش.

بِـــرَهم ازهـــمه‌یِ شـــور و تـــلاش نـــــزند خـــــنده، گـــلی بـــرنگهم
نـــه مـــداری کـــه بـمیرم بـه عـذاب نـــه مـــجالی کـــه بـبینم شـبحم [۱]

***

ز ســـــرم، روز رود خســـته و ســـرد بـــه درم، صـــبح دمـد بـی پـرو بـال
نـــرسد بـــهر مـــن آن لحـــظه، مـباد کـــه فـــتم زان، بـــه تـــهِ بـارِ مـلال

***

ز اجـــل تـــرسم، از آن لحـظه‌ی شـوم رگ جـــــانم بـــــفتد از دمِ جـــوش
نـــه ســـرود و نـــه کـــلام و نـه نـوا نـــه بـــیارد دل ســـردم بـــه خـروش

***

نـــــفسی شـــعر، دمـــد از نـــظرم دلم از دیـــــدن دنـــــیا بـــــرمد
یک امـــید است کـــه شـعرم، سـحری ســـــرگورم چـــو شـــقایق بـــدمد

www.tabarestan.info تبرستان

بدخشی - پری

(معاصر)

پری بدخشی متخلص به «پری» از شاعران معاصر افغانستان است و اشعار نغز و دلکشی می‌سراید. به مناسبت وجود جنگهای سی ساله در افغانستان از وضع فعلی وی بی‌اطلاعیم. او هم مثل بیشتر شاعران افغانی که جلای وطن کرده و در کشورهای مختلف جهان پناهنده و سرگردانند، در جای ناشناسی به‌سر می‌بَرَد!

شیشه‌ی تقوی

چشمی که باز نیست به روی تو، بسته به دستی که دامن تو نگیرد، شکسته به
برخاستی، قیامت کبریٰ بلند شد بنشین دمی، که فتنه‌ی محشر، نشسته به
حرفی که درد عشق ندارد، نهفته خوش آهی که بی اثر بود، از دل نرسته به
جان را که نسبتی است به شیرازه‌ی وجود پیوند اگر به غیر تو باشد، گسسته به
گر می‌رسد به خاطرت از خاطرم، ملال قاصد هلاک و بال کبوتر، شکسته به
امشب سراغ نشئه «پری» می‌دهد به بزم زاهد بیا، که شیشه‌ی تقوی شکسته به

۱- : ما شبح را با نگه قافیه نمی‌کنیم لیکن تاجیکها در خط کریل، حرف هـ و ح را به یک شکل می‌نویسند و قافیه کردن آن را جایز می‌دانند.

بدر - شهره

(معاصر)

شهره بدر، از شاعران معاصر است. وی در دهه‌ی «۵۰-۴۰» در انجمن ادبی صائب عضویت داشت و اشعار خود را در جلسات آن انجمن قرائت می‌کرد. از حالات کنونی ایشان اطلاعی نداریم.

زمستان

ماه مهر است و باد سرد خزان — در دبستان ماست، راحت جان
فصل زیبایی طبیعت رفت — فلک پیر، گشت سرگردان
مهرگان آمد و به گرما گفت — زود بگریز از زمین و زمان
از بهاران، ببین، نشانه نماند — نام او شد به زیر پرده، نهان
گفت گرما: تو هم نمی‌پایی — از تو هم نیست بعد، نام و نشان
سردی و سبزی دی و خرداد — همه رفتند و نیستند عیان
آن زمستان که بود سرد و خشن — هیچ از او نیست صحبتی به میان
باز او هست و هست دشمن تو — می‌رسد، می‌ستاند از تو روان
هر که خود را ستاید از ره جهل — بی گمان اوست بنده‌ی شیطان
هر که را هست نوبتی در راه — این، چو بیرون رود، بیاید آن
«شهره» گوید که هرچه بود نماند — هرچه هم هست، می‌رود زمیان

تبرستان www.tabarestan.info

بدیع الزمان طاری - پروانه

(معاصر)

پروانه بدیع‌الزمان طاری، از شاعران نوپرداز معاصر است .مجموعه‌ای از سروده‌های وی به نام «از عشق تا زیستن» اخیراً به وسیله‌ی نشر پردیس، با همکاری انتشارات بصیر، چاپ و منتشر شده است. از سروده‌های اوست :

○ - *باغ*

آنجا که شب پلک بر هم می‌گذارد
با سبدی پر از ستاره
به دیدارت خواهم آمد

ستاره‌ها را دسته دسته
در مسیر تو فرش خواهم کرد
و کائنات را به تماشای تو فرا خواهم خواند
و تو را
تو را تا انتهای شب
ستاره‌باران خواهم کرد
تا انتهای شب...!

تبرستان
www.tabarestan.info

بدیع - ژاله

(تولّد ۱۳۰۷ خ)

ژاله بدیع، از شعرای توپرداز، در اصفهان چشم به جهان گشود. وی از زنان ادیب و تحصیل کرده تاجیکستان است و اشعار زیبایی می‌سراید.

پنجره را بازکن

پنجره را باز کن که دختر مهتاب رقص کند تا سحر به خوابگه من
پنجره را بازکن که چشم ستاره خندد و سوزد در آتش نگه من

***

پنجره را باز کن که چشم به راهم تا رسد از آشنای دور، پیامی
زان همه یاران مهربان گذشته یادی ونامی و مژده‌ای و سلامی

***

پنجره را باز کن به خلوت صحرا تا که بپرسم ز پیک بی سخن باد
در وطن آیا کنند یادی از من ؟ یا که چو اجسادمرده رفته‌ام از یاد؟!

***

پنجره را باز کن که هر چه ستاره است بارد همچون تگرگ بر سر و رویم
شاید یک لحظه، راحتم بگذارد این دل پر آرزوی حادثه جویم

***

پنجره را باز کن به زندگی و نور تا رَهَم از فکرهای وسوسه آلود
تا که در این صحنه‌ی همیشه فروزان شعله‌ی سوزان شوم، نه کُنده‌ی پردود

بدیعی - نادره

(معاصر)

نادره بدیعی، متخلّص به «فره ناهید» از شاعران معاصر تاجیکستان است. غزل زیر از اوست:

امواج سرکشم که به پنهان نهفته است — گنجینه‌ی شکوه، به ویران، نهفته است
دردانه‌ای کویری و تک دانه‌ای زخاک — گردباد آتشی به بیابان، نهفته است
آزاده‌ای اسیر، به چنگال ناکسان — از حق مگو، که دیده‌ی پنهان نهفته است
موج شرار آتش مهرم که زردهشت — در پهنه‌ی سترک خراسان، نهفته است
از سرزمین پاک وَهومن، رسیده‌ام — در خون من، غرور نیاکان، نهفته است
فرخنده یادگار هیربُدم، دست روزگار — در دفتر زمانه، به پیچان، نهفته است
در چشم من که موج زند فرّ ایزدی — دریای آفتاب خروشان، نهفته است
«ناهید»، پاکدامنم، زاده از فروغ — نیلوفری ز فره که پیمان، نهفته است
آن لعل گونه گوهر آزادگی منم — در سینه‌ام هزار بدخشان، نهفته است
خورشید تابناک فرّه‌ییم را ببین کنون — در جان من که آتش ایران، نهفته است

www.tabarestan.info تبرستان

بذرافشان - شهناز

(معاصر)

بانو شهناز بذر افشان، از شاعران جوان و معاصر کرمان است. خانواده‌ی وی همگی، در امور آموزش اشتغال دارند. او هم ، از دانشگاه آزاد اسلامی کرمان، به اخذ لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیّات فارسی نائل شده و آینده‌ی درخشانی در پیش دارد. طبع روان و ذوق پویای وی، از خلال اشعارش نمودار است.

من و تو

من و تو چون پرستوهای عاشق — ز شور زندگی لبریز بودیم
جدا از غصّه‌های زندگی سوز — تهی از ماتم پاییز بودیم

***

ولی افسوس، بیداد زمانه — ترا از من، مرا از تو جدا کرد
من اینک مانده‌ام تنهای تنها — صدایت می‌زند قلبم که برگرد

خبرداری

خبرداری که چون رفتی از این شهر گل امّید من در سینه پژمرد؟
خبرداری که دور از روی ماهت پرستوی نگاهم باز افسرد؟

***

خبرداری در این خاموشی سرد چه توفانی، چه غوغایی به پاشد؟
خبرداری که با هر قطره‌ی اشک دو چشم من چسان، دریا نماشد؟

***

زبانم گرچه راز دل نمی‌گفت نگاهم با تو گرم گفتگو بود
مرا ای همچو عمر رفته از دست گل رویت بهار آرزو بود

***

امید من، نمی‌خواهم بدانی که پلها در قفای ما شکسته است
رهی گرهست پیش روست، زیرا ره برگشت ما دیریست بسته است

تبرستان www.tabarestan.info

برازجانی - فریده

(تولّد ۱۳۳۶ خ)

فریده برازجانی، شاعره‌ی معاصر، زاده‌ی جنوب و نشو ونما یافته‌ی فارس، دختر یک پزشک است. مادرش هم هنرمند و هنرشناسی توانا بود. او از خردسالی با شعر آشنا گردید. در شیراز دیپلم گرفت و برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و در رشته‌ی صنایع غذایی و علوم تغذیه از دانشگاه لویزیانا دانشنامه دریافت کرد.

فریده ازدواج کرده و سه فرزند دارد. مسئول انجمن شعر و قصه‌ی حوزه‌ی هنری شیراز و عضو شورای انجمن شهر جهاد دانشگاهی است. از چند سال قبل با روزنامه نگاری آشنا بوده و عضو هیأت تحریریه روزنامه عصر می‌باشد. دفتر شعر او به نام «بافه‌های بارانی» در سال ۱۳۷۶ چاپ و نشر شده است «قبیله‌ی زمین» و «بارانهای خورشیدی» از آثار دیگر اوست:

بیابان، بیابان

کسی، غصّه را از دلم می‌تکاند گل عشق، در باورم می‌نشاند
و از معبر عصمت دیدگانش بیابان، بیابان، مرا می‌کشاند

دو چشمم پر از خواب و رؤیاست، لیکن
کسی، خواب از چشم من، می‌رماند
در آن قبله گاه شبانه، برایم
کسی، سفره‌ی عشق می‌گستراند
کسی، تا بلندای برج خیالم
دلم را به مرز جنون می‌رساند
همان چشم پر قصّه، از کودکیها
تمام مرا سوی خود می‌کشاند

○ - ***آرزوی بر باد***

نه بهارمان شکوفه داد
نه تابستان به بار نشست
به دنبال پرستوها
کوچیدیم
کویر بود کویر
تشنه بودیم و سراب
گم شدیم
در خمیازه‌های مکرر خورشید
و فردا روز
بر ماتاخت وتاخت
زمستان بی اجاق
در مرور خوابی بی تعبیر
باریدیم
آرزوهای رفته برباد را

○ - ***پایان پرنده***

آغاز را زمزمه می‌کنی
حال آن که
پرواز
به انتهای بن‌بست کوچیده‌است
گوش بسپار،
با شاخه‌ها،
بال کبوتر را

تبرستان
www.tabarestan.info

شروه می‌خوانند.
و آسمان را،
ستاره
ستاره
مرثیه می‌سوزد
و بَر می‌ریزد
پرنده‌ای بی چشم
بر خاکستر ماه!

تبرستان
www.tabarestan.info

آغاز را زمزمه می‌کنی
- نمی‌دانی -
بالِ شکسته
پرنده را
نمی‌سُراید!

○ - اهورایی

لحظه‌ها چه آرامند، شاهدان تنهایی
بگذر از تمام من، ای دو چشم دریایی

آمدم شبی تا دل، آن دلی که می‌دانی
لحظه‌ای نیارامد، با تو ای شکیبایی
دست من پُر از مهر است گر چه غربتی دارد
تار و پودش از حرف روشن اهورایی

ابتدای من این جاست، انتها، نمی‌دانم
می‌خزم درون خود، از برون غوغایی

وحشتی‌ست تاریکی، گم شدم در این جنگل
جنگلی که پایانش می‌رسد به زیبایی

در فصول رویایی، چون نسیم می‌آیی
بر شکوفه بارانم، ای تمام مانایی

بشکنم تمامم را روی آب و آیینه
تا رها شوم در خود، این خودِ اهورایی.

برزویی - آناهیتا

(تولّد ۱۳۴۱خ)

تبرستان www.tabarestan.info

آناهیتا برزویی، شاعره‌ی معاصر، در کرمانشاه چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود تحصیل کرده است. از وی تا کنون مجموعه‌ی مستقلی چاپ نشده است.

طلوع شعر!

حرف مرا ندانی ،حرف دلم نه این است — دل در فضای سربی، چون گوی آتشین است
باور مکن که امروز، پژمرده چون خزانم — از مرگ می‌گریزم، تا ریشه در زمین است
منگر که خسته، خاموش، در کسوت سکوتم — فریاد خفته‌ی من، توفان خشمگین است
آیینه‌ی کلامم، دارد نشانه از صبح — گر سر زند ز قله خورشید از یقین است
امروز اگر کلامم تاثیر خود ندارد — فردا طلوع شعرم، چون رعد سهمگین است
لبخند این پلیدان، آغاز دوستی نیست — هشدار، خصم آرام، مار در آستین است
در ساحت سرودن، حافظ مراد من شد — گلواژه‌یِ غزل گر، چون غنچه دستچین است
میلاد من نهالی، دور از بهار بوده است — گوید ز رنج هستی، خطی که بر جبین است
از شهپر ستاره، بالی گرفته‌ام وام — بنگر که هجرت‌من، پرواز آخرین است

برخورداری - شوکت

(معاصر)

شوکت برخورداری، از شاعران خوش ذوق معاصر است. وی، در کرمان چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود به شغل شریف تدریس و آموزش اشتغال دارد. اشعار این بانوی

ادیبه بیشتر اخلاقی و اجتماعی می‌باشد.

تو ای غافل ازگردش چرخ اخضر — گه کار و کوشش، به خواب خوش اندر
سرازخواب بردار و بنگر که گیتی — ربود از شهان گرانمایه، افسر
چو برد از کَفَت گوهر عمر، ایّام — از آن فاش گو، تا چه دادت نکوتر
چراغی بسیفروز کاندر شب تار — به آرامشت گردد ای دوست، رهبر
نبخشود برحال پروانه، چون شمع — سپهرش بگریاند و بردل زد آذر
مپوی آن رهی راکه پایان ندانی — مگوی آنچه سازد دلی را مکّدر
تو را هرچه سر پنجه باشد توانا — بجوَد ازتو، دست زمانه، قوی‌تر

www.tabarestan.info تبرستان

برلیان - سیمین

(تولّد ۱۳۲۹ خ)

سیمین برلیان، شاعره‌ی معاصر، لیسانسیه‌ی حقوق در علوم سیاسی است. مجموعه‌ی اشعار وی، به نام «پریشانه‌ها» اخیراً از سوی انتشارات پاسارگاد، چاپ و منتشر شده است. مجموعه‌ی دیگری به‌نام «عظیم فصل پنجم» در ۱۳۷۶ منتشر شده است. چند مجموعه شعر دیگر و منظومه‌هایی به‌نام «افراییان»، «فراخوان عشق» «صراحت سوم» و «همسرایان دریا» از آثار اوست.

○ - گنجشکها

گنجشکها به لانه‌ی فردا سفرکنید
تادر غبار آبی دنیای چشم من
تادر صدای رویش آواز هر گیاه
تادر سکوت ساده‌ی تنها درخت باغ
خورشید را به خانه‌ی من باز آورید

گنجشک‌ها به لانه‌ی فردا سفر کنید
تا در هجوم نیلی فریاد پنجره
تا در شکست ریزش آوار آفتاب
تا در شروع حادثه‌ی این همه نگاه

خورشید را به خانه‌ی من بازآورید
گنجشک‌ها به لانه‌ی فردا سفر کنید.

○ – سرود

رفته
دیگر در این حوالی نیست
مردی که یکبار، فقط یکبار دیدمش...؟!
حالا او در غارهای غریب لابیرنتَ یاد
روی منظره‌های آفتابی
درازکشیده، بی آنکه خوابش ببرد
...و تصادفی نیست که ما
از سایه زار تنگ، اکنون به او
خیره مانده‌ایم...

در انجماد قطبی رفتار او کسی بود
در فصول بسیار گرم
نان وخنده و آفتاب
مردی که یک بار، فقط یک بار دیدمش
صافی صدایش صدف فرصتهای بسته
که گلوی چرکی و گرفته‌ی شب زمین را
می‌دریده
و با این همه
ساده‌ی سکوت
از سنگسار تهمت نهراسیده...
که او از قلّه‌های شکیل تقسیم و
تواضع اتفاق افتاده بود
و هی رخ می‌داد...هی...خسته از زخم

تبرستان
www.tabarestan.info

زمین
بر دوش....

مردی که یکبار، فقط یک بار دیدمش؟!
کلامش از ریشه‌های تاریک ونارس جهان عبور می‌شد
که از زخم طولانی جهان
برخاسته بود کنار سامسونت‌های لبریز
جنگ و غارت
و تا...سپیده دمی سرخ و رسیده پوسته‌ی پلشت
این شب زمینی را
می‌کند...چندین بار...چندین بار

خوابم نمی‌برد
خوابم نمی‌برد
پژواک پیرگامهایش از مزه‌ی تلخ قهر و قساوت
زمزمه می‌شد
و لرزش آبی دستهایش
راوی جنگل تناور افراهای سحرگاهی خشم
و سرود و درود
و چشمهای بازشان به تیر
بسته....!!!

تبرستان
www.tabarestan.info

برنا - دلشاد

(۱۲۸۵-۱۱۷۸ ق)

دلشاد برنا، از بانوان پارسی گوی تاجیک، دختر رحیم قلی صوفی استروشنی است. دلشاد، در استروشن به دنیا آمد. علوم مقدماتی را پیش پدرش فراگرفت. سپس به تحصیل ادامه داد و به زبان و ادبیات فارسی دلبسته شد. پس از تسلط امیر عمرخان بر

استروشن، او را به اسیری به خوقند بردند. دلشاد از دربار گریخت، به خانه‌ی تاش مخدوم، پناهنده شد و به همسری وی در آمد و تا پایان عمر با او بزیست و تدریس کرد. عدّه‌ای از بانوان تاجیک، از شاگردان او بودند. دیوان «منتخب‌الاشعار» و رساله‌ی «تاریخ مهاجران» و بیش از ششصد بیت شعر، از او به یادگار مانده. وی، در تاریخ مهاجران، به شرح تحلیل امور سیاسی و اجتماعی تاجیک پرداخته است.

زمانه، کجرو و، ظالم بُوَد شاه زمان، ای وای — خلایق از عقوبتها نمی‌یابد امان، ای وای
به ملک خویشتن اهل زمان،بیگانه مانندانـد — در اینجا اجنَبیِّ رخنه‌گر دارد مکان،ای وای
نه‌دهقان نه‌زمین،نی جفت‌گاو و آلت کار است — ز میوه‌محرومست هر فعله‌وهرباغبان، ای وای
جفا جوی مغول، نیرنگ زن ،درتخت‌آرامش — به‌مانندمگس بر شربت‌ونان‌حکمران،ای‌وای

www.tabarestan.info تبرستان

بروجردی - مریم

(معاصر)

مریم بروجردی، از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ ش) در جلسات انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کرد. از حالات کنونی ایشان چیزی نمی‌دانیم.

○ **-که بود؟ که بود؟**

که بود آنکس که از آن دورها ناگاه،
دلم را با شبیخونی ربود ازکف؟
نسیم آسا نگاه گرم او، بزدود،
غبار رنج تنهایی مرا از دل.

***

که بود، آنکس که با جادوی چشمانش،
به‌جانم شعله‌ی سوزانی از عشق و تمنّا زد؟
که بود، آنکس که در این قیرگون شبها،
شرابی ریخت پرلذّت به جامِ جانِ
رنجورم؟

***

که بود، آنکس که از آن دورها، سوز نفسهایش،
وجود و هستیم را سوخت؟
که بود، آنکس که بیرون از کف من برد، جانِ من،
تنم را داد بی تابی؟

***

که بود، آنکس که یاد او،
در اعماق وجودم کرد روشن، آتش بیداد
به‌یادش، شب، لبم پرآه
زدستش سینه‌ام را ناله‌یی جانکاه؟!

تبرستان
www.tabarestan.info

برومند - مهردخت

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

دکتر مهردخت برومند، مدرس، پژوهشگر و شاعره‌ی معاصر، در اصفهان به‌دنیا آمد. تحصیلات خود را تا نیل به اخذ دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در اصفهان و تهران به‌پایان برد. در چندین دانشگاه به‌تدریس اشتغال دارد، در عین حال به نوشتن مقالات ادبی و شرکت در سمینارها و سرودن شعر به حیات ادبی خود ادامه می‌دهد. مقالات و نوشتجات وی تحت عنوان عیاران و سرگذشت کیخسرو در مجله‌ی گوهر در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۷ و مقدمه‌ی مثنوی «واله و سلطان» از آثار اوست.

برهمی - آرزو

(تولّد ۱۳۵۱ خ)

آرزو برهمی، شاعره‌ی معاصر در کرمانشاه به‌دنیا آمده و در رشته‌ی امور بانکی تحصیل کرده و از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده است. از اشعار اوست:

غزل

حامی من! تاج سرم، ای دل من فدای تو دمی نگر به حال من، می‌کُشَدَم بلای تو
من که تمام هستی‌ام، شور و نوا و مستی‌ام نهاده‌ام به راه دل، تاچه بود رضای تو
یگانه‌ام، نگاره‌ام، ای زهمه عزیزتر دل نشده جدا زتو، تا نشد آشنای تو

دم به دم از نهان جان، آه برآید و فغان وعده‌ی وصل دادیم کی شود ای فدای تو؟
رخ بنما تا که فلک، خجل شود زماه خود ماه فرود آید و کس نباشدش به جای تو
ضمیمه گشت عشق توبه روح من، به جسم من نشد میّسرم نفس در این جهان جدای تو
«آرزو» تا نغمه سرا، پیش گل روی تو شد دست کشیده از تن و از دو جهان برای تو

بزرگی کشمیری

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

بزرگی، از بانوان کشمیری، معاصر شاه جهان «پادشاه بابری هند» و صاحب طبع بلندی بود. از شاعران سده‌ی یازدهم هجری است و ابیات زیر از اوست:

روزی که نهادیم در این دیر، قدم را گفتیم صلا است، عرب را و عجم را

***

مو به مو در ناله‌ام، گویی که استاد ازل رشته‌ی جانم به جای تار، در تنبور بست

***

ای شیوه‌ی کفر و دین، به هم ساخته‌ای غم را به وجود خود، عدم ساخته‌ای
آثار بزرگی از جبینت پیداست گه با عرب و گه به عجم ساخته‌ای

بزم آرا - محبوبه

(معاصر)

بانو محبوبه بزم آرا، از شاعران معاصر است. وی در شهر مشهد، چشم به جهان گشود. او، از بانوان سخنسرای خراسان است.

گلدسته‌های چشم تو پیداست

چشمم به اشک و پنجره، عادت نمی‌کند بغض از گلوی خسته، اطاعت نمی‌کند
دیگر دل شکسته‌ی شعرم، غروبها از تو برای آینه، صحبت نمی‌کند
یادآور نیاز من و چشمهای توست سجاده‌ای که مقابله عبادت نمی‌کند
یا من برای از تو سرودن غریبه‌ام یا شور و حال واژه، کفایت نمی‌کند
باید که از نگاه تو لبریزتر شوم دل راضی است، دیده اجابت نمی‌کند
گلدسته‌های چشم توپیداست، پس چرا قلب شکسته، قصد زیارت نمی‌کند؟

نیاز عاشقانه

به من نگاه می‌کنی، پر از ترانه می‌شوم به بیکران واژه‌ها، شبی روانه می‌شوم
در این کویربیکسی، به تو،تو ای‌همیشه سبز همین که اقتدا کنم، پر از جوانه می‌شوم
در آسمانی از غزل، پرنده می‌کنی هوا و فصلی از نیازهای عاشقانه می‌شوم
در انتهای نیستی، طلوع می‌کنی و من ترا سلام می‌دهم، و جاودانه می‌شوم
دم از ظهور می‌زند، نگاه بی قرار تو بیا به خاطر خدا، که بی بهانه می‌شوم

تبرستان www.tabarestan.info

بسم‌الله بیگم

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

بسم‌اللّه بیگم، متخلّص به «عصمت» از بانوان پارسی گوی هند است. وی، دختر بزرگ ترکعلی شاه، ترک قلندر نور محلّی، مؤلّف «تذکره‌ی سخنوران چشم دیده» و همسر نوّاب میر شهامت علی خان مرشدزاده بود. او مانند خواهرش، خیرالّنساء بیگم دهلوی، طبع شعر داشت. از اشعار اوست:

گر زبستان حریمش، نه صبا می‌آید بوی زلفش، به مشامم، ز کجا می‌آید؟
رخت بندید که سر زد به فلک صبح رحیل هر شب این بانگ به گوشم ز دَرا می‌آید
افکنم خرقه و تسبیح در آتش، واعظ این متاعی است کزو بوی ریا می‌آید
دختر ترکی و شاگرد ظهیرم «عصمت» شد غزل از من و زین وجه حیا می‌آید

بشر دوست- ناهید

(تولّد ۱۳۴۴ خ)

ناهید بشر دوست، شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل متولد گردید. از دانشکده‌ی علوم اقتصادی در رشته‌ی زمین‌شناسی فارغ التحصیل شد. علاوه بر سرودن شعر در شغل خبرنگاری نیز اشتغال دارد.

تبسمهای شوق

از علّو قامت سبز بهار طرح هستی واژه‌ی بالا کشد
هر چه آید از تبسمهای شوق نقش لبخندی بسوی ما کشد

دیده تا بگشوده‌ام، تصویر تو — در میان سبزه‌ها غوغا کشد
فصل چشمان سیاه ناز تو — ناز نرگس را بسی والا کشد
از طلوع سبز جنگل وارهی — تا خیالم قامتت تنها کشد
رقص اندام درختان غلو — سالها یاد تو را آنجا کشد
ای همیشه در خیالم سبز سبز — تا کجا در غربتت دل پا کشد
باز گرد دست مرا گرمی ببخش — تا به فصل سردمن گرما کشد

تبرستان www.tabarestan.info

بشریٰ آزاده

(تولّد ۱۳۰۲ خ)

بانو آزاده بشریٰ ، متخلّص به «بشریٰ» فرزند آقای محمود آزاده، در شهر بابل دیده به جهان گشود. در زادگاه خود به تحصیل دانش پرداخت. با آغاز زندگی زناشویی، از ادامه‌ی تحصیل بازماند. او، قریحه‌ی سرشاری دارد و شاعر خوش ذوق و آزاده‌ای است. اشعارش گاهی در مجلات به چاپ می‌رسد. در سرودن انواع شعر، قدرت و توانایی دارد. به زبان انگلیسی آشناست و در هنرهای گلدوزی و دوزندگی نیز دستی دارد. دیوانش هنوز چاپ و منتشر نشده است.

دلسوخته

آن عاشق سرگشته‌ی دلسوخته، ماییم — وان کس که به جان شعله برافروخته، ماییم
آن شب‌پره‌ی بیدل سرگشته که دایم — حیران به رخ شمع نظر دوخته، ماییم
آن بلبل شوریده که اندر ره معشوق — جز آه و فغان هیچ نیندوخته، ماییم
آن ریشه کَنِ جان که چو فرهاد به عشّاق — رسم و ره جان باختن آموخته، ماییم
آن عاشق مجنون پریشان دل افکار — «بشری» تن و جان را ز مِحن سوخته،ماییم

پند فرزانه

تا چند دهی پندم، ای عاقل فرزانه — از عشق توام واله و زهجر تو دیوانه
سوزد ز سراپایم، گر شعله‌ی عشق تو — غم نیست دهم جان را در وصل، چو پروانه
از سوزِ جداییها، چون سوخته هر بندم — نالم چو نی محزون، از این دل دیوانه
دارد دل سوزانم، از عشق، حکایتها — گر دست نهی روزی، بر سینه‌ی ویرانه

در راه وصال گل، هر لحظه چو آن بلبل نالان و غزلخوانم، آواره زکاشانه
عشق آمد و برد از دل، آرام و قرارم را آنان که دهم جان را، اندر رَهِ جانانه
تا جان به بدن دارم، باید که به کف آرم یا شاهد پیروزی یا مُردنِ مردانه
«بشری» نه به خود باشد از آتش و آه دل پندم چه دهی دیگر، ای عاقل دیوانه

بصّاری - طلعت

(تولّد ۱۳۰۲خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو دکتر طلعت بصّاری «قبله» فرزند عطاءالله بصاری، شاعره و پژوهشگر معاصر، در شهر بابل، به دنیا آمد. دروس ابتدایی و دبیرستان را در همان شهر فراگرفت و به خدمت آموزش و پرورش درآمد. سپس، تحصیلات عالیه‌ی خود را در دانشگاه ادامه داد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، به اخذ لیسانس نایل آمد. سپس درجه‌ی دکترای همان رشته را نیز گذرانید و به تدریس در دانشسرا و مدرسه‌ی عالی دختران، اشتغال ورزید. با سیّد ابوالقاسم قبله، دبیر دبیرستانها، عقد همسری بست و صاحب چند فرزند می‌باشد. وی با تمام گرفتاریهای خانه داری و تدریس، با طبع شعری که دارد، گاهگاه ابیاتی می‌سراید. به نام خود تخلّص می‌کند و از سبک عراقی، خوشش می‌آید. در زمینه‌ی تاریخ مازندران و بررسی لهجه‌ی طبری، مطالعاتی کرده است. طلعت بصاری در موسیقی و پژوهشهای زبان شناختی و سازو کار موسیقی نیز مساعی به خرج داده و کتابهای متعددی در زمینه‌های فوق تألیف و منتشر کرده است. از جمله «دستور زبان فارسی» «زنان شاهنامه»،«دستگاهها و آهنگ موسیقی و سازهای ایرانی»، «تاثیر زن در ادبیات فارسی»، «ترانه‌های مازندرانی» و «زنددخت» و چندین تألیف دیگر از آثار اوست. وی سالهاست که در آمریکا زندگی می‌کند و به تدریس در دانشگاه‌ها ادامه می‌دهد.

خیال او

دیشب ربود خواب ز چشمم، خیال او آتش فکند بر دل و جانم، ملال او
آمد به خاطرم همه قول و قرار پیش آن خوی دلپذیر و بهشتی جمال او
آورد بوی نرگس زیبا به یاد من بَرسانِ بویِ جامه‌ی یوسف مثال او

بهتر زکوی عشق، ندیدم مقام امن گشتم غمین ز عهدوی و از مقال او
می‌خواند دوش زهره، به گوش دل،این پیام بهتر بود تو را ز حقیقت، خیال او

صدای دل

ز سنگ جور تو بی مهر و بی وفا، ای دوست دلم شکسته شد امّا چه بی صدا، ای دوست
منم که یک سر مویت به عالمی ندهم ولی تو داده‌ای آسان زکف مرا، ای دوست
تو قدر دوست چه دانی که هست گوهر عشق به پیش چشم تو، بی‌قدر و بی بها، ای دوست
منم چو گوهر رخشان، میان گوهریان چو گوهری، نشناسی مرا چرا، ای دوست
کمال عشق بود، اعتماد و یک رنگی به سوءظن مشکن، رونق صفا، ای دوست
من از تو شکوه به بیگانگان نخواهم برد که آشنا نکند شکوه ز آشنا، ای دوست
شکایت از تو به جایی نمی‌برد «طلعت» پذیرد آنچه که باشد تو را رضا، ای دوست

تبرستان www.tabarestan.info

بصیره خوری

(زنده ۱۳۲۸ هـ‌ق)

بصیره‌خوری بانویی از روستای خور کویر است. وی سواد کافی نداشت امّا از ذوق و قریحه‌ی شاعری برخوردار بود. سروده‌های او نه از جهت زیبایی و استحکام بلکه از لحاظ بیان دردهای اجتماعی روز که او را آزرده می‌ساخت جالب است. وی در نیمه‌ی اول سده‌ی سیزدهم هجری قمری هنگام تاخت و تاز نایب حسین کاشی دو بیتی‌هایی سروده که چند بیت از آنها را نقل می‌کنیم:

دلم تنگ است از جور زمانه خوراکم شلغم است و پنبه دانه
خداوندا به داد بیکسان رس که دیگر نسلی از کاشی نمانه

***

من، رعیت فقیرم، بیچاره و اسیرم در ماه و سال دایم، پول بدهِ امیرم
هرچه میگم فقیرم، هر چه میگم ندارم از جورتان میمیرم، کدخدا میگه می‌گیرم

بکوایی - منصوره

(معاصر)

منصوره بکوایی، که به نام «منصوره»تخلّص می‌کند، از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند. غزل زیر را از بهار

سخن نشریه ادبی انجمن مذکور نقل می‌کنیم:

جاودانه

گذشت عمر و نشد خاطر از غمت آزاد که هست خاطره‌های تو جاودانه به یاد
چگونه از غم عشق تو وارهانم دل که ناتوانم و دارم بسی زغم فریاد
به پای آن همه آزادگی و مهر و وفا خدای را که جهان روز و شب به کام تو باد
خوش آن پرنده‌ی زیبا و نغمه خوان که فتد به دستهای توانمند این چنین صیّاد
ندیده‌ام زتو ای یار مهربان در عمر به غیر مهر و محبّت، به‌جز بزرگی و داد
بُود ز درگه حق، آرزوی «منصوره» که روزگار تو باشد، همیشه خرّم و شاد

تبرستان www.tabarestan.info

بلوری - حکیمه

(۱۳۷۹-۱۳۰۵ خ)

حکیمه بلوری، شاعره‌ی آذربایجانی، در تبریز به دنیا آمد. پدرش کارگر راه آهن بود. به دلیل پرورش در محیط کارگری، جذب تبلیغات کمونیستی شد و استعداد شاعرانه‌اش را در خدمت شعارهای حزبی قرار داد. او، که در زمان دموکراتها در تبریز مشغول تحصیل بود، پس از سقوط آنها، همراه ایادی آنان به آذربایجان شوروی رفت. وی تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات در باکو ادامه داد و یک دفتر شعر به زبان فارسی به نام «پیچک» را در ایران به چاپ رسانید. دفاتر دیگر او به‌زبانهای آذری و روسی منتشر شده‌است. حکیمه بعد از ۷۲ سال زندگی، سرانجام در باکو، دیده از جهان فروبست. از سروده‌های وی چیزی به‌دست نیاوردیم.

بلیغه شیرازی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

بلیغه شاعره‌ی سده‌ی دهم هجری، بانویی ادب دوست و پارسی گو و از مردم شیراز بود. از او تنها تک بیتهایی لطیف باقی مانده که نمودار طبع روان و ذوق شاعرانه‌ی اوست. تذکره نویسان مرد از او شناسه‌ی بیشتری به‌دست نداده‌اند.

شب سگ کویت به هر جایی که پهلو می‌نهد روز خورشید آن زمین را بوسد و رو می‌نهد

بنت الجاریه

(سده‌ی ۸ هـ‌ق)

از بانوان شاعر پیش از سده‌ی هشتم هجریست. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده، رباعی زیر را از وی نقل کرده است:

ما را بسه دم پیر، نگه نتوان داشت در خانه، دلگیر نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف، چو زنجیر بود در خانه، به زنجیر نگه نتوان داشت

امیر علیشیر نوایی (۹۰۶+۸۴۴ هـ‌ق) در مجالس‌النّفائس، این رباعی را از عایشه مقریه دانسته است. بعضی تذکره‌ها هم این ابیات‌را از مهستی گنجوی دانسته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

بنت حسام

(زنده تا ۱۰۳۸ هـ‌ق)

وی، از بانوان پارسی‌گو و دختر حسام سالار است. در عهد شاه عباس اول (متوفی ۱۰۳۸ هـ‌ق) می‌زیست و در نکته سنجی و سخنسرایی، بی نظیر بود. پژمان بختیاری، در کتاب بهترین اشعار خود، دو بیت زیر را از او نقل کرده است.

روزی که طرب با لب و خال تو کنم جان، تازه، به فرخنده جمال تو کنم
این جرم، که زنده مانده‌ام بی رخ تو در گردن امیّد وصال تو کنم

بنیاد - شیرین

(معاصر)

شیرین بنیاد، از شاعران معاصر کشور همسایه، تاجیکستان است . وی، در سال ۱۹۴۱ میلادی در شغنانِ بدخشان چشم به جهان گشوده است. از سروده‌های اوست:

مجنون بید

یکی خوانَد تو را تصویر مجنون زکوی آشنایی دلشکسته
یکی خوانَد تو را دمساز لیلی به سوکِ قیس بیچاره نشسته

***

یکی در نوده‌های [۱] سرخَمِ تو فراق دلبری پیداست، گوید
پریشان شاخه‌های نازکت را خیال عاشق شیداست، گوید

***

یکی چون سست آمد در ره عشق تو را همدرد گفته، گویدت راز
سرود نامرادی‌های خود را به گوش تو همی گوید به پرواز

***

به هر دوری، به هر رنگین بهاری خیالم، هرکسی، هر قصه‌ات خواند
به هر حالی و رنگی و نشانی درون دیده، تصویر توأم ماند

***

ولی گیرم که تو ای بید مجنون نه از آن و نه از این، پرغم استی
عجب نی، دیده نخل پر ثمر را تو از بی باری[۲] خود، سرخَم استی

بوانی - الک روپ

عارفه‌ی هندی، بانو «الک روپ بوانی»، از بانوان پارسی گوی کشمیر هند است. پدر او «پندت مادهوچو» و برادرش «باله پندت» نام داشت، نیز شاعرند و خانواده با هم مشاعره داشتند.

خود فروشی

خود فروشی، باب این بازار نیست خود فروشان را در اینجا کار نیست
هستی خود بین، بُوَد بارگران خِود فروشی هست، آزارِ گران
شیوه‌ی مردان ره، نبودخودی از خودی بگذر، به ما واصل شوی
بیخودان، هستند والا دستگاه شاه وقت و صاحب تاج و کلاه
بیخودان، خود مظهر خاصّ حقند بیخودان، خود محو ذات مطلقند

۱- نوده: به معنی نواده و گرامی آمده است در اینجا از راه استعار، به سرشاخه‌های باریک بید مجنون اطلاق شده است.

۲- بار: میوه و ثمر

www.tabarestan.info تبرستان

بوستانی - زهرا

(تولّد ۱۳۴۸ خ)

زهرا بوستانی، دختر اسداله بوستانی، شاعره‌ی معاصر، در شهر بابک کرمان چشم به جهان گشود. پدرش دبیر ادبیات بود.دخترش زهرا نیز ذوق ادبی پیدا کرد و سرانجام در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی در جیرفت لیسانسیه شد و اینک به تأسی پدرش به تدریس ادبیات اشتغال دارد.

مونس تنهایی

تبرستان www.tabarestan.info

امشب ای رؤیای فرداهای من / مونس تنهایی شبهای من
ای چراغ دیده‌ی غم پرورم / ای سکوت مبهم چشم ترم
همدل من در دیار یادها / حاصلی از آن همه بیدادها
دیده را بی خواب کردم از غمت / شکوه بامهتاب کردم از غمت
یاد تو همتای دیرین من است / لحظه‌های تلخ و شیرین من است
بی تو من سردم، خموشم، مرده‌ام / بی تو چون نیلوفری پژمرده‌ام
بی تو شبهایم شب یلدا بُوَد / روزهایم سرد و بی رؤیا بُوَد
بی تو شادیها ز من پر می‌کشند / بر دلم صد زخم خنجر می‌کشند
التهاب عشق در من مرده است / گلشنم بی روح و سیلی خورده است
با توأم، آلاله ی تنهای من / با توأم، ای عشق بی همتای من
باز کن اندیشه‌ی سرد مرا / روح ده دنیای بی درد مرا
من تمنا را به تو می‌خواستم / خانه‌ی دل بهر تو آراستم
تو وفا را با جفا آمیختی / در دلم خونابه‌ی غم ریختی
قلب من آرامگاه عشق ماست / از تمناها وخواهشها رهاست
چشم من آیینه‌ی پندارهاست / برکه‌ای در پنجه‌ی نیزارهاست
چشم تو بیداد را آموخته / آذرخش دیده‌ام را سوخته
من شرار برق چشمان توام / قطره‌ی اشکی به مژگان توام

بهادری - نازنین

(تولّد ۱۳۴۸ خ)

نازنین بهادری، شاعره‌ی نوپرداز معاصر در تهران چشم به جهان گشود. دروس دبستان و

دبیرستان را به‌پایان رسانید وبه سرودن شعر آغاز کرد. وی مدتّها از انتشار سروده‌های خود، ابا می‌کرد. سرانجام به اصرار دوستان دو مجموعه از اشعار خود را به نامهای «پیش شما خدا همین جاست» از سوی نشر جویبار و در سال ۱۳۷۷ خ و «فقط با دو خط» از سوی نشر روایت در سال ۱۳۷۹ خ به‌چاپ رسانید و در اختیار علاقه‌مندان گذاشت.

○ - *سبز آزاد*

فردا باید
آنقدر در آفتاب بایستم
تا تمام تنم جوانه زند
بعد
برگهای نورسته‌ی سبز کوچک را می‌برم در حوض
اتفاق خوشبختی که آب را چین انداخت
آنوقت که نیلوفرهایم می‌آیندبالا
- دامن - پرچین، آغوش مادر-
آخر آنان فرزندان خورشید و آب‌اند
و من
سنگریزه‌های محراب جوان
قطعه قطعه که ته نشین بشوم
- آن پایین -
انس ابدی سنگ و جلبک را می‌آموزم
و برای همیشه سبز می‌شوم
سبز آزاد
نه سیر نه روشن!...

○ - *سال سفید*

امسال هیچ بادی
بوی بهار را به خانه‌ها نمی‌آورد
نه ماهی قرمزی در تنگ
نه توت‌های رنگی روی میز.

تبرستان
www.tabarestan.info

نمی‌خواهم بزرگ باشم
من هم عید می‌خواهم
با یاس زرد!
پایانم یک سال است
امید جوراب نو را در کفشهایم قایم کرده‌اند
دلم می‌خواهد گل هدیه بدهم
همه محبت دنیا که در بوسیدن نیست
هفت سین سعادت را کی بچینم ؟
نکند عید تمام شود و من خواب بمانم!
نکند نوروز بگذرد و من یادم رفته باشد بخندم
نه این که زمستان نمی‌رود!
ولی اگر سال تحویل سبزه نداشته باشیم
تا سال دیگر
زندگی سفید خواهد بود .
آن وقت ،
برای رنگ خریدن دیر است!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *آن جا*

عشق در من نشسته بود،
نیلوفرانه اشک‌وار
آسمان و پروازگونه ؛
که پرهایش را پرنده شوم
به بال‌های ادراک
و نمانم
دیگر بر زمین.
که پاهای چوبین را
تبر زدم ،
یک نفس .

بهارزاده - فریده

(۱۳۲۰-۱۲۵۳ هـ ق)

بانو فریده فرزند راشد محمد افندی بهارزاده از شاعران عثمانی در استانبول به دنیا آمده بود. او از سن هفت سالگی به حفظ نمودن قرآن روی آورد، بعدها ادبیات عربی و فارسی را نزد پدر بیاموخت ، در نوشتن خط ثلث مهارت یافت. با علی نائف افندی ازدواج کرد. اما شوهرش در همان سالها بیمار شد و درگذشت و فریده خانم دیگر رغبتی به ازدواج از خود نشان نداد. او به زبان فارسی اشعاری می‌سرود اما در ضبط و نگهداری آنها مداومتی نداشت. به همین جهت از اشعار او دیوان و یا مجموعه‌ای به یادگار باقی نمانده است. این بانوی شاعر در سن ۶۷ سالگی زندگانی را بدرود گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

بهبهانی - سیمین

(تولّد ۱۳۰۶ خ)

بانو سیمین‌بر بهبهانی، دختر عبّاس خلیلی، نویسنده‌ی چیره دست فقید «مدیر روزنامه‌ی اقدام» است. مادرش فخر عظمی ارغون از زنان تحصیل‌کرده، پیشرو و نیز شاعر بود. وی، در تهران متولد گردید. دروس ابتدایی و متوسطه رابه پایان رسانید و در رشته‌ی ادبی به مطالعه و تحصیل ادامه داد. دوره‌ی دانشسرایعالی را گذارنید و به دانشکده‌ی حقوق راه یافت و توانست به تحصیلات عالیه نایل شود. به زبان و ادبیات انگلیسی تسلط یافت و با زبان فرانسه نیز آشنا شد. وی در شعر، طبعی رسا و قریحه‌ای سرشار دارد. و از شعرای معروف معاصر به شمار می‌رود. «سه تار شکسته»، «رستاخیز»، «دشت ارژن»،«جای پا»،«چلچراغ و مرمر» «یک دریچه آزادی» و چند دفتر شعر دیگر، از اوست. سیمین بهبهانی سالها قبل با آقای حسن بهبهانی ازدواج کرد و به همین جهت شهرت بهبهانی یافت و از این ازدواج، سه فرزند دارد. اگر چه ازدواجشان دیری نپایید و از هم جدا شدند، اما شهرت بهبهانی را همچنان حفظ کرد. وی که سالها در استخدام وزارت آموزش و پرورش بود. در سرودن شعر کلاسیک و نو، هر دومهارت دارد و اشعار دلنشینی در هر دو زمینه می‌سراید. اگر چه بیشتر غزلسرا شناخته می‌شود. او، در سالهای اخیر به تألیف کتابهایی مبادرت ورزیده که از جمله‌ی آنها کتاب «یاد

بعضی نفرات» از نشر البرز «با قلب خود چه خریدم» از نشر سخن، چاپ و منتشر شده است.

دیبای کبود

نیلوفر شبنم زده‌ی ساحل رودم — کس جامه نپوشید ز دیبای کبودم
بر آتش من ریخته، خاکستر ایّام — دیگر ندهد کس خبر از بود و نبودم
بی چنگی خود چنگم و بی نایی خود نای — در پرده‌ی خاموشی دل، خفته سرودم
چون غنچه‌ی نشکفته، به عالم نظرم نیست — نرگس نشدم، چشم تمنّا نگشودم
در خود زده‌ام دست، سبو رهبریم کرد — وز خود شده‌ام مست، زمی پند شنودم
چون عودم و خود سوختنم، رونق بزم است — چون شاخه‌ی نو، کس نشد آزرده زدودم
حیرت زده، از دیدن نایاری یاران — چون روزنه شد چشم، سراپای وجودم
بی بهره ز ره پویی خود هر شبه چون مهر — در بستری از خون دل خویش، غنودم
«سیمین»، شده دشت سخن از پرتو شعرم — رشک مه گردونم از این نقره که سودم

بانو سیمین بهبهانی، درباره‌ی ادامه‌ی اقامت خود در وطن، قطعه‌ای سروده است که بسیار زیبا و پرمعناست.

ای وطن با تو بسته‌ام عهدی — جانم از آن توست، تن تاهست
شعر و شور و سرودم اینجا بود — تخت و تابوت و گورم اینجاهست
نام ایران بود شناسه‌ی من — این چنینم جهان شناسا هست
زنده و مرده‌ام بدین خاکست — غیر از اینم کجا پذیرا هست
استخوان پدر، نهان اینجاست — تن مادر به گور، تنها هست
شب اگر وهمناک و تاریک است — روشنی‌هایِ صبحِ فردا هست

بازیچه

آرزوهامان چو گویی، زیر پای دیگران — آیت امّیدمان، بازیچه‌ی بازیگران
فتحمان دیگر نه چون دروازه‌ی بابل، خطیر — تیر و توری را گشودن با صفیر داوران
نشئه مان در چارچوب صفحه‌یی تصویرساز — گه سُرینی، گه سری،گه سینه‌یی، جنبان در آن
شعرمان، بازار یاب کاله‌ی بازاریان — نغمه و آهنگمان، سودآورِ سوداگران
خونمان، چون آب راکد، در بن گودالها — فکرمان، چون خون فاسد، در تنِ تن پروران

www.tabarestan.info تبرستان

خوابمان از سکّه‌های سیم و زر، پولک نشان پوچی تعبیر آن، خوشحالی خوش باوران
غیرت و ناموس و ننگ و نام را این روزگار پاس دارد دیده‌ی صرّاف و صندوقی گران

یک دامن گل

چون درخت فروردین، پر شکوفه شد جانم دامنی زگل دارم، بر چه گل بیفشانم ؟
ای نسیم جان پرور، امشب از برم بگذر ورنه اینچنین پر گل، تا سحر نمی‌مانم
لاله وار خورشیدی، در دلم شکوفا شد صد بهار گرمی زا سر زد از زمستانم
دانه‌ی امید آخر، شد نهال بار آور صد جوانه شد پیدا،از تلاش پنهانم
پرنیان مهتابم، در خموشی شبها همچو کوه پایرجا، سرینه به دامانم
شعر همچو عودم را آتش دلم سوزد موج عطر از آن رقصد، در دل شبستانم
کس به بزم می‌خواران، حال من نمی‌داند زآنکه با دل پرخون، چون پیاله خندانم
در کتاب دل، سیمین! حرف عشق می‌جویم روی گونه می‌لرزد، سایه‌های مژگانم

www.tabarestan.info تبرستان

یاد

شب چون به چشم اهل جهان خواب می‌دَوَد میل تو گرم دردل بی تاب می‌دَوَد
در پرده‌ی نهان دلم جای می‌کنی گویی به چشم خسته تنی خواب می‌دود
می‌بوسمت به شوق و برون می‌شوم ز خویش چون شبنمی که بر گل شاداب می‌دود
می‌لغزد آن نگاه شتابان به چهره‌ام چون بوسه‌ی نسیم که بر آب می‌دود
و ز آن نگاه، مستی عشق تو در تنم آنگونه می‌دود که می‌ناب می‌دود
بر دامنم ز مهر بنه سر که عیب نیست خورشید هم به دامن مرداب می‌دود
وز گفتگوی خلق مخور غم، که گاهگاه ابر سیه به چهره‌ی مهتاب می‌دود

همیشه در خیال من

همیشه در خیال من ز شعله گرمتر تویی چه گرم دوست دارمت، اجاق سرد اگر تویی
نه آتشی که بی هنر به تاب شعله بیندت زبانه‌ی هنر، بلی زبان شعله‌ور تویی
نه شاخسار گلبنی که زینت سرا شوی چو نارون به سایه‌ها، امید رهگذر تویی
مرا که با چراغ دل به جستجو دویده‌ام از آنکه یافت می‌نشد، نشان تویی، اثر تویی
کسی که بار دیگرم شگفتی بلوغ را چو طعم کال میوه‌ای، چشانده بی خبر تویی
دوسوری سپیدگون به سینه سار دیده‌ام مرا سبب که ساعتی به خود کنم نظر تویی

ترنج دل ز سینه‌ام برون کن و دونیمه کن — که آن که سنجدم هنر به کفه‌های زر تویی
مسافری که می‌رسد ز دور تا دیار من — «سپیدجامه» سبزجان، نشسته بر کهر تویی
که می‌زند در سرا که قلب تازه سال من — ز سینه می‌دود به در، مگر تویی مگر تویی!
خیال دست دوستی فشرده دست گرم من — چه رشک می‌بری بر او نگین او نگر تویی

پایان انتظار

مرا هزار امید است و هر هزار تویی — شروع شادی و پایان انتظار تویی
بهارها که ز عمرم گذشت و بی تو گذشت — چه بود غیر خزانها اگر بهار تویی
دلم ز هر چه به غیر از تو بود خالی ماند — در این سرا تو بمان، ای که ماندگار تویی
شهاب زودگذر، لحظه‌های بوالهوسی‌است — ستاره‌ای که به خندد به شام تار تویی
جهانیان همه گر تشنگان خون منند — چه باک، زان همه دشمن؟ که دوستدار تویی
دلم صراحیِ لبریز آرزومندی است — مرا هزار امید است و هر هزار تویی

آهوی دستهایت

ای آبی دو چشمت، هفت آسمان دیگر — خندیده در نگاهت رنگین کمان دیگر
ای در تنِ تو جاری، سیماب کهکشانها — تا با توام چه خواهم، از کهکشان دیگر
پرواز بوسه‌ات را، گاه فرود راحت — جز سینه‌ی کریمم، کو آشیان دیگر
چون ساقه‌ی بهاری، از جوش عشق، روید — پیوسته از وجودم، برگ جوان دیگر
ایثار و مردمی را، تندیس اگر بسازم — غیر از تو کی پسندم، در او نشان دیگر
دیوار اگر شکستم، جز بر تو، دل نبستم — تا مهربان نشستم، با مهربان دیگر
آهوی دستهایت، در سبزه‌زار زلفم — هرگز نشان نبیند، از آهوان دیگر
دریاورم نیاید، دور از تو زندگانی — در پیکرم نگنجد، غیر از تو جان دیگر

صدای پا

صدای پای که می‌آید؟ به کوچه‌ام که گذرکرد؟ — بگو که پنجره بگشایم اگر زعشق خبر دارد
دلم گرفته ز تنهایی بُوَد که پنجره بگشایم — اگر گذر گه خاموشم هنوز راه گذر دارد
کسی‌که می‌گذرداینجابه دست شاخه گلی‌دارد — زکوچه این‌شده معلوم‌که رنگ‌وبوی دگردارد
کسی که‌می‌گذرداینجا به دست مشعله‌ای‌دارد — بگو که پرده‌ی ظلمت را ز روی غمکده بردارد
چه تلخکام وچه محرومم بگو دریغ‌نفرماید — کسی که‌می‌گذرداینجا گلاب‌ونقل و شکر دارد

www.tabarestan.info تبرستان

فشرده بر جگرم بنگر سکوت سربی شبها را طنین نقره‌ای گامش نشانه‌ها ز سحر دارد
صدای پای که می‌آید صلای عشق بزن ای دل کسی که می‌گذرد اینجا سوی دریچه نظر دارد

بهجت ایلخانی زاده

(سده سیزدهم هـ‌ق)

بهجت ایلخانی زاده، دختر شجاع‌الممالک، جزو شاعران معاصر است. وی بعد از مرگ پدر، در تحت حمایت عمّ بزرگوارش، مسعودخان (مسعودالسلطنه) تربیت یافت و فنون ادبی و خط و سرودن شعر را از مّلاعلی شکیبا فراگرفت. از وی چند نمونه خط زیبا و اشعاری به زبان فارسی و کردی باقی مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

یارب چه لطف بود که فرمودی آشکار خرسند داشتی دل پژمرده‌ی نگار
بر خاطر پریشِ ز اوجاع[1] گشته ریش خوش مرهمی ز حکمت خود ساختی به کار
رخسار فکرتم چو خزان زرد و سرد بود دادی طراوتی چو گل سرخ نو بهار
کردی موفقم به نگاه معانی‌ای ابیات نقدِ بی دغلِ کامل‌العیار
هر نکته هست رمز، ز ابواب معرفت هر نقطه هست خال، به رخسار هر نگار

بهجتی- نسرین

(تولّد ۱۳۳۸ خ)

نسرین بهجتی از شاعران نوپرداز معاصر است. او دارای دو دفتر شعر به نام‌های «آفتابگردان» ۱۳۷۵ و «همزادمن» انتشارات نامجو فرد ۱۳۷۹ از شاعران ساده‌گوی معاصر است که زبان صمیمی و خاص خود را دارد. از او سه شعر انتخاب شده است.

○ - بی تو

مرا بی تو
چه به بال چکاوک‌ها؟
پرواز عاشقانه‌ی پرستوها

---

۱ - اوجاع: جمع وَجَع به معنی درد

نجوای صنوبرها

بی تو...

می‌دانی

دیگر رنگ آسمان هیچ دیاری

برایم مهم نیست

برایم مهم نیست که باران ببارد یا نبارد

بعد از تو... گل آفتابگردان.

حتی گل گردان آفتاب هم مهم نیست

وقتی تو خواننده‌ی شعرهایم نباشی .

دفتر دوم و سوم

بی حضور چشمان هزار رنگ تو

بی معنی‌ست

بی تو...

پرده‌ها را باید کشید

و آسمان را دیگر ندید

○ – *چرا؟!*

چرا زمان نایستاد

آن هنگام که من احساس معرکه‌ای داشتم

تله کابینی مرا

در عمق گرمترین ظهر تابستان

از زیباترین نقطه‌ی دنیا

به اوج جنگل‌ها می‌برد

من فریاد می‌زدم...

استوپ stop

خدایا

می‌خواهم

تبرستان
www.tabarestan.info

در معرکه‌ترین لحظه‌ی زندگیم
فقط
در همین لحظه بمیرم!
چرا زمان نایستاد آن هنگام که من
شادترین رقص زندگیم را
نثار هم سرنوشتم می‌کردم ؟
آن زمان که من در آینه قدی خانه
جفت و جوری خودمان را می‌دیدم
چرا؟!
چرا در آن لحظات صمیمی زمان نایستاد
نایستاد، که حالا بایستد!
حالا همه چیز کم‌رنگ شده‌است.
جنگل و دریا
ضجه‌ی بی او بوده است
تله‌کابین فقط یک بغض
یک حسرت
و....آینه‌ی قدی
فقط
فقط
یک خاطره!

○ – من و تو

اگر دریا از جزر و مدّ و موجش گذشت
من هم از تو می‌گذرم
اگر پرستو از بال پروازش گذشت
من هم از تو می‌گذرم
تو، از من عاشقانه می‌گریزی
و من بسان سایه‌ای عاشقانه‌تر به دنبال تو

تبرستان
www.tabarestan.info

دریا، بدون امواجش باتلاق می‌شود
و من، بدون تو، صخره‌ای سر در گریبانم
پرستو بی بال می‌میرد
و من، بدون تو، سالهاست که مرده‌ام!

بهداروند - ارمغان

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

ارمغان بهداروند، از شعرای معاصر، در اندیمشک خوزستان چشم به جهان گشود. ابیاتی از سوگنامه‌ی «خوف حیرت» او را که در باره‌ی فقدان شادروان سید مرتضی آوینی سروده است، برای نمونه نقل می‌کنیم. این ابیات، مهارت او را در سرودن اشعار کلاسیک به خوبی نشان می‌دهد. مجموعه اشعار وی به‌نام «مخاطب ممنوع» اخیراً از سوی نشر ثالث چاپ و منتشر شده است. مثنوی «خوف حیرت» نمونه‌ای از آثار اوست.

خوف حیرت

باز از آواز سرخ لاله‌ها — می‌نشیند خنده بر لبهای ما
باز در آغاز و از فرجام گل — می‌شکوفد خنده‌ای از جام گل
باز در من شیهه زد اسب جنون — خنده می‌کارم به دشتستان خون
اختری در آسمانم گم شده — باغ انگورم سراسر خُم شده
ای سراب سایه‌ی امّید من — سر نزد از بام شب، خورشید من
ای بهاران، در خزان گم شد دلم — کشتی بشکسته‌ای در ساحلم
ناخدای رنج و اندوهم کجاست؟ — کشتی‌ام در شطّ غم بی ناخداست
آفتابم در کسوف غربت است — ماه جانم در خسوف حیرت است
پشت دیوار تکلّم مانده‌ام — مثل دریا در تلاطم مانده‌ام
خاک ما را آب غیرت داده‌اند — دیده‌ها را رنگ حیرت داده‌اند
آسمان سینه‌ام بی ماه شد — سقف این دیرینه‌ام کوتاه شد
سینه‌ام آتش به جان دارد زعشق — داغ دارد، لاله می‌کارد ز عشق
سینه‌ام، آتشفشانی سرکش است — سر به روی سینه‌ام نه، آتش است
سینه‌ام، آیینه زار لاله است — باغ چشمم از غمی پرژاله است

باز در آغاز سبز ایل من / یاس و گل می‌روید از زنبیل من
دشت جانم، لاله پرور می‌شود / رنگ باغ سینه، احمر می‌شود
آینه می‌روید از آواز من / می‌چکد خون از نوای ساز من
بوی آوازم، جنون آئینی است / عاشق صادق فقط «آوینی» است
سینه‌ام تلواسه دارد، وای من / شوکران در کاسه دارد، وای من
خانه‌ام در کوچه باغ لاله است / بر کویر گونه‌ی من ژاله است
فرش باغ خانه‌ام از یاس بود / سینه ریز دخترم، الماس بود
سینه ریز دخترم رنگین شده / سایه‌اش هم زین سبب سنگین شده
دختر من از نژادلاله است / خانه‌اش در سمت باغ ژاله است
باز می‌خواند کسی در کوچه‌ها / با صدایی پس غریب و آشنا
ای قرار بی‌قراریهای من / یک زمان بشنو تو، زاریهای من

www.tabarestan.info تبرستان

بهرامچی - اکرم

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

اکرم بهرامچی، شاعره‌ی معاصر در تهران به‌دنیا آمده و در همانجا تحصیل کمال کرده است، بعد از ازدواج همراه همسرش به بیجار از شهرهای کردستان نقل مکان کرده. وی از خانمهای خانه دار آن شهر است. سرودن شعر را از سنین نوجوانی آغاز کرده و در انجمن ادبی شهر بیجار عضویت دارد.

فقط خدا

تویی، تویی ترانه‌ام، نوای عاشقانه‌ام / به هر طرف که رو کنم، تویی همه نشانه‌ام
منم‌که از تو پرشدم، تویی که پر زچون منی / چو عطر و گل یکی بود حدیث عارفانه‌ام
اگر وجود خوانمت، وجود را سراسری / اگرکه هست خوانمت،زهر چه هست برتری
زهر چه بنگرم زتو، نشانه‌ای ندادهد / تو در همه نشسته‌ای، فراتر از فراتری

بهرامی - توران

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

بانو توران بهرامی «شهریاری» ، شاعره‌ی معاصر در یک خانواده‌ی قدیمی زرتشتی در کرمان به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسطه را در کرمان فراگرفت و در سال ۱۳۳۴ خ از

دانشگاه تهران در رشته‌ی حقوق قضایی، لیسانسیه شد و به وکالت دادگستری اشتغال یافت و بعدها به‌درجه‌ی فوق لیسانس نیز نایل آمد. از مجموعه‌ی اشعار وی «گوهر» در سال ۱۳۴۵ منتشر شد و «توران نامه» مجموعه‌ی دیگر شعر اوست. اشعارش بیشتر رنگ حماسی و اجتماعی دارد. بانو توران بهرامی که از اعضای کمیته‌ی ایرانی حقوق بشر و اتحادیه‌ی زنان حقوقدان می‌باشد، سالها پیش با یکی از اساتید دانشگاه پیمان همسری بسته و از او صاحب دو فرزند است. آخرین دفتر اشعار او «دیوان توران» نام دارد.

تبرستان www.tabarestan.info

سرود عشق

هر کجا رفتم، نشان پای توست — هر طرف رو می‌کنم، آوای توست
زهره و پروین و ناهیدو سپهر — قطره‌ی دریای گوهرزای توست
آفتاب و مهر و ماه وکهکشان — بازتاب پرتو سیمای توست
ابر و باد و آب و خاک و آسمان — هر کدامش جزیی از اجزای توست
ذره‌ی خُردِ معلّق در فضا — خویش را گم کرده و جویای توست
بلبل عاشق، فراز شاخسار — نغمه‌اش آکنده از غوغای توست
بوی گل در بامدادان بهار — نکهت دامان گل پیرای توست
شبنم پاک سحر، هر قطره‌اش — گوهر ناسفته‌ی دریای توست
نافه‌ی آهوی صحرای ختن — بوی گیسوی عبیر آسای توست
غرّش رعد و غریو آذرخش — انعکاسی از نوای نای توست
چونکه دریا برکشد از دل خروش — هر خروشش نغمه‌ی گویای توست
غنچه‌ی نشکفته‌ی فصل بهار — جلوه‌ای از چهره‌ی زیبای توست
بوی انفاس تو را دارد نسیم — شب، پر از اسرار ناپیدای توست
خنده‌ات در صبحگاهان شد پدید — روز روشن، دیده‌ی بینای توست
هم زمین و هم هوا و هم فضا — جایگاه و خانه و مأوای توست
تا شدی در دیدگانم جلوه گر — در سرم، اندیشه و سودای توست
همچنان پروانه، بی پروا شدم — روز و شب در خاطرم پروای توست
گشته‌ام با خویشتن نا آشنا — جسم و جان، شوریده و شیدای توست

چون به‌دامان تو، چنگ آویختم در درونم، چنگ شور افزای توست

***

گر بگسلم از مهر تو سوگند به جانت در خاطر من نیست به جز نام و نشانت
شادابی رخسار تو گلبرگ ندارد چون صبح بهاران، نبود بیم خزانت
زان آب حیاتی که نهفتی به لب خویش گر زنده کنی کشته‌ی خود را چه زیانت؟!
ما کشته‌ی عشقیم بر این کشته نظر کن جان بخش چو عیسی ز کرامات نهانت
مپسند که عاشق رود از کوی تو ناکام کامی بده‌بر تشنه لب از شهد لبانت
«توران»به جهان غیرسروجان به کَفَش نیست آن را کند از شوق، فدای سرو جانت

www.tabarestan.info تبرستان

درد تنهایی

میان جمع ما ه سخت است درد تنهایی چو غنچه بسته لب از درد بی هم‌آوایی
سخن چو سست بُوَد ناشنیدنش بهتر که هر صدف نبُوَد در خور گهرزایی
چه جمع‌ها که در آن مانده اهل دل تنها بس انجمن که در آن نیست شور و شیدایی
چه گفته‌ها که ندارد نشانه‌ای ز خرد چه دیده‌ها که در آن نیست نور بینایی
نه هر سخنور و گوینده‌ایست دانشور نه هست هر سخنی را نشان شیوایی
به هر دلی نرسد نور جاودانهٔ عشق ز جسان تیره نتابد فروغ دانایی
چه بزم‌ها که بُوَد بهر خود نمایاندن چه جمع‌هاست نمودار ظاهرآرایی
نه هر کسی که سخن گفت، اهل گفتار است نه چشم تار شناسد رموز زیبایی
نه هر پرنده و مرغی که باز کرد دهان چو طوطیان سخنگوست در شکر خایی
نه هر که گفت غزل خواجه می‌شود «توران» نه هر کسی که نهد لب به نی، شود نایی

پرتو امید

یک شب اگر به کوی خرابات رو کنی خلقی اسیر سلسله با تار مو کنی
خوشبخت آن کسی که به روی تو بنگرد خوشبخت‌تر کسی که نظر سوی او کنی
هر شب به خواب ناز به بینم تو را که باز در چشمه سار دیدهٔ من شستشو کنی
من هستم و تو هستی و آیینهٔ رُخت آن به که شکوه وگله را روبرو کنی
تابد به شام زندگیم پرتو امید خورشیدوار گر تو بر این خانه رو کنی
ای دل بکوش تا همه عمرت ز روی صدق خوشبختی از برای کسان آرزو کنی
«توران»چه سود این دل صدپاره را که باز با تار مو وسوزن مژگان رفو کنی

بهرامی - شکوه

(تولّد ۱۲۸۹ خ)

بانو شکوه بهرامی، متخلّص به «مخمور»، دراوایل سلطنت احمد شاه قاجار، در تهران به دنیا آمد. پدرش، افسر قزاق بود. بانو شکوه، پس از تحصیل در دبیرستان، در سال ۱۳۱۳در آموزش و پرورش، استخدام شد و از همان زمان، سرودن شعر را آغاز کرد. دیوان اشعار وی، شامل سی هزار بیت، چاپ و منتشر شده است. وی، علاوه بر دیوان شعر، کتابی به‌نام «منتخب اجتماعی» به نثر، تألیف کرده است. این کتاب، از تسلّط وی به نظم و نثر حکایت دارد. از سالمرگ ایشان اطلاّعی نداریم.

www.tabarestan.info تبرستان

شکر ریز

دلا تاکی ز ناکامی، به جان خویش بستیزم — نه بتوانم زبندجان، به پای خویش بگریزم
ز شوق چشم و ابرویش، دلم در سینه می‌لرزد — به مژگانش بپیوندم و بازلفش بیاویزم
به یاد لعل جان بخشش، هزاران قصّه‌پردازم — نمی‌دانم شکر نوشم و یا هرشب شکر ریزم
توای سرو دلارامم، چه بالایِ بلاداری — که در پای بلای تو، چه بنشینم چه برخیزم
قرارم بود تا جان را، بریزم زیر پای تو — تو ای محشر، کجا آیی، بگو تا در کجا ریزم
به غمهای توپیوستم، چه پیوند دلارایی — چه شبهایی،چه‌غمهایی، زهر مژگان خونریزم
به این خوبی اگر مانی، بدین سختی اگر مانم — به‌گور خویش تا محشر، بلاخفتم بلا خیزم
ز«مخمورت»نمی‌پرسی‌که‌درکویت‌چه‌می‌جوید — که تاگویم‌لبت‌بوسم،شکرریزم‌شکرریزم

بهرامی - نوش آفرین

(معاصر)

نوش آفرین بهرامی، متخلّص به «نوشین» خواهر استاد اکرم بهرامی از شاعران توانای معاصر است. وی در تبریز چشم به جهان گشود. دروس ابتدایی و دبیرستان را در همان شهر فراگرفت. سپس به دانشگاه تهران، راه یافت ، لیسانس گرفت و در آموزش و پرورش استخدام شد و در دبیرستانهای تهران، به تدریس پرداخت. از دوران جوانی و ایام تحصیل، سرودن شعر را آغاز کرد و در زمینه تاریخ و علوم اجتماعی، کارهای تحقیقاتی زیادی، در دست انجام دارد.

ترانه‌ها

نشـــاط جســـم و جـــانم از تـــو دارم چـــــراغ آشـــــیانم از تـــــو دارم
عـــصای دست مـــن، نـــور دو چشـــمم بـــیا، چـــون هـــرچـــه دارم از تـــو دارم

***

درون ســـــینه را مـــــیخانه کـــردم دل غـــــمدیده را پـــــیمانه کـــردم
زخـــونش ســـاختم گـــلگون شـــرابـــی تـــراهـــم ســـاقی مـــیخانه کـــردم

***

خـــوشا بـــرمن کـــه دلدارم تـــو هســـتی امـــید جـــان و غـــمخوارم تـــو هســـتی
چـــو بـــلبل پـــرزنان ســـوی تـــو آیـــم گـــل خـــوشبوی گـــلزارم تـــو هســـتی

تبرستان www.tabarestan.info

***

شـــبی نـــاز تـــو بـــا پـــروانـــه گـــفتم غـــمم بـــا خـــویش و بـــا بـــیگانه گـــفتم
نشســـتم بـــا جـــهانی رنـــج و انـــدوه حکـــایت بـــامی و پـــیمانه گـــفتم

***

بـــه‌جز مـــهر تـــو ســـودایـــی نـــدارم در ایـــن ره هـــیچ پـــروایـــی نـــدارم
بـــرو از مـــن شکـــایت کـــن بـــه‌مردم کـــه مـــن بـــاکـــی ز ســـودایـــی نـــدارم

بهروزان - اورکیده

(تولّد ۱۳۵۶ خ)

بانو اورکیده بهروزان، شاعره‌ی جوان معاصر، در تهران، چشم به جهان گشوده و از سال ۱۳۷۴ سرودن شعر را آغاز کرده است. مخصوصاً به سرودن اشعار مذهبی و نعت و منقبت ائمه اطهار (ع) علاقه دارد.

شبهای سرد کوفه

دیگـــر ایـــن شـــبهای ســـرد کـــوفه را دست مـــهری نـــیست تـــا گـــرما دهـــد
در دل ســـــرما و درد و غـــــصه‌ها لحـــظه‌ای را جـــلوه‌ی رؤیـــا دهـــد

***

صـــبح دیگـــر نـــیست، خـــورشیدی چـــو او تـــا درخشـــد، نـــور پـــاشد، بـــر زمـــان
نـــیست دســـتی آنـــچنان پـــر مـــهر و گـــرم تـــا دهـــد مـــعنی، بـــه شـــام و روزمـــان

***

گـــویی امشب، یکســـره خـــاموش شـــد هـــر چـــراغـــی، در پس ســـرمای شب
شـــاید ایـــن نـــور تـــو بـــود، آری کـــزو زنـــدگی هـــم داشت، نـــور و تـــاب و تب

***

شـــاید ایـــن هـــم جـــلوه‌ی عشـــق تـــو بـــود در سکـــوت شـــهر بـــدنامی و نـــنگ
در مـــــیان ایـــن هـــمه نـــامردمی کـــرده جـــا را بـــر هـــمه، جـــز عشـــق، تـــنگ

***

ایـــن هـــم آوای تـــو بـــود، آری ز تـــو بـــر دل خـــلقی نشست و جـــلوه یـــافت
از مـــحبت تـــار و از انـــصاف پـــود کـــهنه تـــن پـــوشی، بـــدست عشـــق بـــافت

***

نـــیست دیگـــر نـــیم شـــبها، خش خشـــی انـــــتظار نـــیمه شب، بـــیگاه شـــد
ای یـــــستیمان عـــــلی! امشب دگـــــر شـــام هـــم از دردتـــان ،آگـــاه شـــد

***

وای، امشب هـــر چـــه مـــی‌بینم، ســـیاه وای، امشب هـــر چـــه مـــی‌گویم، تـــباه
آخـــرین فـــرمان او «لخـــتی سکـــوت» آخـــرین دیـــدار او، اشک است و آه...

بهزادی - رودابه

(معاصر)

رودابه بهزادی اندوهجردی، شاعره‌ی جوان معاصر، در کرمان چشم به جهان گشود. وی از نوادگان شیخ صفر بهزادی اندوهجردی است و تحصیلات دانشگاهی دارد.

○ - ***در سحرگاه امید***

در سحرگاه امید، دل هر بی خرَدی، تشنه‌ی جام صفاست
تا که سیراب صفا گردد و مهر
تا که آزاد کند جانش را
از سراب سیه بی خردی
در سحرگاه امید، دل هر دربندی،
در پی یافتن گمشده‌ای ره پوید
تا بیابد وبه برگیرد آن گمشده را

که به‌جز لذّتِ آزادی نیست.
در سحرگاه امید،
هر تبهکار گناه آلود، با دلی خون شده از بار گناه
دستها، سوی خدا بردارد
تا که آن مظهر بخشایش و مهر، بر گناهش
قلم عفو کشد
در سحرگاه امید،
من چنان بلبل سودازده از چهره‌ی گل
با خدا نام تو را می‌گویم،
با خدا راه تو را می‌پویم،
با خدا عشق تو را می‌جویم
که خداگونه، تویی، که وفا پیشه، تویی،
صاحب دانش و اندیشه، تویی!
تو قرین با جانی، هدیه‌ی یزدانی!
در سحرگاه امید، نور پاکی که به جانم تابید،
زندگی بخش، بسان خورشید
پرتو روی توبود، جلوه‌ی خوی تو بود!
تو که از حق، به منی ارزانی،
مادر روحانی...!
ای معلم که خدایت بستود!
بر تو هر لحظه درود،
برتو هر لحظه درود

تبرستان
www.tabarestan.info

بیابانی - پروانه

(تولّد ۱۳۰۵ خ)

بانو پروانه‌ی بیابانی متخلص به «پروانه» از شاعران معاصر بندرعباس است. وی تحصیلات قدیمه دارد اما در کلاسهای دوره‌ی جدیدابتدایی نیز شرکت کرده است. او به

لحاظ دارا بودن قریحه و ذوق ادبی به سرودن شعر مبادرت می‌ورزد.غزل زیر از سروده‌های اوست :

رهرو عشق

برگرد با من همسفر شو در بهاران / کاشانه‌ای سازیم اندر مرغزاران
بر مرکب باد صبا بنشسته با هم / سبقت بگیریم از همه چابک سواران
ما رهروان راه عشق و پاکبازیم / هم بسته پیمانیم با پرهیزکاران
دل را به دریا داده‌ام دیگر نترسم / از ابرهای تیره و فریاد یاران
من عشق را با رایت زرینه دیدم / ای همسفر با آن ستیغ کوهساران
«پروانه »از آتش نترسد شعله بر کش / ای شمع ما در محفل امیدواران

www.tabarestan.info تبرستان

بیان - طاهره

(تولّد ۱۳۰۱ خ)

طاهره بیان، شاعره‌ی معاصر، در آمل، دیده به جهان گشود. دیپلمه است و سرودن شعر رااز سال ۱۳۳۱ آغاز کرد. نوع شعرش، کهن است. با مطبوعات نیز همکاری داردو «طاهره» تخلّص اوست.

یادش به خیر

آخر اندر این جهان، من هم کمالی داشتم / در گلستان ادب، من هم نهالی داشتم
بارور بودم، درخت خرّمی می‌کاشتم / در مصاف زندگی، خوش ماه و سالی داشتم
روزگاری خوش بُد آن ایّام، با اغیار و دوست / با عزیزان، روز و شب من هم وصالی داشتم
غافل از ایّام و بازیهای این چرخ کبود / روزگارانی خوش و شوری و حالی داشتم
طی شد ایّام جوانی، دوستان یادش به خیر / در بهار کودکی، من هم جلالی داشتم
اعتباری نیست بر این بازیِ گردان سپهر / من از این بازی، نصیبی و زوالی داشتم
«طاهره»بگذر،جهانت،جز سرابی بیش‌نیست / نام نیکوگر بماند، خوش خصالی داشتم

بهشتی - لیلا

(مرگ ۱۳۰۹ هـ‌ق)

لیلا بهشتی، دختر موسی ونوه‌ی شیخ جمال‌الدّین فومنی، از شاعران سده‌ی سیزدهم

هجریست. وی، همسر ملّا یوسفعلی رشتی بود و طبع‌روانی در شعر داشت. سرانجام در بابل درگذشت.

ساقیا، جام، پر زصهبا کن — عاشقان را زباده، احیا کن
دل دیوانگان، زغم بزدای — دوستان را زمهر، شیدا کن
حشر و نشری در این جهان افکن — عالمی پُر زشور و غوغا کن
ساز دیوانه، جمله عاقل را — عاقلان را به عشق رسوا کن
جاهلان تا شوند خاکستر — دهر را همچو طورِ سینا کن
عالیان را مقام سُفلی بخش — سفلیان را زشوق، اعلا کن

www.tabarestan.info تبرستان

بهنام - زینت

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

زینت بهنام، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در شهر بیرجند پابه جهان نهاد. سرودن شعر را از سال ۱۳۶۳ شمسی آغاز کرد. بانو بهنام دارای تحصیلات عالی و لیسانس می‌باشد.

○ - *روزی نه چندان دور...*

روزی باز خواهم گشت
روزی نه چندان دور است،
با پیام خوشِ وصل
به تو خواهم بخشید عطر گل یاس
راز تنهایی کاج
خود، معمایی است
روح تشنه‌ی باغ از افقها جاری است.
من برایش آب خواهم برد
من بهارم را با کاج
نانم رابا ماهی خسته‌ی آب
قسمت خواهم کرد
و به تو خواهم گفت که سفر، نزدیک است
کوله بارت بربند

وَز پس باد بیا
راه رفتن به تو بنماید
باید از آب گذشت
در وسعت دشت زیر سایه‌های کاج
من باز خواهم گشت
در سبوی تو شراب عشق خواهم ریخت
از می‌جام محبّت
همگی را سرمست خواهم کرد
سبزه‌ها و چمن باغچه‌مان
به انتظار قدم باد بهار
رقص کنان شعر شبنم خواهند خواند
باز خواهم گشت
روزی که نه چندان دور است.

تبرستان
www.tabarestan.info

بی‌باک ترکمان

(زند: ۱۲۸۰ هـ‌ق)

از بانوان شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجریست، او از طایفه‌ی ترکمانان و در شمار همسران حسینعلی میرزا فرمانفرما (۱۲۵۰-۱۲۰۳ هـ‌ق) حاکم فارس بود. نام اولش معلوم نیست اما به شاعری معروف بود و بانویی شیرین سخن بودو به «مجلس آرا» نیز شهرت داشت.

گر دل آزردنم ای دوست، مراد تو بُوَد من فدای تو، از این بیشتر آزارش کن

***

شد طاقت من طاق، از آن کاکل مشکین ای سلسله‌ی زلف، پریشانی من بین
خون ریخت ز بس بی گل روی تو ز چشمم خون شد دلم از حسرت آن چشم خمارین

***

مکن ملامت رندان راه میکده «بی باک» که ترسم آنچه ملامت کنی، ترا به سر آید

بی‌بی آمنه فدوی

(۱۲۷۶-۱۳۰۴ هـ‌ق)

بی‌بی آمنه، همسر سردار نورمحمّدخان (نایب الحکومه‌ی اسبق قندهار) از پارسی‌گویان افغان و از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. در تحصیل و تربیت وی، اهتمام خاصّ به‌کار گرفته شد. و او، از جوانی سرودن شعر را آغاز کرد. در زندگی خصوصی، از دو همسر، صاحب چهار فرزند شد که هر چهار فرزند را با همسرانش از دست داد. این بانوی باذوق در روزهای پایانی عمر، تنها و منزوی بزیست و سرانجام در دومین سفر حج در بیت المقدس دارفانی را وداع گفت. بی‌بی آمنه، در نوشتن نثر نیز دست داشت.

تبرستان www.tabarestan.info

خواهش بیجا

تا نظر در چمن وضع جهان واکردم — ستمی بود که بر دیده‌ی بینا کردم
نه چمن، رنگ وفاداشت نه گل، بوی بقا — حیرت آلوده به هر سو که تماشا کردم
گر، به محشر ز من از حاصل دنیا پرسند — گویم: افسوس، همه خواهش بیجا کردم
ذرّه‌یی نیست به کف، زین سفر دور و دراز — عفو خواهم ز خدا زانکه خطاها کردم
«فدوی» بار خجالت بکشی روز جزا — زانکه در عالم فانی، چه مهّیا کردم!

بی‌بی بیدلی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

بی‌بی‌بیدلی که به بید گلی نیز شهرت دارد از بانوان شاعره‌ی سده‌ی نهم هجریست. وی در هرات می‌زیسته و همسری ملقب به «دیوانه» داشته است. بی‌بی مورد احترام اهالی شهر بود و به شوهرش عشق می‌ورزید. بعد از ناپدید شدن شوهرش سفر دور و درازی را آغاز کرد و دیگر روی آسایش ندید. اشعارش مملو از سوز و گداز و اندوه است و سروده‌های وی در مجالس امیر علیشیر خوانده می‌شد و امیر او را شاعری با ذوق می‌شناخت.

من مسکین، به سر کوی توهر چند دویدم — غیر آهی و سرشکی، زدل و دیده ندیدم

این بیت هم از اوست:

روم به باغ وز نرگس، دو دیده وام کنم — که تا نظاره‌ی آن سرو خوش خرام کند

بی‌بی حیات جهرمی

(سده‌ی ۸ هجری)

بی بی حیات، از بانوان پارسی گوی سده‌ی هشتم هجری، از بانوان عارف و شاعر و همسر خواجه امین‌الدین جهرمی، ندیم شاه ابواسحق اینجو (مقتول ۷۵۸ هـ‌ق) بود. هنگامی که شنید همسرش با زن دیگری (جهان خاتون) ازدواج کرده است، بیت زیر را سرود:

هرکه غم جهان خورد، کی خورَد از حیات‌بر رو تو غم جهان مخور، تا زحیات برخوری

برخی، این بیت را از بانو حیات، همسر شاه اسماعیل صفوی دانسته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

بی‌بی خجندی

(۱۲۹۸-۱۲۴۰ هـ‌ق)

بی بی فضیله خجندی، از بانوان پارسی گوی و فرهیخته‌ی تاجیک، در خجند، به دنیا آمد. در کودکی، پدر و مادرش را از دست بداد. از هنر نقاشی پارچه، امرار معاش می‌کرد. گاهگاه، اشعاری می‌سرود و اشعارش، عاشقانه است.

دیدم صنمی، کوزه به دس می‌آید از دیدن او، به دل هوس می‌آید
گفتم: صنما، بده مرا یک بوسه خندید و به غمزه گفت، کس می‌آید

بی‌بی زایری

(نامعلوم)

بی بی زایری، از بانوان سخنور اصفهانی در فنون ادب، مهارت داشت. تذکره‌های آفتاب عالمتاب، نتایج الافکار و شمع انجمن، از وی نام برده‌اند. هیچ یک مآخذی از ، تاریخ زندگی و مرگ او را به دست نداده‌اند.

خوردن خون دل، از چشم‌تر آموخته ام خون دل خورده‌ام و این هنر آموخته‌ام
کارمن، بی‌تو، به‌جزخون جگر خوردن نیست طرفه کاری که به خون جگر آموخته‌ام
شیوه‌ی عاشقی و رسم نظر بازی را همه از مردم صاحبنظر آموخته‌ام
ناصحا، چند کنی منع من از عشق بتان من از استاد ازل اینقدر آموخته‌ام
«زایری» ،بهر طواف حرم کوی کسی صبح خیزی زنسیم سحر آموخته‌ام

***

زلیلی، لیلیِ من، دلربایی بیشتر دارد زمجنون،اندکی دیوانه‌تر می‌خواستم‌خودرا

بی‌بی سنگی

(تولّد ۱۲۵۳ ق)

مریمه، مشهور به «بی بی سنگی» متخلّص به «شور» فرزند خواجه سنگی محمد، از پارسی گویان افغان در سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، در کابل به دنیا آمد. نزد آخوند غلام رسول، تحصیل علم کرد. به ادبّیات و شعر علاقه یافت و به سرودن شعر آغاز کرد. در بدیهه سرایی، ماهر بود. سروده‌های او غالباً از بین رفته است. سال فوتش به دست نیامد. در بعضی از ابیاتش، سکته هایی هست.

www.tabarestan.info تبرستان

گر نکیر و منکر آید، پرسد احوال مرا یا محمّد (ص) گویم و گویا شود زبّان من
در بغل گیرد مرا قبر، ای خدایا دست گیر مثل مادر، آن زمین، مشفق شود بر جان من
روزمحشر، گر سراز خاک لحد بالا کنم یا محمّد(ص) گویم و روشن شود چشمان من
نامه‌ی اعمال من راگر به دست چپ دهند سمع پیغمبر شنود آن ناله و افغان من
چندمصرع وصف توگفت‌دخترت،ای‌مجتبیٰ این کنیزک را ببخش ای سرور و سلطان من
«شور» مسکین را زخاک پای گلبانت شمار یا محمّد (ص) گویم و روشن شود ایمان من

بی‌بی صفورا افغانی

(تولّد ۱۳۲۴ هـ ق)

بی‌بی صفورا، دختر ابوالقاسم خان منشی سرداری (غوث الّدین‌خان) متخلّص به «محجوبه» از پارسی گویان افغانی است. وی در بادغیس، چشم به جهان گشود. در هرات به دنبال علم و کمال رفت و خط خوش را نیز بیاموخت. از جوانی به ادبّیات دلبستگی یافت. از پدر دانشمندش، فقه و اصول و صرف و نحو و علوم ادبی و دینی را فراگرفت. در شعر، از شاگردان مستوره غوری، بود. طبعی روان و ذوقی سرشار داشت. زنی آزاده و هواخواه دموکراسی و آزادی بود. با شعرای معاصر خود «خلیلی»، «هراتی»، «شایق» و «نادم» مصاحبت و مشاعره داشت. وی، با شوهر خود در «قبطی چاق» از حومه‌ی هرات زندگی می‌کند و در باره‌ی احوالات خود می‌گوید: «بهترین معلّم و ادیب بعد از فوت پدر بزرگوارم، مقالات جراید سالنامه‌هاو مجلاّت وطن بود که به من

می‌رسید. خودم در شهر کهنه، به سرایی که از شهر مذکور کهنه‌تر است نشیمن دارم، مثل محبوسی که به کلّی از عالم بی خبر باشد، برای بیداری قوم، خصوصاً طبقه‌ی نسوان، می‌کوشم، می‌گویم و می‌سرایم.»، دیوانش ۵۰۰۰ بیت شعر دارد.

غزل

ای، کرده رخ خوب تو با شمس و قمر، بحث — وی، کرده لب لعل تو با قند و شکر، بحث
چشمان تو از ساغر و می‌باج گرفته — دندان تو کرده است به لوء لوء وَگُهَر، بحث
نازک تن تو برده گرو، از گل نسرین — سنگین دل تو کرده به فولاد و حَجَر، بحث
از قَد تو، در باغ، خجل گشته صنوبر — دارد خم زلفین تو با سنبل‌تر، بحث
تاکی غم عالم، که چنین بود و چنان شد؟ — از بهر چه داری به قضا و به قدر، بحث
ناصح، تو چه دیدی رخ آن رشک پری را — بیهوده چه داری به من خسته جگر، بحث
«محجوبه» اگر عاقلی، از عشق حذر کن — بر پنبه چه لازم که نماید به شرر، بحث

آه من

ای زرخت، لاله و گل، منفعل — ای زقدت، سرو و صنوبر، خجل
ناوک آه من از آهن گذشت — بر تو نشد کارگر ای سنگدل
کاش خداوند جهان از ازل — مهرتو را جای ندادی به دل
تا کسه دلم گشته به زلفت اسیر — آتش غم گشت به جان، مشتعل
عهد تو «محجوبه» شکست از جفا — بار دگر آن بت پیمان گسل

بی‌بی ضعیفی سمرقندی

بی‌بی ضعیفی، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی نهم هجریست و با آرزوی سمرقندی، معاصر بوده است .او همسر سالخورده‌ای داشت که او هم شعر می‌گفت و با هم به طنز و شوخی، مشاعره می‌کردند. با شیخ آذری (متوفی ۸۶۶ هـ‌ق) معاصر بود.

ای مرد، تو را به مهر انگیزی نیست — هم پیر و ضعیفی و تو را چیزی نیست
با این همه می‌دهی نهیبم به زدن — خود قوت آن تو را که برخیزی نیست

***

در دلم بود آرزویت بیش از هر آرزو — دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو

***

سرانجام، از هزل و مطایبه توبه کرد و با پای لنگ به سفر حج رفت و در بازگشت، سرود:

***

چو سر به حلقه‌ی زلف بتان برآوردم سری به عالم دیوانگی در آوردم

بی‌بی عصمتی

(سده‌ی ۹-۱۰ هـ‌ق)

وی، از بانوان فاضل و شاعره‌ی پیش از سده‌ی دهم هجری و از اهالی خواف بود. برادرش، حکومت آنجا را به عهده داشت. اما پایان عمر مجرّد بزیست. معاصران عصمتی، بر کمال فضل و پاکی طینت وی معترف بودند. تذکره‌ی شمع انجمن، او را از معاصران سلطان حسین بایقراء (۹۱۲-۸۱۷ هـ‌ق) معرفی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

از پاشکستگان، طلب کعبه مشکل است آن کعبه‌ای که دست دهد، کعبه‌ی دل است

***

کمان‌ابروی من، فکر من، زار بلاکش کن فکن بر سینه‌ام‌تیری و پیکانش در آتش‌کن

بی‌بی فاطی

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

بانو بی‌بی فاطی «درویشه»، از شاعران کرمانی است. از تاریخ تولد و مرگ وی اطلاعی در دست نیست، اما ظاهراً در دوره‌ی حکومت عبدالحسین میرزا نصرت‌الّدوله فرمانفرما (۱۳۴۱-۱۳۱۲ هـ‌ق) در کرمان، در سنین سالخوردگی، در اوج اشتهار بوده است. وی، علاوه بر مراتب فضل و کمال، شاعری حاضر جواب و شوخ طبع بوده و اشعار دلنشینی می‌سروده است. فرمانفرما از دختر یگانه و زیبا و با کمال وی خواستگاری و با او ازدواج می‌کند. بی بی همراه دختر خود به تهران رفته و در آنجا وفات می‌کند.

غزل

این زلف خم‌به‌خم،به رخت سایه افکن است با شام تیره، همروش صبح روشن است

گیسو، کمند رستم و ابرو، کمان زال مژگان، سنان گیو و زنخ، چاه بیژن است

زلف تو تاب خورده و افعی صفت به هم پیچیده، چون کمندِ خَم خامِ بهمن است

خال تو مشکبو بُود و سینه چون بلور با شاه زنگبار فرنگش، نشیمن است
ای سینه، گر به ناله در آیی چو اشکبوس حق داری، این ملالتِ تیر تهمتن است

بی‌بی یمینی

(سده‌ی ۱۱هـ‌ق)

بی بی یمینی، از پارسی گویان سده‌ی یازدهم هجریست. وی، دیوان شعری دارد که برای آن، دیباچه‌ی منظومی سروده است. تا سال ۱۰۹۷ هـ‌ق زنده و در حال حیات بود. مطلع دیوان او چنین است:

www.tabarestan.info تبرستان

صاحب نظری، در نظر آورد مرا بشنو، به تنوا، چو نی در آورد مرا

بیت زیر نیز از اوست:

ای طایران قدس را، عشقت فزوده سالها در حلقه‌ی سودای تو، روحانیون را حالها

بیجه هروی

(مرگ ۹۰۰ هـ‌ق)

بیجه منجّمه، از بانوان فاضل و منجّم و از پارسی گویان سده‌ی نهم هجریست. وی، خواهر علاءالدین کرمانی است و با سلطان حسین بایقراء (۹۱۲-۸۱۷ هـ‌ق) و امیر علیشیر نوایی، وزیر دانشمند وی، معاصر بود. به نوشته‌ی مجالس النفائس، وی، بانویی دانشمند بود و در علم هیأت و نجوم، تبّحر داشت. تقویم راخوب استخراج می‌کرد و شعر نیز نیکو می‌گفت. او ، در کنار خانه‌ی نورالدین عبدالّرحمٰن جامی، مسجدی ساخت و از جامی دعوت کرد که امامت آن مسجد را به عهده بگیرد، اما مولانا جامی نپذیرفت و بیجه از وی رنجید.

کوکب بختم که بود از وی منّور، آسمان بنگرای مه کز فراقت،در زمین‌است این‌زمان

***

گرنه هر دم ز سر کوی توأم اشک بَرَد عاشقیها کنم آنجا که فلک رشک بَرَد

***

آه‌از آن دامی‌که دارد رشته‌ی‌جان،تاب‌از او وای ازآن لعلی‌که هردم می‌خورم خوناب از او

بیضایی - شادی

(معاصر)

بانو شادی بیضایی از شاعران معاصر است. وی از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی تهران و از بانوان باذوق و سخن سراست. در تهران اقامت دارد و در جلسات انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کند.غزل زیر را از «بهار سخن» نشریه انجمن مذکور نقل می‌کنیم.

میخانه به میخانه

از عشق توام جانا، سرگشته و دیوانه — تا چند پیت گردم میخانه به میخانه
نازم به همه عالم، چون دارمت اندر کف — با اینکه ندانند کس، این قصه و افسانه
دور از نظرت چون اشک در پای تو افتادم — شمعی تو به بزم و من بر گِردِ تو پروانه
رنگی به بساطم نیست، با اینهمه دلشادم — وقتی که تو را دارم، بامیل تو در خانه
با اینکه مرا کم نیست، بلبل به غزلخوانی — رقصم به نوای تو با خنده‌ی مستانه
در عین دلارایی، دورم ز ریاکاری — در دام نگاهت شد صدق تو مرا دانه
غم نیست اگر بینند «شادی» ز سر تسلیم — حیف است که برگیری، پیمانه به پیمانه

تبرستان www.tabarestan.info

بیگ زاده - عزّت

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

عزّت بیگ زاده، فرزند محمّد حسین بیگ زاده، افسر ارتش و لیلا بیرجندی، شاعره‌ی معاصر، در شیراز، چشم به جهان گشود. دیپلمه‌ی دبیرستان و همسر مرتضی یغمایی، شاعر متخلّص به «شکیب» می‌باشد. بانو عزّت، ذوق و قریحه‌ی ادبی دارد و اشعاری می‌سراید.

آرزوی تو

جان شد زدست، در طلب جستجوی تو — دارم به سر هوای تو و آرزوی تو
روزی اگر به راه تو افتد گذار من — چون توتیا به دیده کشم خاک کوی تو
بار فراق، بر دل زارم نشسته است — تاب و توان کجاست که آیم به سوی تو
باز آی، ای که آب حیاتم تویی، تویی — تا پرکنم پیاله زمی، از سبوی تو
صبر از کفم برفت، ندارم دگر توان — تا گشته‌ام اسیر خم و پیچ موی تو

شـوقم فـزون شـد چـو بـه گـلزار مـی‌روم زیـرا کـه بـاغ، پُـر بـود از رنگ و بـوی تـو
تـاریک شـد دو چشـم مـن از رنـج انـتظار روشـن نـمی‌شود، مگـر افـتد بـه روی تـو
«عزّت» نیافت، کس کـه غـمش را بـیان کـند او، بـا دلش هـمیشه کـند، گـفتگوی تـو

بیگم جان خانم قزوینی

(متوفی ۱۲۶۰هـ‍ـق)

بیگم‌جان خانم، دختر حاجی میرزا صادق قزوینی، شاعره‌ی فاضل و از زنان نیکوکار شیعی، در سده‌ی [illegible] هجری بود. وی، علوم اسلامی را از علمای قزوین فراگرفت. بعدها، به همسری فتحعلیشاه قاجار در آمد و سه فرزند ذکور به نامهای علینقی میرزا،(رکن‌الدوله) ، امام وردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا، از او به ثمر رسید. او، ملکه‌ی رسمی بود و در [illegible] مجالس رسمی، حضور می‌یافت و شاه در امور کشور با او مشورت می‌کرد [illegible] در اعتاب مقدسه‌ی ایران وعراق از خود باقی گذاشته است .نسخه‌ی خطی و [illegible]نگی، شامل قسمتی از اشعار وی، در کتابخانه‌ی جعفریه‌ی مدرسه‌ی هند[illegible] بلا نگهداری می‌شود .وی دهسال بعد از مرگ فتحعلیشاه درگذشت. [illegible] بیگم جان خانم شعری به دست نیاوردیم.

بیگم دهلوی

(نامعلوم)

بیگم دهلوی شاه جهان آبادی، از پارسی‌گویان هند است. تذکره‌ی مجمع‌الخواتین، بیت زیر را از او نقل کرده است :

گر میسّر شود آن روی چو خورشید مرا پادشاهی چه، که دعوی خدایی نکنم

بیگم قندهاری

(سده‌ی ۱۱ هـ‍ـق)

بیگم قندهاری یا (قندهاری بیگم) از بانوان پارسی گوی سده‌ی یازدهم هجری هند است. وی، از زنان جهانگیر (متوفی ۱۰۳۷ هـ‍ـق) پادشاه بابری هند و زنی زیباروی و بدیهه سرا بود و با شوهرش، مطایبه‌هایی داشت.

چهراو، یک خلدحور و روی‌او،یک‌عرش نور خطّ او یک گلّه مور و زلف او یک سلّه مار
در دو لعل می‌فروشش، هر چه در صهبا سرود در دوچشم باده‌نوشش،هرچه در مستی خمار
ارغوان عارضش را،حسن‌وطلعت‌رنگ وبوی پرنیان پیکرش‌را ، لطف و خوبی پود و تار

***

حدیث عشق من خوانی و دل بادیگران بندی دو تیغ، آخر نمی‌دانم، چسان در یک نیام آید

***

ساغرکشان سحر، سر مینا چو واکنند آیا بودکه گوشه‌ی چشمی به ما کنند

***

زهی صلابت چشمت که ماهیان در آب زبیم تیراوک مژگان تو، زره پوشند

تبرستان
www.tabarestan.info

بی‌نشان - شیرازی

(نامعلوم)

بی‌نشان نام مستعار بانویی پارسی گوست که در فارس به دنیا آمده و در همانجا می‌زیسته است. از نام اول وی اطلاعی بدست نیاوردیم. و جزییات زندگیش نیز فراموش شده است. امّا به قول تذکره‌نویسان، دیوانی - ۱۵۰۰ بیتی از وی به‌یادگار مانده است.

پارسا - پروانه

(تولّد ۱۳۵۵ خ)

پروانه پارسا که نام اصلیش (مهدیّه نظری) است از شاعران معاصر و در تهران متولد شده است. پس از فراگرفتن دروس دبستان و دبیرستان در رشته‌ی فلسفه موفق به اخذ لیسانس شد. وی با مجله‌ی سروش همکاری می‌کند. دفتر شعرش به‌نام «پر از پرنده‌ام» در سال ۱۳۸۰ توانست جایزه‌ی کتاب برگزیده‌ی کودک و نوجوان را از هیأت داوران کتاب سال دریافت دارد. این کتاب را انتشارات سروش منتشر کرده است. دفتر دیگر وی به نام «نگاه تازه» از سوی انتشارات نگاه سبز چاپ و روانه‌ی بازار شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - ***بازی بهار***

پرنده‌ها، فقط پرنده‌ها
به من نوید می‌دهند
که من هنوز زنده‌ام
و مثل هر درخت دیگری
پُراز پرنده‌ام
از این بهار تازه‌ای که می‌رسد
نصیب من چه می‌شود؟
تنی پر از جوانه‌های سبز؟
و یا دلی، پر از بهانه‌های سبز!..

بهار می‌رسد
نگاه می‌کنم به آسمان
که مثل من،
از انتظار خسته است

منم مترسکی که روی بازی بهار
شرط بسته است!

پارسا - هاله

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

بانوپارسا، فرزند محمود پارسا، از شاعران معاصر است، وی در تهران متولد شد. از دوران دانش آموزی، به شعر و ادبیات، دلبسته بود و از همان زمان به سرودن شعر آغاز کرد؛ لیکن تاکنون در تدوین و چاپ نشر آثار خود، توفیق نیافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

تو و دل

شکسته از صدای تو، قرار آشیان دل — شکفته از نسیم تو، شکوفه در بهار دل
سکوت شب زدست تو، چنان شکسته بی صدا — خیال بوسه می دهد، به روی گلعذار دل
ز شوق، دیدگان من، نشانده اشک بی صدا — ببین چه سان وجود من، زدوده از غبار دل
شفق به مقدم صبا، کزو پیام می رسد — فشانده غنچه های گل، به قّد پر وقار دل
پرنده پر گشوده در هوای آسمان تو — ترانه هدیه داده او، به دست تو، نوار دل
دریده پرده های شب صدای هر ستاره ای — کنون رسیده از سفر، نگار بی قرار دل

پارسی - پروینددخت

(معاصر)

پروینددخت پارسی، شاعره ی معاصر ،در رشته ی زبان و ادبیات فارسی، تحصیل کرده و از نوجوانی به سرودن شعر پرداخته است.

با تو، راز دل شیدا گفتم — درد عشق تو، به شبها گفتم
زهره بشنید سخن از من و گفت — که برو در پی عشق دگری

***

دوری روی تو سوزد جانم — اشک آویخته بر مژگانم
عاقبت سوختم از آتش عشق — به خدا نیست اگر بال و پرم

قوی سفید

شبی در خواب دیدم ماه رویش — به تاب افتاده آن شب همچو مویش

جهان و مردمِ آن، بُردم از یاد دلم شد شاد و از بند غم آزاد
کنون بیدارم و دیده به راهم بیایی گر به خوابم، خواب خواهم
تو چون قوی سپیدی و فریبا منم دریای تو، پس بال بگشا

پاکروان - فیروزه

(معاصر)

فیروزه پاکروان، شاعره‌ی معاصر، از شاعرانی است که با تخیل قوی و انتخاب مناسب کلمات و شیرینی کلام ،آثارش در آمریکا و اروپا شهرت یافته است. از او که سالهاست در خارج از کشور زندگی می‌کند تنها یک دفتر شعر به نام «من و زندگی» به همّت انتشارات تصویر در سال ۱۹۹۳ (برابر با ۱۳۷۲) در کالیفرنیا به چاپ رسیده که متأسفانه به نمونه اشعار ایشان دست نیافتیم. وی به شاعر آینه‌ها شهرت یافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

پایا - مهین

(تولّد -۱۳۰۹ خ)

مهین پایا از شاعران معاصر است. وی در قزوین دیده به جهان گشود. پس از گرفتن لیسانس، سرودن شعر را از سال ۱۳۲۵ آغاز کرد. او شاعری نوپرداز است، گاهی شعر کهن نیز می‌گوید. مهین پایا با مطبوعات همکاری بسیار داشته و دارد!

جز نقش توای دوست نگاری نشناسیم

ما جز تو گل و باغ و بهاری نشناسیم جز نقش توای دوست نگاری نشناسیم
هر رنگ که بینیم، هم از چشم تو بینیم ورنه به جهان گلبن و خاری نشناسیم
دُردی کش دیرینه‌ی خمخانه‌ی دردیم با مستی جام تو خماری نشناسیم
ما لاله‌ی دشتیم و به دل داغ تو داریم صد بند به پا راه فراری نشناسیم
تا آهوی سرگشته‌ی صحرای جنونیم جز خط و فای تو مَداری نشناسیم
عطر سر زلف تو نسیم سحر آورد ما دلشدگان ،مشک تتاری نشناسیم
در کوی خم اندرخم زندان، تو کشاندی اینک به جز این ملک، دیاری نشناسیم
«بر ما نظری کن که در این شهر غریبیم» در شهر وفا غیر تو یاری نشناسیم
نور از تو و لطف از تو و نرمی همه از تو جز خویش درین راه غباری نشناسیم

مرثیه پرداز بهار

با آنکه جفای تو کشیدن نتوانیم — از گوشه‌ی بام تو پریدن نتوانیم
سرگشته غزالیم در این دشت بلاخیز — در باغ نگاه تو چمیدن نتوانیم
ماییم و کلافی و جهان پر زخریدار — وان یوسف دزدانه خریدن نتوانیم
گفتی بشکن تا بخریمت به نگاهی — زین حسرت دیرینه رهیدن نتوانیم
در خلوت اندیشه سحر عطر تو پیچید — از شوق تو جز جامه دریدن نتوانیم
ای یار که از دیده نهانی، ز نظر دور — جز نقش تو در آینه دیدن نتوانیم
گفتم به دل از معرکه‌ی عشق مپرهیز — نالید که دیگر است و تپیدن نتوانیم
پَر خسته هَزاریم و در این سوخته گلزار — افسانه‌ی پرواز شنیدن نتوانیم
در کنج قفس مرثیه پرداز بهاریم — تا قله‌ی آواز رسیدن نتوانیم

تبرستان www.tabarestan.info

عاشقانه

بیا که بر لبم آواز عاشقانه شکست — به باغ خاطرم اندیشه‌ی جوانه شکست
به غارت همه‌ی هستیم خزان برخاست — هزار شاخه‌ی امید بی‌نشانه شکست
به روز چون بت سنگی به جمع پیوستم — سکوت سرد مرا گریه‌ی شبانه شکست
مپرس از چه مرا شوق پرگشودن نیست — به سنگ جور تو بال و پرم زمانه شکست
بیا کنون که مرا شوق بودنست بیا — چه سود از آنکه بیایی چو آشیانه شکست
کبوتران نگاه تو قاصدان منند — اگر چه در دل ما شوق دام و دانه شکست
نه فرصت است و نه طاقت مرا، بیا از راه — که آن غرور دل آزار جاودانه شکست
مگر حدیث جدایی به دست تقدیر است — که عاشقی درِ هر قلعه‌ی بهانه شکست

پرتو اعظم - ایران

(تولّد ۱۲۹۸ خ)

بانو ایران پرتو اعظم (پرتو)، دختر دکتر علی پرتو اعظم، در تهران متولد گردید. دوره‌ی دبیرستان ژاندارک را دید. به اخذ دانشنامه در رشته‌ی مامایی، نایل شد. به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط دارد. بانویی فرهنگ‌آور و هنرمند است و در سرودن شعر نیز طبعی زیبادارد و اشعار دلکشی می‌سراید. از سبک عراقی پیروی می‌کند. در زمینه‌ی شعر نو نیز طبع آزمایی‌هایی کرده است. او، بیشتر غزل می‌سراید و دستی در گلدوزی ،

دوزندگی ، حُسن خطّ و موسیقی نیز دارد.

غم تنهایی

غم تنهایی و شب تیره یار دمساز و دلستان‌منند
گر، دمی پیکرم رها سازند دشمن قلب ناتوان منند

***

باز در این شب جدایی شوم تارهای تو در تنم پیچد
باز دارم امید آنکه، دگر بازوانت، به گردنم پیچد

لطف حق

تبرستان www.tabarestan.info

دلبرا، رفتی و غم با من بیمار بماند گوهری رفت، ولی چشم گهربار بماند
مست، افتاده به کنجی، به خیال تو خوشم با دو چشم تو کسی نیست که هشیار بماند
چشم هر جا فکنم، جلوه‌ی یار است عیان او اگر رفت چه غم، جلوه گه یار بماند
شب، همه شب، گُهر اشک به دامان دارم که چه شد، دلبر من در بَرِ اَغیار بماند
تو چو رفتی چه‌غم‌ای‌دوست،خیالت‌باماست گر تو وامی گذری، اوست که بسیار بماند
دوش از خواجه شنیدم غزلی کاندر گوش پند شیوایی ازآن، چون دُر شهوار بماند
«از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوّار بماند»
«پرتو» از چیست، چنین بال و پرت می‌لرزد؟ لطف حق، در همه احوال، تو را یار بماند

شب تنهایی

شب شد و باز غم تنهایی آمد از بهر پرستاری من
عاشقی، بیکسی و شیدایی دست دادند به غمخواری من

***

باز امشب من و این بیماری داده با من فلکش، دست به دست
او، شریک است بدین بیداری ترسم آخر کسی از او خواهم جست

***

این خیال تو بود گه که دمی شاد سازد دل ناساز مرا
یاد کن، مهر و صفای تویی سازَدَم بی سر و پا باز مرا

***

باز آمد به سرم یاد قدیم که چو من خسته و بیمار شدم
نظر لطف تو بر چهره‌ی من بود آنگاه که بیدار شدم

***

تنِ من، این تن فرسوده‌ی من روز در آتش هجران سوزد
آتشی در دل بیچاره‌ی من شب خیال آرد و باز افروزد

***

جز خیال تو مرا یادی نیست در شب بی‌کس و تنهایی
دگرم طاقت هجران نَبوَد وقت آن شد که ز در بازآیی

رباعی

این شام سیاه ما، عجب می‌گذرد بی یار شفیق و بی‌طرب می‌گذرد
گر رنج و غم دوست گزیدیم، چه باک با مهر و خیال دوست، شب می‌گذرد

www.tabarestan.info تبرستان

سفر کرده

بی خبر از برما، وه چه شتابان رفتی از سر کوی من بی سرو سامان رفتی
گفته بودی که شوی محرم دل، لیک چه سود عهد نابسته شکستی و شتابان رفتی
دیدم اندر نگهت، سخت پریشان بودی من پریشان توام، گرچه پریشان رفتی
گر چه رفتی و غم رفتن تو زارم کرد لیک دانم تو خود ای دوست، پشیمان رفتی
روز رفتن، گذرت بر سر کویم نفتاد من خود این راز ندانم ز چه اینسان رفتی
آشکارا بکن این راز و به من باز بگو ز بر یار وفاپیشه، تو پنهان رفتی
«پرتو» این درد جگرسوز که را گوید باز که سفر کرده و همراه رقیبان رفتی

پرورش - منیره

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

منیره پرورش از شاعران نوپرداز معاصر است. اولین دفتر شعر وی به نام «من، تو، مقصود ویرگول است» از سوی نگاه سبز در ۱۳۸۰ چاپ و منتشر شده است.

○ - *استبداد*

باد می‌آید
چراغهای خیابان کم نورند
دمی در برابر آینه مات می‌مانم
طعنه نمی‌زنم

تو نیز از جنس سنگی
وقتی انبارها را از درخت می‌چیدم
احساس درخت را نمی‌دانستم
برایت کاسه‌ای پر از انار و گلپر
روی میز گذاشته‌ام
بوی گلپر خانه را به روزهای پیش برده
به بازی ماهیهای حوض
با میوه
و برگهای شناور.
وقتی کلید خانه را فراموش می‌کنی
عادتم می‌دهی خانه ماندن و انتظار کشیدن را
صبح وقتی رفتی کلید را روی کفشهایت دیدی
و با هم آشناتر شدیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - نگاه غم

غم نگاه می‌کند
آن تپّه را که زنان
با عطر سنگ و موهاشان
آرزوی پنهان به خانه می‌برند.

بی استثنا
هر مرد تقصیری است
در گم شدن تک تکشان!

پروین خاتون

(سده‌ی ۴-۳ هـ‌ق)

پروین‌خاتون ،از بانوان شاعره‌ی ایرانی است که در سده‌ی ۳ و ۴ می‌زیسته. دو بیت زیر

نمونه‌ی شعر اوست که فقط در فرهنگنامه‌ی اسدی طوسی نقل شده است:

طفل را، چون شکم به درد آمد همچو افعی، ز رنج، او بر پیخت[۱]
گشت ساکن ز درد، چون دارو او، به ماچوچه [۲] در دهانش ریخت

پرهام - نسرین

(تولد ۱۳۵۸ خ)

شاعره‌ی جوان خانم نسرین پرهام در تهران زندگی می‌کند .از نوجوانی به سرودن شعر آغاز کرده و در انجمن گلستان سعدی عضویت دارد و سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. غزلی از او را از «بهار سخن» نشریه انجمن نقل می‌کنیم.

www.tabarestan.info تبرستان

وقتی که پای یاد تو زنجیر می‌شود بی تو هوای خاطره دلگیر می‌شود
شیرین‌ترین دقایق رؤیای هر شبم هر لحظه، با حضور تو تعبیر می‌شود
سر می‌نهد سپیده به دامان کوه غم آن دم که شب ز غصه‌ی تو پیر می‌شود
آخر چرا نگاه پراز اشتیاق تو گاهی ز دیدگان ترم پیرمی شود
امشب بیا به خلوت دل بی حضور غم فردا برای آمدنت دیر می‌شود

خطوط فاصله

دلم برای دلی تنگ می‌شود گاهی دلی که سنگ‌تر از سنگ می‌شود گاهی
به خاطرات دلم یاد او که می‌گنجد خطوط فاصله، کم رنگ می‌شود گاهی
برای لحظه‌ی دیدار اتّفاقی او میان ثانیه‌ها، جنگ می‌شود گاهی
سوار عقربه‌ها می‌روم ز شهر شما اگر چه پای سفر، لنگ می‌شود گاهی

پریاوی - شمسی

(تولّد ۱۳۱۶ خ)

بانو شمسی پریاوی، متخلّص به «شمسی» از شاعران معاصر است. وی، در شیراز چشم به جهان گشود و در زادگاه خود تحصیل علم و کمال کرد. به سبکهای کلاسیک و نو، هر

۱- برپیختن: برپیچیدن

۲- ماچوچه: داروریز، قاشق

دو دلبسته است و به هر دو سبک، شعر می‌سراید و به وزن و قافیه‌ی شعر وفادار است.

صحبت عشق

رفتم از شهر که شاید برود از یادم خاطراتی که به‌جا ماند از آن صیّادم
به خیال خودم آمد که روم چون زین شهر نکنم یادی از او و نکند او، یادم
گفته بودم ز غمش پا به فرار روم آنجا که به گوشش نرسد فریادم
غافل از اینکه نجویم به جهان بعد وی خاطره هایی که کند دلشادم
دوستان، صحبت عشق است و هنوز عاشقم، رندم و از بند گران آزادم
بارالها، تو به لطف و کرمت، خرده مگیر که ندانسته در این دامِ نهان افتادم

www.tabarestan.info تبرستان

پری ترکمان

(نامعلوم)

پری ترکمان، از بانوان شاعره‌ی پارسی گوست. زمان زندگی وی معلوم نگردید. مؤلّف الذّریعه، بیت زیر را از او دانسته است. از همین یک بیت، توانایی وی در سرودن شعر معلوم می‌شود.

سراسر جانی‌ای باد صبا در قالب شوقم سرت گردم، مگر در کوی او بسیارمی‌گردی؟

پری رخ صفوی

(۹۸۵-۹۵۵ هـ‌ق)

پری رخ یا پریخان خانم، متخلّص به «حقیقی» دختر شاه طهماسب اول صفوی(۹۸۴-۹۱۹ هـ‌ق)، از زنان هوشمند ، مدبر و متنفذ سده‌ی دهم هجری است. مادرش از نژاد چرکس بود. همسر او عبدالله و داییش شمخال خان، از امرای دربار صفویه بودند. بعد از مرگ شاه طهماسب، به کمک و تمهیدات شمخال خان بود که اسماعیل میرزا از قلعه‌ی قهقهه، خلاصی یافت و به نام شاه اسماعیل دوم، به سلطنت رسید. شاه اسماعیل، بعد از رسیدن به پادشاهی، دست به کشتار امرا و اولاد ذکور خانواده‌ی صفوی زد و تصمیم گرفت دست پریخان خانم (خواهر خود را) از حکومت کوتاه و او را نیز از میان بردارد. لیکن پریخان خانم که به قصد وی پی برده بود، پیشدستی کرد و شاه اسماعیل را مسموم کرد و از بین برد (۱۳ رمضان ۹۸۵ هـ‌ق) پس از مرگ شاه

اسماعیل دوم، به پیشنهاد پریخان خانم و کمک طوایف ترکمان و استاجلو، محمد میرزا، فرزند ارشد شاه طهماسب که در زمان پدر نابینا شده بود، از شیراز به قزوین آورده شد و بر تخت نشست. اما سلطان محمد (متوفی ۹۹۶ هـ‌ق) به سعایت خیرالنّساءبیگم ملقب به مهد علیا همسرش و به دستور شاه، خلیل خان افشار، پریخان خانم را خفه کرد و از بین برد. پریخان خانم، طبع شعر داشت و اشعار نغزی می‌سرود.

ساقیا، تکیه بر این دارفنا نتوان کرد — باده پیش آر که تغییر قضا نتوان کرد
خانه، بر رهگذر سیل فنا نتوان ساخت — فکر جاوید بر این کهنه سرا نتوان کرد
طاق ابروی تو محراب دلم تا نشود — ای پریچهره، به اخلاص دعا نتوان کرد
ای «حقیقی» چو تو را عمر به پایان برسد — با همه حکمت لقمانش، دوا نتوان کرد

www.tabarestan.info تبرستان

پژواک - پروین

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

دکتر پروین پژواک، از شاعران معاصر نوپرداز افغانی است. وی در کابل چشم به جهان گشود. در دبیرستان ملالی آن شهر دانش آموخت و از دانشگاه کابل در رشته‌ی پزشکی کودکان فارغ‌التحصیل شد. در سالهای اخیر، بر اثر نبود امنیت در آن کشور و شدت گرفتن جنگهای داخلی، جلای وطن کرد و به کشور کانادا رفت و هم‌اکنون در آن کشور زندگی می‌کند. او داستانهایی برای کودکان می‌نویسد و گاه‌گاه اشعاری می‌سراید.

○ - **زمستان**

هر صبح که از خواب می‌خیزم
بر شیشه‌ی یخ گرفته
با سرانگشتان گرمم
نام تو را می‌نویسم
واز لابلای آن به بیرون می‌نگرم
که کی با بهار می‌آیی؟!

○ - **صدف**

دلم را با آنکه مهر تو در آن است
به تو نمی‌دهم

می‌ترسم
مهرت را از آن بگیری
و دلم را به دور افکنی
چون مردمانی که مروارید را به گردن
می‌آویزند
و صدفش را دور می‌ریزند!

تبرستان www.tabarestan.info

پسیان - ماه طلعت

(تولّد ۱۲۹۶ خ)

بانو ماه طلعت پسیان، از شاعران معاصر است. اشعار و مقالاتی از این بانوی با ذوق، در مجلّه‌ی راهنمای زندگی که قبل از ۱۳۲۰ به مدیریّت شادروان حسینقلی مستعان، منتشر می‌شد چاپ شده است؛ امّا متأسفانه در هیچ یک از تذکره‌های معاصر، نامی از وی دیده نشد. به هر حال، وی از شاعران نغز گفتار معاصر و سردبیر راهنمای زندگی بود. تذکره‌ی زنان سخنور، غزلِ زیر را از وی نقل کرده و لیکن به زندگینامه وی، اشاره‌ای نکرده است:

بی زوال

گر آتشی ز عشق، به جان می‌گذاشتیم — جان را ز سوز غم، به امان می‌گذاشتیم
گر عشق، پای در دل ما و تو می‌گذاشت — ما پای بر سر دو جهان می‌گذاشتیم
بازار لطف و مهر و وفا گر رواج داشت — خوش، نقد جان ودل به میان می‌گذاشتیم
گر عشق، بی فریب و وفا، بی زوال بود — زین رنجدیده دل، چه نشان می‌گذاشتیم
گر نوش جز خیال، به جایی مقام داشت — ما زخمهای نیش، نهان می‌گذاشتیم
ورخواستن، همیشه توانستن آفرید — بندی به پای مرغ زمان می‌گذاشتیم
زیبا گل وجود بشر، گر نداشت خار — آسوده‌اش زجور خزان می‌گذاشتیم
راز نهان عشق اگر بود گفتنی — ما نیز سر به روی زبان می‌گذاشتیم

پلنگ پوش - منیژه

«تولّد ۱۳۳۰خ»

خانم منیژه پلنگ پوش «نگار نگارین»، شاعره‌ی عارف مشرب و توانای معاصر

خراسانی در ۱۳۳۰ خ در قوچان به دنیا آمده.از سوی مادر از اعقاب حکیم و عارف معروف «ملا محسن فیض کاشانی» است. دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به‌پایان برده و پس از آن در آموزش و پرورش به کار پرداخته او در ضمن خدمت از دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس گرفت. دو فرزند بنام‌های افسون وآیت که هر دو دکتر دندانپزشک هستند و دختری به نام آفاق لیسانسیه زبان انگلیسی حاصل این ازدواج می‌باشد. خانم منیژه پلنگ‌پوش با طبع وقاد بیش از ۴۰ دفتر شعر و داستان برای کودکان و بزرگسالان تدوین کرده و تعدادی از آنها از جمله «صدای اشک»، «آوای عاشقان»، «غوغای عاشقان»، «بغض نیستان»، «دو رکعت بوسه»، «رنگین کمان عشق»، «تاب مژگان» به انتشار در آمده‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

قسم به آینه

اگر خزان و زمستان مرا امان بدهند — ز عشق بر تن سردم دوباره جان بدهند
درخت می‌شوم و پر شکوفه می‌گردم — اگر اجازه به من ماتم خزان بدهند
فدای عشق وطن می‌کنم سروجان را — اگر که یک سرسوزن مرا توان بدهند
خزان نشسته به پیشانی جراحت باغ — که رنگ زرد خزان را به عاشقان بدهند
قسم به آینه نام شهید میهن را — به قلب سینه‌ی تاریخ در جهان بدهند
شکست باد ستم شاخه‌ی تناور را — چه می‌شود به خزان قلب مهربان بدهند
درخت کوچه تبرخورده‌ی دیار شماست — جوی ز همت او را به این و آن بدهند
منم مسافر سردرگمی به متن کویر — بگو دوباره به من راه را نشان بدهند
«نگار» زخم تبر دیده لیک می‌روید — اگر خزان و زمستان دمی امان بدهند

زنم من

شرابی کهنه و مرد افکنم من — دلارایم، فریبایم، زنم من
چنان احساس گل نرم و لطیفم — سپنداری که سنگ و آهنم من
ز گل نازکترم هرگز نگویی — که باغم، بوستانم، گلشنم من
به غمزه دین و ایمانت بگیرم — به عشوه، تا قیامت رهزنم من
که می‌گوید که زن خانه بلا است — که حقم دشمن اهریمنم من
زنم من، هدیه‌ی پاک خدایم — گل سرخم شمیم لادنم من
الهی خانه‌ات بی زن نباشد — نگارم من نگارینم، زنم من

پناهیان - ایران

(معاصر)

ایران پناهیان، از شاعران معاصر است. وی، «پیمانه» تخلّص می‌کند از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در سالهای ۵۰-۴۰ اشعار خود را در انجمن قرائت می‌کرد. از وضعیت کنونی وی اطلاّعی نداریم.

آرزوها

عمر، که در خواب غفلت گاه در رؤیا گذشت — سالها و ماهها و هفته، برق آسا گذشت
تا گشودم درگلستان جوانی، چشم خویش — شد خزان فصل شباب ودوره‌ی گلها گذشت
عشرت و شادی نصیب ما نشد در روزگار — زندگی، باری، ملال‌انگیز و نازیبا گذشت
آفتاب عمر هر دم بود، بامغرب قرین — طلعتش گه ناپدیدار و گهی پیدا گذشت
شام هجران، همچو ایّام فراقش، دردناک — روز محنت در درازی، چون شب یلداگذشت
آرزوها همچو دریایی، کرانش ناپدید — عشقها و شورها و مستی و سودا گذشت
گر نشد قسمت دمی، با همدمی نیکو خصال — گوشه‌ی میخانه با جام می‌و مینا گذشت
شب به امّید سحر «پیمانه» طی شد در غمش — روزها در آرزوی شادی فردا گذشت

www.tabarestan.info تبرستان

پنجه آرتیمانی

(مرگ ۹۹۵ هـ‌ق)

پنجه، دختر ملاّ علی مشهدی و همسر میرمرتضی آرتیمانی، با تخلص «صراحی» از شاعران سده‌ی دهم هجری است. شوهر وی میر مرتضی، در آرتیمان همدان، منصب شیخ الاسلامی داشت. بیت زیر از اوست:

صراحی، گر غمی‌داری زبختِ سرنگون خود — قدح را همدم خود ساز و خالی کن درون خود

پنهان هندی

(نامعلوم)

سپهر آرا «پنهان هندی»، از شاعران معاصر هند است. اشعاری به فارسی و اردو، می‌سراید و در شعر فارسی «پنهان» تخلّص می‌کند.

شب، جایی که من بودم

جمالش زینت‌دل بود،شب، جایی‌که‌من‌بودم به چشم‌دهر، باطل‌بود، شب،جایی که‌من‌بودم
ز شوق جنبش ابروی آن شوخ کمان سازی دل من نیم بسمل بود، شب، جایی که من بودم
نگـــاهم در تـــجلّای رخ آیـــینه‌رخـــاری سرم‌برپای قاتل بود، شب، جایی که من بودم
خطی رنگین که بر پیشانی بسمل، کشیده تیغ نشان عشق کامل بود، شب،جایی که من بودم
خم زلف نگاری کرد،«پنهان» طرفه اعجازی خیالم در سلاسل بود،شب، جایی که من بودم

پور زینال - ماه رخسار

(تولّد ۱۳۰۹ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو ماهرخسار پورزینال، در بندر انزلی، به دنیا آمد. دروس ابتدایی و دبیرستانی را در شهرهای کاشان و تهران، به پایان رسانید. فنون ادبی و قواعد شعر و عروض را، در محضر استاد صدیق اسفندیاری، بیاموخت و در سرودن شعر، مهارت یافت. ماهرخسار، از مجموعه‌ی آثار خود «دلهای شکسته» را در امرداد ۱۳۳۳ خورشیدی و «گلهای مرداب» را متعاقب آن، منتشر کرده است.

خواب و خیال

خـــیالت، نـــرم و لرزان تـــا سـحرگاه مـــــرا راز نـــهانی بـــاز مـــی‌گفت
نگـــــاهت در مـــیان اشک لغـــزان سـخن بـا مـن بـه کـبر و نـاز مـی‌گفت

***

بـــه مـــن مـی‌گفت آن چشـم فسـونگر ســـیه چشـمان دلدار تـــو هســـتم
بـــدینجا، دور از هـــر رنگ و نـــیرنگ بـــــه دام دل گـــرفتار تـــو هســـتم

***

فـــــراز ابـــــرها دور از رقـــیبان تـــو را آسـان بـه مـن بـخشیده بـودند
بـــه پشت ابـــر، اخـــترهای شـبگرد بـــــاط روز را بـــرچـــیده بـــودند

***

دلی رنـــــجیده از آلام و مـــــحنت بـه سـوی عشـق، بـا تشـویش مـی‌رفت
لبـــــی آرام از آن امـــــواج گـــیسو بـــه ســـوی تـیرگیها پـیش مـی‌رفت

***

ز بـمرخـــورد لبـــانت بـا لب خـویش شـــــراب زنـــــدگانی مـــی‌چشیدم

ز مستی‌های آن جام جهانسوز به دنبال محبّت می‌دویدم

***

محبتّهای بیرنگ تو در خواب مرا در عشق خود مدهوش می‌ساخت
شراب زندگی بخش لبانت دلم را بی توان و توش می‌ساخت

***

از آن خواب خیال‌انگیز دوشین چو جَستم، زندگی بر باد دیدم
دلی خونین ز توفان حوادث اسیر پنجه‌ی صیّاد دیدم

تبرستان www.tabarestan.info

پور فاضل - گیتی

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

گیتی پور فاضل، شاعره‌ی معاصر، با داشتن طبعی لطیف حرفه‌ی وکالت را برگزیده و هم اکنون از وکلای دادگستری است. مجموعه‌ی شعر وی به نام «پژواک آشنا» از سوی انتشارات یاسمن، در سال ۱۳۷۸ در ۱۸۴ صفحه، چاپ و منتشر شده است. اثر دیگر وی «حماسه‌های بزرگ ملی» نام دارد. او ازدواج کرده و صاحب دو فرزند است.

پیر همیشه سبز

جانانه‌ی من، گوهر بینای زمانه بر تارک خورشید بود دُرّ یگانه
در دامنِ پر اختر گردونه‌ی نیلی بخشنده‌ترین اختر بیدارِ شبانه
بر سینه‌ی گسترده‌ی این دشت پر از گل خوشبوی‌ترین یاسمن باغ فسانه
روز ششم از ماه نخستین بهاری آمد به جهان با لبی از خنده، نشانه
مزدای جهان، او که ورا داده رسالت فرزانه گزیده است و به اندیشه، شهانه
با زمزمه‌ی عشق کند رخنه به دلها هر واژه‌ی گاتای[1]، به نرمیّ ترانه
رؤیا زده‌ام مست، به رؤیای پسین شب دیدم که دهد پیر مرا، پند مغانه
شوریده و شیدا شدم از گرمی دیدار آهنگ سرورش، سخنی گفت نهانه
آیفت[2] تو از باور رندان گذشته پنهان بود اندر دل گنجور خزانه
بگشای سرای دل پیران بلاکش بسیار بود پرسش و پاسخ به میانه

۱- گاتا: سرودهای آسمانی زرتشت

۲- آیفت: نیاز

پور محمّدی - شمسی

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

بانو شمسی پور محمدی، شاعره‌ی معاصر، در رشته‌ی جامعه‌شناسی فارغ التحصیل شده و در دبیرستانهای اهواز به تدریس اشتغال دارد. خانم شمسی پور محمدی علاوه بر سرودن اشعار، در رشته‌ی مطبوعات و روزنامه نگاری نیز فعالیت دارد. وی صاحب امتیاز روزنامه «روزان» و انتشاراتی «لاجورد» می‌باشد. نخستین مجموعه اشعار وی به‌نام «سرخ در سرانجام اردیبهشت» در سال ۱۳۷۹ به چاپ رسیده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - آشتی

خانه‌ها که تمام می‌شوند
در آخرین پلّه کان کودکی، گلی را می‌بویم
سپیده از میان رگهایم می‌گذرد
گندمها را شماره می‌کنم
تا کناره‌ی ماه نیم خورده
وشاخه‌ای که به خواب یک ستاره می‌رود
غریزه می‌خندد
از بوسه‌ی زنی بر لبان غزالی بنفش
و دستهایی که خویش را در آغوش می‌گیرند
خانه‌ها که تمام می‌شوند
با ستارگان، عکس یادگاری می‌گیرم
جشن با شکوهی است
درختها که با دریا می‌رقصند.

○ - عکس

حاضرم با پیراهن تو خودم را معرفی کنم
کفش‌هایت را بپوشم
تا در غیاب تو به وقت غروب وارد نشوند
تو تنها این جا بنشین
روبروی ساعت ده و ده دقیقه

که عقربه‌ها بر خلاف همیشه می‌خندند.

متأسفم
آنقدر دوستت دارم
که گاه می‌خواهم
تنها درون یک قاب عکس با تو
زندگی کنم.

تبرستان
www.tabarestan.info

ت

تبرستان
www.tabarestan.info

تاج الدوله - خانم کوچک

(زنده ۱۲۵۰ ق)

خانم کوچک ملقب به تاج الدوله متخلص به «خان» از زنان دوره‌ی قاجار و دختر محمد بیک پسر محبعلی بیک ترکمان بود و در اصفهان می‌زیست. محمدزمان خان قاجار که از سوی فتحعلیشاه به اصفهان تبعید شده بود، آوزاه‌ی جمال و کمال او را شنید و خواستگار او شد اما پدر خانم کوچک موافق نبود. محمد زمان خان دست بردار نشد و کار به کشمکش انجامید و سرانجام خانم کوچک به همسری به خانه زمانخان رفت و بعدها به تاج‌الدوله ملقب شد. اشعار وی غالباً در مدح و منقبت ائمه‌ی اطهار است.

در عرش برین است مقام اسدالله خوانده است نبی، خطبه به نام اسدالله
شاهان جهانند، غلام اسدالله قرآن مجید است، کلام اسدالله
ایجاد زمین شد ز برای اسدالله
بادا سر و جانم به فدای اسدالله

در اوج، به بط رازق و در موج، به ماهی یکتای، به یکتایی او، داده گواهی
حق داده ورا در دو جهان منصب شاهی سر تا به قدم مظهر اوصاف الهی
پس چون بود اوصاف خدای اسدالله
بادا سر و جانم، به فدای اسدالله

ای شاه به غیر از تو به کس نیست امیدم هر راه به جز راه تو زان پای کشیدم
با مهر تو پیوستم و از جمله بریدم سود و جهان دادم و مهر تو خریدم
محسوب شوم تا به ولای اسدالله
بادا سر و جانم به فدای اسدالله

تبرستان www.tabarestan.info

هرچند که داری به غریبی جگر ریش ببریده امید تو ز بیگانه و از خویش
داری به جگر درد و الم بیشتر از پیش ای «خان» تو بگو مدح علی هیچ میندیش
چون یار نداری به‌سوای اسدالله
بادا سر و جانم به فدای اسدالله

تاج‌الدوله اصفهانی

(مرگ ۱۲۷۱ هـ‌ق)

طاووس اصفهانی، ملقب به «تاج‌الدوله»، از خانواده‌ای فرودست بود ودر اصفهان می‌زیست. این بانو پس از حضور در مجالس ومحافل عمومی به‌وسیله‌ی نشاط اصفهانی کشف و به دربار معرفی شد و مورد توجه قرار گرفت و بر اثر تعلیمات و مساعی نشاط شایستگی یافت. از آنجا که فتحعلیشاه به او علاقه‌ی خاصی داشت او را جزو زنان صیغه‌ای خود درآورد. بانو طاووس که پس از رسیدن به جاه و جلال درباری طبع شعرش شکفت در شمار شاعران زن دوره‌ی قاجار درآمد. او که بانویی مهربان و جذاب و وفادار بود خیلی زود در شمار زنان محبوب شاه درآمد. نامه‌هائی که گاهگاه به شاه می‌نوشت مضامین و دقایق لطیف داشت. برخی از رسایل و مراسلات او را میرزا ماه شرف، دختر حاج میرزا صالح مجتهد برغانی که خط شکسته را زیبا می‌نوشت و ملقب به «منشیه» بود پاکنویسی می‌کرد. آصفه دختر خانلرخان زندیه از سوی شاه به وزارت تاج‌الدوله

منصوب شده بود. بر حسب اوامر شاه روز بروز بر احترام و عزت تاج الدوله، افزوده می‌شد و امر اعلی شرف صدور یافت که یکدست عمارت تام‌الاجزاء از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر تالارهای آیینهٔ متعدد که مشهور به عمارت چشمه بود در اختیار تاج‌الدوله قرار داده شد. شاه و شاهزادگان قاجاری هر ساله از روز اول نوروز تا پایان روز سیزدهم عید مهمان وی بودند. تاج‌الدوله، هنگام مرگ فتحعلیشاه، بر بالین وی حاضر بود اما بعد از فوت شاه از ترس اختلافات خانوادگی به خانه سید محمد باقر شفتی «متوفی ۱۲۷۰ ق» پناه برد. محمدشاه بعد از جلوس او را احضار کرد و مورد محبت قرار داد. تاج‌الدوله چند بار به سفر حج مشرف شد. در اواخر عمر در نجف اشرف، مجاور شد و در همان شهر حدود ۱۲۷۱ ق درگذشت. این بانوی باذوق که فنون شعری را نزد میرزا عبدالوهاب نشاط، معتمدالدوله فراگرفته بودگاهگاهی اشعاری می‌سرود. به خواهش او محمود میرزا کتاب «پرورده‌ی خیال» را به رشته‌ی تحریر درآورد. از اشعار اوست:

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند پیغام من دلشده را پس که رساند

تا کی به صبوری بفریبم دل خود را

دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

***

مرغی که به دام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

گفت شنیده‌ام که تو شکوه کنی ز خوی من مایل کشتنم شدی تُرکِ بهانه‌جوی من

گفتمش ای خجسته رو فصل گل است می‌بده گفت که نام گل مبر در بر رنگ و بوی من

از کی چون بشکند چیزی بلایی بگذرد

خوب شد بر تو بزد آسیبش از مینا گذشت

***

www.tabarestan.info تبرستان

باشد که دگرباره چو تاجم به سر آید — بنشیند و در سایه‌ی خویشم بنشاند
تا کی به صبوری بفریبم دل خود را؟ — دیگر دل بیچاره صبوری نتواند
ای تاج سر، ای صاحب اورنگ، هم امشب — «تاج» آید و دل را به قدومت بفشاند
عشق است و خیال تو که ما را به ضعیفی — چون گَرد، به هر سوی و به هر کو، بدواند

تاجبخش - غزل

(تولّد ۱۳۲۱خ)

تبرستان www.tabarestan.info

غزل تاجبخش، متخلص به «غزل» فرزند حسینقلی تاجبخش، از شاعران توانای معاصر است. وی در بروجرد، به دنیا آمد .دروس ابتدایی و متوسطه را در بروجرد و تهران فرا گرفت. سپس به دانشگاه تهران رفت و در رشته‌ی مدیریت بازرگانی، لیسانس شد. از کودکی و نوجوانی، به سرودن شعر آغاز کردو خیلی زود در شمار شاعران زن تثبیت شده در آمد. او که فرزندانش در خارج از کشور به سر می‌برند سالهاست در کنار همسر بیمارش در تهران زندگی می‌کند و دارای یک انجمن ادبی به نام غزل است که ماهی یک بار در آن از دوستان شاعرش پذیرایی می‌کند. غزل تاجبخش که دارای چندین دفتر شعر چاپ شده است در نویسندگی نیز دستی دارد و از آثار منثور او تاکنون «خانهٔ امّ‌ابیها» و «بربالهای پرواز»،« دوست نادیده» و «قلمهاو سایه‌ها» به چاپ رسیده است.

سکوت کاشی مسجد

به یُمنِ مرحمت ابرهای عصیانی — تو آن شقایق سرخی که زنده می‌مانی
به شیوه‌های نگاه تو آشنا هستم — هزار قصه‌ی هرگز نگفته، می‌دانی
صدای ریزش مهتاب و رویش برگ است — که سبز می‌چکد از آسمان حیرانی
من از ترنم و آواز برگ، می‌فهمم — نسیم را تو به اندام باغ می‌رانی
تو آن گلی که گلابت چکد ز مژگانها — به شمع بیهده سوز شکسته می‌مانی
کنار پنجره‌ی شب، در دست ویرانگر — دمیده تا که بهارت کشد به ویرانی
بلور می‌شکنی در نگاه و می‌بینی — بِسرُسته بر مژه‌هایت، غرور ایرانی
به گاه دلهره‌ی تلخ نامرادیها — تو در سکوت هزاران غریو پنهانی

سکوت توست، سکوتی چو کاشی مسجد نماز با لب بسته، شکسته می‌خوانی
سرود نم نم باران به روی آیینه یقین من به شک افتد، تو این و یا آنی؟
محبت ار که نمیرد، تو هم نمی‌میری برای نسترنِ خسته، چشم گریانی
گل کویر چه داند ز آب یا آبی؟ مگر به خواب ببیند، زلال بارانی
محبت تو کویری است داغ و رعب آور «غزل» بخوان، گل تشنه، بهاش ارزانی

فریاد

مستانه اگر بر سر بازار بَرندم صد ضربه‌ی حد، بر کف هر پای زنندم
یوسف صفتی باشم و در عرصه‌ی بازار خوارم بفروشند و به خواری بخرندم
گلگون شودم چهره اگر از عطش عشق حلاج وشان، بر زَبَر دار کَشَندم
دستان من از بند شود حلقه‌ی هر بند بر پای غُل جامعه، صدباره نهندم
دیوانه شمارند چو فرزانه دهد اذن اطفالِ گُذر، سنگ پی سنگ زنندم
من بوسه زنم بر لبه‌ی تیغ ملامت رگ تا رگ من پاره کنند و بدرندم
فریاد زنم با «غزلم» عشق، فقط عشق آنگاه زبان بسته، به خفت بِکُشَندَم

ادراک شبانه

هر قطره که مژگان من آن را به شب آویخت الماس‌تری بود، به هیچش نخریدند
بر ثانیه‌ها، عمر شبی می‌شد و دیدم مرغان سحر از لب شب، بوسه چشیدند
دیدم که درختان شب از چشمه‌ی مهتاب یک جرعه ننوشیده، دوتا گشته، خمیدند
من، مانده‌ترین ذره‌ی اینعالم و اما آیات شب از پنجره‌ها، شعله کشیدند
شب نیمه شد و بر چپر پنجره گل ریخت آن دست شب آویزِ تمنا که بریدند
شولای مرا بر بدن مرده‌ی احساس گه شعله زدندش جگر و گاه دریدند
این دوری آرام بر این نسل تحمل می‌دید که ذرات دل از چشم چکیدند
آنانکه در آیینه‌ی ادراک شبانه جز خویش ندیدند، لب خویش گزیدند
ماران، شرر شعشعه‌ی دولت خورشید دیدند وَ در لانه‌یِ ادبار خزیدند!

در هوای مادرم، دم می‌زنم

می‌شناسم، این صدای پای اوست قامت تاریخ عشق افزای اوست

می‌شناسم گویش باران و برگ — این شُرایش، شیوه‌ی شیوای اوست
پشت پرچین بلند آفتاب — سایه سار روشن مأوای اوست
ساده‌تر باید بگویم، هرکجا — آبرویی هست، آنجا جای اوست
قطره‌ی باران، زلالی‌های آب — از زلال کوثر والای اوست
نسترن‌های بهاری، صورتی — پوشش خاک کف پاهای اوست
در دل بی طاقت شعرم، شعور — از حضور گرمی گیرای اوست
در هوای مادرم، دم می‌زنم — غنچه‌ها، هم بو و هم معنای اوست

تبرستان www.tabarestan.info

تاجماه طالشی

(تولد ۱۲۹۸ - زنده ۱۳۴۸ ق)

تاجماه آفاق الدوله، همسر فتح‌الله خان «ارفع‌السطلنه» فرزند نصرت‌الله خان سردار امجد، از بانوان دانشدار طالش گیلان و از شاعران عهد مشروطیت است. کلیات دیوان اصلی وی در حریق خانه‌ی سردار امجد از بین رفت. اما وی دیوان مجددی ترتیب داد که این دیوان به شماره ۳۵۵۳ در کتابخانه‌ی دانشگاه تهران موجود است. اشعار او بیشتر در باره‌ی درگیریهای محلی است که بالاخره به اخراج سردار امجد و همسرش از گیلان انجامید. اشعاری نیز در باره‌ی کشمکش مشروطه و استبداد سروده است. وی کتاب «نامه نادری» را از زبان ترکی ترجمه کرد و کتاب دیگری به نام «صحّت مظفری» نیز از وی به یادگار مانده است.

دلا، ز چشم نگار آنقدر خراب چرایی — چو زلف پرشکن او به پیچ و تاب چرایی
نگفتمت که ز مژگان صف کشیده، حذرکن؟ — زدی‌به قلب سپاهش،ز خون خضاب‌چرایی
مگر نیستم من همان تاجماه — که لطف توبودی مرا تکیه گاه

تاشی خاتون

(سده‌ی ۸ هـ‌ق)

تاشی، مادر شاه ابواسحاق اینجو و همسر محمودشاه ،از زنان متنفذ ومعروف سده‌ی

هشتم هجری بود که در سرودن شعر و سخن سرایی شهرت داشت. او، در اواخر عمر مرقد سید احمد بن موسی (شاه‌چراغ) را در شیراز بازسازی و تعمیر کردو مدرسه و زورخانه و رباطی در جوار آن تاسیس کرد و بخشی از درآمد املاکش را که در میمند مالک بود، وقف آن امامزاده کرد. پس از مرگ پیکرش در جوار شاه چراغ مدفون گردید. از او اثر منظومی باقی نمانده‌است .

تامی - شیده

(تولد ۱۳۴۶ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

شیده تامی، شاعره‌ی معاصر در تهران، چشم به جهان گشود و تحصیلات خود را تا مرحله دریافت دیپلم ادامه داد. وی مدتی با اساتید نقاشی، کار کرد و نگاه توانایی در نقاشی دارد. «پرده‌ی سرمه‌ای شب» (منتشر در ۱۳۶۶) نام کتاب شعر اوست. خانم شیده تامی چند کتاب دیگر هم که شامل داستانهای کوتاه اوست نوشته و به چاپ رسانیده است. گذشته از این در نقاشی نیز مهارت دارد. و آثار خود را در چند نمایشگاه در تهران به تماشا گذارده است.

○ - **صبر**

عرق از روی من سترد
با دستانی
که نه پوست بود
نه استخوان
در تنفسی سبک
نه به رنگ آب
نه به بوی بهار

***

در همان شب
با قدمهایی
که نه تقدیس را می‌مانست
نه گریز کفر را

به زمین چسبناکِ عشقم نشاند.
در عرصات ترس و تنهایی
توبه از گناه کردیم
و میان قامتهایی کشیده
و رقص نیایش و آتش
با خود حرف را از خود زدیم
هفت هزار سال
درد را گفتیم و شنیدیم
و جلای بیهودگی را
با اشک
بر خون خشک قربانیان ریختیم
او
چون بارش سنگین دانه‌های برف
آرام
بر تن برهنه‌ام نشست
و سزاوار کلامم دانست
سزاوار رسالتی
در ترس و تشنگی و ایمان
من، خود، سِحری بودم
از ساحری خدای او
که نه ظلمت را می‌دانست
نه سنگینی نفرت را
خون باریده بود
در همان شب
که خواب زنگ زده‌ی شیطان را
حجله‌ی آبی تو را پاره می‌کرد

تبرستان
www.tabarestan.info

و آتش بود
که آیات کفر و طاعون را
در سوگ مرگ
می‌سوزاند
لبخند سردت
بر پشت تمام پنجره‌ها
سنگی شد
که به رویش ناگهان صدایی
کلام دعا را اینگونه نگاشت :
«اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ»
در همان شب
که بهشت تو
سرزمینی بود
از کشتزارهایی که در محشر گناه،
دود می‌شد.
دلم هوای گریه‌ی «حوّا» داشت
بر جنازه‌ی سوخته‌ی هابیل
«آری
اگر پایداری کنید و پرهیزگار باشید
چون دشمنان تاخت آورند
خدا با پنج هزار از فرشتگان صاحب علامت
«شما را یاری می‌کند!»
پس آنگاه
بار دیگر پوست انداختیم
پوست انداختیم
و در آتش شدیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تحفه

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

تحفه از بانوان عارفی است که شیخ جامی از او در نفحات‌الانس نام برده است .او کنیزکی بود که به خوانندگی و نواختن عود و شرکت در مجالس و محافل طرب مشغول بود. اما سرانجام در جستجوی حقیقت بر آمد و از دنیای مادی کناره گرفت و چنان در این راه پیشرفت که از خورد و خوراک بازماند و عاقبت به یکی از عرفای نامدار زمانش به‌نام سرّیِ سقطی دست ارادت داد. آنِ عارف بزرگوار به یاری او شتافت و او را به عرفان و تصوف هدایت کرد. اشعار تحفه در گذر زمان نابود شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

تربتی - طیبه

(تولد ۱۲۹۴خ)

طیبه تربتی (الهی قمشه‌ای)، متخلص به «طیب» از شاعران معاصر است .وی در تربت جام، دیده به جهان گشود. او دارای مدرک تحصیلی دیپلم بود. طیبه سرودن شعر را از سال ۱۳۱۳ آغاز کرد.

شب که مرغ سحر از زمزمه بیدارم کرد — ناله‌ای پر شرر از دل زد و هشیارم کرد
وه که در گوش دلم ،ناله‌ی جانسوزی داشت — که نوایش، خبر از عالم اسرارم کرد
خواب خوش رفت،به‌آهنگ خوش،از دیده‌ی من — دل،تجلی‌گه‌آن‌آینه‌رخسارم‌کرد
خوش نوایی است نوای سحر، ای خفته بناز — که روان، خون دل، از دیده‌ی خونبارم کرد
ماه و انجم، همه تسبیح‌کنان، من در خواب — این چه خوابی است که محروم ز دلدارم کرد
دل «طیب» ز سر شوق، پی حق بشتافت — شب که مرغ سحر از زمزمه، بیدارم کرد.

تصویر مرشد آبادی

(قرن ۱۱ هـ‌ق)

بانو بلقیس، زوجه‌ی میر عشقی، متخلص به تصویر متولد مرشدآباد، از پارسی گویان و شاعران هندوستان است و اشعاری به زبانهای اردو و فارسی دارد. شوهرش نیز از شاعران بود و «عشقی» تخلص می‌کرد. این بانو در بدیهه‌گویی مهارت داشت. از زمان

حیات و تاریخ وفاتش اطلاعی در دست نیست.

فـــــتنه زایـــی، مَـــنَت شـــناختهام بـــــد بـــلایی، مَـــنَت شـــناختهام

***

دیـــدم بـه دوش آن مـه، طـفل پـری نـژادی چـون مـصرعی کـه بـاشد پـیوند مـستزادی

تفتی - رؤیا

(تولد ۱۳۴۵)

رؤیا تفتی، شاعره و نقاد ادبی در شهر تفت چشم به دنیا گشود. تحصیلات خود را در تفت و تهران به پایان رسانید و در رشته الکترونیک فارغ‌التحصیل شد. وی از جوانی به ادبیات و شعر علاقه یافت و سرودن شعر را از همان دوران آغاز کرد. نخستین مجموعه‌ی شعر او «سایه لای پوست» در تهران انتشار یافت. از همان دوران به نوشتن نقد ادبی سرگرم شد و مدت‌هاست که به نقد و معرفی داستانهای ادبی در جراید سرگرم‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - سرگیجه

کاشکی مرخصی بگیرد سرم

نچرخد

زمین بچسبد خیس به گودیِ کمرم

نچرخد

و رنگهای مرتکب، جاهایشان عوض نشوند

خناق بگیرند

مثل همین چند دقیقه پیش

بخندم

اریب بخندم

بخندم

اجازه!

حوصله‌ی هیچ کدومتون رو ندارم

تقوی - سعیده

(تولّد ۱۳۵۷ خ)

بانو سعیده تقوی، از شاعران معاصر است .وی از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و سروده‌هایش را در جلسات انجمن قرائت می‌کند.

در امید وصل

زندگی‌را، عاشقی را، سادگی را دوست دارم — همدلیها و همه آزادگی را، دوست دارم
عاشقم اما نمی‌دانم که معشوقم کجاست — هجر معشوق و غم دلدادگی را، دوست دارم
مستم از الطاف پاکت ای وجود لایزال — آتش پرشور این دیوانگی را، دوست دارم
دورم از تو ای امید ناامیدی‌های من — جستجویت را و این آوارگی را، دوست دارم
با امید وصل تو ای وصف تو بی انتها — پای تا سر اشتیاقم، زندگی را، دوست دارم

کوه باور

بر آسمان واژه‌ها، کسی شرر نمی‌زند — ز پشت کوه باوری، سپیده سر نمی‌زند
فغان ز کوچه‌های شب که از میان سایه‌ها — رهای عاشقی، قدم، در این گذر نمی‌زند
نگاه خیره، خسته شد، ز شیشه‌های جستجو — در آسمان همدلی، پرنده پر نمی‌زند
دوباره بی تفاوتی، جوانه زد به لحظه‌ها — به ریشه‌های بیکسی، کسی تبر نمی‌زند
در آرزوی آن گهم که گاه نور می‌رسد — چرا که دیو تیره‌دل، ره سَحَر نمی‌زند

تقی پور - معصومه

(تولّد ۱۳۳۴ خ)

معصومه تقی پور، شاعره‌ی معاصر، در تهران دیده به جهان گشود .تحصیلاتش، معادل لیسانس می‌باشد و سرودن شعر را از سال ۱۳۷۴ آغاز کرده‌است. یکی از اشعار او را با هم می‌خوانیم:

جوانه

تو با قصیده و غزل، تو با ترانه آمدی — برای من که عاشقم، چه عاشقانه آمدی
بگو: بهار بگذرد، چه باک اگر خزان رسد — بمان بمان، بهار من، که جاودانه آمدی
تو از تبار شبنمی، تو معنی شکفتنی — به لحظه‌های غربتم، چه مؤمنانه آمدی
حکایت آنچه داشتم، بشد ز خاطرم همه — تو خود حدیث تازه‌ای، که چون فسانه آمدی

سکوت من شکسته‌ای، کنار من نشسته‌ای بسان گریه‌های من، چه بی‌بهانه آمدی
من‌آن درختِ پیر،وتو، به دشت خشک بودنم به پیکر جوان خود، چه پُر جوانه آمدی
به لحظه لحظه‌های غم، هوای شادمانه‌ای صداقتم نثار تو، که صادقانه آمدی

تقی‌زاده - فاطمه

(تولّد ۱۳۴۶خ)

فاطمه تقی زاده، شاعره‌ی معاصر، در کاشان دیده به جهان گشود .وی دیپلمه است و از سال ۱۳۶۵ سرودن شعر را آغاز کرده است.او شاعری نوپرداز و کهن سراست.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - ***هرگز نمیر، مادر***

ای مهربانتر از گل
ای پاک مثل باران
ای صبح روشنایی
ای عطر نوبهاران

***

روییده بر لبانت
گلهای شادمانی
هرگز ندیدم از تو
جز عشق و مهربانی

***

در باغ سبز مهرت
پیوسته شاد هستم
مانند غنچه‌ای باز
هر بامداد هستم

***

با گرمی و صفایت
دستم بگیر مادر
با من بمان همیشه
«هرگز نمیر ،مادر»

تمدن - رباب

(تولّد ۱۳۰۸خ)

بانو رباب تمدن، فرزند محمد عطار جهرمی، در جهرم ،از شهرهای فارس، به دنیا آمد. دروس ابتدایی و دبیرستان را در همان شهر فراگرفت. از همان سالهابه سرودن شعر آغاز کرد. بعدها به تهران منتقل و در آموزش و پرورش، به شغل شریف آموزگاری اشتغال یافت. سپس ، با شاعر معروف خلیل سامانی ازدواج کرد. ثمره‌ی این ازدواج، سپیده سامانی است که از شعرای معاصر به شمار می‌رود. وی، در مبارزات سیاسی و اجتماعی نیز شرکت داشت. با روزنامه‌ی چلنگر همکاری می‌کرد وبه بهانه‌ی اندیشه‌های سیاسی خود، مدتها تحت پیگرد بود. رباب تمدن از سال ۱۳۴۸ به بیماری صعب‌العلاجی مبتلا گردیده و در آسایشگاه معلولین به سر می‌برد و زندگی دردناکی را می‌گذراند تا سال ۱۳۶۰ شمسی در قید حیات بود. او که بیشتر غزل سرایی می‌کرد در سرودن شعر آزاد نیز مهارت داشت. مجموعه‌ی اشعارش به نام «شبیخون» چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

مرتبت مرد و زن

ما را به دیده، منزلت مرد و زن یکی است — ای زن بگو به مرد، که مارا سخن، یکی است
زن، زیر بار ننگ اسارت نمی‌رود — ای زاهدان، شعار زنان وطن، یکی است
تاریخ، داورست به کردار ما و بس — در مکتب زمانه بلی ممتحن، یکی است
جان در شبان سرد، به خلوت مباد گرم — آن را که قدر هیزم‌و هیزم شکن، یکی است
مردم، بگور اگر بگذارند سر، رواست — در کشوری که مرده هزار و کفن، یکی است!
جمعی که نیست نکته‌ی موزون به نظمشان — در بزمشان نشستن‌وبرخاستن، یکی است
چون هر پدیده،زاده‌ی دیگرپدیده‌یی‌است — زین‌رو به حکم فلسفه،نو باکهن،یکی است
تنها زبان من، ز حق امروز دم نزد — عمریست در طریق وفا قول من، یکی‌است
روزی که مَرد، ساز دورنگی به چنگ داشت — گفتم «رباب» مرتبت مرد و زن، یکی است

مهر آزادی

به امیدی که مهر آزادی — دمد و نوربخش دیده شود
آشنا با فروغ جان بخشش — تن هر جان به لب رسیده شود
هردم از دهر رخت بربندد — هم بساط نشاط چیده شود
به امیدی که نغمه‌ی شادی — از زمین و زمان شنیده شود

بـــــه رخ مـــام مـــهربان، خـــندان طـــــفل در بســـتر آرمـــیده شـــود
پـــــیش از آن کـــــافتاب عـــالمتاب از کـــران تـــا کـــران دمـــیده شـــود
گـــوش مـــن، آشـــنا بـــه بـــانگ خـــروس چشـــم مـــن بـــاز بـــر سـپیده شـــود

تمسکنی زاهدی - سکینه

(تولّد ۱۳۵۲ خ)

سکینه تمسکنی زاهدی، شاعره‌ی معاصر در سال ۱۳۵۲ خ در گرگان چشم به جهان گشود. دروس دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود فراگرفت و سرودن شعر را از دوران جوانی آغاز کرد. ظاهراً اشعاری در سبک کهن می‌سراید.

www.tabarestan.info تبرستان

غزل

نـخل امـید مـرا بـار و بـری بـایدونیست در دل خسته‌ی من شـوروشری بـایدونیست
مـانده‌ام خسـته و تـنها بـه نـهانخانه‌ی دل بهر هجرت به سحر همسفری باید و نیست
نگـــه مـــنتظرم مـــانده بـــه یـــلدای خـــیال در پس غربت شبها سـحری بـاید و نـیست
مـــرغ لبـــخند پـــریدست ز شـــاخ لب مـــن تا به سرچشمه‌ی حیوان سفری باید و نیست
شـــدم از بـــند رهـا، لیک دریغ ای دل مـن بـهر پـرواز مـرا بـال و پـری بـاید و نـیست
آرزو ســـوخت بـــه آتشکـــده‌ی مـــاتم دل بهر رفتن ره و شـوق دگـری بـاید و نـیست
بوسه‌ی سرخ فـلق، مـانده بـه لبـهای سـپهر شفقی مانده و خونین جگری باید و نـیست

مانده سودا به سرو اشک به گلرنگ گلی
معرفت در دل صاحب نظری باید و نیست

تمنّا - منیژه

(تولّد ۱۳۵۹خ)

منیژه تمنّا از شاعران جوان و معاصر افغانی است. او در ۲۲ دیماه ۱۳۵۹ در شهر باستانی هرات به دنیا آمد. از ابتدای سرنوشت حصاری، از جدایی بین خود و زادگاهش احساس می‌کرد. درکنار پدرش زندگی را تجربه کرد و عشق را آموخت و حافظ را شناخت. تحصیلاتش را در رشته‌ی ادبیات فارسی به پایان رسانیدو اینک در رشته‌ی تئاتر فعالیت

دارد و بارها در روی سن به آرامش مطلق رسیده‌است. با اینکه صدای تمام دلتنگی‌هایش را بارها و بارها در پس کوچه‌های تهران فریاد زده‌است، اما به سرزمینش می‌اندیشد و مردم کشورش را همیشه دوست دارد.

○ - *باد*

می‌توانی
برجها را
ویران کنی
شاخ و برگ درختان
در نگاهت
می‌رقصند
پیراهن را
بر اندام نحیف و لاغرم
چه خوب
می‌چرخانی
همّتی کن!
بیا امشب
غم‌هایم را به بر
با توام
ای باد.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *فصل چشمانت*

در چهارچوب یک خاطره
در بُعد خاموش اطاقی کوچک
در حنجره‌ی خیس خورده‌ی
یک انسان
در کدامین دارِ دنیا
تو را بافته‌اند

که هر نقشی از تو
هزاران سال مرا
در عمق آن
فرو می‌برد
و از چه رنگی
تو را بافته‌اند
که چشمانت
چهار فصل را
برایم
تکرار می‌کند ؟

تبرستان
www.tabarestan.info

تندری - بدری

(تولّد ۱۲۸۵خ)

بانو بدری تندری، متخلص به «فانی» دختر شیخ حسینعلی کاشفی، از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. مادر وی مریم بانو، همشیره‌ی شادروان آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی، از پیشروان و زعمای نهضت مشروطیت بود. بانو بدری، در ۱۳۰۳ خورشیدی با محمود تندری قمی (صمصمام) ازدواج کرد. تحصیلات وی، در حدود لیسانس ادبیات بود و زبان فرانسه را خوب می‌دانست. همچنین در هنرهای دستی زنان نیز ماهر بود. بانو بدری که اشعارش، در سبک عراقی است ،در کشورهای سوریه - عراق - ترکیه - یونان و مصر و بعضی کشورهای اروپایی، سیاحت کرد و تا چند سال قبل، در تهران سکونت داشت. از سرانجام زندگی وی، اطلاعی نداریم و سال مرگش به دست نیامد.

روان خسته

خسته شد از رنج روزگار، روانم رفت ز تن، تاب و توش و هوش و توانم
بس که دویدم به گیتی از پی دانه دام به پایم فتاد و دانه به جانم
دانه به جانم ز رنج و غصه عیان شد چاره‌ی این دام و دانه هیچ ندانم

جـــرأت آغـــاز هـــیچ کـــار نـــدارم بس کـــه ز انـجام کـار خـود نگـرانـم
نـی بـنوشتن مـراست مـیل و نـه خـوانـدن خسـته شـده روح و بسـته گشـته دهـانم
لاغـــر و فـرسوده هـمچو مـوی نگـارم در هـــم و آشـــفته هـمچو زلف بُـتانم
آنکـه مـرا سـال پـیش دیـده، گـر امسـال بـــاز بـــبیند، نـــدانـــدم کـه هـمانم
بـــار دگـــر پـــانهم بـه ســوی اروپـا تـــا ز خـــطر، جـان خـویشتن بـرهانم
تکـیه بـه حـق دارم، اوست تکـیه‌گـه مـن او بُـــــوَد آگـــه ز راز و درد نـــهانم
شکـوه بـه بـهمان نـمی‌برم کـه چـنینم هـــم بـه فـلان رو نـمی‌کنم کـه چـنانم
«فـانی» اگـر بِـه شـوم دوبـاره از ایـن درد خـــدمت مـــردم کـنم ز دست و زبـانم

www.tabarestan.info تبرستان

توانگر - پری

(تولّد ۱۳۰۷خ)

پری توانگر، شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. تا دیپلم دبیرستان تحصیل کرده است. از سال ۱۳۲۵ خورشیدی، سرودن شعر را آغاز کرد. وی از شعرای نوپرداز است و مجموعه‌ای از سروده‌هایش به نام «آن سوی پرچین» در سال ۱۳۶۵ چاپ ومنتشر شده است. بانو پری توانگر از بانوان خیر و نیکو کار نیز می‌باشد و با انجمنهای نیکوکاری همکاری مفید و مداوم دارد.

○ - *وداع*

دیگر از بدرودها با من مگوی
این کلام آخرین و واپسین
خرمن جانم به آتش می‌کشد
لیک گویی هر زمان،
بر لبم آیدسلام دیگری،
هاتفی بر من رساند این پیام:
در پی هر آشنایی و سلام
باز نجوای وداع دیگری است

○ - *این رسم زندگی است*

ای برگهای زرد

ای شاخه‌های خشک
کاینسان غریب واره و خاموش و بی صدا -
بر بستر زمین پریشان فتاده‌اید
می‌دانم این یقین -
بسیار روزهای دراز پر از غرور
سرمست از جوانی و هستی و زندگی
بودید جلوه‌گر
بر شاخسارِ نازِ درختانِ شهر،
هر روز
از طلوع سحر تا غروبگاه -
مشتاق این و آن -
دیوانه‌وار نعره‌ی مستانه می‌زدید
ما سایه می‌دهیم
سر سبز و پر طراوت و شاداب
بر خستگانِ راه -
بر عاشقان صادق و پاکیزه دامنان
و امروز می‌بینم، اینچنین
پاییز
این فصل عشق و شور
این فصل پر غرور
دامن کشان -
همراه خویش شما را کشد به خاک
آری، این رسم زندگی است -
یک روز بر فراز، در آن اوج آسمان .

تبرستان
www.tabarestan.info

***

نمی‌خواهم که بی تابت ببینم امیدم هست شادابت ببینم
ندیدم من به بیداری، رخت را دلم خواهد که در خوابت ببینم

توتونچیان - سکینه

(متولّد ۱۲۹۸ خ)

بانو سکینه توتونچیان ،شاعره‌ی معاصر خانه‌دار و صاحب ذوق است. وی در شهر رشت به‌دنیاآمده و در همان شهر تحصیل کمال کرده است. دانشسرای مقدماتی را گذرانیده و در شغل شریف آموزگاری به نوباوگان شهر خود خدمت می‌کند. وی همسر محمود مرتضوی است و یک پسر و دو دختر و ۵ نوه دارد و در سنین کهولت بسر می‌برد. او می‌گوید:« من از شعر و شاعری چیزی نمی‌دانم فقط احساس من می‌باشد که به صورت کلماتی لطیف بر صفحه‌ی کاغذ جان می‌گیرد.»

تبرستان www.tabarestan.info

○ - جاده‌ی سبز بهار

جاده‌ی سبز بهار
بر سر راه است
ریزش غنچه‌ها
درختان سایه‌ی زیبایی خواهند داشت
بر خاک زادگاهم
ما دیگر بار درختان پر غنچه را
به عشق و باروری
سوگند خواهیم داد
به امید و حرکت واخواهیم داشت
ما بار دیگر دانه خواهیم افشاند
تا پرندگان آزاد
گرسنه نمانند
ما، مسیر رودهای پر آب دنیا را
از مسیر هرز بازخواهیم گرفت
به دشتهای تشنه
تشنه‌ی یک قطره آب
جاری خواهیم ساخت
ما گلهایمان را قسمت خواهیم کرد

تا دستی تهی از گل نماند
دایره‌هایی با شعاع وسیع خواهیم گرفت
حلقه‌هایمان را تنگ و تنگ‌تر خواهیم ساخت
بهار نزدیک است
جاده‌ی سبز بهار بر سر راه است .

توحیدی - افسرالسادات

(تولّد ۱۳۵۳خ)

تبرستان www.tabarestan.info

افسرالسادات توحیدی ، دختر سید محمود ارفع، از شاعران جوان کرمانی است. وی در شعر «جلوه» تخلص می‌کند. لیسانسیه‌ی زبان و ادبیات فارسی است و در کانون هنر کرمان به خدمت اشتغال دارد. پدرش نیز شاعر بوده و «ارفع» تخلص می‌کرد.

کاش می‌شد

کاش می‌شد، دست کم فریاد زد — سر میان چاه برد و داد زد
کاش می‌شد، یادها را پاره کرد — پشت‌پا بر هر چه بی بنیاد زد
کاش می‌شد، بیستون را تیشه کرد — بر سر اندیشه‌ی فرهاد زد
کاش می‌شد، در غریبستان عمر — کلبه‌ای بر شانه‌های باد زد
کاش می‌شد پرده را بالا گرفت — دست رد بر این خراب آباد زد
کاش می‌شد در غروب مهرها — هم صدا فریاد استمداد زد
کاش می‌شد ضجه‌های صید را — دسته کرد و بر سر صیاد زد
کاش می‌شد «جلوه» سان در اوج غم — بر حوادث هرچه باداباد زد

توران آغا قاجار «فخری»

(۱۳۰۹-۱۲۷۶ هـ.ق)

توران آغا (فخرالدوله)، از دختران ادب پرور ناصرالدین شاه قاجار و ملقب به فخرالدوله بود. وی علاوه بر زیبایی جمال از زیبایی معنوی نیز بهره داشت. هم شعر خوب می‌سرود و هم خطّ زیبایی داشت. در سواری و تیراندازی نیز مهارت داشت. غزل را به شیوه‌ی عراقی می‌سروده و دیوانش در کتابخانه‌ی سلطان محمود میرزا برادر کوچک

احمد شاه در پاریس نگهداری می‌شد که از سرنوشت آن خبری نداریم. وی در ۳۳ سالگی به بیماری مهلک سل مبتلا شد و در عنفوان جوانی درگذشت و در صحن حضرت معصومه (ع) در قم دفن شد. از اشعار وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

تومان‌آغا قاجار

(۱۳۲۵-۱۲۸۱ هـ‌ق)

تومان آغا «فروغ الدوله» دختر ناصرالدین شاه و خواهر توران آغا فخرالدوله همسر علیخان ظهیرالدوله از بانوان اندیشمند دوره‌ی قاجار و در نظم و نثر دستی توانا داشت. اشعار و نوشته‌های او، گذشته از شیوایی بیانگر گوشه‌هایی از تاریخ دوران مشروطیت می‌باشد. وی به ملکه‌ی ایران شهرت داشت و بعد از ازدواج با ظهیرالدوله در واقع به دنیایی دیگر راه یافت و به عالم فقر و درویشی گرایید. او در شعر «صفا» تخلّص می‌کرد. در استبداد صغیر و روز به توپ بستن مجلس، خانه‌ی او آماج توپها قرار گرفت و تخریب شد و تمام نفایس و اثاث زندگی و کتابها و نوشتجاتش از بین رفت. با وجود اینکه محمد علیشاه و همسرش ملکه جهان از وی عذر خواستند و دلجویی کردند زخم دلش هرگزالتیام نیافت. وی از ظهیرالدوله سه پسر و چهار دختر بزاد. پسر بزرگش محمد ناصر ظهیرالسلطان از آزادیخواهان مشروطیت بود.

www.tabarestan.info تبرستان

تورانشاه لاری

(سده‌ی ۱۱-۱۰هـ‌ق)

تورانشاه، از زنان شاعر در اواخر سده‌ی دهم واوایل سده‌ی یازدهم هجری است. وی تا سال ۱۰۲۲ هـ‌ق زنده بود. به نوشته‌ی مؤلف تذکره‌ی عرفات‌العاشقین، تورانشاه دختر پادشاه فرومانروای لار بود.

نیش مژه‌ات که خونفشان دل ماست بر غیر مزن، که زانِ دل ماست
زلفان سیاه سرکشت، بهر خدا بر هم نزنی که آشیان دل ماست

***

ای دوست، به جان تو، که ایمان دل است کاندوه غم تو، راحت جان و دل است
قربان خیال تو که شبهای فراق تسکین ده خاطر پریشان دل است.

توکلی - میترا

(تولد ۱۳۳۵خ)

میترا توکلی (ساقی عمارلو) متخلص به «ساقی»، شاعره‌ی معاصر، در رودبار گیلان دیده به جهان گشود. دوره‌ی دبیرستان را گذرانید و دیپلم گرفت. آنگاه سرودن شعر را از ۱۳۵۶ آغاز کرد. وی در سبک کهن‌و نو (هر دو) شعر می‌سراید و با مطبوعات نیز همکاری دارد.

نی لبک

نـــاله‌های نـــی لبک دارد دلم — بـــا تـــو درد مشـــترک دارد دلم
مـــی‌نشینم در کـــنارت آیـــنه — بـــاورم داری! نـه، شک دارد دلم
آمـــدم یک پـیله مـهمانت شـوم — آســـمانی شـــاپرک دارد دلم
یک زمین هم ریشه‌ام با زخم تـو — دست نزن! امشب ترک دارد دلم
باغهای شوق در چشم من اسـت — دشـــتهایی قـــاصدک دارد دلم
زخـــمهایت را نشـــانم مـــی‌دهی — مـــانده‌ام، قـصد کـمک دارد دلم

مادر

کوچه کوچه از یادت، غمگنانه مـی‌گریم — خانه خانه مـی‌مویم، بـی بـهانه مـی‌گریم
در سراب بی سـویی، بـا خـمار انـدیشه — تا سـتون دلتـنگی، یک حـنانه مـی‌گریم
ای مـــهاجر رفـته، ای مسـافر قـلبم — بی حضور سبز تـو، هـر شـبانه مـی‌گریم
در هوای زنبق‌ها، پـا بـه پـای سـوسن‌ها — هـمنوای کـوکب‌ها، عـاشقانه مـی‌گریم
زخم کهنه‌ای دارد، یاس کوچکم بـی تـو — یک جوانه می‌خواند، یک ترانه مـی‌گریم
شانه‌ات شبی، مادر، تکیه گـاه مـن بـوده — من بـه یـاد آن شـبها، کـودکانه مـی‌گریم
یک قصیده تـنهایم، غـربتی بـه دل دارم — چون کرانه‌ی باران، بـی کـرانـه مـی‌گریم

توللّی - مهین

(تولد ۱۳۰۹ خ)

بانو مهین توللّی، فرزند دکتر مسیح الله فربود و همسر شاعر معروف شیرازی فریدون توللّی، از شاعران معاصر است. پدر وی ،از اطبای حاذق بود و به زبان و ادبیّات فارسی وانگلیسی تسلط داشت. بانو مهین، پس از فراگرفتن دروس دبستانی و دبیرستانی در

www.tabarestan.info تبرستان

شیراز، با فریدون توللی ازدواج کرد و از وی صاحب سه دختر شد. وی صاحب قلمی شیوا ورساست و مقالاتی در مجلات و روزنامه‌ها، به چاپ می‌رساند. داستان «سنجاق مروارید» و «ویلون شکسته» از اوست. او گاهی نیز شعر می‌سراید و از شاعران نوپرداز است. فریدون، در ۱۳۶۴ درگذشت و او را سخت سوگوار کرد. او بعد از مرگ شوهر انجمن ادبی‌ای در خانه‌ی توللّی تاسیس کرد. و اینک سال‌هاست که به پذیرایی از شاعران سرگرم است.

○ –*ای خداوند بزرگ*

تبرستان
www.tabarestan.info

مهر خود را تو زما باز مگیر
دل گمگشته‌ی ما را به ندایی به ره آر
دست کوتاه و فرو مانده‌ی ما را برگیر
ای خداوند بزرگ
همه جا جلوه‌ی دلجوی تو را می‌جویم
همه جا عطر دلاویز تو را می‌بویم
همه جا نام دل افروز تو را می‌گویم
ای خداوند بزرگ
بامدادان به ولای تو زجا برخیزم
شامگاهان به صلای تو زغم پرهیزم
به امید تو و یاد تو و مهر تو
ای خداوند بزرگ
ذره‌ام، ذره‌ی درگاه توام
بنده‌ام، بنده‌ی بی راه توام
ناتوان بنده‌ی خود را دریاب
ای خداوند بزرگ
ای خداوند بزرگ

تهرانچی – مژگان

مژگان تهرانچی، متخلّص به «مژگان»، از شاعران معاصر است. وی در شهر استانبول

ترکیه، پا به جهان نهاد و در دو سالگی به ایران آمد و در دبیرستان ژاندارک تهران تحصیل کرد. سروده‌هایش، در مجلات هفتگی ایران چاپ می‌شود.

کیستم

کیم من، رهروی افتاده و محزون و خسته — ز پیمودن دگر وامانده واز پا نشسته
تویی آن حسرت جا مانده در جام تمنا — منم دُردی‌کش از جان و از جانان گسسته
چو مرغی آشیان گم کرده‌ام در وادی عشق — به دست چون تو صیادی، پر و بالم شکسته
نمی‌خواهم‌رهایی،باغمت‌مأنوسم‌ای‌دوست — اسیرم من، چه دربند و چه از قید تو رسته
چنان، دل، بسته پیمان، با تو ای نامهربانم — که نتوانم گشودن این گره، از کارِبسته

www.tabarestan.info تبرستان

تهرانی - سیمین

(تولد حدود ۱۳۰۶ خ)

سیمین تهرانی ، از بانوان شاعره‌ی معاصر است. وی در تهران به دنیا آمده و تحصیلات دبیرستانی را در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در زادگاهش به پایان رسانیده است. به موسیقی و ادبیات، علاقه دارد و روزگارش را به سرودن شعر گذراند به نمونه‌ای از آثار او توجه کنید

ترس

ترسم از آنکه عاقبت روزی — بربایی ز کف، غرورم را
یا فدایی عشق خود سازی — این همه شادی و سرورم را

***

باز ترسم که قلب بوالهوست — روزی از کوی عشق پرگیرد
پشت پایی زند به عالم دل — ماجراهای رفته سر گیرد

***

ترسم از آنکه نامرادی من — نقل هر محفلی شود روزی
قصه‌ی عشق ما به‌بار آرد — داستان عجیب مرموزی

***

باز ترسم که رنج بدنامی — بنماید ز عمر، دلگیرم
از من ای عشق بی ثمر، بگریز — که‌من از عشق و عاشقی سیرم

تیره‌گل - ملیحه

(معاصر)

ملیحه تیره گل، از شاعران نوپرداز معاصر و از ایرانیان مقیم آمریکاست.سه مجموعه از اشعار وی، به نامهای «تو را ای هیچ» در سال ۱۳۷۰خ .و «از خدای خود» در سال ۱۳۷۶خ .در آمریکا و «کاکتوس» در تگزاس چاپ و منتشر شده است.

○ - بر خیزگاه موج

در سکوت من
نقطه‌هایی جاری است
که دو به دو
شکل عشق را بر شانه‌های نسیم
خال می‌کوبند
در سکوت من
خط خمیده‌ای‌ست
که ساعت کوکی را
بر نرده‌های برجی بر خیزگاه موج می‌آویزد
در سکوت من
حرفی از رخنه‌های مدور مارپیچ است
- در پیوند دو نیمه‌ی نطفه
گهواره و گور
پیشانی و گره
که می‌بندد و باز می‌شود
می‌بندد و باز می‌شود
در سکوت من
طرح مدرسه‌ی افلاطون است
که با حجم دریای روبرو
تاب نرمی دارد
و خلوت ماسه‌ها را

تبرستان
www.tabarestan.info

- تا دور دست زمین -
یکی یکی می‌بوسد
و در هلهله‌ای جاری از غار
با هوش هژیر هزار تاب خورشید
می‌آمیزد
در سکوت من
چیزی است مثل کودکی نوپا
که می‌افتد و بر می‌خیزد
می‌افتد و بر می‌خیزد!

تبرستان
www.tabarestan.info

تیفوری - فرشته

(معاصر)

فرشته تیفوری، از شاعران نوپرداز معاصر است .مجموعه‌ی اشعار او به نام «خط تیره» از سوی انتشارات مرجان، در ۱۳۴۸ چاپ و منتشر شده است. قطعه‌ی زیر، سروده‌ی اوست که از مجله‌ی سخن، نقل می‌شود.

○ - در بیرون...
در بیرون، هوا آزاد است
در بیرون ،دیگر دیوار نیست
و رنگی هم نیست
در بیرون، می‌توان پرواز کرد
در بیرون، می‌توان فریاد کرد
در بیرون، می‌توان بود....
و یا نبود!

تیمار - شیما

(۱۳۸۲-۱۳۵۲خ)

شیما تیمار، شاعره‌ی نوپای معاصر در تهران چشم به جهان گشود. وی تحصیلات

دانشگاهی خود را در رشته‌ی شنوایی سنجی خاتمه داد و در کلینیک شهرداری به کار پرداخت. سرودن شعر را از ۱۵ سالگی آغاز کرد و نخستین دفتر شعر خود را به نام «از خواب نرگس و مهتاب» در اسفند ۷۸ از سوی انتشارات نیلا به چاپ رسانید. او متأسفانه عمری کوتاه داشت و در تابستان ۱۳۸۲ به ناگاه به خواست خود دیده از زندگی فروبست.

○ - ***با تو می‌توان***

با تو می‌توان بهار شد
می‌توان هزار شعر عاشقانه را
سرود و ماندگار شد
با تو می‌توان در این دیار پر فریب
ره نورد جاده‌های روزگار شد.

□

با تو، می‌توان دوباره دید
چهار فصل سال را
بر تن تمام روزهای سال
رنگ دل کشید و
یادگار شد

□

می‌توان در کنار تو به جنگ روزگار رفت.
یا که با درخت سبز صلح
تا همیشه
همدیار شد!

□

با تو، می‌توان ستاره چید
می‌توان به آسمان نگاه کرد و بی‌قرار شد
می‌توان جدا شد از زمین و از زمان
ابر شد

تبرستان
www.tabarestan.info

پرنده شد
رنگ روح یار شد.

□

می‌توان دواند ریشه در زمین
می‌توان درخت شد
جوانه زد
بهار شد!...

تبرستان
www.tabarestan.info

تیمورتاش - ایراندخت

(تولد ۱۳۷۰-۱۲۸۸ خ)

دکتر ایراندخت، فرزند عبدالحسین تیمورتاش (سردار معظّم) وزیر مقتدر دربار رضاخان، در شهر کاشمر به دنیا آمده، تحصیلات خود را در تهران و فرانسه به پایان رسانید. وی در نویسندگی و امور فرهنگی، دست دارد. چندی نیز وابسته‌ی فرهنگی ایران در فرانسه بوده و روزنامه‌ی رستاخیز را مدیریت می‌کرد. به مقتضای طبع موزون، گاهی اشعاری می‌سرود. چند بیت از پاسخی که به نامه‌ی منظوم شاعر معروف خراسانی فرّخ داده است، در زیر می‌آید.

ستوده فرخ فرخنده‌ی سخن‌پرداز — گزند حادثه‌ی چرخ، باد دور، تو را
رسید نامه‌ی منظوم و آفرین گفتم — بدان قریحه‌ی سرشار پر ز شور تو را
دلالتم به صبوری چگونه فرمایی — که بود آگهی از مرگ مهرپور[1]، تو را
به جای مهر، نشاید گزید، دیگر کس — وگر گزینی، نارد به دیده، نور، تو را
زمانه ساخت مرا سوگوار در همه عمر — نصیب ماست، چنین بهره، بادشور، تو را

تیموری - طیبه

(معاصر)

طیبه تیموری، متخلص به «حدیث» از بانوان فرهیخته و شاعران معاصر است. وی در

۱- مهرپور نام برادر ناکام اوست.

انجمن گلستان سعدی عضویت دارد. و در تهران زندگی می‌کند.

دولت وصل

ساقی، قدحی در ده، لبریز و خرابم کن — خمخانه‌ی چشمت را در جام شرابم کن
پیمانه‌ی ما اکنون از باده تهی باشد — پر کن قدح ما را وز باده خرابم کن
بار غم هجرانت تا چند کشم، باز آ — یک باره دل آسوده، از رنج و عذابم کن
از دفتر عشق تو خواندم غزلی شیوا — من طفل دبستانم، دانای کتابم کن
تا کی بزنی طعنه بر عشق جهانسوزم — از حال من آگه شو، آنگاه عتابم کن
عمریست چو گل کوته، فرصت ندهد ما را — با بوسه‌ی شیرینی، از خانه جوابم کن
در خاطر مشتاقم، این گفته «حدیث» آمد — گر دولت وصلم نیست، معشوقه خطابم کن

تبرستان www.tabarestan.info

تیموریه - عایشه

(تولد ۱۳۱۳هـ‍ـق)

عایشه تیموریه، از شاعران افغانستان در ۱۳۱۳هـ‍ـق به دنیا آمد. او یکی از پرچمداران جنبش آزادی زنان به شمار می‌رود. او اشعاری اجتماعی می‌سرود و از اشعارش تک بیت‌هایی پراکنده در تذکره‌ها باقی مانده است که فرادست ما نیامد.

ث

ثقفی - فروغ

(تولد ۱۳۱۸ خ)

بانو فروغ ثقفی (ظهوری) از شاعران نوپرداز معاصر، در شهر سمنان به دنیا آمده است. تا نیل به فوق دیپلم تحصیل کرده است. سرودن شعر را از بیست سالگی آغاز کرده و اشعاری در سبکهای نو و کهن می‌سراید. غزل زیر را در پاسخ اشعار شادروان پروین اعتصامی سروده است:

www.tabarestan.info تبرستان

ای گل، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی

ما، در ره و کوی تو، به جز خار، ندیدیم — جز سرزنش و طعنه‌ات ای یار، ندیدیم
از عقل و خرد آنچه که آموخته بودیم — گویی که عبث بود و خریدار، ندیدیم
بیمار و پریشان شده در وادی عشاق — خو کرده به دردیم و پرستار، ندیدیم
با هر که بگفتیم غم و درد نهان را — رسوا شده و محرم اسرار، ندیدیم
هر جا که نهادیم بنا، کعبه‌ی آمال — ویران شد و جز مرگ سزاوار، ندیدیم
با شوق و شعف آمده در محفل یاران — پروانه صفت سوخته و یار، ندیدیم
باشد که شویم عاشق آن خالق یکتا — کاندر دو جهان بهتر از این کار، ندیدیم

ثمالی - پروانه

(معاصر)

پروانه ثمالی، از شاعران معاصر است. اشعارش، در مجلات تهران گاهگاه چاپ می‌شود. در تذکره‌ی زنان سخنور، سروده‌ی زیر از وی نقل شده است.

خداوندا، نمی‌دانم چه رمزی است — که می‌لرزد دل من از نگاهش
ندانم چیست این راز نهفته — که می‌بینم به چشمان سیاهش

***

نگاه او، فسونکار و فریبا — به دل افسانه‌ها خواند ز هستی

دو چشمش فتنه‌انگیز و هوس خیز دهد همچون شراب کهنه، مستی

***

چو افسون می‌کند جادوی چشمش نیازی پافشارد بر سر دل
به رؤیاها درآمیزد خیالش بسان موج دریا روی ساحل

***

درون باغ جان، گشته شکفته گل عشقی که راز آن نگاه است
دلم می‌لرزد از بیم و امیدی لبم خاموش، سینه پر ز آه است

www.tabarestan.info تبرستان

ثمره عربی - معصومه

(تولد ۱۳۴۶خ)

بانو معصومه ثمره عربی، از شاعران معاصر متخلص به «سحر» در کرمان به دنیا آمد و تحصیلات خود را در همان شهر تا نیل به اخذ لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کرمان، ادامه داد. از امیدهای آینده‌ی آن خطه می‌باشدو عضو کانون شعرا و ادبای کرمان است. نمونه‌ی اشعارش، استعداد او را در سرودن شعر به خوبی نشان می‌دهد.

چوگان حکم

ز دیده، اشک ندامت چکیده بر رویم غبار خاطر خود را به آب می‌شویم
دل است باز شکاری، برای محنت و غم غم است باز شکاری که پر زده سویم
زمانه مهر ندارد، به یک سر مویی چرا اسیر غمش گردم و چو نی مویم
غزلسرای سرای حقیقتم، ای دوست که هست خاک کف پای عارفان، کویم
دگر نشان من از من مپرس، می‌دانی که هر کجا نگرم، محو جلوه‌ی اویم
ز نیک و بد ز چه نالم، گلایه چون گویم که پیش قامت چوگان حکم، چون گویم
دل است دوزخ ما و غم است آتش آن و این همه هست هم زیار آتشین خویم
بیاورید همی نامه‌ی سیاه مرا که نمره‌های گناهش به اشک خود شویم

راز صبح

بشنو از جان و دل، ترانه‌ی صبح تا بگیرد دلت، بهانه‌ی صبح
تا سر از خواب عشق بردارد سر گذارد به روی شانه‌ی صبح
تا به کامت، همه جهان گردد روی کن رو به آستانه‌ی صبح

میل پرواز و جستجو داری / بال بگشا به بیکرانه‌ی صبح
بدهد مرده را چو عیسی، جان / نَفس پاک و صادقانه‌ی صبح
روشنی، خرمی،هوای لطیف / باشد اینها همه، نشانه‌ی صبح
آنکه هر بامداد در خواب است / او ندیده است روی خانه‌ی صبح
با «سَحَر» راز صبح می‌گویم / من نگویم به شب، فسانه‌ی صبح

ثمری - عالمتاج

تبرستان www.tabarestan.info

(۱۳۷۲-۱۲۹۶خ)

عالمتاج ثمری، شاعره‌ی معاصر در تبریز دیده به جهان گشود. او دیپلمه بود و از سال ۱۳۱۱ به سرودن شعر روی آورد. از اشعار وی، سه مجموعه به نامهای «گلهای وحشی»،« سایه‌ی گریزان» و «توشه‌ی عمر» چاپ و منتشر شده است. این بانوی هنرمند در سال ۱۳۷۲ خورشیدی جهان را بدرود گفت. بانو عالمتاج علاوه بر هنر شاعری در انواع هنرهای دستی از قبیل سوزن دوزی، گلسازی و سرامیک، مهارت داشت و اشعار نغز ودلکشی از او به جای مانده است.

شادی آفرین

وه چه گلزار، دلنشین بینم / باغ را شادی آفرین بینم
رخ زیبا و چشم‌مست تورا / با رخ تازه گل، قرین بینم
شمع و پروانه را به راز و نیاز / وه چه زیبا ونازنین بینم
در طنین صدای گیرایی / رمزی از عشق آتشین بینم
وان صدا، زد شرر به جان و دلم / جلوه‌ی حق، در آن یقین بینم

بیا که

بیا که مرغک دلخسته و وفادارت / خموش ماند و ز غم سر به زیر بال گرفت
بیا، بیا و مرا، دستِ رنج و غم مسپار / که لوح خاطر من، گردی از ملال گرفت
بیا که شعله‌ی آهم ز دل زبانه کشید / فرو چکید ز غم، اشک من ز مژگانم
بیا، بیا چو نسیم سحر به گلشن جان / که همچو غنچه، خورَد چاک‌ها، گریبانم
بیا که جان من آمد از انتظار، به لب / بیا که جرعه کش باده‌ی نگار توام
چو از طریق محبت به دیدنم آیی / به احتیاط قدم نه، که خاک راه توام

ج

جافری - نسرین

(تولد ۱۳۲۹خ)

نسرین جافری، شاعره‌ی معاصر، در خرم آباد لرستان متولد شد. پس از خاتمه‌ی تحصیلات در آموزش و پرورش استخدام شد و به تدریس پرداخت. ازدواج کرده و مادر ۳ فرزند است. از وی چند دفتر شعر به نامهای «زخم سایه و بید» و «رمل هندسی آفتاب گردان» و «نیمی از مرا کشته‌اند» تاکنون چاپ و منتشر شده است. او چند سالی است که در تهران زندگی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - بوی گندم

با پایی چوبین
به دنبال ساعتی می‌گردم
که تنها
بوی زمان مرا بدهد
ریگهای نیاکان
در صحرای باستان
با نسیمی از مفرغ و آیین
برجها را می‌گشاید
تو می‌ایستی با ناقوسی از بخار
دستت گشوده می‌شود
و بوی گندم
تا ملکوت پخش می‌شود
نام تو چیست؟
که پای دامنت
بذرها ریشه زده

چه بوی نوری می‌آید!
و آینه و باران
روی شقیقه‌ام منفجر می‌شود
رازی، لای دندانهایم چفت شده
و چشمانم انباشته از نمک
بر طعام زخم،
سجده می‌کند
بارم را خوب نبسته‌ام
تو می‌توانی حواسم را
به من برگردانی
دالانهای افیونی کتابت را
بگشای به روی من!
جهان را بگشا!
که فاتحی بی پرچم‌ام
و سنگ تخیلم شکسته است!

***

روحم را فروخته‌ام
در این بازار
و با کاسه‌ی جذامیان، متبرک می‌شوم

***

لزومی نداشت
که روی واژگان فقر، برقصم
تنها یک جرعه آب
و یک درخت به من بدهید
تا بوی برده ندهم

***

در ساحل سنگی تاره‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

انسان
رؤیای ابدی نان را
بر قله‌های ذائقه می‌جنباند
فرمان را می‌جویم

جانان بیگم بهارلو

(۱۰۷۰-۱۰۰۰ هـ‌ق)

جانان بیگم، دختر عبدالرحمان، خانِ بن بیرامخان که به خان خانان شهرت داشت ، از بانوان دانشمند و فاضل و پارسی گو واز شیعیان مخلص و ایرانی تبار هندوستان بود .او مورد علاقه و احترام جهانگیر شاه، پادشاه بابری هند بود. این بانوی بزرگوار، در خواست همسری جهانگیر را نپذیرفت ودر سال (۱۰۷۰هـ‌ق) درگذشت. وی، در علوم حوزوی، متبحر بود و درجه‌ی اجتهاد داشت و تفسیری عرفانی از قرآن کریم نگاشته بود. متأسفانه به جز تک بیت زیر نمونه‌ی دیگری از اشعار این بانوی فرهیخته به دست نیاوردیم .

عاشق ز خلق، عشق تو پنهان چسان کند　　پیداست از دو چشم تَرَش، خون گریستن

جاودان - فریبا

فریبا جاودان، از شاعران معاصر است وی از کارکنان بانک ملی ایران می‌باشد. سروده‌هایش در مجله اختصاصی بانک چاپ و نشر می‌شود.

راز پیوند کوه و دریا

عطر گلهای وحشی صحرا　　خلوتم را ز خویش، آکنده است
نغمه‌های حزین یک احساس　　در هوای دلم، پراکنده است

***

در حضور وسیع صورتها　　باورم شد که سخت تنهایم
بعد از این در سکوت خواهم خواند　　گرچه در ارتفاعِ غوغایم

***

دل مـــن، هـــم تـــبار دریـــاهاست کـــوهها در وجـــود مـــن جـــاریست
هـــیچکس، زیـــن مـــیان نـــمی‌دانـد راز پـــیوند کـــوه و دریـــا چـــیست ؟

جدیری – سپیده

(تولد ۱۳۵۵ خ)

سپیده جدیری، از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ای از سروده‌های وی به نام «خواب دختر دو زیست» منتشر شده است. این مجموعه‌ی شعر، در مراسم اهدای جایزه شعر معاصر ماهنامه‌ی «کارنامه»، برنده‌ی جایزه شناخته شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ – هرگاه گریه کردی
دخترکم!
بر پوست ماه، دست بکش،
دستهایت
ستاره ستاره خواهد شد!
هرگاه دلت
برای من تنگ شد
بگذار
فقط لباسهایت
مشکی‌تر بشوند
خودم در دستهایت
ستاره ستاره خواهم شد!

جزایری – پروین

(تولد ۱۳۲۷ خ)

پروین جزایری، متخلص به «شبگیر» از بانوان سخنسرای معاصراست که در رشته روانشناسی تحصیل کرده و لیسانس گرفته است. وی که مدتی در دانشگاه مشغول خدمت بود ، اینک در تهران کنار همسر و پسرانش زندگی می‌کند، اما بیش از همه دل در

گرو شعر دارد. از خانم جزایری تا کنون چند دفتر شعر به نامهای «حباب و سراب، ۱۳۷۰»،«از بهاران ،۱۳۶۸»، «در باغ خاطره‌ها،۱۳۶۸»،«غزل»، «این همیشه ماندنی،۱۳۷۷»، «نامه‌ی مهر ،۱۳۷۸» و «باوری دیگر ، ۱۳۸۰» چاپ و منتشر شده است. او گاهی هم برای کودکان داستانهایی می‌نویسد که در جراید چاپ می‌شود.

قصه‌ی رویش

آمده‌ای که باز هم، بر تن من توان دهی — باغ صبور خسته را، مژده به باغبان دهی
آمده‌ای که بر بُنِ بذر به خاک مانده‌ای — قصه‌ی رویش آوری، بودنش ارمغان دهی
همچو نسیم، خاطرم، عطر فشان زیاد تو — جاده‌ی سبز عشق را، آمده‌ای نشان دهی
بوته‌ی لحظه‌های من، با تو طراوتی دگر — آمده‌ای شکست‌ها، بر تن این خزان دهی
شام سیاه مانده را، کو ز ستاره‌ای نشان — آمده‌ای که نور را هدیه به آسمان دهی
پاک چو برفِ قله‌ها، همچو مسیح، وز دَمَت — شعر ز پا فتاده را، آمده‌ای که جان دهی
معجزه‌ای و عشق تو،شکسته پشت پوچیَم — هرچه ربوده دیو غم، آمده‌ای که آن دهی
پهنه‌ی سرزمین دل، بارور از حکایتی — آمده‌ای که باز هم، بر تن من توان دهی !

دوستت می‌دارم

«دوستت می‌دارم و بیهوده پنهان می‌کنم — خلق می‌دانند و من انکار ایشان می‌کنم »
تندری در خرمن جان، آتشی افکنده است — دودها برپا و من این شعله، کتمان می‌کنم
راه دل، بیراهه و کژ راهه و من ناتوان — بال عشقم ده که طیّ ره چه آسان می‌کنم
بوده با من باوری و سایبانی از قفس — این بنا را بهر تو، این گونه ویران می‌کنم
در حریمت می‌نهم پا، بی هراس از سوختن — همچو ابراهیم آتش را، گلستان می‌کنم
محرمان بیگانه و خصمند اما غم چرا؟ — من‌تو را و شوق را، در سینه مهمان می‌کنم
خرده سنگ واژه‌ها را داده‌ام صیقل ز مهر — این عقیق شعر را، با تو بدخشان می‌کنم
هر متاعی را بهایی، قیمت این عشق‌را — با خراج توشه‌هایم، بین چه ارزان می‌کنم
سدّ این بیگانگی را گو که طوفان بشکند — موج‌این تردید را من خویش سامان می‌کنم
فتح ظلمت کرده‌ای،درچشم‌من بااین‌طلوع — یوسف کنعانیم را من نه کفران می‌کنم
اهرمن‌عقل‌است،فرمانش‌فریبی‌چون‌حباب — کی؟کجا؟بارای‌او،من‌عهدوپیمان‌می‌کنم!
همچو شاخه می‌تکانم تن ز برف سرد- دی — در کنارت هر دمی یاد بهاران می‌کنم

www.tabarestan.info تبرستان

جلیل زاده - جمیله

(معاصر)

جمیله جلیل زاده، از شاعران نوپرداز معاصر است. «رختهای دلتنگی» مجموعه‌ی شعر او، شامل ۳۷ قطعه شعر سپید است که نشر ثالث، آن را به چاپ رسانیده است. او به بهانه‌ی کنفرانس محیط زیست (ریودوژانیرو) شعری سروده که در زیر درج می‌شود.

○ ۱- زمان

مسیر خاکستری زمان را
در آستینهای خود
به باد خواهم داد
و در التهاب خستگی پاهایم
به نامأنوس‌ترین راهها
خواهم اندیشید.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ ۲- زمین

در انتظار بی عبور سالهای سنگ
وصبوری دستهای جاویدانه‌ی زمان
حرفها همیشه شیشه‌ای است
دستها بسیارند
و قطره‌ها
آبشار است
و پرنده
که آب را می‌جوید
جنایت دستهامان را باز می‌گوید
آیا هول و هراس این چشمها
غرابت این زمین پرشکوه و صبور ماست؟!

جلیلی - سوسن

(معاصر)

سوسن جلیلی از بانوان شاعره‌ی دهه‌ی ۵۰-۴۰ است و اشعار نغز و زیبایی می‌سراید.

وی در کرمانشاه به‌دنیا آمده است .قبل از سال ۱۳۵۰ خورشیدی، اشعارش در جراید و مجلات چاپ می‌شد. از وضعیت کنونی ایشان اطلاعی نداریم.

غبار عشق

به باغ سینه، نهال امید تو برپاست — درون مجمر دل، آتش غمت بر جاست
هنوز از پس عمری که رفته‌ای، ای جان — بیا که صید تو در گوشه‌ی قفس تنهاست
دمی به پنجره‌ی دیدگان من بنگر — غبار عشق تو بر این دریچه‌ها پیداست
چگونه رام کنم کودک دل خود را — که با خیال تو هر شب به شیون و غوغاست
ز بس که از مژه ریزد سرشک بی تابم — کنار بستر من روز و شب چنان دریاست
چه احتیاج که در قالب غزل ریزم — غمی که در دل افسرده‌ی مَنِ شیداست
غم بزرگ مرا در نگاه من بنگر — در این نگاه که درعین خامشی، گویاست
به دشت سینه‌ی او، یاد من کجا روید — که گل نمی‌دهد آن گلبنی که در خاراست
امید مهر و وفا «سوسنا» مدار از وی — تو را نصیب ز عشقش، دو چشم گوهرزاست

www.tabarestan.info تبرستان

جمالپور - شهلا

(تولد ۱۳۳۰خ)

شهلا جمالپور، فرزند سیف علی، از شاعران معاصر است. او، در شهرستان رشت به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات ابتدایی در سال ۱۳۴۵ به اتفاق خانواده عازم تهران شد و پس از طی دوره‌ی متوسطه در رشته‌ی ادبیات، دیپلم گرفت. در سال ۱۳۵۰ موفق به اخذ فوق دیپلم زبان انگلیسی شد. از آن پس به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و به تدریس پرداخت. خانم شهلا جمال‌پور، در سال ۱۳۶۶ به زادگاه خود بازگشت و در دبیرستانهای رشت مشغول تدریس گردید. وی، در شعر نو و کلاسیک، طبع خود را آزموده است. همچنین از سال ۱۳۶۷ به خوشنویسی علاقه‌مند شد و ثمره‌ی پشتکار در هنر خوشنویسی، دوره‌ی ممتازی خط را برایش به ارمغان آورد.

انتظار

فروغ دیده‌ی من، چلچراغ خانه‌ی من — دوباره دیدن رویت، بُوَد بهانه‌ی من
صدای هر قدمت را به گوش جان شنوم — بیا که نام تو جاری است درترانه‌ی من
دلم گرفته‌تر از هر غروب پاییز است — سرشک و گونه‌ی زردم، بود نشانه‌ی من

صفای عاطفه‌ات، عمق پاک دریاهاست — دمی چو موج فرود آی در کرانه‌ی من
نیامدی که ببینی چه شام تاریکی است — هزار شیون و غم، نغمه‌ی شبانه‌ی من
به انتظار تو، ای بی تو، جان رسیده به لب — فرو چکید ز چشم، اشک دانه‌ی دانه من
تویی بهانه‌ی بودن، تویی بهانه‌ی گفتن — فروغ دیده‌ی من، چلچلراغ خانه‌ی من

جمالی - رزا

(تولد ۱۳۵۶ خ)

www.tabarestan.info تبرستان

بانو رزا جمالی، شاعره‌ی معاصر در تبریز دیده به جهان گشود. وی لیسانسیه ادبیات دراماتیک تئاتر می‌باشد. از جوانی به سرودن شعر آغاز کرده و تا کنون ۲ دفتر شعر پست مدرن به نامهای «این مرده سیب نیست یا خیار است یا گلابی» و «دهن کجی به تو» در تهران انتشار داده است. وی در نوشتن نقدهای ادبی نیز دستی دارد.

○ - ***کلمه‌ای که کلید تو بود***

از این دست خوابها را فراموش کرده‌ام
دیری است با نسبتی باز از جهان خویشاوندم
من وسعتی وسیع را قرض کرده‌ام
با کلمات بزرگ با چهره‌های گشاد برخورد می‌کنم
تا برای فردا درخت بیافرینم
اما کلمه‌ای که کلید تو بود را،
بغلی از گلهای یخ جمع کرده‌ام
و هجای اول اسم تو را پیوسته کم می‌کنم
اینجا سرزمین انجماد است
تو آرام‌تر بیا
برای شمردن سن من، به حلقه‌های درخت مراجعه کنید
این جا جدول ضربی است که درست هجاهای تو را در می‌آورد
و سر ساعت به من وفادار است
من که یک حافظه‌ای منجمدم
کجای این جهان خوابهای من است که ذره ذره می‌میرد؟

این جا قلمروی است برای حکمرانی به تو
پس کجاست کلمه‌ای که کلید تو بود؟
سهم من است، فراموشیهایم ؟

جمشیدی فر - زهرا

(تولد ۱۳۵۲ خ)

زهرا جمشیدی فر، شاعره‌ی معاصر، در مشهد چشم به دنیا گشود. وی در رشته‌ی روانشناسی عمومی فارغ‌التحصیل شد. مجموعه سروده‌هایش به نام «ده خوان» از سوی نشر صالح در ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شد. وی ، علاوه بر سرودن شعر یک رمان و چند داستان برای کودکان نیز در دست انتشار دارد.

تبرستان www.tabarestan.info

○ - ***خورشید را به خاک سپردند !***

آواره‌تر از همیشه
بر دوش می‌کشیم
ویرانی‌مان را
از ترس آوارگی به ویرانه‌ها پناه می‌بریم
بی هیچ اجازه‌ای
خانه خرابی مان را کلاغها
به نظاره ایستاده‌اند
شهر خالی است
و طلوع غمهای ما شکوفه می‌زند
در واپسین خداحافظی‌ها
ترکم نکنید
آری
بی انعکاس است صدایی که
دیگر
صدای پوسیده‌ی تنها شدن را
به بار بنشاند

اشک‌ها به قضاوت می‌نشینند
آوارگی‌ام را
جفت‌های خاکستری
سینه سرخان با محبت
خارها را دزدیدند
در تکاپوی بی مقدار علفی - تنها با عشق -
از خود گذشتند
خانه‌ای ساختند
در او خانه خراب کردند
رهگذران بی نیاز
از دور سلام می‌گویم بدرود گویان را
دستهای خالی من
هوا را کنار خواهد زد به تصور ابرهای کبود
که خورشید را به خاک سپردند!...

تبرستان
www.tabarestan.info

شاید کسی....

به شکیبایی چشم‌های منتظرم
من
در عبور تلخ غباری که از آخرین سوار
می‌رسد.
و می‌نشیند
بر مهمل کویری این جامه‌های مشتاق
بوی تو
یاد تو
نام تو را می‌شنوم
و انتظار مبهم خود را
در لا به لای کفر تاریخی دنیا
برای تو به دنبال می‌کشم

تا تو ای سالار
ای سردار
سرم را بر دار کنی
که در نبودنت
مرا توان زندگی‌نیست
حالی که دنیای بدون تو
نه جای ماندن که مردن است.

تبرستان
www.tabarestan.info

جمشیدی - مریم

(معاصر)

مریم جمشیدی، از شاعران و نویسندگان معاصر است .از وضعیت کنونی ایشان اطلاع زیادی نداریم. از او یک مجموعه شعر به نام «صبح در پرگار» در تهران به چاپ رسیده است. همچنین در داستان نویسی نیز دستی دارد. داستانی به نام«گهواره‌ی چوبی» درسال ۱۳۶۷ به همت انتشارات برگ از او چاپ و منتشر شده است. از اشعار وی نمونه‌ای بدست نیاوردیم.

جمیله اصفهانی

(سده‌ی ۱۱-۱۰ هـ‌ق)

جمیله اصفهانی از بانوان شاعره‌ی اواخر سده‌ی دهم و اوایل سده‌ی یازدهم هجری است. او زنی داناو با ذوق و هوشمند بود که در جوانی، همسر خواجه‌ی مالداری به نام حبیب ترکه شد. مدتی با او بزیست. پس از مرگ خواجه، به هند رفت. در زمان سلطنت جلال‌الدین اکبرشاه (۱۰۱۴-۹۴۹ هـ‌ق) پادشاه بابری، در هند می‌زیست، سپس به اصفهان بازگشت. تا سال ۱۰۲۵ هـ‌ق در قید حیات بود. بعضی از تذکره نویسان، او را هروی یا یزدی دانسته‌اند اما تقی‌الدین اوحدی که معاصرش بود، او را اصفهانی معرفی کرده است. ابیات دلنشینی دارد :

روزی که به خوان وصل، مهمان گشتم — شرمنده‌ی انتظار احسان گشتم
زان چشمه‌ی حیوان، چو کشیدم آبی — از زندگی خویش، پشیمان گشتم

***

دیگر نه ز غم، نه از جنون خواهم خفت نه، زین دل غلطیده به خون، خواهم خفت
زین‌گونه که بسته نرگست، خواب مرا در گور به حیرتم که چون خواهم خفت

***

قتل چو منی، به خشم و کین، می‌ارزد؟ خونم به شکست آستین، می‌ارزد ؟
در عذر دلم، خیالت ار یار منست آزردن دوستان، به این می‌ارزد؟

***

جز خار غم، نَرُست ز گلزار بخت ما آن هم خلید در جگر لَخت لَخت ما

www.tabarestan.info تبرستان

جنتی عطایی - عفت

(تولد ۱۳۰۴ خ)

بانو عفت جنتی عطایی (قریب) شاعره‌ی معاصر در شهر مشهد، به دنیا آمد .دروس ابتدایی ودبیرستان رادر همان شهر فراگرفت. سپس به خدمت آموزش و پرورش درآمد و به شغل شریف آموزگاری، اشتغال یافت. دو مجموعه از اشعارش در سال ۱۳۴۰ به نام «سرود صلح» و «نوای نی» منتشر شده است.

جوانی

به گوش من آمد ز گیتی، پیامی که‌ای دور افتاده از کامرانی
نگهدار فرصت که پیری در آید چو پرواز گیرد، همای جوانی

***

به خود گویم: آری جوانی، دریغا! دریغ از چه، از آنچه هرگز ندیدم
نه یک روز از او جوابی گرفتم نه یک روز از او پیامی شنیدم

***

کجا بود و کی آمد و کی نهان شد در این غم فزا دوره‌ی زندگانی
ندیدم جوانی، ندیدم، ندیدم اگر دیده‌ام، این من و این جوانی

***

کجا بود تا من به چشمش نشانم به بر گیرمش، همچو آن جان شیرین
کجا بود تا من براهش فشانم ز دیده، دُرِ اشک، چون عقد پروین

***

به جز حسرت و غم، جوانی چه گویم چو خوابی در آمد، چو برقی نهان شد
چو گل خنده‌ای کرد، لیکن به رویا نهان شد همانده، که برقش عیان شد

***

به هر جا گذشتم، به هر کس رسیدم پیامت شنیدم، نشانت گرفتم
کجا بودی آخر که هر دم، به هر جا نشان از وفا، هر زمانت گرفتم

***

تو یک شب گذشتی ز چشمم به رؤیا به گوش دلم، نغمه‌ای خوش سرودی
چو یک لمحه بگذشت، از یاد رفتی کنون یادم آید، تو بودی، تو بودی!

تبرستان www.tabarestan.info

جواد مهاجر - فائقه

(تولّد ۱۳۵۴خ)

فائقه جواد مهاجر فرزند «باری جواد» شاعر و بازیگر تئاتر، در کابل به دنیا آمد. از نوجوانی و از زمان تحصیل سرودن شعر را آغاز کرد و در سال ۱۳۷۷ در رشته‌ی علوم سیاسی دانشنامه گرفت. با بروز جنگ و ناامنی در افغانستان، جلای وطن کرده، با خانواده به مشهد آمد و در مدرسه‌ی بعثت به تدریس پرداخت. پدرش کارگردان تئاتر بود به‌همین خاطر در بعضی از صحنه‌ها فائقه را شرکت می‌داد. وی در مدت اقامت در مشهد در جلسات شعرخوانی شرکت می‌کرد. سرانجام اطلاع یافتیم که فائقه به اتفاق خانواده در سال ۱۳۸۱ به کانادا مهاجرت کرد. فائقه در اشعار خود «زُمی» تخلص می‌کند.

شب است و چشم غصه‌ام پر از نگاه می‌شود به روی مخمل دلم، ظهور ماه می‌شود
چنان سکوت بیغشی تنیده بر شبانه‌ام که با شلوغ عارفانه، اشتباه می‌شود
کسی نفهمد ای دلم! غرور عاشقانه را وگرنه روزگار شاپرک ،سیاه می‌شود
به روی چشم شبنمی تکیده بود این سخن که کوه غم به پیش دل، شبیه کاه می‌شود
ببین تو ای دلم، شب پر از ترانه را که چه؟! دوباره ناگهانِ زندگی پگاه می‌شود
نوشتم از شبانه و همیشه در تعجبم که این سر پر از شراره ، کی به راه می‌شود ؟

***

مهربانی سخت می‌خواند به چشمانت صنم　　تازگی‌ها دارد این گل در گریبانت صنم
بر من نادیده و ناکرده کار عاشقی　　از تو هر چیزی دل‌انگیز است قربانت صنم
اندک اندک خاطر از دوریت فارغ می‌شود　　اندک اندک می‌گذارم سر به دامانت صنم

***

از راه دشت‌های پر از گل بیا بهار　　با خاطرات کهنه به کابل بیا بهار
شهزادگان شهر مرا یاد کن بیا　　با دختران خَم زده کاکل بیا بهار
بر روی قبرهای چو بسیارمان بریز　　باعطر زندگی به تجمل بیا بهار
یا نوبهار گرچه بهارم به باد رفت　　اما پس از تمام تطاول بیا بهار

www.tabarestan.info تبرستان

جوادی - افسانه

(تولّد ۱۳۴۸ خ)

خانم افسانه جوادی از شاعران معاصردر شهر مقدس مشهد پا به جهان نهاد. تحصیلات خو را تا دریافت مدرک لیسانس ادامه داد. از سال ۱۳۴۸ به سرودن شعر آغاز کرد. از شاعران نوسراست.

○ - پرنده

آنها
یک نقطه‌ی عشق را
خط زدند
آیا پرواز دلتنگی داشت!..

وقتی که هیچ پرنده‌ای نمانده بود
پرنده‌ای از آسمان گذشت
که پرواز را به رخ می‌کشید!
و روح خونین
نیلوفر زخمی
خراش بر می‌داشت
آبی آسمان از زیر بال پرنده

چرا دیگر نمایان نگشت ؟
آسمان که تیره شد
عشق هم ارغوانی نماند
واپسین ستاره‌ها
یک یک، نیلوفران را به جا گذاشتند
یک دسته‌ی عاصی
در حسرت فشردن یکدستِ عاجز
باغ دلگشا را زخم می‌زد
نیلوفری که هنوز روی به ماه داشت
نمی‌دانست
زیر پایش خالی است
آسمان که، پرنده‌هاش را قسمت می‌کرد
درتو بودم
تو که رفتی
سهم من تنها
پرنده‌ای گریخته بود

تبرستان
www.tabarestan.info

جوهری - نسیمه

(معاصر)

بانو نسیمه جوهری، از بانوان شاعر معاصر افغانی است. وی، با حمله‌ی روسها به افغانستان و ناامنی و جنگ داخلی، جلای وطن کرده و در ایران زندگی می‌کند. بنگرید چه ناله‌هایی سر داده است.

موج خون

دوش در شام غریبان، کشورم آمد به یاد — سیل باران دیدم و چشم ترم، آمد به یاد
دامن گردون، به خون آغشته دیدم شامگاه — آن شهید غرق خون، گل پیکرم، آمد به یاد
سرخ، همچون لاله، دیدم دشت کهسارِ وطن — پای تا سر غرق در خون، سنگرم، آمد به یاد

تـا کـه دیـدم در چـمن، قـلب سـیاه لاله را / سینه‌ای پرداغ و قـلب مـادرم، آمـد بـه یـاد
مرغ بسمل گشته را دیدم که در خون می‌تپید / آن زمان از نعشهای بـی سـرم، آمـد بـه یـاد
عارضش،گلگون‌به‌خون‌ودست‌وپا،آغشته‌خون / آن‌عـــروس‌نوجوان‌لب‌شکّـــرَم،آمـدبه‌یاد
نـاله‌ی پـر سـوزِ قـلبِ داغـدارِ مـادران / دیـدم و آنگـه دل پـر اخگـرم، آمـد بـه یـاد

جوینی - فاطمه سلطان

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

فاطمه سلطان جوینی، متخلص به «فخر ذاکر» از شاعران سده‌ی سیزدهم هـجریست. وی در اواخر دوره‌ی قاجاریه، در بجنورد، از شهرهای خراسان، می‌زیست. دیوان وی، نایاب است.

تبرستان www.tabarestan.info

گریه‌های زار

زمانی، مشورت با این دلِ افگـار کـردم مـن / مکان و منزل دل، خالی از اغـیار کـردم مـن
چو سی‌سال،عمرباطل،باجهالت‌من‌به‌سـربردم / به ناگه خویش را وقف دُرِ اشعار کـردم مـن
به خود گفتم: اگر چه نیستی قابل بر این معنی / که تا دُرج دهان را جمله شکّر بار کردم مـن
طمع کردم‌که یوسف را خـریداری کـنم، امـا / نبودم چون‌بضاعت،خویشتن‌را خوارکردم‌من
زدم دست‌طـلب بـر دامـن‌شیرخـدا آخـر / به حمدالله که خود را قابل دربار کـردم مـن
هر آنکس پول داد، آهسته اندر کیسه بـنهادم / هر آنکس آمد از در، روی بر دیوار کردم من
خود از اهل جُوین و، مسکن من سبزوار آمد / که غربت را برای خویشتن هموار کردم مـن
ندارم هیچ فرزندی که بر من جـانشین گـردد / از این بابت نشستم گریه‌های زار کـردم مـن

جهان آرا پاوه‌ای

(سده‌ی ۱۴ هـ‌ق)

جهان آرا، دختر ملا نشاط پاوه‌ای، شاعره‌ی معاصر و از زنان معروف کردستانی است. وی از دانش و کمال و زیبایی برخوردار بود. دوبار ازدواج کرد. همسر دوم وی حبیب اله خان جاف بود. دیوانی ندارد و اشعار پراکنده‌ای از وی باقی مانده است.که نمونه‌ای از آن یافت نشد.

جهان آرا بیگم هندی

(۱۰۹۳-۱۰۲۳ هـ‌ق)

بیگم صاحب، از زنان صوفی و از پارسی گویان سده‌ی یازدهم هجری است. پدرش شاه جهان (متوفی ۱۰۶۸ هـ‌ق) پادشاه بابری هند و مادرش ارجمند بانو بیگم بود. در کودکی تحت تعلیم و سرپرستی «ستی‌النساء» ، خواهر ابوطالب آملی قرار گرفت و در علوم قرآنی و ادبیات فارسی و طب وخانه‌داری مهارت یافت. جهان آرا بیگم، مانند برادرش داراشکوه (۱۰۶۹-۱۰۲۴هـ‌ق) نخست پیرو طریقه‌ی چشتیه بود. اما بعد از اینکه ملاشاه (متوفی ۱۰۷۲ هـ‌ق) از بزرگان صوفیه‌ی قادریه‌ی هند، بساط ارشاد در کشمیر گسترانید، آن خواهر و برادر، هر دو، در سلک طریقه‌ی قادریه درآمدند و ملاشاه را مرشد حقیقی خود قرار دادند. جهان آرا بیگم، در تعریف صفات و حالات مرشد خود (ملاشاه) رساله‌ی صاحبیه را تألیف کرد. ساختمان مسجد جامع آگره و مجموعه‌ی سرای و حمام و باغ موسوم به صاحب آباد و باغ جهان آرا در آگره، از آثار اوست. جهان آرا بیگم، طبع شعر داشت. شعرا و ادبا را مورد حمایت و تشویق قرار می‌داد .این بانوی شاعره‌ی دانشمند، درهفتاد سالگی در دهلی درگذشت و در صحن مزار خواجه نظام‌الدین اولیا، دفن شد.

www.tabarestan.info تبرستان

ای آفتاب من که شدی غایب از نظر — آیا شب فراق تو را هم بُوَد سحر؟
ای پادشاه عالم و ای قبله‌ی جهان — بگشای چشم رحمت و بر حال من نگر
نالم چنین ز غصه و بادم بُوَد به دست — سوزم چو شمع در غم و دودم رَوَد به‌سر

***

به غیر سبزه، نپوشد کسی، مزار مرا — که‌قبر پوش غریبان، همین گیاه، بس است !

جهان‌آرا - شهین

(معاصر)

شهین جهان آرا، از شاعران معاصر است. در خرم آباد لرستان چشم به جهان گشوده و فارغ‌التحصیل رشته‌ی کلام و فلسفه است.

○ ۱ - به آیینه نگاه مکن

در این فصل خون که گلها همه کاغذند

و دستهای آهنی
ایمان را سوزاندند
تا با خاکسترش
بتی بسازند
که بر پای آن عشق را
قربانی کنند
در این فصل آهن
که ته مانده‌های اندیشه
در گنداب مغز، پوسیده‌اند
و تلاطم افکار ،مرده است
چگونه می‌توان
با کبودی لبها از سرخی عشق گفت
یا از زردی نفرت
خاموش است
حرف اول هرکدام، هر قصه
مرده‌ها تابستان را
گم کرده‌اند
و من پاییز را
چه می‌توان گفت
تعبیر خسته - زندگی را!..

تبرستان
www.tabarestan.info

○ ۲- بیا تا

سایه را ویران کنیم
و زمزمه کنیم
لحظه‌های گاه و بیگاه خود را
قبیله‌ات
کوچیده‌اند
کجا می‌روی؟

بمان

گرگهای گرسنه در کمینند

و کرکسان به انتظار

بمان

اما در آیینه نگاه مکن

تَرَک خواهی خورد

و در شیار بی رحم آن

خونین خواهی شد

به آینه نگاه مکن

که در خود می‌شکنی

و هیچکس تو را بند نخواهد زد...!

تبرستان
www.tabarestan.info

جهانبانی - مهر ارفع

(وفات ۱۳۲۳ خ)

بانو مهر ارفع جهانبانی، دخترسیف‌اله میرزا جهانبانی از نوادگان فتحعلیشاه قاجار، از شاعران سده‌ی ۱۴ هجری است. بانو ارفع به جز تعدادی غزلیات شورانگیز عرفانی نشان دیگری از خود بر جای ننهاده است.

لب بر لبم گذار، که جان آیدم به لب — عمریست، بر لب آمدنِ جانم آرزوست

تا کی درون پرده، بری دل ز عاشقان — بیرون خرام، دیدن رخسارم آرزوست

بی پرده آی، تا که تماشا کنند خلق — تا کی برون پرده، ز حسن تو گفتگوست

بخت جوان

به خیل غمزه،امشب در وثاق، آرام جان دارم — به حمدالله که بختی کامیاب و کامران دارم

بده ساقی می احمر، غم دوران ز یادم بر — میان عاشقان امشب، زهی بخت جوان دارم

برو بلبل‌به گلشن، ناله‌کن از هجر روی گل — نخواهم‌همنواامشب،چوحوری،همزبان دارم

جهان عشق

ساقیا از من بگو، دُردی کشان عشق را — ابتدا و انتها نَبوَد زمان عشق را

روزعاشق‌شب،شبش،صبح‌وفراقش،کاروصل — کی توان‌گفتن‌جدا،روزوشبان‌عشق‌را

عشق سوزد برگ هستی و برویاند زمین نیست تخمین، تاجرِ سود و زیان عشق را
عشق می‌راند گرت، جانها دهد اندر عوض صد هزاران جان فدا، جان و جهان عشق را

جهان خانم صفوی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

از بانوان ادب‌دوست و از زنان سخنور سده‌ی دهم هجری است. وی، همسر شاه اسماعیل صفوی و در علوم اسلامی و فنون ادبی تبحر کافی داشت. چنان که صاحبان تذکره‌ها آورده‌اند تا سال ۹۳۰ هـ‌ق (سال مرگ شاه اسماعیل) در قید حیات بود. دایرةالمعارف تشیع، بیت زیر را به او منسوب دانسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

تو پادشاه جهانی، جهان ز دست مده که پادشاه جهان را، جهان به کار آید

جهانگرد - فاطمه

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

فاطمه جهانگرد، متخلص به «جهان» فرزند قاسم، از شاعران معاصر است. وی در کرمان به دنیا آمد. مادرش از فرهنگیان با ذوق و فاضل و مشوق دخترش در شاعری بود. خانم جهانگرد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید. به دانشگاه تربیت معلم وارد شد و لیسانس گرفت. اکنون دبیر ادبیات دبیرستانهای کرمان است.

خانم فاطمه جهانگرد، در انجمنهای ادبی عضویت داشته و با مطبوعات همکاری دارد. و در عین حال، در برنامه‌ریزیهای آموزشی و خدمات افتخاری نیز فعالیت می‌کند. وی در سرودن انواع شعر نیز، طبع آزمایی کرده و به خوبی از عهده بر آمده است. دفتر شعر او به نام «جان جهان» نشانه‌ی توانایی و مهارت اوست. همچنین بررسی در باره‌ی «مثنوی گل و نوروز خواجوی کرمانی»، «مجموعه‌ی شعر برای کودکان»، مجموعه‌ی شعر «لالایی به گویش کرمانی» و دو مجموعه‌ی مقالات و شعر و داستان تربیتی، از آثار اوست.

شمایل خدا

سحر چو بانگ لا زدم، ز دل ره هوا زدم به زخم دل، شفا زدم، چو یار را صدا زدم
ز نغمه‌ی خدا خدا، شدم جدا ز ما سوی چو یافتم به دل جلا، فغان التجا زدم

دمی به عزم کوی او، زدم می از سبوی او به عشق وهای و هوی او، ندای ای خدا زدم
ز داغ عشق سرکشم، سپندسان بر آتشم ز دل چو باده می‌کشم، به غیر، پشت پا زدم
نشد به دل، قیامتی، ز عشق سرو قامتی که بر دل خود آیتی، ز شمس و الضّحیٰ زدم
ز شور بی قراریم، چو شد سرشک جاریَم به شوق سر بداریَم، دو دست بر دعا زدم
به حلقه‌ی ارادتی، ارادت زیادتی بیافتم سعادتی، چو بانگ رَبَّنا زدم
به عشق دوست مایلم، حمایتش، حمایلم به ضرب سکه‌ی دلم، شمایل خدا زدم

جهانگیری - زبیده

(تولد ۱۳۲۰خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو زبیده جهانگیری، متخلص به «شبنم» از بانوان شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. در کودکی پدر را از دست داد و تحت سرپرستی مادر تحصیل کمال کرد. او که تبارش بختیاری است، در نویسندگی و هنر موسیقی و سینما و تئاتر هم دست دارد. سرودن شعر را از ۱۳۳۵ آغاز کرده و اشعار نغزی می‌سراید. زبیده جهانگیری از سال‌ها پیش، با مجله معروف خواندنیها همکاری داشت و عضو هیأت تحریریه‌ی آن مجله بود. اما بعدها به ویراستاری و تصحیح کتاب روی آورد. وی از غزلسرایان شناخته شده‌ی معاصر به شمار می‌رود. مجموعه اشعار «پرواز را فریاد کن» تازه منتشر شده است.

شوریده

از دیر مغان، جانب میخانه شدم من مدهوش و خراب از دو سه پیمانه شدم من
سر در قدم پیر خرابات نهادم از زاهد فرزانه، چو بیگانه شدم من
چون نقطه‌ی پرگار در آن دایره ،عمری سرگشته، چنان عاشق دیوانه شدم من
تا کنج خرابات گزیدم ز مقامات بیگانه زهر زاهد فرزانه شدم من
ای مظهر انوار صفا، هادی مطلق از عشق تو دیوانه و افسانه شدم من
شوریده‌تر از حافظ و شمس الحق تبریز مفتونِ رخ دلبرِ جانانه شدم من
تا شمع رخت در نظرم جلوه‌گر آمد در حلقه‌ی عشاقِ تو، پروانه شدم من
«شبنم» به صفای دل پیمانه پرستان در دام کسی نی، ز پی دانه شدم من

افسانه

دور از نگه چشم تو، آرام ندارم افسانه‌ام، از عشق تو فرجام ندارم

میخوارگی از حد گذراندم که نگویی ظرفیت نوشیدن یک جام ندارم
زاهد، مکن اندیشه: به عرشم برسانی رسوای جهانم، هوس نام ندارم
اندوه و بلا هست مرا مایه‌ی هستی هستی چو نباشد، غم ایام ندارم
هرگز نکنم شکوه ز بیگانه که چون شمع در بزم رفیقان ،دمی آرام ندارم
فریاد زند «شبنم» دیوانه صدا را لب جز به لب می‌زده‌ی جام ندارم

تشنه

در کام جان تشنه‌ام جام شرابی بر پلک‌های خسته‌ام رؤیای خوابی
در خاطر شوریده‌ام پیدا و پنهان نومیدی و دردی ،هوایی و اضطرابی
از هر نگاهت سینه‌ام می‌لرزد از شوق عشقی، تمنایی، شرار التهابی
در ظلمت تنهایی روح غریبم نور سحرگاهی، طلوع آفتابی
خون من، این گرمی و سرخی از تو دارد در جوی رگهای تنم سکر شرابی
با اینهمه از آسمانِ هستی من دایم گریزانی، مگر برق شهابی
بیمار عشقم حالتی دارم که گویی خو کرده جان خسته‌ام با هر عذابی
از این عطش مردم، مرا دریاب ،دریاب! با جرعه‌ای می یا که با نقش سرابی
شب می‌تراود از نگاه بیقرارم آفاق چشم من ندارد ماهتابی
از هر کلامم می‌چکد گلواژه‌ی عشق اما نمی‌گیرم ز لبهایت جوابی
تا راز خود پنهان کنم از چشم اغیار ای خنده دستم گیر با طرح نقابی
چون «شبنم»ی کز چشم شب افتاده بر خاک جان می‌دهم گر صبحدم برمن نتابی

گم شد

در خانه می‌گشتم که صاحبخانه گم شد تا یافتم او را، دل دیوانه گم شد
جانم صدف بود و دُری یکدانه در آن جانم تهی گشت و دُرِیکدانه گم شد
داروی دردم باده بود، از شوربختی ساغر شکست و ساقی میخانه گم شود
جولانگه پرواز من، آفاق چشمت، در اوج مستی، همره پیمانه گم شد
آه‌ای غریب آشنا، من با که گویم کاین خسته جان در عالمی بیگانه گم شد
دور از تو ای تنهاترین، ای یار، ای یار در پیش چشمت شوکت مردانه گم شد
وان جان بی تابی که رمز عاشقی بود در هاله‌ای از قصه و افسانه گم شد
این زخم جان فرسا توانم سوخت آخر
جانم در این وحشتگه ویرانه گم شد

www.tabarestan.info طبرستان

جهانگیری - مریم

(۱۳۳۲-۱۲۹۶ خ)

مریم جهانگیری، دختر حسین خان بیگلربیگی، از شاعران معاصر است. او در ارومیه، از مادر متولد گردید. تحصیلات خود را در همان شهر فراگرفت و در آموزش و پرورش، استخدام شد. مریم، بعدها به بانک کشاورزی منتقل شد و بقیه‌ی عمر کوتاه خویش را در آن شغل سپری کرد. متاسفانه این شاعر خوش بیان، که به دو زبان ترکی و پارسی شعر می‌سرود، در جوانی درگذشت. مرگ زودرس، فرصت تدوین اشعار به مریم را نداد و سروده‌های او به طور متفرق در دست پاره‌ای اشخاص و دوستانش باقی مانده بود. بعدها اشعار وی، به صورت جزوه‌ی کوچکی تدوین و به نام «یادمریم» چاپ و منتشر شد.

www.tabarestan.info تبرستان

گوهرجان

ای خوش آن‌روزی که‌درتاب‌وتبت‌می‌سوختم با غمت خو می‌گرفتم، لب فرو می‌دوختم
حاصل یک عمر ناکامی، به راهت شد نثار گوهرجان بود کان، در دیده می‌اندوختم
قصه‌ی عشقم به‌هرجمعی گذشت‌وهمچوشمع خویشتن می‌سوختم، صد بزم می‌افروختم
نازم آن سوز و گداز مکتب عشق تو را زندگی را، سوختن، افروختن، آموختم

***

ای ماهرو، به جادوی خونریز، شهر دل از شش جهت گرفته و تسخیر می‌کنی

جهان ملک خاتون

(مرگ ۷۹۰هـ‌ق)

جهان ملک خاتون، دختر فرزانه‌ی جلال الدین مسعود شاه اینجو، از زنان با سواد و از شاعران سده‌ی هشتم هجری است. نیای پدری وی، محمود شاه اینجو و نیای مادریش، رشیدالدین فضل‌الله وزیر بودند. بعد از کشته شدن پدرش در شیراز، او نزد عمویش شاه ابواسحق (مقتول ۷۵۸ هـ‌ق) که پادشاهی هنرپرور بود، رفت و تحت تربیت وی قرار گرفت. بعد ازاینکه امیر مبارزالدین، بر شیراز تسلط یافت، جهان خاتون، همچنان در شیراز ماند و با خواجه امین‌الدین جهرمی، ازدواج کرد. در مدتی که خانواده‌ی اینجو بر سر کار بود، جهان خاتون، در رفاه و آسایش می‌زیست و همواره با ظرفا و ندیمان

مجالست داشت. اما بعد از انقراض خاندان اینجو، دوران خوشی و رفاه او نیز به سر آمد و دچار تنگدستی و پریشانی شد. دیوان وی در زمان حیات شاعر تدوین شد و جهان خاتون خود بر آن دیباچه‌ای نوشته و به بعضی از حالات زندگی خود اشاره کرده است. دیوانش بیش از پانزده هزار بیت و اشعارش غالباً عاشقانه و سنجیده و متین است. مرگ وی در سال ۷۹۰ هـ‌ق اتفاق افتاد.

یار من، با من وفاداری نکرد — دل ببرد از دست و دلداری نکرد
از سحاب اشک، در دریای چشم — غرقه گشتم هیچ غمخواری نکرد
یار در روزی چنین، یاری کند — یار من، روزی چنین، یاری نکرد
با وجود آن همه آزار و جور — خاطرم آهنگ بیزاری نکرد
در فراق رویت، ای آرام جان — دیده‌ی مسکین چه خونباری نکرد!

www.tabarestan.info تبرستان

***

بیا که بی رخ خوبت، نظر به کس نکنم — به غیر کوی تو، جای دگر هوس نکنم
مرا سری است به درگاه تو نهاده به خاک — که التجا به جز از تو، به هیچکس نکنم
بگو حواله‌ی من تا به کی به صبر کنی — به جان دوست که من غیر یک نفس نکنم
به روز وصل، به پای تو گررسد دستم — گرم به تیغ زنی، روی باز پس نکنم
صبا بگوی به گل، از زبان بلبل مست — که من تحمل از این بیش، در قفس نکنم
دلا مرا به جهان، تا که جان بود بر تن — ز عشق سیر نگردم، ز عیش بس نکنم
هوای کعبه‌ی مقصود در دماغ من است — به راه بادیه، من گوش بر جرس نکنم
دلم چو بحرجهانست ،اگر رقیب خس است — یقین بدان که به عالم نظر به خس نکنم

جهان ملکه - غزنوی

(سده‌ی ۵ هـ‌ق)

جهان ملکه خانم، از شاعران سده‌ی پنجم هجری است. وی، دختر سلطان مسعود، از پادشاهان سلسله‌ی غزنوی بود. سلطان مسعود خود نیز اشعاری می‌سرود. تنها غزل به جا مانده از جهان ملکه خانم، ابیات زیر است:

ای نور دیده، دیده، گرد جهان دویده — تا در جهان خوبی، یاری چو تو ندیده
دل ز اشتیاق وصلت، ازجان ملول گشته — جان در هوای مهرت، از غم به لب رسیده

صدبار خار هجرت، در پای دل شکسته از بوستان وصلت، هرگز گلی نچیده
تا کلک صنع ایزد، نقش وجود بسته چون تو ملک نهادی، هرگز نیافریده
جانا خبر نداری، کاین خسته‌ی فراقت دل رایگان بداده، غم را به جان خریده
تا دیده، دیده رویت، سیلاب اشک رانده تا دل گزیده مهرت، از جان طمع بریده
تا چشم نیم مستت، بر جان کمین گشاده هستم زبار هجران، چون ابرویت خمیده

جهانی دهلوی

(نامعلوم)

تبرستان www.tabarestan.info

جهانی دهلوی، از بانوان شاعر و پارسی گوی هند است. وی از اهالی دهلی و همسر یکی از بزرگان آن شهر بود .تاریخ تولد و مرگ وی معلوم نیست. در اواخر عمر و بعد از مرگ همسر، دچار تنگدستی و پریشانی شد. این تک بیت از اوست:

گل باغ و رخ آن غنچه دهن، هردو یکی است قد رعنای وی و سرو چمن، هر دو یکی است

چایچی - سیمین

(تولد ۱۳۳۰ خ)

سیمین چایچی، شاعره‌ی معاصر کردستانی در کوی قطارچیان سنندج به دنیا آمد. سرودن شعر را از دوران دانش‌آموزی آغاز کرد و به زبانهای فارسی و کردی شعر می‌سراید. ابتدا اشعارش را در مجله‌های کردی و بعدها در جراید فارسی هم به چاپ رساند. او در سرودن اشعار کودکانه نیز دستی دارد و آثارش در رادیو سنندج اجرا می‌شود. از او نمونه شعری به دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

چلیپا - شهره

(معاصر)

شهره، از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ی اشعار وی، به نام «طعم وقت» از سوی انتشارات نقش جهان، در ۱۵۹ صفحه چاپ و منتشر شده است. قطعه‌ی «روسری سبز» سروده‌ی اوست:

○ - ***روسری سبز***

می‌گشایم در را
آسمان یک دیوار
و درختانِ بلوط
در یقینِ گنگی از باروت
سبزی باغچه را
به بهاری بی رنگ
و به قلب گل یخ می‌بخشند
یکی از سوسنها
با زبانی اَلکن می‌گوید:

تنها نرگس باغ
بید را دیده که صبح
می‌تکانده است جنونِ خود را
باز من
روسری سبزم را
در بنفشی پُررنگ
تهی از منظره‌ی نرگس‌ها
در رایحه‌ی نفتالین می‌پیچم

تبرستان
www.tabarestan.info

چمن‌کار - روجا

(تولّد ۱۳۶۰)

روجا چمن کار، از شاعران زن معاصر، و از جوانانی‌ست که به تازگی با انتشار نخستین دفتر شعرش «رفته بودی برایم کمی جنوب بیاوری» وارد گستره‌ی شعر شده‌است.

○ - ده، بیست، سی

ده، بیست، سی
تا صد شمردم و چشم که باز کردم
دیگر ندیدمت .
پشت هر پلکی سَرَک کشیدم
پشت هر ابری
شمال، جنوب
گفتم شاید لابه‌لای غربتی پنهان شده باشی
جایی بیرون از زمین
هر سایه شبیهت بود
هیچ سایه‌ای
لهجه‌ی تو را نداشت.

دریا کَل می‌زد

و زنان بندر
ریز
شانه می‌لرزاندند
پیرزنی سوخته بر شانه‌ام زد
موجی بر ساحل
الهه‌ی سنگی به معبدت برگرد
- ولی من هیچ گاه در مقابل جهان کم نیاورده‌ام
- برگردِ پایِ اناری حتا.
- که از چشمان شاعری خیس چکیده
تو را به جایی نمی‌رساند
صد روز شرق
صد روز غرب.
مادر پشت دستم زد:
چند بار بگویم وقتی که خانه نیستم
بازی‌های خطرناک نکن

صد سال
شاید جایی بیرون از زمین
پشت تکه ابری خیس
پشتِ فصلِ انار.

○ - شب دوم

شب در فاصله‌ی دو آسمان
و سایه‌ی تنهایی
به روی حجم خالی خاطره‌ها
آشفتگی غروب قابی که به دیوار
میخ کرده‌ام
تصویر کوچه‌ی گم شده

تبرستان www.tabarestan.info

در خیال پنجره
و صدای ارغوانی باران
در پاییز قلبم.

تو می‌آیی
و دلتنگی‌های پنجره‌را
گردگیری می‌کنی
و تمام آسمان
و ستاره‌هایش را گردگیری می‌کنی
و عشق خاک خورده‌ی توی انبار را
گردگیری می‌کنی .

تبرستان
www.tabarestan.info

آبان ۷۵ - برازجان

چمنی هندی

چمنی تخلص یکی از شاعران سده‌ی یازدهم و دوازدهم هجری و از بانوان پارسی گوی هند بود، تاریخ تولد و مرگ او معلوم نیست.

ز نسیکان، نسیکی و از ظالمان، ظلم چوعکس از آینه، در حال پیداست

چهارمحالیان - آتفه

(تولّد ۱۳۶۰ خ)

آتفه «عاطفه» چهارمحالیان متولد ۱۳۶۰ خورشیدی از شاعران زن معاصر است که با دفتر شعر «با رُشد شانه‌های میّت راه می‌روم» در برگیرنده اشعار سپید است به گروه شاعران کنونی پیوسته است.

چه قدر خنده‌دار است، نه !
میان شلوغی ایستگاه می‌ایستیم
سراغ کودکی‌مان را

با شلوار زرد
از سیاهی‌های روی دیوار
می‌گیریم .

بعد،
سر بالا می‌بَریم
و کت و شلوارمان را بلند
میان هوا می‌چرخانیم
آن وقت شبیه کفش‌ها
و این همه با شلوارهای زرد
سوار اتوبوس می‌شویم
با التماس به جاده نگاه می‌کنیم
شاید،
جوار دیگری بمیریم..
نمی‌دانم
هنوز هم نمی‌دانم،
در کجای این مدار بی پاسخ، ایستادهام.
من که از روسری خیس مادرم هم بی بهاترم!
وقتی هر شب،
نام تمام ستاره‌ها را در خواب می‌بینم
و صبح
سیاره‌ای می‌شوم
میان برودت اشیایی
که راه تاریک مدار مرا
نمی‌دانند.

تبرستان
www.tabarestan.info

ح

حائری - خاور

(معاصر)

بانو خاور حائری، فرزند عباسعلی طاری لنجانی، از شاعران معاصر است. پدرش، پزشک حاذقی بود. در قصبه‌ی بروجن چهارمحال بختیاری، طبابت می‌کرد. خاور حائری ، مدتی در خانه‌ی پدر، سپس در مدارس اصفهان، تحصیل کمال کرد. او از نوجوانی شعر می‌سراید. اشعارش، در جراید و روزنامه‌ها چاپ می‌شود. از شعرای متقدم، به شیخ سعدی و خواجه حافظ، ارادت دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

ای خوشا با عقل، بازوی توانا داشتن الفت و همصحبتی با شخص دانا داشتن

حاصل امروز را، با خرمی کردن حصاد[1] تخم سبزی هم، برای روز فردا داشتن

جسم را آراستن با زیب تقوی و عفاف روح را ز آلودگی، پاک و مصفا داشتن

حائری - شمس الملوک

(معاصر)

بانو شمس الملوک حائری، متخلص به «شمسی» شاعره‌ی معاصر در کربلا به دنیا آمد. تحصیلاتش را در شهر بغداد گذراند. به اقتضای طبع موزون، اشعاری می‌سراید. در هنر موسیقی و گلدوزی و بافندگی نیز دست دارد. وی، همسر شادروان سید هادی حائری، کارمند سازمان غله‌ی کشور بود. شوهر او نیز شاعر بود و «کورش» تخلص می‌کرد. او دوستدار شعرای سبک عراقی و ملک الشعرای بهار می‌باشد. گاهی در سرودن شعر نو نیز طبع آزمایی کرده است.

به جای آرم سپاس و حمد آن یزدان یکتا را که کرد ایجاد، بحر و برّ و این گردون مینا را

۱- درو کردن، بریدن محصول.

چو بر کُنهش نخواهد برد پی، افکار دانـایان
تو ای نادان، میاور بر زبان، گـفتار بـی‌جا را

بُوَد اینان، طریق گونه‌گون از بهر یک مقصد
چه غم پویی اگر آیین مـوسیٰ یـا مسیحا را

بُوَد چون عالم ما، صد هـزاران عـالم دیگـر
ولی کـی مـی‌توان دانست نـادانستنیها را

چو وصف ذات حق از ما نیاید، خامشی اولیٰ
که در شرح صفات او، زبان الکن بُوَد مـا را

بکن‌اندیشه‌ی فردای خود امروز، ای«شمسی»
خردمند است آنکو، مـی‌نماید فکـر فـردا را

حاتمی - محبوبه

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

محبوبه حاتمی، از شاعران پاکستانی است. وی در شهر اسلام آباد پاکستان چشم به جهان گشوده است و در همان شهر، زندگی می‌کند. از شاعران شیعی مذهب آن دیار است و اشعاری در مدح و منقبت اولیای اطهار می‌سراید.

آبروی حقیقت

یـا عـلی، ای اسـتقامت بـخش عشـق!
نـام زیـبایت، حـلاوت بـخش عشـق!

ای زلال عشـق و عـرفان، یـا عـلی
ای بـهار عـدل و ایـمان، یـا عـلی

یـا عـلی، تـا تـو ز حـق دم مـی‌زدی
آتشـی بـر جـان عـالم، مـی‌زدی

آتش عشـق تـو، در عـالم گـرفت
زخـم عشـق، از دست تـو، مرهم گـرفت

آیـنه، در تـابش رویت شکست
پـای غـم، از طـاق ابـرویت شکست

بـاده‌ی چشـم تـو، مـا را مست کـرد
مـا، عـدم بـودیم و مـا را هست کـرد

رحـمتت در کـوچه‌ها، شـبگرد بـود
تـا سـحر در کـوچه‌ها، هـمدرد بـود

ای انـیس بـی کسـان بـی پـناه
راز خـود را گـفته‌ای شـبها، بـه چـاه

یـا عـلی، ای آبـرو دار خـدا
مـعنی «شـمس‌الضـحی» و «هـل اتـیٰ»

شـبنمی از نـاز چشـمانت چکـید
لاله آن را دیـده بـا جـانش خـرید

یـاس، در چشـمت تـبسم کـرده است
داغ سـیلی را در آن، گـم کـرده است

صـبر ایـوب از تـو مـعنا مـی‌گرفت
یـاد تـو، در خـاطرش جـا مـی‌گرفت

ای سکـوت مـحض! فـریاد از لبت
ای عـدالت پـیشه، بـیداد ازلبت

هـم اصـولی، هـم فـروعی، یـا عـلی
هـم سـجودی، هـم رکـوعی، یـا عـلی

حاج خانی - طاهره

(متولّد ۱۳۳۳خ)

طاهره حاج خانی، فرزند علی اکبر، متخلص به «سوسن» شاعره‌ی معاصر، در شهر کاشان متولد شد. ده ساله بود که پدر را از دست داد و تحت سرپرستی مادر و برادر قرار گرفت.در رشته‌ی علوم انسانی تحصیل کرد و فوق دیپلم گرفت و به تدریس مشغول شد. چند نفر از شعرا، راهنمایی او را بر عهده گرفتند . اشعار وی بیشتر جنبه‌ی عرفانی و اجتماعی دارد. و خود در باره‌ی سروده‌هایش می‌گوید: «شعر، در کنار زندگانی، نه تنها جنبه‌ی تفنن ندارد، بلکه مکمل زندگانی است. اشعارم را همانند اعضای خانواده‌ام دوست دارم. در میان شعرای متقدم، حافظ را و از معاصرین، مشفق و لاهوتی را می‌پسندم».

www.tabarestan.info تبرستان

نای نی

باز دیشب نی، نوایی تازه داشت — از جدایی، شکوه بی اندازه داشت
همنوای مرغ جانم بود، نی — مونس روح و روانم بود، نی
بس که می‌افروخت آتش در دلم — شعله بر می‌خاست از آب و گلم
تا نی جان بود، با نی همنوا — این جدا می‌سوخت دل را، آن جدا
هر دو می‌گفتند با هم راز عشق — شرح غم افزای سوز و ساز عشق
نی چو من با سوز دل بود آشنا — مویه از جان داشت با شور و نوا
از نیستان تا جدا افتاده بود — در شراری جانفزا افتاده بود
آنکه شد بر درد هجران مبتلا — می‌شود پیوسته چون نی در نوا
تا زنی «سوسن» شنید آوای جان — در غمش خاموش شد باده زبان
باشد او را دل ز غم، دریای خون — همچو نی می‌نالد از سوز درون

نبض غم عشق

چون زورق بشکسته‌ای در بحر غمها — سرگشته از هر سو روم تنهای تنها
نه ساحل آرامشی در پیش دارم — نه خاطری آسوده از توفان غمها
صد داغ بر دل دارم از سوز جدایی — خونین دلم در دست محنت، لاله آسا
چون موج سرگردان، شکسته در گلویم — بغض غم عشق تو را توفان دریا

دیشب گل یاد تو را، در باغ چیدم عطر نفسهای تو را می‌داد، گلها
من بودم و یاد تو و تنهایی شب مهتاب می‌خندید بر تنهایی ما
اینک خزان شد نوبهار عمر «سوسن» دیر آمدی ای گلبن باغ تمنّا

حاجی زاده - فرخنده

(تولد ۱۳۳۳ خ)

فرخنده و (فرشته) حاجی‌زاده،ناشر، نویسنده، شاعر و مدیر مسئول و صاحب امتیاز ماهنامه «بایا» در سال ۱۳۳۳ خورشیدی در روستای بزنجان کرمان، از یک پدر و مادر نیمه شهری نیمه روستایی که اهل شعر و موسیقی نیز بودند به‌دنیا آمد. پس از گذرانیدن دروس دبستان و دبیرستان در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه پیام نور لیسانس گرفت. در سال ۱۳۵۷ به عنوان کتابدار در وزارت علوم استخدام شد. در ۱۳ سالگی ازدواج کرد و دو پسر به دنیا آورد. پس از انتقال به تهران سرودن شعر و قصه‌نویسی را آغاز کرد. در همین حال مدیریت مسئولی و سردبیری مجله‌ی «بایا» و صاحب امتیازی و مدیریت انتشارات «ویستار» را به عهده گرفت. چند رمان و نوول به نامهای «خاله سرگردان چشمها» و «از چشمهای شما می‌ترسم» و «خلاف دموکراسی» از وی منتشر شد. و اینک دفتر شعر خود را به نام «طلعت منم» در دست انتشار دارد و کتابهایی در کتابشناسی ادیان و اساطیر نیز تألیف کرده است و اخیراً از سوی انجمن قلم آمریکا جایزه‌ی ۱۰ هزار دلاری «جری لیبر» که با حضور نویسندگان بزرگ آمریکایی از قبیل: آرتور میلر، آنتونی آپیا،ای. ال دکتروف، ویلیام گس و ادوارد سعید و بسیاری دیگر از نویسندگان برجسته تشکیل شده بود ، به وی تعلق گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

اشکی با صفا

من امشب، وعده‌ی دیدار با آیینه‌ها دارم که اینسان،دیدگانی‌روشن از اشک وفادارم
تن اندیشه‌هایم را به آب زهد می‌شویم که در پاکی، خیالی پاک با آن آشنا دارم
خیال سبز مستی را به جام دیده می‌ریزم که با او وعده‌ی دیدار را، دور از ریا دارم
از اینجا، از میان شهر، شب با بال سودایی رهی تا بیکران اندیشه‌ی لطف خدا دارم
چنان پروانه می‌رقصم در آغوش تمناها که گویی از شرار شعله، جسمی پرجلا دارم
بیا ای آشنا با من، که از اندیشه‌ی چشمت نگاهی شسته از باران و اشکی با صفا دارم

و...ناتمام

جر خورد جهان

تمام شد میان سطرها نانوشتهٔ هیچ شاهزاده و شهرزادی که نمی‌نویسدم

هیچ

شکل توام مادر! جر خورده از صفحه‌ی دوم

گفتم آیین بگذار تا همسرِ مردهای زن مرده، زن طلاق و بچه‌های بی مادر باشم

دیدی مادر!

جر خورد صفحهٔ دوم شناسنامه و شدم شکل تو توی گودیِ لحد

گورکن پرسید:« محرمی ندارد پارچه‌ی صورتش پس بزند؟»

صورتم بسته

نفسم تنگی می‌کند

پیرزن نهضت سوادآموزی گفت: «گازی است بی‌بو، بی رنگ، بی طعم که تشکیل می‌شود از...»

خالی شده بودم از O2

و تشکیل نمی‌شدم میان شناسنامه‌ای که جرّ می‌خورد

پیغامگیر گفت:« باطله می‌خریم »

جرّ خوردم از صفحه‌ی دوم

محرمی، دختری، شاهزاده و شهرزادی هیچ، تا سنگتراش بر سنگی بنویسد :

مادری مهربان

بیمارستان شریعتی مُهرش را پای کارتی زد که زن اعضایش را بخشیده بود

کسی خندید: «اعضای فسیلی تو!»

یکی مردمک‌هایش نم شد:« که سنگ قبر نداری؟»

- دختر! نه ندارم

- تکلیف باقیمانده‌ی اعضاء؟

- سیفون توالت!

ماهی از تور بیرون خزید

قلاب دور گردن زن توی گودیِ لحد

زنجیر برید و خون دلمه

تبرستان www.tabarestan.info

خواستم به گردن زیبا بیاندیشم
گردن من اما گردن هیچ اهوی کشیده‌ای نبود
و کلیدی که به گردنم آویخته بودی میان بیل گورکن به هوا پرتاب
گلهای پنبه روی سینه‌ام شکفت
نفسم تنگی
پیرزن نهضت سوادآموزی! آسمان تهران تمام O2 «ها» را بلعید
ن...ف...س...م
لحدِ مهربان
قلاب ماهی به گردنم خش انداخت
مفتوح نمی‌شود دلم
و کلید تو میان بیل گورکن
ماهیِ خزنده، هوای تهران خالی از اکسیژن
نام من حک نمی‌شود روی گودی هیچ سنگی
و...ناتمام

فروردین ۱۳۸۱

تبرستان
www.tabarestan.info

حافظیان - فیروزه

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

بانو فیروزه حافظیان، شاعره‌ی معاصر در مشهد، پای به جهان گذاشت. دروس ابتدایی و متوسطه را تا اخذ دیپلم، ادامه داد. سرودن شعر را از سال ۱۳۵۹ خورشیدی آغاز کرد. در سبکهای نو و کهن (هر دو) طبع آزمایی می‌کند. دو مجموعه از سروده‌های وی به‌نامهای «از بارانهای عشق» که همراه با نوار صدای او در سال ۱۳۷۴ از سوی انتشاراتی احیاء کتاب در تهران انتشار یافته است و اثر بعدی او «ساقه‌ای تا ماه» در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است. یکی دیگر از آثار وی، گزیده‌ای از اشعار زنان معاصر است که در سال ۱۳۷۹ از سوی انتشارات روزنامه‌ی ایران چاپ و منتشر شد.

اشک لاله

ما، حدیث باده و پیمانه‌ایم چون سراپا، مستی میخانه‌ایم

در نیاز ما، سحرها خون شدند / در نماز عشق ما، افسون شدند
ناگهان در بیشه‌ها، مریم دمید / بر گل احساسمان، شبنم دمید
رنگ لاله، همچو آواز من است / نای جان، در فصل، غمساز من است
اشک لاله، در دل غمها نشست / موج خون، در شطّ شبنمها نشست
این شقایق، عاشقان، خون دل است / که چنین در فکر افسون دل است!
تا به رویم، عشق، در را باز کرد / یک پرستو، از دلم پرواز کرد
کاش در رؤیای خون، گم می‌شدم / ساقه‌ای در دشت گندم می‌شدم
کاش از آیینه، شبنم می‌چکید / یا به جانم عشق، نم‌نم می‌چکید
می‌گذشتم چون نسیم از باغ عشق / بر تن من، لاله‌های داغ عشق
باز کن این دستهای بسته را / بشنو این آوازهای خسته را
باش تا آیینه‌ام، حیران شود / بغض‌های کهنه‌ام، باران شود

تبرستان www.tabarestan.info

شعله زد از داغ تو آیینه‌ها

ای نسیم کوی طهٰ، یا علی (ع) / ای دم پاک مسیحا، یا علی(ع)
جوشش سرچشمه‌ی آب حیات / آبشار آیه‌های بینات
جوهر والعادیات شهر عشق / معنی والذاریات بحر عشق
ای خطاب آیه‌های لطف و جود / ای غنی از ذکر و تسبیح و سجود
موج دریای سخاوت یا علی (ع) / اوج آیتهای رحمت یا علی(ع)
تیغ شمشیر تو، رحم و عدل و داد / برق خشمش، نور بر ظلمت نهاد
ای امانتدار شمع کاینات / راز و سوگند حریم نازعات
در کلامت، آیه‌های هل أتی / هم اسیر و هم یتیم، از تو عطا
شور گفتار محمد (ص) بر لبت / نور رنگین ولایت، بر دمت
ساقیِ پیمانه‌ی شرب طَهور / چشمه و آیینه و نور و زبور
ناشناس کوچه‌های درد و بسیم / آشنای اشک چشمان یتیم

حبیب‌اللّهی - ویسه

(تولد ۱۳۱۰ خ)

بانو ویسه حبیب‌اللّهی، شاعره‌ی معاصر از خطّه‌ی خراسان که در شهر نجف، پا به جهان

نهاد. تحصیلات عالیه را تا لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فرانسه پیش برد و از سال ۱۳۳۰ سرودن شعر را آغاز کرد. تاکنون، دو مجموعه از اشعارش به‌نامهای «باغ تنهایی»، و «نیستان» در زمان حیات شاعر چاپ و منتشر شده است. وی، فرزند استاد میرزا ابوالقاسم «نوید»، و مادر خانم نازنین نظام شهیدی است.

امید محال

تا رفتی از کنار من، ای همزبان دل در خاطرم شکفت، همه غنچه‌های درد
در چشم‌من، که نقش‌رخ دوست، خانه داشت بی طالعی نگر که کنون، اشک، خانه کرد

تبرستان www.tabarestan.info

***

تا ای همای بخت، پریدی ز دامنم دامن کشیده از بر من شادی و امید
در هر چمن، چو طایر بی بال و بی پرم زین تیر جانگداز که بر پیکرم رسید

***

شبهای من ستاره نبیند به خود مگر امّا دو چشم من همه شب، پرستاره است
نومیدی است و ظلمت و طوفان بی امان دریای انده و غم من، بی کرانه است

***

ای رفته از کنارم وای مانده در دلم دل می‌طپد به یاد تو و آرزوی من
باز آی، ای امید محال، ای قرار جان آوخ که بیهده است، اگر جستجوی من

***

خواهم که بی درنگ، به سویت سفر کنم امّا دریغ، بال فرارم، شکسته است
محبوس و دست بسته به زندان زندگی پایم، هزار حلقه‌ی زنجیر بسته است

حدیث عشق

در بسته‌ام به روی تو ای خودستا بهار تا دیده ننگرد به تو و شادمانیت
آری حسد برم به تو و جلوه‌های تو بر گونه‌گون رنگ تو و بر جوانیت

***

ای باد مشک بیز به سویم گذر مکن عطر بنفشه‌ها مرسان بر مشام من
مستم نمی‌کند چو دگر بوی نوبهار ساقی بریز جرعه‌ی دیگر به کام من

***

این شِکوه با که گویم و این غم کجا برم هر ساله تو جوان شوی و ماشویم پیر
لبخند زندگی تویی و پیک خرمی تو مظهر حیاتی و من از حیات، سیر

***

یاد آن بهارها و خوش آن روزگارها رخساره شاد و چهره مرا چون بهار بود
مسی‌بود و عشق بود و جوانی و آرزو وین خوبتر که صفحه‌ی دل بی غبار بود

***

ما، همچو رفتگان بگذاریم و بگذریم آید ز بعد رفتن ما بس بهارها
در گوش گل نسیم بخواند حدیث عشق غرق شکوفه باز شود شاخسارها

www.tabarestan.info تبرستان

حبیب - رقیه

(تولد ۱۲۹۷ خ)

بانو رقیه حبیب، شاعره‌ی افغانی در قریه‌ی چهل ستون به دنیا آمد. در رشته‌ی علوم اجتماعی فارغ التحصیل شد و به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۴۵ به نمایندگی مجلس برگزیده شد. وی از پرچمداران آزادی زنان افغان بود. در سرودن شعر نو و کهن طبع آزمایی کرده است.

از سلامت و یا در حیات بودن این شاعره‌ی وطن‌پرست اطلاعی در دست نیست. اما چنانچه در قید حیات باشد، کشور آمریکا را به عنوان محل سکونت خود انتخاب کرده است . مجموعه‌های شعر او «گلهای خودرو» ،«زنان تاجر» ، «در روشنایی کتاب ساحل» و «موج گهر» نام دارد.

گلاب باغ

ای شاخ گلاب سرخ، بااین همه زیبایی در کنج گلستانی ،بشکفته به تنهایی
مشعل به کف حوری، در روضه‌ی رضوانی با پرتو آمالی در تیره شبستایی
عطر سر دامانت خوش زمزمه‌پرداز است دامن ز حیا درکش ای شاهد هر جایی
آشوب چمن برخاست از جلوه‌ی حسن تو هشدار! که گلچین شد در کار خود آرایی
ای عشق، کی افتاده آتش به سرو پایت تو خود شرر عشقی یکسر ز سراپایی
در خلوت این گلبن گویم به تو رمزی، نو اوراق گل تا زه یک دفتر معنایی

حبیبی - افسانه

(معاصر)

افسانه حبیبی قدسی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی از بانوان تحصیل کرده و از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران سکونت دارد. قطعه شعری از او را از نشریه‌ی انجمن «بهار سخن» نقل می‌کنیم.

اشک خودشکن

اشک، چرا بی سبب، خون به جگر می‌کنی وین دل غمدیده را حال دگر می‌کنی؟!
راز من دلشده، باز کنی آشکار این سر آشفته را پر ز شرر می‌کنی؟!
خاطر آزرده را، می‌کنی آزرده‌تر این ره یک روزه را، پر ز خطر می‌کنی؟!
ای دل غمّاز من، راز، هویدا مکن گوهر اسرار من، فاش بصر می‌کنی؟!
فتنه گری کم نما، ز آتش غم سوختم بر من دلسوخته، کی تو نظر می‌کنی؟!

www.tabarestan.info تبرستان

حجابی استرآبادی

(سده‌ی ۱۰-۹ هـ‌ق)

حجابی شاعره‌ی سده‌ی نهم و دهم هجری است. اما نام کوچکش در جایی ثبت نشده.اگر چه گفته شده است که وی دختر شاعر معروف هلالی جغتایی است که پدرش به‌دستور عبیداله خان ازبک به قتل رسید. او از زنان با سواد و فاضل زمان خود بود و مردمان زمانش در حسن جمال و کلامش اتفاق نظر داشته‌اند.

بهار و سبزه و گل، خوش به روی جانان است وگرنه هرَ یک از این جمله، آفت جان است
به غنچه مهر چه بندد، ز گل چه بگشاید دلی که خون شده از خار، خار هجرانست
مران به خواریم ای باغبان ز گلشن خویش که پنج روز دگر، گل به خاک یکسان است
حدیث زلف دلاویز آن نگار، امشب ز من مپرس که بس خاطرم پریشانست
مگوی شعر «حجابی» که نزد سیمبران هزار بیت غزل، پیش حبّه[1] حیران است

۱- حبه: از اوزان طلا و جواهرات است.

حجابی گلپایگانی

(معاصر)

به حکایت تذکرةالخوانین، حجابی گلپایگانی، بانوی خوش صورت و خوش طبع بوده و اشعار نغزی می‌سروده است. تاریخ ولادت و درگذشت وی معلوم نگردید. بیت زیر از اوست:

حفظ ناموس تو شد مانع رسوایی من ورنه مجنون تو رسواتر از این می‌بایست

تبرستان www.tabarestan.info

حجازی - بنفشه

(تولد ۱۳۳۳ خ)

بنفشه حجازی، شاعره و پژوهشگر معاصر، در بروجرد چشم به جهان گشود. وی از بانوان فعال کشور ماست. با همسر و دو فرزندش در تهران زندگی می‌کند. آثار بسیاری از خانم بنفشه حجازی منتشر شده است. «رؤیای انار»، «به انکار عشق تو ناگزیرم»، «تارا و باد»، «ماه نهفته در گریبان» و «نپرس چرا سکوت می‌کنم» بخشی از این آثار است. وی در سالهای اخیر به قصد اقامت به آمریکا رفت، اما بعد از مدتی اقامت، عشق وطن مجبورش کرد که به ایران برگردد. اثر و نوشته مهم دیگر وی کتاب «بررسی جایگاه زن ایرانی» است که جلدهای اول و دوم و سوم آن منتشر شده و جلد چهارم آن در دست تألیف است. جلد سوم این کتاب به عنوان «ضعیفه» در ۱۳۸۱ منتشر شده است.

○ - *برای وطنم*

«ایران، تو می‌دانی»

تو می‌دانستی بر خواهم گشت
خودت مرا خوانده بودی
به آواز و رقص و بهانه
گفته بودم که پس از هزار آواز
که بر خواهم گشت
و تو بلبلان را به ترانه آوردی
هزار پرنده

هزار آواز
و اینک
این منم!

***

گفته بودم تو را با جهان عوض خواهم کرد
عشقی بزرگتر خواهم یافت
ولی تو می‌دانستی هیچکس از من
گم گشته‌تر نبود
در قطاری که از این سو به آن سو می‌رفت
با نقشه‌ای که نمی‌دانستم
کی مرا می‌برد و
کی مرا می‌تاراند
ولی تو می‌دانستی که از هزاران ستاره
سرازیر شدی
و ماه را چون چارقدی
کشاندی به سراپایِ تنهایِ دنیا گردم

***

تو می‌دانستی بر خواهم گشت
خودت مرا خوانده بودی!
چون نجوایی در دل کارون
صدایی در سرخس، سراوان، جاسک
و هزار پرنده
هزار آواز
و اینک
این منم!

○ - دیگر معجزه نیست

تو در صفایی، صفا

تبرستان
www.tabarestan.info

و من در آفتاب فراق، برهنه پا
اندوهی شور در دل
و تمنای کفی آب برلب
شادروان سپید تو،
افراشته در دریای آبی
و در این مسیر زمین
سیاه چادر من، فرو رفته در دل خاک.

***

سراپرده‌ی سپید تو، درون آسمان
و سفید دستمالی در دست من
و چشمانی که بارانی است
تا بشوید
ستیغ کوهی که قربانگاه من است
دیگر معجزه نیست
دیگر معجزه نیست
و من در امتداد عشق، عشق، عشق
به تسلیم رسیده‌ام!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - شب

چنار،
بر چین‌های پرده
هویتش را سوسو می‌زد.
سیگار من،
موجودیتش را
بند بند تحلیل می‌برد.

سیرسیرک‌ها در سایش ران‌هایشان
شهوت بودن را

چار می‌زدند
و من
بر چین‌های روحم
هویتم را استفراغ می‌کردم
در تاریکی اتاق
درکورسوی نوری از خانه‌ی همسایه
زندگی
اینسان
به بازی سایه‌ها
تهرمانی
شهوت و اوهام سرگرم بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

امرداد ۶۴

○ - *فال*

در جام آسمان
با سایه روشن مجنون درخت بید
می‌زنم تفألی
تسبیح عشق است و آیینه روشنی.
پرنده خبر است و صلیب رهایی.
حقیقت و دروغ معجونی جاذب انسان‌ست به فال زندگی

تابستان ۶۴

حجازی - خاطره

(تولد ۱۳۴۰ خ)

بانو خاطره حجازی، شاعره و داستان نویس معاصر، خواهر بنفشه حجازی است. وی با همسر و دو فرزندش در تهران زندگی می‌کند و دارای مدرک لیسانس است. سرودن شعر را از ۱۳۵۲ (نوجوانی) آغاز کرده و شاعری نوپرداز است. مجموعه‌هایی به نامهای «بام من»،«اندوه زن بودن»، «خواهش می‌کنم پیش از من نمیر» و «مکاشفه‌ی حوّا» و

«مادرانه‌ها» از سروده‌های او چاپ و منتشر شده است. در نوشتن رمان و داستان نیز مهارت دارد. کتاب دیگری از وی به نام «چراغهای رابطه» از سوی انتشارات روشنگران چاپ و منتشر شده که شامل ۶ داستان کوتاه می‌باشد. بانو خاطره در داستانهای اخیر خود به ادبیات مهاجرت پرداخته و کتابی به نام «گِتْ یعنی برو» را منتشر کرده است.

○ - پیش از من نمیر

هر دانه‌ی سپید
آه... هر دانه‌ی سپید موهایت،
تیغی است که به دستهایم می‌خلد.
می‌خواهم باور کنم تو را سالها ندیده‌ام ،
اما جوان - پیری‌ات،
چندان دلم را تیرباران می‌کند،
می‌سوزاند،
که گویی
سال‌ها با تو
به خوشبختی زیسته‌ام
می‌خواهم به سینه بفشارمت،
چندان
چندان که خونم به تمامی،
در رگانت بریزد
و جانم چون دسته‌ای چلچله
بر شانه‌هایت نشیند
و من
دلخوش باشم به اینکه بگویی
«آن حفره که بادش پوشاند»
جای خالی او بود
من،

تبرستان
www.tabarestan.info

دلخوشم به این
خواهشم می‌کنم
پیش از من نمیرا..

○ - بامداد آبی وسعت

وقتی به من آمدی،
گرد بادم را نوازش کردی.
جاده‌هایت را به دوردستهایم کشاندی
و معلّم بوسه‌هایت را
به دهکده‌های محرومم فرستادی
وقتی اولین روز مدرسه گریه می‌کردم،
تو دست غریبم را گرفتی
و گوشه کنار دنیا را نشانم دادی.
گفتی:
«همه، استعداد عاشقی دارند
باد موافق باش و بادبان‌هاشان را آبستن کن!»
و تو
چراغ من شدی.
تو یادم دادی صلح را بنویسم
تو به طعم زیتون، عادتم دادی.
کبوترم کردی.
تو نوشتی: با مداد آبی وسعت!

○ - شاخه‌ای برای فردا

عمویم گردوی تناوری بود
که مرا بر شانه‌اش می‌نشاند و
من قصه می‌خواندم
دایی‌ام، اولین سیبش را به من داد

تبرستان
www.tabarestan.info

من با دست خودم از شانه‌ی دایه‌ام انگور چیده‌ام
حالا وای در احاطه‌ی این سرفه‌های سیاه،
نیمه‌های شب
دلتنگ و بی قرار
وقتی از غصه نامریی می‌شوم
سازم را بر می‌دارم و می‌روم
کنار ته‌مانده‌ی درختان شهر و
برای فامیل سبزم می‌نوازم
و با کلاهی پر از سهام سبز
و دلی شسته بر می‌گردم
گم کرده باشم اگر خودم را
راه نقشه‌ی پرنده‌ها را می‌پرم

تبرستان
www.tabarestan.info

حجازی - طهٰ

بانو طهٰ حجازی (ح - آرزو) شاعره‌ی معاصر، تحصیلات عالیه دارد و در دانشگاه صنعتی شریف، ادبیات فارسی تدریس می‌کند.

تا انتهای هاویه[1]

این سرنوشت تیره کجا می‌برد مرا؟ — تا انتهای هاویه‌ها می‌برد مرا
نیلوفری کبودم و مرداب زیستن — هر لحظه از قفا به فنا می‌برد مرا
بسیار دیده‌ام گل و چون خیره گشته‌ام — مجموعه کاغذی، به هوا می‌برد مرا
باز است دکمه‌های صدایم ولی چه سود — حبس است این صدا و صدا می‌برد مرا
شیرین‌ترین ترانه‌ی فرهاد، عاشقی است — اما به بیستون بلا می‌برد مرا
دیگر نمی‌توانم و دیگر نمی‌کشم — گردون بی قرار، چرا می‌برد مرا
تیری که در گلوی کلامم نشسته بود — آنک ببین، چگونه رها می‌برد مرا
ای شیشه‌ی شکسته‌ی هر «آرزو» بگو: — این ذرّه‌ها، به باغ خدا می‌برد مرا

۱- طبقه هفتم از طبقات دوزخ

حجازی - لیلی

(تولّد ۱۳۵۲خ)

سیّده لیلی حجازی، از شاعران جوان معاصر است. وی در همدان، چشم به جهان گشود. دیپلمه‌ی دبیرستان است. سرودن شعر را از سال ۱۳۶۹ خورشیدی (۱۷ سالگی) آغاز کرد. به سبک کلاسیک ، شعر می سراید. از اوست:

«گلچراغ مهتاب»

گلچراغ مهتابی، در شبی زمستانی — آشناترین واژه، در سرود عرفانی
من حضور سبزت را در خیال می‌بینم — یک حضور پنهانی در دلی بیابانی
من سکوت غمبارم، در کویر غربتها — تو تلاوت نوری، از نماز بارانی
بی تو، دست دل، خالی است، بی تو، شعر من فانی است — بی تو، غم نمی‌باشد چاره‌ی پریشانی
بی تو، خاطر گلها، ناشکیب ودلتنگ است — بی تو، باغ پژمرده است در خزان ویرانی
بی تو، برلب شعرم، واژه‌های شب‌جاری‌است — بی تو، عشق می‌گردد در مدار حیرانی
لحظه‌ای رهایم کن از حصار حسرتها — تا کبوتر جانم، پر کشد به آسانی
مادرِ شقایقها، خواهم این حضورت را — ای که بر دلم دادی، وسعتی گلستانی

www.tabarestan.info تبرستان

حزینه خاتون

(تولّد ۱۲۸۵ هـ‌ق)

بانو زینب (حزینه خاتون) در بیجار کردستان متولد شد. وی از زنان مدرس، با سواد و شاعر و عارف بود. اشعار زیادی به زبانهای فارسی و کردی سروده است. تحصیلات خود را در مکتبخانه‌های قدیم فراگرفت و با یکی از شاعران کرد به نام ملاعبداله جلی‌زاده ازدواج کرد. وی پس از ازدواج نیز همچنان به کسب معلومات و فراگیری‌های بیشتر پیش می‌رفت. پس از طی این مرحله مدرسه‌ای تأسیس و در آنجا پسران و دختران کُرد را تعلیم داد. از سروده‌های وی چیزی در دست نیست و سال وفاتش نیز معلوم نگردید.

حسابی - ملیحه

(معاصر)

ملیحه حسابی، شاعره‌ی معاصر افغانی، «حنانه» تخلص می‌کند. از شاعران

غزل‌سراست و از شاعران کهن مانند سعدی و شاعران قبل از آن پیروی می‌کند.
از اشعار بانو حسابی نمونه‌ای به دست نیامد.

حسن پور ضیایی - گلایول

(معاصر)

از گلایول حسن پورضیایی که از شاعران زن زمان ماست فقط یک دفتر شعر به نام «با تو تا ابدیت» از سوی انتشارات کتاب خورشید به چاپ رسیده است.

تبرستان www.tabarestan.info

○ - **یاد**

در دیدار ساده و کوچکی
با شهر باران
کنار آرامش غمگین درخت
معنای زندگی را در یک سبد ترانه
جستجو کردم
شوق را،
عشق را
و نشانی‌ام را به یاد آوردم.
از تو تا آسمان
از تو تا آفتاب
از تو تا ستاره
از تو تا آسمان
از تو تا رویش
از تو تا بی نهایت
از تو تا سرسبزی
از تو تا شانه‌های بی قرار من،
از تو تا دل روشن سپیده
از تو تا امید فردا
از تو تا بهار

از تو تا نسیم
تا شبنم
از تو تا شکوفه
از تو تا دیدار روشن فردا
از تو تا هر روز.
از تو تا بهشت
از تو تا عشق، از تو تا سوگند.
از تو تا محبت
از تو تا اشک
عاطفه.
از تو تا این همه بی قراری
از تو تا چشم انتظاری
از تو تا نگاه ابری پنجره.
از تو تا موج
تا دریا،
تا اوج.
آری از تو تا آسمان
از تو تا پرواز.
از تو تا آینه
از تو تا کوچ
از تو تا حضور روشن شقایق
از تو تا وصل
از تو تا سجده
از تو تا خدا،
از تو تا گریه،
تا اشک
آری از تو این همه می‌بارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

آری از آسمان،
از توتا آسمان،
از تو تا ابدیت
تا ابدیت با تو بی گمان زیباست
با تو، تا ابدیت زیباست.

حسن جهان خانم قاجار

(۱۲۷۸ ق)

تبرستان www.tabarestan.info

حسن جهان خانم، متخلّص به «والیه» از دختران فتحعلیشاه قاجار، از کودکی به فراگیری سواد تمایل داشت. پس از آشنایی با ادبیات کهن و مرور اشعار اساتید و بزرگان شعر به سرودن شعر آغاز کرد. وی به همسری خسروخان والی جوان کردستان برگزیده شد و به کردستان رفت. خسرو خان مردی هوسران و عیاش بود و بیشتر اوقات خود را بامی و معشوق می‌گذرانید. سرانجام هم خسرو خان با زن دیگری به نام ماه شرف خانم ازدواج کرد که او هم شاعر بود و «مستوره» تخلّص می‌کرد. این دو زن سخنگو وصاحب ذوق مدتی با هم سازش داشتند. و اوقات خود را به مناظره و مشاعره سپری می‌کردند. اما پس از مرگ خسروخان که در جوانی به مرض طاعون درگذشت. حسن جهان خانم که زنی جاه طلب و مدّبر بود، مدت ده سال والیگری کردستان را به عهده گرفت تا اینکه پسرش رضا قلیخان به سن رشد رسید . حسن جهان خانم در ۱۲۷۸ هـ‌ق درگذشت. دیوان اشعارش ۶۰۰-۷۰۰ بیت است. کتابی از وی به نام «بساط و نشاط» نیز باقی مانده است. از اشعار اوست:

مژده‌ی سروش

دوش به میخانه داد، مژده‌ی غیبم، سروش — منتظر فیض باش، غم مخور و می‌بنوش
پرتو حق آشکار، از رخ زیبای دوست — دیده بر آن جلوه دوز، چشم ز عالم بپوش
آیه‌ی رحمت ببین، جلوه‌ی یزدان نگر — یار درآمد به ناز، خیز و برآور خروش
دوش به دوشم کشند، همچو سبو می‌کشان — بس که کشیدم به دوش، کوزه‌ی باده فروش
از لب دل، قصّه‌ای، تا شنود گوش جان — «والیه» خود بازدار، لب ز تکلّم، خموش

***

دانـی ز رفـتن تـو، بـاقی چـه مـانده در دل از کاروان چه مـاند، جـز آتشـی بـه مـنزل؟
بـا سـاربان بگـویید، احـوال بـیدلان را شـاید نگـاه دارد، یک دم زمـامِ مـحمل
ماندیم با خـیالت، بـا صـد فسـانه افسـوس دستی به سر ز حسرت، پایی زهجر در گِـل

***

عشـق تـو، در تـنگنای سـینه نـهفتم شکـوه ز دست تـو، بـا خـیال تـو گـفتم
وصـل، تـمنّا کـنم بـه خـواب، دریـغا یک نـفس، ازهـجر قـامت تـو نـخفتم
طـاق شـدم تـا ز روزگـار وصـالت بـا غـم حـرمان روزگـار تـو، جـفتم
بـار بـبندم ز کـوی تـو بـه ضـرورت پس کـه ز جـور تـو، الّـرحـیل شـنفتم

***

مـنزل عشـق، چـو در مـملکتِ جـان کـردم خانه‌ی دل، به هـمین واسـطه، ویـران کـردم
خـاطر جـمعی و آسـوده دلی بـود مـرا بـه خـیال سـر زلف تـو، پـریشان کـردم
ای بسـا زهـر چشـیدم، نـرمیدم از عشـق خویش را «والیه» تا بی سـرو سـامان کـردم

***

چـنان بـرده از جـا، رخ مـی‌فروشم که چـون نـقشِ بـر سـنگ مـانده، خـموشم
بـه جـز خـون دل، تـا بـه هـجر تـو بـاشم اگـر آب حـیوان دهـندم، نـنوشم
فسـونش، چـنان بسـته مـحکم بـه بـندم گـرانـتر شـود بـند، هـر چـند کـوشم

***

ای طـبیب دل بـیمار، بـه کـاشانه‌ی دل جلوه کـن، نـوبت جـان دادن بـیماران است
باده ده، باده کـه اشک مـن و عکس رخ یـار تـابش مـهر درخشـان و نـم بـاران است
گر چو یوسف، تو به بـازار روی «والیـه»ات رشته‌ی جان به کف، از خیل خریداران است

غزل

باغ فردوس مکـان، کـاخ جـنان، بُـد وطـنم چـند روزی پـی تـحقیق، در ایـن انـجمنم
بوستان بـود مـرا سـایه‌ی طـوبی بـه بـهشت حـالیا طـائر پـر سـوخته دور از وطـنم
غـرض از آمـدن مـلک وجـودم ز عـدم که ستایش کـنمت، ای بت شـیرین سـخنم
شوقت اندر دل و سودای تو بر سر، هـیهات مشکل از سـر بـرود، گـر چـه بـپوسد کـفنم
بس که بر دوش کشیدم خُم می کـوزه‌ی مـی گـویی از خـاک در مـیکده بـاشد، بـدنم
ای صنم، عشق به روی توام، امروزی نیست دیرگاهی است کـه شـوریده‌ی خُـلقِ حَسَـنَم

www.tabarestan.info تبرستان

از عدم، جان به کف از بهر نثارم باشد آدم آورد در این دیرِ خرابِ کهنم
«والیه» جامه‌ی جان می‌درد، از کثرت شوق چون زلیخا، ز پی یوسف گل پیرهنم

حسن زاده - سیمین

بانو سیمین حسن زاده متخلص به «غزل» از شاعران معاصر افغانی است. وی در کابل، چشم به جهان گشود. لیسانسیه‌ی حقوق و علوم سیاسی است. او در پاییز ۱۳۶۹ مجبور به ترک وطن شد و اینک در ایران به سر می‌برد. در قالبهای چارپاره و مثنوی، شعر می‌سراید.

تبرستان www.tabarestan.info

پشت سنگر جهاد

من در این راه، با شما بودم هم در این ره رونده خواهم بود
با شما تا به دوردست افق تا به آنجا، پرنده خواهم بود

***

هان! مگو: در بهای زن بودن گوشه‌ی انزوا سزاست مرا
ناتوان، بینوا، حقیر، ضعیف ز آفرینش، همین بهاست مرا

***

دو یتیمم، ز من پدر می‌خواست سرپرست و ولی و نسان آور
چه بگویم، چه‌ها کشیدم، آه! گاه بابا شدم، گهی مادر

***

تازه داماد خویش را گفتم از دم حجله‌اش به گاه نبرد
تا شهادت، برو! خداحافظ مرگ سرخ است، زندگانی مرد

***

از همین شال سبز، دوخته‌ام ای خدا! بیرق مزارش را
می‌نویسم به روی بیرق او نام نامیّ ماندگارش را

***

من، زنم، از تبار افغانان همره رهروان راه خدا
می‌روم تا که زنده گردانم یاد ناهیدها، هلالی‌ها [1]

۱-ناهید و هلالی دو تن از زنان مبارز افغانی که هر دو در جنگ‌های میهنی، شهید شده‌اند.

حسن زاده - فریده

(تولد ۱۳۳۳ خ)

بانو فریده حسن زاده (مصطفوی) شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. از جوانی به مطالعه روی آورد و از آنجایی که دارای قریحه‌ی شاعرانه بود، سرودن شعر را آغاز کرد. پس از ازدواج ناموفق و جدایی از همسرش تحصیلات دانشگاهی خود را ادامه داد و در رشته‌ی ادبیات انگلیسی فارغ التحصیل شد و آنگاه ترجمه را آغاز کرد و چندین کتاب ترجمه و به چاپ رسانید. بانو حسن‌زاده ترجمه چند کتاب دیگر را نیز آماده‌ی چاپ و نشر کرده است و در عین حال به سرودن شعر هم ادامه می‌دهد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - سفر گودالها

موسیقی شب را گوش کن
انگار کسی
مدام
می‌خواهد
گریه کند.
انگار کسی
می‌خواهد
مدام
سکوت کند.
من می‌خواهم چنان سکوت کنم.
که همه‌ی دنیا بشنود.
می‌ترسم
و شعر
مثل عرق سردی
بر پیشانیم نشسته است.
می‌خواهم سکوت کنم
من سکوت کرده‌ام
صداها می‌دانند...

فصلی خواهد شد
که می‌توان در بارانهایش راه رفت
و به دستهای آویزان
از شاخه‌های خیس
نگاه کرد
و به آشنایی اندیشید
و به دست آویزهای خوبِ تردید
آنگاه سرمای نسیم که بر جانت نشست،
باور خواهی کرد
هرگز
بادی نوزیده است.
تنها سرمای نسیم...
و تاریکی را نوازش خواهی داد
تا در گودال خوابهایت
که از تنهایی
طبیعی ترند
پلکهای کسی که دوستش داری،
مثل دستهای آویزان از شاخه‌های خیس،
فریادهای بی فرجامت را،
دست آویزی گردند...
تردیدی...
بی هیچ دست آویز
وقتی به فصل دیگر فکر می‌کنم
و به سفرهایی که خواهم کرد
انگار
تنها از گودالی
به گودالی دیگر
فرو می‌روم...

تبرستان
www.tabarestan.info

حسن زاده - هایده

(تولد ۱۳۲۲ خ)

هایده حسن زاده «بهرامی» رمان‌نویس و شاعره‌ی معاصر، در شهر بابل مازندران چشم به جهان گشود و در رشته‌ی روانشناسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. در ۱۸ سالگی ازدواج کرد و دارای ۳ فرزند است. سروده‌های وی در جراید و مطبوعات منتشر می‌شود و هنوز دفتر مستقلی از اشعارش چاپ و نشر نشده است.

حسینا بیگم هندی

تبرستان www.tabarestan.info

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

حسینا بیگم، همسر محمد عباس رفعت و مادر ابوالقاسم محتشم شروانی (مؤلف تذکره‌ی اختر تابان)، از پارسی گویان سده‌ی سیزدهم هجری هند است. تألیف این تذکره در ۱۲۹۸ هـ‌ق به اتمام رسیده است.

نقش نگین دلم، صورت جان پرورت ورد زبانم بود روز و شبان، نام تو

***

سرت گردم کجا بودی تو امروز وصالت شد مرا عید دل افروز

***

ماه نو هر کس ببیند، بر رخ آن ماهرو ماه کامل بگذرد، او را به شادی بیگمان

حسین زاده - زهرا

(تولّد ۱۳۵۸ خ)

زهرا حسین زاده ملقب به جواهر در لعل بدخشان به دنیا آمد. او دارای دیپلم تجربی است و تحصیلاتش را در حوزه ادامه داده است. او مسئولیت‌های زیادی ، همچون مدیریت مدرسه‌ی فاطمةالزهرا«س» تا انجام مسئولیت‌هایی در دفتر هنر و ادبیات، مرکز مطالعات و انجمن شاعران جوان افغانستان را بر عهده دارد.

او همچنین مجموعه شعری به نام «شبی بی ماه لیلا» و یک مجموعه داستان به نام «زنجیرها» در دست انتشار دارد .

پری جان

اخم را بشکن، بفرما چای و قند — نوش جانت، ماه پیشانی بلند
می‌خرم فانوس چشمت را پری؟ — جذبه‌هایت قیمتش چند است، چند؟
شب به ترفندی کشیدی پلک را — سمت کوهستان وحشی تا سهند
کوه قافت را پری جان دیده‌ام — دیوهایش همچنان بیگانه‌اند
راز گیسویت ببین پیچیده است — ساده صیدم کرده‌ای با آن کمند
تا کدامین دره دنبالت کنم؟ — سالها با اسب جادویی، سمند
بی تو زنجیری بمانم خوش‌تر است — گل کند دیوانگی در قید و بند
هر کجا باشی اساطیری، پری! — زنده باشی قرن‌ها دور از گزند
گر چه تلخی دیده‌ای، شیرین من! — شام آخر یک تبسم هم بخند

www.tabarestan.info تبرستان

حسین زاده - فاطمه

بانو فاطمه حسین زاده از شاعران معاصر است و در بانک ملی ایران خدمت می‌کند. سروده‌هایش در مجله‌ی بانک ملی چاپ می‌شود.

○ - آرزو

یک نفر اینجا هست
آرزویش این است
که چون سلمانی پیری، هر روز
غم مردم را کوتاه کند
گل دستمال به دست
خاک غم از رختان پاک کند
روی پیراهن احساس شما
گل عشقی دوزد
گره زخم همه باز کند
ساز مهری بزند
و به لطف دلتان
دل خود شاد کند

آرزویش این است
که لباسی دوزد
ز محبت، سرشار
به شما هدیه کند
یک نفر اینجا هست
آرزوهای شما می‌داند
آرزویش این است
آرزوهای شما زود حقیقت یابد!

تبرستان
www.tabarestan.info

حسینی - بتول

(سده‌ی ۱۴ هجری)

بتول حسینی، شاعره‌ی معاصر، در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰) در انجمن ادبی صائب عضویت داشته و اشعار خود را در آن انجمن، قرائت می‌کرده است.

شکر ایزد

امشب، از کوی من، گذر کردی — دل، ز اندوه من، خبر کردی
شام تارم، چو دیدی از روزن — ز آتش آه من، حذر کردی
نیک دانی چه می‌کشم اکنون — گر چه با یک نگه، نظر کردی
خواهم امشب که دیده ات بوسم — در غم من چو دیده‌تر کردی
دیگرم تاب زندگانی نیست — تو نهال غمم، شجر کردی
شرمم آید بگویمت که به هجر — ابیض روی من چو زر کردی
زین سخن با کسی نمی‌گویم — روز من از شبم بتر کردی
صبح تا شب، ببوسم آن ره را — که تو باری از آن گذر کردی
شکر ایزد که امشب آهی سرد — زان همه آه من، اثر کردی

حسینی - بی‌بی ذاکره

(تولّد ۱۳۶۱ خ)

بی‌بی ذاکره حسینی از شاعران جوان افغانی است. وی دیپلمه است و در کابل چشم به

جهان گشوده است. او می‌گوید: زندگی را در قالب شعر موزونتر می‌بینم.

انعکاس رنگ

چشمهاتان خیره‌شد از انعکاس رنگها محو گردیده است خط روشن فرهنگها
از شما احساس انسان بودن و آدم شدن دور گردیده هزاران مایلها، فرسنگها
بذر تحریف عقاید زود رسوایی گرفت از شما لیکن زمان شد خرمنی از ننگها
آه، دیگر خسته‌ام از بودن بیهوده‌ای آه چتری کو مرا از بارش این سنگها
کاش باران می‌گرفت و پلک بعدی یک نفس
دشت روشن بود و چشمم خیره از نیرنگها

www.tabarestan.info تبرستان

حسینی - زهرا

(معاصر)

سیّده زهرا حسینی، متخلص به «سارا» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی و اشعار خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند.

گم شد

نگاهم، در هجوم خواب گم شد افق در امتداد قاب گم شد
تمام روزها نیلوفری بود که یک شب در دل مرداب گم شد
صدایی از سکوت تار برخاست دلی در زخمه‌ی مضراب گم شد
حباب روی آبی عمر ما بود که آنهم در دل گرداب گم شد
تو رادیدم که مثل آب بودی ولی بند دلم در آب گم شد
ز بس چشم انتظاری گسترش یافت نگاهی عاقبت در خواب گم شد

حسینی - ژیلا

(۱۳۷۵-۱۳۴۳ خ)

خانم ژیلا حسینی شاعره‌ی معاصر در شهر سقز کردستان به دنیا آمد. در ۱۵ سالگی ازدواج کرد. از روزهای جوانی مانند بیشتر زنان کرد با درد و رنج آشنا بود و گاهگاه اشعاری می‌سرود. مجموعه شعر او به نام «شکوفه‌ی بی عشق» در سال ۱۳۷۵ انتشار

یافت. در سال ۱۳۷۵ در یک تصادف اتومبیل همراه دختر کوچکش جان سپرد. مجموعه شعر«قله‌ی راز» بعد از مرگ وی منتشر شد. وی از شاعران محبوب کردستان بود. اشعارش به زبانهای اروپایی نیز ترجمه شده است.

○ - *اسیر*

شاید اگر پنجره را بشود گشود
می‌توان
آسمان را دید
هوا را در آغوش کشید
بهار را بوسید
شاید اگر دیوارهای سرد و بی روح فرو ریزند
بشود شادی همسایه را دید
و درون حوضچه‌ی حیاط
و قلب ماهی‌ها را از وحشت گربه‌ی روی دیوار
تهی کرد
و مادرانه خندید
خواهرانه بوسید
پدر را فهمید
گلدانهای شمعدانی را دور حوضچه چید و
خوشبختی ساده‌ی خود را جشن گرفت
افسوس که پنجره‌ها بسته‌اند
و دیوارها محکم
و دستانم دیگر
آن دو دست ویرانگر نیستند
که در لابلای انگشتانم
عشقی نهفته است
که

تبرستان
www.tabarestan.info

مشتم را باز می‌کند
و به رویم می‌خندد
کودکانه!

حسینی - عصمت

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

بانو عصمت حسینی، همسر میرزا محمد حسینی استرآبادی، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. او سه‌بار ازدواج کرده و نام شوهر سوم او وفا بود، او طبع روانی داشته و رگه‌هایی از طنز در آثارش دیده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

عصمت منم که چهره بود، مهر خاورم — این سربرهنه مه نشود، بند چادرم
گویی ستاده بر سر کوثر، برهنه حور — چون در کنار برکه، کنم عور پیکرم
چون مریمم عفیفه ولیکن خدیجه‌ام — پای حرامِ کس، نرسیده به بسترم
گفتار، جفت اولم و دومین، شغال — وینهم سگی است، کاش نمیزاد مادرم!..

حسینی - فاطمه

(تولّد ۱۳۶۴ خ)

فاطمه حسینی از شاعران جوان افغانی است. وی در شهر مزار شریف افغانستان چشم به جهان گشوده و دیپلمه است. سرودن شعر را از دو سه سال پیش آغاز کرده است.

○ - *در انتظار عابر*

من بهتر از آنها
بهتر از تمام دنیا
دردتان را می‌شناسم
ای که بر من خرده می‌گیری،
من هزاران درد می‌بینم
پا برهنه در کوچه‌های تنگ
در انتظار عابری هستم

که بر دستهایش بوسه زنم
برای تکه‌ای کاغذ
که پول می‌نامندش
برای طفلکان خرد که شبها گرسنه
درون چادرپاره
پر از سوز زمستانی
به امید صباحی گرم
سر بر تکه‌ی سنگی می‌گذارند
هر از گاهی
عده‌ای از دور به ما می‌نگرند
نگاه سرد
بدون هیچ پایانی!

تبرستان
www.tabarestan.info

حسینی - ملوک

(تولد ۱۳۰۹ خ)

ملوک سلطانی حسینی، شاعره‌ی معاصر در محلاّت، چشم به جهان گشود. دروس ابتدایی و دبیرستان را فرا گرفت. دوره‌ی آموزشگاه پزشکیاری را دید و به حرفه‌ی پزشکیاری اشتغال یافت. در سال ۱۳۳۰ زناشویی کرد. او دارای همسر و ۳ فرزند است، از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده‌است. اما دفتری از اشعارش را منتشر نساخته است.

من و شمع

امشب ای شمع، به تاریکی شب، یار منی — امشب ای مونس جان، یار وفادار منی
شب تار آمد و من ماندم و تنهایی و غم — تو کنون روشنی افروز شب تار منی
گوش دل باز کن، ای مونس تنهایی من — که تو ای شمع، یقین، محرم اسرار منی
وه چه شبها که در این سوختن و ساختنت — ناظر حال من و دیده‌ی بیدار منی
در محیطی که بجز حسرت ناکامی نیست — تو خبردار ز اندیشه و افکار منی
غم من نیک بدانی و پریشانی من — شاهد غصه و اندوه دل زار منی

چیست جز رنج‌وتعب،حاصل‌این‌عمرسیاه؟ گفتم این درد برای تو که غمخوار منی

ای دختر!

ای دختر من، تو مهربان باش چون شمع، به بزم دوستان باش
از پرتو خویش، ساز روشن صحن چمن و بساط گلشن
با نور، جهان خود صفا ده درسی به همه، تو از وفا ده
دلهای شکسته را به دست آر خود جانب خلق را نگهدار
بنگر که جهان همه نکوییست نیکی به جهان به نیکخوییست
با مرهم خوی نیکوی خویش بهبود ببخش بر دل ریش
تا آنکه به‌یاری خداوند باشی تو همیشه شاد و خرسند

www.tabarestan.info تبرستان

حسینی - منصوره

(تولد ۱۳۱۵ خ)

دکتر منصوره حسینی، شاعره‌ی معاصر در تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته‌ی هنر نقاشی در ایتالیا به پایان رسانیده و دکترا گرفته است. از سال ۱۳۳۱ سرودن شعر را آغاز کرده است. در سبک نو و کهن، شعر می‌سراید و با مطبوعات نیز همکاری دارد. دکتر حسینی از اساتید نقاشی است و در نمایشگاههای متعددی در ایران و ایتالیا شرکت کرده و جوایزی بدست آورده است.

برف

می‌خواستم که رنج سیاه تو، روز و شب چون شعله‌ی عذاب جهنّم بسوزَدَم
می‌خواستم که سوزش زنجیرهای داغ بر دست و پا بپیچد و بر جا بدوزدم

***

می‌خواستم که در تب لبهای گرم او یک حلقه دود گشته و بر آسمان شوم
در شبرو مخملیِ چشم تیره‌اش چون عطر خفته در دل گلها نهان شوم

***

می‌خواستم که رنج حسد، پیکر مرا این پیکر سپید همانند برف را
با رنگ سرخ و زرد هوس، شستشو دهد آنسان بسوزدش که نگردد پی دوا

○ - طعم غم

کلاغ خانه‌ی کوچک ما
و شهرهای بزرگ، باغهای دور سفر
و کاخهای قرمز حاکم
رنگی، سیاه داشت.
شیری که نوشیدم
«در گوشه‌های دربدر خاک»
«خستگی و عطش»
«در پای تاول تپه»
همیشه رنگش سفید بود
و نانی که جویدم
«در دامن سرمای برف»
«کنار هجر آتش»
«در کاخ قرمز حاکم»
همیشه طعم غم می‌داد.

تبرستان
www.tabarestan.info

حسینی - ناهید

(تولّد ۱۳۴۶ خ)

ناهید حسینی، خواهر ژیلا حسینی، شاعره‌ی معاصر در شهر سقز کردستان چشم به جهان گشود. وی ازدواج کرده و مادر ۲ فرزند است او از شاعران نوگرای کردستان می‌باشد. و اشعارش در جراید محلی چاپ و نشر می‌شود.

حقی - فلوریا

(تولّد ۱۳۱۳ خ)

خانم دکتر فلوریا حقی (هروی) شاعره‌ی معاصر در تهران، دیده به جهان گشود. او دکترا دارد. سرودن شعر را از سال ۱۳۴۰ آغاز کرده است و به سبک نو و کهن، شعر می‌سراید.

ظاهراً در حال حاضر در آمریکا زندگی می‌کند.

مرغ شکسته بال

مرغ شکسته بالم و پروازم آرزوست — لب دوخته به کنجی و آوازم آرزوست
ای‌اشک، پرده‌در،که شکست‌این‌گلو زبغض — باران بشو، بریز که غمازم آرزوست
ای آشنای دل من، کجا شدی؟ — کز پا فتاده، جستجویت بازم آرزوست
گویند ناصحان، که خانه براندازی ای عزیز — گویم که نازنین خانه براندازم آرزوست
با من مگو که وصل و امیدت سراب بود — کان پرخروش چشمه‌ی فیاضم آرزوست
طنزت، به های‌های گریه‌ی من طعنه گر زند — آن طعنه‌های دلکش طنازم آرزوست
با آنهمه جفا که کشیدم در این جهان — مهر و صفا و دلبری و نازم آرزوست
خون شد دلم ز غربت این شهر و این دیار — دریا کنار و قمصر و اهوازم آرزوست
آهوی عشق، از دل تنگم رمید و باز — آن خوش رمیده آهوی دمسازم آرزوست
پشتم خمیده در قفس تنگ زندگی — مرغ شکسته بالم و پروازم آرزوست

www.tabarestan.info تبرستان

حقیقت بیرجندی

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

وی، از بانوان شاعر معاصر و از اهالی قریه‌ی خوسف در ۲۴ کیلومتری شهر بیرجند بود. با اینکه سواد کافی نداشت، او با داشتن طبع عالی و قریحه‌ی سرشار، اشعاری می‌سرود به علت مناعت طبع و خوی روستایی خود از پراکندن اشعار و اظهار نام خود، ابا می‌کرده است. شعر زیر را از مجله‌ی «نامه‌ی تمدن» که در سالهای قبل منتشر می‌شد، نقل می‌کنیم :

زن بیچاره، از چه محبوس است ؟ — از چه دایم، قرین افسوس است
گوشه‌ی انزوا، مکان گیرد — از خوشیهای دهر، مأیوس است
هم چنان طایری، به کنج قفس — بنده‌ی این نفوس منحوس است
مرد از چیست بهتر و برتر؟ — زن، چرا بنده‌ی زمین بوس است؟
زن بود، قلب عالم هستی — همچو شمعی، میان فانوس است
می‌دهد نور و خویش می‌سوزد — بهر مرد، این نتیجه معکوس است

راحت مـــــرد، از وجـــــود زن است بـــاز گـــوید کـــه زن، بـــدولوس است
آری ایـــــن ذلت زن است، از آنک بـــا جـــهالت، قـــرین و مأنـــوس است.

حکاکیان - رؤیا

(تولد ۱۳۴۱ خ)

رؤیا حکاکیان، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در حال حاضر در خارج از کشور زندگی می‌کند. مجموعه‌ای از سروده‌های وی به نام «به خاطر آب» از سوی نشر زمانه در سال ۱۳۷۳ خ در آمریکا چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *سراب سواران بر ماسه‌ها*

شب بود
گورها بشکافتند
و خاک، تمامی مردگانم را
باز پس داد
***
آب
بلم هایم را به ساحل شست
زمین لرزید
و از پی خانه‌ام شانه کشید
آن شب وطن بود
کز دهان برّ و بحر
فرمان هجرتم می‌داد
***
ارتش ارواح مردگان
و سپاه بیروح زندگان
با دیگهای مسین آرزو در دست
بار دگر، ره به بیابان آوارگی سپردند.
چشم به پس داشتند

به امید سواری کز پی آید
و ایشان را به دعوتی شاهانه باز خواند
در پس
باری
حتی سراب سواری هم نبود
***
رفتیم
و در راه از درشتی انارهایش گفتیم
و نان شتایش را
بسان مائده‌ای آسمان جویدیم.
در آستان چشمه ساران ایستادیم
در آن همه خُنُک خیره گشتیم
و آخرین قطرات سرزمینمان را
از قمقمه هایمان مکیدیم.
***
سرانجام به شهری شدیم
و همگی دهان را به لبخندی واداشتیم
و آه سرزمین موعود....
و بار دیگر مردگانمان را به خاک سپردیم
***
لیکن جانهای بیقرار ایشان
هر شب بر بامها زوزه می‌کشند
و زندگانمان هر روز در بیابان
به جستجوی چیزی
که آب نیست
بر ماسه‌ها چنگ می‌زنند
هیچ کس

تبرستان
www.tabarestan.info

هرگز مارا نخواسته بود
دردا که ما نیز دیگر
خویش را نمی‌خواستیم!.

حکاکیان - زهرا

زهرا حکاکیان، شاعره‌ی معاصر از بانوان پرشور و تحصیل کرده است که در بانک ملی ایران شعبه‌ی قزوین به‌کار مشغول است. اشعارش بیشتر در مجله اختصاصی بانک چاپ و نشر می‌شود.

تبرستان www.tabarestan.info

عطر اشتیاق

صد بشارت، دانه دانه چیده شد میوه‌های شاخه‌های انتظار
رفت از دل ابرهای تیرگی یار آمد با دعا خورشید وار

***

ما تمنّای محبّت کرده‌ایم با طلوعش مهربانی زاده شد
در ازای فصلهای انتظار یک سبد ایمان به انسان داده شد

***

در کنارش آسمان آبی شده مثل دریایی‌ترین احساس ناب
لحظه‌ی ادراک سرشاری شده لحظه‌ی بیداری چشمان خواب

***

ماهمه از جنس پاییزیم و او بی خزان و جاودان و ماندنی است
هر ورق از برگهای مهر او دلستان و بیکران و خواندنی است

***

با طلوعش، آفرینش پا گرفت غنچه با شبنم وضو آغاز کرد
برکه‌های عشق لبریز از صفا بودنش سبزینگی آواز کرد

***

مقدمش مشحون عطر اشتیاق پیشکش دستانی از جنس بهار
صد بشارت، دانه دانه چیده شد میوه‌های شاخسار انتظار

حکیم اُوا - موجوده

(۱۹۹۳-۱۹۳۲ م)

بانو موجوده حکیم اُوا شاعره‌ی تاجیکی، مدارس ابتدایی و دبیرستان را در زادگاهش به پایان رسانید و در سال ۱۹۵۸ م از دانشگاه دولتی تاجیک دانشنامه گرفت و در روزنامه‌ی پایونیر به‌کار پرداخت و مدتی هم با ماهنامه‌ی مشعل همکاری کرد. وی از ۱۹۸۵ م تا پایان عمر، سمت سردبیری ماهنامه فیروزه (زنان) را به عهده داشت. دفترهای اشعار او به نامهای «سرود سحر ۱۹۶۴ م»، «الهام ۱۹۷۰م»، «شبیه ماشین سوار ۱۹۷۲ م»، «سایه‌ی گناه ۱۹۷۴ م»، برای کودکان،«به سوی نور ۱۹۷۶ م»، «نبض راه ۱۹۷۷م»، «انتظاری ۱۹۷۵ م»، «ظفر ۱۹۷۹م» چاپ و منتشر شده است. مجموعه‌ی «یک قطره آب» در ۱۹۷۵ م در تاشکند به زبان ترکی اوزبکی ترجمه و چاپ شده است. وی از سال ۱۹۶۵ م عضو کانون نویسندگان شوروی بود.

www.tabarestan.info تبرستان

یارِ دلپسند

به دل می‌پرورم عشقی که عمر جاودان دارد — نهال عمرم از نورش، بهار بی خزان دارد
ولی درلحظه‌های هجر محبوب،از نفس‌تنگی — دلم چون کوره‌ی آهنگری، آه و فغان دارد
نگردد دور از چشمم، همان ابروی پیوسته — به قصد جان‌من،هرلحظه صدتیر وکمان دارد
فتاده ذرّه‌ی مشکی توگویی از سر مویش — عجب زیبنده مشکین خال، او زیر لبان دارد
چوچشم‌مست‌مخمورش دچارآیدبه‌چشمانم — سراسر قصه‌گویی‌ها ز اسرار نهان دارد
نگردد لطف‌واحسان وادب از او به عمری کم — که در آرایش محفل،هنر، چون ساحران دارد
اگر آید به بازار محبت ناگهان روزی — خریداران بسیاری میان گلرخان دارد
دل «موجوده» می‌بالد ز اقبال بلند خود — که یارِ دلپسند او، فقط یک دلستان دارد

حکیم معانی - پروین

(تولد ۱۳۰۵ خ)

بانو پروین حکیم معانی، متخلص به «پریوش» فرزند دکتر عباس حکیم معانی، از شاعران معاصر است. تحصیلات وی در حدود دیپلم متوسطه است. طبع روانی دارد و با سرودن شعر، عواطف و احساس درونی خود را به منصّه‌ی ظهور می‌رساند. سابقاً در شرکت سهامی پنبه مشغول خدمت بود. از وضعیت کنون ایشان اطلاعی نداریم. احتمالاً

دوران بازنشستگی را با خانه‌داری می‌گذراند. وی در نثرنویسی نیز دست دارد.

غنچه

کودکان، غنچه‌ی باغ بشرند — گل نورسته و گلبرگ ترند
شمع جمعند به هر محفل انس — مایه‌ی شادی و حظّ بصرند
دختران، مادر فردا گردند — پسران، همسر و، زان پس، پدرند
ای «پریوش» همه از خرد و بزرگ — کامیاب از ره علم و هنرند
پایه، از مایه‌ی دانش یابند — ورنه از دایره، یکسر به‌درند

ای کاش

تبرستان www.tabarestan.info

ای کاش، به عشق تو گرفتار نبودم — تا آن همه، مشتاق به دیدار نبودم
ای کاش، ز اوّل نظری بر تو نمی‌کرد — چشمم، به جفای تو گرفتار نبودم
ای کاش، وفایم به تو اثبات نمی‌شد — تا خوار، ز مهر تو در انظار نبودم
ای کاش، ز مهر تو بدم شاد و سرافراز — انگشت نما در بر اغیار نبودم
ای کاش، خبر داشتم از جور و جفایت — افسوس ز قصد تو خبردار نبودم
ای کاش، که کوی تو اقامتگه دل بود — آواره به‌هر کوچه و بازار نبودم
ای کاش، که دل آینه‌ی مهر نما بود — تا تیره چو آیینه ز زنگار نبودم
ای کاش، دل یار «پریوش» به صفا بود — همواره گرفتار غم یار نبودم

حلیمه - افغانی

(۱۳۴۵-۱۲۸۲ هـ‌ق)

بانو حلیمه ببوجان، دختر میر عتیق اللّه خان، از اولاد میرواعظ، در «بارانه» ی کابل متولد شد. وی که از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است، در فنون ادب و شعر، دست داشت. پس از آنکه به همسری امیر عبدالرحمن خان، پادشاه افغانستان درآمد، شوهرش، او را بسیار دوست می‌داشت و مورد احترام قرار می‌داد. اما بعد از مرگ عبدالرحمن خان (۱۳۱۹ هـ‌ق) ببوجان، کاخ سلطنتی را به مدرسه‌ی دختران تبدیل کرد و خود در قلعه‌ی هاشم خان مسکن گزید. و سرانجام ، در کابل درگذشت. حلیمه بانو، زنی نیکوکار و خیّر بود. همواره، فقرا و تنگدستان را یاری می‌کرد. و با شعرا مصاحبت داشت. و از آنجاکه خود هم ذوق و طبعی لطیف و حساس در سرودن شعر داشت گاهی

اشعاری می‌سرود که متأسفانه اغلب سروده‌هایش از بین رفته‌است.

از برای خدا، پسند کنید — بر سرخود، لوای استقلال
باد شیرین، دهان ملت ما — یارب از میوه‌های استقلال
می‌کشم بعد از این به دیده‌ی خود — سرمه، از خاک پای استقلال

حلیمه ختک

(تولّد ۱۱۰۰ ق)

تبرستان www.tabarestan.info

حلیمه ختک، فرزند خوشحال خان ختک، شاعره‌ی معاصر در سال ۱۱۰۰ هـ‌ق در یک خانواده‌ی فرهنگدوست چشم به جهان گشود. پدر و برادرش عبدالقادرخان از شاعران به نام بودند. حلیمه دریادگیری اصول تصوف سعی و اهتمام ورزید. قرآن کریم را حفظ کرد. او زنی پارسا و با تقوا بود. درخانه‌ی برادرش به زنان مسن بی‌سواد درس می‌داد. از میان شاعران هم از مریدان شیخ سعدی لاهوری به شمار می‌آمد. بعد از مرگ شیخ، با برادرش عبدالقادر که جانشین او شده بود بیعت کرد. وی از شاعران بزرگ شیعه‌ی زمان خود بود. در سروده هایش عشق مجازی مطرح نبود بلکه محبوب واقعی را می‌ستود. از سروده‌های وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

حمامه - شهربانو

(مرگ ۱۳۶۰ خ)

شهربانو مشهور به کربلایی خانم و متخلص به «حمامه» از شاعران معاصر کرمان است. او در خانواده‌ای ثروتمند و ملاک متولد شد و بایکی از بازرگانان کرمان به نام حاج میرزاحسن هراتی ازدواج کرد. بعدها به تهران منتقل شدند و در آنجا اقامت کردند. در غزلسرایی از حافظ پیروی می‌کرد. وی در سال ۱۳۶۰ خ در تهران وفات یافت.

غزل

دادم به مهر رویت من ملک دل نگارا — گاهی نگاهی از لطف بر ملک خویش یارا
بر سینه تیر عشقت، مارا نشسته تا پر — برخستگان ترحم بندد مگر شما را
از غمزه چشم مستت از سر ربوده خوابم — یکسر سپاه حسنت، غارت نموده مارا
گر رسم خوبرویان، جور و جفاست لیکن — بر عاشقان بیدل، حدّی بود جفا را

از اشتیاق رویت ،بر لب رسیده جانم آیا شود نمایی روزی به ما لقا را
رفت از غم فراقت، صبر و قرار از تن گر تو شکیب داری ،طاقت نماند مارا
ای پادشاه خوبان،خود هم ز فضل و احسان در مجلست نشانی، یکدم من گدا را
هر چند راز خود را، بنهفتم از رقیبان دردا که راز پنهان ،خواهد شد آشکارا
گر من قبای تقوی کردم به می‌طهارت زاهد مکن ملامت، معذور دار ما را
ای دل به کوی جانان، بشتاب تا بیابی کامی که من نبینم، بر عمر خود بقا را
باقی بود هر آنکو، جان در دهد به جانان بر کن «حمامه» از خود، این رشته‌ی فنا را

تبرستان www.tabarestan.info

حمید - سهیلا

(معاصر)

سهیلا حمید، شاعره‌ی نابینای معاصر، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده است. وی با داشتن قریحه و ذوق ادبی، از نوجوانی، سرودن شعر را آغاز کرده و با وجود نقص بینایی اشعار نغزی می‌سراید.

آرزوی نقاشی

میان آبشار خاطراتم کنار بوته‌ای گل می‌نشینم
همیشه آرزو کردم که روزی نگاه بوته‌ی گل را ببینم

***

همیشه آرزو کردم که روزی برای لحظه‌ای نقاش باشم
همیشه آرزویم بوده، رؤیا ولیکن یک زمان ای کاش باشم

***

همیشه این سؤالم بوده مادر که رنگ لاله‌ها، یعنی چه رنگی؟
همیشه گفته بودی، باغ سبز است ولی رنگ خدا یعنی چه رنگی؟

***

نگاه مادرم، پر آب می‌شد به پرسشهای من لبخند می‌زد
زمانی، رنگ سرخ لاله‌ها را به دنیای دلم پیوند می‌زد

***

ز اقیانوس بی طوفان چشمش صدای اشکها را می‌شنیدم
در آن هنگام، در باغ تخیل رخ زیبای او را می‌کشیدم

***

ولی من هر چه نقاشی کشیدم همه یک قطره از دریای او بود
و شاید چند خطی که نوشتم همه تفسیری از رؤیای او بود

حمیده قاهانی

(۱۲۴۸-۱۱۷۳هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

حمیده، دختر حاج سید محمد باقر قاهانی، در قاهان قم به دنیا آمد. پدر وی، مردی دانشمند و از علما و مجتهدان خلجستان قم بود. او خواندن و نوشتن را از پدر بیاموخت. به همسری شاعری به نام میرمحمد حسین کاشف در آمد ودر محضر وی، به تکمیل معلومات پرداخت. با دارا بودن طبع شعر، به سرودن اشعاری آغاز کرد. وی سرانجام در قاهان، درگذشت. او دیوانی داشته است که از میان رفته است.

رباعی

گر سرو نه‌ای، چرا چمن پیرایی ور ماه نه‌ای، چرا جهان آرایی
گر لاله نه‌ای، چرا منم غرقه به خون ور ز آنکه منم، چرا تو در صحرایی

وعده‌ی وصال

سیه شد روز من از هجر، ای چرخ شبگیری رها شد دامن وصل از کفم، ای بخت، تدبیری
برای کوری چشم رقیبان، داده‌است امشب نگارم وعده‌ی وصل‌تو را، ای صبح، تأخیری
ز آه و ناله‌ام، خون شد دل سنگ و فغان آمد ندارد ناله‌های من، به قلبش هیچ تأثیری
مرا یکبارگی ترک‌وفا کردی،مگر دیدی به‌غیراز جانفشانیهای من،گوچیست‌تقصیری
«حمیده»روزوشب‌وردزبانش‌هست،این‌مصرع «به‌جانان‌درددل‌ناگفته‌ماند،ای‌نطق،تقریری»

حمیدی - کبری

(تولد ۱۳۱۷ خ)

بانو کبری حمیدی، فرزند عباس، متخلص به «منیژه» از شعرای معاصر است. وی در تهران، متولد شده. تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان برد و به اخذ فوق لیسانس در

رشته‌ی علوم اجتماعی نائل آمد. اشعار وی، از روانی و مضامین خاص برخوردار است. از سال ۱۳۳۰ در سبکهای کهن و نو، طبع آزمایی کرده است. با زبان انگلیسی، آشناست و در نواختن تار هم دستی دارد.

فتنه‌ی دوران

به چشمت خیره گشتم تا تمنای تو را بینم — سراپا دیده گشتم تا سراپای تو را بینم
ببین آن میخک زیبا، چه غوغا می‌کند، غوغا — بیا ای بهتر از گلها که غوغای تو را بینم
به شکر آنکه زین پس، فتنه‌ای بالا نمی‌گیرد — بیا ای فتنه‌ی دوران که بالای تو را بینم
نگارینا، کنون از مهربانی تو خرسندم — نشاید بعد از این دیگر، جفاهای تو را بینم
نمی‌خواهم‌من،ای‌دریای‌هستی‌بخش‌جان‌آرام — تهی از گوهر شادی، صدفهای تو را بینم
«منیژه» چشم بر هم نه، که‌را بینی، که را بینی؟ — تو را، تنها تو را، نقش فریبای تو را بینم

تبرستان www.tabarestan.info

حمیدی - منیژه

(۱۳۱۷-۱۳۷۲ خ)

بانو منیژه حمیدی، شاعره‌ی معاصر در تهران متولد شد و تا اخذ دانشنامه‌ی فوق لیسانس تحصیلات خود را ادامه داد. از نوجوانی سرودن شعر را آغاز کرده و در هر دو سبک کهن و نو اشعاری می‌سرود. غزل زیر از اوست :

من و دل

دیشب به حال این دل تنها گریستم — بر پای اوفتادم و دریا گریستم
شرمنده زان شرر، که به آمال او زدم — بر آن دل صبور و شکیبا گریستم
از بس که گفت و گفت ز جور و جفای دوست — لب بر لبش نهاده چو صهبا گریستم
آغوش خود گشودم و بگرفتمش به بر — آشفته حال و بی خود و رسوا گریستم
در غربتی به وسعت شبهای بی‌کسان — او، گریه کرد و من به تماشا گریستم
دل گرم سوگواری و من هم چو مادری — بر سینه‌اش فشرده به لالا گریستم
اشک سحر چکید و ببوسید روی ماه — از شوق آن الهه‌ی معنا گریستم

حمیدی - مهناز

مهناز حمیدی، از شاعران نوپرداز معاصر است. سروده‌هایش غالباً در جراید و

ماهنامه‌ها منتشر می‌گردید. نخستین مجموعه‌ی اشعارش به نام «حرفی برای هیچکس» از سوی انتشارات روشنگران چاپ و نشر شده است. او چندی است به انگلستان رفته و در لندن زندگی می‌کند. اما همچنان به فعالیتهای فرهنگی خود و سرودن شعر ادامه می‌دهد. آخرین مجموعه‌ی شعرش به نام «آینه‌ی تاریک» در زمستان ۲۰۰۲ در لندن منتشر شده است.

○ - راویان

راویان سلاله‌ی زخم را بگو:
آن آه که پر کشید یک شب
از کنار راه،
آن نفس که رست
شبی ز کارزار درد،
اینجا، به بندر غربت، یک پنجره‌ی اسیر
در صلیب آهن و انتظار
با گیسوانی از آتش
و جنونی هزار پاره
با مرگی مدام که تکرار می‌شود
تکه تکه‌اش می‌کنند صفیر گلوله‌ها

***

شکسته همه‌ی پنجره‌های حوصله
این انفجار مدام
در قلب خسته‌ام
مگو که نیستم، مگو!
نشسته کنار پنجره‌های هزار ساله
به دشت سوخته‌ی شهر و دیارم
شاهد
آتش گرفته چشمهایم از حیرت و جنون
آویخته‌ام از گیسوی آتش گرفته‌ام

تبرستان
www.tabarestan.info

از جایی...
نمی‌دانم کجا
خاکستر نمی‌شود امّا
می‌سوزد تمام شب
گیسوی تباهم از درد قبیله و تبار
کنار پنجره‌ای معلّق
در شهرهای آهن و باران
در شهرهای غریب.

تبرستان
www.tabarestan.info

حمیرا افغانی

(معاصر)

بانو حمیرا، دختر عبدالاحمدخان افغانی، از بانوان پارسی‌گوی معاصر است. وی، از دادن شرح زندگی خود خودداری کرده، اما آثار وی نشان می‌دهد که سخنوری اندیشمند و صاحب ذوق است. در نثر و نظم، مهارت دارد. کتاب «لغت انگلیسی به پارسی» و «چگونه باید فکر کرد» از تألیفات اوست. به لهجه‌ی پشتو نیز تألیفاتی دارد.

پند پدر

دانی چه گفت آن پدر خوب نامور — با پور خویش، کای پسر نیک با هنر
می‌خواهمت بلند و نکونام و پاکدل — زیرا تویی حیات مرا آخرین ثمر
می‌باش سخت کوش و همی دار عزم، جزم — از کار عنکبوت، مگر نیستت خبر؟
بنگر چگونه می‌تپد و تار می‌تند — مشغول کار خویش بُوَد شام تا سحر
اندوز علم و فن که شود خاطرت منیر — علم آمده است فرض، به هر فرد از بشر
می‌باش همچو سرو، ستاده به پای خویش — چون عشقه‌ی ضعیف، میاویز بر شجر
چون ذرّه، سر مپیچ به دامان آفتاب — می‌باش آفتاب و بکن سنگ را گهر
از راه عدل و داد، گهی منصرف مشو — در ملک عقل، تاج عدالت بنه به سر.

حمیرا- طالشی

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

بانو حمیرا طالشی، همسر نجم‌الّدین، دختر عارف بزرگ، شیخ علی طالشی و خواهر

شیخ محمد سعید نقشبندی، از زنان فاضله و شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری است. از این بانوی باقریحه، دیوان و اشعاری باقی‌نمانده، فقط یک غزل از او در دست است که نمودار اندیشمندی وی می‌باشد. بنگرید:

صحنه‌ی‌هستی، به‌غیر از خاکدانی‌بیش‌نیست سعی مردم جز برای آب ونانی بیش نیست
اینهمه بارگران بر دوش موری همچو من در میان عرشه‌ی عشق، امتحانی بیش نیست
قلب خون‌آلود من در سینه‌ی پر آتشم تیرباران حوادث را نشانی بیش نیست
زندگی هر چند تلخ است و تحمّل ناپذیر در قبال عالم جاوید، آنی بیش نیست
بیش از این بارگرانِ درد، بر دوشم منه بیشتر بار تو را تاب و توانی بیش نیست
رنج بردم تا به بازار جهان، سودی برم دیدم آخر حاصل رنجم، زیانی بیش نیست

www.tabarestan.info تبرستان

حنّانه - شهین

(۱۳۷۶-۱۳۲۲ خ)

بانو شهین حنّانه، شاعره، نقاش و ترانه‌سرای معاصر، برادرزاده‌ی موسیقیدان بزرگ مرتضی حنّانه ،در شهر ساری چشم به جهان گشود. از نوجوانی به سرودن شعر آغاز کرد و در سرایش شعر کلاسیک و نو(هر دو) مهارت داشت. «کلید»و «گلهای رایکا» دو مجموعه از اشعار وی در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۶۹ خ منتشر شد. «گفتگو با همسران هنرمندان» و «پشت دریچه‌ها» از آثار دیگر اوست. این بانوی شاعر در سال ۱۳۷۶ بر اثر سکته‌ی قلبی دار فانی را وداع گفت.

باده‌ی شعر

به یاد یار می‌گریم چنان ابر بهار امشب پر است از ناله‌ی زارم، فضای کوهسار امشب
گرفتم آشیان در رهگذار باد و می‌ترسم نیارد لحظه‌ای از کوی جانانم، غبار امشب
ره و رسم وفاداری نمی‌داند نگار من عبث ای دل چه میمانی، به راه انتظار امشب
ز خون سینه، رنگین شد عذارم لاله‌سان، دردا شکایتهای پنهان دارم از بیداد یار امشب
خموش، افسرده دل، تنها، پریشان از جداییها به گور آرزو بنشسته‌ام شب، زنده دار امشب
کجایی‌ای که‌می‌گفتی: تویی رؤیای جاویدم به‌یادت می‌چکد برگونه،اشکم ژاله وار امشب
منم تک برگ بیماری، چرا ای باد پاییزی گنه ناکرده دورم می‌کنی از شاخسار امشب

سبو بشکن تو ای ساقی،که‌مست ازباده‌ی‌شعرم بگوش من بخوان گاهی، غزلهای بهار امشب
«اگـــر نالدبهار،اززخـــم دل‌نالدنه‌زخـــم‌سل» «چه‌می‌خواهی‌پرستارا،ازاین‌بیمارزارامشب»[۱]

○ - تا آن سوی مرزها

وام می‌گیرم
عطر هزار شاخه‌ی گل یخ را
و به دیدار تو می‌آیم
تا آن سوی مرزهای توقّف و تسلیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

***

من در تو می‌رویم
در تو می‌شکفم
در تو ابر می‌شوم
در تو می‌بارم
در تو رها می‌شوم از تهاجم اندوه
کجای خاطره‌ها ایستاده‌ای
که راز جوانی من در دستهای توست
آیا صدای وزیدن من
تو را از خوابهای تردید
بیدار خواهد کرد؟
به دیدار تو می‌آیم
تا آن سوی مرزها...

باغ انتظار

خســـته‌ام از زنـــدگانی، خســـته‌ام از روزگـــار از گـــذشت ســـال‌های ســـخت، مـــنهای بـــهار
نـــغمه و آواز مـــی‌میرد مـــیان حـــنجره گـــل نـــمی‌آرد بـــنفشه در فـــصول مـــرگبار
مـــثل گـــلبرگی رهـــا در بـــستر آب روان می‌روم، مقصد نـمی‌دانـم کـدامـین رودبـار
هرچـه بـادابـاد گـفتم، دل بـه دریـا مـی‌زنم دل به دریا کـی تـوانـم زد ،مـیان شـوره‌زارا!

۱- بیت از شادروان ملک الشعرای بهار است.

شهر در دریای تاریکی و کوچه در سکوت — بر لبان من فقط یک واژه، آن هم یار، یار
یارمن، یک پنجره بسته به روی هرچه هست — یار من، یک آینه، خوابیده در زنگ و غبار
یار من، یک باغچه با یک درخت سوخته — یار من، باغی قدیمی، باغ سرد انتظار
یارمن،این شهر ابری،مرده و بی‌آفتاب — یارمن، یک‌پرده، یک‌ایوان و گاهی‌یک‌حصار
عشق، در ذهن من، اینک یک خیال دور، دور — یا گلی خشکیده در دفتر، به رسم یادگار
می‌نویسم عشق را روی غبار پنجره — می‌نویسم: یاد باد آن روزها، آن روزگار

تبرستان www.tabarestan.info

حوّابیگم صفوی

(سده‌ی ۱۱-۱۰ هجری)

حوّابیگم، از دختران شاه عباس صفوی (۱۰۳۸-۹۶۶) از زنان شاعره‌ی آن عصر بود. در نوشتن خط نیز از اساتید زمان محسوب می‌شد. این بانو به ساختن بناهای مفید برای آسایش مردم نیز علاقه داشت و چند مدرسه و مسجد و رباط و کاروانسرا، ساخت و در اختیار مردم زمان خود گذاشت. از سروده‌های وی نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

حیات النسا هندی

(قرن ۱۲ هجری)

حیات النسا شاعره‌ی پارسی‌گوی هند از زنان جهانگیر شاه از شاهان سلسله‌ی بابری هند (۱۰۳۷-۱۰۱۴ ق) است. وی در سده‌ی ۱۲ هجری می‌زیست. بیت زیر از اوست:

چه سازم طرف دیر و کعبه و بتخانه و مسجد
به گرد چشم و ابرویت دلم هر بار می‌گردد

حیاتی هروی

(زنده ۱۲۱۳ ق)

بی‌بی‌جان، که به حیاتی تخلص می‌کرد عارفه و شاعره‌ی کرمانی، همسر نورعلیشاه، طبعی روان و قریحه‌ای سرشار داشت. او، روش صوفیان در پیش گرفت و اشعار عارفانه‌ای سرود. از سال تولدش مدرکی در دست نیست. اما او و همسرش پس از کشته شدن منصور علیشاه، سر سلسله‌ی نعمت اللهی که در سال ۱۲۱۲ هـ‌ق اتفاق افتاد، از

هرات گریختند و به دولت عثمانی پناه بردند. نورعلیشاه در موصل درگذشت و این بانوی شاعره، سالیانی بعد از وی، در حال حیات بوده و شوهر دیگری به نام ملا محمد، اختیار کرد. دیوانش، بیش از ده هزار بیت دارد. در نثر نیز دست داشته و شیوه‌ی نثرهای منشیانه‌ی عصر خود را دنبال می‌کرده. مقدمه‌ای به دیوان خود نوشته که بر آثار بهترین نویسندگان عصر خود، برتری دارد. دیوان اشعار وی، در سال ۱۳۴۲ خ از سوی خانقاه نعمت‌اللهی در تهران چاپ و منتشر شده است.

آشوب قیامت

چو آراید لباس، آن سرو قامت / برهنه گردد، آشوب قیامت
گَرَم از دیده شد آن مایه‌ی عیش / غمش در سینه‌ام دارد اقامت
مرا آن سنگدل، گر شیشه‌ی جان / زند بر سنگ، کی خواهم غرامت
مهی کز منزلم بار سفر بست / به هر جا می‌رود باشد سلامت
نماید قبله را روی کجش ،راست / چو آرد رو به محراب امامت
برو زاهد از این زهد ریایی / مکن زین بیش، بر مستان ملامت

مست الست

سرو نازی، عشوه سازی، شوخ و مست / لاله رویی، شعله خویی، می‌پرست
سنبلش پرتاب و نرگس فتنه‌جو / غمزه‌اش خونخوار و لعلش می‌پرست
دل، تسپان و خونفشان و لب گزان / نیمه شب آمد به بالینم نشست
غنچه سان از عشوه، لب بگشود و گفت: / کای ز جام جلوه‌ام مدهوش و مست
هر که را شد دیده‌ای در عشق، باز / کی خیال خواب و خور، در سینه هست؟
خرم آن عاشق که در گام نخست / بر بساط خواب و خور، ناورد دست
کی ستاند باده‌ی جنّت ز حور / چون «حیاتی» هر که مست است، از الست!

عجب شیرین لبی، لیلی عذاری کرده‌ام پیدا / در این ایّام خوشحالم، که یاری کرده‌ام پیدا
به یادلعل شیرین،می‌کنم چون کوهکن، جانی / چو فرهاد از برای خویش، کاری کرده‌ام پیدا
ز پا افتادم از اندوه هجران، چون کنم یارب / که این اندوه، از دست نگاری کرده‌ام پیدا
چو مجنون می‌نهم‌رو، برکف پای سگ کویش / من دیوانه، نیکو غمگساری کرده‌ام پیدا
به یکدم صرف راه آن بت بیگانه وش کردم / «حیاتی» آنچه من، در روزگاری کرده‌ام پیدا

www.tabarestan.info تبرستان

حیران دینبلی

(وفات ۱۲۴۷ هـ‍ـ ق)

بانو حیران دینبلی، شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری دختر کریمخان کنگرلوی دینبلی، در نخجوان به دنیا آمد. در کودکی، همراه خانواده به خوی مهاجرت کرد. دوران جوانی وی با سلطنت فتحعلیشاه قاجار و جنگهای ایران و روس و قطعه قطعه شدن خاک ایران عزیز و دوره‌ی بازگشت ادبی، مقارن بود. وی بعدها به تبریز رفت و مورد حمایت عبّاس میرزا، ولیعهد و وزیر با تدبیرش، قائمِ مقام قرار گرفت. بروز ناملایمات فراوان در عهد جوانی، ترک زادگاه، از دست دادن محبوب، و زندگی در محیط غربت، روح او را متأثر کرده و به سوز و گداز در آورده است. با اینکه فارسی، زبان مادری وی نبوده، معهذا لطافت و حالی در سروده‌های او هست که هر شنونده و خواننده‌ای را مجذوب می‌کند. یک نسخه از دیوان وی، که در سال ۱۳۴۴ در تبریز به چاپ رسیده است، در کتابخانه‌ی شادروان حاج حسین نخجوانی، نگهداری می‌شد.

www.tabarestan.info تبرستان

لبت را، مـــایه‌ی جـــان آفـــریدند — بـــه درد عشـــق، درمـــان آفـــریدند
نـــصیب جـــان مـــن کـــردند گـــویا — در آن ســـاعت کـــه هـــجران آفـــریدند
ز عشـــقت، چشـــم مـــن گـــردید گـــریان — لب لعـــل تـــو، خـــندان آفـــریدند
هـــمه خـــیل بـــتان، هـــمچون ســـتاره — تـــرا چـــون مـــاه تـــابان آفـــریدند
گـــدای حســـن تـــو کـــردند مـــا را — تـــو را، ســـر خـــیل خـــوبان آفـــریدند
مـــرا بـــلبل، تـــو را گـــل نـــام کـــردند — مـــرااز بـــهر افـــغان آفـــریدند
بـــه هـــر مـــعشوقه‌ای، دادنـــد عـــاشق — مـــرا بـــهر تـــو، «حـــیران» آفـــریدند

***

حال ما را که کند عرض، به جانانه‌ی ما — شـــود آگـــاه زحـــال دل دیـــوانـــه‌ی مـــا
جـــرعه نـــوشیم ز خـــمخانه‌ی وصـل رخ او — ســـر بـــر افـلاک کشـد نـاله‌ی مستانه‌ی مـا
هـــرگز از بـزم وصـالش، دل مـا شـاد نشـد — گویی از بـاده‌ی غـم، پـر شـده پیمانه‌ی مـا
گاه بر سینه زنان، گـاه بـه سـر خـاک کـنان — شـــده از روز ازل پـنجه‌ی غـم، شـانه‌ی مـا
حـال عـالم بـه غـم و مـحنت مـا مـی‌سوزد — رحـــم بـــر مـــا نکـند آن بت فـرزانـه‌ی مـا
شده مشهور جـهان، حـال دل مـا، چـه کـنم — نـــدهد دلبـــر مـــاگـــوش بـــه افســـانه‌ی مـا
لال شـــد از ســـتمش بـــلبل طـبع «حـیران» — سوخت در آتش شـوقش پـرِ پـروانـه‌ی مـا

***

هجران تو، ای نگار زیبا این دلشده را فکنده از پا
از فرقت روی جانفزایت بر گلشن جان فتاده غوغا
از هجر تو ای صنم، فتادم مجنون صفت، به کوه و صحرا
یک ره، نظری به سوی ما کن از لطف تو دارم‌این تمنا
«حیران» ز فراق روی دلبر بگذشت ز عار و گشت رسوا

***

به سرو قامت تو، هستم آن چنان مشتاق که نیست قُمری غمگین بر آشیان مشتاق
نه یک منم به جمال تو شوقمند و حریص به دیدن رخ تو، صد هزار جان مشتاق
ز حسرت لب تو، جمله غنچه‌ها دلخون به سرو قامت تو، سرو بوستان مشتاق

www.tabarestan.info تبرستان

***

گلزار، چو کوی یار من نیست گل، همچو رخ نگار من نیست
از یار، ترحمی به عاشق گویا که به روزگار من نیست !

حیدرزاده - مریم

(تولّد ۱۳۵۶ خ)

مریم حیدرزاده، شاعره‌ی روشندل معاصر، در تهران متولد شده است. تا سن ۵ سالگی چشمهای بینا داشت و به علت بیماری ،بینایی خود را از دست داد و از دبیرستان نابینایان فارغ التحصیل شده و سرودن شعر را از نوجوانی، آغاز کرده است. اشعارش، لطیف و متین است. ظاهراً «سپینا» تخلص می‌کند. بیشتر اشعارش برای کودکان سروده شده. چند مجموعه از اشعار وی به نام های «مثل هیچکس» از سوی نشر دارینوش، «من او ندارم»، «نامه هایی که پاره کردم»، «تقصیر من نبود» از سوی انتشارات پروین به ترتیب چاپ و منتشر شده است. او در سرودن شعر نو و کلاسیک، طبع آزمایی می‌کند.

کاش می‌شد

کاش می‌شد، سرزمین عشق را در میان گامها، تقسیم کرد
کاش می‌شد، با نگاه شاپرک عشق را در آسمان، تفهیم کرد

***

کاش می‌شد، با دو چشم عاطفه قلب سرد آسمان را ناز کرد

کاش می‌شد، با پری از برگ یاس تا طلوع سرخ گل، پرواز کرد

***

کاش می‌شد، با نسیمی شامگاه برگ زرد یاسها را رنگ کرد
کاش می‌شد، با بهار رنگها با هجوم موج سرما جنگ کرد

***

کاش می‌شد، مثل یک حسّ لطیف در میان قرص مه، پرنور شد
کاش می‌شد، چادر شب را کشید از نقاب شوم ظلمت ،دور شد

***

کاش می‌شد، از میان ژاله‌ها جرعه‌ای از مهربانی را چشید
در جواب خوبها، جان هدیه داد سختی و نامهربانی را ندید

***

کاش می‌شد، با محبت، خانه ساخت یک اطاقش را به مروارید داد
کاش می‌شد، آسمان تیره را خانه‌ای از روشنی، امید داد

***

کاش می‌شد، در ستاره غرق شد در نگاهش عاشقانه تاب خورد
کاش می‌شد، مثل قوهای سفید از لب دریای مهرش آب خورد

***

کاش می‌شد، با کلامی نرم و گرم یک دل بشکسته راتسکین دهم
کاش می‌شد، بهر میلاد صبا بر نگاهش، یک سبد نسرین دهم

***

کاش می‌شد، با تمام حرفها یک دریچه سوی شادی واکنم
کاش می‌شد، در نهایت، راه عشق آن گل گم گشته را، پیدا کنم

www.tabarestan.info تبرستان

حیدری - سارا

(تولد ۱۳۵۴ خ)

سارا حیدری، از شاعران معاصر است. وی، در گرمسار به دنیا آمده و شاعری غزلسرا می‌باشد. وی سرودن شعر را از سال ۱۳۶۶ آغاز کرده است.

ایل سرگردان

به دست نیستی وقتی که بسپارند هستم را تمام ایل، آن شب جشن می‌گیرد شکستم را
ببین،با خاک یکسان‌کرده‌اند امشب، خداوندا! به زیر نعلهای اسبشان، بالا و پستم را
ولی هرگز به زهد بی دوام ایل نفروشم من امشب تار مویی از دل آتش پرستم را
بگو ای قوم، روزی با شما نان و نمک خوردم بگو جا داشت، خالی برنگردانید دستم را
چرا ناباورانه چشم می‌دوزید بر چشمم معادم را نمی‌فهمید یا روز الستم را؟!
منم‌پیروز این میدان،ولی این‌ایل سرگردان به‌زعم‌خویش،امشب‌جشن‌می‌گیردشکستم‌را.

تبرستان
www.tabarestan.info

خ

خاتون مریوانی

(سده‌ی ۱۲. ق)

خاتون خورشید، شاعره، خوشنویس، ادیب، و نویسنده‌ی کرد، در مریوان، به دنیا آمد. او که دختر که‌لوس نامی بود. در جوانی مریوان را ترک گفت و به خانه یکی از بزرگان سنندج (خانواده‌ی اردلان) رفت و در آن زمان به تحصیل علوم و آموختن زبان فارسی و عربی و سرودن شعر مشغول شد. کتابی درباره‌ی آداب زندگانی در کردستان تألیف کرد. علاوه بر اینها، در هنر و طراحی نقشه‌ی قالی و جاجیم و گلیم، نوآوری و ابتکاراتی به‌وجود آورد که هنوز به نام خود او، مشهور است. از سروده‌های وی نمونه‌ای به دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

خاکپور - افسانه

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

دکتر افسانه خاکپور، شاعر و هنرمند معاصر در شهر آباده به دنیا آمد. تحصیلات عالیه‌اش را در تهران در رشته‌ی حقوق فرا گرفت. چند سال درایران کار کرد. سپس راهی فرانسه شد و به تحصیل خود ادامه داد و دکترای حقوق در رشته‌ی اقتصاد بین‌الملل را از کشور فرانسه دریافت کرد. وی به فعالیتهای هنری و ادبی خود همچنان ادامه داد. نخستین دفتر شعر وی به نام «مجسمه‌ها در ۱۹۸۹ م» در پاریس منتشر شد. یکسال بعد دفتر شعر دوم او به نام «تنها زنان خداست» چاپ و منتشر شد. مجموعه‌ی دو داستان کوتاه وی به نامهای «تحوّل ناممکن» و «داستانهای فرشته» نیز در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹ میلادی منتشر شد.

سرزمینم

سرزمینم، جامه دانی که برآن نشسته‌ام

بس فرسوده،

بس ناگشوده
سرنوشتم، جامه دانی که برآن خفته‌ام
در توفقگاه شهرهایی است
که نامشان را
نمی‌دانم
در رؤیای قطاری دیگر
هستی ام،
چند کتاب به زبان مادری است
که جز من هیچکس نخواهد خواند
و همه‌ی سنگینی جهان با من
در سفری بی مقصد وانجام
بی مرز و بی بازگشت
من و این جامه دان
انتظارزدگانیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

خاکپور - نیمتاج

(۱۳۳۷ - ۱۲۹۸خ)

بانو نیمتاج خاکپور (سلماسی) فرزند یوسف لکستانی و نرگس بانو، از بانوان شاعره‌ی معاصر است. وی در دهکده‌ی لکستان سلماس آذربایجان متولّد گردید. پس از فراگرفتن تحصیلات متوسّطه، به سرودن شعر آغاز کرد. به زبانهای ترکی و انگلیسی و فرانسه آشناشد و به آموختن هنرهای دستی نیز همت گماشت. در زمان جوانی وی، آذربایجان غربی و شهر سلماس با حضور روسها و ترکها و کردها دچار آشوب و نا امنی بود. نیمتاجِ میهن پرست و امنیت خواه، در حال خوف و هراس و نگرانی به‌سر می‌برد. سروده‌ی حماسی (کاوه آهنگر) از اشعار معروف و یادگار آن زمانهاست. وی، این شعر را در سال ۱۳۳۷ هـ‌ق که درمنازعات آذربایجان، عدّه‌ای از اقوامش در سلماس به قتل رسیده بودند، سروده‌است. نیمتاج، با پسر تاجرباشی خویی، ازدواج کرد. در اواخر عمر، به تهران آمد و مدّتی در این شهر بزیست. تاریخ فوت او به دست نیامد. وی بانویی با غیرت

ملّی و عاشق وطن و انسانیّت و شاعری توانا و باهنر بود و به جرأت می‌توان گفت که نیمتاج سلماسی، نخستین بانوی شاعره‌ی حماسه سرایی است که موضوعات سیاسی و ملّی را، به اشعار خود راه داده است. او که تاریخ وفاتش معلوم نیست ، دیوانی از اشعار حماسی و میهنی، از او باقی مانده است که نایاب است.

کاوه‌ی آهنگر

ایرانیان، که فَرِکیان آرزو کنند — باید نخست، کاوه‌ی خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر — تا حَل مشکلات، به نیروی او کنند
آزادگی، به دسته‌ی شمشیر بسته است — مردان، هماره تکیه‌ی خود را بدو کنند
ایوانِ پی شکسته، مرمّت نمی‌شود — صدبار اگر به ظاهر وی، رنگ و رو کنند
شد پاره، پرده‌ی عجم از غیرت شما — اینک بیاورید که زنها رفو کنند
نسوان رشت، موی پریشان، کشیده صف — تشریح عیبهای شما، مو به مو کنند
دوشیزگان شهر اُرومی، گشوده رو — در یوزه‌ها، به برزن و بازار و کو کنند
بس خواهران، به خطّه‌ی سلماس، تاکنون — خون برادران، همه سرخاب رو کنند
نوحی دگر بباید و طوفان دیگری — تا لکّه‌های ننگ شما، شستشو کنند
قانون خلقت است که باید شود ذلیل — هر ملّتی که راحتی و عیش، خو کنند

پیغام به شهر تهران

کیست که پیغام ما به شهر تهران برد — ز گلّه‌ی دربدر خبر به چوپان بَرَد
وقعه‌ی سلماس را سرود نغزی کند — به مجلس چنگ و نی پیش امیران بَرَد
کلاهداران ما پرده‌نشین گشته‌اند — معجر ما را صبا، به فرق ایشان بَرَد
زمامداران ما غنوده در پارکها — نالهٔ طفلان ما گوش دلیران برد
اشک یتیمان ما ، سیل مهیبی شود — تمام این پارکها ز بیخ و بنیان بَرَد
کجاست گردنکشان که بوده اندر عجم — هنوز تاریخ ما شرف از ایشان بَرَد
در زَبَرِ خاک‌وخون خفته جوانان ما — تمام درندگان طعمه از آنان بَرَد
پرده‌نشینان ما که رشک حورا بدند — اسیر دیوان شده سجده به غولان بَرَد
وطن پرستان ما فتاده دور از وطن — گشوده دست سئوال به پیش دونان بَرَد
کجاست مرگ عزیز که دستگیری کند — گرفته‌از دست ما به سوی یاران بَرَد

www.tabarestan.info تبرستان

خالقی - زهره

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

زهره خالقی، از شاعران معاصر است. سرودن شعر را از ۱۳۵۹ آغاز کرد. سروده هایش در سالهای ۶۲ و ۶۳ و با توقّف کوتاهی از سال ۱۳۶۸ به بعد در جراید چاپ می‌شد. شعرش، زبانی ساده وروان دارد. از او دفتری به‌نام «وقتهای کوچک زیبایی» منتشر شده است. اما در سالهای اخیر از آثار وی نشانی در جراید دیده نشده است.

○ - از سپیده و کودک

تبرستان
www.tabarestan.info

چه مانده از آن کولی غریب؟
که خورجینی از ترانه داشت
و جیبهایش از ستاره‌ها پر بود
بوسه‌اش،
پروانه‌ای شاد را
به قلبت اضافه می‌کرد
لبخندش، کرانه‌ای از سپیده و کودک بود
وگوشماهی حرفهایش،
صدای دریا داشت

***

تپه‌ی آفتابگردانها
روی تپه‌ای تنها
شبانه، مردی بیدهای مجنون را آب
می‌دهد
و هراسان نگاه می‌کند
به آفتابگردانهایی که
سمت نور را
نمی‌یابند

○ - پرنده‌های گمشده

نگاهی که هر صبح

دوست می‌داشتم
به دیدار درختی رفته است
که سراغی
از پرنده‌های گمشده نمی‌گیرد

گیاه معطر خواب آلودی
روی دستم گذاشت و گریخت
روز،
کسی پاییز را به اتاق آورد
شب کسی آواره‌ی خیابانها شد

بیهوده پرده را کنار می‌زنم
یکی رفته با رؤیاهاش
تا
با بادامهای تلخ بازگردد

تبرستان
www.tabarestan.info

خانزاده خانم

(۱۰-۱۱ هـ‌ق)

خانزاده خانم جمالی فرزند امیر یادگار سیفی (از امیرزادگان گورگانی) و از شاعران سده دهم هجری است. پدرش نیز شاعر بود و «سیفی» تخلص می‌نمود. خواهرش فخرالنسا هم شعر می‌سرود و «سنایی» تخلص می‌کرد. خانزاده خانم بیشتر به تبریزی شهرت داشت اما ظاهراً از اهالی تربت حیدریه بود. صاحبان تذکره‌ها او را به زیبارویی ستوده‌اند. غزل را استادانه می‌گفت اما اشعار پراکنده‌ای بیشتر از وی باقی نمانده است، از جمله بیت زیر:

شبی در منزل ما، میهمان خواهی شدن یا نه انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خاور قاجار

(مرگ بعد از ۱۲۵۰ هـ‌ق)

خاور خانم، دختر مرتضی علیخان قاجار، عموی فتحعلیشاه، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. در جوانی، آموزگاران خوبی داشت و علوم متداول زمان را از آنها فراگرفت. پس از رسیدن به سنّ رشد، با شاهزاده حیدرقلی میرزا، پسر فتحعلیشاه ازدواج کرد و به دستور شاه، در گلپایگان و اراک بزیست. اما بعد از مرگ فتحعلیشاه (۱۲۵۰ هـ‌ق) خاور به تهران آمد و در پایتخت زندگی کرد. از خاور قاجار دیوانی باقی مانده و ابیات زیر از اوست:

تبرستان www.tabarestan.info

گر خاک، زکوی تو نیارند رفیقان دیگر به چه بندند، ره چشم ترم را

***

نه وعده‌ی قتلی، نه امید شب وصلی یارب به چه خرسند کنم جان غمین را

***

بازم سوی ابروی تو، ای دوست نمازاست با گیسوی مشکین توأم نوبت راز است
گفتم که شب وصل، کنم شکوه برت، لیک شب، کوته و افسانه‌ی هجر تو دراز است

***

ثمرش،جور و،نهالش، ستم و برگ، جفاست وای بر حالتِ مرغی که درین گلزار است

***

مرغ دلم دریغ که از جور روزگار یکدم امان نیافت که سر زیر پر کند

***

خون دل است از غم هجرت، به جام ما این است بی حضور تو عیش مدام ما

***

خّدام رضایی - اکرم

(تولد ۱۳۳۳ خ)

بانو اکرم خّدام رضایی، از شاعران معاصر کرمانی است. وی، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان به پایان برد و تحصیلات دانشگاهی راتا نیل به درجه‌ی لیسانس، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، در تهران گذرانید و اینک در آموزش و پرورش (مرکز

تربیت معلم دختران) به تدریس اشتغال دارد. تفکرات بِکر و ترکیبات تازه‌ای در اشعار خود به‌کار می‌بردو در زمینه‌ی شعر نو نیز گاهگاه طبع آزمایی‌هایی می‌کند.

تو آمدی

وقتی که شبنم از رخ گلبرگ لغزید زیباترین شعر، چکیدن ساز کردند
با رقص و رویش، در حیات یک جوانه شور و نشاط زندگی، آغاز کردند

***

گویی تولّد، با تمام جلوه‌ی عمر رنگ وصال آب با آیینه دارد
گویی شکفتن، بر لب تک شاخه‌ی خشک یک پیرتو از زیبایی دیرینه دارد

***

روزی که پا بر سینه‌ی دنیا نهادی آگه ز هیچ و پوچ این زندان نبودی
آن دم، تولّد بیت یک شعر و غزل بود دیگر ترا از آمدن، جز غم، چه سودی؟

***

پیمانه خواهان، باده‌ی دلچسب خواهند یعنی که دنیا از من و تو صبر خواهند
تا جاریِ آب روان، از چشمه‌ی عمر بس نامرادیها که از عمرت بکاهند

***

باید ز ماندن تا فراسوی تحمّل روز تولد را به شادی جشن بگرفت
باید که از دل، یک قصیده تا ابد خواند خالق، چه زیبا نقش تو، در دهر بنوشت

***

روزی که پروانه، به گرد شمع چرخید بال و پرش خاکستر آن شعله‌ها شد
روزی که قمری در قفس محبوس،محبوس قربانی احساس آن دیوانه‌ها شد

***

روزی که دنیا از شقایق جامه پوشید آلاله‌ها، خاموش در صحرا نشستند
روزی که پیمانه گسست و عقل گم شد روزی که پای مهر با زنجیر بستند

***

تو آمدی، باری، مبارک، مقدم تو ناز آفرین بوستان عشق باشی
بشکفت بر باغ دلم گلهای شادی پیوسته همچون مهر، برجان، مهر پاشی

www.tabarestan.info تبرستان

خداوردی - منصوره

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

منصوره خداوردی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی، در فروردین ۱۳۴۹ خورشیدی در تهران، چشم به جهان گشود و لیسانسیه‌ی رشته‌ی روانشناسی است.

○ - سوگند

به صداقتم، غرورم
به تعصّبم، عذابم
به صدای یأس غریبت
به سکوت پر فریبت
به ابّهت نگاهت
به زمان بی نهایت،
که همیشه از تو دورم
و به گاه بی تو بودن که زمان خود شکستن
به تصّور خطاها
و به ضجّه‌ی مُدامت
به تمام آسمانها
و به غربت محبّت
به شکستن غرورم
به جراحت عمیقم
به مصیبت عظیمم
و به وسعت خیالم
که
همیشه دارمت دوست
که همیشه دارمت دوست.

تبرستان
www.tabarestan.info

خدیجه بانو

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

خدیجه بانو شاعره‌ی کرد تبار، فرزند میرزا محمود (شاعر) در مهاباد به دنیا آمد. او که

ایرانی‌الاصل بود و اجدادش در خاک مهاباد مدفون شده‌اند در انقلاب شیخ عبداله نهری و وقایع فاجعه بار آن به کردستان عراق رفت و در شهر کوکوک اقامت کرد. وی بانویی با سواد و خردمند و خوش گفتار بود واشعار نغزی می‌سرود. از خدیجه‌بانو سه دفتر شعر باقی مانده که چندین بار به چاپ رسیده است.

خدیجه سلطان داغستانی

(سده‌ی ۱۲ هـ‌ق)

www.tabarestan.info تبرستان

خدیجه سلطان ،متخلّص به «سلطان» دختر حسینعلی‌خان داغستانی بود. او در کودکی، با پسر عمویش «علیقلیخان واله»، مؤلّف «ریاض الشعرا»، همسن بود و هر دو به یک مکتب می‌رفتند، سرانجام بر اثر مؤانست و معاشرت ایّام کودکی، بین آن دو عشقی پرشور به وجود آمد. خدیجه و علیقلیخان، نامزد شدند، اما در این هنگام، علیقلیخان به هند مأموریّت یافت. سپس در سال ۱۱۳۵ هـ‌ق افغانها به اصفهان حمله کرده آن شهر را متصّرف شدند. یکی از نزدیکان محمود افغان به نام کریم داد، از خدیجه خواستگاری کرد. با وجود اینکه خدیجه و پدر و مادرش به این وصلت راضی نبودند، بر اثر تهدید کریم داد، خدیجه به اجبار به همسری وی درآمد. پس از فتح اصفهان به دست نادر در سال ۱۱۴۲ هـ‌ق و شکست اشرف افغان، عده‌ای از افغانها منجمله کریم داد کشته شدند. پس از این واقعه خدیجه عزم سفر هند کرد تا به پسر عمّ و محبوب خود برسد. و به قصد عزیمت به هند، همراه فرستاده‌ی پسر عمویش به سوی عتبات عالیات رهسپار شد اما در کرمانشاه بیماری مهلکی جان او را فراگرفت و در همانجا درگذشت. پیکرش را به کربلا برده و در آنجا دفن کردند. چند بیت از اشعار وی در حاشیه‌ی اشعار واله باقی مانده است.

افسانه‌ی درد من اگر گوش کنی از لیلی و قصّه‌اش فراموش کنی
ور قصّه‌ی ابن عُمّم شنوی مجنون و حکایتش فراموش کنی

***

من سستی عهد یار می‌دانستم بی مهری آن نگار، می‌دانستم

آخـر بـه خـزان هـجر خـویشم بنشاند مـن عـادت نـوبهار، مـی‌دانسـتم[1]

***

از رنـجِ درونِ خسـته‌ام هـیچ مـپرس ازحـال دل شکسـته‌ام هـیچ مـپرس
انـدازِ پَـرِش، رفـته زیـادم عـمریست ای دوست، ز بـال بسـته‌ام هـیچ مـپرس

***

مـن سـاقیم و شـراب حـاضر ای عـاشق تشـنه، آب حـاضر
آب است شـراب، پـیش لعـلم هـان لعـل مـن و شـراب حـاضر
بـا حسـن مـن، آفـتاب هـیچ است ایـنک مـن و آفـتاب حـاضر

www.tabarestan.info تبرستان

خدیوی - مهین

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

مهین خدیوی، شاعره و ناشر، در لاهیجان به دنیا آمد. تحصیلات عالیه‌ی خود را در دانشگاه تهران در رشته‌ی روانشناسی گذرانید. از جوانی نوشتن داستانهای کوتاه را به نام مستعار آغاز کرد. نخستین دفتر شعر وی به‌نام «سکوت جنگل زخمی» در سال ۱۳۶۵ چاپ شد. باگرفتن مجوز نشر، انتشارات «سالی» را به راه انداخت وبه کار نشر پرداخت. دومین دفتر شعر خانم خدیوی در سال ۱۳۷۸ به نام «کاجهای زرد» به چاپ رسید.

○ - *زایش مهر*

برای دیدارت
لحظه‌ای تاب می‌خواستم
و آن گاه
که دیدمت
در معصومانه‌ترین شکل
اسطوره وار
به خواب رفته بودی

۱- - این رباعی به مهستی هم نسبت داده شده است.

***

با تو
نامم را
جُستم
و نام پدرانم
و نام
مادرانم را
گذشته چه زیباست!
هنگام‌که،
با زبان تو
آغاز می‌شود
بانوی آبها
در چندمین هزاره‌ی دیگر
همپرسه‌ی دادار می‌شوی
و زایش مهر را
آغاز خواهی کرد؟

***

تبرستان
www.tabarestan.info

۱ - ○

یک شاخه‌ی انار
یک خوشه‌ی انگور
عصر جمعه
غروب پاییز
چشم می‌بندم
و اشک
دانه دانه می‌کنم
در یک ظرف بلور
با یک قلب شیشه‌ای

۲ - ○

ماه در آید
و چون به آسمان نگاه کنم
چهره‌ام چاک چاک می‌گردد
ماه در آید
و من کنار یک پنجره‌ی باز
مبهوت
به تو می‌نگرم
و انتظارم
برای آمدنت
کبوتری است
بی پرواز.

تبرستان
www.tabarestan.info

خرامی تبریزی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

خرامی، از بانوان شاعر سده‌ی دهم هجریست. وی، به زیبایی و نیکویی خصال، شهره‌ی تبریز بود. کلام اللّه مجید را از حفظ داشت و با آواز خوش تلاوت می‌کرد. در تحفه‌ی سامی، به جنسیّت او اشاره‌ای نشده است، اما تذکره‌های متأخّر، او را جزو زنان شاعره به شمار آورده‌اند.

می‌روم از کوی جانان، با دل افکار خویش زانکه پر شد دامنم، از دیده‌ی خونبار خویش

خردمند - صبرّیه

(تولّد ۱۲۹۷ خ)

بانو صبریّه خردمند، از شاعران تحصیل کرده و لیسانسیه‌ی معاصر است. وی، در سنندج به دنیا آمده و سرودن شعر را از جوانی آغاز کرده است. در شعر کلاسیک و نو (هر دو) مهارت دارد. او در سنین کهولت به سر می‌برد.

آتش زدی بر جانم

آشـفته بُـدم از غـم، آشـفته تـرم کـردی خون بُد جگرم از تو، خونین جگـرم کـردی
گـه در ره کـاشانه، گـه بـر سـر پـیمانه چون بـی خـبران مـاندم، تـودربدرم کـردی
در گـوشه‌ی تـنهایی، رفـتی و مـرا هِشتی از یـار و دیـار خـود، تـو بـی خـبرم کـردی
پـروانـه بُـدم دورِ، شـمع رخ زیـبایت آتش زدی بر جـانم، بـی بـال و پـرم کـردی

خرّمشاهی - فیروزه

(تولّد ۱۳۴۶ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

فیروزه خرّمشاهی (کسروی)، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در تهران، چشم به جهان گشود. او تحصیلات عالیه (مهندسی) دارد و سرودن شعر را از ده سالگی، آغاز کرده است. از سروده‌های وی مجموعه‌ای به نام «اگر پرنده بگرید» در دستِ انتشار است.

○ - دعای سپیدار

در چشمان پرنده‌ی عاشق،
که از شاخه‌ی سپیدار می‌گذشت،
و آفتاب را،
در بال خود به پرواز می‌بُرد.

***

پرواز او، با آفتاب
آرام
گویی، نسیم، مرکب او بود
و آشیانه‌ی او
بر دست شاخه‌های درخت،
جا ماند

***

نیمروز شد
و آفتاب گرمی را

به چپرهای آشیانه
نثار کرد
نیمروز
وقت دعای سپیدار
من نیز
با شاخه‌های بلندش
دست دعا،
بلند کردم
مثل غروب
پرنده‌ی عاشق را
از اوج می‌کشاند
و بر لانه می‌نشاند.
*****
آفتاب،
رنگ رخُش
پاک رفته بود
شب را،
در چشمان خسته‌ی او دیدم
که از شاخه‌ی سپیدار
فرود آمد

تبرستان
www.tabarestan.info

خّرم - لیلا

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

لیلا خّرم شاعره‌ی افغانی در کابل متولّد گردید. در سال ۱۳۵۶ خ در رشته‌ی حقوق فارغ‌التحصیل شد. بعدها به پیشاور پاکستان رفت با مجله‌ی زن مسلمان به همکاری پرداخت. وی به زبانهای دری و پشتو شعر می‌گوید.و در ضمن سردبیری مجله‌ی «وطن»

در پیشاور، کاریکاتوریست هم می‌باشد و در کنار همه‌ی این مسئولیتها، گاهنامه‌ای به نام «نساء» را نیز منتشر می‌کند .مجموعه‌ی شعر او «کتاب خواب فردا» نام دارد.

○ - وداع

تو در تلاطم امواج عاشقانه‌ی مرگ
تو در شکوه بهارانه‌ی خزان عبوس
تو در قیامت امیدهای گشته فنا
تو در سرود نیایشگران گریه و شوق
تو در بساط سخاوت شعار ریزش برگ
تو در نگاه سیاه زمانه می‌آیی!

تبرستان
www.tabarestan.info

تو از نوای دل‌انگیز عشق‌های سپید
تو از درون رگان اشعه‌ی خورشید
تو از تلألوی چشمان یک ستاره‌ی شب
تو از محیط نگارین سحر بهر وصال
تو از سکوت عزا با ترانه می‌آیی
توبی بهانه‌ترین واژه‌ی گسستن‌ها
به روی لب ز دلم غافلانه می‌آیی

چو لحظه‌های گریستن
چو درد بهر نگاه
چو آب برسر آتش
چو حرف بهر وداع
همیشه سوی دلم
بی بهانه می‌آیی

در ذهن فقیر خود طرح چمنی داریم ما خانه بدوشان نیز در خود وطنی داریم

مـــاندیم در آبـــادی ویـــرانـــه‌ی گـــمنامی در پـــرده‌ی ایـن وادی بـاغ و سـمنی داریـم
آنگـــاه کـــه از کـــینه آبـــاد جـهانی شـــد از بـــهرِ خـــراب دل دار و رســـنی داریـــم

خزایی - نسرین

(تولّد ۱۳۱۹ خ)

دکتر نسرین خزایی (محتشم) شاعره‌ی معاصر، فرزند سرهنگ حسین محتشم نظام، در تهران، دیده به جهان گشود. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دکترا گرفت و سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرده وبه سبک کلاسیک، شعر می‌سراید و با مطبوعات همکاری دارد. سروده هایش، سخته، نغز و محکم است. بانو نسرین خزایی ازدواج کرده و مادر ۲ فرزند است. وی منظومه‌ای به‌نام «محتشم نامه» به مناسبت سی ودومین سال درگذشت پدرش سروده است و دفتر شعری به نام «نقش بر آب» در دست چاپ دارد. نسرین خزایی علاوه بر سرودن شعر در هنر نقاشی نیز مهارت دارد و تاکنون در چند نمایشگاه عمومی و خصوصی داخلی و بین‌المللی شرکت کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

بارگاه عشق

گـــرناله‌ی شـــبگیر، وَگـــر چشـم‌تری هست زانست که در سینه،ز عشـقی، شـرری‌هست
ایـــن دیـرِ فـنا را بـه سـرِ چشـمه‌ی هستی از کـــهنه ربـــاط دل عـــاشق، گـذری هست
شـــوریده دلان را خـــبر از عـــالم بـــالاست میخانه همانجاست که شـوریده سـری‌هست
آن را کـــه پـــریشان کـــندش نـــاله‌ی بـــلبل در دامـــنش آویـــز کـه بـا وی خـبری هست
صـــورتگر بت ســـاز، نـیاسوده ز خـــلقت پیداست‌در این بتکده، صـاحب‌نظری‌هست
آن کس که تماشاگه او، دیـده‌ی جـان است بیند که در این خوان صفا،مـاحضری هست
ایـن سـفره‌ی‌صدرنگ،زهـرسوی‌گشاده‌است از کـــور دلی بـــاشد، اگـــر مـــنتظری هست
بـیهوده مـــزن حـــلقه کـه در مأمـن عشـقی بـــر بـــارگه عشـق، مگـر بـام و دری هست
معشوق به‌صد جـلوه،رخ خـویش‌نموده‌است حاشا که ز«اَحْبَبْتُ» اَن اُعْرَفْ»،حذری‌هست
از پـیکر جـــان، خـــرقه مـیانداز، مـپندار در سـلطنت عشـق، کـلاه و کـمری هست
پنهان شده آن گنج در این خرقه‌ی خـاکی بر خود چه زنی لاف که جز او دگری هست!
بـــرگردش افـــلاک، فـــرادار ز دل گـــوش بشنو که در این پرده، چه زیر و زَبَری‌هست

نازی است ز معشوق و نیازی است ازعاشق — زین ناز و نیاز است که شوری و شری هست
پروانه صفت، سوختن‌آموز و مزن دم — بر شمع وجودش، اگرت بال و پری هست
دلسوخته، در حلقه‌ی ارباب نیاز آی — چون آه دل سوختگان را اثری هست
هم از اثر ناله‌ی آن مرغ حزین است — در گلشن تقدیر، اگر برگ و بری هست
وز بانک مناجاتِ شبانگاهی عُشاق — پیداست که این شام سیه را سحری هست
«نسرین» چه خوری‌غم‌که تو خاک‌ره‌عشقی — «تا ریشه در آب است، امید ثمری هست»
با سینه‌ی بسریان و دل تافته از عشق — در بزم فقیرانه‌ی تو، مختصری هست

www.tabarestan.info تبرستان

لطف فراق

از آن دمی که تو رفتی، ز دست غم نرهیدم — نیامدی که ببینی، زدوریت چه کشیدم
ز باد پرس که با سوز دل، در این تب غربت — چه بند بود به پایم که از پیت ندویدم
ز عشق پرس، به دامت، چگونه سر بنهادم — ز دل بپرس که از دست غم، چرا نرهیدم
ز باد پرس که دور از نوازش لب نوشت — چه زهرها که زجام فراق تو، نچشیدم
زمن بپرس که در آرزوی یک نفس تو — چه نغمه‌ها نسرودم، چه پرده‌ها ندریدم
ز ماه پرس که من با سیاهیِ شب هجر — چه رازها که نگفتم، چه طعنه‌ها نشنیدم
بپرس ز آینه کز اشتیاقِ دیدن رویت — نهادم آینه در پیش و چهره‌ی تو بدیدم
بیا ببین که ز لطف فراق و از شرف عشق — در اشتیاق وصال تو، تا کجا برسیدم
دگر مپرس ز «نسرین» کزین شکسته‌ی عاشق — نمانده نام و نشانی، از او امید بریدم

خسروی نژاد - شهین

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

شهین خسروی نژاد، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در کرمان زندگی می‌کند. مجموعه‌ی اشعارش به نام «و ربط دارد هر چیز به همه چیز» در سال ۱۳۸۰ از سوی انتشارات کتابخانه‌ی کرمان چاپ شده است. نام مجموعه شعر دیگر وی «برگهای دروای» است که در سال ۱۳۸۱ منتشر شده است. شهین خسروی نژاد دیپلمه است و تحصیلات دانشگاهیش هنوز تکمیل نشده است.

○ - مجال آسودن

در دیده‌ات، دور آهنگی است
که غبار افشانی ترنّم مرا
مبهم می‌کند
در آنجا، در آن اعماق
چیست که می‌سوزد و
می‌سوزاند؟
و مجال آسودن مرا
کوتاه می‌کند
در آن ژرفا، در آن شب تیره
کیست که بر می‌خیزد و
بر می‌خیزاند
گلّه‌های پرشتاب
به واپسین مأمن شبانه

تبرستان
www.tabarestan.info

خلعتبری - عدل الملوک

(معاصر)

عدل الملوک خواهر عادل خلعتبری، شاعره‌ی معاصر از اهالی تنکابن مازندران است. وی با شادروان پروین اعتصامی هم سن و هم دوره بود و در سفر پروین به مازندران با او دیدار و دوستی به هم رسانید و در سوگ مرگ وی اشعاری به‌شرح زیر سروده است. از حال کنونی ایشان اطلاعی نداریم. ظاهراً اگر زنده باشد در سنین کهولت به‌سر می‌برد.

رفت پروین از جهان، روح خرد افسرده شد — غنچه‌ی دانش، زهجرش تا ابد پژمرده شد
نکته سنجی بود دانا و خردمندی بزرگ — زین سبب، قلب همه عشّاق او آزرده شد
ای بسا دُرّ و گهر کز طبع پروین سفته گشت — ای بسا شهد و شکر کز شعر پروین خورده‌شد
باید آخر پر بگیرد زآسمان بالا شود — طایر قدسی که روزی ز آسمان آورده شد

خلیفه سلطانی - فاطمه

(معاصر)

بانو فاطمه خلیفه سلطانی، از شاعران اصفهان و دختر نواب محمد تقی میرزا خلیفه سلطانی که در کوی گلبهار زندگی می‌کرد، در فنون ادبی ونگارش قطعات نثر زیبا نیز مهارت داشت. در دهه‌ی ۱۳۵۰-۱۳۴۰ در انجمن ادبی صائب شرکت می‌نمود و سروده‌های خود را «قرائت» و «سپیده» تخلص می‌کرد. سال وفات وی را نمی‌دانیم. اما پس از وفات در تخت فولاد مدفون گردید.

تبرستان www.tabarestan.info

بشارت گل

رخ گیتی دگرگون شد، بهار آمد بهار آمد — زمستان رفت و در گلشن، نگار آمد بهار آمد
جهان روشن‌شد ازخورشید،آمدیار چون‌ازدر — فروغ عشق چون تابید، یار آمد بهار آمد
نسیم‌کوهساران دشتها را ساخت مشک‌افشان — بلی چون پیک شادی، مشکبار آمد بهار آمد
هم آوایی نصیب همنوایان شد به بستانها — بشارت داد گل، کز ره هزار آمد بهار آمد
طبیعت، درزی آسا، سبز پوشانید عالم را — عروس گل به کام روزگار آمد بهار آمد
فلک ناسازگاری هِشت و فیض ابر فروردین — سحرگاهان چو باگل سازگار آمد بهار آمد
سپیده سر زد و تابید مهر و گفت با گرمی — زمستان رفت ای یاران، بهار آمد بهار آمد.

خلیقی - ندا

(معاصر)

ندا خلیقی، از شاعران جوان معاصر است. وی در کرمان، چشم به جهان گشود و فارغ‌التحصیل زبان و ادبیات فارسی است. چهارپاره‌ی گل حسرت، نمونه‌ای از اشعاراوست.

گل حسرت

باز، این بستر پر از اندوه — تن فرسوده‌ام کشیده به بند
باز، این شامگاه تیره و سرد — مانده در آرزوی یک لبخند

***

ای خدا، آفریدگار هر چه که هست — من هم از بندگان درگاهم
بسته‌ام گر زبان زشکوه و حرف — حرف دل را بخوان تو از آهم

***

هیچکس ناله‌ی مرا نشنود گرچه در گوش من چو فریاد است
ناله، چون با هوا در آمیزد گوش کس، کی به گفته‌ی باد است؟!

***

از سراپرده‌ی قضا، ما را سفره ز آلام دل، چه رنگین بود
در جهان، هر که قسمتی دارد قسمت من هم از جهان، این بود

***

امشب آنقدر خسته از خویشم کارزویم به غیر خفتن نیست
من گل حسرت زمان هستم دگرم، رغبت شکفتن نیست

تبرستان www.tabarestan.info

خلیل اللّهی - بهیّه

(تولّد ۱۳۰۵ خ)

بانو بهیّه خلیل اللّهی، فرزند میرزا حسین بن حاج حبیب الله، مجتهد خراسانی، شاعره‌ی سده‌ی چهاردهم هجری قمری در مشهد متولد شد. تحصیلات خود را در همان شهر گذرانید. وی از بانوان تحصیل کرده و خانه‌دار مشهد است و گاهی برای خاطر دل خود، غزلی می‌سراید.

دفتر جاوید

ای شعر، ای ترانه‌ی امّیدم ای شعر، ای فسانه‌ی جاویدم
گلبرگها زشاخ سخن هر دم با عطر دلپذیر تو بوییدم
هرگه که از تهاجم احساسی از شوق و غم به خویش بلرزیدم
گویی، تراوشات ضمیرم ریخت بر صفحه‌های دفتر جاویدم
در گلشن زمانه، به دست شوق هر دم گلی ز شاخ ادب چیدم
عمری گریستم به سزای آنک یک لحظه در زمانه بخندیدم
روزی، مرا، شکوه بهاران بود شاخی رطیب[1] بودم و خشکیدم

۱- رطیب: تر و تازه

دنیای شعر

جستجوها گر کنی عمری به بازار هنر — می‌نخواهی یافت نقدی بهتر از کالای شعر
دردها و شکوه‌ها و ناروایی‌های خلق — کی توان گفتن به جز با خامه‌ی گویای شعر
گر بشویی روح از آلایش پندارها — ره بیابی در طلایی عالم رؤیای شعر
از صفا و خرّمی عمریت سرمستی دهد — گر بنوشی جرعه‌یی از ساغر و مینای شعر

خلیل عرب - عطیّه

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

دکتر عطیّه خلیل عرب، شاعره‌ی معاصر پاکستانی است. وی رییس بخش زبان و ادبیّات عرب در دانشگاه کراچی است. غزل «من و تو» نمونه‌ای از آثار اوست.

من و تو

ای که از سوز فراق تو، پریشان سوختم — یا به جولان سوختم، رقصان وگریان سوختم
او، بت کافر،نداند رسم دلداری و من — ریختم طرح حرم در کافرستان سوختم
تو که اندر قریه‌ی جان، نازفرمایی و من — آتشی در سینه دارم، در بیابان سوختم
من ز بلبل نغمه و آه و فغان آموختم — در چمنزار و بهار کوی جانان سوختم
شعله‌ی جان می‌فرستم، هرکجا تو می‌روی — من نمی‌دانم چرا، در ابرو باران سوختم
از فغان، بر دل قیامت رفت وکس آگاه نیست — فاش می‌گویم که من، محشر به دامان سوختم
ای که وصلت نیست ممکن در جهان بی امان — وی که اندر التهاب نار هجران سوختم

خواجوی - آذرمیدخت

(تولّد ۱۳۰۸ خ)

بانو آذرمیدخت خواجوی نوری، فرزند اسدالله، متخلّص به «آذر» در تهران به دنیا آمد. دروس ابتدایی و دبیرستان را در تهران و اصفهان و مشهد، فراگرفت. سپس در وزارت آموزش و پرورش استخدام شد و به تدریس پرداخت و در ضمن خدمت، از دانشگاه تهران، در رشته‌ی زبان‌وادبیات فارسی، لیسانس گرفت. خانم آذرمیدخت خواجوی، پس از سالها خدمات فرهنگی، بازنشسته شد. وی در سرودن غزل،مهارت خاصی‌دارد و در زمینه‌ی شعر آزاد نیز طبع آزمایی می‌کند و مدتهاست در خارج از کشور اقامت دارد.

شبنم

شبنمی آزاده بودم، دامن گل بسترم
پرنیان برگ نسرین، بوسه زن بر پیکرم

زلف مشک آسای سنبل، بر دلم عنبر فشان
چشم خواب آلود نرگس، خیره بر پا تاسرم

بزم انسی بود و لطف بیدریغ صبحدم
لاله، ساقی بود و مرغ بوستان، رامشگرم

خواب نازی بود و افسونِ سحرگاهِ نسیم
بلبل دستانسرا، افسانه ساز دیگرم

بر نگینم بود، ملک صبحگاه سیمرنگ
آسمان، زرّین کلاه و خسروانی افسرم

بر سریر خسروی، بس نقش شیرین‌می‌زدم
قصّه‌ی کج تابِی گردون، نمی‌شد باورم

دولت غارتگر خورشیدِ ظلمت گیرِ باد
گنج نهیبی چاک زد، دامان رؤیا پرورم

خیمه می‌زد آفتاب زرفشان، بر عالمی
مرگ می‌خندید «آذر» بر فراز بسترم

www.tabarestan.info تبرستان

اشک سحری

بر رخ زرد من، آن دانه‌ی اشک سحری
همچو یاقوت‌تری بود که بر لوح زری

کشور حسن تو ای خسرو خوبان جهان
کاش ویران شود از سلطه‌ی بیدادگری

روز و شب، یاد تو و بی خبر از خویشتنم
ای که سرگرم به خویشی و زما بی خبری

هر چه بر شاخه‌ی عشق تو فشاندیم‌سرشک
سالها رفت و ندیدیم بر آن بار و بری

خبر از کجروی چرخ و فلک نیست تو را
کاینچنین مست بر ارباب وفا می‌گذری

لطف با غیر منش، عادت دیرینه‌ی اوست
عبث ای دیده، به دست کرمش می‌نگری

شعله‌ای برکش و یک لحظه به دامانش گیر
چقدر ای آه جگر سوز چنین بی اثری

گردش گلشنت ای طایر وحشی خوش باد
که نداری خبر از زحمت بی بال و پری

گاهگاهی، بنشین نزد رقیبان، به برم
تا نگویند، نمی‌داشت به «آذر» نظری

نقش خواب

وقت آنست که بر آتشم آبی بزنی
یا که در جامِ تهی جوش شرابی بزنی

از غم آباد تو رفتم به خطایی، چه شود
به خرابات غمت سر به خرابی بزنی

دلم آیینه‌ی جامی‌است که جمشید نداشت
سر به راه تو که پایی به عتابی بزنی

از دلم پرده برانداز بهاری چو نسیم
تا به داغ جگر لاله حجابی بزنی

غم بیهودگیم سوخت سراپا چو کویر
تو بیا تا به دلم نقش شرابی بزنی

سبزه ز نگار جنون است به رخساره‌ی سنگ
تو بر آیینه‌ی من تا چه نقابی بزنی

بشنو افسانه‌ی آذر که ز مژگان بلند غم اشکی به غبارِ ره خوابی بزنی

بنفشه‌ی بشارت

به سبزه‌زارِ چشم تو، نمی‌رسد بهارِ من به عطر پونه‌ی غمت صفای سبزه‌زارِ من
دمیده در خیال من، بنفشه‌ی بشارتی که می‌رسد بهارِتو، به دشت انتظار من
به من بگو، به من بگو، چه در من آفریده‌ای ؟ که جوش باده می‌زند، زلال چشمه‌سار من
به موج اشک شسته‌ام، پرند هر سروده را ز حزن دره‌ها بجو، سرود جویبار من
ز شاخه‌ها شنیده‌ام،ترانه‌ی نسیم را گلاب دیده‌ای فشان، که می‌رود غبار من
چو خاک سرسپرده‌ام، به سایه‌ی وفای تو تو ای ز سایه خوب‌تر، نشسته در کنار من
ترا چو عطر بوته‌ها، ز باد صبح چیده‌ام که از بهار پر کنی ، تمام روزگار من
اگر به آذر ای خدا، صفای گل نداده‌ای وفای شبنمی بده، به وعده‌های یار من

www.tabarestan.info تبرستان

بندی

یاران قسم را به عبث در مگشایید ما را بگذارید و به پرواز درآیید
من بندیِ او هستم و دلشادم از این بند زین بیشتر افسانه‌ی باطل مسرایید
ز آشفته به جز خاطرِ آشفته مجویید دیگر به سراغِ منِ دیوانه مایید
من تشنه‌ی دردم نروم در پی درمان او آب حیاتست سرابم منمایید
زین بیش سراپایِ من از رشک مسوزید ای مجلسیان جلوه‌ی او را مَستایید
گلگشت و تماشا همه از آن شما باد از پای من‌این بند که دارم مگشایید
پُر باد شما را همه پیمانه‌ی امید جامِ غمِ سکرآورر ما را مربایید
ما مرد صفت از همه عالم بگذشتیم از خود نگذشتید که نامرد شمایید
از شمع به جز شعله‌ی سوزنده مخواهید من آذرم و بیهُده بر من مگرایید

خورشید خانم قراباغی

(۱۲۵۲-۱۲۱۵ هـ‌ق)

خورشید خانم، از بانوان شاعر سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هجریست. او دختر مهدیقلی خان، نوه‌ی ابراهیم خان جوانشیر، و ملقب به «خان قیزی» بود و در شعر تخلص «ناتوان» را برای خود انتخاب کرده بود. خورشید خانم، با «کی نیاز حضای» داغستانی، ازدواج کرد و از وی صاحب دو فرزند شد. بعد از مرگ وی با مردی به نام

سید حسین، ازدواج و از وی نیز صاحب ۵ فرزند شد. او زنی ثروتمند بود و از نیازمندان دستگیری می‌کرد. سرانجام هم در شهر شوشی قفقاز درگذشت.

گذشت موسم گل، رفت نوبهار افسوس بماند بلبل بیچاره خوار و زار افسوس
شکفته بود گلی در ریاض عزّو شرف ربود ناگه، گلچین روزگار افسوس
گلی که رشک گل گلستان رضوان بود به زیر خاک گرفته کنون قرار، افسوس

خورشید کلاه خانم

تبرستان www.tabarestan.info

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

خورشید کلاه خانم، دختر حاج اسماعیل حکیم الممالک، ادیبه و شاعره و خوشنویس سده‌ی یازدهم هجری، از هنرمندان بلند آوازه‌ی دوره‌ی قاجاریّه است. وی خط زیبایی داشته و به امر ناصرالدین شاه قاجار، نسخه‌ای هنرمندانه از قرآن کریم نوشته و با مذهّب کاری صفحات اوّل، دو سرلوح مذهّب متن طلایی پوش گل اندازی رنگین ،آن را، زینت داده است. این نسخه‌ی نفیس، در کاخ گلستان به شماره ۵۸ نگهداری می‌شود. خورشید کلاه خانم، ابیاتی درمدح شاه و تاریخ تحریر قرآن سروده و در صفحه آخر درج کرده. این ابیات، معرّف قریحه‌ی شاعری و ذوق سلیم اوست.

شاه دریا دل، خداوند ملوک ناصرالدّین، خسرو والامقام
از پی تحریر قرآن مجید امر شد صادر به این بنت غلام
در هزار و سیصد و هفت، این کنیز ز امر شه، بنوشت این قرآن تمام

خورشیدکلاه قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

خورشیدکلاه خانم، دختر فتحعلیشاه قاجار، از شاعران عصر قاجار است. وی، همسر عبدالله خان امین‌الدّوله اصفهانی (متوفی ۱۲۶۳ هـ‌ق) و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و از زنان فاضله و دانشمند بود و گاهگاه شعر می‌سرود. بیت معروف زیر از اوست:

مرغی که به دام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

خورشید گیلانی

(مرگ ۱۳۶۷ هـ‌ق)

خورشید خانم شاعره‌ای از مردم گیلان بود که سواد زیادی نداشت. وی در دهکده‌ی (پشکه)ی گیلان به دنیا آمده بود و غالباً اشعاری به زبان محلی و فولکوریک می‌سرود که هنوز هم بر زبان بسیاری از مردم روستایی گیلان باقی مانده است. خورشید خانم فرزند مردی به نام مهدی و زنی به نام اشرف بود. در عنفوان جوانی به جوان زیبارویی به نام «آقامیر» دل بست و عشق آن جوان الهام بخش سروده هایش شد. در ۹ سالگی پدرش مرد و به دلیل تهی دستی مادرش او را به عقد یک مرد سی ساله در آورد، امّا خورشید خانم به آن مرد تمکین نکرد و به همبستری با او تن در نداد و سرانجام از آن مرد طلاق گرفت و توانست با آقا میر که پسر آخوند محل بود ازدواج بکند و با وجوداینکه ۶ فرزند به دنیا آورد امّا تا پایان عمر در رنج و مشقت به مزدوری در مزارع و پرورش کرم ابریشم و کارهای کشاورزی گذرانید و سرانجام در همان روستا وفات یافت . او یکی از محبوبترین شاعران گیلان است امّا ترانه‌هایش در جایی ثبت نشده است.

www.tabarestan.info تبرستان

خوش نصیب - نفیسه

(معاصر)

دکتر نفیسه خوش نصیب، از شاعران پارسی گوی افغانی ، تحصیلات عالی دارد و از اساتید دانشگاه بلخ است.

شده روزی که دل خویش به دریا بزنم — «تا خدا، فاصله‌ای نیست، از این جا که منم»
گر از این کهنه سرا، باز شود چون سرمو — ره باریکتر از موی سری باوطنم
رخت، با قافله برداشته جا، حجم گنه — بِکَشَم بارگرانِ غم و آنجا فکنم
بزنم حلقه‌ی دار تو به آتش، با آه! — پای زنجیر شکن دارم و بس دم چه زنم
شکنم قفل و، قفس را شکنم — بارها، روح مگر از قفسِ تن، بِکَنَم
من جدا تا به کجا، از منِ من یا منِ تو؟ — کی توانم که رهانم خودم از خویشتنم؟
بزنم ور نزنم، در بزنی، روز و شبان — تو که آیی ز پیَم، من که نیایم، چه کنم؟

خوشدل - گیتی

(تولّد ۱۳۲۶ خ)

گیتی خوشدل، شاعره و مترجم معاصر، در تهران به دنیا آمد. پس ار فراگرفتن تحصیلات دبیرستانی، از دانشگاه تهران، در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی، لیسانس گرفت. برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت، اما رشته جامعه‌شناسی را در آنجا نیمه تمام گذاشت و به ایران برگشت و از سال ۱۳۵۸ به کار ترجمه آغاز کرد. سفری به هند رفت و بعد از مراجعت ،به ترجمه آثاری از عرفای معاصر هند پرداخت. وی آثار گرانبهایی از کتب انگلیسی و هندی ترجمه و در ۳۳ جلد به چاپ رسانیده است . خانم گیتی خوشدل که شیفته‌ی عرفان است ، به سرودن شعر ادامه داد. نخستین مجموعه اشعار وی به نام «مرا از نیلوفر یاد است» از سوی کتابسرا، «معبد بنفش» به همت نشر مرکز و «در چشم اقیانوس» از سوی انتشارات تهران در سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ و «بانوی جمعه‌ها» را به چاپ رسانید وقبل از این سه دفتر در سال ۱۳۵۷ دفتر شعر «میان یاخته‌های کوهستان» را نیز به چاپ رسانیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - ۱

تو را از شاخه نچیدم
از ریشه کندم
تا در بهاری نامریی
در خلوت‌ترین گوشه‌های دلم
رشد کنی
بگذار قطره‌های فیض
همچنان بچکد
اکنون که در حریری به رنگ خرمالو
پشت پاییز نشسته‌ام

○ - ۲

می‌بوسمت، زمین
که در ژرفای دلم
نخلی کاشته‌ای

که سر به آسمان دارد
خدا در شاخه هایش
چنان لانه کرده است
که شعر
از خلیجی سبز
تا چشم ستاره
شعله می‌کشد
می‌بوسمت، زمین
که از ژرفای دلم
چنان برخاسته‌ام
که نخلستان
اکنون زیر پای من است

تبرستان
www.tabarestan.info

○- چلچراغ

چلچراغ را از قلبم چید
آهسته گفت: بخواب!
انارهای سرخ
بردامن خورشید
دست من در دست خدا
ادامه‌ی رویّا بود
قصّه‌ها در صندوقها خوابیدند
ما مروارید بودیم
برگردنش آویختیم
در من خانه‌ای بساز
برای نگاهت
جنگلی، برای گیسویت
واژه‌ی سپیدت رابه آغوشم بیفکن
تا چون دل ارغوان
پرپر شوم

خیاط پیشه - طلعت

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

بانو طلعت خیاط پیشه، دختر سید علی افسر آرتش، شاعره‌ی معاصر در کرمان چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را به پایان رسانید و در رشته‌ی علوم تربیتی به دریافت لیسانس توفیق یافت. با علاقه‌ای که به تدریس داشت چند سالی است که در آموزش و پرورش، استخدام شده و در زادگاه خود کرمان، به تدریس اشتغال دارد. وی در شعر «طلا» تخلص می‌کند. اشعار زیر تضمینی است از غزل خواجو:

ما به شوق عشق تو از خود رهایی یافتیم در حریم خرمنت گنج گدایی یافتیم
سوخته در آتش بیداد غمهای زمان عاقبت در ظلمت غم روشنایی یافتیم
تا جمال لایزالت نقش شد بر جان ما با تو با هر چیز غیر از تو جدایی یافتیم
درد بی درمان ما با عشق می‌گردد علاج عشق را درمان هر دل مبتلایی یافتیم
ما «طلا» بیزار از رنگ و ریا خواجو صفت کافری را بهتر از زُهد ریایی یافتیم

www.tabarestan.info تبرستان

خیاط پیشه - عفت

(تولّد ۱۳۲۶ خ)

بانو سیده عفت خیاط پیشه متخلّص به «ندا»، دختر سیّد علی افسر آرتش، از شاعران معاصر، درکرمان به دنیا آمده است. تحصیلات خود را از دبستان تا دانشگاه در زادگاه خود گذرانیده و لیسانس جامعه‌شناسی دارد و در دبیرستانهای کرمان، مشغول تدریس می‌باشد. از شانزده سالگی سرودن شعر را آغاز کرده است. پدر وی نیز شاعر بوده و «میر» تخلّص کرده است.

مجذوب توام، خدا

مجذوب توام خدا، که جانم دادی مفتون توأم که درک آنم دادی
با مهر تو از خودی رها گشتم من مجنون توأم که این توانم دادی

***

شیدای توأم روح و روانم همه تو مفتون توأم جان و جهانم همه تو
لبخند تو می‌دهد نویدم همه عمر محبوب منی وجسم و جانم همه تو

خیّاطی - فریبا

(معاصر)

فریبا خیّاطی، از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ی اشعار وی به نام «آنکه می‌گوید دوستت دارم» از سوی نشر دارینوش چاپ و منتشر شده است.

○ - کسی که....

به هوای تازه احتیاج دارم.
و خسته‌ام،
از تنفّس سرب،
و قرعه‌های پوچ و مکّرر،
محتاج کسی هستم.
که گاه، حباب هوایی
برای روز تولّدم هدیه کند،
یا لااقّل
در چشمانش،
تصویر جنگلهای درهم استوایی را،
به خانه بیاورد،
کسی که:
تمام گریه‌های بیهوده‌ام را در آغوش گیرد،
و هر سحرگاه،
بر گلوی پر از بغضم،
تا شاید این سرطان سیصد ساله را
شاید....

تبرستان
www.tabarestan.info

خیرالنساء بیگم

خیرالنسا بیگم دختر کوچک ترکعلی شاه ترکی قلندر نور محلی (مؤلف تذکره‌ی سخنوران چشم دیده) همسر نواب خواجه حسین مانند خواهرش بسم‌اله بیگم از

شاعران پارسی گو بود.

از اشعار اوست:

نشستم بر سر کوی محمد که شاید بنگرم روی محمد
دماغ من معطر کن خدا را صبا از بوی گیسوی محمد

خیری - گلچین

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

گلچین خیری، دختر مجید خیری، از شاعران معاصر است. وی، در رشته‌ی اقتصاد تحصیل کرده و لیسانسیه است. پدرش نیز از شعرا است. سرودن شعر را از کودکی آغاز کرده است و به شادروانان شهریار و همایی ارادت دارد.

شعری در باره‌ی آزادگان

به عطر ماه بشویید، روی گلها را به ره زنید به شکرانه، اشک دریا را
وجب، وجب، همگی شاخ عود بنشانید خبر کنید شهیدان سرو بالا را
که روی سرخ در آیینه، یار بیند باز صفا دهید همه لاله‌های صحرا را
به خیر مقدمشان، نقد جان بیفشانید که نیست کرده از این مژده، در طبق ما را
غبار یار نگیرید زین سفر، زیرا که بوی کرب و بلا، برگرفته هر جا را
به پیش قامتشان، کوه سر به دامن بود درید صبر شما، قلب سنگ خارا را
به شانه‌های زمان تا همیشه می‌مانید رقم زدید، خط سرنوشتِ فردا را
شکوه عشق، نثار غبار مقدمشان شهید بر سرجان و به چشم ما، یارا

جلوه‌ی عشق

بی روی چون بهشت تو ،اردی بهشت نیست مارا، به سر هوای گل وطرف کشت، نیست
دانی چرا که سیرت زیبا، پسند ماست دنیا، سراچه‌ی عمل کار زشت نیست
درعشق کوش‌وجان خوداز عشق،زنده‌دار محصول‌تیره‌خاک‌جهان،جزءدوخشت‌نیست
ای دل، تو غافلی زلطف الهی،تو را که گفت در کعبه هست پرتو حق، در کنشت نیست
بی عشق، زندگانی ملت، جهنمی است با وعده‌های عابد خوشبین، بهشت نیست
پیش از وجود عشق تو شد سرنوشت ما در کارگاه حق، به از این سرنوشت، نیست
«خیری» همای سعادت‌تو را سزاست کس چون‌تو، نیک‌سیرت وَزیباسرشت نیست

د

داداشی نژاد - نادره

(معاصر)

نادره داداشی نژاد، از شاعران جوان معاصر است. او فارغ‌التحصیل رشته‌ی علوم تجربی است در سرودن شعر و داستان نویسی، قریحه‌ی سرشاری دارد. خانم نادره داداشی‌نژاد، در تبریز زندگی می‌کند. سروده‌های وی در مجله‌ی بانک ملی به چاپ می‌رسد.

www.tabarestan.info تبرستان

هزار ناله مرا از عذاب کافی نیست طلوع بخت مرا، آفتاب، کافی نیست
گذشت کار من از کار، آه از این‌غفلت دگر برای رسیدن، شتاب، کافی نیست
درین کویر، به تسکین مرغ دریایی دروغ نرم و زلال سراب، کافی نیست

دادپی - زهرا

(متولّد ۱۳۵۳ خ)

بانو زهرا دادپی، متخلّص به «فرناز» از شاعران معاصر است. وی در تهران به دنیا آمده و از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده است. او می‌گوید: آرزو دارم مادر تمام بچّه‌های از مادر به دور باشم تا به‌جای لالایی‌های تکراری برایشان شعر بخوانم و قصّه بگویم.

○ - پاهای کور

کرم شب تاب
می‌نشست، آنجا
شاپرک،
دور کرم مهتابی،
می‌پرید و پرک پرک می‌زد...

***

ساقه‌ی تُرد لاله عباسی

زیر پاهای کور
له می‌شد
مادر پیر و پژمریده‌ی او،
آرام
گریه می‌کرد و برسرش می‌زد...
***
ساعتی بعد
چشمه خالی بود
کرم می‌رفت
و نور هم می‌رفت
*****
شاپرک
می‌نشست
آن گوشه،
زیر گوش همیشه خیس رود،
از دل کرم خورده‌اش می‌گفت...!
وکمی دورتر ز اصل خویش
ساقه‌ی ترد لاله عباسی
بر ته کفش عابری
می‌مرد...

تبرستان
www.tabarestan.info

دادستان - شکوفه

(معاصر)

شکوفه دادستان، از شاعران معاصر است. این خانم در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در انجمن ادبی صائب عضویّت داشت و سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کرد و اشعار او در نشریه‌ی «باغ صائب» به مدیریّت شاعر معروف خلیل سامانی (موج) نیز چاپ و منتشر شده است.

ارمغان گل

خوشا روزی که بینم، هست بلبل همزبان گل — بـه دسـتانها بگـوید، رازهـا از داسـتان گـل
چرا گرید، چرا موید ز فـرقت، بـلبل بـیدل؟ — چو بر او سهل باشد دیدن سـرو چـمانِ گـل
تو ای بلبل، نواوناله کمتر کـن کـه مـی‌ترسم — بر آید از پـی هـمدردیت، از دل، فـغان گـل
تو راگر شوروغوغایی زهجران‌برسرست‌ودل — بـنالد از غـم سـودای عشـق تـو روان گـل
کنی آغاز چون این نغمه‌ها با صوت داوودی — شـرر افـتد ز هـر نـغمه بـه‌قلب نـاتوان گـل
اگـر رسـم وفـااز سـوزش پـروانـه آمـوزی — حدیث عشق را خواهی شنیدن از زبان گـل
دل خونین و قلب آتشین و عشق بـی پـایان — همین بس باشد ای بلبل ز بهرت، ارمغان گل
شمار ای دل غنیمت، روزگار وصل خوبان را — نـپندارم کـه پـایدتاابـد دور و زمـان گـل
هـراسـم از بـد ایّـام، کـز بـاد خـزان روزی — ز بی مهری، صبا بر هـم بپیچد آشـیان گـل
«شکوفه»،گرچه‌از بی مهری‌دوران به‌رنج آمـد — بس‌است‌این موهبت‌وی‌را،که بوسد آستان گل

www.tabarestan.info تبرستان

دارایی - آزاده

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

بانو آزاده دارایی، خواهر مهیندخت دارایی و دختر امیر خسرو دارایی «برهان السّلطنه» از شاعران معاصر است. وی در قریه‌ی «بنارود» طارم علیای زنجان، چشم به جهان گشوده و «آزاده»، تخلّص می‌کرد. او لیسانسیه‌ی رشته‌ی حقوق قضایی بود و در شعر و ادبّیات فارسی و ترکی، مهارت داشت. منظومه‌ی «حیدربابا»ی شادروان استاد شهریار را ماهرانه به فارسی برگردانیده و تعدادی از رباعّیات خیّام رانیز بـه تـرکی تـرجـمه کـرده است.

آن روز کـه تـو تـرک مکـان کـردی و رفـتی — بـر تـیر غـم خـویش نشـان کـردی و رفـتی
افـتاده بـه قـلبم شـرر از هـجر عـذارت — از دیـده‌ی مـن اشک روان کـردی و رفـتی
مـاناکـه تـو بـودی، نگـران از تـو نـبودم — افسـوس کـه اکـنون نگـران کـردی و رفـتی
بـا بـودن تـو، خـانه‌ی دل بـاغ صـفا بـود — پـژمرده نـمودی و خـزان کـردی و رفـتی
بـر زنـدگیم ظـلمت شب سـایه فکـنده — چون ماه، رخت را تو نـهان کـردی و رفـتی
«آزاده» چـرا اشک نـریزد ز فـراقت — بیچاره و بـی تـاب و تـوان کـردی و رفـتی

دارایی - منیژه

(تولّد ۱۲۹۴ ش)

منیژه دارایی، دختر امیر خسرو دارایی، از شاعران معاصر است. وی، تحصیلات قدیمه دارد و بانویی خانه‌دار است که به علت دارا بودن قریحه و استعداد ادبی، اشعار نغزی می‌سراید. چنانچه در حال حیات باشد، در سنین کهولت به سر می‌برد.[۱]

گفتم: بروم از درت ای دوست و یا نه؟ گفتا: که بفرما ومیار عذر وبهانه
گفتم: که تو لجباز بدینگونه نبودی گفتا: که بیاموختم از دور زمانه
گفتم: نظر لطف به این ذرّه، نشان ده گفتا: که چنان رو نبود از تو نشانه
گفتم: که چو پرسند چرا ترک تو گفتم؟ گفتا: تو چنان گو که دراز است بهانه
گفتم: به خدا طاقت جور تو ندارم گفتا: بود این حرف ز تو بی ادبانه
گفتم: که کجائی تو، توان رفت، بفرما گفتا: که جهان راست بسی وسع کرانه
گفتم: به جفا، رنج مده اهل وفا را گفتا: صله‌ی اهل وفا جز به جفا، نه

بربند زبان را ز پی شکوه «منیژه»
گر آتش غم برکشد از قلب، زبانه

دارایی - مهیندخت

(۱۳۰۰-۱۳۲۴ خ)

مهیندخت، دختر امیر خسرو دارایی (برهان السّلطنه) شاعره‌ی معاصر در بنارود یکی از قراء طارم علیای زنجان، متولّد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسّطه راگذرانید و از دانشسرا نیز فارغ‌التّحصیل گردید. در همان سالها ازدواج کرد. وی در نقّاشی و گلدوزی نیز دست داشت. از کارهای جالب او، ترجمه‌ی کتاب رویاه‌نامه‌ی محمّد باقر خلخالی، شاعر ترک زبان آذربایجانی، به فارسی منظوم بود. وی، در سنین جوانی به مرض سلّ مبتلا و سرانجام در سال ۱۳۲۴ در شهر زنجان زندگانی را بدرود گفت. مجموعه‌ای از

۱- منیژه دارایی، دختر بزرگ امیر خسرو و خواهر آزاده و مهیندخت دارایی است که هرسه خواهر، قریحه‌ی شاعری داشته‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

اشعار وی در سال ۱۳۳۴ شمسی از سوی همسرش در تبریز منتشر شد.

زن خوب

زن خوب، ای پسر، آرام جانست وگر بد شد، بلای خانمان است
زن شایسته و صاحب فضیلت بود دارنده‌ی این چار خصلت
نخستین، با وفا و پاکدامن که می‌باشد، بهین آرایش زن
دوم خصلت برای او، کمالست کمال زن، مقدّم بر جمالست
سوم، خوشروی بایست و خلیقه چهارم، خانه‌دار و با سلیقه
اگر شد حسن، با این چار، مقدور در آن صورت شود، نورٌ عَلیٰ نور
وگر هم بود، ناز وعشوه، با آن شود آنگه بهای او، دو چندان
خوش آنکو، یار، بانویی چنین است که با حور بهشتی همنشین است
وگر دارد زنی، زشت و ترشروی گره از تلخیش، دایم بر ابروی
به حالش، زار باید اشک و ماتم که محشور است با دیو جهنّم
ز دست بانوی بد خوی، فریاد مسلمان نشنود، کافر نبیناد

خوش زبانی

زبانت، گر دهد بر مردم، آزار شوند از دیدن روی تو، بیزار
وگر شیرین زبان و بذله گویی پذیرندت به مهر و تازه رویی
به روی دشمن خود گر بخندی زبان تلخ گویش را ببندی
وگر با دوستانت، تلخ گویی دهند آخر نشانت، تلخ رویی
مثل باشد، زبانِ، نرم گفتار به لطف، از لانه بیرون آورد، مار

رباعی

آن جان جهان که جان جانم همه اوست مهرش به دلم چو خون بود در رگ و پوست
شاید که نوازدم، که در بی کسیم بر دوش دلم نهاده بار غم دوست

***

دانی که دل از جفای تو خون شده است دردم ز توای طبیب افزون شده است
بر چهره نه اشک است، که از دست غمت دل خون شده و ز دیده بیرون شده است

www.tabarestan.info تبرستان

داریوش - الیزابت

(۱۳۵۵-۱۲۶۵ خ)

الیزابت دختر رابرت بریگز از بانوان شاعره‌ی پارسی‌گوست. وی همسر یکی از دولتمردان ایرانی به نام علی اکبر داریوش بود. مدتها در ایران زندگی می‌کرد وبا زبان وادبیات فارسی آشنا شده بود. بعدها به انگلستان بازگشت‌و در همانجا درگذشت . در امر ترجمه ماهر بود و اشعار پارسی را به انگلیسی ترجمه می‌کرد. وی از مبارزان حقوق زنان بود. دیوان اشعار و یک دفتر شعر به نام «آخرین مرد» از وی باقی مانده است. متأسفانه از اشعاراو نمونه‌ای در ایران موجود نیست.

www.tabarestan.info تبرستان

دانشوران - عالیه

(۱۳۵۰ خ)

عالیه دانشوران، متخلّص به «عزیز» از شاعران معاصر است. وی در دهه ۵۰-۴۰ عضویت انجمن ادبی صائب را در تهران داشت و اشعار خود را در انجمن قرائت می‌کرد. از حال کنونی ایشان اطلاعی نیافتیم.

شکوفه‌های زندگی

دور از دیار عشق، به سر منزل جنون هر جا روم، همیشه تو آیی به خاطرم
بمر توسن مراد و به صحرای آرزو ای ترکتاز عشق، به جور تو ناظرم

***

ای بهتر از بهار دل‌انگیز بوستان در قلب خود صفای ترا جستجو کنم
باخاطرات دلکش ایّام دوستی هر دم به خواهش دل خود گفتگو کنم

***

دارم امید آنکه نهال جوانیم از عشق تو جوانه زند، پرثمر شود
امیّدها، شکوفه‌ی زیبای زندگیست یارب شکوفه‌ی دل من، بارور شود

***

ای دوستان، شکایت خود را کجا برم از دلبری که شمع شبستان دیگری است
آن گل، همیشه، گرچه «عزیز» دل من است لیکن، فرح فزای گلستان دیگریست

داوری - فخر ایران

(معاصر)

بانو فخر ایران، دختر دکتر حشمت داوری (از همکاران سردار جنگل) از شاعران معاصر است. وی، نوه‌ی محمّد مهدی داوری مازندرانی است. چنانچه در حال حیات باشد، در سنین کهولت به سر می‌برد. متأسفّانه از وی شعری به دست نیاوردیم.

دبیری - زهرا

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

زهرا دبیری، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در تهران چشم به جهان گشود. او دارای مدرک تحصیلات کارشناسی می‌باشد. او سرودن شعر را از سی سالگی آغاز کرده است.

○ - پنجره

پنجره را بگشای
طوفان در انتظار توست
در قاب خالی آسمان،
که دیریست ابرهای ملول پیچیده،
گلها به فغان آمده‌اند.
تونیز آموخته‌ای
خاموش، آرام،
صلیب سرنوشت را بر دوش کشی
تو می‌شناسی، تو می‌شناسی
پوسیدگی شعرهای عاطفه را
و تو می‌دانی که بیقرار، باید بهار را تجربه کنی
در باغ جنون، به پرواز در آی
و آسمان را با فریاد خواستن، پرکن
که سنگهای بیستون
از خون فرهاد رنگین است

گلهای آفتابگردان
در شب زدگی می‌گریند
و جادهٔ‌های طولانی زندگی
به چاههای تقدیر می‌رسند
و تجربه‌ی سرانگشتان من
برای شمارش تدبیر،
مشغول دخترکی از جنس شبنم بود
که در زیر ریزش باران
پاکی را زمزمه کرد
همه می‌دانند گلها راباید چید
باید بویید
که گلدانها، قفسند
و باغها محبوس
و گلابپاش سر طاقچه، از رایحه‌ی اشک تو
عطر آگین است.

تبرستان
www.tabarestan.info

دختر استرآبادی

(۹۲۱ هـ‌ق)

دختر امیر نظام استرآبادی [۱] که نام اولش معلوم نیست ، از شاعران سده‌ی دهم هجریست. پدرش، شیعی مذهب و از سوی شاه اسماعیل صفوی، قاضی هرات بود. پس از مرگ امیر نظام، مردم هرات که اهل سنّت بودند، مانع شدند که روی قبر او سنگ نصب شود. دخترش که طبع شعر داشت باارسال قطعه‌ای، از حاکم هرات کمک خواست و او خواسته‌اش را اجابت کرد.

قطعه

سرفرازا، نظام سحر کلام از چه رو مانده قبر او بی سنگ

۱- امیرنظام استرآبادی (متوفی ۹۲۱هـ‌ق) سرآمد قصیده‌سرایان زمان خود بود.

داشت در جـــان و دل مـــحبّت تـــو عـــجبم آیـــد از مـــرّوت تـــو
در زمـــان حـــیات، چـــون نکشـــید مـــنّت دیگـــران، بـــه دولت تـــو
در تـــه خـــاک نـــیز، آن بـــهتر کـــه بـــود زیـــر بـــار مـــنّت تـــو

دختر حکیم کاوه

وی، از شاعران پیش از سده‌ی هفتم هجریست. نامش، در تذکره‌ها نیامده و به همین نام دخترِ حکیم کاو (کاوه) اکتفا شده‌است. مطمئناً از رباعی زیر می‌توان پی به قریحه‌ی شاعری این بانوی فرهیخته و هنرمند برد.

www.taborestan.info تبرستان

تـا حلقه بـه گـوش لب چـون نـوش تـوأم ای رشک پـری، عـاجز مـدهوش تـوأم
چـون حلقه‌ی زرّیـن تـو، پـیچان بـرخـود بـر حسـرت آن گـوش و بـناگـوش تـوأم

دختر خطیب گنجه‌ای

وی، از شاعران سده‌ی ششم هجریست. دختر خطیب گنجه‌ای و خواهر امیر احمد بود. رباعی زیر از اوست:

در عـالم جـان، خـطبه بـه نـام خـط اوسـت صـبح دل عشّـاق، ز شـام خـط اوسـت
تشـبیه خـطش بـه مشک مـی‌کردم، عـقل گـفتا: غـلطی، مشک، غـلام خـط اوسـت

دختر سالار

(سده‌ی ۷ هـ‌ق)

دختر سالار که نام پدرش، حسام الّدین علی بن فضل الّله سالار، یاد شده است، در اوایل سده‌ی هفتم می‌زیسته و به گواهی سروده هایش، یکی از سه چهار تن سخنسرایان بزرگ زن، در همه‌ی ادوار شعر فارسی و نغزگو ترین شاعر عصر خود بود.

ابن بی بی، در باره‌ی شعر دوستی و شاعر نوازی عزالدین‌کیکاوس اول می‌نویسد: دختر سالار، قصیده‌ای هفتاد و دو بیتی به خدمت حضرتش فرستاد که در ازای هر بیت، صد دینار سرخ درباره‌ی او انعام کردند . صله‌ی شایسته‌ای که پادشاه سلجوقی در مقابل شهرت شاعره‌ی نامبرده داده، در عین حال که ارزش ترکیب بند دختر سالار رادر آن عصر نشان می‌دهد، اصولاً نمونه‌ای از توجّه پادشاهان سلجوقی دوم به شعر فارسی و

حمایت از شاعران و پرداخت جوایز فراوانی به آنان است. اینک چند بیت از آن قصیده:

تـــا طُـرّه‌ی آن طُـرّه‌ی طـرّار بـر آمـد بس آه کـزین سـینه‌ی غـمخوار بـرآمـد
درعشق، هر آن کس که بـدین کـوی فـروشُد جـانش بـه غـم و حسـرت و تـیمار بـرآمـد
خـــوبان جـهان راهـمه بـازار شکسـتند آن روز، کـه او مست، بـه بـازار بـرآمـد
شـمشاد، خـجل شـد چـو زبُسـتانِ زمـانه آن قـامت چـون سـرو سـمن زار بـرآمـد
شـد عـارض زیـباش، گـل بـاغ لطـافت کـان سـوسن نـورسته، زگـلزار بـرآمـد
ای چرخ، مکن قصد به خون ریـختن خـلق زیـرا کـه بـه یک غـمزه‌ی او، کـار بـرآمـد
ای ماه، کنون دمـدمه‌ی حسـن تـو بـنشست چـون کـوکبه‌ی شـاه جـهاندار، بـرآمـد

www.tabarestan.info تبرستان

دختر ستی

(سده‌ی ۷ هـ‌ق)

وی، از بانوان شاعره نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجریست، رباعی زیر از اوست:

گـه خـصم شـوی مـرا و گـه یـار آیـی روزی بـــه هـــزارگـونه بـر کـار آیـی
ای دوست نـترسی کـه بـه خـون دل مـن روزی بـــه چـــنین شـبی گـرفتار آیـی

دختر سیستانی

(سده‌ی ۷ هـ‌ق)

این بانوی شاعره نیز در نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم هجری می‌زیسته است.

بـرخـاسته، بسـته‌ای قـبا تـا بـه کـجا ای هـمچو سـهیل بـرسما، تـا بـه کـجا
مـن، دی رخ زیـبای تـورا، مـه خـواندم امـــروز بـدیدم از کـجا تـا بـه کـجا !

دختر غزالی

(۹۶۲ هـ‌ق)

دختر غزالی، از شاعران سده‌ی دهم هجری است که تاسال ۹۶۲ هـ‌ق در قید حیات بود. وی صاحب حسن صورت و سیرت بود و طبع روانی داشت. ابیات زیبا و دلکش زیر از اوست:

کوه کن، بیهوده شوری درجهان افکنده است کنده سنگی چند و پندارد که کوهی کنده است

***

دم به دم، همچو صبا، گِرد سرایت گردم تا برون آیی و خاک کف پایت گردم

***

پر شد از خون جگر، دیده‌ی غمناک، مرا ساخت رسوای جهان، سینه‌ی صد چاک، مرا

دختر کاشغری

(قبل از سده‌ی هفتم هـ‍ق)

دختر کاشغری ، تخلّص زنی است شیرین مقال که نامش در تذکره‌ها نیامده است. تذکره‌ی لباب‌الالباب درباره‌ی وی چنین می‌نویسد: «چون ملک طغانشاه بن محمّد المؤیّد، داعی حق را سماع و ملک دنیا را وداع کرد، دختر کاشغری که از مغنیّات خاصّه‌ی او بود، در تعزیت این پادشاه، رباعی زیر را سرود:

www.tabarestan.info تبرستان

از مرگ تو ای شاه، سیه شد روزم بی روی تو، دیدگان خود، بر دوزم
تیغ تو کجاست، ای دریغا تا من خون ریختن از دیده، بدو آموزم

به این ترتیب، دختر کاشغری، از شاعران قبل از سده‌ی هفتم هجری است.

ابیات زیر هم از اوست:

چون نگه کردی بتا، باری به پنهانی مرا دین و دل از دست تو، شد به آسانی مرا
تا شنیدم یک سخن از تو، همانا لطف بود گفتم این دولت مدامم باد، ارزانی مرا

***

گفتم: که بهای بوسه ات چند است گفتا: که بهای بوسه‌ام، صد جان است
انگشت به پهلویم، دل زد ناگاه یعنی که بخر، زود بخر، ارزان است!

درتومیان – منیژه

(معاصر)

منیژه درتومیان، متخلّص به «دریا» از شاعران معاصر است. وی، در شهر بجنورد چشم به جهان گشوده و سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرده است.

طوفان شدن

رفتند و ندیدند پریشان شدنم را غمناکترین لحظه‌ی ویران شدنم را
در خویش فرو رفتم و در خویش شکستم تا دوست نبیند غم بی نان شدنم را
«دریا» یم و با حادثه همراه ترینم امواج نبینند پشیمان شدنم را

سربسته بگویم که مگر عشق بخواند خاموشترین معنی طوفان شدنم را

کجاست آینه

مرا به کوچه نخوانید برنمی‌گردم قسم به پنجره‌ها، از قبیله دلسردم
اگر چه قسمت چشمم هوای بارانی است همیشه زخمی این دشنه‌های نامردم
دریغ و درد از آن عاشقانه‌های دلم که تا حضور سحر استغاثه می‌کردم
در این جهنّم تکفیر و زَمهریرِ ریا کجاست آینه، این بی ریای همدردم
دلم دوباره هوای ستاره کرده ولی شکسته نای سه تاری که آرزو کردم
شبی به حرمت آلاله‌ها قسم خوردم مرا به کوچه نخوانید بر نمی‌گردم

www.tabarestan.info تبرستان

درةالعلما

(سده‌ی ۱۴ هـ ق)

درةالعلما لقب یکی از شعرای زن زمان قاجاریه است که به سرودن سخنان موزون شهرت داشت. از محل زیست و خانواده و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست. دفتری به‌نام «الخزنیه» حاوی اشعار، قطعات، مدیحه، و مرثیه و نکته‌های پندآموز در سال ۱۳۳۲هـ - ق از او در تهران چاپ و منتشر شد که حاکی از ذوق و هنر شاعری اوست. متأسفانه نشانی از هویّت و زندگانی او دیده نشد، اما به هر حال وی از پارسی‌گویان زمان قاجاریه است.

درُزاده - شهره

(تولّد ۱۳۵۲ خ)

شهره درُزاده، از شاعران جوان معاصر است. از اعضای کانون شعرای کرمان می‌باشد. وی، دیپلمه بوده و از سال ۱۳۶۷ شمسی، سرودن شعر را آغاز کرده است.

بی تو، اینجا صفا ندارد هیچ زخم دل هم، دوا ندارد هیچ
بی تو، ای همصدا، چه گویم من مرغک دل، نوا ندارد هیچ
بی تو، خشکیده چشمه‌ی شعرم طفل اندیشه، نا، ندارد هیچ
جز تو و یاد مهربانی تو این دلم، آشنا ندارد هیچ
بی تو، گلها به شاخه می‌میرند مرگ گلها، صدا ندارد هیچ

درستکار - مژده

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

مژده درستکار، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در کرمان چشم به جهان گشود و در خانواده و تحت نظر پدری فاضل و دانشمند پرورش یافته است. او دارای مدرک لیسانس می‌باشد. و در اشعار خود «طغیان» تخلّص می‌کند.

○ - *خلسه*

از چهارچوبِ به جا مانده‌ی پنجره‌ی اطاق
بر تقویم پاره‌ای که تن دیوار پوسیده را
چسبیده است
- تصویری از ماست -
جلد بر جلد،
- در قفسه‌ی چوبی کتابخانه‌ای
- ایستاده‌ایم،
و سکوتمان را دندانهایی مشترک می‌جود،
دل خوش
که خرده‌های‌مان را باد می‌برد.

تبرستان
www.tabarestan.info

صلای عشق

دوش از غم عشقت ره میخانه گرفتم — سجاده زکف دادم و پیمانه گرفتم
از هوش و خرد هیچ نشد حاصل،ازآن روی — من نیز طریق دل دیوانه گرفتم
دردل هوس و آرزوی وصل توام بود — آتش زده بر دل ره افسانه گرفتم
از مسجد و از معبد و از دیر بُریدم — تا خلوت جان را دل خمخانه گرفتم
در خم نظر افکندم و رخسار تو دیدم — جامی دگرم دادی و مستانه گرفتم
تا در ره عشقت ندهم جان، ننشینم — درسی است که در مکتب پروانه گرفتم
«طغیان» مکن این گونه تو اسرار هویدا — این پند من از عارف فرزانه گرفتم

درگهی - مهشید

(تولّد ۱۳۲۰ خ)

دکتر مهشید درگهی، شاعره‌ی معاصر در تهران متولد شده است. تحصیلات خود را تا

نیل به درجه دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی پیش برده است. از نوجوانی به نوشتن داستانهای کوتاه آغاز کرد و با دارا بودن قریحه‌ی شاعری اشعاری نیز می‌سراید. از اشعار وی هنوز دفتر مستقلی چاپ و منتشر نشده است.

درودیان - پروانه

(تولّد ۱۳۱۲خ)

بانو پروانه درودیان ، دختر حسین درودیان،شاعر معاصر در تهران ،متولد گردید. دروس ابتدایی و دبیرستان را فراگرفت و در مدرسه‌ای آمریکایی، با زبان انگلیسی آشنایی یافت. وی، از طبع شعر برخوردار است. مادر وی بانو بلور، از زنان دانشمند و خوش ذوق، در زمان کودکی پروانه، بدرود حیات گفت و او با غم بی مادری بالید و بزرگ شد. او در شعر از سبک کلاسیک، و در سخن پیرو شیوه‌ی سعدی و حافظ است. از این بانوی با احساس اشعاری در مجلات به چاپ رسیده اما دارای دفتر شعر مستقلی نیست .

www.tabarestan.info تبرستان

پروانه

زلف آشفتم، پریشانت کنم — خنده‌ها کردم که گریانت کنم
پا کشیدم از سرکویت به ناز — تا چنین، سردر گریبانت کنم
کم بگو: از من گریزانی چرا؟ — می‌گریزم تا گریزانت کنم
عاشقی برمن؟ بیا جانم بیا — بار دیگر بی دل و جانت کنم
گر نظر بر گردش چشمم کنی — از نگاهم مست و حیرانت کنم
گر گرفتاری به درد زاهدی — گوشه‌ی میخانه درمانت کنم
تا به سوی دیگری روی آوری — من به یک وعده پشیمانت کنم
بی خبر از دل، به جانم باز گرد — تا درون سینه پنهانت کنم
با غزل گفتم به دامت آورم — تاغزال من، غزل خوانت کنم
من همان آتش به جان، «پروانه» ام — شمع شو، تا جان به قربانت کنم

بگذار

بگذار به پای تو چو پروانه بمیرم — بگذار چو این عاشق دیوانه بمیرم
پندم مده‌ای ناصح غافل که نخواهم — باشور و جنون، عاقل و فرزانه بمیرم
بگذار که پروانه‌ی غم، در کشم امشب — تامست غمش باشم و مستانه بمیرم
دام ره ما، سبحه‌ی صد دانه نباشد — ای زاهد دیوانه، به میخانه بمیرم

ویرانه‌ی‌دل،خلوت‌جان‌است وعجب‌نیست در خلوت جان، با غم جانانه بمیرم
بیگانه شدی با من و بیگانه زخویشم بگذار چنین از همه بیگانه بمیرم
ای رفته به خشم از بر «پروانه» کجایی؟ باز آکه به پای تو، چو پروانه بمیرم

سفر اشک

سودای تو را ز سر به در خواهم کرد دل را زغم تو بی خبر خواهم کرد
چون آه به جان تو شرر خواهم زد چون اشک، ز کوی تو سفر خواهم کرد

خاک نشین

آن قدر جفا کنم که بیگانه شوی با غیرنشینم که تو دیوانه شوی
آن قدر تو را در غم خود مست کنم تا خاک نشین در میخانه شوی

تبرستان www.tabarestan.info

پیغام باد

ای اشک! بشوی از دل من نامش را ای باد! بگو به من تو پیغامش را
ای یادگذشته! از دلش بیرون شو بگذار به خود، خاطر آرامش را

درویش - حشمت

(۱۳۷۱-۱۳۰۱ خ)

بانو حشمت درویش که به «حشمت» و «درویش» تخلص کرده، از شاعران معاصر است. او که دختر فضل الله درویش بود ، در سنندج به دنیا آمدو نسبش به کُردان مازندران می‌رسید. پس از تحصیل کمال دبیرستان ، دوره‌ی هنرستان صنعتی بانوان را گذرانیده و به زبانهای انگلیسی و فرانسه آشنایی یافت. وی از زنان سخنور کردستان بودو در سبک عراقی شعر می‌سرود و در هنرهای نقاشی و مجسمه سازی نیز دست داشت. بانو حشمت در هفتاد سالگی درگذشت.

خدا

سینه‌ام، بارگاه حشمت توست دل، حرمخانه‌ی زیارت توست
آنکه وامانده در پس مقصود حاجتش، بندگیّ حضرت توست
و آنکه در شام تیره، گمشده راه رهروانش، ز شمع طلعت توست
کم کمک ناله‌ام شود فریاد ای توانگر، امید رحمت توست
از کران تا کران جماد و نبات حَیَوان را نظر به الفت توست

رنـــد و صـــوفی و عـــالم و عـــامی چشـــم بـــر درگـــه عـــنایت تـــوست
مـــنبع جـــود و مکـــتب بـــخشش خـــاصّه‌ی بـــندگان حـضرت تـــوست
چـــون نـبی، آن رســول و حـــامی دیـــن پـــرده دار حـــریم خـــلوت تـــوست
دل «درویش» مســـــتمند ضـــــعیف خـــرّم از بـــوستان نـــزهت تـــوست

محفل انس

رایـحه‌ی اوست یـا کـه نـافه‌ی چـین است صـــورت گـلهاست یـا بـهشت بـرین است
کـــوکب تـابنده ایست یـا مـه رخشـان طـلعت دلهـاست یـا کـه مـاه مـعین است
خـانه‌ی عشـق است یـا مکـان ثـریّاست سـر سـوی افـلاک یـا بسیط زمـین است
آنکـه کـند نـعره‌های شـوق، ز هـر سـو دخترک بخت مـاست، بـر سر زیـن است
ایـن هـمه شـادی، چـراست مـحفل مـا را زانکـه در ایـن جمع، گـوهران ثـمین است
از نـــفس گـــرم دوســـتی و مـــحبّت نکـهت فـردوس هـم، بـه فکـر کـمین است
جـــمع زنـــان، دست اتـــحاد فشـارند مـــلّت ارزنـــده، زنـدگیش یـقین است
تـــا کـه لگـدکوب گشت دیـو جـهالت عـــهد تـباهی گـذشت، روز بـهین است
راز ســـخندانـــی از زنـــان ســـخنور در ره مـــا، مشـعلی بـه روز پسـین است
«حشمت» اگـر بـنگری بـه حـلقه‌ی مـردان زن چو سزاوار شـد، بـه حـلقه، نگـین است

دژآهنگ - هما

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

هما دژآهنگ، از شاعران معاصر است. وی در لرستان، چشم به جهان گشود. در ۱۳ سالگی، ازدواج و پس از آن ترک تحصیل کرد. بعد از ۴ سال، مجدّداً به ادامه‌ی تحصیل رغبت نشان داد و کمالاتی بیندوخت. مجموعه‌ی اشعار وی به نام «دورنمایی از باغ زندگی» در سال ۱۳۷۶ به وسیله‌ی انتشارات رود، منتشر شده است.

نو بهاران

«بـــرخـــیزم و زنـــدگی ز ســـر گـــیرم» و زلاله‌ی ســـــرخ، بـــاده بـــرگیرم
صـــد بـــوسه زنـــم بـــه پـــای گـــلبنها تـــا از مـــی‌ژاله‌هـــا، اثـــر گـــیرم
گـــیسو، بـــه نسیم بسپرم چـون بـید دست گـــــل لاله در کـــــمر گـــیرم
بـــا پـــرچـــم جـــان فـزای نـوروزی بـــر وادی عشـــق، بـــال و پـر گـیرم

www.tabarestan.info تبرستان

چرخی بزنم به گرد این گردون / صد گلبن آرزو به بر گیرم
تا وارهدم دل از غم گیتی / از باز سپیدم، این خبر گیرم
زیباست درخت زندگی، جانا / شاید که از آن، گهی ثمر گیرم

هم از اوست:

گیسوی سبز چمن، پرگره از کار دلم / گره پرده‌ی دل، چنگ من و تار دلم
آنقدر چنگ زنم بر قفس تار دلم / تا که چون مرغک عاشق، تو شوی یار دلم
چه کنم گر نکنم شکوه به نزد همه خلق / تا طبیبم مگر آید پی تیمار دلم
نار اگر پرده درد، نارسیش شرط مدان / وای از این خنده‌ی بی‌جا که زده نار دلم
شور عشقم به سر و چشم ترم، عذر گناه / شوری چشم ترم، شد پی آزار دلم
نیست غیر از قفسی سوخته از مرغک دل / زآنهمه شعله که شد گرمی بازار دلم
مرغکان،شاد همه،شاخه‌به‌شاخه،پی‌عشق / نه مگر من که یکی شاخه، گرفتار دلم

www.tabarestan.info تبرستان

○ - بچّه‌ی کبوترهای گرسنه

هر روز، با زنبیلی خالی
خیابان را بالا می‌روم
و از سراشیبی، پایین می‌خزم
اگر این صنوبرها، در این گلریزان
زنده بودند
رگهای ما نمی‌خشکید
باد، همه چیز را برد
حتّی برگهای خشکیده‌ی تخیّل
گویی، جمجمه‌ام، کاهدانی را ماند انبان
که فقط توانایی ایستادن،
در صف طویل نانوایی را دارد
آنها گرسنه‌اند
آنها گرسنه‌اند
بچّه کبوترها را می‌گویم.

دستغیب - مینا

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

مینا دستغیب، شاعره‌ی معاصر، در شیراز چشم به جهان گشود. وی در رشته‌ی زبان انگلیسی لیسانس گرفته و از دانشسرای عالی تهران در رشته‌ی دبیری فارغ التحصیل شده و در دانشسرای عالی سابقه‌ی تدریس دارد. مجموعه هایی از سروده هایش قبل از انقلاب به نامهای «ماه در کاریز ۱۳۴۸» «داسهای عصر ۱۳۵۲»، «غمناکان صبح ۱۳۵۷» و «با چشمانی از خاکستر ۱۳۵۴» و بعد از انقلاب نیز مجموعه‌ی شعر «دست در دست زمان» و «ماه خسته کوهها را آه می‌کشد» از او با کیفیت خوب چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - برباد

سالیانم را به کجا می‌برید؟
با رؤیای اندوهگین
در آب نگریستند
طوفان، نیزار را آشفت
گلِ مرداب دورا
دستهایم را به کجا می‌بری
پروانه‌ی صدا
دَوَران خویش
از سرگرفت
جام عتیق نور را
در خویش فشرد
هزار نام
از شعاع شکسته
تراوید
کودکان بذر
سالها رادوباره نوشتند
و قایق واژگون
بر باد شد.

○ - تمام زندگیم

تمام زندگیم
جستجویی بود
در معبر فریاد
تمام زندگیم
فریادی بود
در خلیج آفتابی اندوه
به دستهای دشت خیره ماندم
تا رنگی طلب کنم
و در چشمهای مرد بنشانم
مرد تسلیم
مرد بردباریها و بارهای طاقت سوز
مردی که زندانی شانه هایش بود
و تراژدی کهنه و قدیمی داشت.
در معبر عتیق عشق ایستادم
سکوتی بین دو حادثه
از سرم گذشت...

به دستهای دشت خیره ماندم
که گرسنگی را
در چشمم می‌کاشت
ومرا
معبر فریادی جاودانی می‌خواست.

تبرستان
www.tabarestan.info

دستگیرزاده - حمیرا

(تولّد ۱۳۴۰ خ)

دکتر حمیرا دستگیرزاده «نکهت» فرزند غلام دستگیرزاده، شاعره‌ی معاصر افغانی در یک خانواده فرهیخته در کابل چشم به جهان گشود. دبستان و دبیرستان را در مدرسه

زرغونه‌ی کابل به پایان برد سپس در سال ۱۳۶۱ خ در رشته‌ی حقوق و علوم سیاسی از دانشگاه کابل لیسانس گرفت و به عنوان مدیر ادبیات و هنر در رادیو کابل به کار پرداخت. مدتی کارمند اتحادیّه‌ی نویسندگان بود. بعدها به عضویت کانون انجمن نویسندگان جوان افغانستان در آمده و در سال ۱۳۶۴ خ به همراه همسرش به بلغارستان رفت و از دانشگاه صوفیه در رشته زبان و ادبیات دکترا گرفت. وی از سنین دانش آموزی شعر می‌سرود و هنگام تحصیل در دانشگاه سرودن شعر را پی‌گیری کرد. در اشعارش تعبیرهایی زیبا و خیال‌انگیز به کار می‌برد. مجموعه شعرش به نام «شط آبی رهایی» به همت انجمن نویسندگان افغانستان چاپ و نشر شده است. خانم دکتر حمیرا، مدتی است افغانستان را ترک و در شهر اوتریخت هلند سرزنده و بانشاط زندگی می‌کندو همچنان به سرودن شعر ادامه می‌دهد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - شقاوت

از هیچ چشمی نگاهی نمی‌تراود
و هیچ نگاهی الفبای نگریستن را
از برنکرده است
چشمها
آخذه‌های اطلاعات بصری‌اند
و گوش‌ها
آخذه‌های اطلاعات سمعی
ادراک از این دو وسیله
جدا افتاده است
من که با دستهایم می‌بینم
و با چشمهایم لمس می‌کنم
و شنواییم صدای خاموش اشیاء را
می‌بیند
در این بیگانه سرای
در انتظار مهمانی لبخندی ام
که از مرز قراردادهای روزمرگی

عبور کرده باشد
منتظر دستانی‌ام
که حضور اضطراب را در سرانگشتان خویش
میزبان بوده‌اند
در این بیگانه سرا
من دیده در راه معجزه‌ای هستم
به نام عشق!.

تبرستان www.tabarestan.info

دستوری - مژگان

(معاصر)

مژگان دستوری، از شاعران معاصر است. وی در لارستان، چشم به جهان گشود. دیپلمه‌ی علوم تجربی است‌و در بانک ملّی ایران خدمت می‌کند. سروده هایش، غالباً در مجلّه‌ی بانک ملّی چاپ و منتشر می‌شود، مژگان در حال حاضر در اصفهان زندگی می‌کند.

حقّ آیینه

دیده‌ام دستان دور از پینه را — برگهای خالی از سبزینه را
مردمانی را که روشن می‌کنند — هر زمان، آتش فشان کینه را
در هجوم سنگهای بی شمار — دیده‌ام من، مرگ یک آیینه را
مرغهای خانگی، مشرک شدند — تا که بوسیدند پای چینه را
آه، می‌دانم، دلم یخ بسته است — گرم کن خورشید من، این سینه را
گر تهمتن، یک نظر بیند تو را — می‌برد از یاد خود، تهمینه را
فصل، فصل بغضهای تازه است — میچشم من، عقده‌ی دیرینه را
کاش می‌شد باز گردی ای سوار — تا بگیری حقّ هر آیینه را

دل آرام هندی

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

وی، از شاعران سده‌ی یازدهم هجریست. همسر نورالّدین جهانگیر (جلوس ۱۰۱۴ مرگ ۱۰۳۷ هـ‌ق) پادشاه بابری هند بود. او بود که در یک بازی شطرنج، با سرودن بیت

زیر:

شـــاها: دو رخ بـــده، دلارام را مـــده　　پیل و پیاده پیش کن و اسب گشت مات

شاه را راهنمایی کرد تا بتواند بر حریف خود فایق آمده و او را مات بکند. دل آرام، بانویی سخنور و با ذوق بود و اشعار نغزی می‌سرود.

محو از دل خود ساز، همه نقش‌عدم را　　مـنزلگه اغـیار مکـن فـرش حـرم را

سرمایه‌ی عقبیٰ بـه کـف آور کـه مـبادا　　تقدیر کشـد بـر سـر تـو تـیغ دو دم را

***

شدم‌همدم‌به‌می‌خواران،به‌خلوتخانه‌ی‌حیرت　　شکسـتم سـاغر و پـیمانه‌ی زُهـدِ ریـایی را

گرفتم دامن صحرا، شدم هم پیشه‌ی مجنون　　سبق آمـوز گشـتم، درس عشـق بـینوایـی را

***

به آه و ناله کردم صیدِ خود، وحشی نگاهان را　　به زور عجز کردم رام خود، این کج کلاهان را

www.tabarestan.info تبرستان

دلجو - ملکه

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

بانو ملکه دلجو در دهم اسفند ۱۳۲۴ خ در خانواده‌ای روحانی از تبار آیت‌اله حاج میرزا محسن آقا مجتهد اردبیلی در شهرستان اردبیل زاده شد. در هنگام تحصیل با پسر عموی خود ازدواج کرد و دارای چهار فرزند می‌باشد. به دلیل عشق به ادبیات به مطالعات آزاد روی آورد. و در مکتب اساتید بزرگ پروش یافت. او شاعری پر احساس و لطیف پرداز است. از میان انواع قالبهای شعری به غزل توجه بیشتری نشان می‌دهد. از این بانوی هنرمند تا به حال دفتری منتشر نشده است اما اشعارش به تناوب در نشریات ادبی تهران به چاپ رسیده است.

غروب بود

غـروب بـود کـه بـا آفـتاب مـی‌رفتی　　چو لحظه‌های پسین، با شتاب می‌رفتی

غـروب بـود کـه در آسـتانه‌ی تـردید　　ز مـرز وسـوسه تـا انـتخاب مـی‌رفتی

غروب بود که با کوزه‌ی عطش بر دوش　　بـه ژرفـنای فـریب سـراب مـی‌رفتی

همان غروب، همان لحظه‌های پرتشویش　　به سوی حادثه، با اضطراب می‌رفتی

غـروب بـود کـه بـا بـال زخـمی پـرواز　　در امـتداد نگـاه عـقاب مـی‌رفتی

غـروب بـود، غـروب پسـینِ بـی فـردا　　که چون ستاره‌ی بختم، به خواب می‌رفتی

دل بریدن، آسان نیست

بیا بیا که ز تو دل بریدن، آسان نیست — بیا که پیله‌ی غربت تنیدن، آسان نیست
کویر تشنگیم، انتظار می‌نوشد — که رنج غربتِ باران کشیدن، آسان نیست
زلال یاد تو در رود خاطرم جاریست — بیا که بی تو به دریا رسیدن، آسان نیست
هنوز آینه‌ام، بازتاب خلوت توست — سکوت پنجره‌ها را شنیدن، آسان نیست
به ذهن باور سبزم، خزان نمی‌گنجد — که طعم سرد زمان را چشیدن،آسان نیست
تو ای گزیده‌ترین در میان خیل ظهور — دوباره چون تو کسی را گزیدن،آسان‌نیست

تبرستان www.tabarestan.info

دلشاد خاتون

(۷۲۳ هـ‌ق)

دلشاد خاتون، دختر امیر دمشق خواجه و نوه‌ی امیرچوپان امیرانی ، از زنان متنفّذ و شاعره‌ی سده‌ی هشتم هجری قمری است. سلطان ابوسعید در ۷۳۳ هـ‌ق با اینکه بغداد خاتون را در حباله‌ی نکاح داشت، دلباخته‌ی برادر زاده‌ی او دلشاد خاتون شد و او را نیز به ازدواج خود در آورد. سه سال بعد، سلطان ابوسعید درگذشت (۷۳۶ هـ‌ق) دلشاد خاتون از سلطانیّه گریخت و به بغداد رفت و با امیر شیخ حسن‌جلایری ، شوهر سابق بغدادخاتون ازدواج کرد و تا پایان عمر در آنجا بزیست. وی، زنی بخشنده و زیبا بود. همه‌ی امور حکومت شوهرش را در دست گرفت و خود حکمرانی کرد. در بغداد به آبادی و عمران پرداخت و به خیرات و مبّرات ادامه داد تا اینکه بعد از ۷۵۵ هـ‌ق در گذشت. پیکر دلشاد خاتون را به نجف اشرف حمل و در آن جا دفن کردند .سلمان ساوجی برای این بانوی شاعر و بخشنده، مدایحی سروده است.

اشکی که سر زگوشه‌ی چشمم برون کند — برروی من نشسته و دعویّ خون کند

***

حل‌شداز غم، همه مشکل که مرا در دل بود — جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

رباعی زیر هم از اوست:

آبی که فلک به لب چکاند ما را — سرگشته‌ی بحر و بر، دواند ما را
ایکاش به منزلی رساند ما را — کز هستی خود، باز رهاند ما را

دوستدار - سهیلا

(تولّد ۱۳۳۶ خ)

سهیلا دوستدار، شاعره‌ی افغانی در کابل متولّدگردید. دوران ابتدایی را در دبستان مستوره غوری و دبیرستان را در لیسه‌ی عایشه درانی تحصیل کردو به شغل آموزگاری پرداخت. بعدها به تاجیکستان رفت و در شهر دوشنبه عضو انجمن پاسداران فرهنگ شد و سپس به روزنامه نگاری روی آورد. از اشعار اوست :

تبرستان www.tabarestan.info

○ - سیلاب مروارید

تو اکنون گریه را بس کن
دگر حمایتی برای اشکهای ما نمی‌ماند
تو راه پر نشیب و پرفرازی پیش روداری
باید عاقلانه گام برداری
و نیز در آرمیدنها دگر پرهیز بایدکرد
به خواری گریه را بس کن
به انگشتان درد آلود و زیبایت
نگه می‌دار مروارید چشمانت
که بی جا می‌چکد از دیدگان تو
تو دیگر گریه را بس کن
هم از حالا زمان را تو به بار آور
کدورتها و مستی را ببر از یاد
بجنب از جا
برای نسل فرداها
نهال پُر ثمر بنشان
و از اعماق قلبت آبیاری کن
نهال زندگی باید درختی بارور گردد
تو دیگر گریه را بس کن.

دولت - سمرقندی

(سده‌ی ۸ هـ ق)

بی بی دولت، از بانوان و از پارسی گویان ماوراءالنّهر، در عهد تیمور لنگ (۸۰۸-۷۷۱ هـ‌ق) می‌زیست و از شاعران سده‌ی هشتم هجری است. وی از هر دو چشم نابینا بود. گویند: وقتی امیر تیمور بااین زن نابینا ملاقات کرد، از او پرسید: چه نام داری؟ گفت: دولت! امیر گفت: دولت که کور نمی‌شود، او فوراً جواب داد: اگر کور نمی‌بود به دیدن لنگ نمی‌آمد.

آتش، در شهر سمرقند باد این تمر[1] لنگ، چو اسپند باد

www.tabarestan.info تبرستان

دولت آبادی - پروین

(تولّد ۱۳۰۳ خ)

بانو پروین دولت آبادی، متخلّص به «پری» فرزند حسام‌الّدین دولت آبادی، شاعره‌ی معاصر، در اصفهان متولد گردید. پس از خاتمه‌ی تحصیلات به تهران آمد و به امور فرهنگی و تدریس اشتغال یافت. او که در شعر، از شاگردان نظام وفا بود. در آموزش و پرورش، خدمات گرانبهایی برای فرزندان این کشور انجام دادو شاعری خوش ذوق و توانا است.و سروده‌هایش، از پختگی و متانت خاصی برخوردار است. نخستین مجموعه‌ی شعر او به نام «کهن و نو» در ۱۳۵۱ شمسی، منتشر شد. خانم پروین، به موسیقی کلاسیک نیز دلبستگی دارد. مجموعه‌ی شعر کودکان وی به نام «بر قایق ابرها» و مجموعه‌ی دیگری به نام «آتش و آب» و مجموعه‌ی شعر دیگری به نام «مهرتاب» وکتابی به نام «منظور خردمند» بعدها از او چاپ و منتشر شده است. او در تهران زندگی می‌کند و اشعاری در سبکهای کهن و نو می‌سراید.

خطّ جام

من رسوا، شده‌ام مستِ خرابی، ساقی بزن از آتش می ،بر دلم آبی، ساقی
تلخ منشین و بر این خشک لبان خیره‌مشو آبی ار نیست، ببخشای شرابی، ساقی
غم ما خاک نشینان، نتوان شست به بحر تشنگان را چه کند نقش سرابی، ساقی

۱- تمرلنگ: مقصود تیمور لنگ است.

می‌دمد صبح قدح در شبِ بیداردلان / چشم ما را نتوان بست به خوابی، ساقی
دُردِ آن جام، مرا دَردِ سرآورد و خمار / کی میّسر شودت باده‌ی نابی، ساقی
پای تا سر، همه فریادم و دم برنکشم / ای خوشا سرکشی تیر شهابی، ساقی
کُلهِ شوق برافشاندم و بر باد شدم / بودم از خام دلی، همچو حبابی، ساقی
مرده‌جانیم و سبک دست‌وفروماندهٔ‌به‌خویش / آتشی ریز که آرد تب و تابی، ساقی
خطّ جام است، سخن پرور اسرار ضمیر / کاتش و آب نگنجد به کتابی، ساقی

شبگرد

تبرستان www.tabarestan.info

جسم، بیمار است و جان، بیمارتر / من زدل بیزار و دل، بیزارتر
شبرو بیدار خوابم، ای دریغ / هرچه دل آزرده‌تر، بیدارتر
اشک شبگردان بام آسمان / جام جانم می‌کند، سرشار تر
مرغک شبکور ظلمت آشنا / دوست دارد، تیره شب را، تارتر
وه که خشکیده ست شاخ بید بُن / هرچه سر، آشفته، تن، بیمارتر
ما خمارآلود صهبای غمیم / زآنکه مستیمان کند، هشیارتر
لاف آسمانی زدم در کار عشق / مشکلی را کرده‌ام، دشوارتر
کی به پژواکی، پیامی می‌رسد / کاین نوا هر دم برآید، زارتر

○ - این منم شب

پرده یکسو شد از گذار نسیم / شب فرود آمد از دریچه‌ی تنگ
لحظه‌ای سست کرد پا و نشست / یک نفس در سراچه کرد درنگ
خواستم تا پذیرمش به نیاز / خواستم تا برآورم آواز
ای شب، ای سرگذشت بی فرجام / ای شَب ای سرنوشت بی آغاز
ای به من آشنا بمان با من / تو بمان تا بماند این دلِ تنگ
تو، بمان ای سرود خلوت شب / تو، بمان چنگی فریب آهنگ
دست بردم که در گذرگه‌او / باز، فانوس مه برافروزم
دست سودم که گیرمش دامن / تنگ، در پیکرش درآویزم
سردمهری نهاده بود از دست / شعله‌ی ماه گرم جانش کرد
غم خاموش شامگاه شکست / سخن عشق بر زبانش کرد
گفت «ای خفته خواب، آبت برد / تب مستی دگر زتابت برد

عطش عشق تا سرایت برد / تا کجا پای پر شتابت برده
خفته بودی و ماه سرگردان / نور غمگین و سرد خویش فشاند
خفته بودی که ژاله‌ی گریان / اشک خود بر حریر سبزه نشاند
خفته بودی که شبنم سحری / قصه‌ی خواب را بر آب نوشت
خفته بودی که صبحدم خورشید / نامه‌ی عمر را جواب نوشت
شب دگر آن سرای راز نبود / آن نسیم شمیمه‌ساز نبود
باد رقصان دل نواز نبود / ژاله‌ی مست عشق باز نبود
کشت فانوس ماه را دم صبح / یک به یک اختران شب افروز
آتشی شد فلق سراپا سوز / خونِ شب ریخته به دامن روز
شب، هیولای سر به سنگ زده / پنجه در خون خود فرو برده
در گریبان خویش چنگ زده / دیر زی عاشقی به خود مرده
ای می‌صبحدم قدح نوشی / بود بر بخت خود سیه پوشی
عاشق خویشتن فراموشی / همه تن دست بود و آغوشی
این منم، من، شب فسون دراز / شده از جان خویش آینه ساز
شمع آتش به جان خویش گداز / مرغ شب آشنای شب آواز
خسته بنهاده سر به دامن خویش / جسته در جان خویش مأمن خویش
آرزو کرده روز روشن خویش / شسته در چشمه‌ی سحر تن خویش

www.tabarestan.info تبرستان

دولت آبادی - قمر

(معاصر)

قمر دولت آبادی، از شاعران معاصر غزلسراست. این بانوی هنرمند در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ اشعار خود را در انجمن ادبی صائب، قرائت می‌کرد. درحال حاضر از وضعیت کنونی ایشان، آگاهی نداریم.

غایب

غایبی از دیده امّا، در دلم مأوای توست / هر کجا روی آورم بینم که آنجا، جای توست
هر چه می‌خواهی بکن، تو فاعلی بر مایشاء / دل ندارد اختیاری، رأی دل هم رای توست
نقش هستی‌هرچه‌باشد درزمین‌یادر زمان / جملگی‌خودجلوه‌یی،ازچهره‌ی زیبای‌توست

گر بگویم خالقی، شرکست و گر مخلوق، کفر — هرچه هست‌از قدرت یکتای‌بی‌همتای توست
قبله گاه اهل دل، در هر کجای عالم است — یا که منسوب تو باشدیا که جای پای توست
گر دلی خالی‌شدازبغض‌وحسد،حرص‌وهوس — منزل و مأوای تو، عرش فلک آسای توست
در ولایت گر زند دم، جان عارف از ولا — آن هم از لطف تو و از همّت والای توست
در «قمر» نوروضیایی نیست‌ای خورشیدجان — هر کجا نوری بود، از نور جان آرای توست

دولتشاهی - زینت‌الملوک

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

زینت‌الملوک دولتشاهی، از شاعران معاصر است. تذکره‌ی زنان سخنور، چند بیت زیر را به نام او درج کرده، اما از حالات و زندگی وی چیزی نقل نکرده است. ابیات ذیل از اوست بنگرید:

شب شیراز و مهتاب جهانتاب — کنار سرو و نارنج و لب آب
صدای بلبل و قمری ز یک سو — ربوده مرغ حق از کف مرا خواب
ز عطر اطرج و گلهای لیمو — شدم مست و برفت از کف مرا تاب
در آندم، بلبلی با نوگلی گفت — ز عمر خویش، امیدم، نیک دریاب
به رویم خنده‌ها زن، نازکَم کن — دریغا کاینچنین شب، هست کمیاب

دیباج - شفیقه

(معاصر)

شفیقه دیباج از شاعران معاصر افغانستان و هنرمندی با ذوق می‌باشد. این شاعره‌ی افغانی، اغلب اشعار خود را به زبان پارسی می‌سراید.

بوسه‌ی خورشید

با ذکر نام عشق تو، بیتاب می‌شوم — با یاد چشمهای تو، در خواب می‌شوم
در دستهای شوخ تو ای پور آفتاب — لرزانتر از چکیده‌ی سیماب می‌شوم
امشب، چو شبنم از دل شب زاده می‌شوم — فردا، ز شرم بوسه‌ی تو، آب می‌شوم
در فصل زرد با نفس سبزت ای بهار — از نو جوانه بسته و شاداب می‌شوم
در آرزوی دیدن تصویر چشمهات — چشمان چشمه، دیده‌ی تالاب می‌شوم

با ساز عشق و رقص دل و ارغنون شعر مهمان بزم زهره و مهتاب می‌شوم
سنگی شکسته‌ام که به اعجاز چشم تو
رخشنده‌تر ز گوهر نایاب می‌شوم

تبرستان
www.tabarestan.info

ذ

ذوالفقاری -مهین

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

بانو مهین ذوالفقاری، از شاعران معاصر است. وی در تهران، به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا دوره‌ی کارشناسی در تهران گذرانیده و هم اکنون در سمت مهندسی مخابرات در همان اداره به خدمت اشتغال دارد.

تبرستان www.tabarestan.info

دل تنگ

گفتم: که جهان، گفت به‌کامش می‌دار — گفتم، که سرم، گفت به راهش می‌دار
گفتم: که دلم ،گفت: جوانش می‌دار — گفتم: که غمش، گفت: نهانش می‌دار
گفتم: که صبوری نکند این دلِ تنگ — گفتا، مشو آرام، زمانش می‌دار
گفتم: که سرشک چون نشیند بر روی — گفتا: که چو سیلاب، روانش می‌دار
گفتم: که ببین بی سر و سامانی دل — گفتا: به دو صد واژه، بیانش می‌دار
گفتم: که اگر طعنه به من زد دشمن — گفتا: بنما رحم و امانش می‌دار
گفتم: که اگر بررخ زردم خندید — گفتا: مشو دلگیر و سلامش می‌دار
گفتم: اگر از دوست رسد مرحمتی — گفتا: نه مجالست و گمانش می‌دار
گفتم: که رسید خنجر از دوست به ما — گفتا: چه نکو، بر استخوانش می‌دار
گفتم: همه عمر سر به راهش دارم — گفتا: که خموش، امتحانش می‌دار

اعجاز خدا

گنج ایّامی که ارزانی ماست — لطف ناچیزی ز الطاف خداست
هر نفس، چیزی از آن کم می‌شود — سهم ما، اندوه و ماتم می‌شود
در جوانی، دانه‌ای گر کاشتی — روز پیری، خوشه‌ها برداشتی
چرخ گردون را نباشد اعتبار — چشم امیّدی از این دنیا، مدار

ذوالقدر - میمنت

(تولّد ۱۳۱۶ خ)

بانو میمنت ذوالقدر «آزاده» فرزند حبیب الله ذوالقدر، از شاعران معاصر است. وی در استهبانات فارس، چشم به جهان گشود. دروس ابتدایی و متوسطه را در شیراز فراگرفت، سپس از دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، لیسانس و در کتابداری، فوق لیسانس گرفت. با نویسنده‌ی معاصر آقای جمال میر صادقی ازدواج کرد. او از ۱۴ سالگی به سرودن شعر، آغاز کرد. وی، به تدریس و کتابداری و مطالعه و تحقیق، اشتغال دارد. اشعار نغز و دلنشینی می‌سراید و به فنون ادبی، مسلّط است. در اوایل، سروده هایش را به امضای مستعار «آناهیت» منتشر می‌کرد. او از شعرای نوپرداز است، اما در قوالب کهن نیز طبع آزمایی می‌کند. از اشعار وی، سه مجموعه به نام «بیداری جویباران»، «با آبها و آینه‌ها»، و «جانهای آفتابی» منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دلی از سنگ

«بس که می‌ترسم از جداییها — می‌گریزم ز آشناییها[1]»
دلی از سنگ خاره خواهم ساخت — تا نرنجد زبی وفاییها
آرزو را به سینه خواهم کشت — تا نکوشد به خود نماییها
عشق اگر نور دلکش سحر است — دل نبندم به روشناییها
چه فریبنده بود و دیده نواز — سِحرِ چشمش به دلرباییها
دیدی ای دل زپا در افتادی — بعد از آن بال و پرگشاییها!

○ - مرغ

سر دیوار بلندی که مرا از تو، جدا می‌سازد
خاطر آزرده و غمگین، هر صبح
می‌نشیند، مرغی آرام
و غروب
مثل آن زردی بیمار که بر دیوار ست
می‌پرد، از سربام

۱- این بیت از میرزا جلال اسیر است.

باز هر صبح، چو بگشایم چشم
منم و سایه‌ی دیوار بلندی که مرا از تو،
جدا می‌دارد،
منم غمزده مرغی دیگر،
که نه می‌خواند،
نه پیامی دارد
و نه اندوه بزرگش را.
می‌گشاید به شکایت منقار.

تبرستان
www.tabarestan.info

کاش می‌شد قفس مرغان را، دزدانه
می‌گشودم یک شب
و رهاشان می‌کردم
و سَحَر می‌دیدم
که نه دیوار به جا مانده نه مرغی برآن،
و تو اینجایی ای مایه‌ی عمر
و تو اینجایی ای راحت جان.

ذی روح - گوهر

(۱۳۷۹-۱۲۹۲خ)

بانوگوهر ذی روح در سال ۱۲۹۲خ در قریه‌ی قریةالعرب و در دامنه‌ی کوههای جبال بارز کرمان پا به عرصه‌ی هستی نهاد. او در سنین جوانی در شهر کرمان به هنگام عبور از کنار نهر آبی که چندین جوان بر روی نیمکتی مشغول شاهنامه خوانی بودند، شیفته‌ی مردی از آن گروه شد که تا پایان عمر پرثمرش با او بود .از این بانوی صاحب ذوق و قریحه که در سال ۱۳۷۹خ دارفانی را وداع گفت، چند ترانه محلی از یک مجموعه شعر که بعضی از آنها را در رثای همسرش سروده بود موجود است که با هم می‌خوانیم :

عزیزم خدمتت را بد نکردم زدی تیری و ابرو خم نکردم

زدی تیری تو از بهر جدایی جدایی را تو کردی، من نکردم

***

تو که رفتی، نگفتی چون کنم من چه چاره بر دل پرخون کنم من
که چاره بر دل پرخون نه چندون گل پسموندهٔ‌ای کی بو کنم من!

***

بیا از در بِه تو [1] نارنج خوش بو سر کوشم [2] نشین و راز دل گو
اگر درددلی واست رسیده بیا بنشین حکایت با خودم گو

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- به تو = داخل شو

۲- کوشم = روی پاهایم، به نحوی که سر بر روی سینه قرار می‌گیرد.

ر

رابعه قزداری بلخی

(سده‌ی ۴ هـ‌ق)

رابعه، دختر کعب قزداری بلخی، از نخستین بانوان شاعره‌ی ایران، در قرن چهارم می‌زیست و با سامانیان معاصر بود. پدر او از اعراب بنی‌کعب بود و در بلخ، امارت و حکمروایی داشت. گفته‌اند رابعه، عاشق بکتاش، غلام برادرش شد و چون برادرش، حارث به عشق آن دو پی برد، رابعه را به قتل رساند. این بانوی شاعره، شعرهایی به فارسی و عربی سروده و در هر دو زبان، مهارت داشته و معانی دلنشین و مضامین بکر در اشعارش به‌کار برده است. سال مرگش به درستی معلوم نیست و چون با رودکی معاصر بود احتمالاً مرگش در اواسط سده‌ی چهارم بوده است. رابعه، علاوه بر طبع شعر، زن زیبا و فاضلی بوده و از آنجاکه به زبان عربی و فارسی تسلّط داشته، رگه‌هایی از عرفان در آثارش دیده می‌شود. صاحبان تذکره ، او را جزو زنان زاهد و صوفی به شمار آورده‌اند. شاعران و تذکره نویسان به‌خصوص شیخ عطار ، در باره‌ی عشق رابعه به بکتاش، داستانهای منظوم و منثوری ساخته‌اند و گروهی عشق او را حقیقی دانسته واو را جزو زنان صوفی به حساب آورده‌اند. از اشعار اوست:

عشق او باز اندر آوردم به بند — کوشش بسیار نامد سودمند
توسنی کردم، ندانستم همی — کز کشیدن، سخت تر گردد کمند
عشق، دریایی، کرانه ناپدید — کی توان کردن شنا، ای هوشمند
عاشقی خواهی که تا پایان بری — پس بباید ساخت، با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب — زهر باید خورد و پندارید قند

کجا توانم رستن؟

کاشک تنم بازیافتی خبر دل — کاشک دلم باز یافتی خبر تن
کاشک من از تو بِرَستمَی به سلامت — آی فسوسا، کجا توانم رَستن؟

www.tabarestan.info تبرستان

رادمند - فهیمه

(تولّد ۱۳۵۸خ)

فهیمه رادمند، از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ی اشعار وی به نام «این حادثه تکراری است» در سال ۱۳۷۸ خورشیدی از سوی نشر تهران رود چاپ و منتشر شده است. فهیمه در نقاشی و موسیقی نیز دستی دارد و دو دفتر دیگر شعرش در انتظار چاپ و نشر می‌باشد. از اوست :

○ - زن

تبرستان
www.tabarestan.info

در تاریکی یک روز
آرام، آرام
چون ستاره به روی آب فرو می‌چکم
مردی است که دوستم دارد
به اندازه‌ی آخرین نفسها
وقتی که در اسارت یک بطری است با در چوب پنبه‌ای
آری من فرو ریخته‌ام
همچون آخرین روزهای پاییز
که نه توان ساختن دارد
ونه نیروی مبارزه
و ماندن
من درخت خشکیده‌ای هستم
که فقط سمبل یک زنم
زنی بی لباس سبز
احساس آرامش
و تنها ثمرم
میوه‌های دلواپسی است
از مردی چون باد
که یک شب
در پیکرم پیچید

رازی - فریده

(تولّد ۱۳۱۷خ)

فریده رازی، شاعره و داستان نویس و پژوهشگر معاصر، از پدر و مادری شایسته در تهران به دنیا آمد. وی، علاوه بر تحصیل، دیدن دوره‌های کلاسهای شبانه در دانشگاههای نیویورک و دانشگاه آزاد را نیز در ایران گذرانده است. سابقاً در اداره‌ی فرهنگ و هنر بوده و سالهاست در کتابخانه‌ی ملّی، سرگرم کار است. چندکار تحقیقی و چند داستان کوتاه نیز از او منتشر شده است. اخیراً کتابی تحقیقی درباره‌ی زندگی و احوال مانی به نام «کتاب‌شناسی مانی» تألیف کرده که مرکز نشر دانشگاهی، آن را چاپ و منتشر کرده است. خانم فریده رازی، علاوه بر سرودن شعر نویسنده و مترجم توانایی است. «عطر مه آلودشامگاه»، «عذاب روز سایه»، «من و ویس» و چند کتاب دیگر از آثار نوشتاری ایشان است. از وی مجموعه اشعار مستقلی به بازار کتاب عرضه نشده اما اشعارش جابه‌جا در نشریات ادبی ایران به چاپ رسیده است. از اشعار اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

○ - فرصت کم است

فرصت کم است
تو را پشت پلکهایم نقاشی می‌کنم
تا همیشه ببینمت
فرصت کم است
زمانه را در چنگ می‌فشارم تا در نرود
فرصت کم است
با شکیبایی به باز شدن گلها می‌نگرم
جنگ را نفرین می‌کنم
سیاست را زیر پا، له می‌کنم
فرصت کم است
کشته‌ها را نمی‌شمارم
تاریکی، خیلی غلیظ است
و اندوه، جانم را شسته
با همه‌ی اینها

فریاد می‌زنم
زنده باد عشق، زنده باد عشق
چون فرصت کم است...

راکعی - فاطمه

(تولّد ۱۳۳۳خ)

دکتر فاطمه راکعی، شاعره‌ی معاصر، در زنجان چشم به جهان گشود. تحصیلات خود رادر رشته‌ی زبانشناسی در دانشگاه تربیت معلم ادامه داد و به دریافت درجه‌ی دکترا نایل گردید. همسرش از اساتید دانشگاه است. بانو راکعی سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرده و در سبک کلاسیک و نوشعر می‌سراید و در شعر «منتظر» تخلص می‌کند. او از اساتید دانشگاه «الزّهرا» و از اعضای هیأت مدیره‌ی انجمن تازه تأسیس شاعران ایران است. و چندی پیش برای شعر خوانی، سفری به کلمبیا داشت و در جشنواره‌ی «شعر مدجین» شرکت کرد. خانم دکتر راکعی، غالباً اشعار عرفانی می‌سراید و از مترجمین و محقّقین معاصر نیز شمرده می‌شود. چند مجموعه از اشعار وی به نام «سفر سوختن» «آواز گلسنگ» چاپ و منتشر شده است. وی جزو نمایندگان تهران در مجلس شورای اسلامی است و در امور سیاسی و جریانات کنونی کشور، صاحب نظر بوده و فعالّیت چشمگیر دارد. علاوه بر مجموعه اشعار، چند کتاب ادبی و اخلاقی و اجتماعی از آثار وی چاپ و منتشر شده که «اخلاق، خانواده و زن در اسلام» و «ادبیات چیست» از جمله آنهاست.از اشعار اوست:

رؤیای رنگین

مثل یک آواز غمگین، بر لبانم می‌نشینی — مثل غمهایم، بزرگی، مثل دردم، دلنشینی
می‌نشینی در نگاهم مثل یک رؤیای‌رنگین — مثل بغضم سرد و سنگین، مثل آهم آتشینی
در دلم غوغاست از تو، شورها بر پاست از تو — من نمی‌دانستم این را، کین همه شور آفرینی
صاف و روشن، ساده چون من — بی تکلّف، بیکرانه آسمانی، در زمینی
مثل یک پرواز دوری، مثل یک آغاز، لیکن — مثل آن (آری!) که داری بر لبانم می‌نشینی

دلم، تمامی من نیست...

کسی به خامی من نیست، خوب می‌دانم — به تلخ کامی من نیست، خوب می‌دانم

غـزال وحشـی عشـقم، کـه درگـریز، کسـی بـه تـیزگامی مـن نـیست، خـوب مـی‌دانـم
خـزان رسـیده و در بـاغ عـمر، هـیچ گـلی به بی دوامی مـن نـیست، خـوب مـی‌دانـم
بخوان تمام مـرا، گـرچـه در جـهان، غـزلی بـه نـاتمامی مـن نـیست، خـوب مـی‌دانـم
چـرا گـلایه کـنم؟ در تـمام شـهر، کسـی بـه نـیکنامی مـن نـیست، خـوب مـی‌دانـم
کسی به طعنه به من گفت: پس دلت؟ گـفتم: دلم، تـمامی مـن نـیست، خـوب مـی‌دانـم.

نیاز روحانی

بـه پـاس یک دل ابـری، دو چشـم بـارانـی پـر است خـلوتم از یک حـضور روحـانی
کسـی کـه وسـعت او در جـهان نـمی‌گنجد بـه خـانه‌ی دل مـن، آمـده است مـهمانی!
غـمی، بـه قـدمت تـاریخ درد انسـان داشت دلی، بـه وسـعت جـغرافـیای انسـانی
چه بـود صـاعقه‌ای کـز سـر زمـانه گـذشت و یـا زخـواب جـهان، یک عـبور طـوفانی؟!
نشسـته است بـه جـانم هـمیشه تـا هسـتم غـمش اصـیلتر از یک نـیاز روحـانی
هـنوز مـی‌شنود آن صـدای مـحزون را دلم، بـه روشـنی آیـه‌های قـرآنـی.

غرور دخترانه

بـه گـریه‌های گـرم بـی بـهانه‌ام بـه دردهـای گـرم شـاعرانـه‌ام
بـه شـورهای آشـنای غـربتی کـه جـابه جـا نـهفته در تـرانـه‌ام
بـه عشـق، آن تـرانـه‌ی نگـفته‌ای کـه هست، خـوب گـفتنش، بـهانه‌ام
بـه عشـق، آن خـیال شـاعرانـه‌ای کـه نـیست هـیچ هـیچ از او نشـانه‌ام
بـه غـم، کـه مـهربان مـی‌آید از ره دلم و دست مـی‌نهد بـه روی شـانه‌ام
و بـاخودش، سـبد سـبد مـی‌آورد بـهانه‌های گـریه را بـه خـانه‌ام
هـنوز، دست آسـمان نـمی‌رسد بـه دامـن غـرور دخـترانـه‌ام.

رامتین - فائزه

(تولّد ۱۳۲۰خ)

فائزه رامتین، شاعره‌ی معاصر متخلّص به «فائز» در تهران، متولد شد و در دبستان و دبیرستان خسروخاور، تحصیل کرد. سپس دوره‌ی دانشسرای مقدّماتی را گذرانید و در آموزش و پرورش به تدریس ادبّیات فارسی اشتغال یافت. خانم فائزه، از نوجوانی به سرودن شعر آغاز کرد. در هر دو سبک کهن و نو، شعر می‌سراید و با دستگاه‌های

www.tabarestan.info تبرستان

موسیقی سنتی آشنایی دارد. فائزه در جوانی ازدواج کرده و یک پسر دارد و از اشعار وی تاکنون مجموعه مستقلی منتشر نشده است.

در سوگ مادر

کجا رفتی ای مهربان مادرم؟ کجا رفتی ای پربها گوهرم
به بیماریت، جان من سوختی به جان و تنم، آتش افروختی
تن نازکت، رنجه‌ی درد شد رخ چون گلت، ناگهان زرد شد
زبار فراقت، کمر تا شده ز اشک گران، دیده دریا شده
چو دنیا قفس بود بهر دلت از آن، پیر کشیدن بشد مایلت
ز داغت بود آشنا و غریب عزادار و از مهرتو، بی نصیب
بهشت ابد جای تو مادر است که «فائز» کمینه‌ترین دختر است
زمرگ پدر، چار سالی گذشت تودانی که بر ما چه حالی گذشت
پس از مرگ تو، زنده ماندن چه سود؟
مرا آرزویی به جز تو نبود!

گریه پنهان

دیشب، ز دست غصّه، فراوان گریستم زین درد سینه سوز، به دامان گریستم
غم شعله زد به سینه‌ی پر اخگرم چنان زان رنج جانگزای، به پنهان گریستم
از دست غم رها شده بودم دمی، ولی بار دگر چو ابر بهاران گریستم
تا اشک، خجلتم ندهد در میان جمع اندوهبار، سر به گریبان گریستم
دلتنگیم ز جور فلک کم نمی‌شود زان روی دل شکسته و نالان گریستم
آنقدر گریه کردم و غوغای اندرون از درد بیکسی چو غریبان گریستم
تا درد خود دوا کنم، از غصّه وارهم دیوانه وار، واله و حیران گریستم
شرمنده‌ام ز دیده‌ی خونبار خسته‌ام رنجور و ناتوان و پریشان گریستم
طوفان حادثات، امانم نمی‌دهد چون مرغ آب، در دل طوفان گریستم
نزدیک شمع تا به سحر اشک ریختم آری بسان شمع شبستان گریستم
همراه سیل اشک، به خواب گران شدم وانهم زبخت عشق، فراوان گریستم
پیک سحر رسید نشد گریه‌ام تمام «فائز» به بیوفایی دوران گریستم

www.tabarestan.info تبرستان

رامیان - پروین

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

پروین رامیان، متخلّص به «رؤیا» از شاعران زن معاصر در خوزستان به دنیا آمد. و در اهواز و بهبهان تحصیلاتش را تمام کرد. در سال ۱۳۲۵ ازدواج کرد. بعد از رفتن به خانه‌ی شوهر و مشاهده‌ی تعداد زیادی کتاب و مجله و شعر در خانه‌ی شوهرش، به شعر علاقه پیدا کرد. بر اثر مطالعات و آشنایی به اشعار بزرگان ادب، طبعش شکوفا شد. و سرودن شعر را از همان زمان آغاز کرد. هم اکنون در ارومیه زندگی می‌کند و صاحب ۹ فرزند است.

www.tabarestan.info تبرستان

به گلشنی که در آیی، نقاب گل نگشاید — چرا که شرمش همی‌آید اینکه چهره نماید
به نیمشب تو مزن نغمه‌ی خداحافظ — کمی درنگ کن ای ماه، آفتاب بر آید
به غمزه، باد مده زلف عنبر افشانرا — نه ممکن است صبا را همیشه مشک بساید
مکن به ناوک مژگان شکار، پیر و جوان را — میان عارف و عامی هزار فتنه بزاید
خدا یکی و یکی دل، یکی است عشق حقیقی — ندیده‌ام که دو بلبل به یک شکوفه سراید!

رحمانی - رباب

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

رباب رحمانی، دختر محمد صادق آذر و خواهر شاعر معروف شادروان مهرداد اوستا، از شاعران معاصر است. وی در بروجرد به دنیا آمد. پس از رسیدن به کمالات در تحصیل، در اداره‌ی کشاورزی بروجرد به کار پرداخت. او ذوقی وافر و قریحه‌ای سرشار دارد و گاهگاه اشعاری می‌سراید.

بگیر ز رخ نقاب، ای دوست — تا چند به ما عتاب، ای دوست
دور از تو گسسته‌ام ز شادی — هجران توام عذاب، ای دوست
اندیشه‌ی زلف تو، دلم را — افکنده به پیچ و تاب، ای دوست
در دیده‌ی من، خیال رویت — بنشسته به جای خواب، ای دوست
دیدار نما و کن تو آباد — افسرده دل خراب، ای دوست
روی تو «رباب» را دهد جان — باز آی و بکن ثواب، ای دوست.

رحمانی - مهری

(تولّد ۱۳۲۹خ)

مهری رحمانی، داستان‌نویس و شاعره‌ی معاصر، در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا لیسانس در رشته‌ی زیست‌شناسی ادامه داد. سپس با دل دادن به ذوق ادبی، و علاقه به شعر و داستان نویسی سرودن شعر و نوشتن داستان را آغاز کرد. دفتر شعر وی به نام «دارم شبیه خودم می‌شوم» از سوی انتشارات نخستین در سال ۱۳۸۰ چاپ شده است. از کتابهای داستانی وی به «نامه‌های عاشقانه‌ی یک زن» و «درد تکرار» اشاره می‌کنیم.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - جادّه‌های بی عبور

وقتی دل می‌کنم که سراغ تو بیایم
نه شال و کلاه لازم است
نه فانوس و چتر
و نه پاپوش و پای رفتن و چشم باز
تو، همیشه از جادّه‌های بی عبور نفس می‌آیی
و من در پاسخی بی کلام، گرم می‌شوم
و بعد وقتی پلکهایم را کنار می‌زنم
خورشید از نگاهم سر می‌رود
آن وقت دلم می‌خواهد پیشانی بلندت را ببوسم
می‌دانی که گرگها از نور گریزانند
پس در تنهایی من
نه از شبان خبری هست و نه از رمه
امّا بیرون از پنجره‌ی حیرت
صدای شبانی می‌آید
که رمه را
هی می‌کند

○ - با تو

عصیانِ مهربانِ تو

در سیبِ ممنوعه‌ی خود
سرخ می‌طپد
و بر الماس شکسته‌ی چشمهایت
زنی در تنهایی خود
ستاره می‌شود
باتو
در متن آب هم
تشنه‌ام
ستاره‌ها را خاموش کن
می‌خواهم نگاهت کنم
در چشمهایت آسمان بریز
دریا ساکت است،
هنوز!

تبرستان
www.tabarestan.info

رحیمی - شعله

(تولّد ۱۳۴۷خ)

شعله رحیمی، شاعره‌ی معاصر در آبادان به دنیا آمده است. دوران تحصیلات ابتدایی را درموطن خود و بقیه را در اصفهان به پایان آورده و از سال ۱۳۶۲ به سرودن شعر آغاز کرده است. و در حال حاضر در مرکز آفرینشهای ادبی عضویت دارد.

تقدیر از مقام معلّم

هر چه دارم ز علم و ادب و ذوق و هنر همه از مرحمت و نور کلام تو بُوَد
تو چراغ شب تاریک کهستان وجود مقصد خَلق طلبان خَط و مرام تو بُوَد
با دم عیسی خود جان به الفبا دادی هستی جان وجهان جمله زنام تو بُوَد
راه تو راه نبیّ و سخنت راهگشاست جان ما تشنه‌ی یک قطره زجام تو بُوَد
من چه گویم که زبان قاصر از اوصاف توشد تا ابد شکر، سزوار مقام تو بُوَد

در ستایش مادر

به هنگام غمم غمخوار بودی به وقت دلخوشی هم یار بودی

به هنگام بلایا و مصائب صبوری کردی و هشیار بودی
ببودم طفلکی رنجور و عاجز ولیکن تو، نکورفتار بودی
ببودم ذرّه‌ای اندر دل شب تو چون شب بودی و ستوار بودی
ستایش می‌کنم مادر تو رامن که پرمهر و پری رفتار بودی
ستایش گر کنم شایسته‌ات باد که در صحرای جان، گلزار بودی

رحیمی صادق - سعیده

تبرستان www.tabarestan.info

بانو سعیده رحیمی صادق، از شاعران خوش ذوق معاصر است. وی در کرمان چشم به جهان گشود و پس از گذرانیدن دروس دبستان ودبیرستان در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه آزاد اسلامی کرمان به دریافت لیسانس نایل شده است. او در شیوه‌های جِد و طنز توان سخنوری دارد. اشعاری به لهجه کرمانی نیز می‌سراید. از اشعار اوست:

پرستوی دل

به تیر عشق خودکشتی پرستوی دل مارا
به دام گیسویت کردی اسیر این قلب شیدا را
من و دل رسته بودیم از جهان و چرخ بی بنیاد
به سوی یوسف حسنت کشاندی این زلیخا را
به شبگردیِ کویت تا سحر مجنون صفت رفتم
ولی در خلوت زُهدت ندادی ره سویدا را
شبستان تو از شمع رخ عشاق روشن بود
ملّمع گوهر عشقت مزیّن کرده دلها را
هزاران چشم از هجرت ز بطن دیده‌ها جوشید
به کُحلِ یک نظر بر من مزین کن تو سیما را
بیا ای نازنین وَز بعد آن شبهای تار هجر
طلوع آفتاب وصل دلهای مصفّا را
چه خوش باشد وصالت بعد عمری انتظار ای گل
که از شوقت ز برگیرم لباس حبّ دنیارا

رزّاقی - راشین

(تولّد ۱۳۵۱ خ)

راشین رزّاقی فرد، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در بندر انزلی به دنیا آمده است. بعد از فراگرفتن مقدمات علوم، در انجمن سینمای جوانان ایران ثبت نام کرده و دوره‌ی فیلمسازی را گذرانیده و با مجله‌ی خانواده نیز همکاری دارد. او می‌گوید: «من، فکر می‌کنم شعر خوب و ماندگار مانند یک پنجره‌ی باز است که می‌توان در آن، فریاد کشید و حرف زد».

تبرستان www.tabarestan.info

○ - گلهای یاد تو

گلهای سرخ یادتو، در باغ ذهن می‌روید
و من دلتنگ، عطر تنت را به باد می‌سپارم
وقتی که غمگینی
آسمان از غربت تو، می‌بارد

یک شب در آرزوی رسیدن به عشق
از کوچه‌های تاریک گذشتی
و من، سکوت را بر سینه‌ی سپید کاغذ حک کردم
بخوان تا دوباره
در باغ ذهنم گل روید
و نامت را بر گلبرگها حک کنم
بخوان، که بدون صدایت
دلم غمناک است

رزمپوش - مینو

(تولّد ۱۳۴۲ خ)

مینو رزمپوش، از شاعران معاصر، در تهران چشم به جهان گشوده است. او به هنگام تولّد، پدرش را از دست داده بود. در کودکی با حسرت و اندوه، به تحصیل خود ادامه داد و به تدریج به کسب علوم فلسفی و عرفانی علاقه‌مند شد و به راهنمایی برخی از بزرگان

طریقت، در سال ۱۳۶۴ در (۲۲ سالگی) در سلسله‌ی جلیله‌ی نعمت اللّهی گنابادی به آیین فقر، مشّرف شد و با قواعد فقر و سلوک، آشنایی یافت. در سال ۱۳۷۰ از دانشگاه شهید بهشتی، به اخذ لیسانس، نایل شد و به شغل پرستاری، اشتغال یافت. غزل زیر از سروده‌های اوست:

بادهٔ منصوری!

روی تو عیان دیدم، چشم از دو جهان بستم — با موی تو پیوستم، از غیر تو بگسستم
سودای سفر دردل، گشتم به دو صد منزل — روی مه تو دیدم، در کوی تو بنشستم
دل نور تو را جوید، جان راه تو را پوید — از خویش مرا جانم، گر ذرّه و گر پستم
محبوب دل و جانم، ای مظهر ایمانم! — پشت دلم ار خم شد، پیمان تو نشکستم
چون بادهٔ منصوری، از غیب مرا آمد — آن ساغر مخموری، در پای تو بشکستم
امیّد وصال تو، بس کرده مرا خوشدل — چون عشق تو می‌بازم، از خویش جدا هستم.

www.tabarestan.info تبرستان

رساپور - مهرانگیز

(تولّد ۱۳۳۶ خ)

مهرانگیز رساپور شاعره‌ی معاصر، سروده‌های خود را تحت عنوان «م.پگاه» منتشر می‌کند. وی در کیان شهرکرد به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس ادامه داد. در ۱۸ سالگی ازدواج کرد. نخستین مجموعه‌ی اشعار وی به نام «جرقه زود می‌میرد» و دومین دفتر شعرش به نام «سپس آفتاب» و دفتر سومش به نام«پرنده‌ی دیگر نه!» چاپ ومنتشر شده است. او در سرودن شعر کلاسیک و نو چیره‌دست است و کتاب سومش توجه نقادان را جلب کرده است.

○ - بذر بیهودگی

هشیار باشید
تهاجم نسیان است
مباد آنکه به درد عادت کرد
کجا می‌رود این کوره راه بی برگشت
چه غافلانه می‌خرامد این مسافر کور

نگاه کن
دلم چه مسخره می‌سرود
هرگز کسی نگفت:
تجربه دستاویز نمی‌خواهد
هرگز کسی نگفت
عطر را، نمی‌شود سنجید
و من
بیهوده بذر وقت پاشیدم
و معصومانه بر این کشت گریستم
و بیهوده در انتظار باغ نشستم
و هرگز کسی نگفت:
که از بیهوده
بیهوده می‌روید!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - من از آینه عبور می‌کنم

حیرت می‌کنم از این باغ
که دست پاییز را می‌بوسد
حیرت می‌کنم از این عطر
که خود را
بر جنازه می‌افشاند
حیرت می‌کنم از این رود
که به مرداب می‌ریزد
من در آینه‌ها تکرار می‌شوم
من از آینه عبور می‌کنم
من از عاقبت خویش نمی‌ترسم
درختی که در اطاق می‌روید
به سقف نمی‌اندیشد!.

رستگار - زهره

(تولّد حدود ۱۳۰۰ خ)

دکتر زهره رستگار، فرزند یوسف رستگار، شاعره‌ی معاصر در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس مدیّریت به پایان رسانید. پس از ازدواج با پزشکی ایرانی که متخصص ارتوپدی می‌باشد. در سال ۱۳۲۲ به آمریکا رفت. در آنجا نیز به تحصیلات خود ادامه داد و در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی دکترا گرفت.

وی اشعار و نوشته‌های خود را در جرایید فارسی زبان آمریکا به چاپ می‌رساند. کوششها و فعالیتهای ادبی ایرانیان، بانو رستگار را بر آن داشته تا ضمن ارائه‌ی برنامه‌های تلویزیونی، به حیات ادبی خود نیز همچنان ادامه دهد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - یاد وطن

روز نو آمد و دل یاد وطن کرد دوباره
یاد ایّام خوش و زندگی و سکّه‌ی نو
یاد شیرینی و بوییدن گل
یاد بوسیدن دست مادر، یاد آن لحظه‌ی خوش
یاد آداب و رسوم، یاد آن سفره‌ی رنگین
یاد پیراهن نو، یاد آن باغچه‌ها، بوی سنبل
عطر محبوبه و دست محبوب.
یاد احساس
یاد حافظ ، یاد شیراز و گل و مستی می
یاد نوروز خوش بگذشته
دل «یاد آن سرو سمن کرده دوباره»
آه، روز نوآمد و دیدار نشد تازه دوباره.
یاد سیمای قشنگ مادر
یاد یکرنگی دوست، یاد آن بچّگی و بازی و بحث
یاد آن مدرسه‌ها، یاد تهرون قشنگ
یاد آن کوچه‌ی تنگ، یاد آن وقت غروب
یاد آن سنّت خوب، یاد ایران، وطن من

یاد آن خاک عزیز
یاد آن آمد و رفت فامیل
یاد آن سفره‌ی باز
یاد بگشودن در، دیدن مهمان عزیز
یاد اصرار و تعارف
یاد صدمرتبه برپاو نشستن
محترم داشتن موی سپید.
دل یاد آنهمه عادت کهن کرده دوباره.
یاد آزاد زنان، یاد مردان بزرگ
یاد اشعار قشنگ، یاد ایرج،
یاد عشقی بزرگ
یاد مردانگی رستم و هم یاد کاوه،

کو علف، تا که زند دخترک ناز دوباره
آنهمه شور به جز خاطره‌ای نیست دگر
دل هوای همه آن خاطره‌ها کرده
دوباره.

تبرستان
www.tabarestan.info

رستمی‌زاده - رؤیا

(تولّد حدود ۱۳۴۶خ)

رؤیا رستمی زاده‌ی کرمانی، متخلّص به «شیرین» از بانوان شاعره‌ی معاصر است. وی، دروس مقدماتی را درکرمان گذرانید. در سال ۱۳۶۸ شمسی، از دانشگاه آزاد اسلامی، در رشته‌ی زبان وادبیات فارسی لیسانسیه شد و اینک در مرکز کرمان‌شناسی، به خدمت مشغول است.

ای مهربان‌تر از گل

ای مهربانتر از گل در بوسه‌های باران اسطوره‌ی نجابت در خیل غمگساران
مهر کلامت ای جان، در دل گرفته مأوا چون روشنایی مهر، در قلب داغداران

در کوچه‌های غربت، بیهوده پیرگشتی قلبت همیشه بوده، در بین دوستداران
صاحبدلی عزیزی، ای جان مافدایت کوه غمت شکسته دل را به روزگاران
«رؤیا» کجا توانی وصفش کنی تو هرگز کز حس او حَسَن شد اخلاق جمله یاران

***

باز هم مرغ دلم پر می‌کشد از زمین تا آسمان سر می‌کشد
باز این مرغک به پرواز آمده روح را با خود به محشر می‌کشد
دست افشان، پای کوبان، دم بَه دم اشک چشمم را به ساغر می‌کشد
باز شیدای بهاران گشته‌ام دل به سوی لاله شهپر می‌کشد
من سحرگاهان خدا را دیده‌ام نیمه شب آهم ز دل سر می‌کشد
از جهان و کار بی پایان او عاقبت کارم به داور می‌کشد
نیست «شیرین» را امید از چرخ دون زین سبب از گفته دم در می‌کشد.

www.tabarestan.info تبرستان

رسولی - زهرا

(تولّد ۱۳۵۳ خ)

زهرا رسولی، از شاعران افغانی است. وی، در شهر هرات به دنیا آمد. زادگاهش را درکودکی ترک و همراه خانواده‌اش به مشهد آمد، وبه تحصیل علوم اسلامی اشتغال یافت. سرودن شعر را از سال ۱۳۶۹ آغاز کرده است. مجموعه شعر وی به نام «زنجیر صبح» چاپ ومنتشر شده است.

غارت گل

بیا به یاد هم آریم، فصل ماتم‌را دوباره زار بگرییم این محرّم را
بیا دوباره از آن طفل بی پدر گوییم و با غریبترین مادر از پسر گوییم
ببین که در حق ما ظالمان چه‌ها کردند و صد عمارت دیگر زخون بنا کردند
بیا زقید منیّت دمی رها باشیم وتا همیشه عزادار لاله‌ها باشیم
بیا چو عشق بخوانیم یاد باران را بیا که فاش کنیم آرزوی باران را
بیا که سرخی گل را زیاد هم نبریم و رستخیز اگر شد، متاع، کم نبریم
بیا دوباره بنالیم غارت گل را بیا که باز بفهمیم اشارت گل را.

رشحه بیگم

(۱۲۴۱-۱۱۹۸ ق)

بیگم رشحه، دختر سید احمد هاتف اصفهانی، در نیمه‌ی دوم سده‌ی دوازدهم هجری، در اصفهان متولد گردید. علوم و فنون ادبی را در محضر آقا محمدکاظم واله قراگرفت به همسری میرزا علی اکبر نظیری درآمد. دیوانش سه هزار بیت است. بانویی با ذوق و صاحب شعر بود. در بیشتر مسافرتهای پدرش هاتف، همراه وی می‌رفت. وی، در ادای سخن و سرودن شعر، تواناو ماهر بود. رشحه، تنها زن پارسی‌گوست که پدر (هاتف)، شوهر (نظیری)، برادر (سحاب) و پسر (کشته) همه شاعر بودند. با وجود این از او اشعار زیادی باقی نمانده و جز مدایحی برای ضیاءالسطنه و ابیاتی پراکنده از سروده‌های وی چیزی در دست نیست. رشحه بیگم تا سال ۱۲۴۱ هـ‌ق حیات داشت.

www.tabarestan.info تبرستان

یک غزل نغز و زیبا

جفا و جور تو، عمری بدین امید کشیدم — که بینم از تو وفایی، گذشت عمر و ندیدم
سزای آنکه، ترا برگزیدم از همه عالم — ملامت همه عالم، ببین چگونه شنیدم
اگر چه سست بُوَد عهد نیکوان، اما — به سست عهدیت ای مه، ندیدم و نشنیدم
دلم شکستی و عهد تو سنگدل نشکستم — ز من بریدی مهر، از تو بیوفا نبریدم
زدی به تیغ جفایم، فغان که نیست گناهی — جزاینکه‌بار جفایت، به دوش خویش کشیدم
تهی نگشت ز زهر غم تو، ساغر عیشم — از آن زمان که شراب محبت تو چشیدم.

***

کنون ز ریزش ابرعطاش،«رشحه»چه حاصل — چنین که برق عمش سوخت، کشتزار امیدم
ز جام عشق چو بیخود شدم، چه‌جای شرابم — زمدح‌شاه چو سرخوش شدم،چه جای نبیدم.

رشیدیان - نیّره زمان

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

نیّره زمان رشیدیان، متخلّص به «نیّر» شاعره‌ی معاصر، در دزفول به دنیا آمد و در تهران زندگی می‌کند و از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است. وی با یکی از قضات به نام محمدرضا رشیدیان، پیمان ازدواج بست و حاصل آن ۵ فرزند برومند و تحصیل کرده است. همسرش را از دست داده و در حال حاضر به پرورش ومراقبت از فرزندان و

تحقیق و پژوهش و سرودن شعر روزگار می‌گذراند. دو دفتر شعر از وی تاکنون منتشر شده. یکی از آثار وی که به نثر نگاشته شده و اثر تحقیقی جامعی می‌باشد، کتاب «نگاهی به تاریخ خوزستان» است که از سوی انتشارات بوعلی در سال ۱۳۶۶ چاپ و پس از آن نیز چندین بار تجدید چاپ شده است. کتاب «تأمین صلح جهانی» و «بن بست وجود ندارد» از تألیفات دیگر وی می‌باشد. از اوست :

مهمانم امشب

به کوی عاشقان، مهمانمَ امشب — به دیر عارفان، دربانم امشب
جلوس دل بشد، بر عرش اعلا — چو در مأوای درویشانم امشب
شدم در مکتب اهل طریقت — نشان یابم من از رضوانم امشب
سروش جان، بشارت داده بر دل — ز پیک مژده‌ی جانانم امشب
فضای بیکرانی از دراویش — فزود بر قربت ایمانم امشب
به سیمای دل و جان، شد مصّور — علی، آن مظهر یزدانم امشب
علی، آن بانی عدل و هدایت — طریقش، رهبر و رَهبانم امشب
زشور و از صفای محفل عشق — تو گویی، پیکر عرفانم امشب
به دل شد «نیّرا» عشقی خردزا — علی عشق و علی برهانم امشب

www.tabarestan.info تبرستان

رضائی - امجد

(تولّد حدود ۱۳۲۵ خ)

امجد رضایی، شاعره‌ی پارسی گوی افغانی در هرات، متولّد گردید. تحصیلات خود را در رشته‌ی روانشناسی در سال ۱۳۴۳ خ به پایان سانید. در مدرسه‌ی مهر هرات به تدریس پرداخت. به علت عدم امنیت، افغانستان را ترک و به کانادا مهاجرت کرد. وی اینک در شهر اوتاوا مسئول انجمن زنان افغانی می‌باشد.

تنگنای ستم

زنم، که ناله‌ی من خفته درگلوی من است — زنم، که شام سیه صبح آرزوی من است
زنم که نعره‌ی من در سکوت حسرت مرد — مزار سینه جلودارهای و هوی من است
عقیق جام دلم، رنگ خوشدلی نگرفت — ز بس که زهر ستم در رگ سبوی من است
چو گل زشاخه جدا سازَدَم به بوییدن — به بوستان جهان تا که رنگ و بوی من است

بـرید تـیغ سـتم رشـته‌ی تـنم کـه زنـم — به خون سرخ دلم سجده و وضوی من است
بـرای لذّت خـود کـامکان خـون آشـام — هـرآنـچه هـیچ نـیرزید آبـروی مـن است
زنـم، کـه زنـدگیم را رقـم زنـد دگـری — حقوق حقه‌ی من در کف عـموی مـن است
بـه تـنگنای سـتم بـا شکـنجه دمسـازم — زنم، که کـنج قـفس، گـور آرزوی مـن است
اگـر زبـان بگشـایم بـه دادخـواهـی و عـدل — هزار تیر زهر سـوروان بـه سـوی مـن است
رهـم زدام بـلا تـا بـه اوج آزادی — اگر چه روز من اکنون سیه چو موی من است
بـه‌خاک و خـون بکشـم رسـم بـردگی‌ها را — زنم که خصلت آزادگی بـه خـوی مـن است
به‌پاس قلب به خون خـفته‌ی زنـان «امـجد» — زدیده گوهر اشکم روان بـه روی مـن است

www.tabarestan.info تبرستان

رضایی - بهاره

(۱۳۵۶ خ)

بهاره رضایی «آنیتا»، شاعره‌ی نوپرداز معاصر از نه سالگی سرودن شعر را آغاز کرد. مجموعه‌ای از سروده‌های وی به نام «عروس چهار فصل سکوت» در سال ۱۳۷۸ منتشر شده است.مجموعه دوم شعر او «درخانه کسی منتظرم نیست» در سال ۱۳۸۱ به چاپ رسیده است.

○ - مرگ از راه آینه‌ها می‌آید

به مرگ که می‌اندیشم
رودابه،
زالش را،
درهزاره‌های اساطیری رها می‌کند
حافظ
شاخ نباتش را
خوابانده
در بستر فراموشی
و من، به مرگ می‌اندیشم
گنجشکهای کوچک قلبم
پچپچه می‌کنند

آنگاه
مرگ از راه آیینه‌ها می‌آید
و به دخترکی
در آن سوی رؤیاهایم لبخند می‌زند
گنجشکها پرواز می‌کنند
و دخترک،
روشنتر از همیشه
پشت نگاه ماه می‌نشیند
و آواز می‌خواند

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - ترکم نکن خدا

این جا
میان آدم هایی که نمی‌شناسم
تنها
مانده‌ام
ترکم نکن !..
دیگر
شب‌ها کتاب نمی‌خوانم
خواب هیچ کاغذی را
آشفته نمی‌کنم
به مسیح!...

با اشیاء مدام پچ پچ نمی‌کنم
بعد از این بین قهوه و سیگارهای عصر
با ذهنم جلسه نمی‌گذارم
تنها
کلمات را به ویرایش اشیاء می‌سپارم .

ترکم نکن خدا
دیگر سرم
روی سینه‌ی هیچ شعری
خوابش نمی‌برد ،
بعد از این
سر به هوای واژه‌های ولنگار نمی‌شوم.
گوش می‌کنم:
واژه‌ها
سرفه میکند
ویروس‌های پراکنده
در کتابخانه منتشر می‌شوند
این بیماری مسری است
ترکم نکن خدا!
من واکسینه نیستم!

تبرستان
www.tabarestan.info

رضایی - منصوره

(متولّد ۱۳۰۳ خ)

بانو منصوره رضایی، در بیرجند متولّد شده و از شاعران معاصر است. وی دیپلمه است و از سال ۱۳۴۲ سرودن شعر را آغاز کرده است. به سبک کلاسیک، شعر می‌گوید.

«صبح پگَه»

صبح پگَه، چو دیده‌ی خود باز می‌کنم — یارب، سخن به نام تو آغاز می‌کنم
با آن که پر، شکسته مرا، دست روزگار — با شوق در هوای تو پرواز می‌کنم
نزدیکتر اگر چه به من از منی و لیک — هرجا به جستجوی تو آواز می‌کنم
هر چند آگهی ز دل و شرح حال دل — در پیش تو صحیفه‌ی دل باز می‌کنم
با آنکه واقفی زنیاز و ز راز من — دایم، نیاز خویشتن ابراز می‌کنم
عیب مرا بپوش و مریز آبروی من — آخر، نهان ز غیر تو، من راز می‌کنم

رضایی - نغمه

(تولد ۱۳۶۳ خ)

نغمه رضایی، شاعره‌ی جوان معاصر، درتهران زندگی می‌کند. دفتر اشعار وی به‌نام «فریاد» اخیراً چاپ و منتشر شده است. از اشعار اوست:

دلتنگی

اسطوره‌های کودکیم را ،صدا کنید من را میانِ قصه‌ی آنها، رها کنید
دنیایِ مردمانِ حقیقی، دروغ بود دیگر، حساب باور من را جدا کنید
بی قهرمان وقصه نشستن، برای چیست؟ فکری به حال آخرِ این ماجرا کنید
یکبار، قصرِ رستم افسانه‌ساز را در نغمه‌های تلخ حقیقت، به پا کنید
اینجا، فناپذیر و حقیرند، مردمان من را، به جاودانه شدن، آشنا کنید

از دستِ واقعیت این شهر، خسته‌ام
اسطوره‌های کودکیم را، صدا کنید

www.tabarestan.info تبرستان

رضوان پور - فریده

(سده‌ی ۵۰-۴۰ خ)

فریده رضوان‌پور، شاعره‌ی معاصر درکرمانشاه به دنیا آمده است. دیپلم ادبی دارد و تا سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ در حال حیات بود. اشعار او در انجمن ادبی سخن طرح و قرائت می‌شد. غزلهای زیبایی می‌سرود. بانو فریده در شعر خود را «هاله» تخلّص می‌کند.

من کیم؟

من کیم آزرده‌ای در گوشه‌ی ویرانه‌ای واله و دیوانه، از هجر رخ جانانه‌ای
گه سرشک آتشینی، آه جانسوزی، تبی یا نوای سینه سوز ناله‌ی مستانه‌ای
قصّه‌ای بی انتها از هستی بی حاصلی یا شرار سرکشی بنهفته در افسانه‌ای
راز خاموشی، سکوتی، شعله‌ی، سوزنده‌ای شور عشقی، سیل اشکی، ناله‌ی دیوانه‌ای
آشنای درد و رنجی، پای از ره مانده‌ای در بیابان طلب از خویشتن بیگانه‌ای
گریه‌ی شمعی ز داغ آشنایی سوخته در رهِ طوفان غم خاکستر پروانه‌ای

«هاله»ی افسرده‌ای از آتش غم سوخته
بی دل و بی همزبان درگوشه‌ی کاشانه‌ای

رضوی - زهرا

(معاصر)

زهرا رضوی، از شاعران معاصر است. که «درخش» تخلّص می‌کند. مجموعه‌ی شعر او «درسکوت می‌گریم» نام دارد. شعر زیبای «مادر» از سروده‌های اوست:

مادر

مادرم، ای آفتاب زندگی! اولین باب کتاب زندگی!
با تو، هر موجود، کامل می‌شود بی تو، خوار و پوچ و باطل می‌شود
سجده بر پای تو زد گل تا شکفت بعد سر هر شاخه‌ات بلبل چه گفت؟
گفت: این گلزار زیبای وجود دارد از دامان مادر، تاروپود
غم مخور گر قامت سروت خمید صد هزاران سرو قامت پرورید
آن گل رویت که چون مهتاب بود بازتابِ آینه بر آب بود
از چه رو اینگونه زرد و زار شد خسته و پژمرده و بیمار شد
گلرخان را شیره‌ی جان داده‌ای شیرمردان راتو ایمان داده‌ای
گر سپیده سر زد از گیسوی تو خون شب دارد به گردن موی تو
دامنت، بالین من، مأوای من مأمنی در ساکت شبهای من
سر چو بر آن می‌نهم، سر می‌کشم تا به اوج کهکشان پر می‌کشم
لای لایت، خوشنوا ساز من است در دل شب، نغمه پرداز من است
درس ایثار از کجا آموختی؟ کاینچنین شمع وجودت سوختی
سوختی تا جان ما روشن شود کلبه‌ی ویران ما گلشن شود
سوختن، شد مقصد و مقصود تو عشق شد معشوقه و معبود تو
بی زبان شد پیش نامت هر زبان وصف تو هرگز نگنجد در بیان
گر نباشد سایه‌ی تو بر سرم لایق خاکستر آنگه پیکرم
بوسه خواهم زد به خاک پای تو تا گلستان سر زند از خاک تو.

www.tabarestan.info تبرستان

رضویان - شیرین

شیرین رضویان، نوه‌ی شاعر مشهور ابوالقاسم مسرور «مسرور همدانی» از زنان شاعر معاصر مقیم خارج است.

از او تا کنون ۳ دفتر شعر به نام «غزل‌های شیرین»،«از واژه تا پندار»، و «جهان بینی محزون صدف» در لندن به چاپ رسیده است. از او چند نمونه شعر کلاسیک و نو انتخاب شده است.

بهانه

مرا به خویش مده عادت آن چنان که دلم — دمی که بی تو نشیند بهانه‌ات گیرد
اگر سراغ نگیری سراغت آید باز — وگر ز شهر گریزی، نشانه‌ات گیرد
تو گرم و سرد چشیدی چو من تو خام نه‌ای — رضا مشو که به بازی زمانه‌ات گیرد
مکن به جان من و خویش ظلم زین الفت — که آتش است و به ناگاه خانه‌ات گیرد
بنه که قصه‌ی ما بسته ماند از اغیار — چه حاجت است که گیتی فسانه‌ات گیرد

www.tabarestan.info تبرستان

○ - شب زده

تو شب زده‌ترین بودی
نزدیک‌ترین تماس من با شب
و من طلوعم را
چند صباحی به تو بخشیدم
در ورطه هلاک غربت خشک
تو گِل آلوده‌ترین آبی بودی که نوشیدم

من از شب گذشته بودم
و اندوه
جای پایم را پیاپی می‌لیسید
و عطشم را تنها
قطرات شبنمی که بر کاکتوس‌ها می‌نشست
برای چند درنگی می‌زدود
وقتی تیغ بُرّان دائمی خورشید
در بیابان
چشمان وَهم زده‌ات را تهدید می‌کند
و مغزت به جوش می‌آید

سایه، بهشت است
حتی اگر سایه‌ی بالهای گسترده‌ی کرکسی باشد
که قصد چشم‌هایت را دارد
اما من،
از جنس صبحم
و تیغه‌های طلوعم
سیاهی تو را می‌آزارد
تیغه‌های فروزان نورم
تو را خوش نمی‌آید
زیرا که تو شب زده ترینی
شبناک و شب آلود و شب پَرَست .

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - دیدار

نگاهم
در انبوه مردمان خیره خواهد شد
سیاهی چشمم
دل نگران
دو،دو، خواهد زد
و تو ناگاه
از مردمک چشمانم
خواهی رُست

با دستانی
به نجابت برگهای سپیدار
و فریاد در سینه‌ام
ستاره خواهد شد
و اشک در چشمانم

شکوفه خواهد زد
و میهمانی مجلل آغوشت
آغاز خواهد گشت .

رضّیه غوری

(مقتول ۶۳۸ هـ‌ق)

سلطانه رضیه، دختر شمس الّدین التَمش غوری، از سلاطین هندوستان، از فنون و فضایل، بهره‌ی فراوان داشت. در سواری و شمشیر زنی نیز از زنان سلحشور بود. وی از حسن صورت و صدایی دلنواز هم برخوردار بود. پس از مرگ پدر و عزل برادر، به مقام پادشاهی رسید و مدت ۲۶ سال بر تخت سلطنت هند برقرار بود تا سرانجام به قتل رسید. از وی اشعاری باقی مانده است که نشان دهنده‌ی طبع ظریف وی می‌باشد.

در دهان خود دارم، عندلیب خوش الحان پیش من، سخن گویان، زاغ در دهن دارند

***

نادیده رُخش، چو مردم چشم کردیم درون دیده، جایش

***

من نام تو، ناشنیده می‌دارم دوست نادیده تو را، چو دیده می‌دارم دوست

رضیّی - شبنم

شبنم رضیّ از شاعران معاصر در تهران زندگی می‌کند.وی از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است. سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. از اشعار اوست :

○ - اوج

در شفق نیلگون
آن هنگام که روح من به پرواز در می‌آید
از فراسوی ابرها خواهم دید
آری

از
فراسوی ابرها خواهم دید
زمینی را
که انسانهایش
با نون «نفرت»
«نفاق»
و نیرنگ
چاشت می‌کنند

تبرستان
www.tabarestan.info

رفیعی - شبنم

(معاصر)

شبنم رفیعی، از شاعران معاصر است. وی، از کارکنان بانک ملّی ایران است. اشعارش غالباً در مجلّه‌ی بانک ملی ، چاپ و منتشر می‌شود.

به یاد حق

نباید اندرین دنیای رفتن شبی با خاطری آشفته خفتن
در این صحرای دهشتناک خالی به دور از یاد حق، بی تاب خفتن

***

در این عالم که از ظلمت نگونست بباید درس وحدت را شنیدن
برای جنگ با بیداد و ظلمت ز بهر خویش یاری برگزیدن

***

میان ما مسلمانان، سزا نیست به دور از هم، همه بیگانه بودن
برای جنگ با هر زور و ظلمی سزاوار است با هم دوست بودن

رفیعی مقدم - هما

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

هما رفیعی مقدم، شاعره‌ی معاصر در شهر رشت، چشم به جهان گشوده است. دانشگاه

را به پایان برده و لیسانسیه است. او سرودن شعر را از ۱۳۶۷ آغاز کرده و در سبکهای کهن و نو اشعاری می‌سراید و با مطبوعات همکاری دارد.

تفسیر

وقتی که از سکوت تو، دلگیر می‌شوم — همرنگ واژه‌های زمینگیر می‌شوم
در کوچه‌های خاطره، می‌پژمرم چو آه — آنگه از اوج فاصله‌ها سیر می‌شوم
یک عمر در هراس افقهای تازه رفت — اکنون برای ثانیه‌ها پیر می‌شوم
هرگز صدای آینه در خویش دیده‌ای — اینک برای آینه تفسیر می‌شوم
ای کاش سایه سار صفایت بلند بود — اینک ببین که بی تو چه تحقیر می‌شوم

www.tabarestan.info تبرستان

رنجبران - فرشته

(۱۳۲۳خ)

فرشته رنجبران، (رحیمی) شاعره‌ی معاصر، در خانواده‌ای اهل شعر و ادب چشم به جهان گشود. سرودن شعر را از زمان دانش آموزی آغاز کرد. او ازدواج کرده، دیپلمه و خانه‌دار می‌باشد. و صاحب دو پسر و یک دختر است. اشعارش غالباً در رادیو و تلویزیون خوانده و در جراید چاپ و منتشر می‌شود.

روز مرگ مادر

باز پاییز آمد و غمها شکفت — با من از ناباوریها قصّه گفت
قصّه‌ی آن صبح تلخ دردناک — قصّه‌ی این قلب از غم چاک چاک
قصّه‌های بی کسی بی یاوری — زار و تنها ماندن و بی مادری
قصّه‌ی ماتم به چشم خویشتن — خویش دیدن، رفتن جان از بدن
قصّه‌ها گوید برایم فصل غم — قصّه‌ی هر غصّه‌ای با بیش و کم
گویدم از مرگ مادر در کنار — پیش رویم مادری با حال زار
گویدم از پیکر بی جان او — بی فروغ و ملتمس چشمان او
گویدم از هر چه با او آشناست — نیک گوید آشنا از ما جداست
گویدم باور کن این افسانه را — روز مرگ شمع و هم پروانه را.

روحانی - صدیقه

(تولّد ۱۳۱۹ خ)

صدیقه روحانی، فرزند عبّاسعلی، متخلّص به «وفا» از شاعران معاصر است. وی در شهرستان سبزوار، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسّطه را در زادگاه خود به پایان رسانید. آنگاه از دانشکده‌ی ادبیّات دانشگاه فردوسی مشهد، به دریافت لیسانس نایل آمد. به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و مأمور تدریس در دبیرستانهای شهر خود شد. بانو صدیقه روحانی، با فنون و رموز شعر آشنایی کامل دارد. در سرودن انواع آن، طبع آزمایی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

«صحیفه‌ی عشق»

به غیر مهر و محبّت که نقش لوح بقاست — هر آنچه هست به عالم، اسیر دست فناست
هر آنکسی که طریق صلاح بگزیند — یقین به هر دو سرا، رستگار و کامرواست
بنای ظلم و ستم نیست جاودان، لیکن — بنای حقّ و عدالت، همیشه پا برجاست
به عشق کوش و صفا جوی و با محبّت باش — که درد خسته دلان را، وفا و مهر، دواست
پی فریضه‌ی انجام حج، شدی به حجاز — وظیفه‌ی تو کنون، طوف کعبه‌ی دلهاست
اگر اسیر هوسهای دیوِ نفس شدی — گمان مبر که تو را دیدگانِ دل، بیناست
کسی که شد دل و جانش به مهرِ حق روشن — کجا اسیر تن و فکر جامه‌ی دیباست
نوشت پیر خرابات، بر صحیفه‌ی عشق — لباس فقر، بر اندام عارفان زیباست
به گوش هوش شنیدم که هاتفی می‌گفت: — خوشا دلی، که منوّر به نور مهر و «وفا»ست.

روحانی - منصوره

(تولّد ۱۳۱۶ خ)

بانو منصوره روحانی، از شاعران معاصر، در شهر سبزوار، چشم به جهان گشود. سرودن شعر را از ۱۳۳۶ آغاز کرد. به سبک کلاسیک، شعر می‌سراید و با مطبوعات نیز همکاری دارد. و اشعارش جا به جا در نشریات به چاپ می‌رسد.

دل

به نام آنکه، دل را آفریده — ز روح خویشتن، در وی دمیده
درِ حکمت به روی دل گشاده — چراغ معرفت در وی نهاده

بیابانی در او کرده نمایان | که نه اوّل بود او را نه پایان
چه دریاها در او از تلخ و شیرین | مَلَک در وی شناور هم شیاطین
در این گلشن، نهال شوق کشته | به روی برگ برگش این نوشته:
که بارِ این درختان، حبّ مولاست | سموم این درختان، حُبّ دنیاست
دهد بر اهل ایمان، میوه‌ی جان | کزو روشن نماید بزم عرفان

روحی - حمیرا

(تولّد ۱۳۳۰ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو حمیرا روحی، شاعره‌ی افغانی، فرزند مرحوم محمد حسین، در محله‌ی گذرفرغان شهر مزار شریف، در یک خانواده‌ی مذهبی و فرهنگی فقیر، چشم به جهان گشود. نوشتن وخواندن را نزد پدر فراگرفت. در ۱۳۳۹ باگذراندن امتحان به کلاس سوم دبستان راه یافت. پس از گذراندن کلاس سوم دبیرستان به دلیل مشکلات زندگی در سال ۱۳۴۶ در مدرسه‌ی زنان «ولوالی و دهداری» به تدریس پرداخت. سال بعد برای تدریس به مدرسه‌ی گوهرخاتون منتقل شد. ضمن تدریس به تحصیل خود نیز ادامه داد. از دارالمعلمین بلخ لیسانس شد. از سال ۱۳۴۸ اداره‌ی تهیه و تنظیم صفحه‌ی شعر و ادب مجله‌ی «جهان زن» را به‌عهده گرفت. از سروده‌های وی فقط یک دفتر به نام «صبح امید» در سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر شده است.

فریاد ندارم

افسرده و خاموش ز آسیب زمانم | پژمرده و پر ریخته از باد خزانم
سیلی خور ایّامم و فریاد ندارم | در وادی بی همنفسی نیست فغانم
ای دوست کجایی تو که این راز ندانی | ای یار کدامی و ندانی که چه سانم
غیراز تو در این خانه کسی داد رَسَم نیست | با طالع واژونه چه سازم که ندانم
ای وادی پر پیچ و خم عمر چسانی | در بادیه‌ی بی سروپای تو روانم
ای چرخ فلک باز سراسیمه نسازم | تو توسن خودکامی و من تند عنانم
هر برگ گل اوراق عملکرد تو باشد | در برگ به جز نامه‌ی اعمال تو خوانم
افسردگی و خاموشی روحی از آن است | کاز سستی ایام کنون سخت کمانم.

***

لشکر سبز پوش فصل بهار | با دلم بهر جنگ آمده است

تیغ‌های برهنه‌ای در دست مرگ عاشق به چنگ آمده است
چشمها چون شکوفه و نرگس مژه‌ها چون خدنگ آمده است
لاله بر کف پیاله‌ی سوزان از می‌سرخ رنگ آمده است
نیست قدرت که گوشه‌ای گیرم دلم از غم به تنگ آمده است
بید مجنون بی گناه ببین سر به پیش و به تنگ آمده است
تا رهاند مرا ز قاتل من خجل و رفته رنگ آمده است
لشگر غم پی اسارت دل «روحیا» بی درنگ آمده است

تبرستان www.tabarestan.info

روزبه هندی

(۹۲۸ هـ‌ق)

وی، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی نهم و اوایل سده‌ی دهم هجری قمری است. او در عهد سلطان سلیم می‌زیسته. از احوالات وی جز این چیزی در تذکره‌ها نیامده است که تا سال ۹۲۸ هـ‌ق در قید حیات بوده‌است. دو مطلع زیر از اوست:

هر زمان دارم هلاکی، با حیات آمیخته زان تغافلها که کردی، التفات آمیخته

***

تغافل از بتان بی وفا، مطلوب می‌باشد وزین سنگین دلان، بی التفاتی خوب می‌باشد

روستا - مریم

(معاصر)

مریم روستا، از شاعران معاصر است که «مریم» تخلّص می‌کند. وی از اعضای انجمن ادبی صائب بود. در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در جلسات انجمن شرکت و سروده هایش را قرائت می‌کرد. از حال کنونی ایشان بی خبریم.

گل

زان گل که به من داد، زخود بی خبرم کرد زین عالم افسانه و افسون به درم کرد
با آن گل زیبا که نشان از رخ او داشت مشتاق وفا بودم و مشتاقترم کرد
هر چند که یک عمر مرا داغ به دل بود چون لاله، دگر بار چرا خون جگرم کرد؟
من بی خبر از خویش، به بند غم ایّام کز مهر فراز آمده، آن مه خبرم کرد
پروانه‌ی آن شمع فروزان شدم آخر کز آتش بی مهری، بی بال و پرم کرد

بسوی خوش او داشت به همراه گلِ او کاینگونه معطّر همه جا بام و درم کرد
خوش گفت شبی «مریم» دلخسته به گلشن زان گل که به من داد، زخود بی خبرم کرد.

رهادوست - بهار

(تولّد ۱۳۲۵ خ)

بهار رهادوست، شاعره‌ی معاصر، پس از پایان رساندن دروس دبستان و دبیرستان به دانشگاه ملی رفت و در رشته‌ی زبان انگلیسی دانشنامه گرفت. بعدها در رشته‌ی کتابداری در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کرد. وی عضو هیات علمی دانشگاه و مدیریّت اطلاع رسانی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی را به عهده دارد. تدریس در دانشگاه نیز از دیگر مشاغل ایشان می‌باشد. چند دفتر شعر خانم بهار رهادوست به نامهای «چهار اندوه» در سال ۱۳۷۱ ، «پنج پرده از چهار فصل عشق» ۱۳۷۵ و «شش لحظه» در ۱۳۷۶ انتشار یافت. او کتابهای دیگری در زمینه‌ی کتابداری و کتاب‌شناسی تألیف کرده است. آخرین اثر وی کتابی است به نام «اصطلاحات پزشکی فارسی» که با همکاری چند مترجم دیگر در حال تدوین و انتشار است. همسر خانم رهادوست که خلبان بود، در جنگ تحمیلی شهید شد. از وی پسری باقی مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *ناسروده*

نقّاش عشق
به پرده می‌نگرد
و می‌آمیزد
آبی، زرد، سبز
الهه‌ی انزوا
مرز می‌بندد بر وجود
و جفا می‌کند
آب، آتش، رشک
تندیس تنهایی
می‌خندد
و راز لبخندش
شعری است

تلخ
بی آغاز
و
بی انجام.

○ -کابوس شرقی

خواب می‌دیدم
سیّاره‌ی زمین را در دستم می‌چرخانم
و پوست بیمارش را لمس می‌کنم
در جایی دملی بود برآمده
سرشار از چرک
و صدای ترک خوردن آن، انفجار غریبی بود،
فقط!
وحشت زده بیدار شدم
در اتاق،
روی میز،
بر نقطه‌ی از کره‌ی جغرافیا
تاریخ ترکیده بود
از درز شکاف آن
چرک می‌چکید!...

تبرستان
www.tabarestan.info

رهگذر - فوزیهٔ

(تولّد حدود ۱۹۷۵ م)

فوزیّه رهگذر، شاعره‌ی معاصر از پارسی‌گویان افغانی است. وی در شهر مزارشریف، چشم به جهان گشود، دبستان و دبیرستان را در همان شهر و در مدرسه‌ی «رابعه‌ی بلخی» گذراند، سپس دوره‌ی زبان انگلیسی را در شهر استانبول ترکیه، به پایان برد. به سال ۱۹۹۶ میلادی به آمریکا و کانادا عزیمت کرد. مجموعه‌ای از اشعاروی به نام «دیار شکفتی‌ها» در سال ۱۹۹۹ از سوی انتشارات «برگ سبز» در تورنتوی کانادا چاپ و

منتشر شده است.

○ - در انتظار عزیز

در انتهای رهرو طولانی زمان،
مردی در انتظار عزیزی نشسته است
دستان خسته‌اش،
برروی چوبدستی قدیمیتر از خودش،
یادیست ،
از نوازش ایّام رفته‌اش،
چشمان ساکتش،
دنبال نقشهایی است
در جاده‌ی طویل و پر از برف یادها،
قلبش هنوز درهوس دیدن کسی،
دیوانه وار می‌زند و گرم می‌شود
دیری نمی‌گذرد
در باغ سرد و ساکت عمر گذشته‌اش،
باد حسود می‌وزد و رخنه می‌کند.
در چهارچوب قلب پُر از انتظار او،
فانوس نیمه روشن امیدهای دور،
خاموش می‌شود
مرد کنار راه
در انتظار همسر رفته‌ی خود است .

تبرستان
www.tabarestan.info

ریاحی - لیلی

(تولّد ۱۳۲۷خ)

لیلی ریاحی، از شاعران معاصر است. وی بعد از گذرانیدن دبستان ودبیرستان به دانشگاه رفت و در علوم سیاسی لیسانسیه شد. در سال ۱۳۵۸ نخستین اثر پژوهشی خود را به نام «خسرو شیرین» به همّت انتشارات «امیرکبیر» منتشر کرد. سپس به نوشتن

داستانهای کوتاه روی آورد. دفتر شعر وی به نام «ملک جمشید» به مقدمه‌ی خانم سیمین دانشور از سوی نشر سیامک در سال ۱۳۷۶ به بازار کتاب عرضه شد.

○ - صبح می‌آید

فصلهای مبهم اندوه
روزهای تار
آمد سر
عصرهای خامش پرعطر
ریخته گلبرگ بر معبد
گفتگوی آب با خود
با شکوفه‌های آلبالو
با شکوفه‌های سیب
با شکوفه‌های رنگین هلو
با کاج...

کوچه باغ سبز آفراها
آفتابی شد
از حصار باغ
ازسکوت باد
ازگل زرد و پَرِ پروانه و پونه
از نگاه آسمان پیداست.

آه، ای روز سپید پاک
آمدی؟ باورکنم آیا؟
مانده از باران دیشب
گوییا این هم خیالی بود
جان بس خوشباورم: خاموش،
واقعیت چیست؟

تبرستان
www.tabarestan.info

هر چه گویی هست
همّتی کو؟
نیست!
پیش پای بوته‌ی شک می‌نشینم، باز
زیر لب آهسته با خود وِرد می‌خوانم
«گل کُنَد شاید؟!.»
«صبح می‌آید»
صبح می‌آید
«شب نمی‌پاید!..»

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - صبحی دوباره

ای کاش، این چشمهای سوخته‌ام را
در آب چشمه می‌شستم
ای کاش، می‌ماندم، در آن ستاره‌های شناخته
ای کاش، هرگز فرو نمی‌افتادم
در هاله‌ای از خاطره‌ی، آبی، بنفش
ای کاش، صبحی دوباره را می‌یافتم
صبحی دوباره در افقی دور!..

ریاضی - فرشته

(معاصر)

بانو فرشته ریاضی، دختر دکتر سیّد کاظم ریاضی، از شاعران معاصر است. او در یزد به دنیا آمد. از زمان کودکی، با شعر و فنون ادبی آشنایی یافت. تحصیلاتش، در رشته‌ی حقوق است. از انواع شعر، به سرودن غزل بیشتر تمایل دارد.

دل دیوانه

دل با من و من با دل دیوانه‌ام، امشب آوخ چه سخنهاست به جانانه‌ام، امشب
راز نگهت آنچه میان من و یار است ای غم تو برون شو، دگر از خانه‌ام، امشب
چشمان تو افسانه‌ی هستیِ من و من سرمست از این هستی افسانه‌ام، امشب

تـو بـاده‌ای و دُردِ نگـاهت بـه دل مـن غـم ریـزد و مـن شـاد ز پیمانه‌ام، امشب
تـو شـعری و رازی و گـریزنده خـیالی مـن اشکـم و انـدوهم و دیـوانـه‌ام، امشب
شـور غـزل و سـوزش شـمع و دل بیمار یـاران هـمه جـمعند بـه کـاشانه‌ام، امشب
ای مـایه‌ی غـم، بـاهمه پـیمان شکـنیها بـاز آی کـه مـن بـر سـر پیمانه‌ام، امشب.

ریحانه مجنونه

ریحانه، از زنان عارف دانشور دیوانه وش بود. گویند: پیوسته در گورستانها به‌سر می‌بُرد. وقتی از او می‌پرسیدند که در گورستان چه کار می‌کند؟ می‌گفت: «بر دروازه‌ی وصال نشسته‌ام و انتظار آن را می‌برم که کی باشد که به این سعادت، مشّرف شوم!؟» وی علوم اسلامی رااز عارفان و متصّوفان فراگرفته بود و سخت تحت تأثیر عوالم اخروی بود. بیت زیر از اوست:

مـنتظر بـاش و چشـم بـر دَر دار کـه تـو را عـمر در انـتظار گـذشت

www.tabarestan.info تبرستان

رییس زاده - حمیده

(تولّد ۱۳۳۱ خ)

بانو حمیده رییس زاده، در اردبیل به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود فراگرفت. او دارای طبع شعر است و «سحر» تخلص می‌کند و اشعار ترکی و فارسی با مضامین بکر، می‌سراید. بانو حمیده در حال حاضر با دو فرزندش در کشور سوئد زندگی می‌کند. از اشعار ترکی او، دو مجموعه به نامهای «ماویلر» [1] و «یاشیل ماهنی» [2] منتشر شده است. مجموعه شعر فارسی وی به نام «در حکایت درد» چاپ شده است. او در حال حاضر سرگرم تحقیق و آماده کردن دیوان ترکی و آخرین دفتر خود به نام «یکدسته آفتاب تازه» می‌باشد.

شـادم و از دم طـرب، شـعله بـه آه مـی‌زنم تکـیه بـه عشـق مـی‌کنم، راه گـناه مـی‌زنم
عشق، چکـانده جـوهرم تـا بـه قـلم بـرآورم کـوه شـراره پـرورم، تکـیه بـه کـاه مـی‌زنم

۱- ماویلر: آبی‌ها

۲- یاشیل ماهنی: سرود سبز

واژه، کفاف کی دهد، حال من خراب را عربده‌یی به این زبان، گاه به گاه می‌زنم
گفت:که پشت پا زدن در طلبم به خود، چرا؟ ای همه جان و تن ترا، گو تو بخواه، می‌زنم
پیرهنی بهانه شد، هجر تو را کرانه شد چهچهه‌ای قرار بود بر سر چاه می‌زنم
نای نوا شدم زتو، نور صفا شدم ز تو از غم هجر تو، به تو، بانک پناه می‌زنم
گفتم از آستان تو، می‌روم آستین فشان گفت: «سحر» ره تو را، من به نگاه می‌زنم

○ - قرین عشق

تبرستان
www.tabarestan.info

روحت فراز اوج
جانت قرین عشق
نامت
شفیع شوق فروماندگان راه
بر دامن غبار رهت
ابر بارشم
اکسیر خواهشم همه
اکسیر خواهم شد!

دستم
دخیل پنجره‌های شکفتن است
جانم
اسیر باور با خود نشستن است.

رییسی - سوسن

(تولّد ۱۳۴۰ خ)

بانو سوسن رییسی، شاعره‌ی معاصر در کرج، چشم به جهان گشود. وی در رشته‌ی طراحی لیسانسیه است. سرودن شعر را از سال ۱۳۶۲ آغاز کرده در سبکهای کلاسیک و نو، هر دو، طبع آزمایی می‌کند. با مطبوعات نیز همکاری دارد. مجموعه‌ی اشعار وی، به نام «بربال آسمان» از سوی انتشارات مهراندیش، چاپ و منتشر شده است. او ضمن داشتن مهارت در نقاشی غالباً به کارهای هنری هم اشتغال دارد.

دل فریاد

چرا ذهن مرا پُر می‌کند، لحن صدای تو
به خوابم می‌برد اینگونه، سِحرِ لای لای تو

به خود رنگ صداقت می‌زنی، امّا نمی‌دانی
که من دلبسته‌ام حتّی، به دنیای ریای تو

در این رنگین کمان اشکهایم کاشکی می‌شد
سرم را بسپرم بر آفتاب شانه‌های تو

بیا تنهاییم را باوجود خویش قسمت کن
که می‌خواهم بیابم گوشه‌ای در انزوای تو

تو سر بر شانه‌ام بگذار تا باور کنم خود را
که هستم دوستدار روح آزاد و رهای تو

سکوتی وهمناک اینجا حکومت می‌کندبرمن
دلِ فریاد می‌خواهم من از لفظ چرای تو

به دل هِی می‌زنم باید فراموشش کنی، امّا
دلم پَر می‌زند در آسمانِ ماجرای تو

www.tabarestan.info تبرستان

ز

زابلی - مینا

(۱۳۶۴-۱۳۳۲ خ)

بانو مینا زابلی، از شاعران و نقّاشان معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. او پس از دریافت مدرک لیسانس، سرودن شعر را از سال ۱۳۵۰ شمسی آغاز کرد. اما متأسّفانه در عنفوان جوانی، درگذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

○ - سرخی پاک شقایق

به سبکبالی یک پروانه
می‌روم در دل باغ
باغها اسم مرا می‌دانند
آسمان می‌بیند
که چه سان خاک پذیرا شده است
جسم بی جانم را،
آه، مینا! آری
جای تو مدّتهاست
در کنار گل مریم خالی است.

می‌نشینم بر خاک
خاکها درد مرا می‌بلعند
و از این راه،
دگر بار بهار،
گرد رستن
به سراپای تنم می‌پاشد
من سر از خاک برون می‌آرم

در کنار گل سرخ
درس پر شور محبت را
باز می‌آموزم
من در این باغ
پر از زندگیم،
عشقبازی چمنها با آب
درد دلهای گل نیلوفر
نفس گرم بهار
از برایم همه یادآور توست
سرخی پاک شقایقها را
باد آورده ز دور
من در این باغ ،
پر از شور و سرور
من در این باغ
پر از تازگیم
همه‌ی باغ پر از،
عطر همسایه‌ی زیبای من است
گل مریم با ناز
نام زیبای تو را می‌گوید
گل نرگس در آب
چهره‌ی ماه تو را می‌بیند
وکنارم هر روز
شاخه‌ی سرخ نوی می‌روید

«عشق»
در چهره‌ی من پیدا نیست؟
من از آن شهر پُر از درد

تبرستان
www.tabarestan.info

به این باغ لطیف آمده‌ام
«عشق»
در چهره‌ی من
پیدا نیست!..

زایردخت- رعنا

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

رعنا زایردخت، از شاعران معاصر تاجیکستان است. وی در شهر دوشنبه زندگی می‌کند. سروده‌های وی در مجله‌ی «استقبال» چاپ و نشر می‌شود.

ما و منی‌ها

دنیا شده است امروز از «ما» و «منی»ها پر می‌بینم و می‌سوزم کانها شده فرزانه
خاموش بنالد دل اندر قفس سینه مانند شده حالم، بر گیسوی بی شانه
بر بند دهان «رعنا» معمار اگر نَبوَد معمور نمی‌گردد دیوار و در خانه

زبدةالنّساء هندی

(سده‌ی دوازدهم هـ‌ق)

وی، از شاعره‌های سده‌ی دوازدهم هجری و دختر عالمگیر اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۹ هـ‌ق) پادشاه بابری هند است. خواهر وی، زیب‌النّساء نیز شاعر بود. مؤلف کتاب زنان سخنور، نام او را زبیده نوشته است. توضیح اینکه عالمگیر ۵ دختر داشته و نامهای آنها زینت‌النّساء، زیب‌النّساء، زبدةالنّساء، بدرالنّساء و مهرالنّساء بوده و دختری به نام زبیده نداشته است.[۱]

غزل [۲]

باده نوش جان کن‌شد، خون عاشقان نوشی بعدازاین چون کمی با او،می‌توان زدن‌جوشی

۱- به جلد دوم کاروان هند، ص ۱۲۴۵ مراجعه شود.

۲- این غزل، به جز زبدةالنّساء، به چند شاعر دیگر، از جمله مخفی رشتی و محمود اصفهانی نسبت داده شده است و اغلاطی در آن دیده می‌شود.

هر کجا به من برخورد، من ز عمر بر خوردم رشک ماه نو طفلی، پای تا سر آغوشی
هر کجا که خواهی رو، لاابالی آیینی پند ناصحان مشنو، حرف کس مکن گوشی
مثل او ندارد یاد، هیچکس ز مهرویان دیر رو ز خاطرها، زود کن فراموشی

زبیده - قاجار

(۱۲۸۴-۱۲۰۴ هـ.ق)

زبیده خانم، دختر بیست و هفتم فتحعلیشاه قاجار (از همسرش، ماه آفرین خانم)، از شاعران و زنان فاضله‌ی سده‌ی سیزدهم هجری است. وی همسر علیخان نصرةالملک، پسر رستم خان قراگوزلو و زنی پارسا و نیکوکار بود. در شعائر دینی، مجاهدت داشت. از وی، ابنیه و آثاری در امور خیریه باقی مانده است و اشعار بسیاری از مراثی و قصاید و غزلیات سروده است. وی در جوانی، همراه همسرش به همدان رفت. در سلک مریدان حاج میرزا علینقی همدانی درآمد. او در مدت شصت سال اقامت خود در همدان، به دستگیری مستمندان و عمران و آبادی شهر پرداخت. کاروانسرای مدوّری جهت اقامت زوّار در قریه‌ی تاج آباد ساخت. پلی بر روی «روان رود» بنا کرد. موقوفاتی برای سوگواری حضرت خامس آل عبا (ع) مقّرر داشت. وی طبعی توانا داشت. دیوانش حاوی قصیده و غزل و مراثی است. بانو زبیده، ۸۰ سال عمر کرد و در بقعه‌ی باباطاهر عریان در همدان مدفون است.

www.tabarestan.info تبرستان

در ده به من ای ساقی، ز آن می‌دو سه پیمانه کز سوز درون گویم، شعری دو سه مستانه
خواهم که در این مستی خود نیز رود از یاد غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ‌جانان،گشته است «جهان» حیران مستانه سخن گوید، این عاشق دیوانه

***

در شب هجران گدازم همچو شمع روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده‌ام از روی شوق تا بیایی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

هم از اوست:

گفتندخوش‌درگوش‌دل،چون‌عاشقی‌دیوانه‌شو گر وصل‌اوخواهی، زخودبیگانه‌شو،بیگانه شو
در عشق اوگر صادقی، باید بسوزی خویشتن در شعله‌ی عشقش دلا، پروانه شو، پروانه شو
اندر دل هر عارفی، زین می‌بود میخانه‌ها خواهی دلا عارف شوی،میخانه‌شو،میخانه‌شو

زرغونه قندهاری

(زنده ۹۰۳ هـ‌ق)

زرغونه قندهاری، فرزند ملا دین محمد، شاعره و خوشنویس ومترجم در پنجوانی قندهار به دنیا آمده بود .دانشهای رایج زمانش را نزد پدرش فراگرفت .در سنین جوانی با سعدالله خان ازدواج کرد و فرزندانی فاضل و هنرمند پیدا کرد. او نمونه‌ی یک زن کامل بود. انواع خط را به زیبایی می‌نوشت و خطاطان از وی در خط نویسی مهارت می‌آموختند. وی بوستان سعدی را به زبان پشتو ترجمه کرد و آن را بوستان پشتو نام نهاد. او از فضلای بلند آوازه زمان خود به شمار می‌آمد و نسخه‌ای به خط وی از بوستان پشتو باقی‌مانده‌است. از اشعار وی نمونه‌ای به دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

زرنشان - مریم

(معاصر)

مریم زرنشان، متخلّص به «گوهر» از شاعران جوان معاصر است. وی در شهر همدان، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در زادگاهش به انجام رسانید. از کودکی، به شعر علاقه داشت و هر شعری را که می‌دید آن را حفظ می‌کرد. در یازده‌سالگی، اولین شعری که سرود، شعر بهار بود. پدربزرگش او را تشویق کرد و برایش کتاب خرید و به مطالعه وادارش ساخت. گوهر در سال ۱۳۷۰خ در انجمن ادبی میلاد، عضویت یافت. بعدها به انجمن ادبی باباطاهر رفت و عضویت در آن انجمن را پذیرفت. و تحت نظر اساتید آن انجمن، به کار خود ادامه داد. انتقاداتی که بر شعرش می‌کردند باعث شد که در اصلاح آن بکوشد و همین امر، موجب شکوفایی و بهبود سروده‌های وی گردید.

بهار زندگی

بهار زندگی بخشی، من از چشم تو جان گیرم — گل پژمرده‌ی باغم که از نورت توان گیرم
جراحتها به‌دل دارم، چو گل از خار هجرانت — بخوان ای بلبل خوشخوان که تا روح و روان گیرم
در این دنیای پرحشت، زهر کس می‌گریزم من — چو آهو در تک و تازم که در صحرا امان گیرم
گل افسرده را مانم که سوزم از لهیب غم — ببار ای ابر پر رحمت که عمر جاودان گیرم
خدایا غم چه می‌خواهد از این تنهای سرگردان — کجا جویم دلارامی که داد دل از آن گیرم

چنان مرغ گرفتارم در این دنیای ظلمت خیز شود روزی کز این زندان ،رهی بر آشیان گیرم
ز مکر و حیله آزردم، کجا صافی دلی جویم؟ صفای «مریمی» باشد نشان از «زرنشان» گیرم

زرین‌دست - مهرانگیز

(تولد ۱۳۲۸خ)

مهرانگیز زرین دست، دختر حاج رضا زرین‌دست، از شاعران معاصر است. وی، پس از پایان تحصیل به سرودن شعر آغاز کرد. او اکنون در وزارت بهداری، مشغول خدمت است.

www.tabarestan.info تبرستان

دوش، از فرقت رخسار تو نالیدم من رنج بیداری شب، تا به سحر دیدم من
ناودان دل من، ناوک مژگان گردید از بن هر مژه،خونابه بباریدم من

زرین‌زاده - غزاله

(معاصر)

غزاله زرین‌زاده از شاعران زن جوان معاصر است. اولین کتاب شعر او قاصدک در تابستان ۱۳۸۲ به وسیله‌ی انتشارات محقق به انتشار درآمد.

○ - فاصله

فاصله‌ای بیش نمانده است
بین دو انتظار خاموش
تا قاموس ترس
که پایه‌گذار این تنهایی‌ست
فاصله‌ای بیش نمانده‌است
تا گل‌های اطلسی
شاخه‌های محبتی شوند
که در باد شناورند.
فاصله که اینک تنها تفاوت دو هجاست
در نزدیکی
و دور بودن ،

من و باد و نسیم
که هم تراز این ترنمیم .

○ گریز

من پُر از واژههای تند التماسم
به سمتم بیا
شاید این آخرین نگاهی‌ست که می‌افکنم
بر نمودار کردنت.

تبرستان
www.tabarestan.info

در باورم
که من،
پُر از نگاه‌های گریزانم.

۸۰/۳/۷

○ -جذر و مدّ

وقتی سایه‌ی ماه
با شعرهایم می‌آمیزد
و قدمی به جذر فرو می‌رود
تو بر می‌آیی
تا فضای تنگ روز را
گنجایش دیگری بخشی
حقیقتی که نادیده گرفته می‌شود.
بدون اثبات شرایطاش
از خواهش دل،
که آبستن حوادث روز است

تو بر می‌آیی
و مرا در خواب نیمه شب
با افق درگیر می‌کنی،
تا از کناره جذر به مدّ بنشینم

زکی زاده - فاطمه

(معاصر)

فاطمه زکی زاده، از شاعران جوان معاصر است و در تهران‌اقامت دارد. او از بانوان فرهیخته و فرهنگی و از اعضای کانون ادبی خانه‌ی فرهنگ ابوذر است و به فعالیتهای ادبی اشتغال دارد.

کاش می‌شد....

کاش می‌شد ماه را در بر گرفت قصّه‌ی پرواز را از سر گرفت
کاش می‌شد با پرستو پرکشید یا که جامی از محبت سرکشید
کاش می‌شد آسمانی بود و پاک یا فروتن بود گاهی همچو خاک
کاش می‌شد کلبه‌ای در رود ساخت یا که تندیسی از آن معبود ساخت
کاش می‌شد در خزان پرواز کرد یا به سوی گل، دری را باز کرد
کاش می‌شد شبنمی آسوده بود یا دَمی، چون می، به غم آلوده بود
کاش می‌شد سوسنی در باغ داشت چون شقایق سینه‌ای پرداغ داشت
کاش می‌شد نور را آزاد کرد این همه ویرانه را آباد کرد
کاش می‌شد عشق را باور کنیم این هجوم غصّه را آخر کنیم

www.tabarestan.info تبرستان

زلفیه اوزبک

(۱۳۷۵-۱۲۹۳ خ)

زلفیه، شاعره پارسی‌گوی تاشکندی، از سخنوران معروف ازبکستان بود. که جایزه بین‌المللی جواهر لعل نهرو و جایزه بین‌المللی نیلوفر را از آن خود کرد. در زمینه آزادی، سعادت زنان و دوستی و برادری، شعر می‌سرود. در سال ۱۳۷۵ خورشیدی در ۸۲ سالگی بدرود حیات گفت. متأسفانه از اشعار وی چیزی به دست نیاوردیم.

زمرّدی - حمیرا

(تولد ۱۳۴۷خ)

دکتر حمیرا زمرّدی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در تهران به دنیا آمده و به اخذ درجه‌ی دکترا نایل شده است. از سال ۱۳۶۵ سرودن شعر را آغاز کرده و در سبکهای نو

و کلاسیک، شعر می‌سراید.

○ - طلوع سبز اقاقی

گر مراد دوست را خواهی طلسم باغ را
با سرانگشت کلید سبز بگشایی
تا پری‌هایِ فراموشی
در بلند گیسوان خویش
خیزند و روند آرام
تا نهانگاهانِ ژرفِ بحر
در پناه غرّش دریا.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - طلوع سبز اقاقی

طلوع سبز اقاقی، فسانه‌ها، تکرار
دلی به درد، زمانی بلند، بی انجام
به موج موجِ نَفَس در گذار خلوت شب
طنین وسعت تکرار تو امیدِ امید
طلوع واژه‌ی انسان‌ترین فرداها
به شهر هستی من در سقوط لحظه، دَمان
مرا به وسعت تکرار خویش دعوت کن!
که نبض هستی من پاسخی به تکرار است.

زنجانپور - مهری

(تولد ۱۳۱۸خ)

مهری زنجانپور متخلّص به «آزاده»، فرزند علی زنجانپور، از بانوان شاعره‌ی معاصر است .وی در زنجان، دیده به جهان گشود. مادرش بانو زهرا، خانه‌دار بود. مهری ، از جوانی به سرودن شعر آغاز کرده و در هنر نقاشی نیز دست دارد.

امید من

امید من، بیا امشب بکن رحم برای این دل دیوانه‌ی من

مگـــر جـــایی نـــبد کـــاشانه‌گـیری بـــجز ایـــن کـــلبه‌ی ویـرانـــه‌ی مـــن
بکـن رحـمی تـو ای چشـمان مـخمور بـــر ایـــن آشـفته دل فـرزانـه‌ی مـن
نـــدارم مـــن اگـــر در دل امـیدی بـجز وصـــل تـــو ای مـــستانه‌ی مـن
بـــیا اکـــنون بکـــن رحـــم و وفـــایی بـــر ایـــن افســـرده دل بـیگانه‌ی مـن
اگـــر شـــمع وجـــودم آب گـــردید بگـــردد گِـــردِ شـمع، پـروانـه‌ی مـن
تـــمام خـــانه‌ی دل ســـوخت آخـــر بـــیا یک لحـــظه تـــو در خـــانه‌ی مـن
چـــو بـــلبل تـــا سـحر بـی خـانمانم بـــیا امشب، بـــیا در لانـــه‌ی مـــن
چـــو مـجنون ســـر بَـرَد «آزاده» عـمری بـــرای دیـــدن جـــانانه‌ی مـــن.

www.tabarestan.info تبرستان

زندی - شهره

(تولد ۱۳۳۵ خ)

شهره زندی، نوه‌ی شهید زندی از شاعران معاصر است. وی در کرمان چشم به جهان گشود. جد پدری و مادری وی هر دو از ادبا و فضلای زمان خود بودند. او در چنین خانواده‌ی مستعدی پرورش یافت. دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان برد و برای ادامه‌ی تحصیل به مازندران رفت و از دانشکده‌ی کشاورزی آنجا در سال ۱۳۵۸ دانشنامه‌ی مهندسی گرفت. اما رشته‌ی تحصیلی‌اش رضایت خاطرش را فراهم نمی‌کرد. او زنی با فضیلت و اهل شعر ادب می‌باشد و فرزندی به نام امید دارد که موجب سرگرمیش شده است. ابیات زیر را در عزیز داشت فرزندش سروده است :

امـــیدم، نـــازنین، شـــیرین زبـــانم عـــــزیزم، ای گـــــلم، آرام جـــانم
تـــو هـستی چـون ســتاره در شب مـن بـــه خـــنده مـــی‌کنی روشـــن لبِ مـن
شب مـــن رنگ مـــژگان تـــو بـــاشد دلم روَشـــن ز چشـــمان تـــو بـــاشد
صـــــدایت لای لایِ هســـتی مـــن نگـــاهت راز ایـــن ســـرمستیِ مـــن
شـــرابـــی در لب تـــو هست پـــنهان بـــه آتش هســـتی‌ام را کـــرده ســـوزان
«امـــید»ت گـــرنباشد زنـــدگی نـیست بـــدون تـــو کـم از درمـاندگی نـیست
اگـــر مـــهرت نـــباشد جـــان نـــباشد بـــلی در جـــانِ مـــن ایـــمان نـــباشد
بـــــدون تـــودلم گـــلزار درد است لبـــم نـــالان، وجـودم ســـردِسرد است
«امـــید»م نـــازنین شـــیرین زبـــانم عـــــزیزم ای گـــــلم آرام جـــانم
جـــوانـــی در رهت پـــروانـــه دارد هـــــزاران نـــــغمه‌ی جـــانانه دارد

زندیان - ماندانا

(تولّد ۱۳۵۰خ)

ماندانا زندیان «بابایی» متولد ۱۳۵۰خ از بانوان شاعر معاصر است که چند سالی‌است با همسرش دکتر مجید زندیان و پسر کوچکش در کالیفرنیا زندگی می‌کند و کارش را که پزشک کودکان است بسیار دوست می‌دارد. از ماندانا زندیان یک دفتر شعر به نام «نگاه آبی» از سوی انتشارات پژوهه در سال ۱۳۸۰ در تهران منتشر شده است.

○ - در جستجوی رؤیایی سبز

تبرستان www.tabarestan.info

نشسته بودند
و در مردابی از سکون دست و پا می‌زدند
از عاشقان این سوی تردید
تاعالِمانِ آن سوی ادراک!..

تمام راه‌های زندگی را دویده بودند
بی آن که حتی ردّپایی از خود به جای بگذارند!
و دنیایشان آنقدر کوچک بود
که در کیف پولشان جا می‌شد.

در جستجوی رؤیایی سبز
روزهای تهی از خاطراتشان را چنگ می‌زدند
و عاجزانه می‌کوشیدند
تا از دست دادن ایمانشان را
با ساختن کارخانه‌های بزرگ جبران کنند

پشت بام‌هایشان تهی از کبوتر
و گندمزارهای ساختگی‌شان تهی از رقص بود.
و آشنایی پایشان
در تماس لب‌های کوچک ماهی‌ها

با خشونت سرد قلاب‌ها خلاصه می‌شد

هیچکس در حافظه‌ی قلبش
دوستت دارم را نمی‌نوشت
و نام گل‌ها و پرنده‌ها را به خاطر نمی‌سپرد
ولب‌ها آن قدر سرگرم شمردن ارقام بودند
که جایی برای لبخند نداشتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

انتشار ریشه‌های عشق
از صخره‌های سنگین تزویر خسته بود
زمزمه‌ی صورتی رنگ اطلسی‌ها
در شتاب ماشینها گم شده بود
زمستان دستها
رقصی برای آفریدن آدم برفی نداشت
و آنان خسته از این همه هیچ
در سکون خود جا مانده بودند
و هرگز نمی‌پرسیدند
آیا میان این سکون دردناک
و آن شتاب پوچ
می‌شود برای لحظه‌ای،
به زلالی اندیشه‌ی شبنم رسید؟!

شاید که پلک‌های پنجره‌ها آن قدر بسته مانده بودند
که خاطره‌ی شبنم از یادها رفته بود؟
و نمی‌دانم چرا دست هیچ آفتابی
دیگر گل سرخی را
به نگاه هیچ پنجره‌ای نمی‌سپرد؟..

○ - باور

با تمامی ان چه می‌گذرد
من هنوز به «انسان» باور دارم
و به روزی که زیبایی
تنها قصه‌ای باشد که
شبانگاه برای آرامش باورهای‌اش
دوره می‌کند؛
چه قدر طبیعت زیباست
و من چه قدر به وسعت آزادی در قلب این زیبایی
معتقدم
و به روزی که آزادی
جاودانه گلی شود
در همه‌ی باغچه‌ها و گلدان‌ها
با رایحه‌ای به وسعت بودن.

تبرستان
www.tabarestan.info

به کبوتر نگاه کردم
-این عاشق‌ترینِ پرندگان -
دیدم سپیدیِ پرهای‌اش
از مرز آینه می‌گذشت!
مثل امید که
مرزی در اندیشه‌ی عاشق نمی‌شناسد
شاید که بی مرزی
خود تفسیری از زیبایی است
من هنوز به انسان باور دارم
و می‌دانم که روزی
همه‌ی مرزها را خواهد شکست.

قصه‌ی پیوند اقاقی‌ها

آسمان آبی بود.

و صداقت به سراپرده‌ی نظیر دقایق می‌رفت
کوچه لبریز ز پرواز کبوترها بود.
و همه ثانیه‌ها می‌خواندند....
گل سرخی خندید
و تبسم به لب بسته‌ی هر غنچه نشست
همه‌ی آینه‌ها
انعکاس غزل و نور و حجت گشتند.
و شمیم لبخند
عشق را معنا کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

زندگی قصه‌ی شیرینی گشت
ماجرایی ز خرامیدن ایمان در دل
نبض باران در باغ
و صمیمیت آرام محبت با جان
زندگی قصه پیوند اقاقی‌ها بود
و بهاری جاوید
در خزان می‌رویید...

همه‌ی چلچله‌ها می‌خواندند
و صداقت به رگ سبز تپیدن می‌ریخت
و به همسایگی آینه‌ها
مهربانی می‌دید
که چه بی‌اندازه‌است...

آسمان آبی بود
و خزان غرق بهارا.
و خدا با تپش آینه‌ها می‌خندید

که به همسایگی آینه‌ها
آسمان تا ابدیت آبی است.

زورقی- مهین

(تولد ۱۳۴۱خ)

بانو مهین زورقی، از شاعران معاصر است. وی در دزفول ،چشم به جهان گشود. تا نیل به لیسانس، تحصیل کرده است. سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد و در زمینه‌ی سبک‌های کلاسیک و نو (هردو) شعر می‌سراید.

www.tabarestan.info تبرستان

شقایقهای پرپر

ز هشیاران و از مستان، جدایید طلوع فجر و اخلاص صفایید
به معراج عبادت، ره سپارید که مصباح المصابیح هدایید
ظهور عشق، در رگهای خاکید پیام آشنایی را ندانید
غروب فصل بی باران ظلمت طلوع ماجرای کربلایید
شما، هر جزر را، مَدّی عظیمید چو با دریای عرفان، آشنایید
چو پیوند ولا، با عشق بستید هلاگویانِ پیمان بلایید
صفا و مروه پیمودید، یاران شما، نارُسته، در اوج صفایید
مگر آیینه‌دار آفتابید که کانون حقیقت را ضیایید
چو «شین» در جوشش عشق و شهادت سرانجام و میان و ابتدایید
شقایقهای پرپر در زمینید کبوترهای رقصان در هوایید
نمی‌گنجید در حجم تصوّر که فوق باور ادراک مایید.

زیبا خجندی

(سده‌ی ۱۹ میلادی)

زیبا خجندی، شاعره‌ی معاصر تاجیکستان، در اواسط سده‌ی ۱۹ میلادی در شهر خجند به‌دنیا آمد. وی از بانوان تحصیل کرده‌ی روزگار خود بود و موضوعات تغزلی دستمایه‌ی اشعار او بود. در بعضی از اشعارش واژه‌های خجندی به کار برده است. دیوان اشعارش در دست نیست. ولی در بیاضی به شماره ۱۹۳۳ که در کتابخانه‌ی ملی فردوسی

نگهداری می‌شود غزل زیر از وی نقل شده است.

شهید تیغ جفای تو، ای ستمکارم به خون تپیده چو بسمل به خون گرفتارم
یکی نظر ز سوی لطف سوی من افکن که مستمندم ومحزون و خسته و زارم
رسانده تیغ تغافل مرا به دل، زخمی هنوز ناظر رویت من دل افگارم
چگونه من به تو اظهار درد دل سازم صبور و معتقد و صادق و طلبکارم

***

لباس فکر به بر، کنج عزلتم، مسکن مگر ز غصّه و غمِ تو گشته بیمارم
یگانه‌ای تو به خوبی، ولی به عشقت من به گفتگو به تو اندر، ندیم غم، یارم

www.tabarestan.info تبرستان

زیب‌النّساء دهلوی

(۱۱۱۳-۱۰۴۸هـ‌ق)

زیب‌النّساء، دختر بزرگ اورنگ زیب عالمگیر، پادشاه هند،در دهلی متولد گردید. وی، زنی ادیب و شاعر و صاحب ذوق و قریحه بود. به ادبیات فارسی و عربی علاقه‌مند و مسلط بود و در بدیهه‌سرایی دست داشت. تا پایان عمر، مجرد بزیست و تن به ازدواج نداد. مرگ وی در دهلی اتفاق افتاد و در همان شهر مدفون است .وی، در منشآت و خطّ نستعلیق شکسته، دستی داشت و زیب‌النّساء تخلّص می‌کرد. کتاب «زیب المنشآت» و «زیب‌التّفاسیر» از آثار اوست. می‌گویند زیب النّساء، از شاگردان کلیم بود و کلیم به او فنون شاعری را می‌آموخت. روزی، زیب‌النّساء به کلیم گفت: استاد، مصرعی گفته‌ام اما مصرع دوم آن را پیدا نمی‌کنم. کلیم گفت: مصرع را بخوان تا ببینم چیست؟ زیب‌النّساء مصرع را چنین خواند:

- از هم نمی‌شود ز حلاوت جدا، لبم!

کلیم بداهتاً گفت:

- گویی رسیده بر لب زیب‌النّساء، لبم

واین مصرع بدیهه، موجب آن شد که کلیم از دربار اخراج شود.

ما و مجنون در سرشت، از یک ادب‌آموختیم او به صورت محوگشت وما به معنی سوختیم
ما و شمع وبلبل و پروانه یکجا متفّق برمزار بی کسان رفتیم و یک جا سوختیم
سوختیم و سوزش ما بر کسی ظاهر نشد چون چراغانِ شب مهتاب، بی جا سوختیم

ابیات زیر نیز از اوست:

تا کی به گرفتاری دامِ هوس افتم تا چند چو مرغان چمن در قفس افتم
تنگ است ز بس بر دل من عرصه‌ی ایام خواهم که شوم شعله و در مشت خس افتم
برکندن بنیاد من ای چرخ چه کار است من کاهِ ضعیفم که زبادِ نفس افتم

***

سراپا سوز عشقم، پای تا سر چشم گریانم گلم، داغم، بهار شبنمِ دیرِ گلستانم
بهارستان سودا، جلوه‌ها دارد، تماشاکن جنونم،وحشتم، بی‌تاب نبضم،موج توفانم[1]

www.tabarestan.info تبرستان

زین‌النسّاء خانم

سده‌ی ۹ هـ‌ق

زینب خانم (زیّن‌النسّاء) از شاعران پارسی زبان ترکیه بود و در سده‌ی نهم هجری می‌زیست. در شهر اماسیه به دنیا آمده بود. در جوانی به عقد قاضی شهر به نام قاضی الحق در آمد. دیوان اشعارش را که شامل اشعار فارسی و ترکی وی بود تدوین و به سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی تقدیم کرد. دیوانش در کتابخانه‌ی ایاصوفیه نگهداری می‌شود. پس از فوت در زادگاهش به خاک سپرده شد. به نمونه‌ی اشعارش دست نیافتیم.

زینت‌النسّاء هندی

(۱۱۲۲-۱۰۵۳ هـ‌ق)

زینت‌النسّاء بیگم، خواهر زیب‌النّساء، از پارسی گویان سده‌ی یازدهم و اوایلِ سده‌ی دوازدهم هجریست. وی، دختر عالمگیر اورنگ زیب (۱۱۱۸-۱۰۶۸ هـ‌ق) بود. زیر نظر و تربیت پدرش قرارگرفت و با شعر و ادب فارسی و قرائت قرآن و حفظ آن، آشنایی

۱- بعضی از تذکره نویسان، تخلّص زیب‌النسّاء را «مخفی» دانسته‌اند که مبنی بر اشتباه است. اشتباه بزرگتر اینکه، دیوان مخفی رشتی را بارها (حتی در هند) به نام مخفی دهلوی چاپ کرده‌اند. در حالی که زیب‌النسّاء دیوانی نداشته و ابیات پراکنده‌ای از وی باقی مانده و به نام خود تخلص می‌کرده است. به زیرنویس صفحه‌ی ۱۲۶۵ کاروان هند، ج دوم مراجعه شود.

یافت. با اورنگشاه، والی ترکستان ازدواج کرد و به بخارا رفت. با هوش و حسن تدبیر این شاهزاده‌ی مدبّر، کارهای بخارا رونق یافت. حل و فصل امور به دست او افتاد. مسجد (زینت‌المجالس) دهلی از بناهای اوست که از سنگ سرخ ساخته شده و قبر زینت‌النّساء نیز در سمت شمال آن قرار دارد. بیت زیر سروده‌ی خود اوست که بر سنگ قبرش منقور شده است.

مونس ما، در لحد، فضل خدا، تنها بس است سایه‌ای از ابر رحمت، قبرپوش ما بس است

تبرستان www.tabarestan.info

زیور گرّوسی

(سده‌ی ۱۲ هـ‌ق)

زیور گرّوسی، ملقب به زیب‌النّساء، از خانزادگان طایفه‌ی شاملو «قلمرو علی شکر از توابع همدان» که در اواسط سده‌ی دوازدهم می‌زیست در غزلسرایی، هجو و هزل، دست داشته است. و ابیات کمی از سروده‌هایش باقی مانده است.

دور باد از تن، سری کارایش داری نشد [1] کور بِه چشمی که لذت بین دیداری نشد

حیف از عمامه‌ی زاهد که با صد پیچ و تاب رشته‌ی تزویر گشت و تار زُنّاری نشد

در دیار دوستی بی قدری «زیور» ببین پیر شد زیب‌النّساء، او را خریداری نشد

۱- در سرودن این اشعار، از زیب‌النّساء دهلوی تقلید کرده است. مصرع دوم بیت اول و مصرع دوم بیت آخر عیناً سروده‌ی زیب‌النّساء دهلوی است.

ژ

ژنیا نهرینی

(۱۳۷۰-۱۳۳۳خ)

ژنیا نهرینی شاعره‌ی معاصر فقید در شهر بابل چشم به جهان گشود. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رسانید. سپس از دانشسرای تربیت معلم ساری فوق دیپلم گرفت و به تدریس پرداخت. از نوجوانی به مسائل ادبی دلبستگی داشت و کارهایی در زمینه‌ی شعر و قصه نویسی و نقد کتاب آغاز کرد، اما اجل به او مهلتی نداد و متأسفانه به علت بیماری سرطان درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - همچو بوتیمار

سر فرو بردم به زیر بال وپرهای ملال خویش
تا عقاب آرزوها را دهم پرواز
تا که دیگر بار افسونم کند این خویش نا درویش
برکه‌ی اندیشه‌ام آرام
باز هم در فکر دریا بود.

گرچه در خاطر نمودی شاد
خانه‌اش افسوس اینجا بود.
یادم آید شوق دیدار صبورِ زرد و سرخ و سبز آبیها
لحظه‌های پاک شادیها
خوابهای آب
خنده‌ی گسترده‌ی مهتاب
قطره‌ی باران عشقی ناب
موجها و باد طوفان خیز
سرخ و آبیهای بازیگوش

ماهیان عاشق بیهوش.
آه، اینک حسرت و افسوس .

آری، آری سر فرو بردم به زیر سالها
آرزوهای نمور و کور
غنچه‌های نارس و ناساز
تا تمامیهای بی آغاز
مرده‌ریگ خاطری با جان من دمساز
قصه‌ی ناخوانده‌ی پرواز .

تبرستان
www.tabarestan.info

همچو شبکوری که از خورشید بیزار است
در کنام تنگ تنهایی
باز هم چشم انتظار قصه‌ای دیگر
تا بگیرد در خیال خام سودایی
آتش برتر
باز هم در انتظار این هزاران شب
صد هزاران های و هو خواهم
بازهم در پیچ پیچ سرد و مات زندگانی
صد هزاران راه نو جویم

باز هم در صبح ناهمگون و ناهمرنگ
بانگ آواز خروش نورمی آید
ابرها بگرفته خورشید نمور و روح باران
سخت در آغوش
تیرگیها روشنای چشم و جان را باز می‌کاهد.

س

سادات مصطفوی - صوفی

(تولّد ۱۳۶۷ خ)

صوفی سادات مصطفوی کاشانی، شاعره‌ی جوان پیش‌رو از دوران کودکی سرودن شعر را آغاز کرد و تاکنون اشعار لطیفی از وی در نشریات به چاپ رسیده و برخی از سروده‌هایش نیز در برنامه‌ی شعر جوان صدای جمهوری اسلامی بررسی و قرائت شده است. از آثار او یک کتاب به نام «شاعر قاصدک‌ها» در ۱۳۷۷ به همت مادرش فریده حسن‌زاده که خود هم شاعر و هم از مترجمان معروف است، انتشار یافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - بابا را دوست دارم
چون بوی شعر می‌دهد
دنیا را دوست ندارم.

اگر توی خیابان گدا نبود
اگر توی پارک‌ها پیر نبود
دنیا هم بوی شعر می‌داد

اما خدا هم مثل بابا هیچ گناهی ندارد
و خودش خوب می‌داند
که من خیلی دوستش دارم
چون توی دلم همیشه پُر از گریه است.

نگاه کن،
هر کسی روی صندلی می‌نشیند

صندلی باز هم خالی‌ست
فقط بابای من است که صندلی را پُر می‌کند

باباجان تو فرشته‌ای ،
بال‌هایت را کی کنده؟

باباجان
تو فرشته‌ای
پس وقتی مُردی چه می‌شوی؟

تبرستان
www.tabarestan.info

پدرم، گل است
فرشته‌ها از آسمان چرخ‌زنان می‌آیند
اما هیچ کس آن‌ها را نمی‌بیند
توی فرشته‌ها
فقط بابای من‌ست که از آسمان می‌آید
و پیدا می‌شود ،

روح پدر من
از آبی، آبی‌تر است
مثل دریای خوب ،
دریای خوش‌انگیز
روح پدر من،
ساده است .

پدر!
من دلم می‌خواست تو بودم! .

ساری - فرشته

(تولّد ۱۳۳۵ خ)

فرشته ساری، شاعره، نویسنده و مترجم معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. فارغ‌التحصیل دانشسرایعالی در رشته‌ی زبان و ادبیات روسی و علوم کامپیوتر می‌باشد. سرودن شعر را از سال ۱۳۵۰ شمسی آغاز کرد. غالباً شعر نو می‌سراید. سروده‌های وی به نامهای «پژواک سکوت»،«قابهای بی تمثال» و «شکلی در باد» در سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۸ و ۱۳۷۰ شمسی منتشر شده است. درنوشتن رمان و ترجمه ازادبیات روسی نیز مهارت دارد. «تربت عشق و جمهوری زمستان» و «آرامگاه عاشقان» از مجموعه‌های جدید اوست. مجموعه‌ی داستانی «چهره نگاری» نیز از جمله‌ی نوشته‌های اوست. وی، مجموعه‌های تحقیقی‌ای در دست تهیه دارد که خود، آنها را نظیره‌ای به «نسل قلم» معّرفی و نام دایرةالمعارف بر آنها اطلاق کرده است. فرشته ساری در نوشتن رمان نیز دست دارد رمانهای «مروارید قانون» و «جزیره‌ی نیلی» و «آرامگه عاشقان» و «در عطر رازیانه» از نوشته‌های او می‌باشد. اخیراً نیز مجموعه شعر دیگری به‌نام «روزها و نامه‌ها» از سوی نشر چشمه از وی چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○- ۱ به همین سادگی

اکنون می‌توانم بنویسم: آب
و غرق شوم،
بی‌نیاز از هرکرانه‌ای
و نه دست و پایی به تضّرع
دمی دیگر
می‌توانم بنویسم: باد،
و تا دورترین افقهای اندوه
پرواز کنم
با فلسهای خشک و کوتاه
بی هراس سکوت
می‌توانم به شاخه‌ی سبزی فکر کنم
و به آرامیِ کبوتری زخمی

درنگی کنم برآن
سپس، می‌توانم به مرگ فکر کنم
و بمیرم
به همین سادگی،

○ - ۲ آینه‌های کور

چقدر توفان در ما بود،
و از عبورمان:
خواب سنجاقکی هم نیاشفت.
چقدر از گلهای پیراهن عشق ماند
و رنگ دلهای ما
زود هنگام پرید
چقدر عالم ناتمام ماند
وقتی آن پرنده‌ی غمگین،
در دستان ما مُرد،
چقدر شفّاف بودیم.
و مجال نشد
از آیینه‌ی ما
گل سرخ یک نگاه بکند
آینه‌ها کور بودند
و انعکاسها
چه بی شباهت و مسخ!..

تبرستان
www.tabarestan.info

سالاروند - فاطمه

(تولّد ۱۳۵۲ خ)

فاطمه سالاروند، شاعره‌ی جوان معاصر، در شهر ازنا چشم به جهان گشوده است. دیپلمه است وغزلهای لطیفی می‌سراید که از آینده‌ای روشن حکایت می‌کند .

مجموعه‌ای از اشعار وی به نام «هنگامه‌ی سقوط دلهاست» چند سال پیش چاپ و نشر شده است.

سال‌های دور

تو قول دادی از سفر سالهای دور / پیراهنی سپید برایم بیاوری
من، قول داده‌ام که به جز نام خوب تو / هرگز نیاورم به زبان نام دیگری
تنها تویی، تویی که دراین روزهای سرد / از آب و آفتاب و زمین مهربانتری
آیا زمان آن نرسیده است ای عزیز؟ / کز کوچه‌های منتظر و خسته بگذری
دراین قفس که راه نفس نیز بسته است / پَر پَر زند به شوق تو دل چون کبوتری
با من بمان، بمان که بمانم برای تو / ای آنکه عشق اولی تو و هم عشق آخری
مانند کوه سخت و سرافراز و پرغرور / مانند آب پاک و نجیب و مطهری

www.tabarestan.info تبرستان

○ - نجوا

بی خبر از تو
در گذر طوفان و تگرگ
ایستاده‌ام
با روحی منجمد
و گلویی سنگین از بغض
فریادت می‌زنم
هر چند
می‌دانم که نمی‌شنوی
بی خبر از تو
خیس و خسته و نومید
مچاله می‌شوم در دهان گرگ.

سامانی - سپیده

(تولّد ۱۳۳۹ خ)

سپیده سامانی، فرزند خلیل سامانی (موج). و رباب تمدّن که هر دو نفر ازقریحه‌ی شاعری برخوردار بودند و او طبع شعر را از آنها به ارث برده است. پس از خاتمه‌ی

تحصیلات دانشگاهی، در رشته‌ی ادبیات فارسی تا درجه فوق لیسانس پیش رفت و بعد از آن سرودن شعر را آغاز کرد. سروده‌های خود را در انجمنهای ادبی قرائت می‌کرد. بعضی از آنها در جراید چاپ و منتشر می‌شد. او بیشتر به سرودن غزل تمایل دارد. شعرش، از پختگی و لطف خاصی برخوردار است. علاوه بر غزل، تعدادی چارپاره نیز از اثرات طبع اوست. سپیده سامانی در سال ۱۳۶۳ شمسی، یادنامه‌ای برای پدرش، خلیل سامانی به نام «یادمان موج» تهیه و منتشر کرد و کتاب شعر خانم رباب تمّدن جهرمی را نیز که «شبیخون» نام دارد به چاپ رسانید. «دریای واژگون» مجموعه‌ی شعر او چند سال پیش از سوی انتشارات چی چی‌کا منتشر شده است. از اشعار اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

غبار غم، به رخ ماهتاب می‌ریزد — نگاه خسته‌ی من، طرح خواب می‌ریزد
غم تو، بر شفق سرخ آرزوهایم — مذاب نقره‌ی آن ماهتاب، می‌ریزد
هنوز یاد نخستین مجال دیدارت — به جام خاطره‌هایم، شراب می‌ریزد
بهار خرّم افسانه گوی لبهایت — به کام گل، غزلی از گلاب می‌ریزد
چو برگهای خزان، اشکهای من، بی تو — غریب و سرزده، در پیچ و تاب می‌ریزد
قرین لحظه‌ی تلخ وداع اندوه است — که بر دلم، شرر التهاب می‌ریزد
اسیر شعله‌ی کین است آن ملامت گوی — اگر بر آتش عشق تو، آب می‌ریزد
اگر چه نیست پناهی، امید آن میعاد — هزاروسوسه، دراین سراب می‌ریزد
«سپیده» روح غزلهای پرگداز تو هست — که در فضا، عطش آفتاب می‌ریزد

ایثار

درحیرتم، از آنهمه ایثار کردنش — با من چنین به حوصله رفتار کردنش
مبهوت کرده است ز شوق و شعف، مرا — بوسیدنش، نوازش بسیار کردنش
راهی دگر گشاید و روحی دگر دهد — درمن، امید بستن و اظهار کردنش
یاد آردم شگفتی افسانه‌های دور — برخصم، راه بستن و پیکار کردنش
از او گسسته بودم و گر او خطاگر است — حیرانم از صراحت و اقرار کردنش
رازی است بین ما و نشان وفای دوست — زان غم به رنج بودن و انکار کردنش
آینده را صفای دگر می‌دهد نوید — با خویشتن دوباره مرا یاد کردنش
در راه او «سپیده» مجال درنگ نیست — زین بیشتر مکوش به آزار کردنش

○ - سرود ماه

نامه‌ای بنویس از خورشید یا از کهکشان‌ها
نامه‌ای از عشق، از بی صبری آتش فشان‌ها
از سکوت شب نجاتم داده‌ای یک بار، اما
بی‌صدا اکنون رهایم می‌کنی، در بی‌نشان‌ها
آخر ای دریای بی رحمت! مرا دریاب! زیرا
مرگ در کام تو خوشتر از شراب تلخ جان‌ها
با توام ای روح شعرم بی تو بی پرواز مانده!..
بس کن آهنگ هزاران ساله را، بس کن، که روزی
در سفر می‌ماند از پا، آفتاب کاروان‌ها،
باز پل‌ها را چنان آیینه‌ی قلبم کستی
رحم کن بر شاخه‌های بی پناه ارغوان‌ها
دوست می‌دارم ترا ای ناشناس رفته امشب
نیست همسالان تو مردی، مگر در داستان‌ها
یا بیاور باده‌ای افروخته از چشم ساقی
یا بچین پنهان گلی دور از نگاه باغبان‌ها
یا سرودی از وفای ماه را بشنو که فردا
تا سخن باشد ز شرمش باز می‌ماند زبان‌ها.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - بازگشت

در عمودِ وهمناکت وقتی از مردن هراسیدی
سال‌ها بر ابرهای توده‌ی مغرور پاییدی

از حضیض خاک، من آلاله‌هایت را نمی‌دیدم
هر غروب سرخ، اما تو زمستانِ مرا دیدی

من سرودِ مرگِ خود را زیر لب، آهسته می‌خواندم
تو گذشتی در سکوت و من گمان بردم که نشنیدی

نه - ولی در حجم خون‌آلود چندین لحظه‌ی تاریک
معنی مرداب را از عابری مسلول پرسیدی

رنگ آبی ریختم بر پرده‌ی نقاشی و دریا شد
با ترحم این دروغِ ساده را بر من پسندیدی

من خدای کوه را دشنام دادم، کفر ورزیدم
تو بتی در هیئت البرز در قلبم تراشیدی

تبرستان
www.tabarestan.info

در خیانت‌های شب، الماس‌های دوستی گم شد
تو گنه کاران ظلمت را مسیحاگونه بخشیدی

در نگاهِ کاذبم خورشید شد خاموش اما تو
صد «سپیده» با خود آوردی و در چشمم درخشیدی.

۱۳۶۹/۱۲/۲۱

ساوجی - مریم

(تولّد ۱۲۹۸ خ)

بانو مریم ساوجی، دختر آقا میرزا کوچک ساوجی، در ساوه به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسطّه را فراگرفت. سپس تحصیلات خود را در دانشگاه ادامه داد و به اخذ لیسانس، در رشته‌ی حقوق نائل آمد. و وکیل دادگستری شد. به زبانهای فرانسه و عربی نیز آشنایی پیدا کرد. در آموزش و پرورش تهران تدریس می‌کرد. کتاب «حقوق زن در اقوام و ادیان» و «کتاب اختلاف حقوق زن و مرد در اسلام و ایران» از تألیفات اوست. سه مجموعه از سروده هایش تاکنون به نامهای «دیوان مریم»، «گلبرگ» و «پنجه‌ی خورشید» منتشر شده است. خانم مریم، در سرودن مثنوی و غزلّیات عرفانی، طبع لطیف و مهارت بیشتری داشت. او غالباً از سبک قدیم متابعت می‌کرد، امّا اشعاری به سبک نو نیز سروده است.

مقام دل

تو ای دل، مهبط نور خدایی — تو کانِ عشقی و مهد صفایی
تو مرآت صفای ذوالجلالی — تو جولانگاه عشق لایزالی
همایون قبله‌ی آزادگانی — همانا کعبه‌ی دلدادگانی
فرو هل، این همه عشق مجازی — مکان حق کجا و عشقبازی
تو هستی همدم دیرینه‌ی من — که جا داری درون سینه‌ی من
تو را تا خون سوزان در میان است — هواخواه تو، جانِ ناتوان است
به تنهایی، مرا دمساز هستی — شبانه کیا سحر همراز هستی
از آن دایم به نزدت در سجودم — که عکس لطف حقّی در وجودم
کسی «مریم» نشان از آشنا داشت — که او، محراب دل را با صفا داشت

اسیر

اسیر بند محبّت، گرفته خو به غمت — منم که سینه سپردم به خنجر ستمت
مباد جای تو خالی میان خاطره‌ها — همیشه بر دل من باد سایه‌ی قدمت
مرا به وصل و به هجران، سر تمنّا نیست — سر رضای توأم تا چه می‌کند کرمت
بلا کشیدم و محنت ز دوستی، کم و بیش — به دوستی که بسازم همی به بیش و کمت
چو مرغ آشتیم رهسپار خانه‌ی توست — در سرا بگشا بر کبوتر حرمت
میان بستر خارم، برهنه، شام سیاه — به‌یاد عارض مهتابی سپیده دمت
در آتش دلم ای چشمه‌ی امید، بجوش — که جان و دل بسپارم به چشمه سار غمت
ز جام لاله‌ی خونین دل، چه می‌جویی — بیا که جای دل داغدار، جان دهمت
ز قهر و آشتی ات خسته خاطرم، چه کنم — ز طعنه‌های زیاد و زوعده‌های کمت؟
سپر نساخت کسی دل، به او بگو «مریم» — منم که سینه سپردم به خنجر ستمت

آرزوها

آرزو دارم که‌آویزان شوم — همچو قندیلی ز سقف آسمان
چون عروس آسمان، بالا روم — بشنوم آوازه‌ی کروبیان
گردم اندر عالمِ سیرِ سپهر — اختری اندر شمار اختران

***

www.tabarestan.info تبرستان

آرزو دارم کـــه هـــمچون ســـاحری بشکـــنم مـــهر جـــهان افـــروز را
تـا جـهان گـردد بـه تـاریکی، چـو شب واژگـــون ســـازم چـــراغ روز را
در دل هـــــر ذره، ره پـــیدا کـــنم حـــل کـــنم هـــر نکـــته‌ی مـرموز را

***

آرزو دارم کـــه چـــون مـــرغ بـــهشت آشـــیان بـــر شـــاخه‌ی طـــوبا کـــنم
راز روز حشـــــر را ســـازم عـــیان آنـــچه مـــی‌باشد نـــهان، افشـــا کـــنم
ســـربرم در قـــصه‌ی مـــرگ و حـیات خـــلقت مـــرموز را، رســـوا کـــنم

www.tabarestan.info تبرستان

***

آرزو دارم کـــه از مکـــر و ریـــا نـــاگـــهان روزی جـهان عـریان شـود
تـــا بـــریزد جـــامه‌ی نـیرنگ و رنگ تـــا کـــه اســـرار نگـو اعـلان شـود
دوســـــتیها پس زنـــد رنگ فـــریب نـــقش بـــیرون و درون، یکســـان شـود

***

آرزو دارم کـــه ایـــن افســـانه‌ها از دل پـــــژمان مـــن بـــیرون رود
هـــمچو صـــدها آرزوهـــای تـــباه لاجـــرم از جـــان مـــن بـــیرون رود
جـــز خـــیال دلبـــر و دلدار مـــن هـــر چـــه‌هست، از جـــان مـن بیرون رود

***

آرزو دارم شـــبی هـــمچون نســـیم ســـرکنم در ســـینه عـــریان او
قـــطره اشکـی گـردم و چـون شـبنمی جـــا کـــنم در ســـایه‌ی مـــژگان او
دانـــه‌ی بـــاران شـــوم وز آســـمان اوفـــتم نـــاگـــاه در دامـــان او

***

آرزو دارم کـــه گـــردم گَـــردِ عشـــق از غـــبار خـــویش، تـــن پـــوشش کـــنم
یـــا کـــه بـــاشم بســـتر نـــرم حـــریر نـــرم نـــرمک ره بـــه آغـــوشش کـــنم
ســـاغر و مـــینا شـــوم انـــدر کَـــفَش لب بـــه لب بـــنهاده، مـــدهوشش کـــنم

***

آرزو دارم کـــه هـــمچون ســـایه‌ای اوفـــتم انـــدر پـــی بـــالای او
قـــامتش را، هـــم قـــد و قـــامت شـــوم دوش بـــر دوشِ قـــدِ رعـــنای او

تا که هرجایی خرامد او به ناز پا نهم آنجا به جای پای او

***

آرزو دارم کزین چند آرزو ناگهان جان و دلم گردد رها
جمله در دست فراموشی رود تا نسازد در دل من عقده‌ها
زین همه آمال و امید دراز مانَد اندر خاطرم، افسانه‌ها

تبرستان www.tabarestan.info

سایبانی - ماندانا

(تولّد ۱۳۵۰ خ)

ماندانا سایبانی، شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم ادامه داد سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد.

قاصدک

قصّه‌ای سبز بگو قاصدک صحرا را تا به خورشید بَرَد، جذبه‌ی شعر ما را
آن همه سردی و یخزدگی از یادش رفت تا که بر ذهن زمستان، تونهادی پا را
خواب را یکسره تا بودن تو، طی کردم شاید از مردمک پنجره بینی ما را

سپهری - پریدخت

(تولّد ۱۳۰۹ خ)

بانو پریدخت سپهری از نبیره‌زادگان مورخ معروف لسان الملک سپهر و نوه‌ی خانم حمیده سپهری خواهر سهراب سپهری معروف می‌باشد. خانم پریدخت سپهری‌از کودکی به شعر و ادبیات علاقه داشته. وی پس از فراغت از تحصیل در انجمنهای ادبی و شعر خوانی شرکت می‌کرد. در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ اشعارش در صفحات اول روزنامه‌ی شهرآشوب درج می‌شد. مدتی به تدریس اشتغال داشت. اما پریدخت پس از ازدواج با جواد فاطمی صاحب ۴ فرزند پسر و دختر شد. و در سخنسرایی او فترتی به‌وجود آمد. وی پس از نگارش و انتشار کتاب لطیف و خواندنی «سهراب مرغ مهاجر» در تابستان ۱۳۷۵ که از سوی انتشارات طهوری چاپ و منتشر شد در شمار نویسندگان نیز در آمد. از اشعارش نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

سپهر خادم - اعظم

(تولّد ۱۳۰۸ خ)

بانو اعظم سپهر خادم، فرزند فتحعلی امیر منصور، شاعره‌ی معاصر، در تهران متولد شد. دروس ابتدایی و دبیرستان را به پایان رسانید، سپس به فراگرفتن زبانهای انگلیسی و فرانسه و روسی و عربی، همت گماشت. با زبان ترکی نیز آشنایی داشت.در علوم ادبی و فنون شعر نیز مهارت دارد. اشعار وی در گذشته در مجلاّت و روزنامه‌ها چاپ می‌شد. بانو سپهر خادم در نویسندگی نیز دست دارد. کتاب «خاطرات سفر ژاپن» و «درد دل او»، از آثار اوست. علاوه بر این، در گذشته نیز، صفحه‌ی زنان مجله‌ی اطلاعات هفتگی و تهران مصّور را اداره می‌کرد. او ریاست انجمن بیداری زنان را نیز عهده داشت و در مطبوعات و روزنامه نگاری نیز فعالیت می‌کرد. از اشعار وی مجموعه‌ی مستقلی منتشر نشده است و از حال کنونی ایشان اطلاعی نداریم.

www.tabarestan.info تبرستان

مادر

کیست آن مهربان، که در شب تار — مانده چون ماه آسمان، بیدار
تا تو را هستی از عدم، بخشید — خود زرنج و الم، شده بیمار
یا دو دست لطیفِ چون گل خویش — برده از خاطر تو، زنگ غبار
مادر است این، فرشته‌ی رحمت — که چنین غنچه‌ای، رسانده به بار
تا رهانَد ز رنج، کودک خویش — گشته با سختی و مشقّت، یار
در سرای پر از فریب «سپهر» — نیست چون او، تو را کسی غمخوار

نامه

تا کی مرا به هجر رخت مبتلا کنی؟ — راز نهفته‌ام همه جا، برملا کنی
شب تا سحر، دو دیده به راه تو دوختم — شاید ز راه لطف، نظر سوی ما کنی
گویی زدل برفت، هر آنکس زدیده رفت — وین کذب را تو در خور اهل وفا کنی
همراه هر نسیم، پیامی زکوی ماست — گر لحظه‌ای، تو گوش به باد صبا کنی

بیداری وخواب

من مست می‌حقّ و تو مست می‌ناب — من خون جگر خورم، تو صد جام شراب
من در طلب خدای خود چشم به راه — تو در پی آوای نی و چنگ و رباب
تو خفته‌ی روزگار و من، دل نگران — بس فرق بود، میان بیداری و خواب

سپهری - حمیده

(۱۲۵۸-۱۳۱۷ خ)

بانو حمیده سپهری، فرزند لسان الّسلطنه‌ی کاشانی و مادربزرگ سهراب سپهری از بانوان ادیبه، فاضله و از شعرای معاصر است. پدرش در زمان حیات، کلانتر بوده است. حمیده خانم، در امور خانه داری و هنرهای دستی، مهارت داشته و صاحب چندین عروس و داماد بود. اشعار نغز و دلکشی دارد، اما از وی هنوز دیوانی به چاپ نرسیده است. وی همسر عبدالحسین سپهر ملک المورخین بود.

www.tabarestan.info تبرستان

ابیاتی از یک قصیده

فصل گل و مُل رسید و رونق گلزار — همچو زمرُّد شده‌ست، دامن کهسار
باد بهاری وزید و باغ، جوان شد — بلبل بیدل، زبان گشود به گفتار
لاله برویده است از لب هر جو — چون گل سوری، نشسته در بر دلدار
هست زُمرّد، نگار زیر درختان — بوی بنفشه نمود، طبله‌ی عّطار
جغد، به ویرانه رفت با دل غمگین — زاغ، سیه رو شده است چون دل کفّار
باد بهاری وزید چون به گلستان — یا دَم عیسیٰ رسید بر سر بیمار
جلوه ندارد گلی به رنگ نگارم — تنگ دهانش، نمود غنچه، دل آزار
مشک فشان چون نمود سنبل مرقول [1] — سر به بیابان نهاد آهوی تاتار

غزل

ای دوست، گذر بر سر کویت دارم — با خود، شب و روز گفتگویت دارم
هر چند تو در خیال من، هیچ نه‌ای — من، آرزوی دیدن رویت دارم
خواهم که به زیر قدمت جان سپرم — در سر، هوس خفتن کویت دارم
چون سر زلحد، روز جزا بردارم — در حشر همی دیده به سویت دارم
همواره دلم در غم عشقت خونست — من میل به بوییدن مویت دارم

۱- مرقول: در کتب لغت به نظر نرسید، ظاهراً از رقله است و آن به خرمابن دراز گفته می‌شود. در اینجا احتمالاً صفتی برای سنبل است.

سپه‌زاد - شکوه

(تولّد ۱۳۲۷ خ)

شکوه سپه‌زاد، از شاعران معاصر است. وی، در تهران دیده به جهان گشود. دیپلمه است. سرودن شعر را از سال ۱۳۴۸ شمسی آغاز کرده و در تهران زندگی می‌کند. مجموعه‌های شعر او به نام «ازدحام رنگ و شکوه عاطفه» در ۱۳۷۳ «تکرار شدم» «آیه‌های گل سرخ» و «از غبار و مه چراغی ساختم» و «ما را میان حادثه پرواز داده‌اند» پشت سرهم چاپ و نشر شده. او اشعاری به سبک کهن و نو می‌سراید.

www.tabarestan.info تبرستان

سبز آمده‌ام

سبز آمده‌ام از عشق، در فصل بلوغ دل — تا رویش یک احساس، آغاز جهان باشد
انبوهی سر سبزم، پل بسته به میلادی — تا خوشه‌ی خورشیدم، آویز زمان باشد
پیدایش پیوندی از شهر و شراب و شور — در گستره‌ی نوری تا زهره روان باشد
انفاس سحر تابید، بر صبح بشارتها — سودای طرب گل کرد تا جام جهان باشد
در عرصه‌ی هشیاری تا نقطه‌ی سرشاری — هر ذّره‌ی ساکن را، پرواز، عیان باشد
ترکیب صد آیینه، تیراژه‌ی منشوری — آذین زمین گردد، از عشق نشان باشد
سبز آمده‌ام از عشق، دایم به ترنّمها — این اوج شکوفایی، همواره جوان باشد

هم از اوست:

با یاد تو تا ابد، بهارم ای دوست — در خاطر عشق، ماندگارم ای دوست
در گستره‌ی کویر تنهاییها — چون زمزمه‌های چشمه سارم ای دوست

***

سر فصل هویّت بهاری، ای عشق — در ذهن سراب، چشمه ساری ای عشق
در نبض قرار بی قراران، سرخی — شالوده‌ی بخت سازگاری، ای عشق

***

رفتی و حضور نور در صحنه شکست — بر مسند عشق، غفلتی تیره نشست
ذهنیّتِ سبز خاطره پرپر شد — دیدار، عبوری که به هرگز پیوست

***

ماهیّت یک خزان بی برگ و بریم — پرواز بلند عشق و بی بال و پریم
خاکستر اوج لحظه‌ی خاطره‌ایم — از قلب شب آمدیم و روح سحریم

ستی[1]النّساء آملی

(۱۰۵۶-۱۰۱۰ هـ‌ق)

ستی‌النّساء آملی، خواهر طالب آملی و همسر نصیرای کاشی، از زنان سخنور سده‌ی یازدهم هجریست. پس از آن که طالب آملی، به هند مهاجرت کرد و او را در ایران تنها گذاشت. ستی‌النّساء، مدت ۱۴ سال در فراق برادر بگریست و سرانجام راه سفر در پیش گرفت و به هند رفت و به برادرش پیوست. او مورد توجه جهانگیر شاه بود و به تدریس زبان و ادبیات فارسی و فنّ قرائت به دختران حرم او اشتغال داشت. وی، معلّم ممتاز محلّ، همسر سوگلی شاه جهان نیز بود. ریاست کُل حرم را هم به عهده داشت. ستی‌النّساء، در سال ۱۰۵۶ هـ‌ق درگذشت و به فرمان شاه جهان، در آرامگاه ضلع غربی تاج محلّ به خاک سپرده شد. اشعار او به لهجه‌ی محلّی است. ابیات زیر از اوست:

ای باد و بارون، طالب، غریبه ریگ بیابون، طالب، غریبه
طالب، غریبه، طالب، اسیره طالب، غریبه، طالب، اسیره

***

ای داد و بیداد، از غم بمیرم طالب را اگر در بر نگیرم
ای باد و بارون، این خشم طیفون[2] طالب شده گم، در این بیابون
طالب، غریبه، طالب، اسیره

سجّادی - بتول

(تولّد ۱۳۲۵ خ)

بانو بتول سجّادی، دختر سید علی سجّادی، از شاعران معاصر است. وی، دروس ابتدایی را در خَرم آباد و دوره‌ی متوسطه را در بروجرد گذرانید. و در حال حاضر در وزارت آموزش و پروش مشغول خدمت است.

۱- ستی در زبان پارسی قدیم به زن خطاب می‌شد و شاید مخفّف سیدتی، از نامهای حضرت فاطمه‌ی معصومه علیهاسلام است، شاید هم اعراب این نام را از ایرانی‌ها گرفته و آن را مشدد کرده باشند!

۲- طیفون واژه‌ی محلی مازندرانی طوفان است.

www.tabarestan.info تبرستان

تک درخت

کیستم من؟ عاشق دیوانه‌ی چشم سیاهی / شعله‌ای افتاده بر جانم، هم از برق نگاهی
تکدرختی تیره‌روزم،در دل صحرای خاموش / می‌خورم سیلی زطوفان، همچو طفل بیگناهی
روزگاری چون نگه، جایم درون دیده‌ها بود / دیگر اکنون همزبانی نیست جز اشکی و آهی
همرهی جز سایه‌ام یک رنگ و پابرجا نباشد / آن هم از من می‌گریزد، چون رفیق نیمراهی
تکدرختم،تکدرختی‌خشک‌ومطرودازگلستان / رازها در سینه‌ام باشد نهان، از دیرگاهی

تبرستان www.tabarestan.info

سحابی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

بانو سحابی دختر نورالدین استرآبادی از ترکان جغتایی، از شاعران سده‌ی نهم هجریست. از وی دیوان و دفتری باقی نمانده. اشعارش مثل اشعار پدرش پر سوز و گداز و پراکنده در تذکره‌ها باقی مانده است.

سرفراز- عصمت

(معاصر)

عصمت سرفراز، از شاعران معاصر است. وی در خوزستان، زندگی می‌کند و از کارکنان بانک ملّی است. اشعار نغز و دلکشی دارد. خانم سرفراز، با مجلّه‌ی بانک ملّی همکاری دارد. از اعضای کانون شعر شعرای متعهد خوزستان نیز می‌باشد. مجموعه‌ی شعر او به نام «شعر صنم» اخیراً از سوی نشر آیات، چاپ و منتشر شده است.

بهار آمد

بهار آمد و می‌از گلاب می‌سازم / ز قطره‌های بهاری، شراب می‌سازم
ز چشم نرگس شهلا که جام مستی ماست / نگاه عاشق شب زنده، خواب می‌سازم
سؤال از غم دنیا چه می‌کنی، ای دل؟ / که از بشارت عالم، جواب می‌سازم
به هر طرف که نظر افکنی، چمن بینی / ز شبنم گل بستان، حباب می‌سازم
بیا که از قَدِمینا و سوسن و سنبل / به پای قامت سروت، حجاب می‌سازم
صبا وزید و خبر داد، یار می‌آید / برای مقدمش از گل، رکاب می‌سازم
اگر تلنگر ایّام، جام دل شکند / سرای فتنه گرش را، خراب می‌سازم

بی تو لحظه می‌میرد

زلال پاک نگاهت، غرور جان من است نگاه گرم تو، خورشید آسمان من است
تبسمت که نجیبست و پاک و بی پروا پیام شعر من و درد بیکران من است
صبور و ساکت و آرام، سایه می‌بندی به غمسرای حزینی که سایبان من است
تو ای بهار وصال، این نشان استدلال بیا که آمدنت رمز امتحان من است
زمانه شرم نکرد از نیاز طفل دلم به جای مهر پدر، درد، میهمان من است
بگو که خسته‌ام از پایداری مهرت که اتفاق تو بامن، دلیل جان من است
در این غروب غمین، بی تو لحظه می‌میرد بیا که مرغ خیالت در آشیان من است

www.tabarestan.info تبرستان

سری خانم عثمانی

(۱۲۳۰-۱۲۸۳)

سری خانم از ترکان عثمانی در شهر دیار بکر ترکیه به دنیا آمد. در زادگاه خود به تحصیل علوم پرداخت و سپس به عتبات عالیات رفت و سالها در کربلا به کسب دانش پرداخت. از محبّان اهل بیت عصمت و پیرو مذهب تشّیع بود. به زبانهای ترکی و کردی و فارسی آشنا بود و به هر سه زبان اشعاری می‌سرود. نام او در تذکره‌های ترک و کرد ودر دایرةالمعارف تشیع فارسی آمده است وی در اسلامبول درگذشت. دسترسی به هیچ یک از سروده‌های این بانوی متدین مقدور نشد.

سعید - بهار

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

بهار سعید شاعره‌ی معاصر افغانی، پس از گذرانیدن مدرسه ابتدایی دوره‌ی دبیرستان را در مدرسه‌ی رابعه تحصیل کرد و در سال ۱۳۵۵ خ در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل دانشنامه لیسانس و از دانشگاه تهران فوق لیسانس گرفت. از نوجوانی سرودن شعر را آغاز کرد. در اشعار خود احساسات لطیف زنانه را به‌طور آزاد و بی پروا بیان و پیغام رهایی زنان مشرق زمین را از تعصبات جاهلانه اعلام می‌کرد. امّا به مناسبت بروز ناامنی در افغانستان و آغاز جنگ و ستیز و کشت و کشتار بالاخره جلای وطن کرده و به کالیفرنیا مهاجرت کرد. برگزیده‌ی اشعارش به نام «شکوفه‌ی بهار» با مقدمه‌ی دکتر

شهپر در کالیفرنیا به سال ۱۳۷۶ خ چاپ و منتشر شده است. خانم بهار سعید به سینما و تئاتر و فیلمنامه نویسی نیز دلبستگی دارد.

ترانه‌ها

از دوری تو بس که تن افروخته باشم چشمم به ره نوش لبت دوخته باشم
ترسم برسی نزد من آن لحظه که دیگر در آرزوی بوسه‌ی تو سوخته باشم

***

لبانت تا لبانم را صدا کرد به نوش بوسه‌هایت آشنا کرد
نمی‌دانی مرا گاه چشیدن به شرب لذت تو مبتلا کرد

***

دهن تا در دهانت می‌گذارم که شاید نوش تو بخشد قرارم
ز بس لذت بود در بوسه هایت لبانم را بده طاقت ندارم

***

اگر یک شب بیایم در بر تو گذارم لب به لبهای‌تر تو
چنان تن را در آغوشت فشارم که افتد نقش من در پیکر تو

www.tabarestan.info تبرستان

سعید - مریم

(معاصر)

بانو مریم کرمانی، متخلص به «سعید» خواهر بانو معصومه سعید و از شاعران معاصر است. هر دو پرورده‌ی دامان پاک مادری معلم و فاضل هستند. شعرهای مریم نیز مانند اشعار خواهرش، بهار سعید، گرم و دلنشین است. بنگرید:

دوش با زلف تو صد فتنه به پا بود مرا شکن موی تو چون دام بلا بود مرا
خم ابروی تو و مستی آن باده‌ی ناب آنچنان کرد که صد درد و دوا بود مرا
سیل اشک من و دل بود که یکسر بدرید پرده‌ی ریب و ریا، نور و ضیاء بود مرا
پرده‌ها یک به یک از هم بدرید و در عشق جلوه‌گر در بَرِ من، شهد و شفا بود مرا
من که مخمور می‌عشق تو بودم، گشتم مست و دیوانه که این اوج رضا بود مرا
آنچنان مست زپیمانه‌ی وصلت گشتم که فنای تو شدن عین بقا بود مرا
فرقت یار، گران بود و منش یار شدم کاین اجابت ز درش لطف و عطا بود مرا

سعید - معصومه

(معاصر)

بانو معصومه سعید، شاعره‌ی جوان معاصر، در کرمان به دنیا آمد و پس از فراگرفتن دروس دبستانی و دبیرستانی، در سال ۱۳۶۸ خورشیدی در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به اخذ لیسانس نائل گردید او اشعار زیبایی می‌سراید و از امیدهای آینده‌ی شعر و ادب کرمان است.

سکوت صبح

تبرستان www.tabarestan.info

گوشه‌ای‌از سرگذشت تلخ و بی انجام‌ماست — آنهمه افسانه کز مجنون و لیلا گفته‌اند
شعر کوتاهی است کان سوداگران عاطفه — از تلاش وامق و از عشق عذرا گفته‌اند
یادگاری از خروش خامش دلدادگی است — کز صدای تیشه‌ی فرهاد تنها گفته‌اند
قصّه‌ی سرخوردگیهای دو دل از روزگار — در سکوت صبح و در اندوه شبها گفته‌اند
بی گمان، این آتش هجر و پریشانی و غم — داستان عشق تا بوده است، بر ما گفته‌اند

سعیدی - افسانه

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

افسانه سعیدی، شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد پس از گذراندن دروس دبستان و دبیرستان به دانشگاه رفت و در رشته‌ی زبان وادبیات فارسی لیسانسیه شد. او که از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده و در سبک‌های کهن و نو شعر می‌سراید و اینک در دانشگاه تربیت معلم به تدریس مشغول است.

○ - شعر نو

دیشب به اشک مهتاب
سوگند خورده بودم
تا در قفس نمانم تنها به روزگاران
سوگند خورده بودم
تادر غم عزیزان
در هجر و فرقت یار
از بیکسی ننالم

گلها بپرورانم
گر در سکوت شبها،
در هجر ناگزیرم
در خلوت شبانه
از وصل بی نصیبم

لیکن سلاح عاشق
نور امیدواری است
این خود بهانه‌ای هست
در بَهرِ روشنایی.

تبرستان
www.tabarestan.info

شب هاتفی به گل گفت
با هر خسی نگویید
اسرار نوگلان را
و از مدعی مجویید،
احوال بیدلان را!..

سعیدی - کبری

(۱۳۵۳-۱۳۲۵ خ)

کبری سعیدی شاعره و بازیگر معاصر، در تهرانِ به دنیا آمد. از نوجوانی به تئاتر روی آورد. و در چند نمایشنامه بازی کرد. در عین حال سردون شعر را نیز آغاز کرد. در بعضی از فیلمهای سینمایی هم نقشهایی اجرا کرد. مجموعه‌ی اشعار وی با نام «با تشنگی پیر می‌شویم» در سال ۱۳۵۴ چاپ و نشر شد.

○ - محکوم

صدایمان بر اوجها
طنین پاک باران را
دارد

از تو پُر می‌شوم
در تو آب می‌شوم
رود می‌شوم
در برف گرم می‌بارم
هزاران ستاره
در باران جوانه می‌زند
زمین
بارور از گندم می‌شود
هفتاد دختر باکره می‌میرند
سیبهایم
سیبهای کال را
به سرخ شدن
وا می‌دارند
محکوم می‌شوم
انگور می‌شوم
گس می‌شوم
هفتاد مَلَکِ مقرّب ما را
محکوم می‌دانند
وقتی
تو می‌شوم!
تو!..

تبرستان
www.tabarestan.info

سعیدی - نیّره

(۱۳۷۰-۱۲۹۹خ)

بانو نیّره سعیدی، فرزند سیّد موسی میر فخرایی (معّیرالملک) شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسّطه ومدرسه‌ی ژاندارک را به پایان رسانید. به اخذ لیسانس، در رشته‌ی زبان وادبّیات فارسی و فرانسه، نائل گردید. مدّتی نیز برای

تکمیل تحصیلات، به پاریس رفت. وی ابتدا همسر مورّخ فقید، نصرالّله فلسفی بود.بعد از متارکه با وی، با محّمد سعیدی ازدواج کرد و از او صاحب دو دختر شد. خانم نیره سعیدی ، بانویی دانش‌آگاه بود. طبع لطیفی نیز داشت. کتابهای متعدّدی تألیف و ترجمه کرد. رسالات و مقالات وی در مجلاّت تهران چاپ می‌شد. مّدت دو سال هم مجّله‌ی «بانو» را منتشر کرد. در نویسندگی و موسیقی و تئاتر نیز مهارت داشت. پیانو را به خوبی می‌نواخت. کتابهایی از زبانهای خارجی ترجمه کرد و داستانهای کوتاهی نوشت. در شعر، از سبک کلاسیک پیروی می‌کرد. وی، در سال ۱۳۷۰ در ۷۱ سالگی، در پاریس وفات یافت. و پیکرش در کنار صادق هدایت در گورستان «پرلاشز» مدفون گردید.

www.tabarestan.info تبرستان

آئینه‌ی سرگذشت

زانهاکه رفت بر من و زانهاکه دیده‌ام از من مپرس قصّه، تو در روی من، بخوان
از ماجرای خویش چه گویم، تو این حدیث در خامّشیِ لعل سخنگوی من، بخوان

***

تصویری از گذشته‌ی من خواستی، بیا تصویر عمر رفته، به سیمای من ببین
از سنگ و خارِ راه نگویم حکایتی خود زخم خار راه، تو در پای من ببین

***

از روز رفته، دفتر عکسی به جانماند خود، عکس روز رفته ببین، در نگاه من
از صبح پر امید و زشام سیاه عمر نقشی ببین، به موی سپید و سیاه من

***

شعری به جا نماند و ندارم سفینه‌ای در خاطرم نمانده نوایی ز ساز و چنگ
امّا هزار نغمه‌ی خاموشِ ساز وشعر بر روی مَن نشسته چو نقشی به روی‌سنگ

***

از من مپرس قصّه‌ی عشق گذشته‌ام دیریست شسته اشک ز دل، یادگار آن
طوفان غم چه کرد، ندانم، تو خود ببین گردی که مانده بررخ من، از غبار آن

***

شستم ز لوح خاطر خود، یادِ یادها خطّی به خاطرات جوانی کشیده‌ام
چشم من است، آینه‌ی سرگذشت من در چشم من ببین که به عالم چه دیده‌ام

رانده ز بستان

همسایه: گفت خیز و به بستان آی — تا چند خامشی و پریشانی
بگشای در که باد بهار آمد — طی گشت فصل سرد زمستانی
اردیبهشت خیمه به بستان زد — آمد نسیم روضه‌ی رضوانی
همسایه‌ای، زما چه کنی پرهیز — از چیست این سکوت و گرانجانی
پر شد ز اشک دیده‌ی بیگانه — گفتا چه گویم از غم پنهانی
خواندم غریب را به سرای خویش — این است عین مردی و انسانی
لیک این بهار نیست، بهار من — هر چند شد زمان گل افشانی
این سبزه، سبزه‌ی وطن من نیست — تا گِرد آن روم به غزلخوانی
من برگ زرد و رانده ز بستانم — بیگانه‌ام به بزم گلستانی
خاک وطن که قبله‌ی جان آنجاست — کی می‌رود ز یاد به آسانی
همسایه شد غمین و از او پرسید — داری هوای عالم روحانی؟
با من بیا، شکوه کلیسا بین — تا بگذریم از این گذر فانی
گفتا اگر چه دید توان، هر جا — آیاتِ حق و جلوه‌ی ربانی
دارم هوای مسجد شهر خویش — بانگ اذان و آیه‌ی قرآنی
مانده‌است داغ مهر وطن بر دل — چون داغ مُهر، مانده به پیشانی
خواهر، اگر ز لطف تو بنشینی — وین آتش نهان شده، بنشانی
با من، سخن ز بوم و بر من گو — این باغ و بوستان، به تو ارزانی
بندم چگونه دل به سرای غیر؟ — کی می‌شود وطن، وطنِ ثانی؟!

تبرستان www.tabarestan.info

سفرپور - هنگامه

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

بانو هنگامه سفرپور، از شاعران معاصر است. وی در شهر رشت، دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا گرفتن لیسانس ادامه داد. سرودن شعر را از ۱۳۵۷ آغاز کرد. در سبک کهن و نو، هر دو، طبع آزمایی می‌کند. با مطبوعات نیز همکاری دارد.

رهگذر

گفتی: تو را چون آسمان، در زیر پر دارم — من آسمانِ دیده‌ات را، زیر سر دارم
یک جنگل بی انتها در سینه‌ام گل کرد — گویی در این جنگل، فقط یک رهگذر دارم
درکوچه‌های زندگی، تنها تو ماندی، عشق — من از تمام کوچه‌های دل، خبر دارم
چشمت سپید، ای آسمان، شاید نمی‌دانی — من کنج چشمانت، عزیزی در سفر دارم!
انگشتهایِ زخمیت حتّی خبر دارد — زخمی که از آوازهای صد تبر دارم
تنها نمی‌مانم، بیا یک شب، تماشا کن — من، با نگاهت مانده‌ام، یک همسفر دارم

شب و ستاره

تبرستان www.tabarestan.info

سکوت پنجره‌ها را چگونه چاره کنم — بهار را ز چه راهی روم، نظاره کنم
تنی که پای دلش، شاخه‌ای شقایق نیست — چگونه کوچهٔ نشین شب و ستاره کنم؟
هزار بادیه با پای عشق آمده‌ام — میان شهر دلت، خانه‌ای اجاره کنم
بهار و آینه، هر دو خوب می‌دانند — چگونه نام تو را تا سحر، شماره کنم

سقّازاده - صدیقه

(تولّد حدود ۱۳۵۰ خ)

صدیقه سقّازاده آرانی، در کاشان چشم به جهان گشود. وی از شاعران جوان معاصر است. سرودن شعر را از ۱۳۶۶ آغاز کرد. در سبکهای قدیم و نو، هر دو، شعر می‌سراید.

شکار آمد

مژده‌ای دل که نو بهار آمد — فصل گلهای بی شمار آمد
خیمه در باغ از سپاه بهار — یاس زیبا، طلایه دار آمد
شد نگهبان آن سپه، نرگس — میخک از پس، رکابدار آمد
باغ، خرّم شد از ترانه‌ی باد — لاله را بین، چه با وقار آمد
بلبل از جام گل چو «می» نوشید — در چمن، مست وبی قرار آمد
دامن رُز، پر از نگین ثمین — بهر بلبل، عروس وار آمد
سوسن از هر زبان به شادی گفت: — مژده ای عاشقان، نگار آمد
قاصدک، لاله را بشارت داد — روز پایانِ انتظار آمد
سبزه آمد به پیشواز نسیم — غنچه بر مرکبش سوار آمد

سکندری - پری

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

بانو پری سکندری، در شهر رشت به دنیا آمد. در کودکی، پدر را از دست داد. پس از گذرانیدن دوره‌ی دبیرستان، زبان انگلیسی را فراگرفت. او در شعر پیرو سبک عراقی است. گاهی شعر نو نیز می‌سراید اما به وزن و قافیه، دلبسته است. دوستدار اشعار سعدی و حافظ می‌باشد.

تبرستان www.tabarestan.info

بی بهره

شمع خاموشم، ز گرمی بی نصیب افتاده‌ام — در دیار ناشناسی، بی حبیب افتاده‌ام
لاله‌ی صحراییم، از دیده‌ام خون می‌چکد — ازگلستان دورو در صحرا غریب افتاده‌ام
شبنم عشقم، ز چشم عاشقان غلتیده‌ام — قلب خونینم، به سینه بی شکیب افتاده‌ام
اشک‌شمع محفلم، درپای شب جان‌داده‌ام — قصّه‌ی عشقم، به دلها دلفریب افتاده‌ام
قصّه‌ی الفت، «پری» کم گوی، زیرا این منم — سردوبی همدم، زگرمی بی نصیب افتاده‌ام

نغمه‌های نغز

بس قصّه‌های نغز که از مهر گفته‌ایم — ای بس حدیث درد ز مردم شنفته‌ایم
وحشی طبیعتیم و زمردم رمیده‌ایم — بر غصه و سکوت و قفس خو گرفته‌ایم
در باغ دل، نهال دورویی نکاشتیم — در کنج سینه، دُرّ حقیقت نهفته‌ایم
در دست، شمع خامش و بر پای، خار راه — پژمرده‌ایم گرچه گل نوشکفته‌ایم
از دل زُدای نقش کدورت «پری» که ما — یک عمر سوختیم، کلامی نگفته‌ایم

سکندری - مهین

(تولّد ۱۳۱۹ خ)

مهین سکندی، فرزند عبدالحسین، در رشت، به دنیا آمد. دروس ابتدایی و فنون ادبی را در همان شهر فراگرفت. با قریحه‌ای که داشت، به سرودن شعر آغازکرد. در اوان جوانی، ازدواج نمود لیکن از این وصلت، طرفی برنیست و کار به متارکه کشید. در بعضی از اشعارش، از این دوره‌ی تلخ تأثیراتی دیده می‌شود. وی، شاعر رک گویی است. مجموعه‌هایی از اشعار وی به نام «حماسه‌ی تنهایی»، «عطش» و «سکوت» چاپ و

منتشر شده است.

آواره

دل، هوای عشق یاری دارد، امّا یار نیست غم زحد بگذشت، امّا ای خدا غمخوار نیست
ناله‌ها دل می‌کند، از بی وفاییهای دهر در دل شب، هیچکس زین ناله‌ها بیدار نیست
دیده، هر دم جستجوی روشنی دارد ولی برق امّیدی چرا در این شبانِ تار نیست
از ریاکاران، حدیث مهر، من نشنیده‌ام اعتبار این سخنها رفت و جز گفتار نیست
دل ز درد ناامیدی، عاقبت بیمار شد ای خدا از درد دل، امّا دلی بیمار نیست
در بدر بیهوده بس گشتیم، دنبال وفا این همه آوارگی از بهر ما بسیار نیست؟
ما، وفا را عرضه‌ی بازار دنیا کرده‌ایم از سیه بختی، خریداری در این بازار نیست!

www.tabarestan.info تبرستان

گزیده‌ای از آخرین نامه

آخرین نامه‌ی تو را، ای مرد وای، بسا اشک دیده بگشودم
زنده شد خاطرات دیرینه نامه را غرق بوسه بنمودم

***

گفتی از شهر آشنا، دوری در غریبان، صفا نمی‌بینی
شکوه کردی که از پری رویان جز فریب و ریا نمی‌بینی

***

پاسخ نامه‌ات، چنین گویم: که مرا نیست شور دیرینه
سینه، از بارغم شده خونین دل، پر از درد و حسرت و کینه

***

ناسزا گفتمش، ولی دانم که مرا نیست غیر او یاری
مُردم از درد و غم، خداوندا! نیست بهر دلم، پرستاری

سلاجقه - پروین

(تولّد ۱۳۴۰ خ)

دکتر پروین سلاجقه، در یکی از دهکده‌های بخش رابر کرمان دیده به جهان گشود. پدرش اهل فضل و مطالعه و قلم بود و گاهگاه برای بچه‌ها کتاب می‌خواند. در سیزده سالگی زادگاه خود را ترک و برای تحصیل به کرمان رفت و در دبیرستان بهمنیار دیپلم

گرفت. در دانشسرا در رشته‌ی ادبیات به تحصیل پرداخت. در همان سالها با مرد فاضلی ازدواج کرد. و به تشویق همسرش از دانشگاه تربیت معلم لیسانس و بعدها از دانشگاه آزاد فوق لیسانس گرفت. سپس در دوره‌ی دکترا شرکت کرد موفق به اخذ درجه دکترا شد. او در سرودن شعر کلاسیک و نو طبع آزمایی کرده و در هر دو سبک موفق شده است و در شعر «برنا» تخلّص می‌کند.از اوست:

«سحر که بر لب تو می‌رود ترانه‌ی دوست»[۱] چه غم اگر بنهی جان بر آستانه‌ی دوست
دمی که بوی نفسهای عشق می‌آید بیا به رسم وفا سر بنه به شانه‌ی دوست
نوای نغمه‌ی صبح و ترنّم سحری ترا خبر دهد از لطف بیکرانه‌ی دوست
به شادنوش بهاران و نغمه‌ی یاران به بزم نور ببر نام شادمانه‌ی دوست
اگر که قاصد عشقی به سر رسد ناگه بشارتی دهد از مهر جاودانه‌ی دوست
تو را به است اگر در رهش فرود آیی فدا کنی همه جان درهوای خانه‌ی دوست
سعادت دو جهانی و پرتو ازلی پسند نیست مگر خاطر یگانه‌ی دوست
«حدیث‌دوست‌بپوشان‌مگرزحضرت‌دوست»[۲] اگرچه‌هرگذری‌پرشدازنشانه‌ی‌دوست
نفس نفس چو زفردوس آمدت آواز تو باش و زمزمه‌ی گرم و عارفانه‌ی دوست
نمی‌کند گله‌ای از سپهر دون «برنا» چو هست هر نفسش یاد عاشقانه‌ی دوست

www.tabarestan.info تبرستان

سلامی - افسانه

(تولّد ۱۳۴۸ خ)

بانو افسانه سلامی، فرزند غلامعلی، از شاعران معاصر است. او سرودن شعر رااز بیست سالگی آغاز کرد. به سبک کهن، شعر می‌سراید. اشعارش، مضامین خوب و دلنشینی دارد. آینده‌ی درخشانی در انتظار اوست. خانم افسانه سلامی ، لیسانسیه‌ی ادبیات فارسی است. در تهران زندگی می‌کند و در خوشنویسی نیز مهارت دارد. از چند سال قبل در ویراستاری چندین دایرةالمعارف به کار پرداخته و از وی تاکنون مجموعه‌ی شعر مستقلی منتشر نشده است.

۱- این مصراع از فاطمه جهانگرد است.

۲- این مصرع نیز از فاطمه جهانگرد است.

آیینه‌ی ما

می‌ترسم این بار، آخرین دیدار باشد حتی اگر آیینه‌ی ما، یار باشد
چیزی بگو، تا از صدای جاری تو این لحظه‌های یخزده، سرشار باشد
شعری بخوان، شعری که چرکین باورم را با حرف حرفش، سخت در انکار باشد
امروز باید، چشمهای اشتیاقت از هر چه جز چشمان من، بیزار باشد
دیوانگیهای من و تو، باید امروز عریان و بی پرواتر، از هر بار باشد
باید که امشب، خالی آغوش گرمت پر از تپش‌های تنی تبدار باشد
فردا ببر با خود، تمام هستیم را با من فقط آیینه را بگذار باشد
آیینه‌ای که در نگاه بی قرارش تصویر تو، هر لحظه در تکرار باشد

www.tabarestan.info تبرستان

سلطان قاجار

(دوره‌ی قاجاریه)

بانو سلطان، از خانواده‌ی قاجار، خواهرتنی شاهزاده محمود میرزا قاجار، فرزند فتحعلیشاه می‌باشد. وی، در نزد برادرش محمود میرزا، تربیت و تعلیم دید و در فنون ادبی، مهارت یافت. دیوانی قریب یک هزار بیت شعر دارد. او، همسر محمد خان فرزند مهدیقلی خان، بیگلربیگی ایل قاجار بود. سلطان خطّ شکسته را نیز بسیار زیبا می‌نوشت.

برو ای صبا به آن کوی و بگو نگار ما را که نیامدی و هجر تو، بساخت کار ما را

***

من از آزادگی آن می‌کشم، آن که هرگز می‌نبیند در اسیری
غمش از این و آن هرگز نباشد رسد کی پادشاهی بر فقیری
به دل «سلطان» وفای شاه دارد مکن ای آسمان بر او، دلیری

***

باغی که از آن تاک نروید، ثمرش چیست تاکی که از آن باده نزاید، اثرش چیست

***

با خیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت حور، کی چون تو و چون کوی تو، کی هست بهشت!

***

از سر کویش دلا، بین که چسان می‌روم خنده زنان آمدم، گریه کنان می‌روم

سلطان خانم

دوره قاجاریه

سلطان خانم از بانوان شاعره و تصنیف ساز دوره‌ی قاجاریه، از مصاحبان و یاران نزدیک خانم عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه ، همسر شادروان امیرکبیر بود او زنی زیبا و حراف و موسیقدان بود. در مجالس و محافل درباری مهمانان را مشغول می‌کرد و باکمال جسارت با شاه شوخی می‌کرد. و به صورت طنز بعضی از حقایق را به گوش شاه می‌رسانید، وی سرانجام به عقد علیقلی میرزا یکی از وزرای دربار درآمد. رساله‌ی مجدیه از وی یادکرده و از او تمجید شده است. از سروده‌های وی تصنیفی به نام «بتابتا» در چهارگاه به یادگار مانده است. که متأسفانه دسترسی به اشعار و سروده‌های این بانوی خوش قریحه مقدور نشد.

www.tabarestan.info تبرستان

سلطان‌آغا صفوی

(زنده ۹۴۵ هـ‌ق)

سلطان آقا یا سلطان بیگم آقا دختر طهماسبقلی بیک صفوی از زنان باسواد، دانشور و نیکوکار سده‌ی دهم هجری قمری است. وی پس از تحصیل علوم اسلامی و فنون ادبی به عقد ازدواج یکی از شاهزادگان صفوی در آمد و همراه شوهرش به اصفهان رفت. مدتی نزد علمای اصفهان تلمذ کرد و در همان شهر وفات یافت و در بقعه‌ی علی بن سهل مدفون گردید. سلطان بیگم آقا به هنگام زیارت آستانه‌ی حسینی، یک جلد قرآن نفیس وقف آن آستانه کرد. و چون ذوق شاعری داشت اشعاری در مرثیه حضرت حسین (ع) سرود و در وقفنامه درج کرداو همچنین تعمیرات قسمتی از بنای مسجد جامع اصفهان و عمران و آبادیهای دیگری را هم به انجام رسانید .

سلطان بسطامی

(سده‌ی ۱۳ هجری)

بانو بسطامی، از زنان سخنور و ادیب قرن سیزدهم هجریست. وی، فرزند میرزا فتح الله

ذوقی بود. پدرش نیز که شاعر بود، تعلیم و تربیت دخترش را خود به عهده گرفت. وی، در خوشنویسی و فنون شعر و ادب فارسی و عربی مهارت داشت. طبع لطیفی داشت و اشعار خوبی می‌گفت. درجوانی با پسر محمد ناصرخان قاجار، ملقّب به ظهیرالّدوله ازدواج کرد. از اشعارش چنین برمی‌آید که از زندگی زناشوییش، رضایت نداشته است.

اول چنین نوشت قضا سرنوشتِ ما کاخر خُم شراب شود خاک و خشت ما

***

عشق آمد و عقل رفت و دیوانه شدیم وز کعبه، روان به سوی بتخانه شدیم
این روزه، و این نماز، آید به چه کار ما را که حریف جام و پیمانه شدیم

***

در سینه‌ی توست کینه‌ی ما مهرتو، نهان به سینه‌ی ما
دیدی که چسان گرفت الفت با سنگ تو، آبگینه‌ی ما
مهرت که بها، فزونش از جان یکتا گهر خزینه‌ی ما

سلطان‌خانم قاجار

(عصر قاجاریّه)

سلطان خانم متخلص به عفّت، از دختران فتحعلیشاه قاجار (متوفّی ۱۲۵۰ هـ‌ق) خواهر تنی حسینعلی میرزا، فرمانروای فارس و حسنعلی میرزا، فرمانروای خراسان، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجریست. وی، همسر ابراهیم خان ظهیرالدّوله بود. در علم نجوم و فنون ادب و زبان فارسی و زبان عربی و صنایع ادبی از قافیه و عروض، مهارت داشت. خّط نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشت و شعر را نیز نیکو می‌سرود. بانویی عارف مسلک بود و به مولانا جلال‌الّدین محمّد، ارادت می‌ورزید و به مثنوی اوعلاقه داشت. سال فوتش، به دست نیامد. از وی دیوانی قریب به یکهزار بیت باقی مانده است.

شهر محبّت

میل خاطر می‌کشد، تازه به آن تاز نو آرم، حدیثی در میان
هست در شهر محبّت تازه‌ها درکتاب دوستی، شیرازه‌ها
غیر عشقم، هیچ در تقریب نه دل، زیادِ عشق، هرگز سیرنه
تشنگان را نیست لّذت غیر آب خستگان را نیست راحت غیر خواب

www.tabarestan.info تبرستان

غـــرقه در دریـــا نـخواهـد جـز کـنار در زمســـتان هـــر کسی جـوید بـهار
هـــر کـــه را بـاشد، بـهاری در جـهان عشـــق مـــی‌باشد، بـــهار عـــاشقان

سلطان یزدی

(تولّد ۱۳۱۰ هـ‌ق)

سلطان خانم از اهالی یزد و از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. وی در آموزش و پرورش یزد خدمت و تدریس می‌کرد. از فرجام کار وی اطلاعی نیست. از سروده‌های اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

دلم چـو طـرّه‌ی خـوبان ز غـم پـریشانست چو مرغ دل شـده در دام هـجر بـریان است
فـتاده کشـتی جـانم بـه مـوج خـون از غـم به بحر عشق ندانم کـه ایـن چـه طـوفانست
به قـعر چـاه غـم افـتاده‌ام ز فـرقت دوست دلم چو یوسف و چشمم چو پیر کـنعانست
به دیده‌ی من مسکین نگر که در شب و روز در آســمان فـراقت چـو ابـر گـریان است
مزن بـه تـیر مـژه قـلب عـاشقان ای دوست که این مقام تو باشد نـه جـای پـیکان است
دمـــی ز راه وفـا ســوی عـاشقان بـنگر که دیده‌ی من مسکین به ره درافشـان است
ز شـــوق بـاده دمـادم بـنوش ای «سـلطان» ز ســاغر لب لعـلش کـه آب حـیوان است

سلطانی - ضیاگل

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

بانو ضیاگل سلطانی شاعره‌ی افغانی در ۱۳۳۷ خورشیدی به دنیا آمد. از پدر رستگاری و از مادر علم قرآن و حافظ را آموخت . در ۱۳۵۷ مؤسسه‌ی عالی تربیت معلم هرات را در رشته‌ی ریاضی و فیزیک تمام کرد. در ۱۳۶۳ زادگاهش را ترک کرده و از خانواده و برادر محبوبش جدا شد. در چنین حالی شور مستی در سرش افتاد و سرودن شعر را آغاز کرد. و بیشتر به سرودن غزل توجه نشان داد .

در قمار گم کردم

تـــو را مـیان شب و انـتظار گـم کـردم مـیان سـینه و صـبر و قـرار گـم کـردم
مـرا بـه فـصل خـزان یـافتی نـدانستم کـه مـن چگـونه تـو را در بـهار گـم کـردم
دو چشم‌تو که پر از شور و شوق ومستی‌بود بـه یک بـهانه شـبی در قـمار گـم کـردم
کجاست جام غـزل تـا کـه سـرکشم امشب بـه جسـتجوی تـو راه خـمار گـم کـردم

پنجره‌های چشمم

یک سبد غزل دارم پیش پای چشمانت تا چو گل برافشانم از برای چشمانت
بقچه‌های زخمم را بسته کرده‌ام امشب می‌روم از این وادی پابه پای چشمانت
قایق خیالم را سوی انتها می بر تا مرا به خود آرد ناخدای چشمانت
موج گیسوانم را باد می‌برد باخود از سر پریشانی در هوای چشمانت
غربت مرا پر کن از ترنم عشقت تا زمان، زمان گردم همنوای چشمانت

تبرستان www.tabarestan.info

سلطانی - ناتل

(تولّد ۱۳۰۰ خ)

بانو دکتر ناتل سلطانی، متخلّص به «ژاله» شاعره‌ی معاصر در اصفهان متولّد گردید. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را فراگرفت و در بانک ملی اصفهان استخدام شد. از اوان جوانی به سرودن اشعار میهنی و اجتماعی آغاز کرد. در وقایع آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۰) با همسرش که افسر هوایی بود به تبریز رفت و پس از آن به علل سیاسی، به شوروی پناهنده شد و در آنجا به ادامه تحصیل و فعالیت ادبی پرداخت. او پس از گذراندن دوره‌ی دانشگاه موفق به اخذ درجه دکترا شد. بانو ژاله سلطانی بعد از انقلاب به کشور مراجعت کرد. از مجموعه‌ی اشعار او «گلهای خودرو» و «زنده رود» و «اگر هزار چهره داشتم» منتشر شده است. او در حال حاضر، در لندن سکونت داردو همچنان به سرودن شعر و حیات ادبی خود ادامه می‌دهد. از سروده‌های وی سه مجموعه دیگر به نامهای «البرز بی شکست»، «ای باد شرطه» و «پوچ در پوچ» در لندن منتشر شده است. ازشعار اوست.

به مادرم

ای مادر عزیز من، ای غمگسار من ای اختر سعادت من، ای بهار من
محبوب من، فرشته‌ی من، آرزوی من بُستان من، شکوفه‌ی من، لاله زار من
ای آنکه از فراق تو، عمرم تباه شد برخیز و بین، چگونه بُوَد روزگار من
بار دگر به دختر خود کن نگاه مهر بار دگر ز لطف، نشین در کنار من
گلها زخاک سربدر آورده‌اند، لیک سر زیر خاک برده گل داغدار من
من «ژاله‌ی» شکسته دلم، دیده بازکن بنگر چگونه بی تو بود گریه، کارمن

مهرمرا مگر تو فراموش کرده‌ای؟ کاینسان نپرسی از من و از حال زار من!
آری تو دیده بسته و آرام خفته‌یی آسوده‌یی ز محنت شور و شرار من
فریاد من به گوش تو هرگز نمی‌رسد خوش فارغی زدرد دل بیقرار من
جانا تو شاد و روح تو، مرغ بهشت باد همواره باد حافظ تو کردگار من

باور نمی‌کنم

باور نمی‌کنم که در آن باغ پر بهار چیزی به غیر زاغ و به جز برگ زرد نیست
باور نمی‌کنم که در آن دشت مردخیز از بهر یک نبرد دلیرانه، مرد نیست
باور نمی‌کنم که فرو مرده شعله‌ها نوری دگر به خانه‌ی دلهای سرد نیست
ما، شیر درد خورده و پرورده‌ی غمیم کمتر کسی به جرگه‌ی ما اهل درد نیست
باور نمی‌کنم همه مستانه خفته‌اند در راه چاره هیچ کسی ره نورد نیست
با درد و یأس، قصه‌ی بن بست را مگوی باور نمی‌کنم همه جا راه بسته است
پیوندهای محکم یاری گسسته است طوفان فرو نشسته و سنگر شکسته است
باور نمی‌کنم که تباهیّ و تیرگی بهر ابد به تخت خدایی نشسته است
صد بار اگر بگویی، باور نمی‌کنم باور نمی‌کنم که امید و نبرد نیست

www.tabarestan.info تبرستان

سلمان پور - سیلوانا

(تولّد ۱۳۳۵ خ)

سیلوانا سلمان پور، فرزند محمّد شریف، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی بعد از اخذ دیپلم، در دانشگاه شهید بهشتی (ملّی سابق) ادامه‌ی تحصیل داده و به اخذ لیسانس در رشته‌ی اقتصاد نایل شد. از جوانی، به فرهنگ و ادب فارسی علاقه یافت و از ۱۴ سالگی به سرودن شعر آغاز کرد. خانم سیلوانا سلمانپور باهمسر و فرزندانش در امارات دوبی زندگی می‌کند و در کنار مسئولیّتهای خانه‌داری و تربیت فرزندان، گاه گاه اشعاری می‌سراید: دو مجموعه از اشعاروی، به نامهای «بر بلندای خیال» و «نبض برگ» در ۱۳۷۹ چاپ و منتشر شده است.

○ - *جاودانه*

ای نام تو
در جام هر جان ریخته

ای بوی تو
باهر گلی آمیخته
در هر چراغ روشنت
صد نورجان آویخته
بر هر گل پیراهنت
خون عزیزی ریخته
بر هر درت، یک سر به ره
بر هر رهت، یک جان فدا
ای جاودان پربها
شور آفرین سینه‌ها
شوق آفرین دیده‌ها
بویت چو از دریا رسد
جانها معطّر می‌شود
هر شاخه‌ی خشکیده‌ای
از عطر تو تر می‌شود
در گفتگوی هر نفس
عشق تو می‌پیچید و بس
از آتش عشق تو شد
دنیای پهناور قفس
آزادگی در سینه مرد
روزی که نامت را نبرد
نام تو هر جا می‌رود
جانم بدانجا می‌دود
تا آنکه هجایت کنم
«ایران من»
اوّل «الف» آزادگی
«ی» یایِ یاری داشتن

تبرستان
www.tabarestan.info

«ر» از رشادت جان گرفت
دوم «الف» انسانیت
«نونت» نشاط روح و تن
از میهن چون کوه من
نستوه من
ای مشک آهوی ختن
ای مهره‌ی جادوی من
یاس من و شب بوی من
فردوس من،
مینوی من
ایمان من
ایران من
آزاده‌ی ویران من
خامش مکن فریاد من
تا در تو ماند یادمن
ایران من!
آزاد من!

تبرستان
www.tabarestan.info

سلیلی - پروین

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

بانو پروین سلیلی، شاعره‌ی معاصر، فرزند فخرالزمان قدوه و ابوالحسن سلیلی، در اراک به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسطه را فراگرفت. در تهران از دانشکده‌ی ادبیات، فارغ‌التحصیل شد. پروین سلیلی، با آقای مجتبی محسنی سجادی اراکی، زناشویی کرده و صاحب سه فرزند است. او از سال ۱۳۲۲ سرودن شعر را آغاز کرده است. اما هنوز از وی دفتر مستقلی چاپ و منتشر نشده است. وی خواهر کیواندخت سلیلی شاعر دیگر اراکی است.

سراب

هیچ‌کس چون‌من،زعمر و زندگانی سیر نیست وز غم دوران، پریشان خاطر و دلگیر نیست
روزگاری، شادی دل، پرده‌ی غم می‌درید لیکن اکنون یار من، جز ناله‌ی شبگیر نیست
گرچه‌رویم همچوگلهای بهاری تازه‌نیست دربهارعمر،کس چون من،زجانش سیرنیست
در امیدچشمه‌ی آبی،سرابی‌یافتم خودنمودم‌اینچنین، خودکرده را تدبیر نیست

من و تو

تو را، زیبا و طنّاز آفریدند مرا، با هجر، دمساز آفریدند
تو را، دادند، روی آتشینی مرا، در عشق، خاکستر نشینی
تو را، افسون و نیرنگ و فسون باز مرا، یک رنگ و شیدا، خالی از راز
تو را، کردند مغرور و جفاکار مرا در جانفشانیها، فداکار
تو را، زلفت سیه کردند و پیچان مرا، در حلقه‌ی مویت، پریشان
تو را، چون جانِ شیرین، آفریدند مرا، آشفته «پروین» آفریدند

www.tabarestan.info تبرستان

سلیلی - کیواندخت

(تولّد ۱۳۱۲ خ)

کیواندخت سلیلی، دختر ابوالحسن سلیلی، و فخرالزمان قدوه، شاعره‌ی معاصر در اراک به دنیا آمد. وی، پس از اخذ دیپلم در رشته‌ی دامپزشکی ادامه‌ی تحصیل داد. با زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز آشنا شد. سرودن شعر را در سال ۱۳۳۰ شمسی آغاز کرد. شعر نو را دوست ندارد و به خیّام و آثار قدما علاقه‌مند است. مادر خانم کیواندخت سلیلی ، خانم فخرالّزمان قدوه نیز از شاعران معروف معاصر است. خانم کیواندخت در سرودن غزل و رباعی و مثنوی استعداد بیشتری دارد.

بگذشت بهار زندگانی من بی حاصل از آن جوانی من
تاریک و سیاه و محو و نابود شد صفحه‌ی زندگانی من
می‌سوزم و کس خبر ندارد زین سوز و تب نهانی من
در دفتر روزگار، ثبت است برمن، غم جاودانی من
ترسم که چو سایه‌ای در این دهر نابود شود نشانی من
بس شاخ وفا، به مزرع دل روییده ز باغبانی من

از کس بـــه جـــهان وفـــا نـــدیدم بـــنگر تـــو بـــه ســـرگرانـــی مـــن
هـــر شب بـــه سحر، شـــراری از غـــم شـــد مـــوجب دُر فشـــانی مـــن
ازگـــوهر تـــابناک دیـــده ســـر چشـــمه‌ی جـــانفشانی مـــن
لرزی چـــو ســـتاره تـــا ســـحرگه ای مـــایه‌ی شـــادمانی مـــن

سلیمانی - گلچهره

(تولّد ۱۳۰۶ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

گلچهره سلیمانی، فرزند پیرو سلیمانی شاعر معروف تاجیکستان، در شهر بخارا چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۲۵ از انستیتوی تعلیم و تربیت آن شهر، در رشته‌ی زبان و ادبیّات لیسانسه شد. از سال ۱۳۲۶ در شهر دوشنبه اقامت کرد. برای کودکان شعر می‌سراید. اشعار وی در مجلّه‌ی (صدای شرق) چاپ می‌شود. مجموعه‌های شعر او به نامهای «عید» «امروز جشن است» «سیب خوبان» «شده‌ی مرجان» «دو درخت»، «دوبه الو»،«نرگس» و «چهل کاکل بازیگر» بین سالهای ۱۹۸۱-۱۹۵۷ منتشر شده است. وی برای کودکان شعر می‌سراید و در کار ترجمه نیزمهارت دارد. اشعاری از شاعران روسی به فارسی برگردانیده. گلچهره سلیمانی عضویت کانون نویسندگان شوروی را نیز دارا می‌باشد.

○ - *مادر غمگسار من*

مـــادر غـــمگسار مـــن شـــادی روزگـــار مـــن
قـــوت مـــن، مـــدار مـــن بـــاغ مـــن و بـــهار مـــن
مادر غمگسار من!

***

صـــدقه شـــوم بـــه نـــام تـــو، لایـــق احـــترام تـــو،
مـــقصد مـــن، مـــرام تـــو، مـــقصد تـــو، مـــرام مـــن،
مادر غمگسار من!

سلیمانی - نزهت

(۱۳۷۴-۱۳۲۴خ)

نزهت سلیمانی، دختر غلامرضا و خواهر جهانگیر (تفضلّی)، شاعره‌ی معاصر، در

مشهد متولد گردید. وی با محمد تقی سلیمانی بازرگان مشهدی پیمان زناشویی بست و در حالی که به شاعری شهرت می‌یافت به عرفان گرایید و به دراویش نعمت الهی پیوست و در شمار آکابر آنان در آمد. از نزهت سلیمانی جز اشعاری که در زمان حیاتش در نشریات چاپ می‌شد دفتر شعر یا دیوانی باقی نمانده است.

شمع شب تار منی

تویی امروز، که آگاه بر اسرار منی باخبرتر زهمه مردم، از کار منی
سخت در دام بلا بسته پرو بالم، لیک شادم از اینکه در این دام، نگهدار منی
گرچه از آتش دل، شمع صفت می‌سوزم شکوه‌ای نیست مرا، چونکه تودلدار منی
پیشه‌ای‌نیست به جز یاد توام در عالم فخرم‌این‌است که همچون‌تو شهی، یارمنی
پای، زنهار طبیبا، مکش از بالینم گر که در فکر صلاح دلِ بیمار منی
چه غم، ارتیره کند دور فلک، روز مرا تو که با چهره‌ی خود، شمع شب تار منی
من و عشق رخ جانان و تو و شوق بهشت چند، ای زاهد خودبین، پی آزار منی

همچو من بنده‌ی فرمانبر مشتاقی را
مده از دست، گر ای خواجه، خریدار منی

سلیمه بیگم «بابری»

(۱۰۳۱-۹۴۷ هـ ق)

سلیمه بیگم، دختر خواهر همایون شاه بابری، از بانوان پارسی گوی هنداست. این دختر، ابتدا همسر بیرام خان، خانِ خانان بود. بعد از کشته شدن بیرام خان (۹۶۸ هـ ق) جلال‌الّدین اکبر شاه (۱۰۱۴ - ۹۴۹ هـ ق) او راکِه دختر عمّه‌اش بود به زنی گرفته و به حرمسرای خود برد. این بانو، طبع شعر داشت و «مخفی» تخلّص می‌کرد. پدر سلیمه بیگم، میرزا نورالّدین از خواجه زادگان نقشبندیّه بود.

کاکلت را من ز مستی، رشته‌ی جان گفته‌ام مست بودم، زین سبب حرف پریشان گفته‌ام

سمُواتی - هاله

(تولّد ۱۳۵۴ خ)

هاله سمُواتی، فرزند آقای مهندس حسن سمُواتی، از شاعران معاصر است. وی در

تهران چشم به جهان گشوده و از کودکی، دختری باهوش و فعّال بود و به شعر و ادبیات علاقه و گرایش داشت. سرودن شعر را در زمان دانش‌آموزی آغاز کرد.

عشق به یزدان

سخن عشق که بردولت مستان آید — برگ سبزی است که از طرف گلستان آید
همه شب قلب اسیرم، به هوا خواهی عشق — در طواف حرم یار، شتابان آید
هر فقیهی که به مسجد، رخ شیدایش دید — خرقه بگذارد و در مجمع رندان آید
بامن خسته‌ی شوریده‌ی مشتاق چو شمع — سوختن در قدمش، وه که چه آسان آید
لیک از دست وصالش قدحی نوشیدن — خوان هفتی است که، بررستم دستان آید
نقش رویش که به دیوان دلم آذین است — چون نگینی است که بر عقد فقیران آید
هر نوایی که زچنگ خردش حاصل شد — علم نغزی است که از وادی عرفان آید
آتش بوسه‌ی لطفش که زجان برخیزد — چون سپندی است که از مجمر جانان آید
جلب لطف و کرمش همچو زری، کارزش آن — برخریدار رهش، وه که چه ارزان آید
باده برگیر تو«هاله» که زنوش می‌ناب — مرهمی بر اَلَمَت، در شب هجران آید

عشق رامنزل و هم مرتبت و مأوایی است
لیک سرحد ثنا، عشق به یزدان آید.

www.tabarestan.info تبرستان

سمرقندی - شهزاده

شهزاده سمرقندی، از شاعران و پارسی گویان ازبکستان است که اشعارش هنوز ناپخته است.

○ - آواره

در عالم آرزوها
بوی استعداد می‌آشامم
به روی صفحه و خامه
خیره و پریشانم
چه می‌خواهم؟
شعر؟!

برای چه؟
در دل تشنگی احساس می‌کنم
دُخان و آتشِ شعر است
بلی، ولی کو استعداد؟
از عالم آرزوها بوی استعداد می‌آید
و می‌نویسم اوّلین «شعر»را
آه، اوراق دل
خاطره‌های پرگره
شما اشعار منید
و من آواره‌یِ دیار شما...

تبرستان
www.tabarestan.info

سمندری - صدیقه

(تولّد ۱۳۱۳ خ)

صدیقه سمندری، فرزند حسین سمندری، از شاعران معاصر است. وی، در شهر نجف آباد به دنیا آمد و در اصفهان و آبادان تحصیل علم و کمال کرد. از دانشگاه اصفهان در رشته‌ی ادبیات انگلیسی فارغ التحصیل شده. سرودن شعر را از ۱۳۵۰ آغاز کرد. سابقاً ریاست دانشسرای مقدماتی دختران را به عهده داشت.

هنوز

گرچه عمریست که درمانده‌و محنت‌زده‌ایم — فکر درماندگی و غمزده‌هاییم هنوز
ما که بر پوچی این دور و زمان آگاهیم — پس چرا واله این برق جلاییم هنوز
جز دو رنگی و دورویی که ندیدیم، ولی — عاشق صادقی و صدق و صفاییم هنوز
همچنان گرگ اجل می‌دَرَد این گلّه‌ی ما — لیک ما غافل و در فکر بقاییم هنوز
توشه و زاد سفر برنگرفتیم، چرا — پیرو عقل نه و بند هواییم هنوز
ما نجستیم ره زهد و حقیقت، زیرا — گمرهیم و زخدا سخت جداییم هنوز
زندگی، شعبده‌هایی است فریبنده که ما — واله و شیفته‌ی شعبده‌هاییم هنوز
پرگناهیم و اسیر غم و رنج دنیا — سخت درمانده و محتاج دعاییم هنوز

سمیعی - پری

(معاصر)

پری سمیعی (گرانمایه) فرزند آقای رضا گرانمایه، نوه‌ی حسین سمیعی «ادیب السلطنه» شاعره‌ی معاصر، در تهران به دنیا آمده پس از فراگرفتن مقدّمات علوم، برای تحصیل به انگلستان رفت و زبانهای انگلیسی و فرانسه را به خوبی فراگرفت و در هنر شعر و نقّاشی مهارت یافت. با دکتر «مرتضی مرودشتی» ازدواج کرد. به نمونه‌ای از غزلیات او توجه کنید.

تبرستان www.tabarestan.info

گریستم

دیشب که دور از آن رخ زیبا گریستم — با یک جهان امید و تمنّا گریستم
پروانه وار ساکت و خاموش سوختم — مانند شمع، یکّه و تنها گریستم
از بس ریا و عُجب از این خلق دیده‌ام — در پای خُم باده، چو مینا گریستم
گشتم ز انتظار، پریشان، میان جمع — آشفته حال و خسته و شیدا گریستم
از فتنه‌های آدم خاکی، دلم گرفت — خود رفتم از بهشت و چو حوّا گریستم
با آنکه همچو برگ، زطوفان گریختم — بر موج خیز حادثه، دریا گریستم

سمیعی - نگارالملوک

(معاصر)

بانو نگارالملوک سمیعی، فرزند شادروان حسین سمیعی (ادیب السّلطنه) از شعرای معاصر، در تهران، چشم به جهان گشود. تحت سرپرستی پدری ادیب و دانشمند، تربیت یافت. پس از فراگرفتن دروس دبیرستانی، برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان رفت. در آنجا تحصیلات خود را در رشته‌ی پرستاری ادامه داد و بعد از مراجعت، در دانشکده‌ی پرستاری شرکت نفت، مشغول کار شد. بعدها دوره‌ی عالی پرستاری را در دانشگاه ملّی گذرانید و در همان دانشگاه مشغول به کار شد. در سال ۱۳۵۹ شمسی به درخواست خود، بازنشسته شد. وی در انجمن ادبی بانوان، عضویت دارد. اما هنوز دفتر شعری از وی منتشر نشده است.

ستاره‌ی سحری

در آسمان دل من، ستاره‌ی سحری — تو چون پری به در آیی، دل مرا ببری

صـــدای پـای تـو بـا قـلب‌من، به صبحگاه که ازکوی من، همی گذری
هـــــماهنگ‌است
چو جام‌دل، زمی عشق توست‌مالامال ببین که مستم و از خود نباشدم خبری
مرا، چه جرم که سازی اسیر هجرانت در آن زمان که تو ای ماه، عازم سفری
تو مشک مویِ نکو رو، بهار عشق منی ز غنچه‌ی گل فصل بهار، تازه‌تری
ز هجر روی تو، جز آه وناله نیست مرا نمی‌کند ز چه رو، آه در دلت، اثری
یگانه حاجتم از درگه خدا، این است که هیچ گه نرسد برتو نازنین، خطری
زبان حال من این‌است روز وشب، «نگار» باد فدای تو، نازدانه پری
ای‌گـــــل

تبرستان
www.tabarestan.info

سمیّه - عرب زاده

(معاصر)

سمیّه عرب زاده، شاعر، روشندل معاصر، «لاله» تخلّص می‌کند و در رشته‌ی حقوق، مشغول تحصیل است. غزل زیر سروده‌ی اوست:

بستر عشق

کاش، خورشید نگاهت، آسمانی‌تر شود کاش، قلب بی ریایت، عشق را بستر شود
با شقایق، تا دیار شمع شبها می‌رسم کاش چشمان مسیحت، روح خاکستر شود
شب نواز اشکهایم یادمهمانیِ توست ژاله بر گل می‌نشیند، تا صفا گستر شود
همره آلاله‌ها، جانم به دریا می‌رود کاش، آه آتشینم تا به گردون بر شود
انعکاس عشق تو، باآینه همزاد بود کاش، راه وصل تو، با آینه زیور شود
کاش «لاله» بشکند با رازهای سرخ تو یا بیاید در هوایت، با تو جاری‌تر شود

سنجابی - مهری

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

بانو مهری سنجابی، در کرمانشاه، چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را تا دیپلم متوسّطه، در چند شهر گذرانید و سپس از مدرسه‌ی عالی ورزش، لیسانسیه شد. در حال

حاضر در وزات آموزش و پرورش، به نوباوگان زادگاهش خدمت می‌کند. صاحب ذوق و استعداد است. اشعار زیبایی می‌سراید. به قول خودش، از دیار شیرین و فرهاد است. و صدای تیشه‌ی فرهاد را در خلـه‌ی تنهایی، احساس می‌کند.

ای بهار

شـعر سـبزم، شـعر مـیلاد مـن است شـور شـعرِ عـاشقانه گـفتن است
بـا تـو، مـن، صـبح بـهارم، ایِ بـهار بـی تـو، بـغض شـوره زارم، ای بـهار
بـا تـو، مـن دریـاییم، دریـاییم بـی تـو، روح تـاکت تـنهاییم
بـامن، از بـاران و از یـاران بگـو بـامن، از صـبح چـمنزاران بگـو
بـامن، از زنـبور وگـل، کـندو و بـاغ بـا مـن، از پـروانـه ونـور چـراغ
بـا مـن، از فـانوس سـرخ لاله‌هـا بـامن، از انـدوه تـلخ نـاله هـا
تـا کـه بـاغ شـعر مـن رنگـین شـود خـواب چشـمانم زگـل سـنگین شـود
ای درخـتان، روز مـیلاد مـن است روز شـعر عـاشقانه گـفتن است
روز مـیلاد مـن و آغـاز مـن آسـمان و شـوکت پـرواز مـن
ای مـعطّر ازتـو، بـاغ سـینه‌ام ای زلال از تـو، رخ آیـینه‌ام
نـقش سـیمای تـو، الهـام مـن است آتشـی در مـیوه‌ی خـام مـن است

سواد کوهی- ماه منظر

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

بانو ماه منظر، شاعره‌ی معاصر، همسر نخست شاعر و تصنیف ساز فقید، کریم فکور دارای تحصیلات ادبی می‌باشد. او چند سالی نیز در اروپا، ادامه‌ی تحصیل داده است. خانم ماه‌منظر، از شاگردان استاد نظام وفا و مورد تأیید و قبول وی بود. مجموعه‌ی اشعارش به نام «پرواز خیال» در سال ۱۳۳۷ چاپ و منتشر شده است. دو بیتی‌های زیر از اوست:

آن روز کـه شـد زنـدگی مـا، آغـاز آغـاز شـد افسانه‌ی ایـن سـوز و گـداز
دادنـد بـه مـا دلی و گـفتند: بسـوز دیـدند کـه سـوختیم، گـفتند، بسـاز

***

www.tabarestan.info تبرستان

تـــو را ســـوگند، ای عشـــق دل افـروز کـه گـه جـان بـخشی و گـه جـان بکـاهی
زمـــانی دیـــده بـــر دلخســـتگان دوز کـــه عـــمری شـــاد بـاشند از نگـاهی

سودبخش - ژاله

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

ژاله سودبخش، از شاعران معاصر است. وی، در تهران دیده به جهان گشوده ،دیپلمه است. سرودن شعر را از ۱۳۶۸ آغاز کرده. در شعر نو وکهن هر دو طبع آزمایی می‌کند. هم اکنون در خارج از کشور به سر می‌برد.

تبرستان www.tabarestan.info

غم

نـــمی‌گردد ز مـــن هـــرگز جـدا، غـم خـدایـا تـا بـه کـی خـوانـم خـدا، غـم؟
ز خـــــاطرها بشـــوید اشک دیـــده بـــرایـــم شـــد رفـــیقی آشـــنا، غـم
قـــلم را نـــیست آن قـدرت کـه گـویم کـه بـا دل کـرد روز و شب چـه‌ها، غـم
زدم زانـــو بـــه نـــزدش تـاکـه شـاید بـــرای تـــرک دل گـــردد رضـــا، غـم
بـــودهمراز و هـــمراهـــم شب و روز بـــبارد از زمـــین و از هـــوا، غـــم
بـــه هـــر جـــا بـنگرم، بـالا و پـایین بـــبینم روبـــرو یـــادر قـــفا، غـــم
دلم بـــــا غـــم گـــرفته انس و الفت چـــو مـــی‌بیند بـــه او دارد وفـــا، غـــم
بـــه غـــیر اشک، دیگـــر هـــمنشینی نـــــدارد از بـــرای مـــن روا، غـــم
وفـــــایت را بـــــنازد «ژاله» زیـــرا نـــمی‌گردد ز مـــن هـــرگز جـدا، غـم

سهراب - ترانه

(تولّد ۱۳۱۲ خ)

بانو عادلدخت، «خلعتبری» «ترانه سهراب» دختر عادل خلعتبری و فخر عظماارغون، در تهران به دنیا آمد. از مدرسه‌ی آمریکایی تهران فارغ التّحصیل شد. از نوجوانی دارای قریحه و طبع شعر بود. بیشتر مضمونهای شعر خود را از زندگی مردم می‌گیرد. اشعارش در جراید و مجلاّت، منتشر می‌گردد. مجموعه‌هایی از سروده‌هایش به نام «صدف تنهایی» ، «کبوتران سحر» و «طراوت آواره» چاپ و منتشر شده است. او ، در حال حاضر

با همسرش در آمریکا زندگی می‌کند. و خواهر ناتنی شاعر معروف خانم سیمین بهبهانی است.

شهر تو

به شهر تو، دلداده‌ای ساده بودم — به دامِ غم عشق، افتاده بودم
کنون می‌روم بی تو، تنها و نالان — پشیمان که اینسان چرا ساده بودم
ندانسته بودی که سرمست عشقم — اگر مست بودم، نه از باده بودم
دلم را شکستی، نیامد شگفتم — گناهم همین بس که دلداده بودم
دلم آشنای قدیم غمت شد — که چون لاله، با داغِ دل زاده بودم
زباران اشکم،تر و تازه می‌شد — پیامی که سویت فرستاده بودم
به بند تو افتادم اکنون چو آهو — اسیرتوأم، گرچه آزاده بودم

چون آفتاب

چون آفتاب، از لب بامم پرید و رفت — روز مرا به کام سیاهی کشید و رفت
چون شبنمی نهان ز نظر، در سکوت صبح — یکدم به برگ لاله و نسرین خزید و رفت
با اشکِ چون ستاره‌ی من همنشین نشد — همچون شهاب گرم و گریزان دوید و رفت
برگ مرا فشاند و به همراه خویش برد — چون باد بر درخت خزانی وزید و رفت
خورشید عشق بود که در مغرب وداع — در سرخی حریر شفق، آرمید و رفت
چون جویبار بی خبر از سرنوشت باغ — فریاد مرغکان چمن را شنید و رفت
ای وای از آن مسافر بی اعتنا که دوش — در چشم ما، نشانِ تمنّا ندید و رفت

سهرابخانی - ژاله

(تولّد ۱۳۲۰ خ)

بانو ژاله سهرابخانی مقّدم، شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمده و دیپلمه است. سرودن شعر را از ۱۳۳۴ آغاز کرده. سروده هایش به سبک قدیم می‌باشد. با مطبوعات نیز همکاری دارد. مجموعه اشعار وی به نام «ژاله‌ها بر چهره‌های گل» از سوی انتشارات کسرایی در سال ۱۳۷۶ چاپ و نشر شده است. از اشعار اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

مادر

به دشت پاک محبّت، تو عطر تاتاری — به شاخه‌های طراوت، همیشه پر باری
تو رازِ پرده‌ی صبحی، به جلوه گاه سحر — تو آیتی ز وفا و شکوه و ایثاری
تو تاج عشقی و برتارک فلک رخشان — به زمره‌ی همه خوبان، تو دُرّ شهواری
بهشت، زیر قدمهایت ای فرشته خصال — به مسند ابدیّت، همیشه جا داری
تو را که مدح و ثنا بود در جهان بسیار — ولی نبوده به حَدِّ کتاب و طوماری
کدام خرمن گل، عطر دلپذیر تو داشت — به قول عارف و عامی، تو گنج اسراری
تو شاهکار جهانی، ز خلقت آدم — خوشا به حال تو مادر، که بخت بیداری
مرا که مانده کلام، از مقام و توصیفت — چکیده «ژاله» صفت، شبنمی به گلزاری

www.tabarestan.info تبرستان

عشق یعنی....

عشق، یعنی خون دل خوردن مدام! — در خموشی سوختن‌ها، بی کلام
عشق، پرواز دلی تا اوج درد — مرگ تدریجی، عذابی صبح و شام
بر مزار دل نشینی تا ابد — عشق، یعنی شرح اندوه تمام
یک سؤال بی جوابی در نهان — گر به لب آری شوی رسوای عام
تو نگاه عاشقان را خوانده‌ای؟ — از نگاه عاشقان آید پیام
از ازل بنیان آن بگذاشتند — عشق باشد چون متاعی با دوام
عشق را با واژه، کی معناکنم — چون به زیبائیِ آن کی بوده نام؟
«ژاله» سان عاشق به روی گل شدم — عشق، یعنی خون دل خوردن مدام!

سهرابی - مریم

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

بانو مریم سهرابی، متخلّص به «افسرده» از طایفه‌ی آسوند بختیاری، شاعره‌ی معاصر، در چهار محال بختیاری، دیده به جهان گشود. علاوه بر مهارت در فنون ادبی و سرودن شعر، از بانوان هنرمند بوده و درگلدوزی و قالی بافی و نسّاجی، دست دارد.

مرا، باب من، نام، مریم نهاد — روانش به مینو همی شاد باد
نهالم به گیتی، چو پژمرده شد — تخلّص به اشعارم، «افسرده» شد

سهیلا - طیّبه

(تولّد ۱۳۳۷ خ)

بانو طیبه سهیلا، شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل زاده شد در سال ۱۳۵۶ خ از دانشکده زبان و ادبیات کابل فارغ التحصیل گردید. آنگاه به کار تدریس پرداخت. در خبرنگاری و نویسندگی نیز فعالیت کرد. اکنون برای کودکان مقاله و کتاب می‌نویسد و با رادیو بی.بی.سی همکاری دارد. «آب و آیینه» نام مجموعه اشعار اوست.

تبرستان www.tabarestan.info

○ - و سمبولی ز تاراجی

جنگ، گره کور زندگی من است
و تضاد همراز جوانی من
قلبم غرور خوشتراش غرور بود
صیقل یافته از مهربانی
چماق بدستان سیه کردار
در بزم تاراج
بلور قلبم را به چارسوق بازار کشیدند
و به جرم مهربانی
لگدکوب زمانش کردند
و اینک من:
تنی از سنگ
تنی از سرب
تنی از عشق
تنی بی مهر
و سمبولی از تاراج!

سیّاح - پری

(تولّد ۱۳۳۸ خ)

بانو پری سیّاح از شعرای معاصر است. وی، در شهر کرد چشم به جهان گشود و در همان شهر نیز تحصیل علم کرد. «صدای شکستن یاسمین» از وی چاپ ومنتشر شده است.

یاسمینم، عشق در آواز شد چهچهِ بلبل، دم پرواز شد
می‌شکوفد گل، نسیم، آواز خوان چادر سبز بهاران باز شد
آه! ای آواز خوان کوچکم هستیَم دستت نشست و باز شد
شب گذشت و صبح در چشمت شکفت چنگ دل، از چشم مستت، ساز شد

حدیث حوصله

دوباره راه به سوی ترانه‌ها بردم صدای زمزمه را تا کرانه‌ها بردم
به زخمه زخمهٔ قلبم چنان نشانه زدم که اوج ولوله تا بام خانه‌ها بردم
خراب می‌کندم غم چنین که می‌تازد من این حکایت دل تا فسانه‌ها بردم
کسی نمی‌رسد از راه وکس نمی‌داند حدیث حوصله تا دشت لاله‌ها بردم
به کوچه باغ خرابات می‌شوم ساکن که بار عاطفه را تا خرابه‌ها بردم
من و حکایت دیوانگی؟ عجب هرگز چو ذره‌ای که رمد ره به سایه‌ها بردم

www.tabarestan.info تبرستان

سیّار - هما

(تولّد ۱۳۲۶ خ)

هما سیّار، نویسنده و پژوهشگر و شاعره‌ی معاصر، در تهران به دنیا آمده و در خانواده‌ای فرهنگ دوست پرورش یافت. دوره‌ی روانشناسی را در دانشگاه تهران به پایان رسانید و در دانشسرای عالی به‌عنوان کارشناس امور تربیتی خدمت کرد. برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت و به دریافت دکترای ادبیات موفق شد. نوشتن و سرودن شعر را از دوران جوانی آغاز کرد و درباره‌ی عرفان هند و ایران مطالعاتی هم انجام داده است. از هما سیّار ، اشعار زیادی در ایران و خارج چاپ و منتشر شده است. کتابهای تخصصی و تاریخی بسیاری نیز تألیف و نگاشته که شرح آنها در این وجیزه نمی‌گنجد. دفتر شعر او «به‌آب، به آتش، به باد، به خاک» نام دارد که در پاریس چاپ و منتشر شده است.

○ - پرنده‌ی خُرد

در غروب تابستان

بر بال باد سوار است و در خوابهای

خاک آلود
پل را
از خاک آشنا
تا آن کرانه‌ی سبز
ابر سرخ
هر دو جانب رود را ناگاه
تسخیر می‌کند و
آبهای سرخ
آیینه می‌شوند
پرنده‌ی خُرد
پرنده‌ی ترسان تنها.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - یک شب
بدون خبر بازگشت
در چشمهایش
برق سؤال بود
شب گذشت...
صبح شد
سیمای خود را
ظهر
با بادگرم
ازخود بیرون دمید و
غریبانه برخاک ایستاد
بید عظیم را
بید را که دید
درختچه را
در اوج باغچه نشست

عصر
که آفتاب خسته‌ی بیدار
از انتهای بام گریخت
مسافر خاک
کنار بستر سرو نشست
در گوش‌هاش همهمه می‌پیچید
سرو را بیگانه دید
برخاست، گفت:
بگذار کاج صد گنجشک
کاج هزار کلاغ
کاج کهن ،سخن بگوید
اما
کاج برج عاج
برج سکوت بود!

تبرستان
www.tabarestan.info

سیاوش آبکناری - زهرا

(تولّد ۱۳۳۱ خ)

زهرا سیاوش آبکناری، شاعره‌ی معاصر، در آبکنار بندر انزلی، دیده به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد و لیسانسیه پرستاری است. بافت کلام او در غزل، تازگی دارد. سرودن شعر را از سال ۱۳۴۹ آغاز کرده است. در سبک نو و کهن (هر دو) شعر می‌سراید و در شهر رشت زندگی می‌کند. وی ازدواج کرده و ۴ فرزند دارد و «مینو» تخلص می‌کند.

خواهم شبی، رؤیای چشمان تو باشم — تا فجر هشیاری، غزلخوان تو باشم
دریای چشمت گر زند موج دورنگی — آرامشی بر موج توفان تو باشم
گنجینه‌ی رمزی است در تو، من چو ماری — یک عمر می‌خواهم نگهبان تو باشم
خارم که روییدم به سر تا پای ساقه — تا درجسارت، دشمن جان تو باشم
دروازه بان روزگار روشنایی — شادم اگر چندی به زندان تو باشم

ای گلبن احساس! ای سامان «زهرا» خواهم شبی، ناخوانده مهمان تو باشم

گل جاویدان

گلی خواهم که در گلشن نباشد براو دست خزان دشمن نباشد
گلی خواهم که عمری دل ببندد دگر در فکر دل کندن نباشد
به باغ آرزو بذری نشاند که دیگر جای افسردن نباشد
بماند جاودانه سبز و خرم ورا خوف دی و بهمن نباشد
نباشد برسرش دست تطاول شتاء آید مرا خفتن نباشد
به دامانش نشیند گرد گردون کِسش در کنار برچیدن نباشد
ز آئین قضا برتر رود او شتابان در پی رفتن نباشد
اگر بشکفته امید وصالش دگر بیمی ز پژمردن نباشد
به پیچد همچو پیچک درخم دل مرا از عشق او رستن نباشد
یکی باشد یکی خواه و یکی جو گلی جویای هر دامن نباشد
بیا «مینو» به باغ مهر مسعود چو آن خواهی که در گلشن نباشد

سیدابوالقاسم - فرح

(تولّد ۱۳۳۹ خ)

فرح سید ابوالقاسم، از شاعران نوسرای معاصر است. وی در تهران چشم به جهان گشوده تحصیلات خود را تا نیل به دانشنامه‌ی لیسانس ادامه داده و از بیست سالگی به سرودن شعر آغاز کرده است.

○ - بیگانگی

شب از سقف می‌آویزد
نگاهم با تومی آمیزد
تن، از پیراهن رها می‌کنم
- گل سرخ و ملحفه‌ی سفید...
سر بر سینه‌ات می‌گذارم
وقتی پامچال می‌شکفد
از شب نمی‌ترسم
زیرا تاریکی معنا ندارد
تو به گلدان لبخند می‌زنی

www.tabarestan.info تبرستان

سکوت می‌گریزد
شیر سر می‌رود و عشق پیروز می‌شود!

سیده بیگم

(سده‌ی ۱۰هـ‌ق)

شاه‌ملک کارکیا، معروف به سیده بیگم، از بانوان هنرمند و شاعر سده‌ی دهم هجری است. وی، دختر سلطان حسن دوم، کارکیای گیلان بودکه خاندان کارکیا، قریب دویست سال بر لاهیجان و استان گیلان حکومت کردند و سلسله‌ی حکومت آنان در سال ۹۹۹ هـ‌ق در زمان شاه عباس صفوی (۱۰۳۸ -۹۷۸هـ‌ق) منقرض گردید. امرای کارکیا، غالباً دانشمند و ادب دوست بودند و در ترویج مذهب تشیع می‌کوشیدند و در حمایت و تشویق شعرا و علمای شیعه، ممارست داشتند. شاه ملک خانم، زنی با وقار و عارف مشرب بود و طبع شعر داشت و اشعار دلنشینی می‌سرود:

www.tabarestan.info تبرستان

غزل

مرا دردیست در دل، بیقرار از هجر یار خود — چه گویم پیش بی دردان، ز درد بیقرار خود
به درد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا — چو یاد آرم منِ سرگشته از یار و دیار خود
از آن، پیوسته‌در عالم چنین سرگشته می‌گردم — که می‌بینم چو زلف او، پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد دل — چو غنچه گر چه خون دیدم، دل‌امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش، یک بار آن جفا پیشه — اگر در پیش او، صد بار گویم حال زار خود
به کار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز — سر و سامان نمی‌بینم، من مسکین به کار خود
از این روزی که‌من‌دارم،زعشق‌او پس‌از مردن — بخواهم‌سوخت آخرای«ملک» لوح مزار خود

سیّده بیگم جرجانی

(سده‌ی ششم هجری)

سیّده بیگم، دختر ناصر، معروف به ملک، زنی بسیار فاضل، از سادات گرگان و از شاعران سده‌ی ششم هجری است. شعرش، به متانت و سلامت سروده‌های سخنوران و شاعران روزگاران پیشین است. ابیات زیر را درجواب شاعر معروف رشیدالّدین وطواط، گفته است:

زهی، بقای تو در نامه‌ی ابد مسطور — زهی، ثنای تو در خانه‌ی ازل مذکور

مناقب تو، براوراق منقبت مکتوب فضایل تو، بر الواح مملکت مسطور
سرشت ذات شریف تو از مثالب پاک بهشت طبع لطیف تو از معایب، دور
سپاه مرگ برون آمد و زحد شمار نمود آتش فتنه به خلق، دورِ فتور

سیّده مصطفی بیگم هندی

(نامعلوم)

سیّده مصطفی بیگم، از شاعران شیعی و از مسلمان هند بود. به زبانهای پارسی و اردو اشعاری در نعت و تعزیت اولیای مذهبی تشیّع سروده است. کتاب «لسان ذاکرین» و «ذخیره‌ی مصائب» و «مرقع غم» و «مقتل الشهدا» از سروده‌های اوست. نمونه سروده‌هایش را به دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

سیّدی - منیر

(تولّد ۱۳۰۵ خ)

منیر سیّدی، مادر غزاله علیزاده، شاعر معاصر در تهران به دنیا آمد. روزهای کودکی را در همدان سپری کرد و دروس ابتدایی را در مشهد فراگرفت در مشهد با بازرگان معروفی ازدواج کرد و به دلیل علاقه و عشق به ادبیات خانه‌اش را به انجمن ادبی تبدیل کرد. در سال ۱۳۴۳ برای پیگیری تحصیل دخترش به تهران آمد و مجلس ادبی خود را در تهران ادامه داد. از خانم سیّدی که پس از حادثه تلخ مرگ دخترش غزاله ضربه سختی خورده است تاکنون دو اثر شعری به نام «عشق گم شده» توسط انتشارات توس در سال ۱۳۷۳ و رمان «پیک آشنا» انتشارات نگین در سال ۱۳۷۶ چاپ و منتشر شده است.

○ - *بی‌ستاره‌ها*

دیشب دمی ستاره‌ی بختم فروغ داشت
گفتم برون شدم ز صف بی ستاره‌ها

اما دوباره‌خفت، چه‌ها سازم ای دریغ
خورشید بخت را چو به ناگه شراره‌ها

ظلمت فرو گرفته مرا هفت آسمان
در هفت آسمان‌ام شاید ستاره‌ها

اندوه روز روشنم به شب تیره‌گون سپرد
زین بعد وا رهم اگر بکنم رو به چاره‌ها

لطف خدای چون به مددکارساز شد
بر سر نهم ز گوهر خورشید پاره‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

بگشا منیر، دیده و با رستخیز شدن
گوهر برآر از دل این سنگواره‌ها

○ - نثار تو

بشکفت باز خوشه‌ی شعرم، کنار تو
اندر سکوت شب، ز نسیم بهار تو

شب بوی ذوق می‌پراکند عطرها
در جلوه‌گاه ماه به روی دیار تو

دل را هنوز جلوه‌ی روی تو آرزوست
تابر زند بر آتش سردم شرار تو

از آن نگاه روشنت، ای آن که سال‌هاست
دارم درون سینه نهان، سوز نار تو

پژمرده ساخت غنچه‌ی شعرم، غبار غم
بازآ که بشکفد، گل من در کنار تو

تا خوشتر از خیال رخ دوست هر شبی
روید به کشت ذوق، گل شاهکار تو

دارم منیر سینه‌ی سوزان و شعله‌ای
از آن شراره‌ها به نمایم، نثار تو.

تبرستان
www.tabarestan.info

ش

شادی قاجار

شادی بانویی از طایفه‌ی قاجار و از وابستگان احمد شاه قاجار، معروف و متخلّص به «هلاکو» مؤلّف مصطبه‌ی خراب بود و گاهی شعر می‌سرود. اشعارش بر مشرب عرفانی بود و گاهی نیز در شعر به شوخی و هزل می‌پرداخت.

تبرستان
www.tabarestan.info

ساغری از کف ساقی بگرفت آن بد مست وه که نوشید و به این مردم هوشیار چه کرد؟

شارق -ماهرخ

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

بانو ماهرخ شارق، متخلص به «نیّره» فرزند مهدی شارق، در بروجن، به دنیا آمد. از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. از بانوان خانه‌دار وتحصیل کرده و همسر آقای مشفق است. از آثار او نمونه‌ی زیادی در دست نیست .

کسی که روی زنان، بی حجاب می‌خواهد تمتعی، ز اوان شباب می‌خواهد
سه چیز لازمه‌ی ماست و آن سه این باشد که زن، نجابت و علم و کتاب می‌خواهد
از آن مخالف با بی حجابیم که جهان فنای عصمت ما، با شتاب می‌خواهد

شاهاندخت

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

شاهاندخت (ساندخت) شاعره‌ی ارمنی که از پدر و مادری سلیسیایی در بیروت به دنیا آمده، در رشته‌ی شرقشناسی لیسانسیه است. وی در سرودن شعر توانایی بالقوه دارد. بعد از فراغت از تحصیل به تدریس اشتغال یافت. چند داستان و نوول و یک مجموعه‌ی شعر به نام «در بهار برف بارید» از وی منتشر شده است.

شاهبداغی - اعظم

اعظم شاهبداغی از شاعران نوپرداز معاصر است. دو دفتر شعر از وی به نامهای «از لای کرکره‌ی آبی» و «تنها با مداد آبیت» در سالهای پیش از ۱۳۷۴خ و دفتر دیگری به نام «تلفنی که زنگ می‌زند» از وی چاپ و منتشر شده است.

○ - *تنها با مداد آبیت*

تبرستان
www.tabarestan.info

مدادت را بر می‌داری
تا جنگلی میان ابرها بکشی
باد می‌آید
و کاجهای خشک را به خیابان می‌ریزد
ما به انتهای خیابان پرت می‌شویم
و همراه ما
عکسهای مچاله
و روزنامه‌های گذشته می‌آیند
باد، درهای بزرگ بهشت را باز و بسته
می‌کند
و من، از صدای به هم خوردن پلکهایت
بیدار می‌شوم
فقط ماه و یک بلیط پاره شده
من به تو نزدیک‌تر شده‌ام
آنقدر که در روشنایی سیگارت
خم می‌شوم
تا عکست را از آب بردارم
باد به صورتم می‌خورد
و نگاهم را می‌برد

همه چیز، تاریک

پا بر شانه‌ی سایه‌ام می‌گذارم و بالا می‌روم
تا کبریتی بکشم
ماه، مرده است
و هنوز جسدش به روی آب شناور است
دست به دریا نمی‌زنم
تا صحنه‌ی جنایت به هم نخورد!
پلکهایت به هم می‌خورند
و باد
ته مانده‌ی سیگارم را خاموش می‌کند
کورمال، کورمال
به جنگل پناه می‌برم
دستهایم به آسمان می‌چسبند
و ردّ انگشتانم بر جای خالی ماه می‌ماند!

تبرستان
www.tabarestan.info

شاه بی‌بی

(تولد ۱۳۲۶ خ)

سیده شاه‌بی‌بی (ناله) شاعره‌ی معاصر افغانستان، در شهر نو کابل از مادر بزاد. در هفت سالگی مادر را از دست داد. در ۱۳۴۳ دبیرستان زرغونه را تمام کرد و به دانشگاه کابل رفت او در ۱۳۴۴ خ با سید ظفر فوژان ازدواج کرد و صاحب سه فرزند شد. در سال ۱۳۴۷ در رشته‌ی روزنامه‌نگاری فارغ‌التحصیل شد در مطبوعات به کار پرداخت. سپس ۱۲ سال تدریس کرد. بعد از تجاوز روسها به افغانستان، وطنش را ترک کرد و دو سال در پاکستان گذرانید و سپس به انگلستان پناهده شد. در سال ۱۳۷۱ خ شوهرش در غربت به سکته قلبی درگذشت و شاه‌بی‌بی با سه فرزندش تنها ماند. وی سرگذشت ترک وطن و زندگی در غربت را به زبان انگلیسی تحت عنوان «به کجا تعلق دارم؟» در لندن به چاپ رسانید. از وی دفتر شعر مستقلی تاکنون منتشر نشده است.

کابل من

تمنای وصالت در دل من دوانده ریشه در آب و گل من

وطـــن، ای عشـــق مـــن، ای آرزویـــم بـــه راه زنـــدگی ســـر مـــنزل مـــن
در ایـــن طـــوفان داغ و درد و حـــرمان پـــناگـــاهم، امـــیدم، ســـاحل مـــن
چـــو خـــاشاکـــم در ایـــن گـــرداب هـــجرت تـــمنای تـــو، دایـــم در دل مـــن
حـــبابم در فـــضای بـــیخودی‌ها نـــباشد هـــیچ مـــنزل، مـــنزل مـــن
ســـفر کـــردم بســـی کشـــور بـــه کشـــور بـــهشت روی دنـــیا، کـــابل مـــن
بـــریزم دانـــه‌های «نـــاله»ی شـــعر شـــود خـــالی بـــه کـــاغذ گـــر دل مـــن.

تبرستان www.tabarestan.info

زن

هـــلا ای زن، تـــو مـــعنای مـــحبت قـــرین صـــبر و ایـــثار و شـــجاعت
بـــه داغ بـــردگی تـــا کـــی بســـوزی؟ تـــو را تـــا کـــی بـــلای تـــیره‌روزی؟!
تـــو را بـــی حـــرمتان حـــرمت ربـــودند دلت را داغ حـــرمانها فـــزودند
ز دســـتت شـــمع عـــرفان را ربـــودند تـــو را تـــا کـــنج زنـــدان ره نـــمودند
تـــویی پـــا بســـته‌ی زنـــجیر ظـــلمت حـــقارت مـــی‌کشی هـــر دم، حـــقارت

وطن

وطـــن رفت از او جـــز خـــیالی نـــماند از آن جـــام زریـــن ســـفالی نـــماند
گـــل و بـــرگ و شـــاخش شـــده رنگ خـــون زمـــین و زمـــانش بـــه حـــال جـــنون
چکـــاد غـــرورش بگـــردید پست دل شـــیر و بـــال عـــقابش شکست
هـــمه نـــام نـــیکش بـــه تـــاراج رفت بـــه خشـــم و بـــه طـــوفان امـــواج رفت
خـــدایـــا مگـــر یـــاد خـــود بـــرده‌ای؟ زمـــینی کـــه بـــر مـــا عـــطا کـــرده‌ای
ز تـــزویر و تـــرفند غـــارتگران فـــرو رفت در ژرف آتشـــفشان
خـــدایـــا بـــه حـــق دل مـــصطفی شـــود بگـــذری گـــر تـــو از جـــرم مـــا
کـــه مـــا بـــندگانت بـــه رنـــج و الم گـــرفتار طـــوفان دریـــای غـــم
پـــراکـــنده هـــرسوی و بـــیچاره‌ایـــم بـــه هـــر شـــهر و هـــر کـــوی آواره‌ایـــم
بـــه یـــاد وطـــن نـــاله‌ها ســـرکنیم کـــه تـــا گـــونه‌ی بـــخت دیگـــر کـــنیم

شاه پری قاجار

(عصر قاجاریه)

شاه پری خانم چهل هشتمین همسر فتحعلیشاه قاجار، مادربزرگ ملک ایرج میرزا

جلال‌الممالک از شاعران و خوشنویسان دوره قاجاریه است. وی علاوه بر شاعری و خوشنویسی در موسیقی نیز ماهر بود و اوقات فراغت خود را به سرودن شعر و خواندن دواوین شاعران و نواختن موسیقی می‌گذارنید و از زنان معروف آن دوره محسوب می‌شد. از اشعار وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

شاه جهان هندی

(۱۳۲۹-۱۲۵۴ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

شاه‌جهان بیگم، دختر جهانگیر محمدخان بهادر شمشیر جنگ، از بانوان عالم و فاضل و از قبیله‌ی کرانی افغان بود. در نه سالگی، پدر را از دست داد و به جای وی به ریاست حکومت «بهوپال» منصوب شد. اما به دلیل سن کم، مادرش حکومت را اداره کرد. او نزد مادرش تعلیم و تربیت دید و خواندن و نوشتن و قرائت قرآن و متون ادب فارسی و اردو و آداب و رسوم کشورداری را فرا گرفت. وی، در تیزهوشی و کرم و بخشش، بی نظیر بود. در سال ۱۲۷۱ هـ‌ق، به عقد باقی سیّدمحمّد صدیق خان نصرت جنگ، که از نجیب زادگان بود در آمد. در سال ۱۲۸۴ هـ‌ق همسرش و سال بعد مادرش درگذشتند و او در ۱۲۸۵ هـ‌ق مستقلاً اداره‌ی حکومت «بهوپال» را به عهده گرفت و با محمدصدیق حسن خان که از فضلا و نویسندگان مشهور بود، ازدواج کرد .در دوران حکومتش، به عدل و عمران پرداخت. چندین مدرسه، مسجد، باغستان و بیمارستان احداث کرد. زبان و ادب فارسی که با تسلط انگلیسیها می‌رفت فراموش شود، به کوشش این بانوی فاضل و بخششها و صله‌ها و حمایتهای او از شاعران پارسی گوی، دوباره نضج گرفت و شکوفا شد. برای چاپ قرآن کریم و کتب تفسیر و حدیث و لغت و علوم و فنون، اموال زیادی صرف کرد. علاوه بر دیوان اشعار، آثار ارزشمندی تألیف کرد. از جمله «تاج‌الاقبال»، «خزانة‌اللّغات»،«فرهنگ هفت زبانه» از تألیفات اوست. به فارسی و اردو، شعر سروده. و تخلّص او در اشعار فارسی «شاه جهان» و در شعر اردو، «شیرین» است.

هر دم ز حسن یار من، ریزد تجلّای دگر — چشمم بود در هر نظر، محو تماشای دگر
هرذرّه‌ی خاک رهش، خورشید تابان بر درش — از پرتو مهر رخش، دارد تجلّای دگر
خوبان دنیا گر همه خویند از سر تا به پا — نام خدا آن دلربا، دارد سراپای دگر
از بوریای زاهدان، بوی ریا آید به جان — بهر نماز عاشقان، باشد مصلّای دگر

باور مکن‌قول عدو،ساغرکجاوشیشه کو؟ ای محتسب این‌های‌وهو، دارد ز صهبای دگر
من می‌روم سوی حرم، دل می‌کشدسوی‌صنم من می‌روم جای دگر، دل می‌برد جای دگر
ای عشق بی پروا بیا، تا وارهم از ماسوا جز درد تو نَبوَد مرا، در دل تمنای دگر
ای مونس غمخوار من، خلقی پی آزار من بس مهر ایزد یار من ،دارم نه پروای دگر
«شاه جهان» ام بی گمان، هم تاجور درهندیان جز یاد داور در جهان، دارم نه سودای دگر

تبرستان www.tabarestan.info

شاه حسینی - مهری

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

مهری شاه حسینی ، شاعر معاصر در تهران دیده به جهان گشود. تحصیلاتش را در رشته‌ی زبان و ادبیات تا لیسانس ادامه داد. از ۱۷ سالگی سرودن شعر را آغاز کرد و در سبک‌های کهن و نو به طبع آزمایی پرداخت. او از همسرش آقای مصطفی شادمانی دارای یک پسر و یک دختر است و علاوه بر شوهرداری و تربیت فرزندان در زمینه‌ی تألیف کتاب نیز کوشش‌هایی به عمل آورده است.

از آثار او به کتاب «زنان شاعر معاصر» و یک مجموعه شعر به نام «عشقبازی می‌کنم با نام او» اشاره می‌شود.

○ - قهرمان

خواب نازک نیلوفر
پشت گرم، به دشت کاکل‌ات
و جاذبه‌ی والس آهنین پروانه
از نازنفست،
که اشاره‌ایست
به میلاد آذرخش
در پویش نگاه تو،
و پیام اندیشه‌ات
در کلام فرزانگان
جاریست .
کمان و کمند خنجر نگاهت

در جستجوی باورهای
دیرینه،
و تکیه‌ی شانه‌های پهن تاریخ
بر بالش سخاوت سینه‌ات.
اینک،
تابوت هراس
بر مقبره‌ی دوزخیان است
وتب و تاب
در بالهای اهورایی است
به دنبال قامتِ
هنجار
عهدنامه‌ی
صلح!.

تبرستان
www.tabarestan.info

بهار

باز بهار آمده، پنجره را بازکن — با نفس تازه‌ات، سوز دگر ساز کن
سبزه‌ی صحرا نگر، بستر صد لاله شد — با پر اندیشه‌ات، شوق به پرواز کن
ناله‌ی پاییز رفت، سوز زمستان گذشت — سال نو از ره رسید، زندگی آغاز کن
نغمه‌ی بلبل شنو، رقص شقایق ببین — دست فشان، پای کوب، عقده‌ی دل باز کن
هرچه به جانت غم است، در دل صحرا بریز — اشک به دامن مریز، چاره‌ی این ساز کن
تهمت بیهودگی، دور کن از جان خویش — مریم اندیشه را، بارور از راز کن
باد، مسیحا دم است، زنده کند مرده را — زنده شو از شور عشق، باز هم اعجاز کن

شاهدخت ملایری

(۱۳۰۶-۱۲۷۶هـ‌ق)

صدیقه یا شاهدخت، از شعرای سده‌ی سیزدهم هجریست و گویا از دودمان قاجاریه است. و در ملایر، به شاهدخت ملایری شهرت دارد. او اشعار خوبی می‌سرود. و در منظومه‌ای حوادث زندگی خود را به رشته‌ی نظم کشیده است.

شب نیست که دیده از غمت تر نکنم دامان و کنار، پر ز گوهر نکنم
در مردم این دیار، چون نیست وفا شهدخت، بر آن سرم که شوهر نکنم

***

من دخترکی فاضله و شاعره‌ام در دوره‌ی خود چو مهستی، نادره‌ام
این فخرم بس که ترک دنیا گفتم سی می‌گذرد ز عمر و من باکره‌ام

تبرستان www.tabarestan.info

شاهگلی - قمر تاج

(تولّد ۱۲۹۸ خ)

قمرتاج شاهگلی، متخلّص به «منظر» شاعره‌ی معاصر، در تبریز متولد گردیده و پس از فراگرفتن دروس دبستانی و دبیرستانی ،در آموزش و پرورش، به تدریس اشتغال یافت. قمر تاج خانم، بعد از مدتی تدریس، به علت گرفتاریهای خانوادگی کارش را رها کرد و به خانه‌داری پرداخت. او هم اکنون در سنین کهولت به سر می‌برد.

نهال مهرپرور

غبارم، پرّ کاهم، همره باد صبا رفتم فشاندم گوهر هستی، به پایت، بی نوا رفتم
من از جور تو نالانم، بسان جغدشب آهنگ نمی‌داند ز حالم کس، کجا بودم، کجا رفتم
گرفتم از سر شوق و شعف با دست، دامانت کشیدی دامن ازدستم،ز پیشت بی‌وفارفتم
نهال مهر پروردم، ولیکن غم به بار آورد از آن، با فرط نومیدی، ره بی انتها رفتم
رفیقان، زندگانی را تبه کردم به راه عشق پشیمانم، پشیمانم، عجب راه خطا رفتم
ز گلزار حیاتم، خواستم تا یک گلی چینم نشان از گل نشد پیدا، کنار خارها رفتم
زنزدیکان‌حسددیدم،غم‌بسیار خوردم‌زان گزیدم کنج عزلت، تا شدم زانها جدا، رفتم
گرفتم راه شادی، تا رها گردم ز قید غم ندانستم، خطا کردم، به امیّد لقا رفتم

شجاعی - معصومه

(تولّد ۱۳۳۸خ)

معصومه شجاعی از بانوان شاعر معاصر است. از فارغ‌التحصیلان خوش ذوق رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی کرمان و از فرهنگیان متعهد و دبیران متدین می‌باشد و در

دبیرستانهای شهرستان جیرفت تدریس می‌کند. به غزلی از او توجه کنید :

دلِ پابرهنه گویی که ز سر خبر ندارد بجز از هلاکت من، هوس دگر ندارد
من و دیده‌ی تمنا که به درگه تو دارم تو و چشم التفاتی که به من نظر ندارد
نشکفت غنچه‌ی دل به بهار وصلت ای گل که نسیم رحمتِ تو، به خسان اثر ندارد
به لهیب خودپرستی، فلک آن دلی بسوزد که به خرمن وجودش، ز غمت شرر ندارد
به جهان مباش چون گل که به‌آب‌ورنگ‌بالد به جمال نازد آن کس که به کف هنر ندارد

تبرستان www.tabarestan.info

شرم هندی

بانو شرم، دختر حکیم قمرالدّین، از پارسی گویان هند است. او، طبع روانی داشته و به زبان اردو، دیوان دارد و گاهی شعر فارسی نیز می‌سروده است، بیت زیر از اشعار فارسی اوست :

قامتش سرو و رخش گلفام است چشم، بادام و دو زلفش دام است

شریعت پناهی - مهرنوش

(۱۳۵۵-۱۳۱۲خ)

مهرنوش شریعت پناهی، شاعره، نویسنده ونقاش و هنرمند فقید در تهران به دنیا آمد. از محصلین دبیرستان رازی بود و تحصیلات خود را بعدها در فرانسه دنبال کرد و در رشته‌ی سینما و کارگردانی لیسانس گرفت و به فعالیت آغاز کرد. وی در روی پوست نقاشی می‌کرد و نمایشگاهی از آثار خود را در تهران و پاریس به تماشا گذاشت. دو مجموعه از اشعار وی به نامه «گلپونه‌ها» و «زن +زن» در تهران انتشار یافت. او با یکی از قضات دادگستری ازدواج کرد و صاحب پسری شد. در ۴۳ سالگی به علت نامعلومی دست به خودکشی زد و درگذشت. از اشعار او نمونه‌ای به دست نیامد.

شریف اُوا- لیلا

(زنده ۱۳۴۵ هـ‌ق)

لیلا شریف اُوا، از شاعران معاصر کشور آذربایجان «باکو» است. وی، ایرانی‌الاصل می‌باشد و به زبان فارسی، تسلط کامل دارد. ابیات زیر را به مناسبت حلول نوروز

باستانی ایرانیان سروده و برای مجله‌ی ارمغان فرستاده است:

بهار آمده است

مژده ای مرغ غزلخوان، که بهار آمده‌است — عید نوروزی و ایام هزار آمده است
دشت و صحرا بنگر،جامه‌ی رنگین بر تن — مرغکان سوی چمن بین،که‌قطار آمده‌است
یاسمن، لاله و نرگس که عروس چمنند — هردم از باد صبا مست و خمار آمده است
بلبل از روی گل آمد به فغان در گلشن — جان شیرین به کَفَش، بهر نثار امده است
هد هد خوش خبرم، مژده‌ی فروردین داد — موسم عاشقی و بوس و کنار امده است
گام فرخنده‌ی نوروز، مبارک بادا — سوی ما با قدم عزّ و وقار آمده است
در چنین مجلس فرخنده و بزم نیکو — «لیلی» یا شعر و غزل،نغمه و تار آمده است

www.tabarestan.info تبرستان

شریف - صدیقه

(تولّد ۱۳۲۲خ)

صدیقه شریف، شاعره، نویسنده ومترجم معاصر در کرمانشاه به دنیا آمد. تحصیلات دبیرستانی را در تهران و تحصیلات عالیه را در رشته‌ی حقوق سیاسی و ترجمه در فرانسه و ایتالیا به پایان رسانید. وی پس از بازگشت به تهران، سرودن شعر را ادامه داد و چند اثر از ادبیات کودکان را نیز به خارجی ترجمه کرد و به چاپ رسانید. نخستین دفتر شعر او، به نام «تارعنکبوت» در ۱۹۷۸ م در ایتالیا انتشار یافت. بایک عکاس هنرمند ایتالیایی ازدواج کرد و آنگاه به نمایش آثار نقاشی و نوشتن مقالات علمی وسرودن شعر گذرانید. از سروده‌های وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

شریفه بانو

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

شریفه بانو، متخلص به «همدمی» از بانوان شاعر و از خانواده‌ی سادات گرگان بود. وی، در سده‌ی ۱۱ هجری می‌زیست .از طبع روان و مهارت وی در سرودن شعر به‌خوبی به هنر شاعری او پی می‌بریم.

من سوخته‌ی لاله‌رُخانم، چه توان کرد — واله شده‌ی سبز خطانم، چه توان کرد
صد تیر بلا و ستم و جور رسیده — زان ناوک دلدوز به جانم، چه توان کرد

جز نام توام، هر نفسی، ذکر دگر نیست نامت شده چون ذکر زبانم، چه توان کرد
مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم دیوانه‌ی لیلی صفتانم، چه توان کرد
ای «همدمی»، از جور رفیقان ستمکار بر چرخ برین رفت فغانم، چه توان کرد

شریفه - نقیّه

(زنده تا ۱۳۱۶ هـ‌ق)

نقیّه شریفه، دختر ریاضیدان بزرگ ترک عثمانی «صائب افندی» از پارسی گویان سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هجری است. وی پس از مرگ پدر، زیر حضانت و سرپرستی خاله‌ی شاعره‌اش، شوکت خانم، تربیت یافت. از ادبای نامدار فارسی زبان عثمانی بود و در دانشسرای عالی دختران، تدریس می‌کرد. معروف‌ترین اثر از تألیفات وی، کتاب «لغت فارسی» است. نقیّه خانم، از مریدان مولانا جلال‌الدین بلخی و به طریقت ولدیّه منتسب و تا سال ۱۳۱۶ هـ‌ق در حال حیات بود.

در شاخ سدره، مرغی بودم ز دام غافل بر حرص دانه چینی، از آشیان پریده

شریفی امینا - شهره

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

شهره شریفی امینا، متخلّص به «سینا» شاعره‌ی معاصر در شهر همدان چشم به جهان گشود. پس از فراگرفتن دروس ابتدایی و دبیرستان به دانشگاه الزهرا راه یافت و در رشته‌ی طراحی صنعتی فارغ‌التحصیل شد. وی سرودن شعر را از دبیرستان آغاز کرد و به فروغ فرخزاد، شاملو و نیما علاقه دارد. این بانوی ادیب، به لحاظ متانت و فروتنی خاصی که دارد ، هیچگاه خود را شاعر نمی‌داند .

○ - زندگی شاید

کودکی است که از مدرسه بر می‌گردد
و من هنوز آن کودکی هستم که ناموخته‌ام
تقدیم به مادران غریب
با فرزندانی غریب‌تر
صدای مهربانت را شنیدم

www.tabarestan.info تبرستان

از شوق آن
در کوچه‌های سبز پندار
بی بال و پر،
تا مرز پندارت پریدم.

***

گرمای آغوشت غم تنهایی‌ام را
در کوچه‌های سرد غربت
آب می‌کرد
چشمان خندانت
حریر نازکی بود
از پشت آن دیدم غم پنهانیت را
رنجوریت
روح مرا بیتاب می‌کرد

***

من،
برگ برگ خاطرات کودکی را
با رنگهای سبز و سرخ و زرد و آبی
بر آسمان خسته‌ی
خاکستری رنگ
بر جای جای
این خیابانهای دلتنگ
با گامهایم
با نگاهم
می‌نشانم
آنگاه تصویر تو را با رنگ «آبی»
روی تمام طرحهایم می‌نشانم

تبرستان
www.tabarestan.info

شریفی - خدیجه

خدیجه شریفی شاعره‌ی نوپرداز افغانی جزو شاعرانی است که به علت بروز ناامنی درافغانستان و ادامه‌ی سالها کشت و کشتار، دچار ناراحتی اعصاب ونومیدی شد و سرانجام دل به جلای وطن داده و به ایران مهاجرت کرد. وی سالهاست در شهر ری اقامت دارد. و در آرامش زندگی می‌کند

○ - وطن

ای وطن
ای که رنجهای مردمان در تو باقی است
خون بیگناهان در تو جاری
درنگ، جایز نیست
فریادی از خشم می‌باید
ای وطن
ای که شاهد کوچ پرستوهایی
به کفتارها بگو:« پرنده نمی‌میرد»
قلبم شکسته، چون نگاه زنان بی شوهر -
زنان بی فرزند -
زنان سرگردان.
خسته‌ام از سرنوشت نانوشته‌ی تو
سرنوشت نانوشته‌ی من
با این همه، برای ابد
خواهی تپید -
در جراحت قلبم،
وطن!

تبرستان www.tabarestan.info

شعبان نژاد - افسانه

(تولّد ۱۳۴۲خ)

افسانه شعبان نژاد کرمانی، نویسنده و منتقد ادبی، دختر محمود شعبان نژاد از بانوان

شاعره‌ی معاصر است. در شهداد به دنیا آمد. پدرش، کشاورز زحمتکشی است. در چهار سالگی ، با خانواده به کرمان رفت. دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در آن شهر به پایان رسانید. از کودکی، به شعر و ادبیات علاقه یافت و به سرودن شعر آغاز کرد. فعالیت و شکوفایی قریحه‌ی وی، به تشویق مصطفی رحماندوست، از سال ۱۳۶۴ در مجله‌ی کیهان بچه‌ها آغاز شد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ، از دانشگاه تربیت معلم فارغ‌التحصیل شده است و در زمینه‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان، فعالیت می‌کند. سردبیری مجله‌ی «رشد نوآموز» را بر عهده دارد. مجموعه‌ی سروده‌های وی به نام «پونه‌ها و پروانه‌ها» به وسیله‌ی انتشارات سروش، چاپ و منتشر شده است. مجموعه‌ی «در جشن گنجشکها»، «بوی زنگوله» و چند مجموعه‌ی دیگر از آثار اوست. در زمینه‌ی ادبیات کودکان نیز چند مجموعه به نامهای «بهار گمشده»، «داستان نوجوانی»، «یک آسمان سلام» و «النگوهای قرمز»، از خانم افسانه چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

دار قالی

من و مادر، کنار دارِ قالی همیشه روز و شب مشغول کاریم
در این تنها اطاق خانه باید میان باغ قالی، گل بکاریم

***

ولی فرش اطاق ما به جز یک گلیم کهنه چیز دیگری نیست
تمام زحمت روز و شب ما خدا داند برای خانه‌ی کیست ؟

***

همیشه با نخ خوشرنگ باید ببافم شاخه‌ها را بوته‌ها را
تمام نقش قالیهای ما هست پر از گلهای رنگارنگ و زیبا

***

ولی یک روز نقشی می‌کشم من که شاید بهتر از هر نقش باشد
ببافم با دو دستم فرشی آن روز که نقش خانه‌ای بی فرش باشد

شعبی - نیّره

(تولّد ۱۳۱۷خ)

نیّره شعبی، فرزند سید حسین شعبی از شاعران معاصر است. وی، در شهر دزفول چشم

به جهان گشود. در کودکی با خانواده به اهواز رفت و دوره دبیرستان را در دبیرستان پروین اعتصامی، فراگرفت. در سال ۱۳۴۹ ازدواج کرد و همراه همسرش به آبادان و شیراز رفت. او صاحب پنج فرزند است و سرودن شعر را از سال ۱۳۶۸ آغاز کرده است.

کوره راه

از وداعت خون گریسته، آسمان رنگ رنگ وز فراقت ذوب شد، خارای سنگ
چلچراغ آسمان، گشته خموش ناله‌ام، باشد به جای ساز و چنگ
می‌زند آتش به دل، فقدان تو پای دل در راه شادی، گشته لنگ
درد تنهایی به جانم رخنه کرد بر رهایی نیست جایز از درنگ
اشک جاری گشته در دشت دلم بایدم غسلی نمایم از شرنگ
«نیره»، در کوره راه زندگی، افتاده‌ای با تلاش و زور، خوش ناید به جنگ

www.tabarestan.info تبرستان

***

چه خوش آب و هوایی دارد اهواز لقای بی ریایی، دارد اهواز
هزاران شعر نو دارد ز کارون صفای دلربایی، دارد اهواز

شفاهی - آسیه

(معاصر)

آسیه شفاهی، شاعره‌ی معاصر، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است. وی در تهران زندگی می‌کند. در جلسات انجمن شرکت و سروده‌های خود را قرائت می‌کند.

○ - سکوت

در سکوت نشسته‌ام
با تارهای خیال
پیله‌های تنهایی را می‌تنم
از لابلای ابریشمین خیال
به افق می‌نگرم و به آسمان دلم
که به رنگ غروب است.

در درونم خرچنگ تنهایی است،

که مرا می‌کاود
و روحم را، زیر دندان تردید می‌جود،
تند باد حوادث، آشیانه‌ام را
زیر تازیانه دارد
می‌دانم پیله‌ام فرو خواهد ریخت
و من نیز تهی خواهم شد
...دگر بار به پیله‌ام می‌خزم
و آرام می‌گیرم

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *تنها*

در باغ فنا تنهایم
میوه‌ی این باغ اندوه، سکوت است و
خاموش
بیا و با فانوس نگاه
کلبه‌ام را روشن کن
و بگشا در،
از شوق لبریزم کن
پنجره‌ی خوابم را برهم زن
کودک ترس را، خوابش کن با لالایی عشق
درهای سخن بشکن، دیوار سکوت بردار
ای شگرف، ای همه خوبی...

شفق - زینت

(تولّد ۱۳۲۷خ)

زینت شفق، از شاعران معاصر تاجیکستان است. وی، در ۱۹۴۹ میلادی در شهر «مسچا» چشم به جهان گشوده است. از بانوان باسواد و سخنگوی تاجیک است.

سعی سبز

زمانی بی تحمل، باد سرسان می‌کند مارا دویدنهای بی سامان، پریشان می‌کند ما را

غریق غم شدن باید،حبیب شادکامی را مگواز غم که خوداین خنده،گریان می‌کندما را
هزار آژنگ رو،از پشت یک آژنگ دیواراست خیال خانه‌ی آباد، ویران می‌کند مارا
بنای استوارِ جان کنی، دارد تقاضا بس غم تحکیم تن، هر لحظه جنبان می‌کند مارا
در این دهربیابان، سعی سبزش‌بار خشک آرد دمیدن، عاقبت خار مغیلان می‌کند مارا

شفیعی - اختر

(تولّد۱۳۰۷ خ)

بانو اختر شفیعی (ارفعی)، متخلّص به «ستاره» از شاعران معاصر در تهران به دنیا آمد. خانم شفیعی، دیپلمه است او در بانک ملی کار کرده‌است و اشعار دلنشینی می‌سراید. از سال ۱۳۲۷ به سرودن شعر آغاز کرده است و اشعاری در سبک کهن می‌سراید. وی با استادی فاضل از اساتید دانشگاه به نام دکتر شفیعی ازدواج کرده و از او دارای ۴ فرزند شده است. ولی همسرش در ۱۳۷۰ درگذشت. از این بانوی سخنسرا دفتر شعر مستقلی منتشر نشده است. عزل زیر نمودار عشق او به وطن است.

www.tabarestan.info تبرستان

به یاد وطن

یک ره، گذر به گلشن ایرانم آرزوست من مرغ وحشیم، گل وبستانم آرزوست
اینجا اگر چه جلوه گه ذوق و صنعت است آن مهد سالخورده نیاکانم آرزوست
شادی چسان کنم که دلم جای دیگر است جانم بسوخت، صحبت جانانم آرزوست
دانم زبان مردم این شهر، بیش و کم یک همنفس ز خلق صفاهانم آرزوست
چون مرغ پر شکسته به کنجی فتاده‌ام بال و پری و سیر به کیهانم آرزوست
خوبان در این دیار، فراوان بُدند لیک یاری لطیف طبع و سخندانم آرزوست
کیوان کجا و شاعر طوسی بود کجا؟ بزم ادب به مرز خراسانم آرزوست
«دی، شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست»
گاهی غم وطن کُشَدَم، گاه دوریش سوز از «ستاره» دارم و درمانم آرزوست

شکری - فاطمه

(معاصر)

بانو فاطمه شکری، متخلّص به «راحیل» از شاعران جوان و با ذوق معاصر است. در

رشته‌ی دبیری زبان و ادبیات فارسی ازدانشگاه کرمان فارغ‌التحصیل شده و به سرودن غزل علاقه زیادی نشان می‌دهد .

سحر

من به هنگام سحر، بر آسمان پر می‌کشم — من نبید عشق را، با یاد او سر می‌کشم
روح را پرواز می‌بخشم به اوج کائنات — این چنین آرام، از کوی شما پر می‌کشم
می‌روم آنجا و از قاموس جان عاشقان — واژه‌ی دل را بسان موج، در بر می‌کشم
تا بسوزد شعله‌اش جانم، کند خاکسترم — بهر این آتش، درون سینه مجمر می‌کشم
رازدل را با قلم می‌گویم و در عشق او — با دوات خون خود، بر قلب دفتر می‌کشم
من شراب خون،به جام دل بریزم ساقیا — این‌منم کز اشک می،از دیده ساغرمی‌کشم
می‌روم بالاتر از میخانه، در اوج فلک — رعد می‌گردم، ز دل فریاد دیگر می‌کشم
با نوای دل، به مهمانخانه‌ی جان می‌روم — بال و پر، سوی دیار پاک دلبر می‌کشم

www.tabarestan.info تبرستان

شکوری - شیرین

(تولّد ۱۳۵۹ خ)

شیرین شکوری از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در لاهیجان چشم به جهان گشوده و در همان شهر تحصیلات خود را به پایان آورده است .

○ - شعر یا فریاد

من دلم می‌گیرد
وقتی می‌ایستم
در مقابل چشمان خیس پنجره
و می‌شنوم
مرثیه‌ی سوزان سرما را
از بانوی سوگوار شب
با چادر سیاه

***

من دلم می‌گیرد وقتی که می‌بینم
پیرمردی خمیده، با دستهای لرزان

راه می‌برد چرخ دستی سنگین آشغال را
نفس نفس زنان
آی بابای پیر
ای کاش بهاران شود نارنجی پاییزی جامه‌ات!

شکوه اسلامی

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

شکوه اسلامی ،از شاعران معاصر است. در تهران چشم به جهان گشود و مجموعه‌ی شعر وی به نام «بهاری در زمستان» در سال ۱۳۴۸ منتشر شده است.

شهاب

دلی که در غم بیگانه‌ای تپید، منم — شبی که رنگ سحر در جهان ندید، منم
ستاره‌ای که به دامان شام غم تابید — شراره‌ای که ز چشمان غم جهید، منم
شکوفه‌ای که شکوفا نگشته، پرپر شد — غنوده‌ای که زخواب سحر پرید، منم
همای تیز پَر پرشکسته، مانده اسیر — نوای خسته‌ی غمگین بی امید، منم

شوکت علوّ

(تولد ۱۳۰۶ خ)

بانو شوکت علوّ «ژاله» ،شاعره و هنرمند سینمای معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. وی فارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی و هنرستان هنرپیشگی است. و از هنرمندان صاحب نام ایران می‌باشد. ژاله سرودن شعر را از ۱۳۳۶ آغاز کرده و به سبک قدیم شعر می‌سراید.

آیینه‌ی جان

ما بَدرِ منیریم که در خاک اسیریم — ما آینه جانیم که نقشی نپذیریم
دانیم، بُوَد پیر مغان، کعبه‌ی مقصود — ما رهرو عشقیم که در خدمت پیریم
این میکده‌ی عشق، بود بارگه قدس — ما بر در او گر چه گداییم ،امیریم
در مهلکه‌ی عشق و جنون پا چو نهادیم — گر مورِ ضعیفیم، در این بادیه شیریم
ای مدّعی، از مرگ در این ره نهراسیم — بر دادن جان در ره جانانه، دلیریم

ما دست فشان از سردنیا بگذشتیم بنگر که بجز یار، دگر از همه سیریم
تا رهرو عشقیم، همه زنده به یاریم تا «ژاله» صفت، مهر تو جوییم ،نمیریم

شوهانی - آفاق

(تولّد ۱۳۴۶خ)

آفاق شوهانی، شاعره‌ی معاصر تحصیلات خود را تا اخذ لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. مجموعه‌ایَ از سروده‌های وی به نام «تنهاتر از آغاز» از سوی انتشارات نشانه در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است. وی، در سبکهای کلاسیک و نو (هردو) شعر می‌سراید. در اوایل کار در صدا و سیمای ایلام کار می‌کرد لیکن بعدها در سرپرستی کارگاه داستان نویسی فرهنگسرای بهمن به کار اشتغال یافت و اجرای چندین برنامه‌ی رادیویی را نیز به عهده گرفت. آفاق شوهانی با آقای ابوالفضل پاشا که او هم شاعر است، ازدواج کرده و در تهران زندگی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *خداحافظ*

و تو ای ماه،
مثل باران میان کاج
خنده‌یی می‌شوی
که گنجشک می‌ریزد
و صدایی که خیسم می‌کند
و بارانی که از نگاه درخت می‌خندد
ماه کوچک!
شاه پریان خفته‌ی مادر
خدا حافظ .

○ - *انتظار*

می‌گذری
بی آن که بدانی عقربه‌های ساعت
در چندمین خانه
آمدنت را بی تابی می‌کند

تمام درها خاکستری‌اند
و من شکل غریبی که پشت تیر برق از یاد می‌روم

آه...اکنون دیگر عشق
کودکی ست بر پلّه‌ی هشتی نشسته
بر بال شکسته‌ی قناریش می‌گرید
و چشم
کوچه‌است تا تو برگردی .

تبرستان
www.tabarestan.info

شهابی - طاهره

(تولّد ۱۳۵۱ خ)

طاهره شهابی (پیله‌ور) از شاعران معاصر، در همدان به دنیا آمده و سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرده است. او در سبکهای کلاسیک و نو شعر می‌گوید. عنوان «حس غریب» نمونه‌ای از سروده‌های اوست :

○ - حس غریب

من بودم
کوچه بود
و تن شب در قاب پنجره

□

حسی غریب از بالای نردبان
تا وجد ستارگان
مرا سوسو می‌زد!

□

از کوچه عبور را دزدیده بودند
و از نگاه تیرک چوبی آن
نور را!

□

همیشه می‌گریزم
از این آشیانه‌های تهران
از اینجا که از حیاط، هیچ چیز نمی‌فهمید
حتی
از روشنی
از حوض
از پرنده
گریز: پناه نیاوردن به وحشت خود
به بام می‌روم
و به تماشای خوشبختی همسایه می‌نشینم
دست کوچک پسر همسایه
چقدر شباهت دارد
به تنهایی دستان من
دستانش،
همه چیز را می‌فهمند.
تمدن خانه‌ی ما را!
قلبهایی که برای عشق، آشیانه‌ای ساخته‌اند
دیوار را!
دیروز،
طرحی از یک «پنجره» بر دیوار می‌کشید
من هستم
کوچه هست
و تن شب در قاب پنجره!.

تبرستان
www.tabarestan.info

شهرضایی - سیّاره

(معاصر)

سیاره شهرضایی، متخلّص به «پریش» از شاعران معاصر است و در تهران زندگی

می‌کند. وی در انجمن ادبی گلستان سعدی عضویت دارد و سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. غزل زیر را از بهار سخن، نشریه‌ی آن انجمن نقل می‌کنیم.

گوش نامحرم

کاشکی یک شب دلِ من غم نداشت کاش صبح بی کسان ماتم نداشت
گل به شبنم، داغِ دل را شست و من سوختم جایی که چشمی نم نداشت
در کویر، از آسمان باران مخواه سفره‌ی لب تشنگان شبنم نداشت
شکوه‌هایم زیر لب ناگفته ماند کاش محفل گوش نامحرم نداشت
از ازل، حیوان ز حیوان می‌گریخت کاش آدم وحشت از آدم نداشت
چنگ و دندان پلنگان گر نبود جنگل سبز طبیعت رم نداشت
هر کسی جایی دخیلی بسته بود تا امیدی همچو من عالم نداشت
ما، میان ناله، فریادی زدیم طبع تو چیزی ز حاتم کم نداشت

www.tabarestan.info تبرستان

شهروزی - قمر

(معاصر)

قمر شهروزی، از شاعران معاصر است. وی در شیراز، دیده به جهان گشود و لیسانسیه‌ی زبان و ادبیات انگلیسی، از دانشگاه شیراز و فوق‌لیسانس رشته‌ی مطالعات و تحقیقات امور اجتماعی از دانشگاه تهران می‌باشد. اکنون در شرکت ملی نفت ایران، مشغول خدمت است و در ضمن، به تحصیلات خود ادامه می‌دهد. در خصوص شعر و شاعری می‌گوید: از کودکی، این استعداد در من بوده و همیشه از خواندن اشعار زیبا و لطیف، لذت می‌بردم.

رشته

بازهم شب شد که از سودای او جان ودل سوزد به ناکامی و درد
باز هم شب شد که با اوهام او خلوتی حاصل کنم با آه سرد

***

باز هم تنها شدم با اشک خود تار و پودم عشق او را زنده کرد
آه سوزان خیزد از سودای دل مهر او، قلب مرا آکنده کرد

***

مرغ دل، سوی فلک پر می‌کشد سرگران، لب بسته از هر گفتگو
دلشکسته، باز می‌گردد به من چون نمی‌بیند ثمر زین جستجو

***

سر به سینه می‌زند دل از تعب جان به سوی نیستی روی آورد
هر نفس کز یاد او بر لب رسد آتش دل را به همراه آورد

***

هر شب این غوغای هستی سوز من می‌زند آتش به تار و پود جان
روز با غم، رشته‌های دیگری چون شب آید باز سوزم همچنان

تبرستان www.tabarestan.info

شهره - قاجار

(سدهٔ ۱۳ هـ‌ق)

شهره، از خانواده‌ی قاجار و از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. تذکره نویسان، از زندگینامه‌ی او، چیزی ننوشته‌اند. کتاب خیرات حسان، دو بیت زیر رااز او نقل کرده است و از همین دو بیت، تسلّط و مهارت وی در سرودن شعر به خوبی پیداست:

دلم در دام آن زلف پریشان است و می‌ترسم در آخر از پریشانی به رسوایی کشد کارم

***

لب برگشا به سخن، گر همه خود دشنام است کآرزو هست شنیدن سخنی، زان دهنم

شهیدی - رخساره

(تولّد ۱۳۲۳ خ)

رخساره شهیدی، شاعره‌ی معاصر در شهر سیرجان چشم به جهان گشود. دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رسانید. برای ادامه تحصیل به تهران رفت و با شرکت در کنکور سراسری در دانشگاه تهران در رشته‌ی ادبیات انگلیسی تحصیل و مدرک لیسانس گرفت. سپس به زادگاه خود مراجعت کرد و در حال حاضر در دبیرستانهای سیرجان تدریس می‌کند. وی سرودن شعر را از جوانی آغاز کرده و اشعار دلنشینی می‌سراید. در سیرجان جایی را به اسم «باغ سنگی» آباد کرده که تلویزیون چند

بار آن را نشان داده است.

باغ سنگی

رهروی درد آشنا دیدم که هستی باخته بعدِ عمری رنج و محنت، باغ سنگی ساخته
میوه‌های آن درختان سنگهای گونه‌گون با دوصد خون جگر بر رشته‌ای افراخته
تا نگاره شرح ظلم و داوری خواهد زخلق سنگ بر سر، خار بر دل،او چه عمری باخته
باغ موروثی گرفته شاه از آن تیره بخت توسن بیداد را بر جسم و جانش تاخته
از زبان و گوش لال و کر بدی آن شوم بخت حرف دل را از سر سازش به سنگ انداخته
تا که گیرد انتقام از ظالمین عصر خویش سنگها با تیشه سوراخ و به دار انداخته
یادگار آن گلستانی که او از دست داد لاجرم از سنگ و چوب او، بوستانی ساخته
باغ سنگش را دگر ظالم نمی‌گیرد از او با چنان امید او، عمری چنین پرداخته

www.tabarestan.info تبرستان

شهیدی - پروین

(معاصر)

بانو پروین شهیدی (شمس‌الحاجیه) از خانواده‌ی شهیدی و دختر حاجی میرزا حبیب خراسانی است. وی، زنی با سواد و خوش قریحه بود و ذوق سرشاری داشت و اشعار نغزی می‌سرود. متأسفانه اشعار او، تدوین نشده و بسیاری از آنها از بین رفته است. خود او نیز چند سال قبل، در هفتاد سالگی بیمار شد و درگذشت. از اشعار اوست:

وصل یار و فصل فروردین خوشست طرف جوی و لاله و نسرین خوشست
خوش نباشد هر خطی در هر لبی گرد آن لب، آن خط مشکین خوشست
بر گلستان رُخت، شب تا سحر همچو بلبل، ناله‌ی پروین خوشست

شیرانی -اختر

(معاصر)

اختر شیرانی، شاعر معاصر، از بانوان تحصیل کرده و فرهیخته کشور همسایه‌ی ما پاکستان است. زنی مؤمن و مذهبی است و اشعاری در نعت حضرت رسول و زعمای مذهبی سروده است. از اوست :

نعت رسالت مآب

نعت حضور خواجه‌ی بطحا نوشته‌ایم صدها صفات حُسن به یکجا نوشته‌ایم
این نظم گوهرین، به هزار عزّ و احترام در مدح تاجدار مدینا نوشته‌ایم
صلّ علی بر مرسل رحمت نشان، بباد شأن جمال صاحب اسریٰ نوشته‌ایم
بر دل، برای بخشش عصیان، بروز حشر نام حبیب پاک به صدجا نوشته‌ایم
بودیم دل شکسته و وامانده و حزین رودادِ غم، به نورِ سروپا نوشته‌ایم
ای کارساز عالمیان، کار من بساز فریاد دل، به خدمت آقا نوشته‌ایم
این نامه در شکایت آلام روزگار سوی مکین گنبد خضرا نوشته‌ایم
آنجا که بارد، رحمت خلاق کائنات هر غم، به بارگاه معلا نوشته‌ایم

شاه‌امم، به حال من زار کن نظر
بر جان ما چو حشر شد، برپا نوشته‌ایم

www.tabarestan.info تبرستان

شیردل - بتول

(معاصر)

بانو بتول شیردل از بانوان شاعر خوش ذوق معاصر است و از دانشگاه آزاداسلامی کرمان، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، فارغ التحصیل شده است. وی به زادگاه خود علاقه زیادی دارد و به آن عشق می‌ورزد.

لهجه‌ی کرمانی

فری شهر کرمان، بهشت برین خواتین آن ،جملگی حور عین
همه لیلی آسا و شیرین سخن عسلشان چکد، جای حرف از دهن
یقین داند آنکس که ایرانی است که شیرین‌ترین لهجه، کرمانی است
خواتین آن، جمله گُرد و دلیر میان دو انگشتشان زرّ و تیر
نه ماشو،[1] نه ململ، همه جوهری چنان محسن و طاهر و جعفری [2]

۱- ماشو: نوع بافته‌ی پشمی که درویشان پوشند، پلاس و گلیم را هم گویند. ضمناً مخفف نام ماشاالله را ماشو هم می‌گویند و ایضاً به محمد هم مَلمِلو تلفظ می‌کنند.

۲- سه شاعر همکلاس شیردل که در مناظره سپر انداختند.

که در شعر، والا و نام آورند چو ویکتور هوگوهای این کشورند
نه ریگان نه کارتر، که بس ناکسند ز شعر دَری، کی بدیشان رسند؟
من و این سه شاعر به شعر وزین بدوزیم خود آسمان بر زمین
به آهنگ فَعلُن فعولُن فُعَل بخوانیم بر گوش جمله ملل
هنر نزد کرمانیان است و بس بود شعرشان خارج از دسترس

شیرزاد عراقی - شیدا

(۱۳۵۴ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

خانم شیدا شیرزاد عراقی، از شاعران معاصر است. مجموعه‌ای از اشعاروی به نام «مثل چشم تو» از سوی نشر ایمان در ۱۳۸۱ چاپ و منتشر شده است. غزلیات زیر از اوست:

مثل چشم تو

زندگی زیباست مثل چشم تو رنگ رؤیاهاست، مثل چشم تو
با تو، قسمت می‌کنم مهتاب را چونکه روح افزاست، مثل چشم تو
می‌شوم گم در هوای عاشقی در دلم غوغاست، مثل چشم تو
ز آتش افروزی عشقت نازنین آتشی در ماست، مثل چشم تو
قصّه‌ی باران به گوشت خوانده‌ام پاک و دل آساست، مثل چشم تو
آن غزلهایی که خواندی خوبِ من راز پر معناست، مثل چشم تو
فاصله معنا ندارد بین ما تا دلم «شیدا» ست، مثل چشم تو

کهکشان عشق

حالا زبان مشترک ما، زبان عشق چیزی اگر به سفره‌ی ما هست، نان عشق
زیباترین تجسم از تو همیشه هست منظومه‌ی حضور تو در کهکشان عشق
بر شیشه‌های پنجره‌ام، زخم‌هایش آری دوباره حمله و تیر و کمان عشق
جان منی چه گونه به اثبات می‌رسم جان تو را قسم بخورم یا به جان عشق
جاری است پا به پای قدمهای عاشقم زاینده‌رود چشم تو در اصفهان‌عشق
از شاعران بسی تقلب بعید نیست مُهر قبول منتشر از امتحان عشق
اما من آن چه در دلم افتاده گفته‌ام تصمیم با تو، حاصل این گفتمان عشق.

ص

صابری - کبری

(تولّد ۱۳۲۸خ)

کبری صابری، معروف به «فریبا» در هرَات افغانستان به دنیا امد. در مدرسه‌ی «مهری» تحصیل کرد و دیپلمه شد. از جوانی به سرودن شعر آغاز کرد. استاد وی در شعر و علوم ادبی «فدایی هروی» بود. اشعارش در نشریات هرات «اخبار» و «اتفاق اسلام» و «اشک قلم» چاپ می‌شد. مدیریت انجمن فرهنگی در بخش شعر زنان افغانی تحت نظارت فدوی هروی می‌باشد. گله از آوارگی و ستمگری، درون مایه‌ی اشعار اوست. از اشعارش نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

صاحب أوا- صنوبر

(تولّد ۱۹۵۳ م)

صنوبر صاحب أوا، شاعره‌ی معاصر تاجیکستان در شهر دوشنبه پایتخت آن کشور به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را گذرانید و در سال ۱۹۷۹ در رشته‌ی ادبیات تاجیک از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. اشعارش در روزنامه‌ها و ماهنامه‌ی جوانان تاجیک چاپ ومنتشر می‌شود. وی به شغل آموزگاری اشتغال دارد. نمونه‌ی اشعارش در تذکره‌ی «برگ سبز» چاپ شده است.

صاحبه سلطان

(زنده ۱۲۷۰ ق)

صاحبه سلطان خانم، دختر شهبازخان دینبلی، از شاعران ماهر و فاضل دوره قاجار بود که به کمالات فضل و هنر آراسته بود. ابیات زیر را در مدح حسنعلی میرزا، فرزند فتحلیعشاه قاجار سروده است:

شهزاده حَسَن، دلیر و لشکر شکن است شهزاده‌ی خوبروی ، شیرین سخن است

در باغ شهنشهی، خرامان سرویست در گلشن خسروی، گل یاسمن است

صاحبه خانم

(وفات ۱۲۸۵ ق)

صاحبه خانم شاعره و فصیحه عصر قاجار طبع موزون و روانی داشت و «صاحبه» تخلّص می‌کرد. او، درعفّت و پاکدامنی و خوشخویی، زبانزد همگان بود و خط خوبی داشت و در سرودن شعر نیز ماهر بود. وی بعدها با یکی از فرزندان فتحعلی‌شاه عقد ازدواج بست.

تبرستان www.tabarestan.info

زلف در روی تو هرکس که ببیند، گوید: آتشی هست که با دود در آمیخته‌اند

***

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم لطفت نشود کم، ز تو مقصود من این بود

صادقی - زهرا

(معاصر)

زهرا صادقی، متخلّص به «آرزو» شاعره‌ی معاصر، از اعضای انجمن ادبی صائب بود. و در دهه ۵۰-۴۰ اشعار خود را در آن انجمن قرائت می‌کرد. از چگونگی زندگی هنری و وضعیت فعلی ایشان بی اطلاعیم.

دریاب لحظه‌یی

بشکست دل، چه چاره کنم این شکست را یارب عنایتی، دل بی سرپرست را
در خویش اگر گم‌به ره عشق، عیب نیست دلدادگان، ز پا نشناسند دست را
آنجاکه هست و نیست زکف می‌رودبه‌عشق از نیست، کی تمیز توان داد، هست را
«ما عاشقان مست، دل از دست داده‌ایم» دریاب لحظه‌یی، دل عشاق مست را
عمریست «آرزو» ز غمت سوزد ای عزیز کی پا نهی به دیده، من غم پرست را

صارمی - سهیلا

(تولّد ۱۳۳۳ خ)

دکتر سهیلا صارمی، شاعره و محقق و مدرس معاصر، در ملایر به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا نیل به دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. وی اهل پژوهش و

ترجمه و تألیف نیز هست. ازدواج کرده و در کنار شوهر و دو فرزندش در ایران زندگی می‌کند. مجموعه آثار وی به نام «شعر بر درگه انتظار» چاپ و منتشر شده است: از خانم سهیلا صارمی که عضو هیأت علمی آموزش عالی است. چند ترجمه و داستان و کتاب ادبی چاپ و نشر شده است .کتاب «مصطلحات عرفانی ومفاهیم برجسته در زبان شیخ عطار» و «فروغ، شاعر ضد ابتذال» و «چهره نیما در منظومه‌ی مانلی» از آثار اوست. آخرین دفتر شعر او «تقویم» نام دارد. که در سال ۱۳۸۱ از سوی انتشارات کاروان به چاپ رسیده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - **با قفس**

در خم و پیچ خسته‌ی گیسوانت
اندوهِ تلخِ کوچ است
آن گونه
که گویی
پرواز قناری را
ندیده‌ای
در کاکل سبز کودکانت
یا عشق را
در دو صف آراسته‌ی مژگانت
در آبگینه
آن گونه
که گویی
رفتن را
پایانی نیست
در کژ و کوژ راه..

و من اما،
دل آزرده‌ی ماندن
همه هول شکفتن در مرداب

همه خار خارِ پرواز با قفس
همه بهانه‌ای
برای گریستن
شاید...؟

○ - رؤیا

می‌خوانیم
از دوردست
در قرارگاه ماه .
چشم بر هم می‌زنم
دست در هوا می‌کنم
و می‌فشارمت در آغوش
چون جان.
می‌گشایم چشم...
و فرود می‌ایم،
در ویرانه‌ی رؤیا؟!

○ - اسب هایی که بیهوده می‌تازند

توفان
رؤیاها را
برده‌ست
پوزخند یخین ماه
در آسمان...
در گهواره‌ی باد
می‌گریم
و شب‌های هراسان
روشن می‌کند
پلک بسته‌ام را.
گردونه‌ی واژگون خرد

تبرستان
www.tabarestan.info

گردونه‌ی باد
در بی نهایت تاریکی
و اسب هایی که
بیهوده می‌تازند
در دو سوی جهان!

صالحی - فروغ

تبرستان www.tabarestan.info

(معاصر)

فروغ صالحی، متخلّص به «فروغ»، از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است. سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند و در تهران اقامت دارد.

از وطن بگو

از ما، حدیث عشق به مرغ چمن بگو — با ما، ز حال سوختن خویشتن بگو
پرواز هم دوای دل ما نمی‌شود — پروانه را زشعله برافروختن بگو
نقشی به جز پیاله‌ی شیرین نمی‌زنم — از ما فقط به زمزمه، با کوه کن بگو
ما در ازل، به وادی تعبیر گم شدیم — آتش قبیله‌ایم، به ما از وطن بگو
ما از خزان حادثه پروا نمی‌کنیم — از گردباد فاجعه، با ما سخن بگو
چندی است در غبار قفس، بوسه می‌زنیم — یعقوب را اشارتی از پیرهن بگو

ستاره‌ی تابان

دلم برای تو تنگ است، ای طلوع زمان — بیا که از تو بگیرم دوباره خطّ امان
در این زمانه کجایی، که سخت دلگیرم — بر آسمان دلم، مانده ابر بی باران
تویی تبسّم خورشید در شکفتن گل — به باغ باور جانم، دمی بتاب و بمان
در این کویر عطشناک و از نوا خاموش — سرود سبز، برویان، گل سپیده بخوان
حضور سبز تو را، مادرم بشارت داد — به باغهای ستم دیده از هجوم خزان
من از تلاطم دریای بی قراریها — به شوق آمدنت آمدم، در این طوفان
جهان شده همه تاریک و شبچراغی‌نیست — «فروغ» تازه بتاب، ای ستاره‌ی تابان

صالحی - نائله

(معاصر)

نائله صالحی، از شاعران معاصر، در شهر اهر (آذربایجان شرقی) چشم به جهان گشوده است.

چلچراغ امید

بی تو، اندوه تلخ غریبی در دل تنگ من جا گرفته
بی حضور تو، تنهایی من وسعتی همچو دریا گرفته

***

با تو، ای معنی مهربانی خلوت سینه، مأوای عشق است
باغ اندیشه‌ی من، معطّر از گل سرخ زیبای عشق است

***

مثل بارانی و میل رویش از تو دارد کنون خاک ذهنم
نغمه‌ی پاک جوبار عشقی بر کویر عطشناک ذهنم

***

جلوه‌ی تازه‌ی نوبهاران داده‌ای تو، به باغ امیدم
کلبه‌ی خاطرم، با تو هر شب روشن، ای چلچراغ امیدم

تبرستان www.tabarestan.info

صالحی نژاد - فاطمه

(معاصر)

فاطمه صالحی نژاد، متخلّص به «صالحی» از بانوان پارسی‌گو است. وی در مشهد مقدس به دنیا آمده و دیپلمه است. او ازدواج کرده و صاحب پنج فرزند است.

امام زمان

بیا طبیب دلم، چاره‌ی نجاتم شو رسید گرگ اجل، ضامن حیاتم شو
امید من همه آنست که روزگار دراز به خاک پای تو عمری ز نو کنم آغاز
کجایی ای شه عالم، که بی تو ماخواریم به دام ظلم زمان بسته بی مدد کاریم
روم به طرف چمن تا ز تو خبر گیرم ندیده‌ام رخ تو ای نگار دلگیرم
قمر خجل ز جمال تو در جهان گردید کسی که دل به تو بسته است کامران گردید

به یاد روی توام، پادشاه عالمیان به دیگری ندهم غیر دست تو پیمان
شهید تشنه منم بهر لعل کوثر تو به شعر تازه نمایم ز جام ساغر تو
بیا امام زمان طاقتم تمام بُوَد ز جور ظلم زمان وقت انتقام بُوَد
ستاره‌ای بدرخشید «صالحی» امشب شکر ز نام چکیده شدست و آب از لب

صبوری - محترم

محترم صبوری از شاعران سبزواری است. وی دختر حاج عبدالحسین از محترمین سبزوار بوده و دیوان شعری از وی منتشر شده است. تاریخ زندگی وی به دست نیامد. ابیاتی که از وی درتذکره‌ها نقل شده از کمال مهارت وی در سرودن شعر حکایت دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

تو ای دل، محرم راز نهانی تو جای عشق و مهر دوستانی

***

قلب خود، خالی از روی و ریا می‌سازم منزلی بهر تو، از صدق و صفا می‌سازم

***

برگ عمرم زرد شد، از شاخسار افتاده‌ام سبزه‌ی ناقابلم، درجویبار افتاده‌ام

صحّت - سیمیندخت

(تولّد ۱۳۱۰خ)

سیمین دخت صحّت، متخلّص به «سیمین» از شاعران معاصر است .در تهران متولد شد. شش ساله بود که مادرش را از دست داد. از آن پس، تحت سرپرستی و تربیت عمه‌اش قرار گرفت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به انجام رساند. و از یازده‌سالگی شروع به سرودن شعر کرد. هنگامی که سال آخر دبیرستان را می‌گذرانید، بر اثر تشویق استاد نظام وفا، رسماً به شعر و شاعری پرداخت. رموز و فنون آن را از استاد نظام وفا آموخت. سپس، با مطالعه‌ی دیوان شعرای بزرگ به ویژه سعدی و منوچهری، شعرش مایه گرفت و قریحه‌اش بیدار گردید. آثارش، گاهی در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد. از آثار او دو غزل زیر را انتخاب و به نظر خوانندگان می‌رسانیم :

میان آتش و آب

دوشم، به اشک و ناله و غم تا سحر گذشت سیل سرشک دیده‌ی خونین، ز سر گذشت

شوقم زیاده گشت و به دل، آتشم فزون — هر نوبتم خیال رُخش از نظر گذشت
اشکم روان ز چشم، به جان آتشم ز عشق — سوزان میان آتش و آبم ز سر گذشت
سینه سپر به تیر نگاه تو کرده‌ام — آوخ که ناوک نگهت از سپر گذشت
در راه عشق، کشته‌ی یاریم و آه کاو — دامن کشان ز کشته‌ی خود بی خبر گذشت
جانم گرفت تا ز خیالم گذشت دوش — شکر خدا که فتنه ز ما بی خطر گذشت
تا بوده‌اش به لب، لب یاقوت فام تو — «سیمین» ز دُرّ و گوهر والماس و زر گذشت

علت پریشانی

سیلی از اشک، ز عشق تو به دامان دارم — شعله‌ها از غم هجران تو بر جان دارم
از پریشانی و آشفتگی گیسوی توست — گر من ای دوست، چنین حال پریشان دارم
لحظه‌ای آتش هجران تو خاموش نشد — گر چه صد جوی از این دیده‌ی گریان دارم
بی سبب عشق من و مهر من انکار کنی — از نگاه تو و لبخند تو برهان دارم
صبح گو، سر نزن و کوکب رخشنده، متاب — که من امشب به بر، این ماه درخشان دارم!
گرچه روکرده به محرابم و ذکرم به لب است — لیک اندر همه عالم به تو ایمان دارم
گفت «سیمین» اگرم ناوک مژگانت کشت — ز لب و بوسه‌ی جانبخش تو تاوان دارم

www.tabarestan.info تبرستان

صدر - رباب

(۱۲۷۰-۱۳۰۹ خ)

رباب، متخلّص به «مهری» خواهر شادروان حسن صدر (نویسنده‌ی معروف) از شاعران معاصر بود. وی در اصفهان، چشم به جهان گشود. در مکتب پدرش میرزا ابوالقاسم کازرونی و برادرش حسن صدر، تحصیل علم و کمال کرد. غالباً اشعار مذهبی می‌سرود. دیوانی شامل یک هزار و پانصد بیت دارد که به چاپ رسیده است. تاریخ وفاتش به دست نیامد. ابیات زیر را از زبان حضرت زینب (س)، خطاب به حضرت زهرا (س) سروده است:

مادر، دمی به حال حسینت (ع) نظاره کن — فکر کفن، بر آن بدن پاره پاره کن
برخیز، از مدینه سوی کربلا بیا — یک لحظه، زخمهای تنش را شماره کن
بنگر که این گروه، چه کردند با حسین (ع) — گردون دون، ز آه دلت، پر شراره کن
کردند کوفیان، چو سر انورش به نی — دامن، ز اشک دیده‌ی خود، پر ستاره کن

قطعه

پروانه را مسوز تو ای شمع، بی گناه پروانه عاشق است و همین بس گناه او
پروانه سوختن، نبود کار هر کسی عاشق بسوزد و بُوَد آن هم گواه او
گفتم: چه روی داده که امشب گرفته ماه گفتا: به روی ریخته، زلف سیاه او
«مهری» بدان که آتش دوزخ نسوزدش آن را که هست، حضرت ثامن، پناه او

صدر - شادی

تبرستان www.tabarestan.info

شادی صدر، نویسنده، پژوهشگر و روزنامه‌نگار از شاعران معاصر و از بانوان تحصیل‌کرده و فرهیخته کشور ماست اما به عنوان شاعر، شهرت کمتری دارد. مقالات مستدل و بعضی از نوشته‌های سیاسی وی در روزنامه‌های امروز تهران غالباً به چشم می‌خورد.

○ ۱- بی تمام

تو
همیشه دو تا بودی
بی آنکه به باور بیایی
تایی که مدام می‌دوید
و تای دیگر که سرفه می‌کرد
پیش از آن
نه نامهای دوگانه‌ات
نه سنگینی نامنتظرت
نه، هیچ تعجبی نداشت
پیش از آنکه
تو را قصه کنم.

***

○ ۲- یکی بود

شاهزاده‌ای که کاشی می‌شمرد
با تاج کاغذی بر سر

و ملحفه‌ی چروک
بر دوش.
یکی نبود
دو تا بود
که به بازی آمد
با تو و او
ملحفه سه تکه شد
و تاج سه پاره
سه شاهزاده در یک قصر
- حوض خالی کاشی - جا نمی‌شدند
بازی تنهای من
- گیج و گنگ - رنگ باخت
قصه، اما تمام نشد...
من تو را می‌ساختم
تو آن تای دیگرت را
و آن تای دیگر مرا
ما، مادران توام هم بودیم
عجیب نبود اگر ناخنهایم کبود می‌شدند
در تعجب دستهای بیشتر تو
به دنبال دویدنهایت
- بی بازی - هر روز چند بار
کفشهایم کهنه می‌شدند
قصه را
با یکی از تو
- لاجرم
تمام کردم
تو اما دو تا بودی

تبرستان
www.tabarestan.info

عجیب نیست اگر
قصه، بی تمام ماند!

صدقی - اعظم

(تولّد ۱۹۲۷ م)

اعظم صدقی (طواف اُوا) در شهر خِجند چشم به جهان گشوده است. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات تاجیک تحصیل کرده و روزنامه‌نگاری را پیشه کرده است. در هنر تئاتر هم دستی دارد. نخستین شعرش را در ۱۹۴۰ م در روزنامه خجند به چاپ رسانید. چندین قصه و نمایشنامه نیز نوشته است. به زبان روسی تسلط دارد و چند کتاب از نویسندگان شوروی را به فارسی و تاجیکی برگردانیده است. آثارش به نامهای «صدای شرق ۱۹۷۲م»، «آتش در قبرستان ۱۹۷۲م»، «بهار گل و لاله ۱۹۷۳م» «در دل کوه ۱۹۶۱ م» و چند اثر دیگر از او به چاپ رسیده است.

www.tabarestan.info تبرستان

صدقی - زبیده

زبیده صدقی، شاعره‌ی معاصر پاکستانی است. وی در شهر ملتان سکونت دارد و اشعار زیبایی می‌سراید. ببینید چقدر نغز و دلنواز سروده است:

چراغ دلها

باز، آهسته، نسیم یاد او می‌وزد در گلستان جان من
باز، گلهای سپید یاسمن یادم آرد خنده‌ی جانان من

***

باز کم کم لاله می‌دَرَد قبا باز گل آتش زند در باغها
باز می‌بندم طراز از بهر او شهر دل را با چراغ داغها

***

باز بلبل ناله‌ای سر می‌دهد باز از دل خیزدم فریادها
باز دیوانه شوم کز تاب موج می‌کنم از گیسوی او یادها

***

کم کمک، شوری به پا بینم دگر در سراپای وجود مرده‌ام
نرم نرمک، نی نواز رستخیز شعله بارد بر تن افسرده‌ام

***

آذرخش بی غریو شوق، باز دزدکی در خرمن صبرم فتاد
ای خرد، هان پایداری کن کمی باز فصل گل رسید و پیک باد

صدیقیم - فریبا

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

فریبا صدیقیم، از شاعران و داستان نویسان معاصر است. مجموعه‌ای از اشعار وی به نام «تعویق می‌اندازیم تا کی» چاپ و منتشر شده‌است ، علاوه بر این مجموعه‌ی داستانی ، به نام «شبی که آخر نداشت» از سوی نگاه سبز در سال ۱۳۷۹ و داستانی برای نوجوانان به نام «نابغه‌ی کوچک »در سال ۱۳۷۹ از او چاپ و منتشر شده است.

○ - شاید مرده باشم

شاید مرده باشم و هیچ کس «ماه» ی را که در پشت پاشنه‌هایم
پنهان شده است ندیده باشد
تعارف نمی‌کنم
مرا دزدیده‌اند
و گم شدم در آخرین حرکت تابی که بی سرنشین تکان می‌خورد
تکان می‌خورد
آن قدر که می‌رفت و آویزان در شانه‌های درختی معلق و پوسیده
باز می‌ماند
«چند لحظه پیش همین‌جا نشسته بود، روی همین تاب!»
آخر بگویید با این تخیل کوتاه قد کجای خیابانهای بی درخت را
فتح کرده‌ام؟
تا تهران، سه خیابان تاریک بیشتر فاصله نیست
همان جاست!
میخکوب گوشه‌ای از زمین (که زلزله‌خیز است) و دستم نمی‌رسد

کوتاه شده‌ام
سرم به شانه‌ی «هستی» نمی‌رسد که هیچ
گم شدنم را کسی در آخرین لحظات جهان به رقص نشسته است
و آن تاب
آن آخرین حرکت بی سرنشین
و «باید همین لحظه برده باشندش»
گفتم که
مرا دزدیده‌اند
تعارف نمی‌کنم!.

تبرستان
www.tabarestan.info

صراحت روشنی - لیلا

(۱۳۳۷-۱۳۸۳ خ)

لیلا صراحت روشنی فرزند سرشار، از شاعران و پارسی گویان معاصر افغانی است. وی در ولایت پروان، به دنیا آمد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل، لیسانس گرفت و به تدریس پرداخت. اولین مجموعه‌ی اشعارش به نام «شعری که خنجر است» و دومین دفتر به نام «طلوع سبز» در سال ۱۳۶۵ و دفتر دیگری به نام «تداوم فریاد» در سال ۱۳۷۰ منتشر شد. مجموعه‌ی دیگری به نام «فصل مرجانی» را در دست انتشار دارد. وی، در هر دو سبک نو و کهن، طبع آزمایی می‌کند. اشعارش از زبانی صمیمی و اندیشه‌ای ژرف نشأت می‌گیرد. سروده‌هایش از هر تفسیری بی نیاز است. وی مدت‌ها در یک آپارتمان در کشور هلند به‌تنهایی زندگی می کرد و در سال گذشته تحت یک عمل جراحی مغز قرار گرفت و اخیرا در همان کشور درگذشت. یادش گرامی باد.

در محاق

ای شکوه قامت سبز بهار ای غروب لحظه‌های انتظار
ای بلندای تمناهای من ای بهار سبز رؤیاهای من
ای حضورت، آفتاب زندگی در بهار رویش و تابندگی
تا تب دستت، به جانم ریخته از نهادم، شعله‌ها انگیخته

آتشی در بودِ من افروخته کشتزار سبز جانم سوخته
تا به لبهایم تمنا کاشتی سایه‌ی غم از دلم برداشتی
ای سحرگاه شکفتنهای من خون سبز شعر، در آوای من
تو نشسته روی بال اختران من به عمق تیره‌ی شبها، نهان
من نشسته در محاق، ای خوب خوب چشم در چشمان خاموش غروب
انتظارت، انهدام اخگر است مرد نی از تیره‌ی خاکستر است
بی تویی، جاری پی انجام شب من اسیر خسته‌یی در دام شب
وای اگر شب، در دلم منزل کند منزل، این همزاد غم، در دل کند

تبرستان www.tabarestan.info

اینجا می‌آید

اینجا کسی نیست اینجا
پرنده بی آشیان و باغ بی باغبان
هوا بی اکسیژن
آفتاب سرابی است که بهره‌ای نیست بر تشنگان
و ماه نیز برکه‌ای است خالی
کرا خواهم به همصدایی و دادخواهی
کسی نیست اینجا
ماه هم مرده
درخت چهار فصلش را به فراموشی سپرده!..

صراحی آرتمانیه

(تولد قبل از ۱۳۲۲ ق)

بانو محترم‌النّساء، معروف به خانم آرتمانیه، متخلّص به «صراحی» دختر میرعلی اکبر و همسر مرتضی نظامشاه، از شاعران و پارسی گویان می‌باشد. در اواخر عمر با شیخ مرتضی آرتیمانی ازدواج کرد.

«صراحی» گر غمی‌داری زبخت سرنگون‌خود قدح را همدم خود ساز و خالی کن درون خود

صفارزاده - طاهره

(تولّد ۱۳۱۵ خ)

بانو طاهره صفارزاده، متخلص به «مردمک» شاعره‌ی معاصر فرزند درویش، در

سیرجان متولد گردید. پدرش، وکیل دادگستری بود. در کودکی ، از داشتن‌پدر و مادر محروم شد و تحت سرپرستی خویشان نزدیکش، نگهداری و تربیت یافت. در رشته‌ی ادبیات و زبان انگلیسی، لیسانس است. در شرکت نفت کار می‌کند. مدتی درانگلستان تحصیل کرد و مدرک فوق لیسانس گرفت. در دانشگاه، کرسی تدریس دارد. وی، از شاعران توانای نوپرداز است. در انقلاب اسلامی، متحول شدو به صورت فردی متعهد درآمد و اشعار انقلابی بسیاری سرود. نخستین مجموعه‌ی شعر وی به نام «رهگذر مهتاب» و مجموعه‌های بعدی به نامهای «با دختر دوم»، «سد بازوان ما» «حرکت و دیروز»، «بیعت با بیداری» و «دیدار صبح»، «از معبر سکوت و شکنجه»، «طنین در دلتا» چاپ و منتشر شده است. بانو طاهره صفار زاده، از شاعران توانا و صاحب سبک و آشنا به زبان فارسی است. وی، در سبکهای کهن و نو (هردو) طبع آزمایی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - ستارگان

ما آن ستارگان بلندیم،
همراه با رسیدن شب می‌رسیم.
شب را شکسته‌ایم،
از دور دست.
ما آن ستارگان کوچک و خردیم
اما ستارگان خرد،
در چشم شب شناسان ،
همواره در زمان،
شب را شکسته‌اند
با آن وزیر برق بگویید:
در روزهای تار و تباهی،
از ما مدد بخواهد.
ما جلوه‌های نور زمانیم.
ما شب شکن‌ترین چراغهای جهانیم.

بازگشت

باز آمدم به سوی تو، ای کردگار عشق باز آمدم که در تو پناه آورم ز خویش
از من بگیر تاب و توانی که سرکش است بر من ببخش حلقه‌ی ایمان و طوق کیش

***

من پیشوای کفر تو بودم به دیرِ درد یک چند پیروان تو از من گریختند
آنانکه سر به صخره‌ی بی مهری ام زدند از دامن نیاز خود آخر گسیختند

***

پنهان نشاید از تو، بدان ای خدای عشق در بازگشت سوی تو، تنها نبوده‌ام
مردی است همرهم که به شبهای آرزو پندار پیر ستاره‌ی او را ستوده‌ام

تبرستان www.tabarestan.info

***

اکنون نیاز قلب مرا بشنو ای خدا جاوید کن به سینه‌ی ما مهر بندگی
مگذار در تنور هوسهای زودپا خاکستر گناه شود، پود زندگی

صفرزاده - مهری نساء

(تولّد ۱۳۳۰ خ)

مهری نساء صفرزاده، از شاعران معاصر تاجیکستان است. وی، در سال ۱۹۵۲ میلادی در پنجکت، چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در زادگاهش به پایان برد.

بهار

امسال، بهاران به دم تازه نیامد عید آمد و عیدانه به اندازه نیامد
چون دید پر و بالِ به هم ریخته‌ی ما بانگ شادی و هنگامه و آوازه نیامد

***

نی خواهش بلبل که غمم را بزداید نی تابش خورشید، توانم بفزاید
نی مونس و دانندهٔ اسرار تب و تاب تا یک نفس، از غصّه رهایم بنماید

***

از درد و جوانمرگی گلهای بهاری آگه بنما، یاد، محبّان چمن را
تا با نفس گرم و نوازنده‌ی خورشید امروز ببینیم عزیزان چمن را

صفّوةالدین قراختایی

(۶۹۴-۶۵۴ هـ‌ق)

صفّوةالدین، یا «لاله خاتون»، دختر قطب‌الدین محمد سلطان قراختایی، حکمران کرمان، از بانوان شجاع و مبارز و از شاعران سده‌ی هفتم هجری است. صفوةالدین و پسرانش بعد از پدر، مدتها درکرمان حکومت کردند. گفته‌اند لاله خاتون، برادر خود «سیورغتمش» را کشت و خود به حکمرانی نشست، اما در مبارزاتی که بین او و «کردوچین» زن «سیورغتمش» درگرفت، این بانوی باذوق، اسیر و زندانی شد و به سال ۶۹۴ هـ‌ق به قتل رسید. وی، طبع شعر و خط زیبایی داشت و به علما و ادبا احترام می‌کرد. کتابها و قرآنهایی به خط زیبای خود نوشت که نسخ آن شاید هنوز موجود باشد. در مدت سلطنت، به عدل و داد رفتار کرد و مدارس و عمارات رفیع بنا نهاد. پیکر او را که پس از قتل در محل نامناسبی دفن شده بود. بعد از تسلط مظفرالدین محمدشاه بر کرمان به دستور او بعد از نبش قبر در صحن مدرسه‌ی مادرش، مژگان خاتون دفن شد.

من آن زنم که همه کار من، نکوکاری است — به زیر مقنعه‌ی من، بسی کله‌داری است
درون پرده‌ی عصمت که تکیه گاه من است — مسافران هوی را گذر به دشواریست
جمال سایه‌ی خود را دریغ می‌دارم — ز آفتاب، که آن شهرگرد و هرکاری است
به هر که مقنعه‌ای بَخشم از سرم، گوید — چه جای مقنعه، تاج هزار دیناری است
نه هر زنی، به دو گز مقنعه است کدبانو — نه هرسری به کلاهی، سزای سرداری است

***

بس غصّه که از چشمه‌ی نوش تو رسید — تا دست من امروز به دوش تو رسید
در گوش تو، دانه‌های دُر می‌بینم — آب چشمم مگر به گوش تو رسید

صفی اُوا- گلرخسار

(تولّد ۱۳۲۵ خ)

بانو گلرخسار صفی اُوا، شاعر معروف تاجیکی، در روستای «یخچ» به دنیا آمد. در دوازده سالگی، نخستین شعر خود را سرود که مورد توجه عموم قرار گرفت. وی در سال ۱۹۷۱ به عضویت کانون نویسندگان روس در آمد. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات تاجیکی از دانشگاه دوشنبه لیسانس گرفته است. او شاعری توانا و نغزگوست. در شهر دوشنبه،

پایتخت تاجیکستان سکونت دارد و در همه‌ی فعالیتهای فرهنگی و انجمنهای ادبی آن شهر، مشتاقانه شرکت می‌کند. تا کنون چند مجموعه از اشعار وی به نامهای «بنفشه ۱۹۷۰م»، «شب درو۱۹۷۵م»،«قصیده‌ی کوهستان»، «آتش ۱۹۸۱م»، «گهواره‌ی سبز ۱۹۸۴م»، «دنیای دل ۱۹۷۷م» و «خانه پدر ۱۹۷۳م» و چند مجموعه دیگر چاپ و منتشر شده است. شعر او، سرشار از تازگی و عفت زنانه و فروغ میهن پرستانه است. خانم گلرخسار تا کنون چندین نوبت به ایران آمده و در جلسات ادبی و شعر خوانی شرکت کرده است. بسیاری از اشعار وی به زبان روسی ترجمه شده است و این‌بانوی هنرمند برای کودکان نیز اشعاری سروده است.

www.tabarestan.info تبرستان

خار در دل

خار در دل، پای در گِل، مانده‌ام از فریب عمر، غافل مانده‌ام
بس که در قاب تمنا زیستم در نقاب خواب، کاهل مانده‌ام
باد بودستی ، همه فضل و فنم فِیلسوف مکتب فِیل مانده‌ام
بود شادی و فرح، انعام من غم فروشِ حسرتِ دل مانده‌ام
مرده‌بان عشق گلبیز بهار بی خزانِ سرد و قاتل مانده‌ام
مرگ جاهل را خدا آسان کند تا بداند از چه فاضل مانده‌ام
زندگی گریان من بگذشت و رفت با سراب هرزه، مایل مانده‌ام

من کیستم؟

گاهی که عاشق نیستم دنیا، همه غمخانه است
عشق و امید دیگران از بهر من، افسانه است

***

گاهی که عاشق نیستم از آشنا جویم، کنار
بیگانه از من دور نیست در خانه‌ی من نور نیست

***

یک آدم خوش روی نیست یک گل ندارد رنگ و بو
شیطانِ شهوت، حرصِ زر در دل بگیرد جای او

***

بـــــی عشـــق، سست و کـــاهل ست بـــــی آرزو و جـــــاهل است
بـــــی عشـــق، بـــی ایـــمان شـــود بـــی عشـــق، ســـنگ ســـاحل است

***

گـــــاهی کـــــه عـــاشق نـــیستم مـــــن کـــیستم، مـــن چـــیستم ؟
گـــــاهی کـــــه عـــاشق نـــیستم مـــــن نـــــیستم، مـــن نـــیستم

صنوبر

(سده‌ی ۱۳-۱۴هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو صنوبر، فرزند سیّد عبدالله، متخلّص به «عاجزه» و خواهر مریم کنیزک، از شاعران افغانی، در اواخر سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هـ‌ق در شهر هرات می‌زیست. مانند خواهرش، مریم، شعر می‌گفت. در سروده هایش، بیشتر به ستایش و نعت می‌پرداخت. این دو خواهر، با هم مشاعره می‌کردند. دو بند مخمّس زیر از اوست:

ای شه با سخای من، دل شده مبتلای تو طوطی طبع من کند، شام و سحر نوای تو
عمر عزیز را دهم، در هوس لقای تو محرم سرّ لامکان، جان ودلم فدای تو
مرغ دلم به اوج عرش، پر زند از هوای تو

عمر عزیز شد تلف، نیست زخود مرا خبر روز جزا به من بکن، از سر لطف یک نظر
بنده به خانه‌ی غمم،زار و ضعیف و چشم‌تر ای مه چارده اثر، خواجه‌ی کلّ بحر و بر
قصّه بگفته مختصر «عاجزه» بینوای تو

صنوبر هروی

(سده‌ی ۱۴ هـ‌ق)

بانو صنوبر دختر سید عبدالله از شاعران افغانستان در هرات به دنیا آمد. در زادگاه خود تحصیل کرد. لیکن به تحصیلات عالیه دست نیافت. اشعارش از شور و سوز و گداز برخوردار بود. در مجالس و محافل بزرگان ادب حضور می‌یافت و اشعارش را قرائت می‌کردو با شاعران مرو هماورد بود.

صنیعی - صدیقه

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

صدیقه صنیعی، از شاعران معاصر است. وی، در اهواز دیده به جهان گشوده و تحصیلات فوق دیپلم دارد. سرودن شعر را از ۱۳۴۸ اغاز کرد .در سبکهای قدیم و نو، هر دو، طبع آزمایی می‌کند و با مطبوعات نیز همکاری دارد. مثنوی «ناز نرگس» از آثار اوست .

ناز نرگس

از کدامین قبلیه می‌آیی ؟ که چنو مجنون پُری ز شیدایی
از کدامین بهار آمده‌ای؟ که پُر از بوی خوب دهکده‌ای
بوی مریم گرفته پیرهنت عطر گلها، نهفته در دهنت
ناز نرگس، درون چشمانت هستی ام در فضای دامانت
شده ضرب المثل، نجابت تو زنده‌ام، زنده از محبت تو
آسمان، مصرعی ز شعر دلت آفتاب و ستاره‌ها خَجِلت
تو صمیمی و پاک، چون آبی همصدا با نسیم و مهتابی
نقطه‌ی عطف، در نیایش من بشنو، این است از تو خواهش من
من که مهر تو را به دل دارم قَسَمت می‌دهم، میازارم

www.tabarestan.info تبرستان

ض

ضیاءالسلطنه

(زنده ۱۲۶۵ هـ‌ق)

شاه بیگم خانم، ملقب به ضیاءالسلطنه، از دختران هنرمند و شاعر فتحعلیشاه قاجار است .وی، خواهر سلطان خانم و محمود میرزا بود. مادرش، مریم خانم، زنی یهودی بود که پس از ازدواج با شاه، مسلمان شد. شاه بیگم، تحت نظر مهد علیا، مادر شاه، پرورش یافت. مهد علیا بعد از مرگ خود، همه‌ی اموال و املاک خود را به او واگذاشت. فتحعلیشاه، هم علاقه‌ی خاصی به این دخترش داشت. وی، فنون شعر و ادب را نزد برادرش محمود میرزا «مؤلف تذکره‌ی نُقل مجلس» فرا گرفت. خط شکسته را خوب می‌نوشت .در هنر خیاطی و نقاشی نیز ماهر بود. فتحعلیشاه، او را ضیاءالسلطنه لقب داد وکارهای مهم دولتی را به او محول می‌کرد. از جمله نوشتن بعضی از نامه‌ها واشعار شاه و نگهداری لباسها و صندوقهای جواهرات، به عهده‌ی او بود. ساختمان خانه‌اش هم در جوار قصر شاه قرار داشت . بعد از مرگ پدر، در ۳۷ سالگی به عقد ازدواج میرزا محمود، وزیر امور خارجه در آمد. او اشعاری دلنشین داشت و تا سال ۱۲۶۵ هـ‌ق در قید حیات بود. از اشعار اوست :

ای عاقل فاضل هنرمند — بشنو تو زمن نصیحتی چند
دنیاست نه جای عیش و شادی — دنیاست مکان نامرادی
زنهار از این عجوزه، زنهار — خود را ز فریب او نگهدار
شه گرچه مرا ز راه اکرام — کرده‌است ضیاءالسلطنه، نام
از سلطنتش، مرا چه حاصل — زان رو که ز جمله کنده‌ام دل
هستم ز چراغ آبنوسی — قانع به پلاسی و سبوسی
یارب تو به عز و جاه زهرا — بر معصیت «ضیاء» ببخشا
یارب تو به حق شاه کونین — می‌دار شهم، تو شاه دارین

ابیات زیر هم از اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

بـــهبودی زخـــم عـــاشقان چـیست؟ جـــــز خـــنجر غـــمزه‌ی نکـــویان!

***

غـــمت را چـــون ز دل بـــیرون نـمایم کـــه ایـــن حـــاصل شـــدم، از روزگـــاران

***

بـــهر رضـــای دوست، گـذشتیم مـا ز جـان آری برای دوست، زجـان مـی‌توان گـذشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

طالش - فرحناز

(تولّد ۱۳۳۹ خ)

فرحناز طالش (مینا) از شاعران معاصر است. وی در مشهد، دیده به جهان گشود. تحصیلات عالی (لیسانس) دارد. سرودن شعر را از ۱۳۶۲ خورشیدی آغاز کرد. او شاعری نوسراست.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *تنها*

قفسی ساختم از جنس بلور
شیشه هایش همه نور
سقفش آیینه، زمینش همه پَر،
همه پَرهای سفید
در و دیوارش همه شعرند و نوا
همه طرح است و گل نیلوفر
و پراکنده است بوی گل یاس، همه عشق و احساس
دیر زمانیست که من با دل خود
ساکن این قفسم
تارهای دل من،
پر زامواج هزاران فانوس
دل من چون خورشید، می‌درخشد در این
گوشه‌ی تنهایی خویش
روح من، سخت درخشان شده است
و لطیفم مثل یک ابر سفید
مثل یک قطره‌ی اشکی متبلور شده‌ام
تو مپندار که من تنهایم

نه

من و دل باهم هستیم
و بسی با یکدیگر صمیمی شده‌ایم
در این گوشه‌ی خود،
پر ز خورشیدم من
داغ‌ام و لبریز از جوشش عشق
مست و شوریده زبوی نفس نرم نسیم
غلیانِ احساس
چشمه‌ی نور بهاریم
و حبابهایی از عاطفه داریم من و دل
و عبور هستی
چون عبور گل ابریشم ،
از جادهٔ عشق

در فضای قفسم شعله‌ی گرم محبّت برپاست
هاله‌ای از نور
و اندیشه‌ی عشق،
روح را سخت نوازش دارد
و در آن موج ،
تنفس و نسیم
تو مپندار که من در قفس خود
تنهایم!..

تبرستان
www.tabarestan.info

طالعی - پروین

(متولّد ۱۳۱۸ خ)

پروین طالعی شاعره‌ی معاصر در شهر نهاوند چشم به جهان گشوده ودارای دیپلم ادبیات می‌باشد. وی از کارکنان بازنشسته‌ی وزارت کشاورزی است.

تصویر من

عکس من، تنها تو هستی وارث غمهای من — ای تو تنها شاهد غمهای بی پایان من
چهره‌ام پژمرد و روحم مرد و جسمم نیز هم — تو، بمان جاوید و آن نامهربانان نیز هم
عمر بگذشت و جوانی در پس این قافله — ای تو تنها کورسو از رهنمای قافله
عکس من تنها تو و شعرم همی مانی به‌جای — یادبودی اندرین زندان هستی پا به جای
شمع عمر من فرومرده، کنون تصویر من — تو بمان برجای و این اشعار حزن آلود من.

تبرستان
www.tabarestan.info

طاها - منیر

(تولّد ۱۳۰۹ خ)

بانو دکتر منیر طاها، فرزند حسین، در شهر تبریز، به دنیا آمد. دروس ابتدایی و متوسّطه را در همان شهر به پایان رسانید. سپس به تهران آمد و تحصیلات خود را تا نیل به دکترا، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. وی از کودکی سرودن شعر را آغاز کرد. نخستین شعر وی (گل کاغذی) بود که در تشّکر از عمّه و مربّیش سرود. اشعار وی، در روزنامه‌ها و مجلاّت منتشر می‌شود. مجموعه‌های شعر او، به نامهای «سرگذشت»، «دوراهی»، «فردا»، «در کوچه‌ها و بازارها» پی در پی منتشر شده است. او در سرودن اقسام شعر، طبع آزمایی کرده و در غزلسرایی، مهارت بیشتری دارد. از چند سال پیش، خانم منیر طاها در خارج از کشور در آمریکا و کانادا به سر می‌برد.

کوکب منیر

تا کی ز سینه، آتش آهم برون شود — تا کی دو دیده از غم دل، غرق خون شود
ترک دیار می‌کنم و ترک خانمان — تا سرنوشت، سوی که‌ام رهنمون شود
دست طلب به دامن بیگانه می‌برم — تا روزگار چون کند و روز چون شود
در محفلی که باده پرستان، ریا کنند — بگذار جام باده‌ی ما سرنگون شود
ما می‌رویم، باش که در آسمان غیر — تا کوکب «منیر» ز طالع برون شود

بی بال و پر

سالی است که از رنج تو شام و سحرم نیست — عمری است که با درد تو از خود خبرم نیست
یک چند به گلزار، مرا شور و شری بود — آن بلبلم اکنون که دگر شور و شرم نیست
گفتم: نه مگر بامنت ای گل نظری بود؟ — گفتا: به شکر خنده که،گویانظرم نیست!

کم گوی که پرواز بکن بر سرکویم دیگر به تمنای عدو، بال و پرم نیست
آن روز به بالین من آیی تو که دیگر روز دگری در پی و شام دگرم نیست
گویند «منیرا» آخر ازاین درد بمیرم می‌میرم و از درد و غم دل، حذرم نیست

طاهرخانی - اعظم

اعظم طاهرخانی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در شهرک اندیشه‌ی شهریار، زندگی می‌کند. و از بانوان ادب دوست و تحصیل کرده است و به نمونه‌ای از شعر او توجه کنید :

www.tabarestan.info تبرستان

○ - تنهایی

دل تو همچون روستایی بود
آباد، سبز،
پاک، آرام
با سنگها سخن می‌گفتی
با گلها نجوا می‌کردی
با سبزه‌ها راز و نیاز
ستاره‌ها را می‌بوسیدی
خورشید را دوست داشتی
ماه را روی شانه می‌گذاشتی
اما
در سحرگاهی نمناک و بارانی
پرستووار کوچیدی
و یادگارانت را برای ما گذاشتی
از که بخواهمت که بی نشان رفتی
ای کاش
خاطراتت را
با خود می‌بردی
تا اینچنین غمین

جاده‌های تهی از مهربانی را نپویم
تو هر روز از مهربانی
از صداقت،
از زلالی، می‌گفتی
تو هر روز به پاکی و صافی چشمه،
سوگند یاد می‌کردی
چگونه باور کنم
این تحقیر سرنوشت را
اینجا
تنها
کنار بوته‌های رازقی
نشسته‌ام
با دو چشم منتظر
با افراها پیوسته‌ام
شاید روزی در سحرگاهی
با سبدی سرشار از مهربانی
بازگردی!..

تبرستان
www.tabarestan.info

طاهرزاده - ایران

(تولّد ۱۳۲۳ خ)

ایران طاهرزاده، شاعره‌ی معاصر در تبریز چشم به جهان گشوده است. تحصیلات خود را در دانشگاه مشهد، در رشته‌ی خانه داری تکمیل کرد. در سال ۱۳۴۴ با یک افسر ارتشی ازدواج کرده‌و هم اکنون مادر دو فرزند پسر است. چند داستان به نامهای «آنسوی دیوار»، «قتل در ترن»، «دختری از ترکمن صحرا» نوشته که چاپ و منتشر شده است اما از اشعار وی تا کنون دفتر شعری به چاپ نرسیده است .

تو را بهری چه از این زندگانی ندادی بهره‌ای بر جسم و جانی
نکردی تو دلی را شاد و خندان گذشتی از کنار داغداران

تو را از این جهان سودی چه حاصل / که رحمت بر درت ناگشته واصل
تو، با همکیش خود بیگانه بودی / نبود عقلت به سر، دیوانه بودی
تو یک باده پرست میخواره بودی / میان پستیها آواره بودی
نمی‌پرسیدی از حال پیاده / تمام عمر خود سواره بودی
بیا بیدار شو از خواب غفلت / سرت گرم است و ایمانت زکف رفت
شبت مستی گذشت روزت خماری / همیشه پستی و خفّت و خواری

تبرستان www.tabarestan.info

طاهرزاده - بهناز

بهناز طاهرزاده، فرزند سید حسین طاهرزاده (شاعر و روزنامه نگار) از شاعران معاصراست. از کودکی در تهران تحصیل کمال کرده و لیسانسیه شده و در دبیرستانهای تهران تدریس می‌کند. از جوانی به سرودن شعر آغاز کرد. مشّوق وی در سرودن شعر پدرش آقای طاهرزاده ودبیر ادبیاتش آقای علی شادزی بوده است.

حالا که...

حالا که از عشقت صنم، رسوا در این دنیا منم / سرگشته و شیدامنم، مجنون بی لیلا منم
حالا که هم پیمان تو، آن عشق جاویدان تو / حیران و سرگردان تو، در گوشه‌ی صحرا منم
حالا که دیگرخسته‌ام،چون مرغ پربشکسته‌ام / کنج قفس بنشسته‌ام، بی مونس و تنها منم
حالا که از خلق جهان، از جمله‌خوبان و بدان / دل کنده‌ام از دوستان، تنهاترین تنها، منم
حالا که سیرم از همه، از کس ندارم واهمه / این زندگی بس مبهمه، قطره در این دریا منم
حالا منم گمراه عشق، افتاده‌ام در چاه عشق / پیدا کنم، من راه عشق، دیوانه‌ی دانا منم

پرده پوش

گرچه می‌خندد لب خندان تو / موج غم می‌بارد از چشمان تو
راز پنهان درونت را بگوی / زنگ غم از دیده‌ی غمگین بشوی
پیش من آهی بکش، اشکی بریز / با دل افسرده کمتر کن ستیز
من تو را بیگانه‌ام، امّا چو خویش / مرهمی بگذارمت بر قلب ریش
چون بدادی غصّه را شرح و بیان / باراندوهت دگر ناید گران
درد و غم را چون بیابی تار و پود / رشته‌ای از پای خودخواهی گشود
پای بسته، روح خسته از چه رو / اینچنین بنشسته‌ای، بی گفتگو؟!

من فدای آن لب خاموش تو و آن دو چشم مست پرده پوش تو
پرده بردارو لب از هم بازکن درد دل آسوده با «بهناز» کن

طاهری - دنیا

(۱۳۵۶-۱۲۹۲ خ)

بانو دنیا طاهری (حبیب‌اللّهی) دخترمیرزا محمد، از شاعران توانای معاصر خطّه‌ی خراسان است. وی در مشهد متولّد شده، تحصیلات خود را در همان شهر فراگرفت و درعلوم ادبی و عربی تبحّر یافت. و اشعار پخته‌ای می‌سرود. وی در شهر مشهد، انجمن ادبی تأسیس و آن را اداره کرد. در سال ۱۳۵۶، پس از بیماری‌ای کوتاه وفات یافت. ازاشعار او مجموعه‌ای منتشر نشده است. دو غزل زیر از اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

دام حوادث

کاش ای مرغ هوا، چون تو پری بود مرا تا زآزادی دوران، خبری بود مرا
کاش ای باد صبا، همچو تو بودم آزاد به گلستان سعادت، گذری بود مرا
کاش ای بلبل شیدا، به کنار چمنی چون تو بر نوگل زیبا، نظری بود مرا
ای گل تازه که در باغ جهان جلوه گری چون تو از لطف جوانی، اثری بود مرا
ای نهالی که به سرسبزی خود مینازی روزگاری هم از این باغ، بری بود مرا
ای خوش آنروز که از باده‌ی عشق و مستی شوری اندر سر و در دل، شرری بود مرا
درجوانی که بجز دانه نمی‌دیدم هیچ کی از این دام حوادث، خبری بود مرا؟

من...

من، آن لطف و صفای نو بهارم که رونق بخش دشت و روزگارم
نسیم دلنواز بامدادم نوازش بخش جان بی قرارم
به صافی، چشمه‌ی آب زلالم به آزادی، روان در جویبارم
سکوت با شکوه شامگاهان نگاه اختر شب زنده دارم
به پاکی، شبنم صبح امیدم به گوش گل، چو گوهر گوشوارم
سخن سازم که گویم قصّه‌ها باز کتاب عشق باشد، یادگارم
فروزان خنده‌ی برق امیدم خروشان اشک ابر نوبهارم
به دنیای هنر، نغمه سرایم در این گنجینه، دُرّشاهوارم

طاهری - زهرا

(معاصر)

زهرا طاهری، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی، در آمریکا (لوس آنجلس) زندگی می‌کند. نمونه‌ی اشعار وی در مجلات و جراید محلی چاپ می‌شود و اشعار زیر از مجموعه‌ی اشعار میلاد، چاپ آمریکا، نقل می‌شود:

○ - تصویر

تبرستان
www.tabarestan.info

مرا به بامی می‌خوانند
که آفتابش
سایبان کرده‌اند
هیهات!
که یارایم را
سیاهی موهوم دستهایی، معبر است.
که ارتفاع عیش مرا
به وجب می‌شمارند
ای نور موعود!
مرا به عریانی دانایی بپوشان
و پلّه‌کانی باش مرا
ای عشق!
به بلندای رُستن
تا خلعت دعای مجنونم
به درگاه کعبه بپوشانی
و حجابم از دست و دل بردار
تا با نیشتر جرأتی
پوست از «خویش» بشکافیم
و زنی را
که می‌شناسم
به خطوط آبی رگهایم

جایی
تصویر کنم.

شهریور ۶۸، لوس آنجلس

طاهری - فاطمه

(تولّد ۱۳۴۰ خ)

فاطمه طاهری از شاعران جوان خطه خَراسانست. او در مشهد چشم به جهان گشوده و دیپلم تجربی دارد. از ۱۳۵۷ به سرودن شعر آغاز کرده است. و در باره‌ی شعر می‌گوید: شعر را مثل عصیان دوست دارم، کلمات آزادی، وطن، عشق و جنسیت را قبول ندارم. انسان بودن مهم است و آزاد بودن. شعرهایم را به فروغ فرخزاد تقدیم میکنم و خودم را ادامه دهنده‌ی راه او می‌دانم که او، هم رها بوده و هم دربند!..

www.tabarestan.info تبرستان

○ - ***هواخوری***

داری قیچی می‌شوی در انگشتهای من
من؟!
ورق می‌خورم در خاطرات تو
سوار خط اتوبوس می‌شوم
پاییز می‌خوریم
با دوست پسرم که اسم ندارد
انگشت می‌زنیم
بی آنکه جای کسی را تنگ کنم
برای سوم شخصی که نیامده
دل...
شکست...
نه!..
گریه نکن
اصلاً من
فقط می‌روم هوا بخورم...

پاییز ۸۱

طاهریان - زیبا

(تولّد ۱۳۵۰ خ)

دکتر زیبا طاهریان، از شاعران معاصر است. وی در شهر اصفهان چشم به جهان گشود. فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی پزشکی است اما شعر را از همه چیز بیشتر دوست می‌دارد و به آن عشق می‌ورزد!.

هدیه‌ی ناقابل

دیر وقت است ولی خواب ندارد دل من — تا زگیرِ حَلِّ نگاه تو شده مشکل من
ای تو نزدیکترین صاعقه، لبخند بزن — تا بلرزد دو فرو پاشد سقفِ دلِ من
من که آسانم و عاشق، بشوم حافظ تو — تو که پیچیده و سختی، بشوی بیدل من
مهربانتر شده‌ای با همه طوفان صفتی — بازگشته است مگر موج تو از ساحل من؟
بخت اگر بخت من و خوبی اگر خوبی توست — می‌شوی فاصله در فاصله، هم منزل من
غزلی پیشکشت، گرچه بعید است، بعید — که پذیرفته شود هدیه‌ی ناقابل من
میل گنجشک خیال تو به بازیگوشی است — سنگ مفتی است غزل گفتن بی حاصل من.

کودکی

تمام هستی من، کفشهای کوچک بود — تمام زندگیم، آفتاب و میخک بود
گلوی سبز گیاهان و شاخ و برگ صدا — تمام حنجره‌ام لانه‌ی چکاوک بود
هنوز قصّه‌ی آن پشت بام، یادم هست — که آشیانه‌ی خوشبختی دو لک لک بود
هنوز خاطره‌ی مشقهای کودکیم — که صفحه صفحه‌ی آن سهم بادبادک بود
برای کودکی از نسل کنجکاویها — کسل کننده‌ترین هدیه‌ها، عروسک بود
زمان کودکی من، دریچه‌های شهود — اگر چه بسته، ولی لااقل مشبّک بود
در آن اصالت یکدست، آن صداقت محض — جهان، خلاصه‌ای از لحظه‌های کوچک بود
شما، شبیه به آدم بزرگها هستید — ولی شبیه خودش بود، آنکه کودک بود

طباطبایی - افسرالسادات

(تولّد ۱۲۸۶ خ)

افسرالسادات طباطبایی تهرانی، شاعره‌ی معاصر، در تهران، به دنیا آمده و دارای تحصیلات قدیمه می‌باشد. سرودن شعر را از سال ۱۳۵۱ آغاز کرده است. وی از سبک قدیم پیروی می‌کند و اشعارش، اخلاقی و اجتماعی است. از حال کنونی ایشان، اطلاعی

www.tabarestan.info تبرستان

نداریم. از او است:

گل بی خار

آنکه بر مردم محروم، معین و یار است مهربان است و بدون طمع و پرکار است
آن گل بی خار است

آن طبیبی که به بالین مریضی در شب هَم او صرف به بهبودی آن بیمار است
آن گل بی خار است

آن پرستار که در خدمت مجروح و مریض نمی‌آساید و شب تا به سحر بیدار است
آن گل بی خار است

آنکه شبهای زمستان و شب تابستان مرزدار است و بپاخاسته و هشیارست
آن گل بی خار است

آن‌معلم‌که به کودک دهد آموزش و درس بایدش حوصله و صبر که بس دشوار است
آن گل بی خار است

پاسداری‌که‌بودحاضر خدمت شب‌وروز جان‌به‌کف‌باشدوهمچون‌سپری‌جاندار‌است
آن گل بی خار است

آنکه با موعظه در خیر و صلاح مردم سعی او در پی روشن شدن افکارست
آن گل بی خار است

آنکه بافندگی قالی زیبا آموخت گشت مشهور و کنون رونق هر بازار است
آن گل بی خار است

آنکه در خیر رساندن به فقیر و به یتیم داده از دست، سلامت زتن و بیمارست
آن گل بی خار است

آنکه بیداری‌شبها شده او را عادت شغل او خدمت خلق است ولی شبکارست
آن گل بی خار است

«افسر» اینها که شمردی، همگی مجبورند عزّت هر یک از آنان به جهان بسیار است
آن گل بی خار است.

طباطبایی - بدرالسادات

(تولّد ۱۳۲۲ خ)

بدرالسادات طباطبایی، شاعره‌ی معاصر در کرمان به دنیا آمده و پس از اخذ دیپلم در آن شهر از دانشگاه تهران در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی لیسانس گرفته است. وی

www.tabarestan.info تبرستان

اشعاری در مدح حضرت علی (ع) به زبان انگلیسی سروده و بعضی از اشعار سعدی و حافظ و خیام را هم به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. ترجمه‌ی اشعاری که در وصف کرمان به زبان انگلیسی سروده و به زبان فارسی ترجمه کرده به قرار زیر است:

کرمان شهر آرام و زیبای من
آفتاب درخشانت را چگونه می‌توانم از یاد ببرم
هر زمانی که به دیارت می‌آیم
فضای روحانی و عرفانیت را احساس می‌کنم
در شب هنگام، زمانی که ستارگان بسیار نزدیک می‌نمایند
آن زمان که کسی چیزی نمی‌بیندو نمی‌شنود
من می‌توانم صدای گذشتگان را بشنوم
آنان که بس گرامی بودند و اینک از دست رفته‌اند
آن بازار قدیمی و آن مردم مهربان
آه، ای شهر من، در هیچ جا افسون تو را ندیده‌ام
آن مسجد قدیمی که در کودکی در اطرافش به بازی می‌پرداختیم
جایی که انسان در میان جمع احساس آرامش می‌کند
آه، شهر من، تو در میان همه‌ی شهرها بی نظیری
صمیمیّت مردمت را هیچگاه فراموش نمی‌کنم
کرمان، تو شهر پر راز و رمزی
و این، در همه جای تو و تاریخت پیداست

تبرستان www.tabarestan.info

طباطبایی - زهرا

(معاصر)

بانو زهرا طباطبایی شهاب (بواسحقی)، دارای تحصیلات دوره‌ی عالی رشته‌ی ادبیات است. وی، از خدمتگزاران فرهنگ و مؤسس و مدیر گروه فرهنگی گلستان، واقع در نارمک تهران می‌باشد. بانو زهرا طباطبایی، منظومه‌ای راجع به مادر سروده که برنده‌ی مسابقه‌ی تلویزیونی شده و موفق به دریافت جایزه گردید. وی، از بانوان سخنسرای معاصر است.

عشق مادر

مظهر عشق است قلب مادران / روشنایی بخش باشد در جهان
دامنش باشد، نخست آموزگار / پرورشگاه من است از نو بهار
مادری، کو عاقل و خوشخو بود / کودکش را تربیت، نیکو بود
عقل کودک از نهاد مادر است / مادر دانا بسان گوهر است
آنچه مادر می‌دهد شرح وبیان / نقش گردد بر ضمیر کودکان
کودک از یک مادر باعقل و هوش / گردد از مینای دانش باده نوش
مادر نابخرد نادان و پست / گر نباشد نزد کودک، بهتر است

www.tabarestan.info تبرستان

طباطبایی - فاطمه

(تولّد ۱۳۴۶ خ)

بانو فاطمه طباطبایی، شاعره‌ی معاصر در کرمان چشم به جهان گشود. وی، از دانشگاه کرمان، در رشته‌ی زبان وادبیات فارسی، لیسانس گرفته و به تدریس در دبیرستانها اشتغال دارد. به غزل سرایی بیشتر تمایل دارد و از امیدهای آینده‌ی شعر و ادب آن استان است. وی «آذر» تخلّص می‌کند. غزل زیر از اوست:

الهی، مردم چشمم، ز بس نامردمی دیده / بگرید بر دل تنگم، همه شب مردمِ دیده
نشسته طفلکان تنها، کنار بستر بابا / دمادم اشک باریده، دمادم اشک نوشیده
ز اشک بی پدر طفلان که بر دامانشان ریزد / مگر عرش خداوندی، خدای من نلرزیده؟
عزیزان غرقه در دریا، ذلیلان مست برساحل / بر این کشتیِ بشکسته، هزاران موج شوریده
وطن یک‌دامن‌ازگل بودودرخون‌غرقه‌شد،آوخ / شگفتا،چرخ دون‌گویی،بجز برخون نگردیده!
به هوش، ای عاشقان پاکباز خطّه‌ی ایران / که صدها گلّه از گرگان، کنار گلّه خوابیده
برو تطهیر دل کن، از سرشک دیدگان «آذر» / که حق بر جسم‌وجان تو، گلاب عشق پاشیده

طباطبایی - ملکه

(تولّد ۱۳۰۷ خ)

ملکه طباطبایی، (بازرگان) شاعره‌ی معاصر، در تهران، چشم به جهان گشود.

تحصیلاتش فوق دیپلم می‌باشد. سرودن شعر را از ۱۳۲۷ آغاز کرده و اشعارش به سبک قدیم است.

سیاه بی نوا

ز غـــم، زانـــوانش در آغـــوش داشت کـــهن کـــوله پشـتی، ســر دوش داشت
ضـــعیف و نـــحیف و ســیه فـام بـود ســـــراپـــا پـــر از درد و آلام بـــود
کت کـــهنه و کـــفش بـــی تـــخت او نـــــمایانگر شـــــوری بـــــخت او
ســـراپـــا فـــلاکت، ســراپـا شکست نـمایان بـه رخ، سـیری از هـرچـه هست
نگـــاهش، بـــه آهســـتگی ســر کشـید بـــه زاری بـــه ســوی افـق پـر کشـید
بگـــــفتا: کـــه‌ای خـــالق مـــهربان تـــــوانـــا و روزی دهِ انس و جـــان
فـــقیر و نگـــون بـــخت و درمـــانده‌ام مـــــریض و ســـیه روی و افســـرده‌ام
مگـــر مـــن چـــه کـــردم در ایـــن روزگـــار کـــه ایـــنسان شـــدم دردمـــند و نـــزار؟!
زچـــه، روی مـــن را ســـیه ســـاختی؟ بـــه درد و غـــم و رنـــج انـــداختی؟
اگـــر مـــصلحت نـیست بـهرم، شـفا ســـــتان، جـــان نـــاقابلم‌را، خـــدا
صـــدایـــی بـــرآمـــد زعـــرش بـلند کـــه‌ای بـــنده‌ی، نـــارضا، نـاله چـند
دو روزی اگـــــر در تـــعب زیســـتی ز ســـتی، تـو طـالب شـدی نـیستی؟!
مگـــر خـــالق خـــویش نشـــناختی بـــه شکـــوه، ســـیه زنـدگی ســاختی
مـــن از بـــهر هـــر ذرّه‌ی درد و غـــم بـــــرایت گـــــذارم هـــزاران نـــعم
ســـیاه و ســـفید و غـــنی و فـــقیر دگـــر ســـرخ و زرد و جـــوانـــمرد و پـــیر
نـــدارنـــد بـــر یکـــدیگر بـــرتری بـــه تـــقویٰ بـــیابند افـــزونتری

طباطبایی - همایونتاج

(تولّد ۱۳۳۰ خ)

همایونتاج طباطبایی، از شاعران نوپرداز معاصر است. از اشعار وی، سه مجموعه به نامهای (لحظه‌های مکرّر ویرانی)، (پریشان) و (از غربت و عشق) در سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۶۲ چاپ و منتشر شده است. وی در دهه ۶۰-۵۰ شهرتی به سزا یافت و موفق به گرفتن جایزه‌ی فروغ شد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - بودن

در گذار زمانم
جاری
گاهی نه با سکون دریاچه‌ای آبی
که تالابی
سنگین از رنج روزهای رفته
و نامأنوس،
در بهت روزهای نیامده
***
تو کجایی؟
دلت کجاست؟
نگاهت، پرنده‌ی کیست؟
من کرشمه‌ی صدایت را
از پیچ واپیچ کوچه‌های فراق
تا موج موج دایره‌ی دنیاها
هر لحظه با شکوهتر
می‌شنوم!
و سوز آوازت را
تنها برای دلم
در دلم
بی ساز
خاموش می‌خوانم
در گذرگاه پُر مخاطره
پُرفتنه
رهگذری بودم
یا
یک پارچه نگاهی

تبرستان
www.tabarestan.info

که رفت و
نیامد بازهرگز
از تماشایت من
رهگذری بودم
و تو را
دوست داشته‌ام
هرگاه (بوده‌ام)!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - از غربت و عشق

صبح را، آفتاب
به پیشباز تو
ایستاده می‌آید
و کبوتری
که پشت شیشه بر لبه‌ی دیوار
لانه کرده است
به آواز تو
بال می‌زند
نگاهت از کجای پنجره پَر زد
تا پرنده فهمید
کنار سکوتت
غمی به غربت یک دور
خفته است.

طبسی - ژیلا

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

ژیلا طبسی، شاعره‌ی معاصر گیلانی از بانوان خانه‌دار، در سیاهکل به دنیا آمده است. وی دیپلمه‌ی ادبی است و در صدد دستیابی به تحصیلات دانشگاهی می‌باشد. سرودن شعر را از ۱۹ سالگی آغاز کرده است و در نواختن موسیقی «سنتور» نیز دست دارد. با

آقای افشین طاهری پیمان ازدواج بسته و صاحب پسری به نام کاوه است. در هنگام زلزله رودبار در آن شهر بوده و خانه و زندگیش را از دست داده و در حال حاضر در شهر رشت اقامت دارد.

○-کوچه‌ی ما

کوچه‌ی ما،
کوچه‌ی تنگ پر از خاطره‌هاست
و دلی کوچک دارد
پر از آرزوی پرواز چلچله هاست
به شقایق سفر کند
که ندیده است به خود نیرنگی
که همه عمر به پاکی بوده است.
و به سوز دل ما خو کرده است.
سنگهای کوچکش
پرِ احساس،
هم آوازه‌ی فواره‌ی انسانیت است.
و سرود خاکش
با نوای جیرجیرکها
آمیخته است
کوچه‌ی ما،
خانه‌هایش از جنس محبّت
زنگهایش همه آواز صمیمی صداقت
دیوارهایش، همه شور،
همه شوق
همگی قدِ یه سرو
و در آن آبادی
بید مجنون رضا پستچی
آب چاه خانه‌ی اوس رحمان

تبرستان
www.tabarestan.info

و باغ رمضان چه صفایی دارد
کوچه‌مان را سقف آبی است
و خبر از مهتابی و نئون اینجا نیست
رایگان می‌بخشد
کرم شبتاب
روشناییش را به صمیمت پاها،
کوچه‌ی ما،
گرچه قلبش مملو از سنگ و گِل است
کاش می‌دانستید:
که به این سنگدلی
زاغ را می‌فهمد
کوچه‌ی ما هر کجایش رنگ و بویی دارد،
بی گمان می‌دانند،
ناودان‌ها پیرند،
کوچه‌ی ما،
آشنا با بوی نان و پنیر و سبزی است.
کوچه‌ی ما،
آدماش همه با هم خوبند،
مهربانند و صمیمی،
آبشار دلشان پرزورق،
لبِشان پر لبخند،
قلبِشان لبریز از عشق،
زندگیشان،
پُر آزادی باد.

تبرستان
www.tabarestan.info

طرزی - هما

(تولّد ۱۳۲۹ خ)

هما طرزی، از پارسی گویان افغانستان است. و اشعار نغزی می‌سراید. سابقاً در شیرپور،

از توابع کابل، زندگی می‌کرد. وی در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی لیسانسیه شده است. و اشعارش مملو از شور و احساس است. در نقاشی هم ماهر است و تابلوی وی به نام «رقص مهتاب» شهرت زیادی دارد. در سالهای اخیر از وی خبری نداریم احیاناً در خارج از افغانستان زندگی می‌کند.

مرگ مادر

فغان که مرگ تو، روز خوشم، سیه کرده‌است گل جوانی من، پرپر و تبه کرده‌ست
خراب گشت و به هم ریخت کاخ امیدم که غم به کلبه‌ی دل، همچو سیل، ره کرده‌ست

www.tabarestan.info تبرستان

***

چه گویمت که زمرگ تو، برسرم چه گذشت ببین که دخترت اکنون، اسیر ماتم شد
ز آه سینه‌ی پرسوز، شام شد سحرم که درد و زخم دلم، بی دوا و مرهم شد

***

چه بود مادر من، رونق جوانی من نوازش و سخنش، عشق و کامرانی من
عتاب او، شرر خار شاخ بوالهوسی نگاه او، گل باغ غم نهانی من!

***

ولی گذشت دریغا و پر زاشک گذاشت به راه تیره‌ی غم، چشم انتظار مرا
ز مرگ خویش، شکست او پر «هما» یش را به باد حادثه بسپرد، اختیار مرا

طوبا - آنجیلا

آنجیلا طوبا، از شاعران معاصر افغانستان است، و به جز این خبر دیگری از او در دست نیست.

○ - هنوزت چشم بر راهم

نه، هرگز هیچگاهی
خوب می‌دانم
خودم را پشت این دروازه‌های آرزو مغلوب می‌دانم!
صدای باد می‌آید
صدای باد، آری
از دیار یار می‌آید

و می‌پیچد به گوشم گفتگوی لحظه‌ی بدرود
که با دنیایی از حسرت، برایم در میان گریه می‌گفتی!
«دگر هرگز نمی‌آیم
دگر هرگز نمی‌افتد به روی کوچه، گامهایم
دگر بیهوده منشین منتظر»
پس از تو در تنور روح تنهامانده‌ی خود
قیامت‌های آتش را به پا کردم
و چشم خویش را بسیار اینگونه
به آتشپاره‌های دوری تو،
آشنا کردم
ز پشت پنجره
تنها تو را، از دور دست شب
صدا کردم.
و امشب
یاد چشمهایت تازه می‌گردد
و اشک من روان خواهد نوشت
برروی شب، این جمله‌ی کوتاه
هنوزت چشم بر راهم!.

تبرستان
www.tabarestan.info

طهوری - کریمه

(تولّد ۱۳۳۴ خ)

کریمه «ویدا» طهوری، شاعره‌ی معاصر افغانستان در شهر مزار شریف به دنیا آمد. آموزش خود را در لیسه‌ی سلطان مرضیه و سپس در دانشگاه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه کابل انجام داد. سپس به عنوان گوینده و تهیه کننده در رادیو و تلویزیون به کار پرداخت. در سال ۱۳۶۲ افغانستان را ترک کرد و به آمریکا رفت و تحصیلات دانشگاهی خود را ادامه داد. مجموعه‌های شعر او به نام «آیه‌های منسوخ»، «غزل غزلها»، «نگاه آینه»، «اضطراب فصلها»، «تا پشت درهای بسته» ، «جنازه‌های بی تابوت» و «خنجر و

خواب» چاپ و منتشر شده است.

○ - خنجر و خواب

به ساحلش کشانید
شیره‌ای از جان خود
بر زخمش نهاد
و زیر آسمان برهنه‌ی خدا
با او خوابید
زن عشق!.
با بوسه‌ی ماه
چشم گشود
زن عشق
خودش را یافت
شب را و جنگل را
و خنجر را
فرو شده در قلبش
فریاد زد زن عشق
در دم همه از کندی خنجر بود
نه خنجر زدن
کوه ؛ فریاد زد
چنان که جنگل از برگ تهی شد
و دریا
از اشک لبریز
دریا، زن، عشق را در آغوش کشید
آرام
و دیگر زن ؛
نه از خنجر نالید
و نه از تنهایی .

تبرستان
www.tabarestan.info

طهوری - مهروش

خانم مهروش طهوری از شاعران معاصر است. اشعاری در سبک کلاسیک می‌سراید و سروده‌هایش در مجله شعر درج و منتشر میشود. از اشعار اوست:

ازدحام آتش

تا ریشه می‌دوانم در اتّهام آتش — مائیم و جنگلی زخم، در این جذام آتش
آشوبگرنرینیم، اما نمی‌شناسد — چشم قبیله ما را، در ازدحام آتش
از سرخی تنومند، بی‌وقفه می‌سرائیم — در این شگفتگی‌ها، در این مدام آتش
ما تاول جوانیم بر دستهای تقدیر — تاب سکوتمان نیست با هر سلام آتش
در ناگزیری ما، شاید بشارتی هست — بر بی‌دوامی شب، یا بر دوام آتش

www.tabarestan.info تبرستان

طیاب - منیر

خانم منیر طیاب از شاعران معاصر است. وی غالباً اشعاری در سبک کلاسیک می‌سراید. سروده‌های وی سابقاً در مجله «جهان نو» منتشر میشد و اشعاری نغز و دلکش میسرود. از اوست

غم هجران

مگر زین آتش هجران که بر جانم شرر دارد — کسی غیر از من و دل، زین غم پنهان خبر دارد؟
خیالش چون طبیبی طرفه، دوش آمد به بالینم — بگفتا: اشک تر، از بهر درمانت اثر دارد
بدو گفتم: شنیدستم که آب، آتش فرو شوید — چه سازم، دیده، جای اشک، بس یاقوت تر دارد
من از بهبود حال، آنگه شدم نومید و دانستم — که داروئی بسی جانسوز، از خون جگر دارد
ملامت می‌کند عقلم که هجران را سزاواری — چرا دل بر کسی بستی، که دل جای دگر دارد
درخت دوستی آندم که بنشاندی، ندانستی — ستم، شاخ و جفا، برگ و غم هجران ثمر دارد

طیبّه قاجار

طیّبه خانم ، سومین فرزند فتحعلیشاه قاجار و خواهر تنی شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. او، در شیرین زبانی و نکته دانی، بی نظیر بود. در شعر و سخنسرایی، از شاگردان مهجور (حسینقلی خان کلهر) به‌شمار می‌آمد. سایر فنون ادبی را نیز نزد محّمد حسنخان اعتمادالّسلطنه فراگرفت. وی، همسر امیر محمد قاسم‌خان و از شاعران نغزگوی زمان خود و دخترش ملک جهان خانم، همسر محمد شاه بود و مهد علیا[1] لقب داشت.

تبرستان www.tabarestan.info

اگر به درد دل من نمی‌رسی ز تغافل برم زدست تو بر درگه امیر، شکایت

***

نداری فرق از جان، وقت مردن از آن ترسم ترا از من بگیرند

***

آخرکه‌عیان‌سازد،این دیده‌ی خون‌افشان؟ دردل، غم هجرانت، مستور نمی‌ماند

***

طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم علاج درد دلم را، بگو، حبیب کند

***

ز عارض، شرم مهر و ماه باشم کنیزِ کمترینِ شاه باشم

طیّبی - مژگان

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

مژگان طیّبی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در تبریز، چشم به جهان گشود.

۱- ملک جهان خانم، دختر بانو طیّبه قاجار و محمد قاسم خان و همسر محمدشاه قاجار و مادر ناصرالدّین شاه است که (مهد علیا) لقب داشت. او نیز طبع شعر داشت و زندگینامه‌اش تحت عنوان «مهد علیا» در همین کتاب مسطور است.

تحصیلات عالیه (لیسانس) دارد و شاعری نوسرا است.

○ - **باورها**

در امتداد شب
بغض تنهاییم
در عروج سکوت دقایق،
ترکید
و تو،
بی عبور از خطر حوادث،
با گشاده‌ترین دستها آمدی،
در قفس تنهاییم
با یادت،
پنجره‌ای به سوی عشق گشودم
و باغ،
نفس سبز حیات گل سرخ،
و رویش درختِ
زندگی شد
آنگاه
باران را
از نگاهم جدا ساختی
و من
در باور عشق شقایق
هنوز مانده‌ام!...

تبرستان
www.tabarestan.info

ظ

ظفری - شکوفه

(معاصر)

شکوفه ظفری، از شاعران معاصر است. و از فارغ التحصیلان دانشگاه الزهرا است و از زمان تحصیل سرودن شعر را آغاز کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

عشق آمد و از قالب، یکباره برون گشتم — از خود بشدم فارغ، بی قید درون گشتم

نه کس به نظر آمد، نه جای کسی در دل — هر بند ببریدم، آزاد کنون گشتم

وارسته شدم امشب، از دیده و جان و دل — از بند رها گشته، در قید جنون گشتم

از عشق سخن آمد، لایق بشدم بردر — مهجور ز هر یاری، در یاد فسون گشتم

***

فروغ چشم مستت را، سحرگه آرزو کردم

سرشک از دیده‌ریزان شد، وصالت جستجو کردم

خیالت را گرفتم بر، زداغت گریه‌ها کردم

خیالت خسته شد امشب زبس که گفتگو کردم.

ع

عابدین - هنگامه

(معاصر)

هنگامه عابدین، از شاعران نوپرداز معاصر است .دفتر شعر وی به نام «می‌سرایم با عشق» از سوی نشر شهاب ثاقب ،اخیراً چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ -تسلیم

سبز وَش، سرخ گونه، با سبدی از ستاره...
گلی میان موها کاشتم
عجول و بی فکر، به باغ دویدم
به امید...
گلی، شکوفه‌ای،دستی، دعوتی!...
عصبانیم از خودم
ناسزایم، سزاست
که رهاکردم دلم را در هوای خودی احساس
و ابلهانه پنداشتم
که عشق را بهایی است افلاطونی...
حماقت ،امانم نداد...
من که زمان را به مسخره گرفته بودم
خود مسخره شدم...
چه قانون پر صلابتی است زندگی؟!...
چلچراغهای بلور الوان، مبلهای مخمل خوش نشین،
میزهای آبنوس اصل،
پی در پی ،مرا به تن سپردنی با وقار و سکوتی

مرگبار، می‌خواند
دزدگیر جگرخراش اتومبیلم
بی وقفه مرا به حماقتم هشدار می‌دهد که...
باید بس کنم این بلوغ زودرس را
و هواخوری احساس را بگذارم برای وقتی
دیگر...
باید فروتنانه
در جاده‌ی خط کشی شده‌ی قانون
با نظم، قدمهای صوفیانه بزنم
باید در چارچوب استوار زندگی
فرزندان برومند را به عرصه بنشانم
تا جوانیم حاصلی دهد...

تبرستان
www.tabarestan.info

عاجزی فیروزکوهی

(سده‌ی ۱۲ هجری)

زنی که در اشعارش عاجزی تخلص می‌کرد ، دختر میر خلیل سردار ارس‌خان، از اهالی فیروزکوه بود. در کودکی، خواندن و نوشتن را فراگرفت. پس از رسیدن به سن رشد، به عقد امیر اقبال درآمد. هردو، به هرات رفتند و در آن شهر اقامت کردند. اما در غربت شوهرش، امیر اقبال، با او بنای بدرفتاری گذاشت و موجب مرگ زودرس وی شد. وی، طبع شعر داشت و اشعار روانی می‌سرود. از اوست:

نعت

بـرده‌ای دل و دینم، وه چه دلربا هستی خـنجر جـفا بـر کش، بـهر قـتل مـاهستی
مـیل دلبـری داری، دلربـا چـرا هسـتی دردمـند و مسکـینم، مـعدن شـفا هسـتی
بر سرم فکن سایه، سایه‌ی خدا هستی
عارضت هـویدا کـن، شـوکت پـری بشکـن رخ، نما و دل، بستان، رسم تـاجری بشکـن
لب به گفتگو بگشـا، سِـحرِ سـامری بشکـن داوران عـالم را، رسـم داوری بشکـن
گرچه شاه خوبانی، مایل گدا هستی

و.....

عارف - افتخار

(تولّد ۱۳۲۱ خ)

بانو افتخار عارف، شاعره‌ی معاصر پاکستانی، در هند به دنیا آمد. وی، در رشته‌ی جامعه‌شناسی تحصیل کرد. در سال ۱۳۴۳ به پاکستان رفت و در آنجا با رادیو و تلویزیون به همکاری پرداخت. از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ شمسی، در انگلستان برنامه‌ی اردو در رادیو را اداره می‌کرد.بانو افتخار شاعری شیعی مذهب است و به پیامبر بزرگ اسلام (ص) دلبستگی خاص دارد و در باره‌ی کشورش، خانواده‌اش، مردمانش، دوستانش، قهرمانان اسلام و زعمای مسلمان و حوادث و وقایع کربلا، اشعاری سروده است. نمونه‌ی شعر فارسی وی این است:

www.tabarestan.info تبرستان

○ - و باد خاموش بود

آشیان فاخته‌های سرودخوان، برباد شد
باد،
اما خاموش بود
آسمانِ بی کران،
سوگوار این بی بال و پران بود
پرندگان دربدر
و باد لب‌تر نمی‌کرد
جنگاوران بی رحم
بر فراز شکوفه‌های این دیار
بیرق مرگ رادر اهتزاز در آوردند
باد،
اما خاموش بود
چشمها، در اشتیاق نور،
دلها، چشم به راه رهایی،
دستها، به دعا بلند-
همگی بی اثر-
و باد، لب‌تر نمی‌کرد

گاه که بلاها بر این دیار نازل می‌شد
به دوزخ عذاب
ندا در می‌دهند:
اکنون که رنگ، پرواز، ترانه
عطر و رؤیا را
این گونه خوار کردید!
بی گمان، عذاب
بر شما
فردا می‌بارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

عالمتاج- قائم مقامی

(۱۳۲۵-۱۲۶۴ خ)

عالمتاج قائم مقامی (ژاله) شاعره معروف، فرزند میرزا فتح اللّه خان، از احفاد ابوالقاسم قائم مقام، صدراعظم دوره‌ی قاجاریه، در فراهان متولد شد. علوم ادبی و حکمت و نجوم و هیأت را فراگرفت. در هنر نقاشی و سایر هنرهای زنانه، مهارتی یافت.از سروده‌هایش، ابیات کمی باقی مانده، زیرا به ثبت و ضبط آنها علاقه نشان نمی‌داد. و بخشی از مجموعه‌ی اشعار وی به همّت فرزندش، پژمان بختیاری چاپ و منتشر شده است. بانو عالمتاج بنا به خواست خانواده و برخلاف میل خود با سرتیپ علیمردان‌خان که فردی مسن و نظامی بود، ازدواج کرد و قریب ۷ سال با وی به اکراه به سر برد. گرچه از وی پسری برومند مانند حسین پژمان بختیاری برایش باقی ماند امّا شکست‌خورده و ناکام عمر را به انزوا گذرانید. تنها مونس و تسکین دهنده‌ی آلام وی اشعار نغز و زیبایی بود که از طبع وقادش تراوش می‌کرد.

درمرگ شوهرش سروده است:

به دل گفتم: از دست این بختیاری — گر آسوده گردم، شود بخت، یارم
جمالم، خریدار بسیار دارد — چرا من به دل، رنج بسیار دارم
یکی شوی فاضل گزینم که با او — دو روزی جهان را به شادی گذارم
کنون او به خاک سیه خفته ، خیزد — شرار غم از روح امیدوارم

گرانمایه مردی، جوانمرد شویی / بسامایه‌ای بود از کردگارم
ندانستمی قدرش ، اکنون چه حاصل / گر از دیدگان، اشک خونین ببارم
نه کارم نکوتر شد آوخ، نه روزم / سیه چهره‌تر شد سیه روزگارم

پا تا به سرم می‌لرزد

از عشق رخت، دل به برم می‌لرزد / چون شعله ز پا تا به سرم می‌لرزد
شب تا به سحر، ستاره‌ی عشق و امید / در چشم ستاره شمرم، می‌لرزد
ای دلبر موهوم، بیا کز غم تو / سیماب صفت، دل به برم می‌لرزد
هر سو گذرد نگاه اشک آلودم / تصویر تو در چشم ترم می‌لرزد
من صیدم و لرزشم طبیعی است، ولی / این طرفه که نخجیرگرم می‌لرزد
نقش تو ز پشت دود سیگار، امشب / می‌رقصد و در برابرم می‌لرزد
با دست خیال، شمعی افروخته‌ام / وز آتش او بال و پرم می‌لرزد
در مهر تو همچو شاخه، ثابت قدمم / با آنکه چو «ژاله» پیکرم می‌لرزد

www.tabarestan.info تبرستان

***

در چاهسار حرم با ناله هم نفسم / تنگی گرفت نفس از تنگی قفسم
در تیره شام وجود افسرده شد شررم / در نیمه راه حیات درمانده شد فرهم
بس سر بلند کسم اما به جرم زنی / در خاندان بشر گویی که هیچکسم
در گورسان حرم با قیرگون کفنی / بر فاضل‌آب وجود افشانده همچو خسم
آن سوی محبس من شهر و غلغله‌ایست / ولیک به شهرم و شهر بیرون ز دسترسم
دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر / پوشیده راه نظر بسته ره نفسم
آزاد پر مگسا بر روی شهر بچم / مسکین منا که به دهر عاجزتر از مگسم
سر تا قدم شرفم اما چو کج روشان / هم بسته قفسم هم خسته عسسم
ای پرده‌دار حرم بردار پرده که من / نه سرسپرده نفس نه بنده‌ی هوسم
بانگ جرس رسدت در گوش و غافل از آنک / من چون زبانه زنگ در سینه جرسم
ور در خور قفس است فرسوده پیکر من / پس روزنی بگشای بر دامن قفسم
گرفتنه‌ی هوسم این حبس و زجر بست / ورغول راهزنم بند و شکنجه بسم
ای دست حق بدر آی و زپای زن بگشای / آن بندهای گران کاین است ملتمسم

عامری - حبیبه

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

بانو حبیبه عامری «عمید»، دختر سید ابراهیم عامری، عمیدالسلطنه، (از پیشروان مشروطه) که «حبیب» تخلّص می‌کند، در سمنان به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در تهران به پایان برد و به زبانهای فرانسه و انگلیسی تسلط یافت. در هنر نقاشی نیز طبع‌آزمایی‌هایی کرد. از سال ۱۳۳۰ به سرودن شعر آغاز کرد. سروده‌هایش از روانی و زیبایی خاصی برخوردار است و از شاعران با ذوق معاصر به شمار می‌رود. دو مجموعه از اشعارش به نام «افسونگر» در ۱۳۳۸ و «خلوت دل» در سال ۱۳۴۳ منتشر شده‌است. وی در آغاز شاعری، رباعی می‌سرود. بعدها به سرودن غزل علاقه یافت. در نقاشی نیز به ترقیات چشم‌گیری نایل گشت. تابلوی «پیری» او نمونه‌ای از هنر جالب و زیبای وی به شمار می‌رود. حبیبه عامری چند سال قبل در تهران بدرود حیات گفت.

www.tabarestan.info تبرستان

نقاش چیره دست

نقّاش چیره دستم و امشب به دست غم — نقش بدیع و دلکش و زیبا کشیده‌ام
وز جلوه‌ی جمال دل‌انگیز روی یار — دنیای ذوق و شعر و هنر آفریده‌ام
بنهاده‌ام ز شوق، به چشمش شرار مهر — شفّاف و دلفریب بدانسان که دیده‌ام
چون خامه‌ام رسید به لعلش، دلم طپید — گویی به آب زمزم و رضوان رسیده‌ام
پنهان نمی‌کنم که از آن لعل آتشین — طعم هزار بوسه‌ی شیرین چشیده‌ام
تصویر، زنده بود، ولی مهر ما نداشت — من نیز دل ز صحبت جانان بریده‌ام
در چشمِ دل سیاهِ حبیبم وفا نبود — یا اینکه بود مهر و وفا، من ندیده‌ام
لیکن چگونه دیده بپوشم ز دیدنش؟ — مهرش به دل گرفته و با جان خریده‌ام
گلزار مهر او که به دل ریشه کرده است — با اشک چشم و خون جگر پروریده‌ام
من ماندم و «حبیب» و دل زار خویشتن — با یاد دوست، گوشه‌ی عزلت گزیده‌ام.

رباعی

دریا، دل مرد بیقراری بوده است — امواج، شکنج زلف یاری بوده است
مهتاب و چراغ و میگساری و کنار — خود شاهد بوسه و کناری بوده است

عاملی - افسرالملوک

(تولّد ۱۳۰۹ خ)

بانو افسرالملوک عاملی، دختر میرزا اسماعیل خان مستوفی و همسر میرزا حبیب‌الله خان عاملی، از شاعران معاصر است. وی، از بانوان فاضله و متدیّنه بود. در گرگان می‌زیست. منظومه‌ی کوروش نامه‌ی او، به وسیله‌ی یکی از فرزندانش، «دکتر حشمت اله عاملی» در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسیده است. ابیات زیر از مقدمه‌ی کورش نامه‌ی اوست:

تبرستان www.tabarestan.info

به نام خداوند کون و مکان — خداوند روزی ده مهربان
خدایی که جان و خرد آفرید — بفرمان او شد، جهانها پدید
وز آن پس، به نام محمّد، درود — به آیین اسلام احمد، درود
درود فراوان بر آن پاکزاد — محمّد (ص) رسول حجازی نژاد
به نام علی، شاه مردان مرد — که از دشمن دین، برآورد گرد
سر اولیا، سرور اصفیا — مبارزترین مرد راه خدا
علی، شیر مرد و علی راستگو — ندیده جهان، رادمردی چو او

عایشه افغانی

(۱۲۲۵-۱۱۵۹ هـ‌ق)

عایشه، دختر یعقوب علی خان، درکابل ، متولد شده، از پارسی‌گویان اواخر سده‌ی دوازدهم و اوایل سده‌ی سیزدهم هجری است. وی پس از تحصیل کمال، به سرودن شعر آغاز کرد و در ۱۲۲۲ هـ‌ق دیوانش را آماده کرد که بالغ بر شش هزار بیت و مشتمل بر قصیده و غزل و مثنوی و رباعیات و ترجیع بند است. دیوان وی در سال ۱۳۰۵ هـ ق. درکابل، به دستور امیر عبدالرحمن خان، به صورت چاپ سنگی، منتشر شد.

بتا، گفتار شیرینت، مرا کشت — نگاه چشم مشکینت، مرا کشت
به قربان دو لعل باده نوشت — حیا و ناز و تمکینت، مرا کشت
قد سروِ ریاض کامرانی — سواد زلف پرچینت ، مرا کشت
نگار مهوشی، شمع شب افروز — فنون و لطف تحسینت، مرا کشت

بـــتی، شکّـــرلبی، شـــیرین تکـــلّم ســـراســـر رســـم و آئـینت، مـــرا کشت
بـــه گـــلزار رخت، نـــظّاره کـــردم نســـیم بـــوی نســـرینت مـــرا کشت
شـــود مـــغرور، حســـن دلربـــایت طـــبیعتهای خـــودبینت، مـــرا کشت

***

هـــر دم صـــنما ز آرزویت قـــاصد ز صـــبا کـــنم بـــه مـــویت
لیـــلی صـــفتان بـــه دشت و هـــامون مـــجنون شـــده‌ام بـــه جســـتجویت.

تبرستان
www.tabarestan.info

عایشه سمرقندی

(پیش از سده‌ی ۷ هـ‌ق)

عایشه، دختر قاضی سمرقند، از پارسی گویان افغانی قبل از سده‌ی هفتم هجری است. وی، از بزرگ زادگان سمرقند بود. دیوانی، شامل پنج هزار بیت شعر داشته و در قصیده سرایی ماهر بود. بانو عایشه طبع لطیفی داشت. از اوست:

بیت

از دلشکستگان، طـلب کـعبه، مشگـل است آن کعبه‌یی که دست دهـد، کـعبه‌ی دل است

رباعی

اشکی کـه زچشـم مـن بـرون غـلطیده است در گـوش کشـیده‌یی، کـه مـروارید است
از گـوش، بـرون آر کـه بـدنامی مـاست کـان را بـه رخـم، تـمام عـالم دیـده است

***

هـر تـیره شـبی کـه بـا تـوام بـاشد راز نـاآمده شـام، مـی‌کند صـبح آغـاز
بـا ایـن هـمه گـر عـوض دهـندم، نـدهم کـوتاه شـبی چـنان، بـه صـد صـبح دراز

***

دیشب، همه شب، ای به غمت، جانم شاد بـد گـویانت، کـه هـیچشان، نـیک مـباد
از عـهد بـدت، حکـایتی مـی‌گفتند و آنگـاه، دلم نـیز گـواهـی مـی‌داد[1]

۱- دو رباعی آخر به مه‌ستی گنجوی هم نسبت داده شده است.

عایشه مقریّه

(سده‌ی هفتم هجری)

وی، از بانوان شاعر پیش از (۷۳۰ هـ‌ق) است. حمدالّله مستوفی، در تاریخ گزیده (مؤلّفه‌ی ۷۳۰ هـ‌ق) رباعّیات او را ستوده و مهارت او را در سرودن شعر، بی نظیر توصیف کرده است. رباعی زیر از اوست:

گفتم: دلم از تو، بوسه‌ای خواهان است گفتا: که بهای بوسه‌ی من، جان است
دل آمد و در پهلوی جان زد انگشت یعنی که بخر، بیع بکن، ارزان است

www.tabarestan.info تبرستان

عباسعلی زاده - فهیمه

(تولّد ۱۳۵۲خ)

بانو فهیمه عباسعلی زاده، شاعره‌ی معاصر در گرگان چشم به جهان گشود. پدرش اهل خرم آباد لرستان و کارمند راه آهن بود. وی پس از گرفتن دیپلم در کرمان، به شعر و شاعری علاقه‌مند شد و هم اکنون در اشعارش «دریا» تخلّص می‌کند.

سَحَر از سِحر آوایش پریدم ز خواب ناز و نازش را کشیدم
چو دلبر را کنار خویش دیدم به حیرت مانده لبهایم گزیدم
نهادم بوسه‌ها بر خاک پایش بگفتا کیستی؟ گفتم عبیدم
نگارم را چو با خود یار دیدم از آن پس از همه عالم بریدم
نمی‌دانستم آخر درکجایم صدایش را چو یکدم می‌شنیدم
گمان کردم که او ساقیِ عشق است گمان بردم که جامش سر کشیدم
ولی افسوس او افسانه‌ام شد برفت از پیش و من در پی دویدم
به خود گفتم که کاش او نمی‌رفت مگر آگه نشد نازش خریدم
صدایی گفت «دریا» خواب بودی که من ناگه به قلبت سرکشیدم!

عبّاسی - زینب

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

خانم زینب عباسی، متخلّص به «ری را» شاعره‌ی نو پرداز معاصر درخرم آباد لرستان به دنیا آمد. وی از جوانی به کمک و راهنمایی مادرش به سرودن شعر آغاز کرد. در ۱۸

سالگی ازدواج کرد و همراه شوهرش به خوزستان رفت و صاحب پسری شد. جنگ ایران و عراق موجب برگشت وی به تهران شد. هرچند پس از رفتن به تهران به ناچار زندگی او دستخوش مرارتها و زحمات زیادی شد، اما از آنجا که به هنر نویسندگی و شاعری عشق می‌ورزید به داستان نویسی روی آورد و چند داستان کوتاه را در نشریات منتشر کرد و بالاخره کتاب داستانی «سی پری چارشنبه‌ها» را به چاپ سپرد. دو مجموعه از سروده‌های وی به نام «گنجشگکی زیر پوست مهربانمان» و «برای این زن لر دیگر تفنگ نیاورید» چاپ و منتشر شده است. کتاب «شاعران صلح» نیز از آثار گردآوری شده‌ی اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

○ - گرهِ خیس

من گرهِ خیس دستان تو بودم
که پسرکی مرا با خود بُرد
رفتم!
آنجا که توتهای وحشی فریاد
با ترانه‌ی وحشی باران
در من چیده شدند
سبدی شدم
سنگین و بی تاب در دست او،
کجایی؟
که هنوز دل به گرهِ خیس دستان تودارم!

○ - دیوانه‌ام

در رقص من بنگر
ببین چگونه بال به آسمان می‌کوبم
«دیوانه‌ام»،
یا صدایِ صدایِ صدا
«دیوانه‌ام»
یا پرستوهایم را
در دود فانتوم گم کرده‌ام؟!

عباسی - ناهید

(معاصر)

از ناهید عباسی، یکی از شاعران زن معاصر، تنها یک دفتر شعر به نام «فصل‌های سبز» در زمستان ۱۳۷۷ به همت نوکف به چاپ رسیده است.

○ - *لحظه‌ها*

تبرستان
www.tabarestan.info

زمان را کاسه‌ای نیست
تا که لبریز شود
فضیلتی رونده دارد
به سان آب
و صراحت مکرری
به سان سال
اما...
لحظه‌هایی
به وسعت نامرئی یک خاطره
بازمی‌گرداند آب را
به سرچشمه
و می‌بَرَد دل را
به کهن سردابه‌ها
تا نوازش دهد
خاطرات بودنی قدیم را
عبور
خوشه‌های خاطره
تعلق
بر دیوار عمر
مرا
به کوچه‌های کودکی می‌خوانند
تا از ردیف اقاقی‌ها
عبوری دوباره کنم...

فراتر

وقتی که
واژه
فقط واژه است
باید پی چیزی فراتر بود
در توضیح حیات
آنجا که نابینایی
آهسته می‌پرسد
زیبایی چیست؟!

تبرستان
www.tabarestan.info

عبدالرّحیم‌خان - منصوره

منصوره عبدالرّحیم خان، از شاعران جوان معاصر است. وی در تهران، چشم به جهان گشوده و تا نیل به لیسانس، تحصیل کرده است. سرودن شعر را از ۱۳۶۳ آغاز کرده و به هر دو سبک نو و کهن، شعر می‌سراید. مستزاد زیر از آثار اوست.

ثنا

در کوه و در و دشت و بیابان، همه شور است — جهان، یکسره، نور است
از خاک‌رسد بوی بهشت و نفس گل — طبیعت، به سرور است
اززمزمه‌ی مور وملخ، ماهی ومرغان‌غزلخوان — دنیا، همه شور است
افسانه چه گویدبه‌سحر، چشمه‌ی خورشید — کی، از فرط غرور است
گر روز رود در پی شب، شب بشود روز — نه از بهر مرور است
هر ذرّه و هر خار و خسی، جمله به ذکرند — شکری، به وفور است
از مستی این شور و طرب، من چه کنم یاد — بیگانه، چو کور است
گر همره این خیل ثناگوی، نگردی — ز انصاف به دور است

عبدی منفرد - مهرنوش

(تولّد ۱۳۶۰ خ)

مهرنوش عبدی منفرد، متولد ۱۳۶۰ خ، از شاعره‌های جوانی است که تازگی وارد پهنه‌ی ادبیات شده است.

نخستین دفتر شعر او به نام «قابله‌های خورشید» در سال ۱۳۸۱ خ از سوی انتشارات ژرف اندیشان وارد بازار کتاب شده است.

○ - پاسخ

به بهانه‌های کوچکی شاد شدن
خندیدن و گریستن
رسم تازه‌ای نیست
کجاست صدای مقدسی
که به عصیان زندانیان این گوی خاکی
پاسخی بی چرا دهد
و برای بودن، دلیلی قاطع بیاورد!.
آن گاه که جاودانگی
در پس پرده‌ی تردید پنهان است
و میل به ماندن
مانند دلیل بودن،
بی پاسخ
چطور می‌توان به رسم‌های کهنه و بی پایان ادامه داد؟!.

زمستان ۷۷

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - مردی از تبار باران

آن روز که قصه‌گوی پیر زمان
بر چرخش روزگار
دستی زد
باد، خنکای تن تُردش را
به شاخه‌ها بخشید
و جوانه‌ای
در خاک نرم هستی ریشه دواند
تا نام تو را
در ساقه‌ی سبز لاغرش جای دهد

و چنین بود.

آمدن مردی از تبار باران

که به بوسه‌های خورشید

آغشته بود.

عبیدی - زرغونه

(تولّد ۱۹۵۸ م)

تبرستان www.tabarestan.info

زرغونه عبیدی، شاعره‌ی معاصر افغانی، در کابل چشم به جهان گشود. از مدرسه‌ی رابعه‌ی بلخی فارغ التحصیل شد و از دانشگاه کابل در سال ۱۹۸۳ م دانشنامه‌ی پزشکی خود راگرفت و در همان دانشکده به کار پرداخت. مجموعه‌ی گزینه‌ی اشعارش «فریاد سکوت» نام دارد. وی اکنون مقیم آلمان و مسئول کانون فرهنگ آسیایی در «آلمان» می‌باشد. خانم زرغونه ازدواج کرده و صاحب یک دختر است.

○ - نگاه سرد

کوره راه عبث فاصله‌ها،

سردو خاموش و غمین

در دلِ جنگل تاریک زمان،

ز من‌ات کرده جدا

وای برمن،

وای برما.

ما، چه بیگانه شدیم،

دست تقدیر مرا سوی تو برد

ناب‌تر شعر دلم

در نگاه تو شگفت

وای برمن

وای برما!

زندگی کرد جفا، بازهم رانده شدیم،

ما، چه بیگانه شدیم؟!

عذرا تبریزی

(عصر صفویه)

عذرا تبریزی ، از شاعران سده‌ی دهم هجری است. در زمان صفویه، خانواده‌ی او را همراه عده‌ای از اهالی تبریز، به اصفهان کوچاندند. او ، بعدها به یزد رفت و در آن شهر اقامت کرد. به همین جهت به یزدی نیز شهرت یافته است.

آمد بهار و گل شد و نوروز هم گذشت گرد سرت نگشتم و امروز هم گذشت

رباعی

از دولت شاه ابوتراب غازی مستقبل ما رشک برد بر ماضی
هر سال، سری بود به صدمن گندم صد سر شده امسال، به یک من راضی

تبرستان www.tabarestan.info

عرب زاده - سمیّه

(معاصر)

خانم سمیّه عرب زاده، شاعر، روشندل معاصر، «لاله» تخلص می‌کند و در رشته‌ی حقوق، مشغول تحصیل است. غزل زیر سروده‌ی اوست :

بستر عشق

کاش، خورشید نگاهت، آسمانی‌تر شود کاش، قلب بی ریایت، عشق را بستر شود
با شقایق، تا دیار شمع شبها می‌رسم کاش چشمان مسیحت، روح خاکستر شود
شبنواز اشکهایم یاد مهمانیِ توست ژاله بر گل می‌نشیند، تا صفاگستر شود
همره آلاله‌ها، جانم به دریا می‌رود کاش، آه آتشینم تا به گردون برشود
انعکاس عشق تو، با آینه همزاد بود کاش، راه وصل تو، با آینه زیور شود
کاش «لاله» بشکند با رازهای سرخ تو یا بیاید در هوایت، با تو جاری‌تر شود

عرب سرهنگی - منصوره

(تولّد ۱۳۵۴ خ)

منصوره عرب سرهنگی، در مناطق کویری چشم به جهان گشود. پس از پایان تحصیل دبیرستانی در رشته‌ی پرستاری فارغ التحصیل شد. منصوره خانم در چند جشنواره‌ی شعری شرکت کرده و مقام اول را به دست آورده و در حال حاضر در ایرانکی زندگی

می‌کند و عضو انجمن ادبی محلی است.

ضمانت سبز

بیا که پُر شوم از عطر ناب گیسویت تو ای بهشت خدا سایه سار ابرویت
تو آن ضمانت سبزی بیا پناهم ده که کنج این قفس از پافتاده آهویت
خوشا شکفته شدن در نماز نیمه‌ی شب خوشا شکفته شدن در بهار پهلویت
امانتی که در او دفن شد حقارت خاک تویی که چشم زمین شرم دارد از رویت
بهانه‌ای است سرودن برای غربت تو الا که از دل لاهوت می‌رسد بویت
بخوان که طبع حقیرانه‌ام زبانه کشد بیا که پرشوم از عطر ناب گیسویت

www.tabarestan.info تبرستان

عربشاهی - فاطمه

(معاصر)

فاطمه عربشاهی، دختر میرزا حسن محدّث از شاعران معاصر است. وی در شهر سبزوار چشم به جهان گشوده و دانشهای زمان خود را از پدر فراگرفت و بانویی با سواد و سخنگو بود. از وی دیوان یا دفتر شعری باقی نمانده است. دو رباعی زیر از سروده‌های اوست:

رباعی

امشب به در تو پادشاه، آمده‌ام از جرم و گناه، عذرخواه آمده‌ام
امّید به بخشش تو دارم یا رب هر چند که با روی سیاه آمده‌ام

***

رویم سیه و نامه سیه، سر در پیش هستم خجل از فعل بد و غفلت خویش
بر فضل تو روی آرم ای بنده نواز بخشا گنهم، گرچه بود از حد بیش

عرفانی - شکریّه

شکریّه عرفانی، از شاعران معاصر افغانی است. وی، در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در وسوالی جاغوری، از ولایت غزنی، چشم به جهان گشود. در سالهای اخیر به ایران آمده و در کشور ما تحصیل کرده و دیپلمه شده است.

گرفتار زمستان

دست خاکستریِ باد که گلها را چید لرزش دست مرا فصل بهار آیا دید؟
روزگاری که لبم تشنه‌ی روییدن بود آسمان، خواهش چشمان مرا می‌فهمید؟
برف در برف، گرفتار زمستان ماندم نور در پنجره می‌خواند برایم از عید!
وقت رفتن سر هر کوچه نگاهی کردم ولی آیا به وداعی دل من می‌لرزید؟
باز نمناک شده بغض گلوگیر دلم باز زانو زده‌ام، رحم نداری امّید؟

تبرستان
www.tabarestan.info

عزیزپور - بتول

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

دکتر بتول عزیزپور، شاعره‌ی خطه‌ی جنوب، در مسجد سلیمان از مادر بزاد. تحصیلات خود را تا دریافت لیسانس در رشته‌ی ادبیات فارسی ادامه داد. دکترای خود را از دانشگاه سوربون پاریس گرفت. دفتر شعرش بنام «خواب لیلی» در ۱۳۵۰ از سوی انتشارات رزو دفتر دومش به نام «سفر آزادی بیداران» در ۱۳۵۸ در ایران و سه مجموعه دیگر به نامهای «ماه در کابین»، «در سرزمین مات» «واژه‌ها و مداد» در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷ م در آلمان منتشر شد. خانم بتول عزیزپور از سالها پیش در پاریس زندگی می‌کند و در آن جا به کار و فعالیت سرگرم است.

○ - فردا

آسوده نمی‌شود
زمین
مگر
مرغزاران آن
از خون ما بجوشد
و داس ما
سرودِ درو بخواند
در گندمزارهای طلایی آن.

***

گشوده نمی‌شود

فردا
مگر
جنگ‌افزار ما
شقایق سوزانی باشد
بر گلوی ما
و آوای خشمی،
آوار
صخره‌های کهن!
***
عشق نمی‌ورزند
دختران
- با سینه‌ی فراخ و
بازوان گشاد.

○ - *می‌روم ستاره‌ها را صدا کنم.*

باید این‌گونه چیزی بوده باشد
خواب‌های من
سنگی به سوی ماه پرتاب شد
نیم‌رخ آسمان را بیدار نکرد
بالی که سوخت و
چهره‌ی سپیده را رنگ نزد
سرو و سیبی که با دست من آبیاری شد
رنگ دل مرا ندارد
چند عمر آب در هاون کوفتن
دوستان ؟
می‌روم ستاره‌ها را صدا کنم
شب پیراهن‌اش را از تن
در آورده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - سقفی از آفتاب

جیب خالی رؤیاها را
می‌تکانم
شاید فلسفه‌ای را فریب دهم
خدا حروف پیراهن‌اش را
در بعد کیهانی می‌بافد
هزار انگشت
هزار کلام را ورق می‌زند
و حنجره‌ای نمی‌یابد
وقتی
پای زمین در همه‌ی فصل‌ها می‌لرزد
سقفی از آفتاب
سیمای شعرم را گرم نمی‌کند...

تبرستان
www.tabarestan.info

عزیززاده - شکیلا

(تولّد ۱۳۴۳ خ)

شکیلا عزیز زاده، شاعره‌ی معاصر افغانی، در کابل زاده شد. در سال ۱۳۶۳ خ از دانشکده‌ی حقوق فارغ التحصیل گردید. شکیلا علاوه بر سرودن شعر، داستان کوتاه و نمایشنامه نیز می‌نویسد. وی در هلند زندگی می‌کند و چندین نمایشنامه وی، در هلند بروی صحنه آمده است. دفتر شعراو «سنگی در آبگینه‌ی خلوص» نام دارد.

○ - سفر

به پای جاده‌ی تردید و وهم
می‌رفتم
هجوم خاطره‌ها
چو رنگ، به حاشیه‌ی دامن پاییز
جابه جا می‌شد
و برگهای سکوت

زخم آزار روزگار به دوش
زلای شاخه‌ی موهوم ذهنِ من می‌ریخت
بسیطِ دستِ درختِ زمان
خالی شد.
صَدای رخصت هر برگ
شنیدن را خواند.
خون ایثار
زسر پنجه‌ی خلوص چکید
به سوی دره‌ی تسلیم محض
پیچیدم.

تبرستان
www.tabarestan.info

عزیز طیّب - سیما

(معاصر)

سیما عزیز طیّب، از شاعران معاصر افغانستان و از بانوان فرهیخته و سخن سرای آن کشور است. وی اشعار نغزی می‌سراید.

○ - *گل آزادی*

گل مرا به من بازگردانید
گل آزادی مرا، گل زندگی مرا
این‌گل، برای فرزندان من است
این گل برای خانه‌ی من است
گل مرا به من بازگردانید
گل آزادی مرا،
گل زندگی مرا!
بدون این گل من هیچم و پوچم
بدون این گل، در شیون و فریادم
بدون این گل،
گم کرده راهم

گل مرا به من بازگردانید
گل آزادی مرا، گل زندگی مرا
بدون این گل،
باری ندارم
بدون این گل خانه‌ی من غمین وتاریک است
بدون این گل،
وطن من رنجور است
گل مرا به من بازگردانید
گل آزادی مرا،
گل زندگی مرا
پژمرده نسازید این گل را
که نشانه‌ای از ملّت ماست
پژمرده نسازید این گل را
که روشنایی هر خانه‌ی ماست
با این گل جاده‌های وطن را
رنگین و
گل افروز خواهم کرد
گل مرا به من باز گردانید
گل آزادی مرا،
گل زندگی مرا

تبرستان
www.tabarestan.info

عزیزی - زهرا

(معاصر)

زهرا عزیزی - متخلّص به «سوزان» از شاعران معاصر است. وی در دهه ۵۰-۴۰ عضو انجمن ادبی صائب بود. و اشعار خود را در آن انجمن قرائت می‌کرد، اما از وی اثری در تذکره‌ها ندیدیم.

آزرده

محبّت کرده با نیروی یک عشق مرا آخر به سوی خود کشاندی
چو گشتم شعله ور در آتش عشق مرا در آتش حسرت نشاندی

***

چو دانستی که من آزرده گشتم محبّت را زنو تکرار کردی
چو گشتی در فریب خود موفّق مرا رسوا و خود را زار کردی

***

چو گشتی آگه از راز دل من محبّت کردی ودادی فریبم
زدی بر سینه، سنگ دوستی، لیک نکردی رحم چون دیدی غریبم

***

فریب مهربانی خوردم از تو ندیدم روز شادی در جوانی
چو دانستی تو هر راز دلم را بکامم تلخ کردی زندگانی

***

دلم جز این ندارد آرزویی که چون من مضطر و رسوا شوی تو
که شاید با غم و درماندگیها چو من آزرده و شیدا شوی تو

***

دلم خواهد تو هم با چشم گریان بیایی تا ببینی اشک و آهم
بیایی سوی من اما پشیمان بیایی تا بدانی بیگناهم

تبرستان www.tabarestan.info

عسگری - گل افروز

(معاصر)

گل افروز عسگری، از شاعران معاصر است. در بانک ملّی ایران، خدمت می‌کند. سروده هایش، گاهی در مجلّه‌ی اختصاصی بانک چاپ و منتشر می‌شود.

آتش پنهان

ببین به باغ پریشانیم چه می‌گذرد به لحظه‌های پشیمانیم چه می‌گذرد
ستارگان خموش سحر چه می‌دانند به چشم ابری بارانیم چه می‌گذرد
ز رقص کولی پروانه، می‌توان فهمید به جان خسته‌ی زندانیم چه می‌گذرد

ز قطره‌های بلورین اشک من پیداست به داغ آتش پنهانیم چه می‌گذرد
تو در کرانه‌ی صبحی، چگونه می‌دانی به شام تیره‌ی طولانیم چه می‌گذرد؟
در این سراچه‌ی تصویر، جامه‌ی دل بین نوشته درخط پیشانیم چه می‌گذرد؟
در این زمانه، کسی جز خدا نمی‌داند درون خلوت روحانیم چه می‌گذرد!

عصمت استرآبادی

(سده ۱۳ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو عصمت استرآبادی، همسر میرزا محمّد حسینی، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. او سه‌بار ازدواج کرد و وفا نام شوهر سوم این بانو بود. مشارالیها طبع خوبی داشته و در اثارش رگه‌هایی از طنز دیده می‌شود.

عصمت منم که چهره بود، مهر خاورم این سر برهنه می‌نشود، بند چادرم
گویی ستاده بر سر کوثر، برهنه حور چون در کنار برکه، کنم عور پیکرم
چون مریمم عفیفه ولیکن، خدیجه‌ام پای حرامِ کس، نرسیده به بسترم
کفتار، جفت اوّلم و دومین، شغال وینهم سگی است، کاش نمیزاد مادرم

عصمت - ترخانی

(وفات ۱۰۶۷ هـ‌ق)

عصمت ترخانی از بانوان مستعد و از پارسی‌گویان هنداست.او از قبیله‌ی ترخانیه بود و در هندوستان می‌زیست. دیوان و دفتر شعری ندارد.

نیست در عالم خبر از درد عشق گوییا نَبوَد به دنیا مرد عشق

عصمت سمرقندی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

عصمت سمرقندی، دختر قاضی سمرقند و از بانوان شاعره‌ی سده‌ی دهم هجریست. در تذکره‌ها، از او به عصمتی سمرقندی یا عظمت سمرقندیّه نیز یاد شده است. بعضی از تذکره نویسان، عصمت سمرقندی را با بی بی معتصمی، یکی دانسته‌اند.

مگر رسوای عشق، از مردم عالم، غمی دارد که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

***

تا فکنده است مرا بخت بد از یار جدا غم، جدا می‌کُشَدم، چرخ ستمکار، جدا

غزل معروف زیر هم از اوست:

آنکه دایم، هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

سخت دلتنگ شدم، خانه‌ی صیّاد خراب کاش روی قفسم، جانب صحرا می‌کرد

این همان وادی عشق است که هرلحظه فلک بهر مجنون، ستمی تازه مهیّا می‌کرد

خویشتن را به سرکوی شهادت می‌دید «عصمت» آنروز که وصل تو تمنّا می‌کرد

www.tabarestan.info تبرستان

عصمت قاجار

(دوره‌ی قاجاریّه)

عصمت بیگم قاجار، دختر سیف الملوک میرزانوه‌ی فتحعلیشاه، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. دو بیتی زیر را در تذکره‌ها به نام او ثبت کرده‌اند:

چون ابر بهار، دم به دم گریانم مانند فلک، همیشه سرگردانم

با هر که وفا کنم، جفا می‌بینم بر بخت خود و طالع خود، حیرانم

عصمت قاجار

(دوره‌ی قاجاریّه)

بانو عصمت قاجار، دختر چهارم فتحعلیشاه قاجار و خواهر تنی محمدعلی میرزا دولتشاه از برده‌ای زیباچهره و گرجی‌تبار به‌وجود آمد. از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است که در خوشنویسی نیز مهارت داشت. وی همسر زین‌العابدین خان، پسر برادر شاه قاجار بود. اشعار زیر، مرثیه‌ایست که در مرگ یکی از بستگانش سروده است:

چه کردی تو ای آسمان ستمگر که یک دم نیاسایی از کین رادان

نداری جز از ظلم، مایه به دکّه نداری جز از کینه، توشه در انبان

نخواهی که ماهی بتابد به چرخی نخواهی که مهری فروزد به ایوان

بسی حسرت از تو، به دلهای خسته بسی غم ز تو، در دل ناتوانان

بود جاودان جانت چون من، به مویه روانت چو من باد، دایم در افغان

عصمت‌الدوله قاجار

(۱۳۲۳-۱۲۷۳ هـ‌ق)

خانم عصمت الدوله، دومین دختر ناصرالدینشاه و مادر دوستعلی خان معیر الممالک «نویسنده‌ی وقایع الزمان» از زنان شاعره و هنر پرور و فاضله‌ی دوره قاجاریه بود. عصمت الدوله مادر ۴ فرزند بود وعلاوه بر احاطه بر ادب و هنر و عکاسی و گردآوری نسخ کمیاب خطی و تابلوهای نقاشی ، گاهگاه اشعاری نیز می‌سرود. اما متأسفانه از سروده‌هایش چیزی در دست نیست. وی به سال ۱۳۲۳ هـ‌ق درگذشت.

www.tabarestan.info تبرستان

عصمتی خوافی

(پیش از سده ۱۰ هـ‌ق)

عصمتی بانویی از ولایت خواف و از زنان عفیف و فاضل آن دیار بود .برادرش نیز حاکم خواف بود. معاصران عصمتی بر فضل و کمال وی گواهی‌داده‌اند. دیوانش در زمان حیات او دست بدست می‌گشت. عصمتی هرگز ازدواج نکرد و مجرد بزیست. چنانکه گفته‌اند گویا از معاصرین سلطان حسین بایقرا (۹۱۲-۸۷۵ ق) می‌باشد.

بیت زیر از اوست :

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است آن کعبه‌ای که دست دهد کعبه‌ی دل است

عضدی - عبّاسه

(تولّد ۱۳۳۵ خ)

عبّاسه عضدی، فرزند عبّاس عضدی، از شاعران معاصر است. وی در خانواده‌ای شعر دوست، در تهران دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش و انگلستان به پایان برد و تحصیلاتش را در رشته‌ی زبان و ادبیّات انگلیسی ادامه داد و فوق لیسانس گرفت. پس از چند سال سکونت در لندن، ازدواج کرد و به اتّفاق شوهرش، به سوئد عزیمت کرد و در آن کشور اقامت گزید. وی از کودکی به شعر علاقه داشت. پدرش، عبّاس عضدی که شاعر بود و «سیف» تخلّص می‌کرد، در پرورش و ارشاد او هّمت گماشت. خانم عبّاسه عضدی ، با مطالعه‌ی دواوین اساتید بزرگ ادب فارسی، شعرش به پختگی رسید. با اینکه سالهاست از میهن خود دور و اشتغالات مهمّی دارد، با

وجود این، سرودن شعر را کنار نگذاشته و گاهگاه اشعار نغزی به غزلهای خود می‌افزاید.

اوج کامرانیها

دلت اگر چه زمن، غرق بدگمانیهاست — مرا به راه تو، سودای جانفشانیهاست
به راه عشق تو، کمتر ز خاک راه شدن — کمال منزلت و اوج کامرانیهاست
گذشت عمر چو آب از سرو هزار افسوس — هنوز چشم تو سرگرم سرگرانیهاست
طلوع اختر تابان آفرینش تو — چو اشک رشک، به چشمان کهکشانیهاست
فروغ شمع خیالت، به راه ظلمت شب — چراغ راه غریبان و کاروانیهاست
نگاه من که به صدها زبان سخن گوید — به پیش روی تو دربند بی زبانیهاست
خوشم که ازمن بیدل، نشان نمی‌گیری — همین نشان نگرفتن، زمن نشانیهاست
بلای عشق تو را می‌خرم به جان، زیرا — شکنجه‌های تو، آغاز مهربانیهاست

کاش

کاش چون دشت و علفزاری سبز — تشنه‌ی بارش باران بودم
یا که بر دامن گلبرگی پاک — شبنم صبح بهاران بودم

***

کاش از پرتو خورشید سحر — جامه‌ی نور، به بر می‌کردم
یا که با عطر گل شب بوها — دامن از رایحه، پر می‌کردم

***

کاش چون شاپرکی نرم و سبک — سوی خورشید سفر می‌کردم
گرمی‌اش را به تو می‌بخشیدم — رو به دنیای دگر می‌کردم

***

کاش چون چشمه، به دامان زمین — پاک و پر آب و خروشان بودم
کاش می‌شد تو زمین بودی ومن — در دل سنگ تو، جوشان بودم

عطایی - زلفیّه

(۱۳۳۲ خ)

زلفیّه عطایی، شاعره‌ی معاصر تاجیکی در روستای «قلعه عظیم» از شهرستان نمانچی به

www.tabarestan.info تبرستان

دنیا آمد. تحصیلات خود را در ۱۹۷۷ م در دانشکده‌ی ادبیات گورکی در شهر مسکو به پایان رسانید. چندی با روزنامه‌های تاجیکستان و ماهنامه‌ی زن همکاری داشت و بعداً سردبیر ماهنامه‌ی زنان به نام فیروزه را به عهده گرفت. از زمان دانش آموزی سرودن شعر را آغاز کرد. در سال ۱۹۷۹م به عضویت کانون نویسندگان شوروی در آمد. مجموعه‌ی آثارش به نامهای «جهاز در سال ۱۹۷۷م»، «واخوری در ۱۹۸۰» «دیدار در ۱۹۸۲م» «عروسک زیبای من در ۱۹۱۴م» «دختر دریا در ۱۹۸۴م» «میوه‌ی سبز در ۱۹۸۸م» و «تیرماه زرین در ۱۹۸۸م» چاپ و منتشر شده است. وی جایزه‌ی بین‌المللی جواهر لعل نهرو و جایزه‌ی بین المللی نیلوفر را از آن خود کرد. او بیشتر در زمینه‌ی آزادی و سعادت زنان و دوستی و برادری شعر می‌گوید.

www.tabarestan.info تبرستان

از این شاعر تاجیکی هیچگونه شعری به دست نیاوردیم.

عطایی فرد - فرح

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

فرح عطایی فرد، از شاعران معاصر است. وی در تهران، چشم به جهان گشود. تحصیلاتش را تا لیسانس ادامه داده است و سرودن شعر را از ۱۳۴۸ آغاز کرده است. به سبک قدیم و نو هر دو، شعر می‌سراید.

عشق

در ظلمت شام غم، ای عشق، تو ماهم باش — در سردی پاییزی، خورشید نگاهم باش
ز اندوه جفاهایش، گر شکوه برم بر تو — ای سنگِ صبور دل، خود نیز گواهم باش
دیوانه و هشیارم، غیر از تو نپندارم — در مستی و هشیاری، ای عشق پناهم باش
دیریست که تابیده است نور تو به جان و دل — چون خون به‌رگم جاری،من بنده‌وشاهم‌باش
ای از تو شده پیدا، آن شور و شر پنهان — گر می‌کُنِیَم ویران، خود نیز پناهَم باش
هم نوشی و هم نیشی، بیگانه و هم خویشی — ازخیر تو بگسستم، تو مکنت و جاهم باش
در حسرت تو ای عشق، بسیار گذشت عمرم — درمانده دگر اینک، تو شعله‌ی آهم باش
با یاد تو می‌خوانم هر قصّه و هر شعری — در جاده‌ی این افسون، همگام به راهم باش

○ - تنهایی

خوب من، آرام من، تنهایی، ای بی‌انتها

هیچ می‌دانی چرا من دوست می‌دارم تو را ؟
در فراسوی زمان، در خلوت پر حاصلت
حال من دیگر نگنجد در زبان واژه‌ها
با تو هستم، با تو ای تنهایی مشکل‌گشا
مادر اندیشه می‌زاید ز تو بس طفل‌ها
از تو ارامش، به خود پرداختن در زندگی
باشد از آن کسی کو پاس می‌دارد تو را
تو چنان خون جاری و جویا به رگ‌های منی
تو نیازی بر نیایش سوی درگاه خدا
گر چه خاموشی و هیچ مطلقی، اما کمی
بهتر از هر گفت‌وگویی و به از صد آشنا

تبرستان
www.tabarestan.info

از سکوت ژرف تو آید صدای زندگی
گرچه با گوش درون باید شنیدن آن صدا
آری ای تنهایی ای بی جسم و جان با من بمان
گر چه می‌دانم گهی خوانی ، گهی رانی مرا.

عفاف قاجار

(دوره قاجاریّه)

عفاف قاجار، بانویی ادب دوست و سخنسرا و از دختر عموهای فتحعلیشاه قاجار است. وی در سده‌ی سیزدهم هجری می‌زیست. همسر حیدرعلی قلی میرزا، فرزند فتحعلیشاه بود. خّط شکسته را زیبا می‌نوشت و اشعار دلنشینی می‌سرود. از اوست:

من آن مرغم که اندر دام صیّاد تفاوت نیستم با مرغ آزاد

***

چه نالی فصل گل، ای بلبل زار که گل را نیست پروای غم تو
نه تنها رشک شکر داشت شیرین بلای جان خسرو داشت فرهاد

عفت نسّابه

(۱۲۶۰-۱۱۹۰ هـ‌ق)

عفت «سکینه» نسّابه، از بانوان فاضل و شاعر سده‌ی سیزدهم هجریست. وی در شیراز، به دنیا آمد و عفت تخلص کرد. او دختر میرزا عبدالله نسّابه و زنی با کمال و با استعداد بود. با اینکه در محضر اساتید بزرگ تلمذ نکرده بود، اما طبعی روان و استعدادی شگرف داشت. و از آنجا که سرآمد زنان زمان خود بود. حسینعلی میرزا فرمانفرما، او را به حرمسرای خود راه داد و پرورش و تعلیم و تربیت زنان و دخترانش را به او سپرد. عفت نسابه ، بعد از مرگ فرمانفرما، به خانه‌ی خود رفت و تا پایان عمر مجرد بزیست. وی با شعرای بزرگی همچون فتحعلی خان صبا و میرزا عبدالوهاب نشاط، معاصر بود. در سرودن شعر، از آنها پیروی می‌کرد. مدایحی نیز برای فتحعلیشاه سروده است.

www.tabarestan.info تبرستان

ز من آموخت

آموخته گلبرگ، لطافت ز تن او — یا نازکی و لطف ز گل، آن بدن آموخت
آموخت ز سنبل، شکن، آن زلف پریشان — یا سنبل از آن زلف پریشان، شکن آموخت
آموختم از مرغ چمن ناله و فریاد — یا مرغ چمن ناله و افغان ز من آموخت

هم از اوست :

ای‌که به عرصه‌ی‌جهان،شد به‌توختم سروری — جانب خستگان غم، نیست روا که ننگری
خواجه‌ی خواجگان تویی، بنده‌ی بندگان منم — شکر چرا نمی‌کنی، بنده چرا نمی‌خری
روز و شب است نام تو، ورد زبانم ای صنم — هیچ اگر چه از کرم، نام مرا نمی‌بری
باز سپاه ناز را، تاخت به شهر مهر دل — ملک خراب چون کند، با سپه ستمگری
از مژه بهر قتل من، بسته ز هر کناره صف — این دل خسته چون کند، مانده میان لشگری
از پی بزم شه کنون، در کف ساقیان نگر — جام چو مجمر و در آن، راح نموده اخگری
«عفت» خسته را بود ورد زبان، دعای او — باد مطیع چنبرش، گردش چرخ چنبری

عفّتی اسفراینی

(سده‌ی نهم هـ‌ق)

عفتی اسفراینی ، بانویی از خدمتکاران شیخ آذری (متوفّیٰ ۸۶۶ هـ‌ق) یا از کنیزان وی بود و در سده‌ی نهم هجری می‌زیست. او زنی پرهیزکار و زاهد بود و طبع شعر نیز

داشت. تذکره‌ی روز روشن می‌گوید: او دیوانی داشته که از بین رفته است. رباعی زیر از اوست :

رباعی

قـــامت ســـرو کـــه در آب نـــمودار شـــده کـرده دعـوی بـه قـد یـار و نگـونسار شـده
مست بـــودم بـه مـی‌غفلت و ســاقی دیشب دو ســـه جـامیم عـطا کـرده و هشـیار شـده

عقیقی - نوشین

تبرستان www.tabarestan.info

(تولّد ۱۳۳۹ خ)

نوشین عقیقی، از شاعران نوپرداز معاصر است و «شقایق» تخلص می‌کند . وی در سال ۱۳۳۹ خورشیدی در کرمانشاه چشم به جهان گشود. و دروس دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود فراگرفته است. از سروده‌هایش هنوز دفتری منتشر نشده است.

○ - شکوفه‌ی صدا

هر زمانی که شکوفه‌ی صدایت در بهاری
زرد خشکید
هزار قناری غمگین
در غربت چشمانت آشیان ساخته
و گلهای باغچه در انجماد تنهایی یخ زدند
وقتی صدایت را به سکوت بخشیدی
انگار همه جا رطوبت غمگین گریه داشت
و آفتاب را توان تابیدن نبود
بگذار فریاد کنم صدایت را
ای عزیز، ای اسطوره، ای صبور
و پیامت را به دست شقایقها برسانم
که هنوز در انتظار مانده‌ام
تا بگویم زندگی زیباست
آری زندگی زیبا است
و به قول شاعر

عاشق

همیشه تنهاست

همیشه تنهاست

علویان قوانینی - معصومه

(معاصر)

معصومه علویان قوانینی، متخلّص به «آوا» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در جلسات انجمن شرکت و سروده هایش را قرائت می‌کند. غزل زیر رااز بهار سخن نشریه انجمن نقل می‌کنیم:

www.tabarestan.info تبرستان

هم سخن

ای تازه‌تر زبرگ گل یاسمن مرا — وی مایه‌ی نشاط دل و جان و تن مرا

بالا بلند همچو صنوبر به چشم من — زیبا و خوش خرام چو سرو چمن مرا

شیرین‌تر از عسل و شهد و شکّری — کردی اسیرِ عشق، تو ای کوه کن مرا

بودم امید تا که به زیر لوای تو — باشم همیشه شاد ونباشد محن مرا

امّا دریغ زانکه فراقت نصیب شد — دیگر زشوق و شور نباشد به تن مرا

گشتم جدا زتو، ای مرغ خوش نوا — شد همدمم ز بعد تو، زاغ و زغن مرا

رفتم ز نزد تو، اما وجود توست — همواره پیش روی من و هم سخن مرا

علیپور - پوران

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

پوران علیپور، در جیرفت کرمان به دنیا آمد. دیپلم خود را در سال ۱۳۶۴ خ دریافت کرد. تحصیلات خود را در دانشگاه آزاد اسلامی ادامه داد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانسیه شد. از سال ۱۳۶۶ در کانون پرورش کودکان و نوجوانان به کار پرداخت و همین کار موجب رشد و پرورش ذوق و اندیشه‌ی او شد. وی برای کودکان و نوجوانان اشعار می‌سراید.

○ - پیراهن مادر

پیراهن مادر

یک باغ زیباییست
در دامن سبزش
پاییز پیدا نیست
پروانه‌ی آبی
مشغول پرواز است
در هر نگاه او
صد پرده آواز است
غم در دلم جا کرد
گفتم به پروانه
شاید یکی او را
دزدید از خانه
پروانه بامن گفت
خورشید ما آنجاست
بالا نگاهش کن
آن صورت زیباست
در صورت مادر
لبخند را دیدم
پیشانیش را من
یک دفعه بوسیدم
دیدم نبود آنجا
خورشید گرم و داغ
روزی نشستم من
مثل گلی در باغ
پیشانیش امّا
دیدم کمی داغ است
گفتم که حتماً او
خورشید این باغ است.

تبرستان
www.tabarestan.info

علی محمّدی - اکرم

(تولّد ۱۳۱۷ خ)

اکرم علی محمدی، متخلّص به «نسیم» فرزند رضاقلی، متولد مراغه، (از شهرهای آذربایجان شرقی) لیسانسیه‌ی حقوق سیاسی و از شاعران معاصر است. وی در آموزش و پرورش خدمت می‌کرده و در حال حاضر بازنشسته است. دارای یک پسر و دو دختر است و در حال حاضر در شهر کرج اقامت دارد.

تبرستان www.tabarestan.info

ای دل

سر آن نداری امشب، که ز پا نشینی ای دل — چو میان رقص آتش، رخ گل ببینی ای دل
شده پرپر از خزان گل، زنفس فتاده بلبل — پس از این به بوی سنبل، گل غم بچینی ای‌دل
چو سپند بی قراری، که بر آتشی و زاری — ز بقا قبا نداری، تو فنا گزینی ای دل
به کمان غصّه تیری، به کمند غم اسیری — دل من الم پذیری، تو شرر کمینی ای دل
به ندای عشق بی غش، به هوای یار دلکش — بر حلقه‌های آتش، ز شرر نگینی ای دل
تو شرر گداز داغی، به شرار غم ایاغی — که بسوزَدَت فراقی، رخ مه جبینی ای دل
ز برم کشیده‌دامان، نکند به مهرم احسان — سر غم گرفته سامان، که چنین غمینی ای دل
تپشی به ساز سیمی، نه دلی نه زر، نه سیمی — گرهِ دل «نسیم» ی، نیِ پر طنینی ای دل.

علی محّمدی «افشار» - فرانک

(تولّد ۱۳۴۸ خ)

فرانک علی محمّدی افشار، از شاعران معاصر است. وی در شهر کرمان به دنیا آمد. سرودن شعر را از ۱۳۶۷ شمسی آغاز کرد. تحصیلات عالیه (لیسانس) دارد و شاعری نوپرداز است.

○ - در وصف تو

من تو را یافتم
در میان اتاقیهای سپید
در عمق فضای عطر آگین خورشید
در تلألؤ پر نشاط عاطفه
در پشت پنجره‌ی چوبینی که تصویر تو را،

قابی کهنه می‌گیرد
پنجره‌ای بر قلّه‌ی کوه امید
در رگهایم آرامش نگاه تو جریان دارد
من صدای نفسهای تو را درگوشه‌ی قلبم می‌شنوم
حرفهای دلنشین تو را با روحم می‌چَشَم
تو، ردّ پرواز پرستو را در آسمانی مه آلود، می‌بینی
صدای بال چلچله را در ازدحام اشکها،
می‌شنوی
تو باد را می‌شناسی
با دریا آشناهستی
خانه‌ی چکاوک را دیده‌ای
تو معنی خستگی را می‌دانی
و در مهمانی خواب آلود پگاه بوده‌ای
تو خانه‌ات را با نور ستاره، زینت می‌دهی
طعم عطر گل یاس را چشیده‌ای
تو، می‌دانی که خانه‌ی «عشق» کجاست؟
و من تو را در بطن تپش‌های قلبم شناختم
و در پهندشت تنهایی خویش،
برایت
کلبه‌ای ساختم تا عمری در زیر سایه‌ی
مژگانت،
بیاسایم از پاکی.

تبرستان
www.tabarestan.info

عمادی - فریده

(معاصر)

فریده عمادی، از شاعران معاصر است. وی در تهران، چشم به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد (لیسانسیه‌ی زبان و ادبیات فارسی است) و درصدد ادامه‌ی تحصیل و اخذ

درجه‌ی دکترا می‌باشد.

جهان، تنگ است

بس کـــــه از روزگـــــار مـــــی‌نالم ایـــن چـنین رنگ و روی مـــن زرد است
دل و جـــانم، چـــو شـــمع مـــی‌سوزد یـــار مـــن، اشک و مـــونسم، درد است

***

آری ایـــــن روزگـــــار دون پـــرور رسمش این است و با منش جنگ است
بـــــهر دل، ایـــن جـــهان پـــهناور چـــون سـیه‌چـال، تـیره و تـنگ است

www.tabarestan.info تبرستان

دام و صّیاد

می‌کنم هر لحظه از بیدادت ای صیّاد، یاد مـــی‌زنم صـــدبار از آزار آن بـیداد، داد
آشیان، آتش زدی، آتش فتد بر جان تو لانـه‌ام بـر بـاد دادی، خـانه ات بـر بـاد بـاد
دامِ صـیّادی اسـیرم کـرد در کـنج قـفس ورنـــه مـــام دهـــر، ایـــن دلداده را آزاد زاد
کی رها گردم از این تاریک زندان تا شَوَم در چمن از دیـدن آن قـامت شـمشاد، شـاد
دعوت از بـلبل نـما، در پـای دام مـن دمـی تـــا بگـــیرد راه و رســـم نـاله و فـریاد، یـاد

عماد - همایون

بانو همایون عماد شریعتمداری، از شاعران معاصر است. تذکره‌ی زنان سخنور، تألیف مشیر سلیمی، اشعار زیر را از وی نقل کرده است:

گریز

رفـــــتم کـــــه از روان گـــــناه آلود آثـــــار داغـــــهای گـــــنه، شـــویم
رفـــتم، مگـــر بـــه پـــاس خـــطای دل راهـــی بـــه بـــارگاه خـــدا جـــویم

***

رفـــتم کـــه از دو چشـــم تـــو بگـــریزم و زمســـــتی و گـــــناه بـــــپاخیزم
ویـــن شـــور و حـــال و جـــذبه‌ی شـیدایی از قـــلب خـــود، بـــه شـــهر بـــرون ریـــزم

***

آوخ بـــه هـــر کـــجا کـــه دل مـــن رفت دیـــدم کـــه دیـــدگان تـــو هـــم آنـــجاست
رفـــتم کـــه گـــم کـــنم غـــم عشـــقت را دیـــدم کـــه عـــقل، گـــمشده، دل، پیداست

***

رفتم، به روی خویش ببندم در دیدم سکوت من، ز تو پرغوغاست
در آن سکوت و خلوت تنهایی دیدم که توبه‌ام، عبث و بیجاست

زندگی

می‌سوزم از شرار غم افزای زندگی خو کرده‌ام به درد، ز سودای زندگی
آشفته‌ام چو قایق طوفان رسیده‌ای در دست موج مست، به دریای زندگی
بیچاره قلب من که در این چند روز عمر نشنید جز نوای غم از نای زندگی
رفتم که مرگ را بفرستم به سوی جان خوردم فریب جلوه‌ی فردای زندگی
فردا رسید و گشت دل پر امید من پا بند نقشهای فریبای زندگی

www.tabarestan.info تبرستان

عمید - مهین

بانو مهین عمید، که سال‌هاست دور از وطن زندگی می‌کند ،متخلّص به «نگاه» از شاعران معاصر است. وی در گذشته از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در جلسات آن انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کرد و اشعاری سخته و دلکش دارد. از اوست:

آشنایی

کسی با درد این دل، آشنا نیست یکی زین آشنایان، همنوا نیست
ز راز آشناییها مپرسید کسی با آشنایی، آشنا نیست
نمی‌دانم چرا دل داند و باز از این ناآشنایاران، جدا نیست
جدا از هم نه‌ایم و می‌ندانم چرا پیوستگی، در بین ما نیست
چه پیوندیست این پیوند، یارب که بگسسته است، امّا جان رها نیست
چنین دلبستگی، جز خستگی نیست که اینسان بستگی، در خورد ما نیست
بلاخیز است و جانفرسا، دو رنگی نمی‌یابم کسی کو مبتلا نیست
بسی تیمار می‌گردد دل، امّا (نگاها) اینکه درمان و دوا نیست
یکی طومار هستی را بپیچد مگر یابد، چرا هست و چرا نیست؟!

امشب

به کار خویش، سرگردانم امشب وزین سرگشتگی، حیرانم امشب
جدا زان لب، کزو جوشد شکرخند چو می‌در خویشتن، جوشانم امشب

به لب، آه و به دیده، اشک حسرت گهی دریا، گهی توفانم، امشب
ز بیرنگی، گرفته رنگ مردم چو دودی، گِردِ خود، پیچانم امشب
زند ره هر دمم، خیل خیالی از آن رو، بی سرو سامانم امشب
به دل، غوغا، به سر، سودای بسیار نیازم، خواهشم، عصیانم امشب
گریزان از خودم، جز خود نیابم دل دیوانه را مهمانم امشب
گهی چون آذرخش و گاه چون ابر به لب، خندان، به دل، گریانم امشب
زهر بندم، بر آید ناله چون نی بنی چنگِ نایِ هذیانم امشب.

www.tabarestan.info تبرستان

غ

غبار - دنیا

(تولّد ۱۳۲۱ خ)

دنیا غبار، دختر غلام محمد، در کابل در یک خانواده‌ی فرهیخته و دانش دوست چشم به جهان گشود. پدرش نویسنده و تاریخ نگار بود. وی دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید و به تحصیل پزشکی همّت گماشت ،امّا شیفته‌ی هنر و ادبیات بود. دنیا غبار بیشتر به نوشتن داستانهای کوتاه دلبستگی دارد و داستانهایش به نام «گذشته‌های من» در مجموعه‌ی داستانهای نویسندگان معاصر افغان به چاپ رسیده‌است. او شعر هم می‌سراید و در نقاشی‌های هنری نیز دست دارد. از سروده هایش نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

غروی - شمسی

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

شمسی غروی، شاعره‌ی معاصر، در اراک چشم به جهان گشود و فرزند آیت اللّه حاج شیخ حسن مجتهد اراکی است. او پس از گرفتن دیپلم دبیرستان ازدواج کرد و همسرش، از صاحب منصبان وزارت فرهنگ آن روز بود. بانو غروی، مادر سه فرزند است. او ضمن خانه‌داری و تربیت فرزندان، در دروس دانشکده نیز شرکت کرده و در رشته‌ی زبانهای خارجی لیسانس گرفت. وی، بیش از هزار بیت شعر دارد و در هنرهای دستی از قبیل دوزندگی، گلدوزی و موسیقی نیز، ماهر است. از اشعار اوست:

سوی خوشبختی

مونسم در تیره شب جز ماه نیست — حاصلم از زندگی، جز آه نیست
تشنه در صحرای گرم آرزو — همدمی جز سایه‌ام، همراه نیست
شاد چون باشم که در راه مراد — هر طرف جز ناله‌ی جانکاه نیست
کی توان شادان و راحت زیستن — دل مگر از رنج خلق، آگاه نیست

هموطن در فقر و تنها فکر نان / او پی قصر و مقام وجاه نیست
سروری، جاهل به دانا می‌کند / زندگی، آزاده را دلخواه نیست
دین شده دکّان جمعی سودجو / رهبری جویم که خود گمراه نیست
عشق شد بازیچه‌ی حیلت گران / این ره باریک هم بی چاه نیست
لیک نومید از خدا باید نشد / جای مأیوسی در این درگاه نیست
صبر و عزم و عقل و کوشش، راه توست / سوی خوشبختی، به جز این راه نیست

تبرستان www.tabarestan.info

غفّاری - فخری

(معاصر)

فخری غفّاری، متخلّص به «فتنه» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در سالهای (۵۰-۴۰ شمسی) در جلسات انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کرد. از زندگی و وضعیت کنونی ایشان، اطّلاعی نداریم.

نسوزم

چرا، ای آفت جانها نسوزم / چه سازم گرچه بی پروا نسوزم
چو مینا، با دل پر خون نشستم / چرا زین درد جانفرسا نسوزم
نه همدردی، نه غمخواری، نه یاری / چرا در خلوتی، تنها نسوزم
چه سازم گر به کنجی نیمه شبها / ز سوز این دل شیدا نسوزم
چرا ای مونس جان ودل من / به هجرانت سپند آسا نسوزم؟!
به جانم آتشی افکنده مهرت / چرا زین شعله سرتا پا نسوزم
اگر خاکسترم خواهی نبینی / تو با من مهربان باش تا نسوزم.

غفاری - کوکب

(معاصر)

کوکب غفّاری، متخلّص به «کوکب» از شاعران معاصر است. وی در خراسان، به دنیا آمده است. اشعار نغز و دلنشینی می‌سراید. بنگرید:

غزل

به سر افتاده مرا شور شبابم امشب / همچنان مست و خراب از می نابم امشب

یک طرف جام می‌و طرف دگر روی نگار — به سرم نیست دگر کلک وکتابم امشب
مطربا چنگ کن از پرده برون این آهنگ — شور و شهناز تو با چنگ و ربابم امشب
ساقیا پرکن از این می‌دو سه جام دگرم — شده‌ام مست و دگر نیست حسابم امشب
یارب این نعمت و این فرّ و شکوه — صبح امید من است یا که به خوابم امشب
«کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت» — وای اگر خود نشناسم و نیابم امشب
شده از دست مرا عمر و جوانی اما — به سر افتاده مرا شور شبابم امشب

تبرستان www.tabarestan.info

غفورزاده - فاطمه

فاطمه غفورزاده، دختر عبّاس غفورزاده، از شاعران معاصر است. وی، در قریه‌ی ورنوسفا دران سده‌ی ماربین، به دنیا آمد. از بانوان ادیبه و فاضله است و همچنان در زادگاهش زندگی می‌کند.

ای کودک من

بخواب ای کودک بی یاور من — بخواب ای طفل من، یک دم بَرِ من
بخوانم بهرت امشب، لایی لایی — که می‌دانم تو طفل با وفایی
به جای ضّجه و فریاد و شیون — «لالایی گویم و خوابت کنم من»
انیس و مونس شبهای تارم — امید و آرزوی قلب تارم
نمی‌دانی که کارم زار گشته — به من بس زندگی دشوار گشته
دلی دارم که پر گردیده از خون — دگر جایی نبیند دیده از خون
در اینجا بی کس و تنها شدم من — ز بار غصّه و غم، تا شدم من
بخواب ای نازنینم، لایی لایی — امید بعد از اینم، لایی لایی
به هم بگذار چشمان قشنگت — رها می‌کن دو پستان را زچنگت
بخواب ای طفل معصوم و صغیرم — تو در آینده گردی، دستگیرم
تو در آینده می‌گردی جوانی — جوان چیزفهم و نکته دانی
سراغ باب خودگیری زمادر — ز شرح حال او گردی مکدّر

غلامی - محبوب

(تولّد ۱۳۴۳ خ)

محبوب غلامی، شاعر معاصر، از پارسی گویان افغانی است. وی در شهر هرات، چشم

به جهان گشوده است. اشعار دلنشینی دارد. نمونه‌ی شعرش این است:

در حضورت، مرا پناهی بود گر در آن سینه، شور و آهی بود
با خستم زندگی و شعرم را در قماری که در نگاهی بود
گر نمی‌بود عاشقی در کار زندگی مرد روسیاهی بود
کاش بود این چنین که می‌گفتم کاش می‌بود اگر گناهی بود
زحمت آسمان نمی‌دانم گر مرا عشق، سرپناهی بود

تبرستان
www.tabarestan.info

غمخوار - طاهره

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

طاهره غمخوار، از شاعران نوپرداز معاصر است .وی، در شهر رشت، چشم به جهان گشوده و در حال حاضر در نوشهر، زندگی می‌کند از بانوان تحصیل‌کرده و آگاه است.

○ - ستاره‌ی نگاهش

در انتهای نگاهش
پر از آشفتگی بود
و من سخت می‌اندیشیدم
که چه خواهد شد؟
بگذار عبور کند ستاره ،
از این بیکران نگاهش
آنجا که بی نهایت، عاطفه
جریان دارد
و به گستره‌ی سپیده
نیازی نیست
بذر طنین عاطفه‌ات،
مگر تا کجای مرز عاشقی امتداد دارد؟
که مرا به آن
این همه الفت است ؟

غنی نژاد - فهیمه

(تولّد ۱۳۳۰ خ)

دکتر فهیمه غنی نژاد، شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود و تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی تا حد لیسانس و فوق لیسانس به پایان رسانید و دوره دکترای خود را در رشته‌ی زبان‌های باستانی در آکادمی جمهوری تاجیکستان گذرانید داستانهای کوتاه و مقالات تحقیقی وی در جراید کشور به چاپ می‌رسد و مجموعه‌ی اشعارش با عنوان «گهواره‌های ساکن» در سال ۱۳۶۹ و مجموعه دیگری به نام «روزهای نیامده» و کتابی پژوهشی در زمینه‌ی اساطیر را به عنوان «افراسیاب در روایات ایرانی» آماده چاپ دارد. آخرین دفتر شعر فهیمه غنی‌نژاد در سال ۱۳۸۲ به نام «تصویر درختان گیج» وارد بازار کتاب شد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - خاکستر و باد

وقتی
نگاه تو خاکستری می‌شود
آتش‌های مقدّس،
به گریز از هزار توی اسطوره‌ها،
می‌اندیشند.
وقتی
نگاه تو خاکستری می‌شود،
روزها،
همراه سیگار،
خاکستر می‌شوند.
وقتی نگاه تو خاکستر می‌شود،
خورشید،
به دود می‌نشیند.
و ماه
در مهِ
آتش کدام خاطره،

در حافظه‌ی نگاهت،
این گونه به خاکستر نشسته،
که برآن چه می‌نگری
غبار می‌نشاند
آه.....
دور باد
در خاکستری نگاهت،
نیرنگ هفت رنگِ باد.
در چشمان آب
در چشمان آب می‌نشیند
زنی
که لبخند سپیده‌دم
در صورتش پاشیده است
اینک
نرمه‌بادی رقصان
و سپیده دمی
که می‌خندد
لرزان.

فروردین ۱۳۷۰

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - زیر رگبار

بانوی سگوار
زیر رگبار خاطراتش را می‌شست
و باد،
سیاهی‌اش را
می‌بُرد.

فروردین ۱۳۷۰

غوری - حورالنسّاء

(۱۲۴۵-۱۲۱۱ هـ‌ق)

حورالنّساء، دختر میرسیّد اعظم متخلّص به «مستوره»، در قریه‌ی پرجمن غور، به دنیا

آمد و تا پایان عمر، مجرّد بزیست و شوهر اختیار نکرد. دیوان اشعارش به «تحفة‌العاشقین و مفرّح المسلمین» موسوم و مشتمل بر سه هزار بیت است. مستوره، افکار عمیق عاشقانه داشت و مانند پروین اعتصامی، در سی و چهار سالگی فوت شد. دیوانش هزار و پانصد بیت است. پیکرش در زادگاهش در دامنه‌ی کوه «زور» به خاک سپرده شد.

ابن مریم

بستی دارم که با ناز و ادا گیسورها کرده — میان، چون نیشکر، بسته.. دهان، چون غنچه، وا کرده
پریرویی، جفا جویی، بسان خویش بدخویی — به تیر غمزه هندویی، چه خونریزی به پا کرده
به هر جا می‌روم، غایب ز چشم من نمی‌گردد — بسان مردمک، گویا درون دیده جا کرده
بگو «مستوره» این دنیا نباشد جای آسایش — وگرنه ابن مریم، از چه رو جا در سما کرده؟

هم از اوست:

به چین زلف تو، صد کاروان، دل افتاده — شب است و قافله غافل، به منزل افتاده
ز کشتیم خبری نیست، اینقدر دانم — که تخته پاره‌ی چندی، به ساحل افتاده

***

خمار نرگس مستت چنان ببرد ز دستم — که گر به حشر در آیم، هنوز بی‌خود و مستم

www.tabarestan.info تبرستان

ف

تبرستان
www.tabarestan.info

فاتحی - میترا

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

میترا فاتحی، ازشاعران معاصر است. سرودن شعر را از چهارده سالگی آغاز کرده و باکلمات وزین و زیبا، انس گرفته است. میترا دیپلمه است. ازدواج کرده و دو فرزند دارد. بانو میترا فاتحی به سبک قدیم شعر می‌سراید و پای‌بند اوزان عروضی‌است.

صهبای الست

ساقی، بده آن می که زصهبای الست است — آن می‌که، زانفاس خوشش، میکده‌مست است

آن باده که مدهوش کند، کون و مکان را — سیراب کند ساقی آن، جمله جهان را

ساقی که دهد ساغر و می برهمه عالم — من بردر او مخلصم و مفلس دایم

جامت بکشم بر سرو خوش از نفس تو — دلدار منی، ساغر و می‌هست بس تو

چون جام تو رنگ از بر رخسار و دلم برد — بازم نشود عشق رخت در نظرم خرد

من زنده‌ام از جام تو و مست و خرابت — عمری است که سرگشته‌ام وبی خورو خوابت

رو، نیم نگاهی بنما، بر دل ریشم — ز آن پیش که بشکسته شود، قلب پریشم

باده‌ی مخمور

ساقی، بده آن می‌که زجان شور برآرد — دستت زمیان حرم حور برآرد
آن می‌که بسازد دل غمگین و سحر را — از قلب سیاه شب دیجور برآرد
آن باده که چون کام دهد، شور نبخشد — غوغا زدل خسفته و رنجور برآرد
زیبا رخ یار و، دل من کشته و مفتون — امّا چه نظر گر زدل کور برآرد
یارم شو، تو ای ساقی پرشور و حرارت — غمخوار نباشی، دلم از گور بر آرد
تو، یارمنی، حوری دلگشته و زیبا — یار دل من باده‌ی مخمور برآرد
بی یاد توأم نیست دگر لذّت و جانی — من آنِ شعاعم که ز دل خور برآرد

www.tabarestan.info تبرستان

فارانی - فرزانه

(معاصر)

فرزانه فارانی از شاعران معاصر افغانستان است. از این شاعره‌ی پارسی گو سروده زیر انتخاب شد که با هم می‌خوانیم:

○ - بی ستارگی

ستاره هیچ نبود
و شب زغصه گذشت
و روشنایی مهتاب را غبار ربود
ستاره هیچ نبود
امید صبح دگر دوباره
نهان به ظلمت دزدانِ روشنایی بود
و شب سیاه و غمین
ستاره‌ها هم خاموش
سکوت و اندوه شب را کسی نمی‌دانست
ستاره هیچ نبود
و شب،

ز حسرت آن بی ستارگی می‌سوخت

فاضل - نادیه

(تولّد ۱۳۴۵ خ)

نادیه فاضل، شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل زاده شد. در مدرسه‌ی «محجوبه‌ی هروی» و دبیرستان آریانا دیپلمه شده سپس وارد دانشگاه شد امّا بدون اینکه تحصیلات خویش را به پایان برساند، در سال ۱۳۶۴ افغانستان را ترک و به آلمان مهاجرت کرد. وی ازدواج کرده و مادر ۲ فرزند است. مجموعه‌ی شعرش به نام «پرنیان خیال» در سال ۱۳۷۷ در شهر بُن آلمان به چاپ رسید. با کانون پناهندگان افغانی همکاری دارد و عضو هیأت تحریریه‌ی مجله‌ی «نوبهار» و ماهنامه‌ی «فریاد» است.

www.tabarestan.info تبرستان

سپید از خیال

گفتم بهار را به قدم ریزم عطر شکوفه‌های نگاهت را
گفتم که آسمان فریبا را بخشم شهابِ عشق و وفایت را

***

گفتم به وعده‌گاه سپیداران با دختر سپیده دمان آیم
پسکوچه‌های تیره‌ی دنیایم با چلچراغ عشق بیارایم

***

گفتم تو را، فرشته‌ی خوبیها در عطر بوسه‌های هوس ریزم
با خود برم به اوجِ جنونِ عشق سوزد تَنت ز چشمِ شرر خیزم

***

گفتم که باغها و چمنها را تخت عروس ناز بسازم من
مرغان نازنینِ‌نگاهت را در چشمه‌ی نیاز بنازم من

***

آه‌ای سرود پاک خداوندی! ای واژه‌ی حقیقت و زیبایی
امشب مرا خیال تو پیچیده در آستانِ وحشتِ تنهایی

***

امشب خیال توست مرا همراه با قامت طلایی سحرآمیز

امشب شراره بار شود از عشق دنیای با شکوه خیال‌انگیز

***

در بارگاه پاک خداوندی رقصان و شادمان و شکوفانم
از بوستان یادِ تو چینم شعر امشب، خیال توست چو مهمانم

***

خواهم که تا جهان پراز اندوه حسرت برد به پاکی چشمانت
دنیای در سکوت مرا پیچید گیسوهای آسمانیِ دستانت

***

خواهم که ذره‌های تنم را خورشید پاکِ عشق تو سوزانَد
از دشتهای سردِ نگاهِ من عفریتِ تلخِ یاس گریزانَد

***

در باغهایِ عطر گلاب و مهر خواهم که شادمانه کنیم، روزی
در لای پنجه‌های مه و خورشید بنیاد آشیانه کنیم، روزی

فاضله سمرقندی

(سده ۷ هـ‌ق)

فاضله از شاعران سده هفتم هجری قمری و از مردم سمرقند بود. وی در سرودن رباعی مهارت بیشتری داشت. دو رباعی زیر از اوست:

گفتم صنما جهان به کامت بادا گفتا که غم هجر مدامت بادا
گفتم که به من نمای آن رخ را گفت آن نیز که دیده‌ای حرامت بادا

***

تا کی داری مرا به فردا خرسند فردای تورا فلک نیارد در بند
گرنه ز سر زلف تو سازند کمند در گردن فردای تو نتوان افکند

فاطمه - آرانی

(نامعلوم)

فاطمه آرانی، شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری، از اهالی قصبه‌ی آران کاشان، بانویی با سواد و آگاه بود. شعر، نیکو می‌سرود و به ملافاضله، شهرت داشت .زمان زندگیش

www.tabarestan.info تبرستان

معلوم نگردید.

مدتی با ستم هجر، مدارا کردم / تا ره عشق، بدین واسطه پیدا کردم
شاهدم نیست، بدان مصحف روی توقسم / نقد دل دادم و با عشق تو سودا کردم
دل من بردی و من در عقبش می‌گشتم / آخر آن گمشده در کوی تو پیدا کردم
دل بیچاره از آن روز، گرفتار تو شد / که پریشانی زلف تو تماشا کردم
شیخ صنعان اگر از عشق تو، ترسا گردید / خویش را من ز غمت، دختر ترسا کردم
صبحدم، سیر خوش عالم بالای تو را / من مسکین، طلب از عالم بالا کردم

www.tabarestan.info تبرستان

فاطمه سام

(سده‌ی ۶ و ۷ هـ‌ق)

فاطمه سام، از پارسی سرایان هند در سده‌ی ۶ و ۷، عارفی وارسته و از مریدان و خواهر خوانده‌ی عارف بزرگ مسلمان هند شیخ فریدالدین گنج شکر بود و در دهلی می‌زیست و در نزد شیخ از احترام زیادی برخورداری داشت. غزلیّات بسیار شیوایی از وی به یادگار مانده است. در دهلی وفات یافت و در محلی در دروازه‌ی مخاس مدفون گردید.

فاطمه‌سلطان فراهانی

(۱۳۳۸-۱۲۸۲ هـ‌ق)

فاطمه‌سلطان خانم، دختر حاج میرزا حسین، نوه‌ی قائم مقام فراهانی و خواهر ادیب‌الممالک است. وی که «شاهین» تخلص می‌کرد، از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. که پس از فراگرفتن دروس متداول زمان، در ادبیّات فارسی، به مقام ارجمندی دست یافت. با پسر عمویش ازواج کرد. مقام او را در شعر فارسی همانند خنساء در شعر عرب دانسته‌اند. دیوان وی شامل دو هزار بیت است که در مدح حضرت حجّةبن‌الحسن «عج» امام دوازدهم شیعیان و مظفّرالّدین شاه قاجار سروده است.

چو آفتاب پدیدار شد، اگر یک چند / نهفته بود هنر در زنان دانشمند
زنان، مثابه‌ی روحند و نوع مردان، جسم / ز جانِ روشن باشد، همیشه تن، خرسند
یکیست، ناخن و چنگال شیر ماده و نر / یکیست، لعل بدخشان به تاج و گردن بند

مگر نه حضرت صدّیقه، دخت پیغمبر — فکند بالش رفعت، فراز چرخ بلند
مگر نه آسیه شد در خشوع، بی همتا — مگر نه رابعه بُد در خضوع، بیمانند
زنان، فراخور مدحند و لایق تمجید — که اُمّهاتِ کمالند و مستحقّ پسند
به من ده گوش را، ای دختر من — یگانه دختر نیک اختر من
بکن پند مرا آویزه‌ی گوش — مبادا گرددت روزی فراموش
اگر خواهی بیارایی رُخَت را — دهی زینت جمال فرّخت را
بگو مُشّاطه‌ی عصمت بیاید — ز عفّت، بر تو آرایش نماید
به گیسو پیچ و خم ده، از دقایق — بکش وَسمه به ابرو، از حقایق
بکش در دیده ات سرمه، ز آزرم — بنه بر عارضت، گلگونه از شرم
به کنج لب بنه، خال ادب را — مکن بیخود به خنده باز، لب را
به صابون حیا، دست و رخت شو — بزن آب از کمال عقل، بر رو
عزیز جان من زنهار، زنهار — مشو با مردم بی تربیت، یار

www.tabarestan.info تبرستان

فاطمه‌سلطان قاجار

(۱۲۱۹-۱۳۲۸ خ)

فاطمه سلطان، دختر شکرالله میرزا، از اعقاب فتحعلیشاه قاجار، از شاعران معاصر بود و تحصیلات قدیمه داشت. شعر و شاعری رااز پدر شاعرش فراگرفته بود. مجموعه‌ی اشعارش به نام (تحفه‌ی فاطمیّه) در سالهای گذشته و در قم به چاپ رسیده و نایاب است.

در تعریف مدارس

طشت زرّین، نور بر عالم فشاند — ظلمت شب را به انوارش براند
پرتوی افکند بر دل، آفتاب — خوش کشید از جهل ونادانی، نقاب
شد مشعشع عالم از علم و هنر — می‌تواند شد همه ز آن بهره‌ور
هر طرف، تأسیس گشته مدرسه — مرحبا، اهلاً عَلیٰ مَن اَسَّسَه
آنکه کرده بر دبستانها گذر — می‌شود ز اقصای عالم با خبر
خوش هنر باشد حساب وهندسه — دیکسته و فضل و ادب، بی وسوسه
از حکایتها و از اشعار نغز — بهره یابد از نصایح، جسم و مغز

عـــالی و دانـــی، ز حکـــمت بـــاخبر روســـــتایی را پســـر شـــد، بـــاهنر
نـــو نـــهالان، بـــار شـــیرین مـــی‌دهند نـــعمت شـــایان تـــحسین مـــی‌دهند

فاطمه قوّال

(سده‌ی ۱۲-۱۳ هـ‌ق)

فاطمه، از بانوان شاعره‌ی اواخر سده‌ی دوازدهم و اوایل سده‌ی سیزدهم هجریست. حالات زندگی و تاریخ تولد و وفات وی، به‌دست نیامد. تذکره‌ی زنان سخنور، احتمال داده است که فاطمه قوّال با فاطمه خراسانی، یکی باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

ساکن کـنشتم کـرد، خـوش نگـاهِ مـی‌نوشی کـعبه را زیـادم بـرد ،کـافر سـیه پـوشی
تُـرک مست خـونخواری، ظـالم جـفاکـاری یـاد کس مکـن بـاری، عـاشق فـراموشی
طـــرفه حـــالتی دارم، از بـــهار رخـــساری خـــوش فـراغـتی دارم، در بِـهشت آغـوشی

فاطمی - ربابه

(معاصر)

ربابه خانم فاطمی، متخلّص به «محزونه» دختر میرزا کاظم خان فاطمی و همسر میرزا رضاخان نایینی (رضوان)، از شاعران معاصر است.

غزل

پس از عمری، اگر روزی بَرَم، دلدار مـی‌آید جفا جو آن زمـان، هـمراه بـا اغـیار مـی‌آید
ترشرو گر نشیند، تلخ گوید هان مکن‌شورش که از شیرین لبش هردم، شکّر خروار می‌آید
برودرگوشه‌ای‌بنشین‌توای«محزونه»ای‌مضطر که روزی از ترحّم، بـر سرت دلدار مـی‌آید

فتایی - مهین

(تولّد ۱۳۱۵ خ)

مهین فتایی، فرزند اردشیر فتایی، از شاعران معاصر است. وی در شهر اراک، دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا اخذ دیپلم دبیرستان ادامه داد. در آموزش و پرورش به تدریس پرداخت. از نوجوانی، به سرودن شعر آغاز کرد. خانم مهین فتایی، به زبانهای انگلیسی و آلمانی آشناست. صدای گرمی دارد. به سبک قدیم، شعر می‌سراید،

داستانهای کوتاهی نیز می‌نویسد.

کاروان

صدای کاروان، در نیمه‌ی شب ز خواب ناز، بیدارم همی کرد
دو چشمان گنه خیز تو، ای مه ستم، بر قلب بیمارم همی کرد

***

ندای مرغ حق با ناله‌ی نی خبر از بازگشت کاروان داد
نوای قافله، با شوق وصلت به جسم ناتوان، یک لحظه جان داد

***

سکوت شب شکست از ناله‌ی نی که می‌نالید از سوز جدایی
بلرزانند دلم را ناله‌ی او که منهم نالم از روز جدایی

***

مرا ای ماه سیمای سهی قد دوچشمان سیاهت کرده در بند
نخست آن چشم، صیدم کرد و آنگاه به پایم بسته شد گیسوی دلبند

***

درآ، ای ماهتاب عالم افروز بیا این ظلمت از جانم بدر کن
برایت، بستری از سینه سازم در این بستر، تو امشب را سحر کن

***

تو آن شیرین لبان شکّر آمیز به شورانگیزی از هم وانمایی
منش با بوسه‌یی بندم، تو با ناز زنو آن را به شوخی واگشایی

***

من از بهر سخن، لب برگشایم هر آن سختی که دیدم بازگویم
یکایک آنچه عشقت کرده بامن نشینم در برت، زآغاز گویم

فتح اللّهی - نادره

(معاصر)

نادره فتح اللّهی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی از دبیران مبّرز آموزش و پرورش، در رشته‌ی زبان و ادبیّات فارسی است. مجموعه‌ای از اشعار وی به نام «سروده‌ها» اخیراً

www.tabarestan.info تبرستان

از طرف نشر رود، چاپ و منتشر شده است. این مجموعه، شامل ۸۰ قطعه شعر، از سروده‌های اوست.

○ - حریم سبزه‌ها

نچشیده داغ شقایق
ندیده حرمت عشق
در حریم سبزه‌ها راهی نیست
ای حلاوتِ پاکِ شهادت
صلابتِ روح شهید
ای سخاوتِ سبز بهاران
نهایتِ صبح سپید
بر دل و بر دیده بنشین
سوز و شوری بر دل خاموش بنشان
ما تشنگان خسته‌ی وادی خاک،
محتاج جرعه‌ای کرامتیم،

تبرستان
www.tabarestan.info

○ نقشِ عشق

در برگ برگ نقشهای آفرینش
در رمز دست آن استاد نقّاش
در بند بند پیکر سنگین آن اسطوره‌ی نایاب
می‌بینمت ای عشق،
ای آغاز بی پایان .
در شوره‌زار وادیِ پرالتهاب زندگی
در لابه‌لایِ آن نگاه خسته‌ی مشتاق
در هاله‌ی فریادهای عاشقِ بر دار رفته
می‌بینمت، ای عشق،
ای آغاز بی پایان!
در ژرفنای ناله‌های مادرِ تنهای پیر
درخنده‌های کودکان مانده بر معبر

در سرخی آن قطره‌ی سرگشته از اعماقِ جان
می‌بینمت ای عشق،
ای آغاز بی پایان!

فخرالدوله قاجار

(۱۳۳۱-۱۲۶۲ هـ‌ق)

فخرالدوله معروف و ملقب به اشرف الملوک از دختران مظفرالدینشاه بود و مادرش سرورالسلطنه نامیده می‌شد. او در تبریز به دنیا آمده و در نوجوانی به همسری محسن خان پسر صدراعظم وقت درآمد. فخرالدوله مانند سایر دختران و همسران سلسله‌ی قاجار از قریحه‌ی شاعری برخوردار بود و جزو پارسی سرایان محسوب می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

فخرالملوک قاجار

(۱۳۱۱-۱۲۶۲ خ)

دختر بزرگ ناصرالدینشاه قاجار، موسوم به بیگم جان خانم که ملقب به فخرالملوک بود از خانمهای پر شور و باسواد قاجار دوره‌ی خود بود. او از نوجوانی شعر می‌سرود. هر سال در جشن تولّد پدرش قصیده‌ای می‌سرود و در مراسم مخصوص آن را با صدای بلند دکلمه می‌کرد و یک قطعه جواهر از پدرش می‌گرفت. او در ۱۶ سالگی به عقد محمد مهدی خان اعتضادالدوله درآمد و از همان زمان فخرالملوک لقب گرفت. او، در اشعارش فخری تخلص می‌کرد. و پس از اینکه به حکومت قم منصوب شد ،در ۴۹ سالگی درگذشت.

فخرالنساء نسایی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

فخرالنسا، دختر امیر یادگار، از امیرزادگان تیموری، از سادات خراسان و از شاعران سده‌ی دهم هجری است. وی که نسایی تخلص می‌کرد و تا سال ۹۶۲ هـ‌ق زنده و در حال حیات و با مؤلف تذکره‌ی جواهر العجایب، معاصر بود. غزل زیر از اوست:

درد عاشقی

دردم زیـــاد مـــی‌شود و کـــم نـــمی‌شود گـــفتم بـه صـبر چـاره کـنم، هـم نـمی‌شود
شـــادم اگـــر، دلم ز تـــو بـی غـم نـمی‌شود بـــاری، غـــم تـــو از دل مـن، کـم نـمی‌شود
مـــرهم مســـاز، بـــهر دوای مـن ای طـبیب کین درد عاشقی است، کـه مـرهم نـمی‌شود
داغـــی نـــهاد بـــر دلم آن بـی وفـا کـه عـمر بگـــذشت و دردمـــندی آن کـم نـــمی‌شود
مـــازد بـــه درد عـــجز «نـسایی» خـاکسار چون خاطرش به وصل تـو، خـرم نـمی‌شود

تبرستان
www.tabarestan.info

فخری قاجار

(دوره‌ی قاجاریّه)

بانو فخری قاجار، از دختران فتحعلیشاه قاجار، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، خواهر بزرگ فتح‌اللّه میرزا بود. فنون ادبی و قواعد شعر را از محمود میرزا، مؤلّف تذکره‌ی «نقل مجلس» فراگرفته بود. اشعار نغزی می‌سرود:

گـــفتا: خـــیال وصـل مـرا، کـن ز دل بـرون گفتم: گذشتن از سرجان، کار مشکـلی است

***

دادی به خواب، وعـده‌ی وصـلم کـه آگـهی در دیـــده‌ام فـــراق تـو نگـذاشت خـواب را

***

چـــنین کـــاین نـــوجوانـــان جـــلوه دارنـــد بـــه حســـرت بـــایدم مـــردن بـــه پـــیری

***

قامتت در چمن حسن، درختی است بـلند که همه، دلبری و عشوه و، نازش، ثمر است

***

بر سر، هوای وصل تو و بـر لب است جـان شادم بـه حشـر هـر کـه بـه دلخـواه او بـود

فدوی - آمنه

(۱۳۰۴-۱۲۷۶ خ)

بانو آمنه همسر نور محمدخان (نایب‌الحکومه اسبق قندهار) از پارسی گویان افغان و از شاعران سدهٔ چهاردهم هجری است و در تحصیل و تربیت وی اهتمام خاص بـه کـار گرفته شد .او از جوانی سرودن شعر را آغازکرد. در زندگی خصوصی از دو همسر، چهار

فرزند پیدا کرد که هر ۴ فرزند و یکی از همسرانش را از دست داد. این بانوی فاضله در روزهای پایانی عمر تنها و منزوی بزیست وسرانجام در یک تصادف، دارفانی را وداع گفت. امیر عبدالرحمن خان به جهت احترامی که به او قائل بود در هر سال پانصد روپیه کابلی برایش مقرری برقرار کرده بود .بانو آمنه در نوشتن نثر نیز دست داشت.

تا نظر در چمن وضع جهان واکردم ستمی بود که بر دیده‌ی بینا کردم
نه چمن رنگ وفا داشت نه گل بوی بقا حیرت آلوده به هر سو که تماشا کردم
گر به محشر زمن از حاصل دنیا پرسند گویم افسوس، همه خواهش بی‌جا کردم
ذره‌ای نیست به کف زین سفر دور و دراز عفو خواهم ز خدا زانکه خطاها کردم
«فدوی» بار خجالت بکشی روز جزا زانکه در عالم فانی چه مهیا کردم

www.tabarestan.info تبرستان

فرزانه خجندی

(تولّد ۱۹۶۴ م)

فرزانه خجندی ، از پارسی گویان جوان و معاصر تاجیک است. وی، در «شیخ کمال» شهر خجند، به دنیا آمد و لیسانس خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در موطن خود خجند گرفت و سپس به تدریس پرداخت. فرزانه، از شاعرانی است که به جامعه‌ی کمونیستی و سوسیالیستی، مدحی نگفته و دروغبافی نکرده، بلکه وضع ناگوار مردم وطنش را جای ،جای ، بازگو کرده است. مجموعه‌ی اشعار او به نام «شبیخون برف » منتشر شده است. خانه‌ی فرزانه، در خجند، کنار رودخانه است. وی، شبنم و گل و آیینه را دوست می‌دارد. برای آیینه، اشعار متعّددی سروده به‌نحوی که شاعر آیینه‌ها، لقب گرفته است. در بین خجندیها و تاجیکها، محبوبّیت بسیاری دارد و سروده‌های وی از سوی ادبای تاجیک مورد نقد قرار گرفته‌است. او در سال ۱۹۸۰ به عضویت کانون نویسندگان در آمد. آثارش به‌نامهای «طلوع خنده» در سال ۱۹۸۶م و شبیخون برف در سال ۱۹۸۹ در دوشنبه منتشر شد. اشعاری به زبان روسی نیز سروده است.

فصل شکفتن

ز نور صبح می‌یابم، طریق پاکدامانی

ولی چون تیره شب دارم، همانا خوی شیطانی

تویی آن حاضر و ناظر که هرگام کج ما را
نبودستی و می‌بینی، ندیدستی و می‌دانی
مَنِ نازکتر از شبنم، به کام شب نخواهم شد
فقط خورشید را شاید، چنین نوشاب رضوانی
ندارم روزنی تا مژده‌ی گرم تو را آرد
تو خورشیدی و با که سوره‌های نور می‌خوانی؟
در آن فصل شکفتنها، فریب باد می‌خوردم
کجایی آفتاب من، در این روزان بارانی؟
اگر گویی که پنهانی، همی بینم که پیدایی
وگر گویی که پیدایی، همی بینم که پنهانی
تو آنی که به کس نیکی کنم، نزدیک من آیی
وگر با دشمنیِ کس بکوشم، دور می‌مانی

تبرستان www.tabarestan.info

فرامرزپور - رقیّه

(معاصر)

رقیّه فرامرزپور، از شاعران نوپرداز معاصر از بانوان فرهیخته و تحصیل کرده است. در بیمارستان بانک ملّی به خدمت اشتغال دارد. اشعارش، در مجله‌ی بانک ملی چاپ می‌شود.

○ - شکوفه‌ها بر شانه‌های بهار

گفته بودی که می‌آید
با شعر و شب بو
با رویش آرام یک جوانه
با نقش بستن سبزه در کنار جویبار
مثل خیزش ملایم یک ترانه
از گلوی پرستوی بی قرار
با خواهش گاه گاه باران
تا با خاک، دیداری تازه کند

و خجالت پسین آن
بر پیشانی پنجره‌ها
هم صدا
با درختان
با توری از شکوفه بر شانه
گفته بودی که می‌آید
با تمام صمیمیّت هفتگانه‌اش
بر سر سفره‌ها.

تبرستان
www.tabarestan.info

فراهانی - رؤیا

(تولّد ۱۳۵۶ خ)

رؤیا فراهانی شاعره‌ی معاصر، از اعضای انجمن گلستان سعدی است و در تهران اقامت دارد. سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. غزل زیر را از «بهار سخن» نشریه انجمن مذکور انتخاب کرده‌ایم:

از بازتاب چشم تو می‌خواهم انتخاب — یادش بخیر خواهش یک سینه یک جواب
در انتظار عشق تو من بسته‌ام دخیل — بر وَآن یکاد کودک شیرین التهاب
درحجم شعله‌تشنه‌ی یک جرعه‌تشنگی‌است — مجهول فال، حل شده قانون انقلاب
نیلوفرانه وسعت میثاق را به هیچ — مضمون شعر جاده‌ها بوده اجتناب
کوچیده آن پرنده ز قشلاق نی لبک — دل را تلنگری زده شلاق اضطراب
برگرد بر اصالت فانوس، شک مکن — با سروگونه باش سزاوار این شتاب

فرجام - فریده

(تولّد ۱۳۱۸خ)

فریده فرجام، نمایشنامه نویس، سناریست و کارگردان سینما و تئاتر، شاعره‌ی معاصر بیشتر به هنرهای سینمایی و نمایش و کارهای هنری خود شهرت دارد. همسر بیژن مفید کارگردان معروف تئاتر بود. پس از جدایی از وی برای انجام کارهای هنری به فرانسه رفت و پس از اقامت طولانی در اروپا از مدرسه‌ی سینمایی آمستردام فارغ‌التحصیل شد

و بعدها در نیویورک دوره‌ی کارگردانی و بازیگری تئاتر دید و تاکنون چند فیلم سینمایی مستند برای تلویزیون و نمایشنامه تئاتر نوشته و کارگردانی کرده است. خانم فریده فرجام در کنار اینهمه مسئولیتهای هنری گاه‌گاه اشعاری نیز می‌سراید و اشعارش به طور پراکنده در نشریات داخل و خارج به چاپ رسیده و در سال ۱۳۸۱ در مجموعه‌ی مستقلی به نام «از شکوفه تا گیلاس» توسط انتشارات مروارید در تهران انتشار یافته است.

تبرستان www.tabarestan.info

○ - شیار مهربان

تو، شیار مهربان، دستهای مرا
به کار عشق گرفتی،
تا من اینسان
به سرگردانی، روز آغاز کنم
به توانی که نگفتنی است.
علفهای هرزه را پشته می‌کنم
به توانی که نگفتنی است
ای روستایی مهربان من،
دستهایم به تابستان رسیده‌اند
از فصولی که می‌شناسم
و اکنون،
نگاه باغ،
میوه‌های رسیده را به نام
می‌خواند
نگاه کن
ذهن گندمزارهای داغ،
نان خالی را آه می‌کشد،
نان
خالی
را.

و آب در آسیاب آبی دهکده
سرگردان است
توشه‌یی
ای روستایی مهربان من،
شب فرود می‌آید
در راه کوهستانی
خانه.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - زندگی

زندگانی چیست؟
دل بهم بستن، بریدن، بیوفا بودن، وفا کردن
زندگی زیباست، زندگی زشت است
زندگی سرد است، زندگی تلخ است
زندگی این است:
دل شکستن، دل به دست آوردن از یاران
شاد بودن، مست بودن، بی خبر بودن
گاه بی پروا سخن گفتن
گاه در ژرفای خاموشی به سر بردن
زندگی این است:
پا به پای دل دویدن
بر زمین افتادن و بر آسمان، از خاک رفتن
آری، آری، زندگی این است
رنج او زیباست
عیش او دنیاست
گرچه در رؤیاست
زندگی هر لحظه‌اش زیباست
در این «سکوت» و انفجار ماشینها
در بوی روغنِ ریلهای متروها

و تیک تاک بی خون ساعتها
بیا که می‌خواهم
به روی آهنها، گچها و ساعتها
عکس قلب بکشم
بیا باهم آن را رنگ کنیم

فرّخ قاجار

(دوره‌ی قاجاریّه)

تبرستان www.tabarestan.info

فرّخ خانم، از نواده‌های فتحعلیشاه قاجار و دختر نجفقلی‌میرزا والی، پسر میرزا حسینعلی فرمانفرما بود و از زنان شاعر سده‌ی سیزده هجری قمری به شمار می‌رود. بیت زیر از اوست:

زلف مسلسل، به رخ آتشین　　اُزْلِفَت الجَنَّةُ لِلمُتّقین

فرخزاد- پوران

(تولّد ۱۳۱۱خ)

پوران‌دخت فرخزاد عراقی، شاعر، نویسنده، پژوهشگر توانا از پدری نظامی و مادری فرزانه در تهران به دنیا آمد. بیشتر ایام کودکی را در شهر ساحلی نوشهر سپری کرد. از نوجوانی به نوشتن داستان و سرودن شعر روی آورد، چون زبان انگلیسی را از کودکی آموخته بود ترجمه از این زبان را هم در پیش گرفت، در ۱۷ سالگی با سیروس بهمن مدیر مجله‌ی آسیای جوان ازدواج کرد و از همان زمان به دنیای نشریات نیز راه یافت و بیشتر مسئولیت‌های اداره‌ی مجله را بر عهده گرفت. اما پس از تولد دو دخترش به علت اختلافات فکری به شکل دوستانه‌ای از همسرش جدا شد و از آن پس تمام اوقاتش را صرف انجام کارهای فرهنگی کرد.

نخستین دفتر شعر او به نام «خوشبختی در خوردن سیبهای سرخ است» در سال ۱۳۵۲ از سوی انتشارات مروارید به چاپ رسید. دومین دفتر شعرش نیز که در برگیرنده‌ی رباعیات اوست در ۱۳۷۷ به همت انتشارات صدا وارد بازار کتاب شد. از او نزدیک به سی داستان کوتاه و بلند در نشریات پیش از ۱۳۵۷ به چاپ رسیده و آثار مدون او شامل

بیست و دو کتاب در ترجمه وتألیف، ادبیات داستانی، پژوهشهای تاریخی و زنان می‌باشد که از جمله می‌توان به «دانشنامه زنان فرهنگساز ایران و جهان »در ۲ جلد، «اوهام سرخ شقایق»، «نیمه‌های ناتمام»،«زنان همیشه»، «کارنمای زنان کارای ایران»، و رمان «در انتهای آتش آیینه» اشاره کرد. او به قالب شعر اهمیت زیادی نمیدهد و می‌گوید شعر باید ترو تازه و به روز باشد و آن چه مهم است محتواست نه قالب!. از او چند شعر نیمایی غزل و آزاد انتخاب شده است.

○ - فاصله

تبرستان
www.tabarestan.info

شب بلند انتظار و
راه‌های فاصله
نشسته‌ام در ارتفاع تیرگی
که تا گل سپیده بشکفد
و مرغ عشق
بگذرد
ز راه واره‌های فاصله

در این شب دراز بی نشان
من و غم و خیال آبگون تو
به بال اشتیاق
در گذاره‌های فاصله.

خیال تو بنفشه زار و من بنفشه چین عاشقم
بنفش شد
تمام زندگانی‌ام
ز اغتشاش خارخاره‌های فاصله

قفس قفس قناری‌ام
به پشت میله‌های تنگ

ترانه‌ی سکوت را گزیده‌ام
که تا نزول نور بشکند
سیاهی ملال را
به شاموارهای فاصله

شب و شراب شوکران به اندهان
و انتشار روح
در خیال عطر سای تو
شراره‌های شعرِ تَر
غزل، عزل
نثار ره سپاره‌های فاصله

من و شب و ستاره‌های ساکت پریده‌رنگ
و سرو سبز پشت پنجره
که قد کشیده سوی نور
و جویباره‌های فاصله.

تبرستان
www.tabarestan.info

تابستان ۷۰

○ - هوای گریه

هوای گریه مرا می‌کشد به کوچه‌ی باد
به باد ره بسپاریم، هرچه باداباد

خروش بیشه و بانگ بهار در باران
قناری قفس غم فسرده از بیداد

میان آینه دیگر کسی نمی‌خندد
شکافته‌ست دل سرو و سوسن آزاد

چو آذرخش چو تندر به شرحه شرحه‌ی ابر
دلم در آتش سوزان چو پاره‌ی پولاد

خیال خاطره‌های گذشته خونبار است
به سوگ سرد زمستان شدم چنین ناشاد

درون سینه زنی زار زار می‌گرید
چو آسمان بهاران به شاخه‌ی شمشاد

تبرستان
www.tabarestan.info

به هفت خوان غم عشق ره چو پیمودم
خراب شد همه خوان‌ها که تا شود آزاد

سفر به دور، مرا از تو هیچ دور نکرد
چنان به یاد تو ماندم که یاد شد از یاد

درخت خشکم و در شوق بارش باران
به موجه‌های تمنا چو قاصدک در باد

اگر چه ساکت و خاموش راه می‌سپرم
گلوی خامش شعرم پر است از فریاد.

بهمن ۷۴

زنی به قاف آرزو

شب است و غنچه‌های دل ز شوق باز می‌شود
خیال تو چو زخمه‌ای، به سیم ساز می‌شود

هوای یاسمن به خُم، شراب ناب می‌کشد
به چیستان رازها، دری فراز می‌شود

ستاره‌های آسمان، چو رخشه‌ها در آینه
شکوفه‌های شوخ دل، گل نیاز می‌شود

دلم چو کودکی سبک به سوی ماه می‌پَرَد
پلنگ قله‌های من، به تاز، تاز، می‌شود

چراغ‌های شوق شب، شراره بار و شعله‌ور
شبم چو عمر نوح از آن، چنین دراز می‌شود

دری که در نهاد شب، تمام راه بسته بود
نگاه کن، نگاه کن، چه گونه باز می‌شود!

فغان مرغ مست شب به شاخسار شعرها
غزل، غزل، به دفترم، ترانه ساز می‌شود

تو خویش را در آینه ندیده‌ای، چنان که من
که شعر من، زنقش تو، در اهتزاز می‌شود

بزن تو، زخمه‌ای به دل که تا ترانه سر دهم
ترانه‌ام، به نام تو، چه دلنواز می‌شود!

زنی به قاف آرزو، در انتظار بال و پر
ببین چه گونه در قفس، پرنده باز می‌شود!

امرداد ماه ۷۶

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *بانوی آبی باران*

دیشب
تمامی دیشب

بانوی آبی باران
در چارسوی تنگ اتاقم
ز درد می‌بارید.
شب بود و
باد هنرمند
در بندبند نی انبان خاطرات
آوازهای غمین می‌خواند
از روز و روزگار گذشته
از آن چه بود و دگر نیست
اشباح .
اشکال گم شده در خاک
چون شعرهای فسرده
در انتهای ذهن
دیشب
تا ابتدای سپیده
در نینوای خاطره‌های پریده‌رنگ
با بانوی گرامی باران
گریستم
در وایه‌های پریشان بادها
چون آخرین گل پاییز،
تنها ،
شکسته و
افسرده
زیستم

آخرین شب پاییز ۷۳

تبرستان
www.tabarestan.info

○ -کی تمام می‌شوی!!

از شمال شُش‌هایت
نفس می‌کشم

و در جنوب کوره‌ی دستانت
ذوب می‌شوم .
از شرق شعورت طلوع کرده‌ام
و می‌خواهم
غرب غروب‌ات
غروب کنم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تو، بهانه‌ی بهارهای من
تو،
تاب تابستان‌های منی.
پری زده‌ام
در پریشانی پاییزهایت
و....زخم‌های روح‌ام
همه از سوز زمستان‌های توست
دیری‌ست
دیر
در چارسوی جغرافیای‌ات سرگردانم
و از هر سو که می‌روم
باز، باز به تو می‌رسم!

برمن می‌وزی
بر من می‌باری
در من شکوفه می‌زنی
گُل می‌دهی
و میوه می‌کنی.

خدایی

یا شیطان ؟
نمی‌دانم! .
تسخیرم کرده‌ای
و بی تو!

کی تمام می‌شوی
تا تمام شوم! .

زمستان ۷۹

تبرستان
www.tabarestan.info

فرخزاد - فروغ

(۱۳۱۳ - ۱۳۴۵)

فروغ‌الزمان فرخزاد، فرزند سرهنگ محمد فرخزاد و بتول وزیری تبار در تهران به دنیا آمد، از ابتدای تحصیل به هنر نقاشی علاقه نشان می‌داد، به همین دلیل هم پس از خاتمه‌ی سیکل اول دبیرستان به هنرستان نقاشی رفت و در حین نقاشی به سرودن شعر نیز توجه داشت.

او شاعری ساده و صمیمی و صریح بود و احساسات درونی‌اش را با بی پروایی در قالب شعر می‌ریخت و آنچه را می‌اندیشید در سروده‌هایش منعکس می‌کرد. همین امر هم از همان آغاز موجب شهرتش شد.

دفترهایی از اشعار او در زمان حیاتش به نامهای «اسیر»، «دیوار»، «عصیان» و «تولدی دیگر»به چاپ رسید که به چاپهای متعددی انجامید.

او در کارگردانی چند فیلم مستند نیز شرکت کرد که مهمترین آنها «خانه سیاه است» موفق به ربودن جایزه‌ی سینمایی فستیوال «اوبرهاوزن» شد که بدین ترتیب در عالم سینما نیز به شهرت فراوانی دست یافت.

فروغ عمر درازی نداشت و در ۳۲ سالگی در یک تصادف ماشین رشته‌ی زندگانی‌اش قطع گردید. آخرین دفتر شعر او که پس از مرگش از سوی انتشاراتی مروارید به چاپ رسید «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نام دارد. او از معروفترین شاعران زن معاصر ایران است و به جرأت می‌توان گفت، در باره‌ی هیچ یک از شاعران یک صد سال اخیر به اندازه‌ی او صحبت نشده و آثارش مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است.

زندگی

آه‌ای زندگی منم که هنوز با همه پوچی از تو لبریزم
نه به فکرم که رشته پاره کنم نه بر آنم که از تو بگریزم

***

همه ذرات جسم خاکی من از تو ای شعر گرم در سوزند
آسمانهای صاف را مانند که لبالب ز باده‌ی روزند

***

با هزاران جوانه می‌خواند بوته‌ی نسترن سرود تو را
هر نسیمی که می‌وزد در باغ می‌رساند به او درود تو را

***

من تو را در تو جستجو کردم نه در آن خوابهای رؤیایی
در دو دست تو سخت کاویدم پُر شدم، پُر شدم، ز زیبایی

***

پُر شدم از ترانه‌های سیاه پُر شدم از ترانه‌های سپید
از هزاران شراره‌های نیاز از هزاران جرقه‌های امید

***

حیف از آن روزها که من با خشم به تو چون دشمنی نظر کردم
پوچ پنداشتم فریب تو را از تو ماندم تو را هدر کردم

***

غافل از آن که تو به جایی و من هم چو آبی روان که در گذرم
گم شده در غبار شوم زوال ره تاریک مرگ می‌سپرم

***

آه‌ای زندگی من آینه‌ام از تو چشمم پُر از نگاه شود
ورنه گر مرگ بنگرد در من روی آئینه‌ام سیاه شود

***

عاشقم عاشق ستاره‌ی صبح عاشق ابرهای سرگردان
عاشق روزهای بارانی عاشق هرچه نام توست بر آن

***

تبرستان www.tabarestan.info

می‌مکم با وجود تشنه‌ی خویش خون سوزان لحظه‌های تو را
آن چنان از تو کام می‌گیرم تا به خشم آورم خدای تو را

بهار ۱۳۳۷ تهران

○ - پرنده، فقط یک پرنده بود

پرنده گفت:« چه بویی، چه آفتابی، آه
بهار آمده است
و من به جستجوی جفت خویش خواهم رفت»
پرنده از لب ایوان
پرید
مثل پیامی پرید و رفت
پرنده کوچک بود
پرنده فکر نمی‌کرد
پرنده روزنامه نمی‌خواند
پرنده قرض نداشت
پرنده آدمها را نمی‌شناخت

پرنده روی هوا
بر فراز چراغهای خطر
در ارتفاع بی خبری می‌پرید
و لحظه‌های بی خبری را
دیوانه‌وار تجربه می‌کرد
پرنده آه فقط یک پرنده بود.

تبرستان www.tabarestan.info

خواب دریچه

چون سنگها صدای مرا گوش می‌کنی سنگی و ناشنیده فراموش می‌کنی
رگبار نوبهاری و خواب دریچه را از ضربه‌های وسوسه مغشوش می‌کنی
دست مرا که ساقه‌ی سبز نوازش است با برگهای مرده هم‌آغوش می‌کنی
گمراه‌تر ز روح شرابی و دیده را در شعله می‌نشانی و مدهوش می‌کنی

ای ماهی طلایی مرداب خون من خوش باد مستی‌ات که مرا نوش می‌کنی
تو دره‌ی بنفش غروبی که روز را بر سینه می‌فشاری و خاموش می‌کنی
در سایه‌ها «فروغ» تو بنشست و رنگ باخت او را به سایه از چه سیه‌پوش می‌کنی؟!

وداع

می‌روم خسته و افسرده و زار سوی منزلگه ویرانه‌ی خویش
به خدا، می‌برم از شهر شما دل افسرده‌ی دیوانه‌ی خویش

***

می‌برم، تا که در آن نقطه‌ی دور شستشویش دهم از رنگ گناه
شستشویش دهم از لکّه‌ی عشق زین همه خواهش بیجا وتباه

تبرستان www.tabarestan.info

***

می‌برم تا ز تو، دورش سازم ز تو، ای جلوه‌ی امیدِ محال
می‌برم زنده به گورش سازم تا دگر پر نکشد بهر وصال

***

ناله می‌لرزد و می‌رقصد اشک آه، بگذار که بگریزم من
از تو ای چشمه‌ی جوشان گناه بهتر است اینکه بپرهیزم من

***

به خدا، غنچه‌ی شیدا بودم دست عشق آمد و از شاخم چید
شعله‌ی آه شدم، صد افسوس که لبم، باز بر آن لب نرسید

***

عاقبت، قید سفر پایم بست می‌روم خنده به لب، خونین دل
می‌روم، از سر من، دست بکش ای امیدِ عبثِ بی حاصل

رمیده

نمی‌دانم چه می‌خواهم خدایا به دنبال چه می‌گردم شب و روز
چه می‌جوید نگاه خسته‌ی من چرا افسرده است این قلب پر سوز؟

***

زجمع آشنایان می‌گریزم به کنجی می‌خزم آرام و خاموش
نگاهم، غوطه‌ور در تیرگیها به آهنگ دل خود می‌دهم گوش

***

گریزانم از این مردم که با من به ظاهر همدم و یکرنگ هستند
ولی در باطن، از فرط حسادت به دامانم دوصد پیرایه بستند.

***

دل من، ای دل دیوانه‌ی من که می‌سوزی از این بیگانگیها
مکن دیگر ز دست دوست فریاد خدا را، بس کن این دیوانگیها

اندوه

کارون، چو گیسوان پریشان دختری بر شانه‌های لخت زمین، تاب می‌خورد
خورشید رفته است و نفسهای داغ شب بر سینه‌های پر تپش آب ،می‌خورد

***

دور از نگاه خیره‌ی من، ساحل جنوب افتاده مست عشق، در آغوش نور ماه
شب با هزار چشم درخشان و پر زخون سر می‌کشد به بستر عشاق بیگناه

***

نیزار، خفته خامش و یک مرغ ناشناس هر دم ز عمق تیره‌ی آن ضجه می‌کشد
مهتاب می‌دود که ببیند در این میان مرغک، میان پنجه‌ی وحشت چه می‌کشد

***

بر آبهای ساحل شط، سایه‌های نخل می‌لرزد از نسیم هوسباز نیمه شب
آواز گنگ همهمه‌ی قورباغه‌ها پیچیده در سکوت پر از راز نیمه شب

***

در جذبه‌ای که حاصل زیبایی شب است رؤیای دوردست تو، نزدیک می‌شود
بوی تو موج می‌زند آنجا، به روی آب چشم تو می‌درخشد و تاریک می‌شود

***

بیچاره دل، که با همه امید و اشتیاق بشکست و شد به دست تو، زندان عشق من
در شطّ خویش رفتی و رفتی از این دیار ای شاخه‌ی شکسته ز طوفان عشق من.

فرخ لقا تفتی

(سده‌ی دهم هـ‌ق)

فرخ لقا تفتی، شاعره‌ی سده‌ی دهم هجری ،در تفت یزد به دنیا آمد. از پیروان سلسله‌ی

www.tabarestan.info تبرستان

فرقه‌ی نعمت‌الهی بود. در دوره‌ی زندگانیش به شاعری شهره‌بود. از سروده‌هایش به‌طور پراکنده و گسسته ابیاتی در تذکره‌ها باقی مانده است.

یوسف برفت و قلب زلیخا به تن نماند — یعنی چو رفت جان، رمقی در بدن نماند
باز آمد آن عزیز، به دارالسرور وصل — در مصر عشق، صحبت بیت‌الحزن نماند
گفتم: سخن چرا نسرایی، به خنده گفت — از بس لبم به‌مکیدی، در آن سخن نماند
پوشیده از «لقا» چو لقایش دوباره، تاب — بر تن به قدر آنکه بدارد کفن، نماند

تبرستان www.tabarestan.info

فرخنده خلج

(سده‌ی ۱۴ - ۱۳ هجری)

فرخنده، فرزند محمّد کاظم خان خلج، از شاعران دوره‌ی قاجاریه است. وی در ساوه و تهران به شاعری شهرت یافت. در اواسط عمر نابینا شد. او بانویی باسواد و آگاه بود و اوقاتش، بیشتر به سرودن شعر و شنیدن مطالبی که برایش قرائت می‌کردند، صرف می‌شد. بیشتر اشعارش، در مناقب و مصائب اهل بیت عصمت (ع) دور می‌زند و دیوان اشعارش که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی، در تهران به چاپ رسیده است شامل سه قسمت به نامهای «ساقی نامه»، «گل و بلبل» و «غدیریّه» است. از چگونگی پایان زندگی او خبری در دست نیست.

بیار ساقیا میی، به رنگ و بوی یار من — از آن میی که می‌برد زدل، غم نگار من
که برده چشم مست او زدست، اختیار من — قرار از آن می‌آوری به قلب بی قرار من
مگر که یار افکند نظر به حال زار من

بیا تو ساقیا ببین که خاک، عنبرین شده — ز مژده‌ی ولای شه، چو روضه‌ی برین شده
که شهسوار لافتیٰ، امیر مؤمنین شده — ز همّت ولایتش، صحیح، کار دین شده
نسیم نور و نار شد ولیّ کردگار من.

ابیات زیر از ساقینامه‌ی اوست:

بیا ساقی، در این فصل زمستان — که بلبل کرده ترک باغ و بستان
بده زان می‌که تاجانها شود گرم — زاندک خوردنش، دلها شود نرم
بده ساقی از آن جام پیاپی — که باقی مانده از جمشید و از کِی
بیاور ساقیا آن جام گلرنگ — که بزداید ز قلب عاشقان، زنگ

بـــده ســـاقی تـــو مـــی‌در بـــاغ و گـــلشن کـــه گـــردد ایـــن دل غـــمدیده، روشـــن
بـــــیاور ســـــاقی آن رطـــــل شـــــبانه بـــه مـــن ده بـــا دف و چـــنگ و چـــغانه

فردوس مطربه

(سده‌ی ۶هجری)

فردوس مطربه از شاعره‌های سده ۶ هجری است. او از اهالی کاشمر بود. سپس به سمرقند رفت و به سمرقندی هم‌شهرت یافت، چنان که در تذکره‌ها آمده است او نوازنده و شاعر دربار طغانشاه بن مؤید (۵۸۱-۵۶۹ ق) بود. و در آن جا محبوبیت بسیاری داشت. از وی چند رباعی در بعضی از تذکره‌ها باقی مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

فرزین - ثریّا

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

ثریّا فرزین، شاعره‌ی نوپرداز معاصر در تهران متولّد شده است. وی تحصیلات عالیه (لیسانس) دارد و سرودن شعر را از سال ۱۳۶۴ آغاز کرده است.

○ - **بیا**...

تو در دیار بی کسی،
کسی برای من باش،
در آن سوی دیدارها که جاده‌اش،
پوشیده از گلبرگهای سفید است،
آنگاه
دست در دست همدیگر،
در دشت تنهایی،
توشه‌ای از عشق را،
کوله بار خود سازیم،
و در بهار صداقت‌ها
زورق شکسته‌ی زندگی را
از نو بنا کنیم

تا با لبخندی
روحمان را آبیاری کنیم
بیا...در دیار بیکسی
کسی برای من باش.

فرشی - ربابه بیگم

(۱۳۴۵-۱۲۷۱ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

خانم ربابه بیگم فرشی از شاعران معاصر کرمان است. او از بانوان باسواد زمان خود بود. و با ذوق وافر به سرودن شعر مبادرت می‌کرد. ربابه بیگم فرشی در شعر «رنجور» تخلّص می‌کرد. وی در سال ۱۳۴۵ خ از دنیا رفت.

غزل

ما را به‌جز از وصل تو در دل هوسی نیست جز درگه تو روی به درگاه کسی نیست
یاران همه رفتند و به گوش دل از آن خیل جز ناله‌ی نایی و فغان جرسی نیست
گر دور فتادیم از آن بزم، چه چاره گلزار تو شایسته‌ی هر خار و خسی نیست
شیدا دل من راه خم زلف تو پوید شبگرد تو را بیم و هراس از عسسی نیست

***

ای قادر ذوالجلال وای ربّ رحیم زین وادی هولناک و این ورطه‌ی بیم
بنمای ره منزل مقصود مرا وندر کنف رحمت خود دار مقیم

فرودنیا- ماهرخ

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

ماهرخ فرودنیا، از فرهنگیان خوش ذوق وشاعران معاصر است. وی در کرمان به دنیا آمده، تحصیلات دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید، سپس در رشته‌ی زبان و ادبیّات انگلیسی لیسانس گرفت. در زادگاه خود به تدریس در دبیرستانها اشتغال دارد. از جوانی سرودن شعر را آغاز کرد و قریب یک دفتر از اشعارش آماده چاپ می‌باشد.

شب شهداد

ماه نو نور برگیسوی شب انداخته گویا در دشت شب آهوی سیمین تاخته

زهره با صد ناز و غمزه با تمام دلبری — بی تکبر دست در دامان شب انداخته
نخل سرکش می‌کند نجوای نرمی با فلک — با نسیم و بوی گل معجون دیگر ساخته
بند بند نایی و نی میخروشد در فضا — دست افسون ساز شب اینگونه‌اش پرداخته
بس که افسون است و راز و رمز سیمای شب — روز را با روشنی از اعتبار انداخته

فروزان - پریوش

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو پریوش فروزان، متخلّص به «پریوش» دختر لطفعلی فروزان، شاعره‌ی معاصر، در دولت آباد اسفندقه‌ی جیرفت به دنیا آمد و در همانجا نشو و نما یافت. مادر وی، بانو مریم ابوسعیدی نیز طبع شعر داشت و اهل فضل و کمال بود. وی، دیپلمه است. از روزهای جوانی به لحاظ داشتن طبعی لطیف و حساس سرودن شعر را آغاز کرد. اشعار متین و دلنشینی دارد و شعر را به خاطر دل خود می‌سراید. خانم پریوش در ۱۳۵۵ با مرد دلخواه خود که با شعر نیز آشنایی داشت ازدواج کرد. از او دیوان یا دفتر شعر مستقلی تاکنون چاپ و نشر نشده است.

شمع رخسار تو چون پروانه می‌سوزد مرا — یاد رویت ای بت جانانه می‌سوزد مرا
تا دل اندر چین زلفت مسکن و مأوا گرفت — غم ندارم گر غمت کاشانه می‌سوزد مرا
نیستی آگه از احوالم که هر شب تا سحر — حسرت دیدار تو مستانه می‌سوزد مرا
قصّه‌ی شیرین و مرگ دلخراش کوهکن — کم بگو ای دوست، این افسانه می‌سوزد مرا
با که گویم در غم هجرش «پریوش» دمبدم — آه و فریاد دل دیوانه می‌سوزد مرا

هم از اوست:

در میان عاشقانت همچو من دیوانه نیست — سوزشی کاندر دل من هست در پروانه نیست
بی خبر ای نازنین یکدم بیا درخانه‌ام — تا ببینی جز خیالت هیچکس در خانه نیست
هر که‌باشد پایبند و بنده‌ی درگاه دوست — دیگر او را الفتی با خانه و کاشانه نیست
گنج زر باشد نهان در گوشه‌ی ویرانه‌ها — بهتر از دل، گنج عشقش را دگر ویرانه نیست

هم از اوست:

بیا جانا، دمی با من سخن گو — بیا، راز نهانت را به من گو
بیا بنشین کنارم با محبّت — زحال خویش و احوال وطن گو

فروغ الملوک قاجار

(۱۳۲۴-۱۲۶۳ هـ‌ق)

خانم فروغ الملوک، متخلّص به «ولّیه صفا» دخترعلیخان قاجار ظهیرالدوله داماد ناصرالدینشاه از زنان شاعره و هنرمند زمان خود بود. در سرودن شعر مهارت داشت. در نقاشی از شاگردان شادروان کمال‌الملک بود. او در کنار پدرش در انجمن اخوت نیز فعالّیت می‌کرد. و به رغم خویشاوندی با محمد علیشاه از مشروطه خواهان طرفداری می‌کرد. از فروغ الملوک که ۶۱ سال در این جهان بزیست اشعار پراکنده و چند تابلوی نقاشی باقی مانده است یکی از این نقاشیها که از برادرش به تصویر کشیده است، در حراج (کریستی لندن) در ۱۹۸۹ م. به بهای گزافی به فروش رفت. وی در نواختن تار نیز از اساتید بود. درعرفان و تصوف از مؤسسان انجمن برادری نخستین انجمن سیاسی و عرفانی شمرده می‌شد و در راه گسترش آن انجمن زحمات بسیاری کشید امّا در زندگی خصوصی روی خوشبختی ندید و از شوی خود ناراضی بود و سرانجام از وی طلاق گرفت.

www.tabarestan.info تبرستان

فروغ - خالده

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

خالده فروغ، شاعر معاصر افغانی، درکابل پا به جهان گذاشت. در سال ۱۳۷۰ خورشیدی از دانشگاه کابل در رشته‌ی ادبیات و زبان فارسی لیسانسیه شد. وی از چهره‌های درخشان شعر افغانستان است. که مدتی مدیریت بخش برنامه‌های ادبی رادیو افغانستان و عضویت انجمن نویسندگان این کشور را به عهده داشت. مجموعه‌های شعر او به نام «خرمن سنگ»، «تنهایی»، «در جزیره‌ی غربت»، «تا آخرت» منتشر شده است. و «قیام میترا» نیز در آستانه‌ی چاپ و نشر است. نمونه‌ی شعرش این است:

○ - ***سرما سخت سوزانست***

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت ،

سرها درگریبان است

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و

دیدار یاران را

نگه جز پیش پا را دید نتوانند

که ره تاریک و لغزان است

وگر دست محبت سوی کس یازی

به اکراه آورد دست از بغل بیرون

که سرما سخت سوزان است

نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون

ابری شود تاریک

چو دیوار ایستد در پیش چشمانت

ز چشم دوستان دور یا نزدیک

تبرستان
www.tabarestan.info

○ -*ای برده‌ها*

ای برده‌ها، ز خویش بلالی برآورید

از کارگاه روح کمالی برآورید

ای دختران بادیه، ای همرهان من

از هجر سرنوشت، وصالی برآورید

عاشق شوید وهمّت شمسی به سرکنید

از مثنوی عشق جلالی برآورید

تا رستمی عجیب تولد شود ز شرق

بخت سپید و معنی زالی برآورید

فرهود - سامره

(معاصر)

سامره فرهود، شاعره‌ی معاصر، در شهر دزفول چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود تحصیل کمال کرده است. اشعاری در سبکهای کهن و نو می‌سراید.

سرنوشت

چشمان جادهٔ گم شده در جستجوی من آخر نمانده پنجره‌ای رو به روی من

مـــی‌خواســتم کــنار تــو لنگــر بــیفکنم دیــدم بــه گِــل نشســته ولی آرزوی مــن
هــرگاه بــا نگــاه خــودم حــرف مــی‌زدم آیــینه بــود شــاهد ایــن گــفتگوی مــن
ایـــنجا بـــه آســمان دلم پشت مــی‌کنند شــاید گــذشته، فــرصت پــرواز ســوی مــن
آوازِ تـــرد شـــعر بـــه جــایی نــمی‌رسد بــاید صــدا شکســته شــود درگــلوی مــن

○ - در هوای تماشا

اتاق کوچک من زیر برف پنهانست
و شعر در همه اضلاع ساده‌اش جاری
کسی همیشه مرا از کتابخانه به خود
می‌خواند
کسی که در صفحات شناسنامه‌ام گم بود
اتاق خاطره دور و نزدیکی است
که گاه می‌خندد
و گاه می‌میرد
لحاف و ساعت بیدار صبح دانشگاه
و پرده‌های ورم کرده از تلاطم باد
که ازجــارت فصلی جوان خبر دارند
صدای رنگ پریده‌ی شاعر
«مرا تو بی سببی نیستی»[1]
و هرچه از تو غنی است
میان جمع پریشان ترس و تنهایی
خدا تماشایی است!

تبرستان
www.tabarestan.info

فرهودی - ویدا

(تولّد ۱۳۳۵ خ)

ویدا فرهودی، فرزند ابوالحسن، از غزلسرایان معاصر است. وی، لیسانس علوم سیاسی

۱- برداشت از شعر احمد شاملو

است و دوره‌ی ممتاز هنرستان خوشنویسی را هم گذرانیده است. نخستین دفتر شعر او، به نام «زلف اندیشه» درتهران از طرف انتشارات روشنگران، در سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر شده است. دفتر شعر دیگر او «برگونه‌های سرخ شکفتن» نام دارد که در سال ۱۳۷۶ باری دیگر از سوی انتشارات روشنگران، چاپ و منتشر شد. او که‌در هر دو سبک کهن و نو، هنرآزمایی کرده و اینک چند سالی‌ست با همسر سومش در پاریس زندگی می‌کند. از خانم ویدا فرهودی مجموعه‌ی شعر دیگری به نام «ای شعر پروازم بده» با مقدّمه‌ای از آقای فریدون آدمّیت از سوی نشر پیام چاپ و منتشر شده است. وی علاوه بر شاعری آثاری را هم از زبان فرانسه ترجمه کرده است.

www.tabarestan.info تبرستان

غزل

گریه‌ها را قطره قطره در گلو، گم می‌کنم — برق یادت را زچشم آرزو، گم می‌کنم
درسکوتم،واژه‌واژه،عشق‌سُرخت‌رُسته‌است — عطرآن‌رادرهجوم‌گفتگو،گم‌می‌کنم
در نفسهایم، بجز تکرار گرمای تو نیست — آتش این داغ را، در های و هو، گم می‌کنم
مصلحت می‌بافم و برقامت دل می‌کشم — عشق می‌بیند وَ من خود را از او، گم می‌کنم
قطره قطره گه عطش سوی سرابم می‌برد — تشنگی‌را جرعه جرعه در سبو، گم می‌کنم
جستجویم می‌رسد تا چشمه خیز دیدنت — می‌گریزم تا تو را در جستجو، گم می‌کنم
در خیابان خیالم، خانه خانه حرف توست — گر تو را در شهر غربت، کو به کو، گم می‌کنم
می‌خزد رؤیای تو در بستر خوابم مدام — گرچه یادت را چو بغضی در گلو، گم می‌کنم

با نم باران

کسی در شیشه می‌گوید دوباره با نم باران — و می‌میرد به آرامی ستاره، با نم باران
شب است وعطر باران‌را شقایق هم نمی‌فهمد — که ابر کهنه، می‌بارد شراره، بانم باران
وَ دشت تشنه می‌جوید شفای شهد عشقی را — ولی چشمه نمی‌بالد ز خاره با نم باران
نفس در درد می‌پیچد، صدا درسینه می‌سوزد — سکوت پیر می‌آید سواره با نم باران
نفرسوده،مگر سرما ازاین تکرار از این ظلمت — نمی‌روید چرا فردا، بهاران با نم باران
زمان افتاده از جنبش اگر چه انتظاری گم — عبث شب را کند گاهی، شماره با نم باران
خبر دارد زمین اما ز شب تابی که بی پروا — می‌آمیزد حضورش را به چاره با نم باران
و گوید نور مرموزش، به آیین شب افروزش — که غم هم شسته می‌گردد، هماره با نم باران
ولی شیشه نمی‌داند، زبان شب ستیزان را — و اشکی کهنه می‌بارد دوباره با نم باران

ماتم

در دلم هنگامه‌ی ماتم به پاست بر لبانم گفتگویی بی صداست
موج خاموشم ولی طوفانیم ابر دلگیر شبی بارانیم
بسته پایم گرچه زنجیر سکون بر کشد گاهی خیالم از درون
می‌برد تا اوج رؤیایم دمی یا حضیض سرد یغمایم دمی
می‌روم همراه کابوس سیاه بر مزار لاله‌های بی گناه
می‌روم تا شهر جنگ و دود و خون جا به جایش داغ گلرنگ جنون
سرزمین کودکان بی پدر مادران بی پناه دربدر...

www.tabarestan.info تبرستان

از مثنوی‌های اوست:

در دلم، هنگامه‌ی ماتم به پاست بر لبانم، گفتگویی بی صداست
موج خاموشم، ولی طوفانیم ابر دلگیر شبی بارانیم
بسته پایم، گرچه زنجیر سکون برکشد گاهی خیالم از درون
می‌برد تا اوج رؤیایم، دمی یا حضیض سرد یغمایم دمی
می‌روم همراه کابوس سیاه بر مزار لاله‌های بی گناه
می‌روم تا شهر جنگ و دود و خون جابه جایش داغ گلرنگ جنون
سرزمین کودکان بی پدر مادران بی پناه دربدر...

○ - پیغام

ای خفتگان خاک
که صدها نگفته را
با خود نهفته‌اید
در جای جای مبهم وخاموش گورها
فریادهایتان
کی
در کدام فرصت تبدار می‌دوند؟
آن سوی شرم و مصلحت و وهمِ این و آن
در بطن آسمان
تاهای و هوی بادِ سرافرازِ بی هراس

طوفان کند به گوش پنجره‌های کبودتان؟!
ای خفتگان خاک
چه آرام و مهربان
فرسنگها فاصله طی شد برایتان
ای زندگان بسته لب از خوف مُردگی
آیا نمی‌رسد به دل و گوش خفته‌تان
پیغام ابرو باد؟
ای زندگانِ بندیِ قانون فاصله
این باد، با شماست!

تبرستان
www.tabarestan.info

فلاحت - اقدس

(معاصر)

اقدس فلاحت، متخلص به شیرین از شاعران معاصر در کرمان چشم به جهان گشود. پس از خاتمه دبیرستان به سمت آموزگار در آموزش و پرورش کرمان استخدام و در دبستانها به تدریس پرداخت. وی از بانوان فرهنگدوست و فرهیخته کرمان است و گاهگاه اشعاری در سبک کهن می‌سراید.

مادر

چشمه‌ی مهر و وفایی مادر — بسری از جور و جفایی مادر
پرتو نور نویدی و امید — ز دلم غم بزدایی ماد
خانه از نور تو دارد رونق — مظهر عشق و صفایی مادر
جاری از مهر تو شد چشمه‌ی جان — آیت لطف خدایی مادر
چشم «شیرین» شده حیران بر در — به امیدی که بیایی مادر

فضائلی - پونه

(معاصر)

پونه فضائلی، از شاعران معاصر است. وی از بانوان فرهیخته و از فارغ‌التحصیلان رشته‌ی علوم اجتماعی است. شعر زیر نمونه‌ای از آثار اوست.

بالهای زخمی

در سکوتم‌گم‌شدم، ناتوس‌آوازم‌کجاست؟ باز می‌خواهم بخوانم،سازمن،سازم‌کجاست؟
بالهای زخمیم سنگ پریشانی شدند قصّه‌ی فردا کجا و خواب پروازم کجاست
ناله‌های گنگ من را، باد با خود می‌بَرَد کاش می‌دانستم امشب مقصد رازم کجاست
می‌خراشد نای من را بغض نفرین هبوط چاره‌ای تا با تمام «خویشتن» سازم کجاست
می‌چکاند در گلویم، باز دستی، قطره‌ای تا بدانم چشمه‌ی نیلوفر آغازم کجاست
در سکوتم‌می‌وزد شور نسیم آسای شعر ای‌ترنّم‌های سوزان،سازمن، سازم کجاست؟!

www.tabarestan.info تبرستان

فلکی - زهرا

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

زهرا فلکی، شاعره‌ی معاصر، در شهر مشهد چشم به جهان گشود. از کودکی به ادبّیات و شعر علاقه‌مند شد. دروس دبستانی و دبیرستانی را در همان شهر فراگرفت. و در دانشسرای راهنمایی ادامه تحصیل داد. سپس به شیراز رفت و با سمت دبیر ادبّیات به تدریس مشغول شد. او ازدواج کرده و صاحب سه فرزند است. از اشعارش هنوز مجموعه‌ای انتشار نیافته است. از اشعار اوست :

پریشانی

ساقی امشب تو بیا باز به مهمانی ما پرکن از باده‌ی می‌ساغر پنهانی ما
بلبلان در چمن دهر بگویند ز دل سخنی از غم و از بی سرو سامانی ما
دل زبیداد زمان گشت پریشان لیکن کس ندارد به خدا تاب پریشانی ما
شاهدان حرم عشق دراین دیر فنا فاش گویند ز درد دل ویرانی ما
در نهانخانه‌ی دل بلبل سرمست کنون نغمه سرداد به همراه غزلخوانی ما

○ - خیال

من امشب با خیالم خلوتی دارم،
و در ویرانه‌ی قلبم،
دلا، همصحبتی دارم.
خدا را، ای غروب سرد!
ای افسانه‌ی تلخ ندامتها!

وای فریاد سخت روزگاران!
لحظه‌ای آرام!
امشب، با خیالم صحبتی دارم،
کجایید ای شقایقهای رنگارنگ؟
کجایید ای پرستوهای هم آواز؟
من، اینک با پرستوی خیالم همسفر هستم،
در آن بالا،
در آن اوج بلند آسمان آبی و آرام،
خیالم با من و من با خیالم گفته‌ها دارم
صدایم اوج می‌گیرد.
و دل در ماتم عشق و صفا آرام می‌گیرد،
تو، ای درد آشنای من!
تو ای مهمان بزم امشب فکرم!
بیا تا فرصتی دیگر
به روی قلّه‌های برفی فکرم
گلی از لاله‌های آتشین عشق بنشانم،
و در سرمای بی‌مهری
شرار مهر افروزیم

تبرستان
www.tabarestan.info

فناء النّساء هندی

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

فناء النّساء بیگم که به «فنا» تخلّص کرده است، از پارسی‌گویان هند در سده‌ی یازدهم هجریست. وی، از همسران جهانگیر (متوفی ۱۰۳۷ هـ‌ق) پادشاه بابری هند بود. شادروان گلچین معانی، این شخصیت را ساختگی می‌داند و می‌گوید: جهانگیر، چنین همسری نداشته است. به هر حال، او جزو زنان پارسی گوی هند است.

هنگام سحر، دلبر من جلوه‌گر آمد صد فتنه‌ی خوابیده‌ی محشر به سر آمد

***

مکن‌تکرار ای دل، هر زمان درس محبّت را مده‌بر هر دو عالم،نشئه‌ی صهبای حیرت‌را

***

من از فراق تو، الماس غم به دل خوردم تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

فنای قراباغی - فاطمه

(نامعلوم)

فاطمه دختر فنای قراباغی معروف به «کمینه» از شاعران قفقازی است. او زنی خوشخوی و خوش سیما بوده و به فارسی و ترکی اشعاری سروده است. دیوانش قریب چهارصد بیت دارد. زمان زندگی وی معلوم نگردیده. چند بیت زیر از اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

از هجر رویت شوخ دل آرا دل گشته دایم در شور و غوغا

این درددل را کرده است رسوا نتوانم آخر کردن مدارا

***

تا کی ای سرو روان بی تو به رفتار آیم کرده یاد لب نوش تو به گفتارآیم

فیروزان - قدسّیه

(تولّد ۱۳۰۶ خ)

قدسیّه فیروزان، متخلّص به «قدسی» شاعره‌ی معاصر در تهران، چشم به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد. سرودن شعر را از سال ۱۳۲۱ آغاز کرده است. اشعاری به سبک کلاسیک می‌سراید.

بزم عاشقان

عجب پر موج خون، دریای عشق است گل افشان، لاله گون، صحرای عشق است

عجب گرم است بازار محبّت درون هر سری، سودای عشق است

در این جولانگه عشّاق آگاه سرو جان، دست و پا، کالای عشق است

به میدان، اصغر و اکبر مجویید که میزان، رتبه‌ی والای عشق است

پرند سرخی از بال ملایک به‌زیر پای ره پیمای عشق است

مگو تشنه، که سیراب وصالند چو در دست خدا، مینای عشق است

مگو عریان، که بر اندام عاشق کفن، بی بوریا، دیبای عشق است

بـــرایـــن از پـــا فـــتاده ســـرفرازان تـــجلاّی حـق، از سـینای عشـق است
بـــه گـوش کـودک بـی شـیر و خسـته درایـــن وحشت ســرا، لالای عشـق است
فـرات، از اشک بـی حـاصل ، چـه حـاصل کـــه پُـر، پـیمانه‌ی سـقّای عشـق است
بـــه بـــزم عـاشقان، در خـلوت دوست شکـــوه آتشـــین، نـجوای عشـق است
حســـین و قـــتلگه، یـــاران و صـحرا کـه نـقش صـحنه‌ی زیـبای عشـق است

فیض ربّانی - همایون

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

خانم همایون فیض ربّانی، دختر محمّد صادق، از شاعران معاصر است. وی در شهر رشت، دیده به جهان گشود. در هفت سالگی، پدر را از دست داد. مادرش رباب خانم، تربیت او را به عهده گرفت. همایون خانم در ۱۲ سالگی به خانه‌ی شوهر رفت. و اینک در دانشکده‌ی پزشکی، به کار اشتغال دارد. او در هر دو سبک کهن و نو شعر می‌سراید.

انتظار

خانه از هجر تو شد تیره، چو زندان، امشب بـه لب آورده فـراق تـو، مـرا جـان، امشب
خـم گـیسوی پـریشان تـو،ای آفت جـان کـرده احـوال مـرا سـخت پـریشان، امشب
من ویاد تو و پـروانـه و ایـن شـعله‌ی شـمع هـمه در آتش هـجران تـو سـوزان، امشب
غـــافل از تـیر نگـاه تـو نـبودیم ولیک چشم زیـبای تـو شـد رهـزن ایـمان، امشب
بی نیاز از زر و سیمم، دگر از دولت دوست گـــوهر اشک، مـرا هست فـراوان، امشب
شب و تاریکی و هجر تـو و بـیماری عشـق هست در خانه، مرااین هـمه مـهمان، امشب
خوابم از دیده‌ی خونین شده‌بیرون،ای‌دوست تـا شـدم مـنتظر مـقدم رضـوان، امشب

عاطفه

در هـر دلی، ز عـاطفه، جـانا، نشـان مـجو زیرا کـه جـای عـاطفه در هـر دیـار نـیست
از عـفّت و شـرف، هـمه جـا گـفتگو مکـن هـر دامـنی کـه لایـق ایـن افـتخار نـیست
دام مـــحبّتند، امـــیران کـــوی دوست از مـرغک اسـیر، جـز ایـن انـتظار نـیست
در راه دوسـت، ما ز سـرو جـان گـذشته‌ایـم دل را در این طریق، شکیب و قـرار نـیست
چشمان ما به راه تـو، بس دُر، فشـانده است امّـا تـو را کـه دیـده‌ی گـوهر شـمار نـیست
بـیهوده دل مـبند، بـه هـر چـیز وهـر کسـی مـوج ســراب عشـق، دمـی پـایدار نـیست

ز اسرار خود، به هر کس و هر جا سخن مگو هر آشنا که مطمئن و رازدار نیست
مفروش عفّت و شرفت را به سیم و زر پایان این معامله، جز انتحار نیست

سرود آزادی

چیست این سایه‌ی غم و اندوه که به هر جا فکنده پرده‌ی خویش
این غبار ندامت و خشم است یا نشان تأثر و تشویش ؟

***

بر رخ مردمان نمی‌بینم آن سرور و نشاط پیشین را
در نگاه کسی نمی‌خوانم دیگر آن رازهای دیرین را

***

در فضای سیاه و دوداندود شعله‌ی پرفروغ شادی مرد
پرتو گرم و زنده، در دلها زیر خاکستر زمان افسرد

***

نقش بر دامن توشد ای شب ماجرای ستیزه و پیکار
رفته در زیر پرده‌ی ظلمت صحنه‌ی قتل و غارت و کشتار

***

لیک این سان بجا نمی‌ماند این شب تیره، نیست جاویدان
صبح زیبا و روشن فردا بر تبه‌کاریش، دهد پایان

***

بعد از این صحنه‌های دردآلود منظری جلوه‌گر شود، زیبا
با نوای سرود آزادی بشکند این سکوت وحشت‌زا

***

باز می‌تابد، ای سپهر بلند بر فراز تو چهره‌ی خورشید
بازهم هر دمی به شوق و سرور می‌سراید ترانه‌ی امید

***

باز آن شعله‌های افسرده جان بگیرد به آتش افروزی
باز آید به گوش مشتاقان نغمه‌ی دلنواز پیروزی

تبرستان www.tabarestan.info

فیض‌زاده - پروین (تولّد ۱۳۴۶ خ)

پروین فیض‌زاده، متخلّص به «ملال» از شاعران نوپرداز معاصر افغانستان است. وی در استان قندهار، چشم به دنیا گشود. دیپلمه است، از کارکنان رادیوست. اغلب اشعار وی، از طریق رادیو وتلویزیون افغانستان، به گوش علاقه‌مندانش می‌رسد. مجموعه‌ی شعر «مهتاب شبگیر» را در ۱۳۷۱ شمسی منتشر کرده است. در سال ۱۳۶۸ به پاکستان مهاجرت کرده و در آن کشور زندگی می‌کند. نمونه‌ی شعرش این است:

⊙ - لبخند اشکها

تبرستان www.tabarestan.info

لبخند اشکها برگونه‌ها نمایان شد
و عکس نگاهی در یادها
گرم تجمّل، در تمنّای چشمان
کاروان گلهای سرخ را می‌نگرد
نقش دستانت بر دستان من مانده است
از آن رو بر انگشتان نازکم ستاره‌ها می‌رقصند
بر دریای چشمها،
کشتی مژگانها، در حرکت است
و کودک امیدم،
موجها را می‌بوسد.
دیشب می‌آمدم
و باور داشتم که به منزل می‌رسم
امّا رقیب در نیمه راه کوچه
راهم را گرفت.

فیض - فاطمه (تولّد ۱۳۶۰خ)

فاطمه فیض از شاعران جوان افغانی وی در شهر بلخ افغانستان به دنیا آمده است. او دیپلمه است و چند سالی است به سرودن شعر آغاز کرده است. ظاهراً در حال حاضر در مشهد زندگی می‌کند و اشعارش در فصلنامه خط سوم چاپ می‌شود.

ذکر خلصه‌ی عشاق

نیست در یادم، زمستان بود، یا پاییز رفت از اینجا، نگاهش سرد و حزن انگیز

خنده‌اش، قهرش، نگاهش، ناز و عشقش، آه هستم از این یاد و این احساسها لبریز
باد سرگردان، درون خانه می‌چرخد با خودش کرده‌است تصویر تو را ناچیز
در اطاقت چیزی از تو نیست، چیزی نیست توی قابی مانده عشقت آخر دهلیز
رفتنت یادم نمی‌آید کدامین روز باد سردی می‌وزد غمناک در پاییز

فیلی - منصوره

(تولّد ۱۳۲۴خ)

تبرستان www.tabarestan.info

منصوره فیلی، فرزند اسماعیل، متخلّص به «شیوا» از شاعران معاصر است. او، در خانواده‌ی مذهبی، در تهران زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و فوق دیپلم ریاضی را به پایان برد و مقدمات عربی و تفسیر قرآن را فراگرفت. در سال ۱۳۵۱ به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد و به تدریس پرداخت. شیوا، پس از سال ۵۷، مدیر مدرسه‌ی راهنمایی، مسئول امور ادبی هنری کانون شعرا و نویسندگان منطقه‌ی چهار تهران و زمانی هم مسئول شعر و سرود حوزه‌ی علمیّه‌ی شهید شاه‌آبادی بود. وی، همچنین با وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی نیز همکاری دارد. خانم فیلی، علاوه بر شعر، در نمایشنامه نویسی و کارگردانی هم دست دارد. از وی تاکنون دو مجموعه‌ی شعر به نامهای «فریاد جان» و «سرود خاطره‌ی ایمان» طبع و نشرگردیده است.

مهربانتر زمن برای من است

به چه کس باید اعتماد کنم که صمیمانه یار من باشد
صافتر از زلال چشمه‌ی مهر بانگاهی قرار من باشد
پاکتر از ضمیر آینه‌ها صادق و غمگسار من باشد
پشت دیوار مهربانیها نقشی از یادگار من باشد
مهربانتر زمن برای من است آنکه در انتظار من باشد
از سر صدق، یار من باشد آگه از حال زار من باشد
می‌دهد بر من او طراوت روح به یقین نوبهار من باشد
وصف محبوب کی توان گفتن که نه این کار، کار من باشد
دل آشفته‌ام به «شیوایی» محرم و رازدار من باشد

روشنای مهر

احساس می‌کنم که فضای درون من از روشنای مهر تو لبریز گشته است
با یاد سرو قامت و گلزار روی تو دل، با نشاط و جان، طرب‌انگیز گشته است

***

افسانه گشته‌ام به غم عشق تا شدم افسون فتنه‌های دو چشمم سیاه تو
شادی نصیب گشته‌ام ای دوست تا مرا دل شد نشان ناوک تیرنگاه تو

***

ای مایه‌ی امید دل و جان عاشقان هر شب خیال روی تو در دل نشسته است
کشتیِ آرزوی من ای جان به بحر عشق طوفان به کام برده و در گِل نشسته است

***

دست‌قضا کشیده چه‌خوش، نقش‌دوست را با کلک سوز عشق، بر اوراق خاطرم
در پرتو حقیقت ایمان، در این جهان راهی دگر به غیر غم عشق، نسپرم

***

«شیوا» تو رستگار شوی روز بازخواست چون در دل تو آمده مهری لطیف و پاک
آن راکه رنگ آبی دریای عشق دید از موج حادثات، چه حاجت گریز و باک

www.tabarestan.info تبرستان

ق

قائم مقامی - زهرا

(نامعلوم)

زهرا قائم مقامی، از نوادگان شادروان قائم مقام فراهانی صدر اعظم محمد شاه قاجار، در مشهد چشم به جهان گشود. در جوانی به تهران منتقل گردید و ازدواج کرد و صاحب ۶ فرزند و تعدادی نوه شد. خانم زهرا قائم مقامی ، زنی فاضل و اهل علم و آگاه به علوم دینی و بانویی باتقوا و زاهد بود. به شعر و شاعری عشق می‌ورزید. متأسفانه اشعار وی غالباً از بین رفته و از کارهای ادبی او جز آثار اندکی به یادگار نمانده‌است. تاریخ تولد و وفات وی نیز معلوم نگردید.

www.tabarestan.info تبرستان

جامه اهل خرد

دراین‌زمانه هرآنکس که‌راستی‌آموخت چوشمع،عالمی‌افروخت،درمیان‌خودسوخت
قضا به دست قدر،جامه‌ی غم و اندوه چه خوش به قامت اهل خرد برید و بدوخت

مثنوی مناجات

خدایا، خطاکار و در مانده‌ام ز شرم گناهان، سرافکنده‌ام
الهاً، تو توفیق و حالم بده در رحمتت را نشانم بده
امیدم به درگاه تو هست و بس که جز تو ندارم امیدی به کس
مرا در پناه خودت راه ده به مَن قلب پر سوز و آگاه ده
روانم به تایید خود شاد دار دل و دین و ایمانم آباد دار
در این راه پر پیچ و پر دار و گیر خدایا ز رحمت تو دستم بگیر
ز نورت چراغی به راهم فروز که شام سیاهم شود، همچو روز
خدایا بزرگی و رفعت توراست اگر دستگیری ضعیفی کجاست

قاسم زاده - فاطمه

(تولد ۱۳۱۹خ)

دکتر فاطمه قاسم‌زاده، شاعره‌ی معاصر، در قزوین به دنیا آمد. وی در رشته‌ی

روانشناسی کودکان و نوجوانان تحصیل کرده و در علوم فلسفه و علوم تربیتی فوق لیسانس دارد. دکترای روانشناسی کودک را از دانشگاههای فرانسه دریافت کرده سابقه‌ی چند سال تدریس نیز دارد. تا کنون مقالات و کتابهایی در زمینه تخصصی خود تألیف کرده است. در مسائل کودکان و نوجوانان خیابانی و مسائل حقوق کودکان و مشکلات آنان صاحبنظر می‌باشد. از اوست:

○ - باغ خاطره

تبرستان
www.tabarestan.info

زیستنت، زندگی را معنا بخشید
به زلالی آب در دوستی
به طراوت باران در بخشندگی
به گرمی آفتاب در مهربانی
و به گستردگی نور
در یاری
رفتنت، مرگ را معنی بخشید:
به شکوفه‌ی بهاران در آگاهی
به صلابت کوه در پایداری
به بلندای سرود آزادگی
و به سپیده‌دمان در تاریکی
هستی پر بارت، در کلامت جاری است
که کلام را مرگی نیست
و یاد پر مهرت در دلها باقی است
که خاطره را فراموشی نیست
اندوه را به بلور واژه‌هایت می‌سپارم
تا به فضیلت آرامش، دست یابیم
و جوانه‌های امید را در باغ خاطره‌ات
می‌کشانیم
تا به آرزوهایت، معنا ببخشیم.

قاسم نیا - فاطمه

(تولد ۱۳۳۴خ)

فاطمه قاسم نیا، ملقب به «شکوه» شاعره‌ی معاصر در همدان به دنیا آمد. در رشته‌ی علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد. پس از خاتمه تحصیل به کار در رسانه‌های گروهی و ادبیات کودکان روی آورد. با جهان بچه‌ها آشنا شد و بعد با مجله‌ی شاپرک همکاری کرد. کار اصلی وی سرودن شعر و نوشتن داستان برای کودکان بود. از او که همسر روزنامه‌نویس معروف احمد غلامی و مادر ۲ فرزند است تاکنون قصه‌ها و اشعار زیادی در برنامه‌های تلویزیون اجرا شده و افزون بر ۲۵ جلد کتاب شعر و داستان برای کودکان و نوجوانان منتشر کرده است. کتابهای «بزبزقندی»، «بوی گل نارنج»، «مهتاب»، «ماه و ماهی» و «یک گل کوچک» و چند کتاب دیگر از آثار اوست.

www.tabarestan.info تبرستان

قاسمی فرد- زهره

(مرگ ۱۳۷۰خ)

زهره قاسمی فرد، از شاعران معاصر است. وی در ۱۳۷۰ خورشیدی بدرود حیات گفت. مجموعه‌ی اشعار او به نام «با صدفهای ساحل فردا» از سوی انتشارات رود در سال ۱۳۷۳ چاپ و منتشر شده است.

عشق وحشی

دستهایت چه پر غرور و چه گرم سایه افکنده روی فردایم
بین انگشتهای عاشق تو باز در جستجوی فردایم

***

قصّه‌ی اعتماد ما به صدا شاید آغاز راه فردا بود
ریزش کوه وحشت و تردید رویش عشق وحشی ما بود

***

ما علف را به خاطر آوردیم وقتی از یاد باغبان می‌رفت
قصّه‌ی کوچ رعد را گفتیم وقتی از شهر آسمان می‌رفت

***

من به دنبال نور می‌گشتم و تو خورشید لحظه‌ها بودی
من به پرواز فکر می‌کردم و تو شاهین قصّه‌ها بودی

***

فصل، فصل سرودن از فرداست فصل تکرار آبی لبخند
فصل آمیزش شروع و شعور فصل سرشار و ساده‌ی پیوند

***

چشمهای من و تو می‌دانند که عطش، وصف خشکسالی نیست
قاطعیّت، نشان باور ماست جمله‌ی عشق ما، سؤالی نیست

***

روزی از روزهای بارانی ما صدا می‌شویم بر لب رود
می‌سپاریم دل به بیداری دور از این چشمهای خواب آلود

***

از غروب شهاب می‌گذریم تا بلوغ ستاره می‌تازیم
با صدفهای ساحل فردا کلبه‌ای رو به عشق می‌سازیم

www.tabarestan.info تبرستان

قاضوی - میترا

(تولّد ۱۳۳۹خ)

میترا قاضوی، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در تهران چشم به جهان گشوده است. تحصیلات عالیه (فوق لیسانس) دارد و سرودن شعر را از سال ۱۳۶۴ آغاز کرده است.

○ ۱ - می‌آشوبم

صدایت می‌کنم
پاسخ را به عشق
بر نمی‌تابی
می‌آشوبم و
شب، فاصله‌ها را
غلیظ‌تر می‌کند

○ ۲ - تا بهار

چشمهایت
از عشق
می‌سوزند
با لای لایت
پاییز دوباره
به خواب رفته است
دزدانه مرا
تا بهار
خواهی برد ؟

تبرستان
www.tabarestan.info

قاضی‌نور - قدسی

(تولّد ۱۳۲۵خ)

قدسی قاضی نور گذشته از اینکه نویسنده‌ی توانایی می‌باشد از شاعران پرکار معاصر نیز هست . چند دفتر شعر از وی به نامهای «فرهاد نقش خویش به کوه کند» ۱۳۶۲ «در منتهای صبوری» ۱۳۷۰، «پای بستن چه سود» ۱۳۷۱ ،«واژه‌ی زخمی »۱۳۷۲، «چون سکه‌ی نقره» ۱۳۷۳، «مثل یک حباب آبی» ۱۳۷۵ از وی چاپ و منتشر شده است .

○ - آن زمان

از آن زمان که تیشه، فرق فرهاد را شکافت،
زخمی‌ترین واژه‌ی کتاب لغت،
عشق است.

واژه‌ای هرزه،
با نام عشق بزرگ شد.
شاعران با سبدهای واژه ،
به رودخانه‌ها رفتند،

سالها برای فتح ماه،
با سفینه سفر کردند.
کودک
با کف دستی آب
ماه را مهمان کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

مثل دانه‌ی تسبیح،
یکی یکی به بند می‌کشم روزها را.
همه یک شکل
یک رنگ
جز این یکی!
امروز، روز ملاقات است .

قدرتی - نسترن

(تولّد ۱۳۲۱خ)

نسترن قدرتی شاعره‌ی معاصر در شهر سمنان چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در رشته‌ی جامعه‌شناسی در دانشگاه به پایان رسانید و لیسانسیه شد. وی شاعره‌ی معروف و محبوب سمنانیان می‌باشد. یک مجموعه از سروده‌هایش را در منقبت حضرت علی علیه‌السلام از سوی نشر مشهد به چاپ رسانیده و منتشر کرده است.

مثل بهار

از خاک این دیارِ خوشِ لاله‌پروری — مست زلال نور، ز صهبای کوثری
مثل زلال چشمه‌ی خورشیدِ روشنی — مثل بهار، ساده و سبز و معطّری
با آفتاب و آینه، از یک قبیله‌ای — دریای بی کرانه‌ی ایمان و باوری
از هر قصیده، قصّه‌ی تو آشناتر است — تو با حدیث باور ما، آشناتری
فریاد سالهای حضور حماسه‌ای — فریاد سرخ جبهه و غوغایِ سنگری
ای راوی روایت خونین لاله‌ها! — از لاله‌های سرخ شکوفای پُر پَری
با ما بگو، ز شهر کدامین ستاره‌ای — با ما بگو، ز نسل کدامین صنوبری

ای از تو سربلند و سرافراز، عاشقی — در باور زمانه، حدیثِ مکرّری
اوج بلند آبیِ پرواز عشق را — عاشق‌ترین پرنده‌ی بی بال و بی پری
تفسیر جاودانه‌ی ـ حَیَّ عَلَی‌الصَّلاح» — تعبیر عاشقانه‌ی (اَللّهُ‌اکبری)
تکرار نام توست، سرود ستاره‌ها — یعنی از این کرانه‌ی هستی، فراتری
از خون هر شهید، چراغی به راه ماست — زیبا چراغِ روشنِ این بام و این بری
عطر زلال آبیِ پرواز می‌دهی — ما را به اوج آبیِ پرواز می‌بری

تبرستان www.tabarestan.info

قدسیّه بیگم هندی

(شاعره‌ی سده ۱۲ هجری)

قدسیّه بیگم، متخلص به «رعنایی» از بانوان پارسی گوی هند، همسر محمد شاه (۱۱۶۱-۱۱۳۱ ق) پادشاه تیموری هند است. وی زنی شاعره و سخنگو و خوشگذران بود. قدسیّه بیگم پس از مرگ همسرش باغ با صفایی در بیرون شهر دهلی، آباد کرد و آن باغ را قدسیّه نامید و در داخل باغ مسجدی ساخت و در آنجا بزیست. او شعر می‌گفت و «رعنایی» تخلص می‌کرد.

قدوه - فخرالزمان

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

فخرالزّمان قدوه، دختر محمد (میرزا آقا) فرزند ملا محمد کزازی، از شاعران معاصر است. وی در اراک پای به جهان نهاد. خانم قدوه، تحصیلات قدیمه‌ی ادبی دارد. به زبانهای عربی و فرانسه نیز آشناست. سالها قبل با آقای ابوالحسن سلیلی ازدواج کرده و صاحب ۷ فرزند است. در شعر، از سبک قدما پیروی می‌کند. آثار حافظ و خیّام را دوست می‌دارد. دیوانش، چهار هزار بیت است. پاره‌ای از سروده‌هایش در جراید چاپ شده است. به کشورهای عراق، ایتالیا و فرانسه مسافرت کرده و اشعارش از پختگی و انسجام خاصّی برخوردار است. دو دختر بانو فخرالزمان قدوه به نامهای کیواندخت و پروینددخت سلیلی نیز شاعر هستند.

گرفتار

ای مرغ پر شکسته، به غم مبتلا، تویی — چون من اسیر گشته به دام بلا، تویی

دور از قفس، قرین غم و رنجها منم — کنج قفس اسیر غم و رنجها تویی
با عدّه‌ی کسان، همه بی یار و کس منم — دور از کسان خویش ز جور و جفا، تویی
نا گشته صید، بند به پا، خسته دل منم — صیّاد کرده صید، همی برملا ،تویی
آن کو ز غم رها نشود در جهان، منم — روزی پرد ز دام و بگردد رها، تویی
این جورها کَشَد همه را از وفا، منم — نالان ز دست این فلک بیوفا، تویی

چرا

گاه گردشمع، چون پروانه،سوزانم چرا؟ — گاه چون‌شمعی،به حال خویش،گریانم چرا ؟
گاه از عقلم، حکایتها به هر کاشانه‌ایست — گاه اندر کار خود حیران ونالانم چرا؟
گاه همچون گل، عزیز و همدم هر دوستم — گاه در پای همه، خار مغیلانم چرا ؟
گاه بر غمگین لبانم، مهر خاموشی زده است — گاه در شور و نوا، چون مرغ دستانم چرا؟

www.tabarestan.info تبرستان

قرائت خانم

(۱۳۲۲هـ‌ق)

قرائت‌خانم، بانویی با سواد و شاعره‌ای است که در سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هجری در تهران می‌زیست. گرچه اشعار باقی مانده از وی مرثیه و مدیحه و موعظه‌است، اما اشعارش از سوز دل خالی نیست .دیوانش در سال ۱۳۲۲ هـ‌ق به نام «دیوان‌الخزینه» در تهران چاپ و منتشر شده است. مؤلف الذریعه او را مروارید درخشان دانشوران نامیده است.

قرةالعین (زرین‌تاج)

(۱۲۶۴-۱۲۳۳ هـ‌ق)

فاطمه - زرّین تاج، دختر ملاصالح برغانی، معروف به «قُرّةالعین» در قزوین متولد گردید. پدر وی ، با دو برادر دیگرش، از مجتهدین معروف قزوین بودند. طاهره، با پسرعموی بزرگتر خود ملا محمد تقی، ازدواج کرد. ازابتدای کودکی، به کسب علم و کمال و فنون ادبی پرداخت. در مجالس جر و بحث عموهای خود شرکت می‌کرد و به این ترتیب، به احکام و اصطلاحات فقهی، آشنایی یافت. به وسیله‌ی عموی دیگرش، ملا

محمد علی، با طریقه‌ی شیخیّه، آشنا شد و با سید کاظم رشتی وشیخ احمد احسایی، مکاتبه کرد. وی، زنی ادیبه و فاضله بود اما از لحاظ مذهبی، دچار گمراهی گردید و شیفته‌ی مسلک باب شد و با گرفتاریها و رنجها و تبعیدها مواجه گردید. سرانجام، در جوانی به قتل رسید. اشعار شیوا و ادیبانه‌ای به او منسوب است. در شعر، گاهی «طاهره» وگاهی «طوطی» تخلّص کرده است و در نزد هم‌کیشان خود لقب «قرةالعین» دارد. اشعار زیر به او منسوب است:

تبرستان www.tabarestan.info

غزل

گر به‌تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو — شرح دهم غم ترا، نکته به نکته مو به مو

می‌رود از فراق تو، خون دل از دو دیده‌ام — دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جو به جو

از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده‌ام — کوچه به کوچه، در به در، خانه به خانه، کو به کو

مهر ترا دلِ حزین، بافته با قماش جان — رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار و پو به پو

گِردِ عذار دلکشت، عارض عنبرین خطت — لاله به لاله، گل به گل، غنچه به غنچه، بو به بو

ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل — طبع به طبع، دل به دل، مهر به مهر و خو به خو

در دل خویش «طاهره» گشت و ندید جز تورا — صفحه به صفحه، لا به لا، پرده به پرده، تو به تو

یک غزل دیگر

در ره عشقت ای صنم، شیفته‌ی بلا، منم — چند مغایرت کنی، با غمت آشنا، منم

پرده به روی بسته‌ای، زلف به هم شکسته‌ای — از همه خلق رسته‌یی، از همگان جدا، منم

نور تویی، عشق تویی، ماه تویی، افق تویی — خوان مرا، تُتُق[1] تویی، شاخه‌ی هندوا[2]، منم

شهد تویی، شکر تویی، شاخه تویی، ثمر تویی — شمس تویی، قمر تویی، ذرّه منم، حبا[3]، منم

نخل تویی، رطب تویی، لعبت نوش لب، تویی — خواجه‌ی با ادب تویی، بنده‌ی بی حیا، منم

شاهد شوخ دلربا، گفت به سوی من بیا — رسته ز کبر و از ریا، مظهر کبریا، منم

«طاهره» خاکپای تو، مست می‌لقای تو — منتظر عطای تو، معترف خطا، منم

۱- تتق: چادر، پرده‌ی بزرگ

۲- هندوا یا هندبا، نوعی کاسنی که تلخ و شیرین دارد و نوع مرغوب آن، شامی است.

۳- حبا: ابر بلند برآمده نزدیک افق

قریب - بدرالزّمان

(تولّد ۱۳۰۸ خ)

دکتر بدرالزّمان قریب، متخلص به «بدری» دختر ضیاءالدین بن شمس‌العلما، از شاعران دانشمند و زبانشناس معاصر است. او در تهران به دنیا آمده ودر دبیرستان ژاندارک تحصیل کرده و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دانشنامه گرفته است. در سال ۱۳۳۸ برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفت و در گروه زبانشناسی و مطالعات شرقی از دانشگاه پنسیلوانیا، دکترا گرفت. سپس در دانشگاه‌های کشور به تدریس و پژوهش و تحقیق پرداخت. وی در رشته‌ی زبانشناسی تألیفات متعددی دارد و با زبانهای عربی، فرانسه و انگلیسی آشناست. در شعر از سبک اساتید کهن پیروی می‌کند و در انواع شعر از قصیده و غزل و مثنوی طبع آزمایی می‌کند. خانم بدرالزمان قریب در زبان سغدی تألیفات ارزنده‌ای دارد. در دانشگاه کالیفرنیا با شرقشناس معروف پروفسور پینگ همکاری و رساله‌ی دکترای خود را در همین رشته گذرانیده است .از اشعارش تا کنون مجموعه‌ی مستقلی منتشر نشده است. اما جابه‌جا در مجموعه‌های شعری جا گرفته است .

www.tabarestan.info تبرستان

شعله‌ی شمع

من، شعله‌ای ز آتش یزدانم — در کاهش تن است، همه جانم
آتش زده است خرمن جانم، دوست — می‌سوزم اندر آتش و خندانم
خندم به روی خلق ستم پیشه — گریم به حال و روز پریشانم
سر باختم به راه محبت، لیک — کس ناشنیده ناله‌ی عصیانم
بر لوح، اشک من بنوشته — حکم فنای پیکر پژمانم
از بند جان، به یک نفس آزادم — در بزم عمر، یک شبه مهمانم
گوهر نیَم ولیک گهرزایم — کوکب نیم و لیک فروزانم
بر خفتگان خسته‌ی درمانده — چشم امید و دست نگهبانم
از بس که سوختم همه شب تا صبح — آتش برون جَهَد ز گریبانم
سیل سرشک ریختم از مژگان — کمتر نگشت آتش سوزانم
زنجیر پای من شده، ای افسوس — سوز و گداز غصّه‌ی پنهانم
قربانی وفای دل خویشم — عین کمال و روی به نقصانم

بیمار عشق و در تب و تابم لیک ثابت قدم در آتش جانانم
در بستر است جای تن تبدار من ایستاده در تب و حیرانم
پیچم به خویش تا کُشَدَم اندوه پای فرار و پایه‌ی پیمانم
درددل از سرم برود هر دم تنگ است بس که عرصه‌ی میدانم
درمان نکرد هیچکس این دردم سوز و گداز من شده درمانم
پروانه خواست بوسه زند رویم پر سوخته، فتاده به دامانم
داری اگر هوای من اندر سر بنگر ز دود آتش حرمانم
من نیستم شرارهٔ اهریمن من شعله‌ای ز آتش یزدانم

www.tabarestan.info تبرستان

قربانعلی - مهرنوش

(تولّد ۱۳۴۷خ)

مهرنوش قربانعلی شاعره‌ی معاصر، در کرج به دنیا آمده و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانسیه شده است. چند مجموعه از اشعار وی به نامهای «شعر گفتار»، «در ناتمامی خودم» و «به حافظه‌ی جهان»، تاکنون چاپ و منتشر شده است. خانم مهرنوش قربانعلی در شعر زبانی ساده و صمیمی دارد. کتاب «چشم‌انداز شعر معاصر ایران» از تالیفات اوست.

○ - بن بست

جایی کنار بن بست
به دختری می‌رسم
که چشمهایش
به رنگ عبور است
انگار او را
بارها به یاد آورده‌ام
آن وقتها که فراموش شده بودم
با سرانگشتان بارانی
به آن سوی بن بست اشاره می‌کند
که پشت صورت من است

انگار بارها
او را
ندیده‌ام
آن وقتها
که به برگی می‌آویختم
که مرا به آهنگ ریزش می‌برد
□
هنوز
تمام نفسهایم ترس است
و قامتم
پُر از دختری
که به آن سوی بن‌بست خیره می‌شود
که پشت صورت من است

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - دیدار

جادوی انگشتانم
کلمات را گرد هم جمع کرده بود
شعری بدیدارمان آمد
از زبان ما حرف زد
نگران، چشم به ما دوخت
در چشمهایمان
چیزی ندید
که به آن خیره شود
و به لبهایمان سؤالی نیافت
مکثی کرد
سر تکان داد
و چون عشق
ترکمان کرد.

قرشی - ربابه‌بیگم

(۱۳۴۵-۱۲۷۱خ)

ربابه بیگم قرشی، از بانوان شاعر سده‌ی چهاردهم هجری است. وی در کرمان به دنیا آمد. پدرش، سید اسماعیل نام داشت. از بانوان خوش ذوق و فاضل کرمان بود. شعرش، متین و پر شور است و «رنجور» تخلّص می کرد. در سال ۱۳۴۵ خورشیدی دارفانی را وداع گفت. نسخه‌ی دیوان وی، در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران موجود است .

ما را بجز از وصل تو، در سر هوسی نیست جز درگه تو، روی به درگاه کسی نیست
یاران همه رفتند و به گوش دل از آن خیل جز ناله‌ی نایی و فغان جرسی نیست
گر دور فتادیم از آن بزم، چه چاره گلزار تو شایسته‌ی هر خار و خسی نیست
شیدا دل من، راه خم زلف تو پوید شبگرد ترا، بیم و هراس از عسسی نیست

www.tabarestan.info تبرستان

قریشی تبریزی

(۱۰۲۴ هـ‌ق)

قریشی که تباری تبریزی دارد، تخلص زنی از زنان شاعره‌ی آذربایجان بود که نیمی از عمرش را در تبریز و نیم دیگرش را در هند گذراند. او از دوران جوانی تا پایان زندگی در سلک عرفا جای داشت و با آنکه بانویی ثروتمند بود، هرگز از سادگی روی نگرداند و بیشتر اموالش را در راه نیازمندان خرج کرد. از وی در چند تذکره‌ی ایرانی و هندی اشعاری بر جای مانده که بیانگر ذوق ادبی او می‌باشد.

از باده‌ی وحدت است بیهوشی من وز طلعت ساقی است مدهوشی من
منصور که سرّ حق عیان کرد، آن دید اسرار نهفته است ز خاموشی من

قریشی - مهین

(تولد ۱۳۱۶ خ)

خانم مهین قریشی، از شاعران معاصر است .وی در سیرجان، چشم به جهان گشود. بعد از دریافت دیپلم ادبیات ، سرودن شعر را از جوانی آغاز کرده‌است.

نرگس مست

نرگس مست، که محبوب دل آزار منی پر ز نازی و ز خوبی، چو رخ یار منی
من به پای تودهم جان و زغم آزادم قدر جان را توشناسی که وفادار منی

جز تو،کس‌اشک جگرسوزمراکی‌دیده‌است اشک در پای تو ریزم که تو غمخوار منی
مست چشمان تو و بوی دلاویز توام راستی بی‌خبر و مست، چو دلدار منی
روی زرد تو پسندم که پریشان و ملول ترجمان دل محنت زده و زار منی
موی تو از چه سپید است، بگو نرگس من از چه سودازده چون قلب شرربار منی

قلعه قوند - فرزانه

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

فرزانه قلعه قوند، شاعره‌ی معاصر، در قلعه قوند چالوس، به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را تا فوق دیپلم برنامه‌ریزی، ادامه داد. او بیشتر به سرودن غزل گرایش دارد. تاکنون دفتر شعر مستقلی از وی چاپ نشده است.

قصه‌ی دراز شب

باد، دامن زده امشب، به پریشانی من و کمر بسته‌ست انگار، به ویرانی من
پشت‌این‌پنجره،چشمی‌است سراپا همه‌گوش که شود زنده‌ترین شاهد پنهانی من
نشود شعله‌ی افروخته خاموش، از این مُهر داغی، که زده دوست به پیشانی من
حاصل غربت دیرینم دردی است به جان که زند آتش، در جامه‌ی عریانی من
های‌های شب و همدردی این جام تهی می‌چکد باز در این کوچه‌ی بارانی من
می‌کشد خلوت خاکستری از خطّ غبار رشته‌ی خاطره تا باغ دبستانی من
چیست در آینه جز ساحل دریای کبود که‌در آن، نقش شده موج پریشانی من
رشته‌ی قصّه، دراز و شب فرصت، کوتاه صبح آغاز ندارد، شب پایانی من

قمرجان لکهنویی

(زنده ۱۳۱۵ ق)

بانو قمرجان، متخلص به «مشتری» ملقب به منهجو= لکهنو، از پارسی گویان هند در سده‌ی دوازدهم هجری است. مشتری از شاگردان شمس صاحب، دانشمند و ادیب زمان خود بود. و در زمان خود شاعری بدیهه‌سرا شناخته می‌شد که به زبانهای فارسی و اردو، برای شاهزادگان و بزرگان هند شعر می‌گفت و صله دریافت می‌کرد.

بر در یار، جبهه سایی‌ها به از این نیست پارسایی‌ها
رتبه‌ی من، فزون ز شاهانست می‌کنم بر درش، گدایی‌ها

از کـــه آمـــوختی نگـــار عـــزیز جـــان مـــن، طـــرز دلربـــایی‌ها!
چـــقدر ســـاده است آیـــینه مـــی‌کند بـــا تـــو خـــودنمایی‌ها
از تـــو آمـــوخت «مشـــتری» شـــاید عـــندلیبان، غـــزلسرایـــی‌ها.

قمر قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

قمر خانم، از بانوان شاعر سده‌ی سیزدهم هجریست. او که همسر شاهزاده علیشاه، ظلّ‌السلطان قاجار بود. گاهگاه اشعاری می‌سرود. از اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

مـرغ پـر ریـخته در دام تـوأم، ای صـیّاد چـند سـنگم بزنی، قـوّت پـروازم نـیست

***

نـمی‌دانـم چـرا پـیش رقـیبان سـخن پـرسند از عـاشق، حـبیبان

***

انـدر سـرکوی تـو بسـی منتظرانـند شـاید ز سـر لطـف، تـو از خـانه درآیی

***

نـمی‌گویم مکـن بـا مـن تـو بـیداد ز بـیداد تـو، دل، شـاد است مـا را

قمرالسلطنه قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

حاجیه ماه تابان خانم، ملقّب به قمرالّسلطنه، از بانوان معروف خانواده‌ی قاجار و از شاعران سده‌ی سیزدهم هجریست. او چهل و ششمین دختر فتحعلیشاه قاجار (متوفی ۱۲۵۰ هـ‌ق) و از زنان فاضل و خیّر بود. مادرش، نوش‌آفرین خانم، دختر بدرخان زند بود. قمرالّسلطنه، با میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۸-۱۲۴۱ هـ‌ق) ازدواج کرد. زبان فرانسه و ترکی را نیز به خوبی فراگرفت. در فنون شعر وادب مهارت یافت. این بانوی خیّر، سه بار به حجّ مُشّرف شد. موقوفات زیادی از خود باقی گذاشت. نیمی از درآمد آن را به روشنایی بقاع متبرّکه و نیم دیگر را به شهریّه‌ی طّلاب، وقف کرد.

چه بودی گر ز راه مهر، برمن دیده بگشودی ز اغیارم نهان، بردیده‌ی جانم عیان بودی

***

بهر جاهست بیمار، ازخدا خواهد شفای خود مریض عشق تو، هرگز نیارد نام بهبودی

***

به راه کعبه، گر آتش ببارد، رونگردانم خلیل آسا، گلستانست بر من، نار نمرودی

قمشه‌ای - صدیقه

(معاصر)

صدیقه قمشه‌ای، از شاعران معاصر است .وی از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در دهه ۱۳۵۰-۱۳۴۰ خورشیدی در آن انجمن شرکت و سروده‌های خود را قرائت می‌کرد. از حال کنونی وی اطلاعی نداریم .

www.tabarestan.info تبرستان

بره‌یی گشت جدا از مادر رفت نزدیک چراگاه دگر
خواست آنجا چرد، اما ناگاه گرگ بدجنس بیامد از راه
بره‌ی گرگ ندیده هرگز دلش از غم نستپیده هرگز
گفت: این نیز چنان مادر من یا چو چوپان که بود غمخور من
مهربانی به من، این دم سازد نرد آیین وفا می‌بازد
چونکه نزدیک به آن دشمن شد تن او بی سرو سر، بی تن شد
این بُوَد کیفر هر نادانی که رود از پی هر حیوانی
این حکایت به مثل گفتم من تا شود دیده‌ی جانت روشن
آبرو بر سر خواهش ننهی گوش بر گفته‌ی مغرض ندهی
پاس خود از همه کس اولیٰ دان هست بهتر ز همه چیزی،جان

قمصری - پروین

(تولّد ۱۳۳۰خ)

پروین قمصری، شاعره‌ی معاصر، در شهر همدان چشم به جهان گشود. او دوره‌ی کارشناسی را به پایان برده و در سرودن شعر پیرو سبکهای کهن می‌باشد.

جدایی

رفتی و مشتاق دیدارم هنوز شوق دیدار تو را دارم هنوز
ترک کردی خانه و کاشانه را من، در این زندان گرفتارم هنوز

گفتم عادت برجدایی می‌کنم لیک می‌بینم که بیزارم هنوز
سالها از رفتنت بگذشت و من اشتیاق دیدنت دارم هنوز
همچو مهتاب از فضای پنجره می‌زنی بوسه به رخسارم هنوز
یار من، ای رفته اندر خواب ناز من به بالین تو بیدارم هنوز
یادت اندر دل، هوایت در سرم نازنینم، دوستت دارم هنوز

قندهاری بیگم هندی

(سده ۱۱ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

بیگم قندهاری یا (قندهاری بیگم) از بانوان پارسی گوی سده‌ی یازدهم هجری هند است .وی از زنان جهانگیر (متوفی ۱۰۳۷ هـ‌ق) پادشاه بابری هند و زنی زیباروی و بدیهه‌سرا بود. با شوهرش، مطایبه‌هایی داشت.

چهراو، یک‌خلد حور و روی‌او،یک‌عرش‌نور خطّ او یک گلّه مور و زلف او یک سلّه مار

***

در دو لعل می‌فروشش، هرچه در صهبا سرود در دوچشم باده‌نوشش، هر چه‌درمستی خمار

***

ارغوان عارضش را،حسن‌وطلعت‌رنگ‌وبوی پرنیان پیکرش را، لطف و خوبی پود و تار

***

حدیث عشق من خوانی و دل با دیگران بندی دو تیغ، آخر نمی‌دانم، چسان در یک نیام آید

***

ساغر کشان سحر، سرمینا چو واکنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند [1]

***

زهی صلابت چشمت که ماهیان در آب ز بیم ناوک مژگان تو، زره پوشند

قوامی - فرزانه

(تولّد ۱۳۴۷ خ)

فرزانه قوامی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی، در مراسم جایزه‌ی شعر ماهنامه‌ی

۱- مصرع دوم، از خواجه‌ی شیراز است

«کارنامه» شرکت کرده و سروده‌اش در بین ۲۱۰ قطعه، شعر برنده شده است. نخستین کتاب شعر او به نام «من از نسل شهرزادهای مضطربم» در ۱۳۸۱ خورشیدی در تهران انتشار یافته است.

○ - عروس دریاها

از برق ماسه‌ها می‌آیم ،
همانجا که ته آبهایش ایستاده بودی
بلند
بلند
باد را صدا می‌کردی
من می‌خوانم
درصدفی که با هزار صدا، گوشم را پر می‌کند
نزدیکتر،
ستاره‌ای موجها را می‌شمارد
من ستاره‌های بی خواب را
بگذار یک امشب را داغترین عروس دریاها
بمانم
فردا
پیشانی‌ام دیگر نمی‌سوزد
موجهای پیشانیم بی صداترین صدفها را
با خود می‌آورد
فردا
سکوت ماهیگیران می‌شکند
من در شمارش موجهای بی جواب
تا برق سرها سُر می‌خورم!

تبرستان
www.tabarestan.info

قهرمان - آزیتا

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

آزیتا قهرمان، شاعره‌ی معاصر در مشهد به دنیا آمد. او دیپلمه است و سرودن شعر را از

۱۴ سالگی آغاز کرده است. او، در سال ۱۳۷۱ خورشیدی مجموعه‌ای از اشعار خود را به نام «آواز حوّا» منتشر کرد. «تندیسهای پاییزی» نیز نام مجموعه‌ی دیگر شعر اوست که اخیراً منتشر شده است.

آزیتا از ازدواج ناموفق خود، صاحب دو فرزند است و اشعارش سرشار از تصاویر زنده و جاندار و تعابیر زیبا و دلنشین می‌باشد.

○ - منظره

تبرستان
www.tabarestan.info

روز کهنه را
از روی منظره پاک می‌کنم
نورها کمند
درختان را از حافظه می‌آورم
حلقه‌ی کمرنگ خورشید
و چتر نخ نمای شمشادها
چین دامنه‌ها
و تای رودخانه‌ها را
صاف می‌کنم
کوهها را برق می‌اندازم
صدای بارانها تازه می‌شود
چشم انداز شسته را
روی رخت می‌آویزم
تا برقصاند
برگ و سرشاخه‌ها را
باد از پشت صحنه میآید
دهل کوبان.

قهرمان - دل‌آرا

(تولّد ۱۳۲۴ خ)

دل آرا قهرمان ،مترجمی خوش سلیقه و داستان نویس و شاعری خوش ذوق، در تهران به‌دنیا آمد و در مشهد نشو و نما یافت. لیسانس علوم سیاسی را از لوزان سویس اخذ

کرده و دوره‌ی زبانشناسی را در دانشکده «برن» به پایان برده است. این بانوی پر کار و پرتلاش سرودن شعر را از چندی قبل شروع کرده اما در ترجمه، مترجمی شایسته و مشهور می‌باشد. اخیراً با انتشار مجموعه شعرش به نام «لیلی عاشق»، «رؤیای حوّا» مهارت در شاعری و داستان‌نویسی را نیز به شهرت مترجمی خود افزوده است. «کیمیاگر» اثر پائولو کوئیلو و «کودک، سرباز، دریا» اثر ویلمر از ترجمه‌های اوست. دو شعر کوتاه از مجموعه اشعار وی برگزیده‌ایم که می‌خوانید:

○ - ***بهار درمن جاری است.***

تبرستان www.tabarestan.info

بهار در من جاریست
ابرها
اندیشه‌های منند
بادها
در سراپرده‌ی دلم می‌وزند
و پرده‌های رنگین شادی واندوه را تکان می‌دهند
هوای تازه‌ی بهار در من جاری است
پرندگان بر انگشتانم می‌نشینند
نارونِ پشت پنجره، با من حرف می‌زند
دلم به وسعت آسمان آبی است
پرتو خورشید در نگاهم می‌نشیند
و من سبز می‌شوم.

○ -- ***دیدار***

دختری سرگردان
بر جاده‌های بلورین
امیدت را بردار
تا با هم
سفری آغاز کنیم
امشب
سرباز رؤیای تو
ماه را چید

و نارنج را ارمغانت کرد
فرشتگانی توأمان
تو را به موهبتی
بشارت دادند
که راز آن را
بر پهنای زمین
باز خواهی یافت.

تبرستان
www.tabarestan.info

قهرمان - عشرت

(تولد ۱۳۰۵ خ)

عشرت قهرمان، فرزند محمد صادق، متخلّص به «نکیسا» شاعره‌ی معاصر، در شهرستان تربت حیدریه، دیده به جهان گشود. در کودکی، گوشش با نوای شعر و موسیقی آشنا گردید. مادرش، تار می‌نواخت و پدرش صدای خوبی داشت. در هشت سالگی، مادر و در چهارده سالگی، پدر را از دست داد و در دامان بی رحم زندگی، گرفتار شد. تا سوم متوسطه را در زادگاهش به پایان برد. به علت مرگ پدر، ترک تحصیل کرد. به ازدواجی ناخواسته و بد فرجام ، تن در داد و در نتیجه، سراسر زندگیش با تلخکامی و محرومیت سپری شد. او از پنج سالگی در سایه‌ی توجه پدر ومادرش، بسیاری از اشعار فردوسی را در حفظ داشت. آنی از مطالعه باز نایستاد. از سال ۱۳۵۷ یکباره به شعر و شاعری روی آورد و به انتشار آثاری از خود، موفق شد .آثارش به نامهای «شهر یادها»، «تلاش»، « سکوت»،«دیدار»، «موج»، «گلبانگ» و چند مجموعه‌ی دیگر منتشر گردید. خانم عشرت قهرمان ، با موسیقی نیز آشنایی دارد و به دستگاههای آن وارد است. وی خواهر شاعر توانا و ارزنده‌ی معاصر «محمد قهرمان» می‌باشد. این بانوی با ذوق پس از دو ازدواج ناموفق اینک تمام عمر خود را وقف تربیت ۴ فرزندش می‌کند. دو غزل زیر از اوست :

لب سوخته

از بوسه، بزن مُهر، لب سوخته‌ام را در شعله بنه، جانِ غم اندوخته‌ام را
کیفیّت چشم تو غریب است و گرنه می‌بردم از آن کوی، دل سوخته‌ام را
از شِکوِه ،پُرم پیش رقیبان بد اندیش ای دوست، مکن باز، لب دوخته‌ام را

در منظر این عاشق افسرده، چه خندی؟ آتش چه زنی سینه‌ی افروخته‌ام را
در مکتب عشق تو، همان خوانده الف را قامت بنما طفل نو آموخته‌ام را
در راه تو شد خرج، گهرهای سرشکم کردی تو تلف، این همه اندوخته‌ام را
یک بار دگر، گر بنهی پای، در این دل وقف تو کنم، خانه‌ی نفروخته‌ام را
می‌گفت «نکیسا» اگر از راه رسیدی از بوسه، بزن مُهر، لب سوخته‌ام را

من یار نمی‌دانم

من کشته‌ی هجرانم، دیدار نمی‌دانم من مست سرانداز، هشیار نمی‌دانم
بی لحظه و بی فردا، پیش بت خوش سیما لب را نکنم وا، اظهار نمی‌دانم
پرسی ز چه می‌مویم، دیدار که را جویم؟ آخر به تو چون گویم، گفتار نمی‌دانم
چون موجم و پر غوغا، چون کشتیِ بر دریا چون آب روم اما، رفتار نمی‌دانم
لبریز ز آهم من، بی پشت و پناهم من بیمارِ نگاهم من، بیمار نمی‌دانم
هشیار و اگر مستم، از خویش اگر رَستم بردار اگر هستم، من دار نمی‌دانم
چون مرغ گرفتارم، عمریست که بیمارم همپایه‌ی با خارم، من خار نمی‌دانم
خم‌گشته در این گلشن، روزم همه پرشیون از یار مپرس از من، من یار نمی‌دانم
پیشم ز چه‌رو آیی، رخ را ز چه بنمایی ای یار کجا آیی؟ من یار نمی‌دانم
لبریز ز آوایم، سرشار ز غوغایم من همچو «نکیسایم» گفتار نمی‌دانم

گل وحشی

گل وحشیم باغبانی ندارم به جز بی نشانی نشانی ندارم
رسیدم به محنت، گذشتم به حسرت به جز این دگر دوستانی ندارم
مپرسید از من ز رنگی ز بویی نشیمن چو در گلستانی ندارم
چو شمعم که سر تا به پا گر بسوزم برای شکایت زبانی ندارم
چو بلبل مداوم سرودی، فغانی که بر شاخ گل آشیانی ندارم
هوا پُر می و بی نصیبم ز جامی بهار آید و همزبانی ندارم
توانم که بر خاک حسرت نشینم به سردی اگر آشیانی ندارم
نمانده دگر موجبی بهر شادی اگر من دل شادمانی ندارم
به کنج قفس ریخت بال و پر من «نکیسا» صفت گر فغانی ندارم

www.tabarestan.info تبرستان

ک

کابلی - حلیمه

(۱۳۰۲-۱۲۸۰ هـ‌ق)

حلیمه، دختر میرعتیق‌الله از بازماندگان فقیهی به نام میر واعظ از شاعران افغانی‌است. وی در کوی بارانه‌ی کابل به دنیا آمد. نزد پدر دانشمند خود به فراگیری علم و هنر پرداخت. او از دوران جوانی سرودن شعر را آغاز کرد. متأسفانه نمونه‌ی اشعار او به دست نیامد.

www.tabarestan.info تبرستان

کابلی - گوهر

(زنده ۱۲۹۲هـ‌ق)

گوهر خانم شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم در کابل چشم به جهان گشود. دانشهای اولیه را در زادگاه خود فراگرفت. سپس به همراه جمعی از کسان و خویشان خود جلای وطن کرد و به هند رفت و در شهرهای لودهیانه و امریتسار سکونت کرد. وی با زبانهای پشتو و اردو آشنا بود. در هندوستان نیز زبان هندی را بیاموخت. نمونه‌ای از اشعارش در تذکره پرطاووس چاپ کابل آمده است و متأسفانه ما به تذکره مزبور دست نیافتیم.

کابلی - مینا

(۱۹۷۷-۱۹۵۷ م)

مینا، شاعره‌ی ناکام افغانی در کابل از مادر بزاد. تحصیلات دانشگاهیش را ناتمام رها کرد و به فعالیت سیاسی پرداخت. مجله‌ای به نام «پیام روز» منتشر کرد و «آوا» جمعیت انقلابی زنان افغانستان را تشکیل داد. اما متأسفانه در ۲۰ سالگی در عنفوان جوانی کشته شد.

○ - من هرگز بر نمی‌گردم

من زنم که دیگر بیدار شده‌ام

از خاکستر اجساد کودکانم برخاستم
و توفان گشتم
از جویبار خون برادرانم سربلند کرده‌ام
از توفان خشم قلبم نیرو گرفته‌ام
از دیوارها و دهکده‌های سوخته‌ی کشورم نفرت به دشمن برداشته‌ام
حالا دیگر مرا زار و ناتوان مپندار هموطن
من زنم که بیدار گشته‌ام
من راه خود را یافته‌ام و هرگز برنمی‌گردم
با نگاه تیز بین، همه چیز را در شب سیاه کشورم دیده‌ام
فریادهای نیمه‌شب مادران بی فرزند در گوشهایم غوغا کرده‌اند
من کودکان پابرهنه، آواره و بی لانه دیده‌ام
من عروسانی را دیده‌ام که با دستان حنا بسته
لباس سیاه بیوگی بر تن نموده‌اند
من دیوارهای ته کشیده‌ی زندانها را دیده‌ام
که آزادگی را در شکم گرسنه‌ی خود بلعیده‌اند
من!...

تبرستان
www.tabarestan.info

کاربخش - طلعت

(۱۳۶۷-۱۳۰۵ خ)

طلعت کاربخش، متخلص به «طلعت» دختر حاج علی اکبر کاربخش و همسر مهندس حسین کارآموز، از بانوان شاعره‌ی معاصر است. تحصیلات خود را در کالج انگلیسی گذرانید. با سمت دبیر، درآموزش و پرورش به کار پرداخت. اشعارش، بیشتر در مایه‌ی غزل است. مثنوی و چهارپاره‌های لطیفی دارد. مجموعه‌ای از سروده‌هایش به نام «طوفان دل» با مقدمه‌ی مترجم بزرگ، حسن شهباز به سال ۱۳۶۵ شمسی در لوس آنجلس چاپ و منتشر شده است. از او مجموعه‌ی دیگری به نام «سراب عمر» در سال ۱۳۵۰ شمسی (ده سال قبل از توفان دل) در تهران چاپ شده است. او سرانجام در تهران، وفات یافت.

با بنی نوع بشر، این همه بیداد مکن / دل مردم مشکن، بیهده فریاد مکن
دستگیری کن از آنان که به تو محتاجند / کرمی کن ز وفا، از کرمت یاد مکن
کاخی از خدمت محرومان، بنیان نه / قصر بیداد و ستمکاری، بنیاد مکن
شاد کن قلب بنی نوع بشر، با احسان / دل موری ز ستم مشکن و ناشاد مکن
خاک ره باش که بر فرق فلک بنشینی / خودپرستی مکن و عربده و داد مکن

***

پسرم، تا کی و تا چند، جفای تو کشم / دیده بیدار نهم، بارِ بلای تو کشم
کوهی از بار فراق، عالمی از رنج و عذاب / همه را بهر تو و بهر رضای تو کشم
چشم بی نور من و موی سپیدم گوید / هر چه من می‌کشم از جور و جفای تو کشم
شوق دیدار و فراق تو، زمین گیرم کرد / کی توانم که دگر پا به سرای تو کشم
بر شکست من بی دل، همه کس می‌خندند / این همه طعنه‌ی بیگانه برای تو کشم
سوی مادر بگذر، پای به چشمانم نه / که سر هر مژه را، بر کف پای تو کشم

www.tabarestan.info تبرستان

کاربخش - نصرت

(تولد ۱۳۰۱خ)

نصرت کاربخش، (رستگار) در کرمان چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۲۸ شمسی دیپلمه شد. دیپلم زبان انگلیسی را نیز از طریق مکاتبه دریافت کرد. مدتی نیز تعلیم موسیقی دید و سپس ازدواج کرد. در سال ۱۳۴۵ به تهران منتقل و در آن شهر مقیم شد. صاحب ۶ فرزند است. فرزندانش همگی تحصیلات عالیه دارند. بانو کاربخش در سنین کهولت به سر می‌برد. این بانوی فرهیخته اشعاری در سبکهای کهن و نو سروده است.

سرنوشت

من، صخره‌ی سنگم که نشستم به بیابان / سیلاب، تنم دیده در این دشت، فراوان
بسیار گران سنگ، فرو ریخت به جانم / شاید که تواند ببرد صبر و توانم
اکنون ز پی شصت، در این دشت صبورم / فرسوده شدم، خرد شدم، از همه دورم
گه راهی دشتم، گهی آواره‌ی راهم / از ناله‌ی سیلاب شنو ، ناله و آهم
دیگر نه من آن صخره‌ی پر طاقت و سنگم / هر روز به سویی روم، از خویش به تنگم
افتاده به هر گوشه‌ای از دشت، وجودم / آخر که بُدَم من؟ چه شدم ؟بهر چه بودم
یک روز شود صخره فنا، گر چه بود سنگ / از گردش ایام، نشستی ز چه دلتنگ

کاشانی - سپیده

(۱۳۷۱-۱۳۱۵خ)

خانم سرور اعظم باکوچی معروف به «سپیده کاشانی»، فرزند حسین، شاعره‌ی معاصر در شهر کاشان، در یک خانواده‌ی مذهبی، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به انجام رسانید. در شانزده‌سالگی به تهران مهاجرت و سرودن شعر را از همان زمان آغاز کرد. در سال ۱۳۵۲ نخستین مجموعه‌ی اشعار خود را به نام «پروانه‌های شب» به چاپ رسانید و پس از پیروزی انقلاب، فعالیت‌های ادبی خود را افزایش داد و با مطبوعات و رسانه‌های عمومی، همکاری کرد. سرودهای انقلابی زیادی ساخت. وی، از سال ۱۳۶۰ عضو رسمی شورای شعر و ادب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بود. بیش از یک سال هم در سمت عضو شورای عالی شعر و ادب تلویزیون، انجام وظیفه کرد. خانم سپیده در زمان جنگ تحمیلی مثل مادری مهربان به جبهه‌ها می‌رفت و به سنگرها سر می‌زد و بر جنازه‌های سوخته آه و اشک می‌ریخت و واژه‌های خون چکان خود را در کنار هم می‌نهاد و برای جوانان شهید شعر می‌سرود. زبان سپیده ساده و زلال و قابل درک برای عموم می‌باشد. وی به سبکهای کلاسیک و نو هردو، شعر می‌سرود. اشعارش از لطافت و ظرافت ویژه‌ای برخوردار است. خانم سپیده، سرانجام در سال ۱۳۷۱ چشم از جهان فرو بست و با تجلیل به خاک سپرده شد. از سپیده خانم دو اثر دیگر به‌نام «هزار دامن گل سرخ »و «سخن آشنا» باقیمانده که هردو از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سالهای ۷۲و۷۳ چاپ و نشر شده است. از اشعار اوست :

هجرت عاشقان

خاک صحرای جنون، خاطره‌ی‌مجنون‌داشت — برگ برگ گل آن چهره، به رنگ خون داشت
خار آن، از سفر عشق حکایت می‌کرد — ریگزارش، سخن از قافله‌ی مجنون داشت
نقش پایی که عیان بود برآن دشت غریب — داستان سفری در افق گلگون داشت
با صبا، چون سخن از داغ شقایق گفتم — دیدمش شعله نفس، زمزمه‌ای محزون داشت
آنکه با داغ دل لاله، سحر کرد شبی — سیل اشک از مژه، موّاج‌تر از جیحون داشت
دل آشفته‌ی مارا به اسارت می‌برد — کاروانی که متاعی ز عقیق خون داشت
آه...زان پرسش معصوم دو چشمان یتیم — کاندر آن محکمه، از عمر، سخن افزون داشت

www.tabarestan.info تبرستان

نقش خاتم به جبین داشت، دلارا سروی رایت افراشته بر دوش، ره گردون داشت
رفت فرهاد و پیامش همه شیرینکاریست نافه‌در اشک غم لاله‌وَشان گلگون داشت
نام اگر یافت «سپیده» ز ره گمنامی عاشقی بود که عطر سخنش، افسون داشت

کاشانی - فاطمه

(۱۱۱۶-۱۰۸۸ هـ‌ق)

فاطمه کاشانی معروف به «امّ‌سلمه» دختر محمد علم‌الهدی، نوه‌ی ملا محسن فیض کاشانی از بانوان فرهیخته و شاعره‌ی سده‌ی یازدهم هجریست. در مکتب خواهر مکتب‌دارش تحصیل کرد. فقه و اصول را در مکتب عموهایش ابوحامد محمد نورالهدی و معین‌الدین احمد فراگرفت. از پدرش نیز درسهایی می‌گرفت. فاطمه خانم عمر زیادی نکرد و در ۲۸ سالگی درگذشت. از اشعارش نمونه‌هایی به دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

کاشی - خدیجه

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

خدیجه خانم کاشی از بانوان پارسی گوی سده‌ی ۱۳ هجری است. پدرش، حاجی محمد صادق، از مشاهیر عرفا و فقرا بود. خود او همسر میرزا نصرالله کاشی است. وی، بانویی باکمال و صاحب خط زیبا و نثر و نظم شیوا بود. بانو خدیجه مثنوی مطوّلی دارد. ابیات زیر اثر قریحه‌ی سرشار این شاعره‌ی هنرمند است.

ای جان، بدرآ از تن، بالاتر از امکان شو چیزی که نمی‌گنجد در وهم بشر، آن شو
از موسی و از طورش، تا چند سخن گویی دل، طُور تجلّی دان، رو موسی عمران شو
از ما و منی بگذر، در هستی خود بنگر رو بنده‌ی موری باش، آنگاه سلیمان شو

دو بیت زیر از مثنوی اوست:

«لا»ی در «لاحول»، نفی ماسواست قافِ قدرت، عین جبر ومدعاست
«لا» بِهِل، چون هست نفی غیر دوست گوش «الّا» گیر، کان اثبات اوست

کاظمی - اقدس

(۱۳۶۲-۱۳۱۸ خ)

اقدس کاظمی قمی، فرزند رضا، نوه‌ی حاج عسکر خان حاج حسینی، متخلص به

«مژگان» شاعره‌ی معاصر در روستای وشنوه، از توابع شهرستان قم، دیده به جهان گشود. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در مدارس زادگاهش به تدریس پرداخت. با سید عزیزالله برقعی ازدواج کرد. شوهرش در سال ۱۳۴۲ کشته شد. ثمره‌ی ازدواج دو فرزند به نام‌های «امیرمنصور» و «آذر» می‌باشد که هر دو تحصیل کرده و شاغل می‌باشند. بانو اقدس در ضمن خدمت آموزشی، در رشته‌ی قضایی نیز به تحصیل پرداخت و به دریافت لیسانس نائل شد. او در طول خدمات فرهنگیش، در سمتهای مختلف از جمله ریاست دبیرستان و بازرس تعلیماتی، انجام وظیفه کرد. یکی از خدمات ارزنده‌ی این بانو، تأسیس دبیرستان دخترانه‌ی آزرمی‌دخت در شهر قم می‌باشد. او در سال ۱۳۵۴ به تهران منتقل و در اداره‌ی فرهنگ شمیران مشغول خدمت شد. مدتی نیز رئیس مدرسه‌ی ایران و آلمان بود. در سال ۱۳۵۶ بازنشسته گردید. از بانو اقدس کاظمی چند سال پیش مجموعه‌ی شعری به نام «آذرین مهر» به همت انتشارات «ما» چاپ و نشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کوه معاصی

می‌بَرَد طاقت دل، چشم سیاهی، گاهی — می‌کند این دل شوریده گناهی، گاهی
از تو ای پادشه حسن و ملاحت، خواهم — فکنی بر من دلخسته نگاهی، گاهی
دارم امید، شوم شامل الطاف تو من — سحری هست پی شام سیاهی، گاهی
ماه من، قسمت دیدار تو در طالع نیست — دیده‌ام لطف به درویش ز شاهی، گاهی
پی هر شام سیه، صبح سپیدی ز پی است — روشنی بخش شود شام سیاهی، گاهی
ای بسا خانه‌ی ظالم که ز بنیان افکند — ناله‌ی نیمه شب و شعله‌ی آهی، گاهی
قصه‌ی گم شدگان، نیک بود فرجامش — گر به مقصد برسد گمشده راهی، گاهی
چیزی از شوکت شاهی نشود کم، که اگر — فکنی بر من مسکین تو نگاهی، گاهی
ما گنهکار و خدایا کرمت دریایی است — در برت، کوه معاصی شده کاهی ،گاهی
عشق پاک تو به دل هست، مرانم از کوی — بهر «مژگان »بود این عشق، پناهی، گاهی

چشم امید

دلِ شوریده‌ی من سوی تو تنهاست، خدا — بهر دیدار تو دل، واله و شیداست، خدا
عاشقم بر تو و مشهور جهانی از عشق — در سر من تو بدانی که چه سود است، خدا
تو به سختی و گرفتاری من، یار منی — همه جا دست تو ولطف تو پیداست، خدا
عاشق روی تو تنهانه منم، می‌دانی — عشق وسودای تو خود در همه سرهاست، خدا

کـهکشانها هـمه بـا امر تـو پـا بـرجـایند ز آنگه انگشتری دست تـو تـنهاست، خـدا
مـاه‌وخورشید بـه‌فرمان تـو نـورافشـانند مالک‌الملک تـویی،خـودهمه‌پیداست، خـدا
چشم امید نه امروز بـه سـوی تـو مـراست چشم امـید جـهانی بـه تـو فـرداست، خـدا
تا تویی، همدم «مژگان» چه غم از تیره شـبم گرچه شبها همه بر من شب یلداست، خـدا

کاظمیان «حدادپور» - ستاره

(تولد ۱۳۵۰ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

ستاره کاظمیان حدادپور، فرزند ابوالقاسم، متخلص به «ستاره» شـاعره‌ی مـعاصر، در شهرستان لنگرود زاده شد. تـحصیلات ابـتدایی و مـتوسطه را در زادگـاهش بـه پـایان رسانید. از دوران کودکی، علاقه‌ی زیادی به شعر و نویسندگی داشت. سیزده ساله بود که نخستین بار به سرودن شعر پرداخت. در سال ۱۳۶۸ بر اثر راهنمایی «رحمت موسوی» شاعر گرانمایه‌ی گیلانی، به انجمن ادبی حافظ راه یافت و شعر خود را نزد استادان شعر و ادب عرضه داشت و به تدریج شعرش شکوفا شد. خانم ستاره کاظمیان «حدادپور»، به نویسندگی و قصه‌پردازی نیز علاقه دارد. تا کنون بیش از سی داستان نوشته، اما توفیق چاپ آنها را نیافته است. از انواع شعر، بیشتر به غزلسرایی مایل است. او هم اکنون در لنگرود اقامت دارد.

بی تو

بیا درمان‌دردم‌کن،که بیمار است جان، بی تو ندارد عطر و شادابی، بهار و بوسـتان، بی تـو
دلم در این قفس، تـنها، وصـالت آرزو دارد که او پژمرده می‌گردد، درون این مکان، بی تو
ز احوالم چه می‌پرسی، زمان دوری و هجران بهارِ جاوَدانِ دل، شود همچون خزان، بی تو
چه پیش آیداگـر روزی پـرستار دلم بـاشی زهجران، اشک‌می‌ریزم، چوابر آسمان،بی تو
ندا از عرش گر آید، که جای توست در جنت نمی‌خواهد دلم‌یک دم، بهشت‌جاودان، بی تو
«ستاره» لحظه‌ی‌هجران،فقط این نکته‌می‌داند به‌سختی بگذردحتی،گذشت یک زمان،بی تو

***

خـوشا حـدیث تـو و دلنشـین تـرانـه‌ی تـو نشست بـر دل مـن، شـعر عـاشقانه‌ی تـو
نـمی‌کشم ز تـو آیـینه روی، دست،چـو نـور مگـر بـه پـلک بـرویم، غـبار خـانه‌ی تـو
ز لب سـرود طـرب خـیز عشـق، دور نشـد پـس از شـنیدن آن دلنشـین تـرانـه‌ی تـو
گشـاد عـالم امکـان بـه زیـر پـر دارم سـری اگـر بگـذارم بـه روی شـانه‌ی تـو

صدف به‌سینه‌مرا،گوش مانده بودبر دیوار که بشنوم مگر از این و آن فسانه‌ی تو
کشم چو نقش قدم‌ها،به لوح سینه،خوشم که چون غبار نشستم بر آستانه‌ی تو
«ستاره»ی دلم ای آسمان اخترپوش نمی‌رود ز دلم مهر جاودانه‌ی تو

کاظمی - خدیجه

(تولّد ۱۳۶۲ خ)

خدیجه کاظمی شاعره جوان افغانی در شهر بامیان افغانستان پای به دنیا نهاده است. چندسالی جلای وطن کرده در مشهد متوطن شده است. او تحصیل‌کرده‌است و می‌گوید: «من نوشتن را دوست می‌دارم. نمی‌دانم شما هم دوست دارید یا نه؟ اما غروب این روزها با چند پرنده، چند آنتن و چند تا صدا لحظاتی استثنایی وناب را برای نوشتن به وجود می‌آورد.»

www.tabarestan.info تبرستان

○ - بارش سکوت

هوا مزه‌ی تلخی می‌دهد
و علفهای هرزه سرک کشیده‌ای که
تو را تشویق می‌کند
درکف قدمهای تو احساسات له شده
در زیر چرخ دنده‌های سنت
و شلیک جیرجیرکها به سمت خورشید
درگوشت آهنگ مورد علاقه‌ات را
می‌نوازد
از پله‌ها بالا می‌روی
و در نگاه چپ چپ سکوتی که از آسمان
می‌بارد
فریاد می‌کشی
آن قدر که خش خش‌های وجودت روشن شود
و تمام نگاهها در یک وجبی‌ات منهدم شود
هوا مزه‌ی تلخی می‌دهد
و غروبی که در آن سکوت می‌بارد .

کاظمی - نسرین

(تولد ۱۳۵۵ خ)

بانو نسرین کاظمی، از شاعران جوان معاصر است. وی در شهر قم، چشم به جهان گشود. در مجتمع نابینایان، تحصیل کرد. سرودن شعر را از ۱۳۶۶ آغاز کرد. به سبک قدیم و نو، هر دو، شعر می‌سراید و با مطبوعات نیز همکاری دارد.

در وصف قرآن کریم

تبرستان www.tabarestan.info

ای کلام حق، عیان در روی تو — وی رخ ایمان، رخ دلجوی تو
ای رحیم قلبهای خستگان — وی پناه زاهد و وارستگان
ای که سرّالله را گنجینه‌ای — مصطفی را همدم دیرینه‌ای
ای دل و روح مشوش را صفا — وی تن زار و پریشان را شفا
هان، شراب عشق را ساقیستی — وای من، از چیستی، از کیستی؟
عارفان، مست از می و مینوی تو — سالکان، سرمست روی و بوی تو
با تو، معنای عبادت، گلشن است — آیه هایت، راه حق را روشن است

کامران - طلیعه

(تولد ۱۳۱۹ خ)

طلیعه کامران، شاعره و نقاش معاصر، در تهران به دنیا آمد. وی بیشتر با هنر نقاشی شناخته شده و در این هنر ممارست و هنرنمایی کرده است. ابتدا در کلاس استاد شکوه ریاضی، به هنرآموزی پرداخت و بعدها آموخته‌های خود را در رم و پاریس به کمال رسانید. در ۲۱ سالگی به ازدواج ناموفقی تن در داد. پس از جدایی با تمام نیرو به پیشرفت هنرش کوشید و با نمایش آثارش به عنوان نقاش شناخته شده و جزو نقاشان پیشروِ معروف گردید. وی در عین حال در سرودن شعر و هنر موسیقی نیز خلاقیتهایی از خود بروز داده‌است.

دیار عشق

ره آورد سفر از دیار عشق
شعر گونه عبارتی است،

به شیرینی ساقه‌های نیشکر
و بوسه‌های گرم -
به طعم شراب گس

***

حالت پر جاذبه‌ی نگاه دو عاشق،
آغاز رباعی است
آغاز یک غزل
و تنگی دو آغوش - وصل دو مصرع
به حاصل یک بیت - در تکامل

تبرستان
www.tabarestan.info

***

و تحمل بار فراق،
به دوری راه یک قصیده
و ترک عشق،
پایان شعر
فریاد تلخ یک سراینده .

کامله هندی

(سده‌ی ۱۰-۱۱هـ‌ق)

کامله بیگم، از بانوان پارسی گوی هند، در سده‌ی دهم و یازدهم هجری می‌زیست. وی، از اهالی دهلی و معاصر جلال‌الدین اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۴ هـ‌ق)بود. با شیخ فیضی فیاضی، مشاعره داشت. رباعی زیر را در رثای او، سروده است.

فیضی مخور این غم که دلت تنگی کرد یا پای امید عمر تو، لنگی کرد
می‌خواست که مرغ روح، بیند رخ دوست زین واسطه، از قفس، شب آهنگی کرد

کاوه - پوران

(تولد ۱۳۳۰ خ)

پوران کاوه شاعره‌ی معاصر در بروجرد به دنیا آمد. وی در سرودن شعر و هنر نقاشی و

ترجمه از متون انگلیسی مهارت دارد و در کنار همسر و سه دختر دلبندش در تهران زندگی می‌کند و تا کنون دو دفتر شعر، به نامهای «صدای فاصله‌ها» ۱۳۷۰ و «بیا شبیه آفتاب باشیم» ۱۳۷۳ از او منتشر شده است. خانم کاوه در صنعت نفت به خدمت اشتغال دارد و در شعر معاصر جهان نیز مطالعاتی دارد.

○ - ترمه‌ی هفت سین

و آنگاه
در روزی که
استفهام تجلی زندگی می‌نامندش
به دنبال یک صدا
به هم فراخوانده شدیم
و از نقش ما
ترمه‌ی قدیمی هفت سین مان
ترو تازه گشت
اینک که در تو
به انزوا رسیده‌ام
نخ نما شدنم را
ماهیان تُنگ بلور
توری می‌پندارند و سرایی
که تویی
مایه‌ی حیات.

تبرستان
www.tabarestan.info

بهار کاغذی

به یغما می‌برد امشب خیالت، خوابهایم را — چه ویران می‌کند باز، این دل درد آشنایم را
ز گلدانهای امیدم، بهاری کاغذی روید — غمت آتش زند دلتنگی بی انتهایم را
بدون موج بیدار صدایت همزبانی کو؟ — به دل پنهان همی سازم صدای گریه هایم را
من و یک آسمان شعر بلند خفته در سینه — بیا با من بخوان آوازهای بی صدایم را
از آن پس‌کوچه‌های سبزباران‌خورده‌ات‌بگذر — در این بغض نهفته لابه‌لای گفته هایم را

به غیر از گرمی دستت به کی بسپارم این دل را؟ دل حسرت کِش صدپاره و بی‌دست و پایم را

کاوه - مهرانگیز

(تولد ۱۳۲۰ خ)

مهرانگیز کاوه، شاعره‌ی معاصر در مشهد به دنیا آمده و دیپلمه است. او اشعاری به سبک کهن می‌سراید. از اشعار اوست :

اثر نیکو

امید من، چرا از غم چنین پژمرده رخسارت چه آزرده تو را، اینسان نموده زار و بیمارت

نگهبانت شدم، آری نیاسودم، نیاسایم که شاید رنج بیماری، نماید سخت آزارت

به‌هر گامی‌که بگذاری‌زمین، دل‌از خدا خواهد که آن ره را نماید ایزدم آسان و هموارت

به پای هر گلی باشد هزاران خار و خس، اما بچینم خار راهت را که گردد باغ، بسیارت

رویم از این جهان، آری بماند نیکنامیها اثر نیکوگذاری، تا نمیرد نام و آثارت

www.tabarestan.info تبرستان

کاویان - لیلا

(۱۳۷۶-۱۳۲۹ خ)

لیلا کاویان، فرزند دکتر عبدالله ناصری، شاعره‌ی معاصر، در کابل چشم به جهان گشود. دبستان و دبیرستان را در مدرسه‌ی رابعه‌ی بلخی به پایان رسانید. تحصیل خود را در مؤسسه‌ی عالی تربیت معلم پی گرفت. در زادگاه خود به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۶۱ خ منشی اتحادیه‌ی نویسندگان جمهوری دموکراتیک افغانستان بود. درعین حال مدیریت بخش ادبیات کودکان را نیز عهده‌دار شد. از دوره‌ی دبیرستان سرودن شعر را آغاز کرد. اشعار اولیه‌اش در نشریه‌ی پرچم منتشر می‌شد. بعدها اشعار صمیمی و دل‌انگیز وی در مجله‌ی ژندون و ماهنامه‌ی زنان افغان به چاپ می‌رسید. خانم لیلا کاویان در سالهای اخیر به علت ناامنی‌ها و کشت و کشتارهای افغانستان، جلای وطن کرد و به کشور آلمان رفت اما متأسفانه در عنفوان جوانی به سال ۱۳۷۶ خ درگذشت. غزل زیر از اوست :

به طرزی جلوه می‌ریزد خرام قد دلجویش که صد دل در کمند آرد،رم از هر ناز آهویش

نمی‌دانم چمن صدرنگ پرواز از چه می‌روید که می‌بینم هزاران رنگ در آیینه‌ی رویش

قماش برگ گل از نازکی همچون رخ خوبش شکنج زلف سنبل بشکند از چین هر مویش

خدامی‌داند ومن،کاین ستمگرجان‌چومی‌گیرد نه بخشاید که بردارد یکی چینی زابرویش
به زنجیر غم عشقش شکست استخوان دارم هزاران داغ بر دل برده‌ام از غفلت خویَش
امان از حلقه‌های پای‌بندم ورنه خوش‌روزی که بگشایم پر و پرواز گیرم از سر کویش
الهی زخم‌غم کاینسان مرا بر جان مسکین زد بگیرد دامنش روزی و بنشاند به زانویش

کاویانی - رقیه

(تولد ۱۳۲۳ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

رقیه کاویانی شاعره‌ی توانای معاصر، در سیاهکل گیلان به دنیا آمد. پس از خاتمه‌ی تحصیلات به تدریس پرداخت. با آقای جواد شجاعی فرد شاعر دیگر گیلانی عقد همسری بست و از وی صاحب سه فرزند شده است. سروده‌هایش از سال‌ها پیش در خوشه و سایر مجلات ادبی منتشر شده است. نخستین دفتر شعرش «رسم‌الخط خشم» نام دارد. مجموعه شعر دیگرش (یکی نبود) که از سوی انتشارات حرف نو چاپ شده است. او هم اکنون در آموزش و پرورش گیلان خدمت می‌کند.

○ - دلتنگی ۲

نه بوی بهاری که از پنجره
می‌آید
نه عنچه‌ی سرخی که لب
می‌گشاید
نه عشوه‌های سبز پیچک
دیوار
نه شوق کودکانه‌ی تو
با همنوازی
رگبار
(بغض دلم را)
نمی‌گشاید

شاید
دلی در سینه ندارم
شاید که
سنگ شده باشد!..

○ – *نامه*

تیر و کمانت
بال کدام صدا – را
خط و نشانت
کجای دریا – را
کدام تکلیف – برای گل
چند لاوه گِل
برای اختر کی – حتی؟!
از کوه ایزدان اساطیر –
هم نیامده‌ای
که نیروی ماورایی شاید
و – نه از تنوره‌ی غولها
که نفس در شیشه می‌کردند ،
هر چه دلت بخواهد را نیز
چراغ جادویی
در کار نیست
بهتر است
بیش از این خودت را!..
بگذریم....
به قول مادرم:
بالاخره این زبان سُرخَت
سرت را – بر باد می‌دهد

تبرستان
www.tabarestan.info

کاویانی - منصوره

(تولد ۱۳۱۶ خ)

بانو دکتر منصوره کاویانی، متخلص به «شیوا» شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در خرمشهر چشم به جهان گشود. سرودن شعر را از ۱۳۴۱ (نوجوانی) آغاز کرد. خانم کاویانی از محققین مبرز و خادمان فرهنگ باستانی است. کتاب «فرزانگی در آیینه‌ی زمان» پیرامون فلسفه و هنر و زیباشناسی، او از سوی نشر «نگاه» چاپ و منتشر شده است. خانم دکتر کاویانی در رشته‌ی کارشناسی تاریخ و کارشناسی ارشد کتابداری از دانشگاه شیراز دانشنامه دارد. او در آلمان تحصیلات خود را ادامه داد و دکترای فلسفه گرفت. از وی در زمینه‌ی فلسفه و ادیان غرب و شرق و زبانشناسی و جامعه‌شناسی قریب بیست جلد کتاب در ترجمه و تحقیق وتألیف منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *نیلوفر*

به باغ درآمدم
هزار تویی زردینه پوش از نرگس ،
رمز فراز به فرود به نگه آویختم
تا به نیلوفر مهر آسمان بیاویزم ؛
پنهان بود انگار
بر تنیده‌ی مارپیچ نیلوفری آنجا ؛
پس در سایه‌بان کهنسال افرا
لختی به نظاره‌ی بلندای قامت سرو بنشستم
ندانستم اما کجایم
مست در سلسله‌ی تابیده از عطر نیلوفر
یا در افتاده به هفت حلقه‌ی مغرور سرو ؛
یافتم آری خود را بی نشان
گمگشته در مِه سبزینه‌ی کهکشان عشق
آمیخته با مجموعه‌ی پریشان گیسوان یاس
تا باغ را به نیلوفر آفتاب
روایت کنم .

کبیری - ناهید

(تولد ۱۳۲۷خ)

ناهید کبیری، شاعره‌ی معاصر، در کرمانشاه چشم به جهان گشود. در زادگاه خود و تهران کسب کمال کرد. در رشته‌ی علوم اجتماعی از دانشگاه تهران لیسانس گرفته است. وی همسر هنرمند معروف «سیروس ابراهیم زاده» است. در تهران در امور ادبی و هنری به کار و کوشش سرگرم است. از شوهر اولش فرزندی دارد که در آمریکا به تحصیل اشتغال دارد. از اشعار خانم کبیری تا کنون مجموعه‌هایی به نام «لحظه‌ها در باد»، «آرزوهای پاییزی»، «غروبی‌ها»، «در ستایش خورشید» و «دلخوشیهای پراکنده» چاپ و منتشر شده است. تازه‌ترین کتاب خانم کبیری به نام «طرحی برای سنگ شرحی برای سار» به همت نشر ثالث به بازار کتاب عرضه شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - مرزهای دلتنگی

در طیف آبی دیدار
از رودخانه می‌گذرم
و گیسوان خیسم را
در تپه‌های سرخ
با گرمای شقایق
خشک می‌کنم.

نگاه ما
پا به پایم،
دو ستاره‌ی جفت
در جیبهایم،
و یک پرنده‌ی کوچک
که در تابستان سینه‌ام
لانه کرده است
من اهل توفانم
و با تو

در انتهای مرزهای دلتنگی رسوب می‌کنم .

○ - عروس بندر

با طنابِ بازی
سرنوشتش را می‌بافد
و در گهواره‌ی حاملگی
تاب می‌خورد
خمیر نان
در دستانش نمی‌گنجد
باد می‌آید در فصلهای شن
گرسنگی
انگشتانش را می‌سوزاند
عروس بندر
آرزوهای کوچکش را
در زیر تور بزرگ ماهیگیران
پنهان می‌دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - از پشت شیشه‌ها

با من نگاه کن
از تپه‌های دلتنگی
به قطره‌های آخر عشق
که تبخیر می‌شود

□

با من نگاه کن
که نام من،
از کنار نام تو
چه غمگنانه پاک می‌شود
مثل حضور زندگی
از متن همیشه‌ی شب.

□

به من نگاه کن
از پشت شیشه‌ها
به آخرین ستاره
که خاموش می‌شود
شاید عشق
پرواز ساده‌ی کوتاهی بود
در شاخه‌های جوانی
و نهایت
نهایت رستن
در دستهای مهربانی.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ – **عادلانه**

روزی که عشق را
قسمت می‌کردند
پرواز را
به تو دادند
قفس را
به من
از پشت میله‌ها
آسمان پیداست
تا جای پای آبی‌ات را
تماشا بکنم....

کراچی – روح‌انگیز

(تولد ۱۳۳۳ خ)

دکتر روح‌انگیز کراچی، شاعر و پژوهشگر و نویسنده‌ی توانا، در فیروزآباد فارس به دنیا آمد. تحصیلات خود را در تهران و بمبئی هند به پایان رساند و به دریافت دانشنامه‌ی

دکترا در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی نایل شده و عضویت هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی را بعهده دارد و بیش از سی مقاله در زمینه‌ی پژوهشهای خود انتشار داده است. او سرودن شعر را از ۱۳۴۷ خورشیدی آغاز کرد. کتاب «اندیشه نگاران زن» از نوشته‌های تحقیقی اوست. وی در این کتاب به شرح و بسط شاعران زن دوره‌ی مشروطیت پرداخته است. کتاب «با کابوسهای زن بودن» نیز از آثار شعری اوست. اخیراً نیز مجموعه‌ی جدیدی از اشعار وی شامل ۳۳ قطعه شعر به نام «چشمهای لوچ زمین» از سوی انتشارات نگاه سبز چاپ و نشر شده است. بانو روح‌انگیز کراچی با آقای دکتر حسین ریاحی از اساتید دانشگاه، پیمان همسری بسته و از او دارای یک پسر و دختر می‌باشد. از خانم کراچی تألیفات و ترجمه‌های دیگری نیز چاپ ومنتشر شده که ذکر اسامی آنها موجب تطویل کلام است.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *با کابوسهای زن بودن*

من از میان تاریخ گذشتم
با گردباد پریشان و خسته دل
با کوله باری از تحقیر
در سالگرد عروسی
وبارِ جور پسر
زجر پدر
زورگویی برادر
در کوله پشتی‌ام
اما بی لرزش .
من میان تاریخ آنچنان گذشتم
که با نیم نگاهی
شاعران را برهنه یافتم
و زنانی که عشق را سروده بودند
در انزوای حجاب
با قامتی خمیده
در زیر بار تهمت هر غاصبی

چونان حضور ایستایی
بر بی انتهایی
نه چون گلی که به‌بویی
نه چون بیدی....
ریشه‌ای در خاک
ریشه‌ای در هوا

***

تبرستان www.tabarestan.info

○ - انسانِ مضطربِ امروز

با آغوش پر خشم
جشن نفرت می‌گیرد
بر سنگلاخی نا امن
در وهم و اضطراب
تنهایی ، می‌خرد
اندوه، حَراج می‌کند
تشویش، می‌یابد
بر سفره‌ی بی اعتمادیِ
اضطراب، سر می‌کشد
در روز عشق -
فریب می‌کارد
تردید، می‌سراید
انسانِ مضطربِ امروز!

○ - باد مرا بوسید

پشت به دریچه‌ی جان
خورشید که جوان بو
رو به خیال کوه
در امتداد شرقِ عریان
بلوغ آینه

بارهای اندیشه در رؤیا گم شد

چرا هنوز تو سلاخی
و من نشسته؟!

رو به دریچه‌ی جهان.
اندوهگین به باد تکیه داده بود
زن...
ایستاده...
چه قدر می‌توانست توفان باشد
تا سلاخ‌ها را بیازارد...؟!
در سمت‌های همیشه سرگردان
با اندیشه‌هایی تکه تکه شده
بی هراس دستنبد

باد مرا بوسید
در شرق جهت‌های گم‌کرده راه
و گرده‌هایم را
در انبانش کرد.

زمستان ۷۸

تبرستان
www.tabarestan.info

کرباسیان - ملیحه

(تولد ۱۳۴۶خ)

ملیحه کرباسیان، مترجم و شاعره معاصر در ارومیه به دنیا آمده است. تحصیلات خود را در اصفهان و قائم شهر سپس در تهران و در رشته‌ی ادبیات فارسی از دانشگاه علامه طباطبایی مدرک کارشناسی گرفت و با ادامه‌ی تحصیل خود در رشته‌ی فرهنگ و زبانهای باستانی راه خود را ادامه داد. از وی تاکنون دفتر شعر مستقلی منتشر نشده

است. اما یک اثر به نام «فرهنگ نمادهای سنتی» از «گی‌ئوبر» ترجمه و به همت نشرنو به چاپ رسانیده است. ملیحه کرباسیان در سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی به سمت سردبیری خبرنامه سرگرم کار می‌باشد.

کرباسی - زیبا

(تولد ۱۳۵۲ خ)

www.tabarestan.info تبرستان

زیبا کرباسی، شاعره‌ی معاصر، در تبریز چشم به جهان گشود. در کودکی با شادروان استاد شهریار آشنا شد و به دلیل دارا بودن قریحه‌ی شاعری مورد توجه استاد قرار گرفت و با آموزشهای وی و آشنایی به اوزان و قوافی و عروض و سایر صنایع شعری به سرودن شعر تسلط یافت. خانم کرباسی دو مجموعه از اشعار خود را به نامهای «کژدمی در بالش من» و «با ستاره‌ای شکسته بر دلم» در تهران انتشار داد. بعدها به خارج از کشور رفت و در لندن اقامت کرد. مجموعه‌ی سوم خانم کرباسی به نام «دریا غرق می‌شود» در لندن به چاپ رسید و منتشر شد.

○ - *انتظار*

درها باز و بسته می‌شوند
قطار، پر و خالی می‌شود
درها باز و بسته می‌شوند
قطار، نیمه خالی می‌شود
درها باز و بسته می‌شوند
قطار، خالی می‌شود
زنی
از تاریکی
هنوز
منتظر است
عاطفه‌ی شعرش را از شهریار می‌گیرد
حرفهای تو زیباست
بوی نقل عروسی می‌دهد

○ کاش می‌دانستی

باد می‌توفد
بیدمجنون، مجنون‌تر می‌شود
تو، بر من می‌توفی
گیسوانم پریشانتر می‌شود
اما
درخت عاشق
به چشم عاشقان، زیباتر است
کاش
می‌دانستی!

تبرستان
www.tabarestan.info

کرمانیان - مرضیه

(تولّد ۱۳۵۴خ)

مرضیه کرمانیان ، از شاعران معاصر در اردکان چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود تحصیل کمال کرده است. از شاعران پر استعداد است که در قالبهای سنتی و آزاد آثاری دارد. از وی هنوز دفتر شعر مستقلی به چاپ نرسیده‌است.

حجت دوباره

ما پیش از این سرودیم، این صحبتی دوباره است — با آنکه عاقلان را حجت همین اشاره است
هرچند دارد از دور دستی بر آتش، اما — توفان نمی‌شناسد موجی که در کناره‌است
بین دل من و او یک فصل اختلاف است — من در تدارک غم، او فکر جشنواره است
ای چشم! قطره قطره از گریه دست بردار — کی آب می‌شود باز قلبی که سنگواره است
بسیار می‌سرودیم از خون و زخم و خورشید — این پاره‌های آتش درد دلی دوباره است

کریمی افشار - عشرت

(تولد ۱۳۴۷خ)

عشرت کریمی افشار، شاعره‌ی معاصر در جیرفت به دنیا آمد .دوره‌ی دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رسانید و دیپلم گرفت. سپس به اصفهان رفت و در

دانشگاه اصفهان در رشته‌ی روانشناسی بالینی لیسانس شد. در همان سالها ازدواج کرد و در شهر بم اقامت کرد. داستانی به نام «حنجره‌ی سرخ» با الهام از زندگی خواننده‌ی مشهور داریوش رفیعی نوشته و به چاپ رسانیده و در بعضی قسمتهای داستان ابیاتی از اشعار خود را آورده است.

○ - **غمگین و دلتنگ**

در نگاه باران
لانه‌ی چلچله پرپر شد
در دلتنگی گل
آسمان باز آبی است
شاید چلچله‌ای
برای یافتن لانه
از آسمان ستاره‌ای قرض گیرد...

ای مهربان
از دستانت
به اندازه‌ی زیباترین بهار
برای درخت کوچک قلبم
گل می‌خواهم
و برای شب تاریک و تنهای پنجره‌ی دیدار
از چشمانت یک آسمان ستاره باز می‌چینم
باز کن پنجره را
می‌لرزد احساس.

تبرستان
www.tabarestan.info

کریمی - فروغ

(تولد ۱۳۵۰ خ)

دکتر فروغ کریمی ، شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل زاده شد. در دبیرستان ملالی آموزش دید. سپس به دانشکده‌ی پزشکی وارد شد و قریب چهار سال و نیم صرف وقت

کرد اما به علت نابسامانی وطنش مجبور به ترک دیار گشت و دفتر شعرش را بنا به شرایط سفر به دامن دشتهای پهناور پرتاب کرد. در آمستردام تحصیلات پزشکی را ادامه داد و در همان شهر سکونت دارد.

○ - دلتنگی‌ام را

دلتنگی‌ام را
در درازای اتاقم قدم می‌زنم
از زادگاه من
تا زادگاه کودکم
در یک انجماد.

تبرستان
www.tabarestan.info

با اندهان منجمد در کوچه‌های سرد حافظه‌ام
زنجیر نازک لبخند کودکم را
به پای دیوانگیهایم بسته‌ام
وقتی سر به دیوار زدن را
چون خواهش سرکش در سرم،
- مسکن پراکندگیهای منجمد -
بیدار می‌کنند.
لبخند دیگری نیست
تا مذاب اندوهم را
در شیارهای ذهن خسته‌ام
با حضور واژه‌ها عبور دهد
لبخند دیگری نیست
تا نمردنم را ثابت کند.

کسروی - فاطمه

(معاصر)

فاطمه کسروی، متخلص به «حوری» شاعره‌ی معاصر در تهران دیده به جهان گشود. او

دیپلمه است. سرودن شعر را از ۱۳۴۰ آغاز کرده و به سبک و شیوه‌ی قدما، شعر می‌سراید :

یادبود روز مادر

مادر،ای هستی من، گو که پدیدار که‌ای؟ مخزن عشق که ومظهر انوار که‌ای؟
حسن و اوصاف تو غوغا فکند در دل دوست هر زمان یاد کند، جمله ز اسرار که‌ای؟
تو، به کاشانه‌ی ما، نور می‌افشاندی و جان روشنی بخش کجا، رونق بازار که‌ای ؟
تو، بسی رنج کشیدی و فرویستی دم آه جان سوز کشیدی، تو گرفتار که‌ای ؟
سالها برد ترا عشق به منزلگه دوست آرمیدی و ندانم تو هوادار که‌ای ؟
تو ریاکار نبودی، تو به من باز بگوی سرّ این کار نهفتی،که طرفدار که‌ای؟
تو، به سرمنزل مقصود رسیدی مادر آشکار است که دلبسته و دلدار که‌ای؟
تو غم خلق همه خوردی و دلسوز بُدی از پس مرگ تو گویند، که غمخوار که‌ای ؟
مظهر عاطفه و عشق و وفا، روحت شاد مهر تو لایتناهی است، ز انوار که‌ای ؟
تو مرا ملجاءو مأوا، تو امیدی تو نوید پس ثنای تو بگویم، که وفادار که‌ای ؟
«حوری» این عشق و وفا را ز که آموخته‌ای به حقیقت متجلی است، نمودار که‌ای؟

www.tabarestan.info تبرستان

کسری - لیلا

(۱۳۶۸-۱۳۱۸خ)

لیلا کسری «افشار» ، فرزند سرهنگ محمد کسری ، در تهران ،متولد گردید. دروس ابتدایی و متوسطه را به پایان برد و به سرودن شعر آغاز کرد. از کودکی، به رشته‌ی ادبیات و فنون شعر وادب گرایش داشت. در هنر دوزندگی و نقاشی نیز ماهر بود. و از کینگز کالج انگلستان، فارغ‌التحصیل شده بود. او در بین شاعران نوپرداز، مزیت خاصی داشت و به دلیل مضامین نو و بکری که در سروده‌هایش به کار برده است بخصوص منظومه‌ی «افسانه‌ی گلگشت» ، در بین ادب دوستان شهرت داشت. وی در جوانی ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. دفتر شعر او به نام «یک پاییز و دو بهار» و «فصل مطرح نیست» و دفتر شعر دیگرش به نام «جشنواره این سوی پل» در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۸ منتشر گردید. این بانوی پر استعداد در پایان عمر به بیماری سرطان دچار شد و با تلخی بسیار به سال ۱۳۶۸ در امریکا درگذشت.

افسانه‌ی گلگشت

لای لای، ای دل به‌خواب، ای دل به‌خواب
شهر، تاریک است و خواب است، آفتاب

لای لای، ای دل، مبادا سرکشی
دل، مبادا سر ز بالین برکشی

دل مبادا نو کنی دیدارها
نیست خشتی تازه بر دیوارها

رنج و حسرت، ترکتازی می‌کنند
در سرامان، عشقبازی می‌کنند

عرصه‌ها بر پاکبازان تنگ‌تر
قصه‌های قصه‌گو بیرنگ‌تر

دوستی، بر سنگ نفرتها شکست
آدمیت - آبِ ناآبستن است

وعده‌ها، در رهگذار باد ماند
از بهاران، باغ، بی شمشاد ماند

دشت - ظلمانی‌تر است از گورها
کاروانیها - همه - شبکورها

پیش پا، دستی نیفروزد چراغ
مرگ هم از ما نمی‌گیرد سراغ

دل - مبادا از قفس بیرون شوی
یا از این غوغاگری افسون شوی

آه...این فریاد ما - آواز نیست
اشکمان از حسرت است از ناز نیست

ناز را دیگر خریداری نماند
غم به دلها ماند و غمخواری نماند

دل - چرا بیهوده آزارت کنم
اشک ریزم تلخ و بیدارت کنم

لای لای، ای دل که اینجا رام...به
در چنین مرداب غم - آرام....به

شهر تاریک است و خواب است، آفتاب
لای لای، ای دل به‌خواب، ای دل به‌خواب

باز باران می‌دمد بر سبزه‌زار
سبزه، دامن می‌کشد بر کوهسار

باغ را، گل زندگانی می‌دهد
زندگی بوی جوانی می‌دهد

آسمان، از اختران پر خنده، باز
لحظه‌ها از عاشقی آکنده، باز

شاخه را با زندگی پیوندها
جوی، سرشار از بهار آوندها

باز، بلبل، شهرزادی قصه‌گو
لاله چون جامی که خندد بر سبو

موی سنبل، چلچراغی از امید
عطر نعنا، پاکتر از صبح عید

از درون چشمه می‌جوشد بهار
از بهار، افسانه گوید آبشار

چشم مشتاق زمین بر موی بید
بوسه‌ها می‌ریزد از گیسوی بید

دی، به دوش افکنده تنهاییش را
برده با خود، رنج رسواییش را

باز باران می‌دمد بر سبزه‌زار
سبزه دامن می‌کشد بر کوهسار

آه، اما من همان سرمای دی
من تنفس‌های جانفرسای دی

www.tabarestan.info تبرستان

من، در این گرداب، پا در گل هنوز — موجِ یک دریایِ بی ساحل هنوز
آه، اما با تمام خستگیم — باز پابندم به این دلبستگیم
باز می‌خوانم در این شبهای تار — قصه‌ای از قصه‌های نوبهار
ای تو، تنها آفتاب عاشقیم — آخرین برگ از کتاب عاشقیم
ای تو، در رگهای من، غم ریخته — عشق را با خون من آمیخته
ای تو، شوق افزای این شیداییم — نقطه‌ای پایان هر رسواییم
ای شراب عاشقی در کام من — رویش عشق تو در اندام من
ای تو، جان پرورتر از ابر بهار — بر کویر تشنه‌ی جانم ببار
با بهاران آشنا کن، دشت را — زنده کن، افسانه‌ی گلگشت را

www.tabarestan.info تبرستان

کسمایی - شمس جهان

(۱۳۴۹-۱۲۶۲ خ)

شمس جهان کسمایی، فرزند خلیل و همایون، از شاعران توانا و پیشتاز دوره‌ی مشروطیت است. خاندان کسمایی، گرجی بودند و در حمله‌ی آقا محمدخان قاجار به قفقاز، به یزد مهاجرت کردند. شمس جهان، در یزد، به دنیا آمد و در همان شهر، کسب فضل و کمال کرد. با بازرگانی به نام حسین ارباب زاده، ازدواج کرد و به روسیه رفت. مدت ده سال در آنجا اقامت کرد. پس از انقلاب کمونیستی (۱۹۱۷ میلادی) (۱۲۹۵ ش) با همسر و دو فرزندش، اکبر و صفا، به تبریز برگشت. پسرش اکبر، در قیام جنگل کشته شد. خانم شمس پس از درگذشت همسرش به همراه دخترش صفا، برای فروش املاک شوهرش، به یزد رفت و پنج سال در آنجا اقامت کرد، سپس به تهران آمد و در ۷۸ سالگی درگذشت. خانم شمس کسمایی، از بانوان متجدد و پیشرو بود .اشعاری در باره‌ی عقب ماندگی بانوان سروده است. اگر بگوییم که این شاعر نوگرا، جزو نخستین شاعرانی است که سرودن شعر نو را آغاز کرده است و بر دیگر شعرای نوپرداز، سبقت دارد، حرفی به گزاف نزده‌ایم. شعرهای «اشرف مخلوق»،« شرق و غرب» و «فلسفه‌ی امید» حاوی اندیشه‌های تازه اجتماعی است .

اشرف مخلوق

من اگر اشرف مخلوق ز نوع بشرم — پس چرا همچو بهایم، به ستم باربرم؟!

آدمم گر به حقیقت، ز چه بیچاره شدم پیش انظار اجانب، خجل و بی هنرم
فرق، مابین من و حضرت انسان، این است اوست بینا و شناوا، همه من کور و کرم
وطنم روی زمین است نه در جوف قمر زیر پایم همه زر، عجز به همسایه برم!
در جهان، ملت ایران به اصالت مشهور به همین نقطه بود فکر و امید و نظرم

شرق و غرب

ما که پرورده‌ی شرقیم و ز سرچشمه‌ی نور از چه در ظلمت جهل و ز تمدن شده دور
غرب از سعی و عمل، مخترع طیاره ما ز فقدان عمل، گوشه نشین و مهجور
پرتو نور تو ای مهر فروزنده، چرا کرده این قدر مرا ساکت و مهجور و هیور؟
بس که از فیض طبیعت شده‌ام مستغنی نیست حاجت به اثاث و نبود گنج، ضرور

www.tabarestan.info تبرستان

فلسفه‌ی امید

ما در این پنج روزه نوبت خویش چه بسا کشتزارها دیدیم
نیکبختانه خوشه‌ها چیدیم که ز جان کاشتند مردم پیش
زارعین گذشته، ما بودیم باز ماراست، کشت آینده
گاه گیرنده، گاه بخشنده گاه مظلم، گهی درخشنده
گرچه جمعیم و گر پراکنده در طبیعت که هست پاینده
گر، دمی محو، باز موجودیم

کسمایی - هایده

(۱۳۷۸-۱۲۹۱ خ)

هایده کسمایی، متخلص به «عود» از شاعران معاصر است. وی، در دهه ۵۰-۴۰ در انجمن ادبی صائب تهران، عضویت داشت و اشعار خود را، در آن انجمن قرائت می‌کرد. از این بانوی بلند اندیشه سه دفتر شعر به نامهای «شاهزاده زیبایی»، «جهان مجهول» و «دیباچه‌ی دهر» باقی مانده است.

تصویر

تا نسوزیم به صد مرحله در ملک وجود ره نیابیم خود آخر به بهشت موعود
نگذاری اگر ای دوست در این کوره‌ی دهر نشوی پخته و آید به سرت هردم، دود
دوری از عشق و صفاتش، به هوا سرگردان زیر بار هوس و آز، نخواهی آسود

چاره‌ای هست به هر درد و توان درمان کرد مگر آن درد که دارد به دل خویش، حسود
دارم امید که رهرو ببرد، راه به دوست که به جز کوشش خود، کس نبرد هرگز سود
قدر والایی و عزّت، همه در همت توست کوششی کن که بری گوی و بیابی مقصود
سازش و سوختن و همّت و دل می‌باید تا توان ساختن از تجربه، تصویری «عود»

راز خموشی

چشم دل را به جمال تو ز بس دوخته‌ام راز هستیّ تو را هم ز تو آموخته‌ام
رسد آهنگ سرودم مگر از هاتف غیب تا که از لطف تو، گنج سخن آموخته‌ام
گره از کار گشودن شود آسان با عشق این چراغیست که در راه خود افروخته‌ام
من به بزم شب خاموش تو انسی دارم که بسی راز خموشی ز شب اندوخته‌ام
آشنای تو شدم، روشنیم بخشیدی که گه شادی و غم «عود» صفت سوخته‌ام

www.tabarestan.info تبرستان

کشور - هروی

(تولد ۱۳۴۰ هـ‌ق)

بانو کشور، دختر محمد عثمان، متخلص به «حاذقه» از پارسی‌گویان معاصر افغانی است. وی در هرات متولد شد. در همانجا تحصیل کرد. و به زبان انگلیسی نیز تسلط دارد. دیوانش دارای دوازده هزار بیت می‌باشد. وی، تألیفاتی به نامهای «در حیات نسوان»، «همکاری ملت» دارد و اشعاری نیز به زبان پشتو (زبان مادری) سروده است. ابیات زیر، مشاعره‌ای بین شایق هروی و حاذقه است. از وی ۱۵۰ مقاله به پارسی و پشتو باقی مانده. کتاب آزادی نسوان و مهد آرین (در تاریخ هرات از عهد تیموریان تا عصر حاضر) از تألیفات اوست. اما متأسفانه از اشعار او نمونه‌ی جالبی به دست نیامد.

کلامی - پروشات

(تولد ۱۳۴۸ خ)

پروشات کلامی، شاعره، نقاد و مدرس معاصر، در تهران زاده شد. پس از تحصیل دبستان و دبیرستان در هنرستان عالی موسیقی آموزش پیانو را آغاز کرد و در آموختن فن نقاشی نیز کوششهایی را به عمل آورد. سپس از دانشگاه در رشته‌ی ترجمه، دانشنامه گرفت. فعالیتهای خانم کلامی در هنرهای نقاشی و موسیقی و نقد کتاب است. در

رشته‌ی ادبیات زبان فارسی و ادبیات‌انگلیسی نیز مدرک کارشناسی دارد. سرودن شعر یکی دیگر از دلبستگی‌های اوست. وی در ۱۳۷۶ به آمریکا رفت و در آنجا نیز دانشهای خود را تکمیل کرد و به تدریس در دانشگاه دیویس کالیفرنیا اشتغال یافت. از وی یک مجموعه‌ی شعر به نام «دفتر دوری» از سوی انتشارات خط سوم در ۱۳۷۵ به چاپ رسیده است. از سروده‌های وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

کلانتری - قمر زمان

(تولد ۱۳۴۷ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو قمر زمان کلانتری، متخلص به «زمان» از شاعران معاصر است. وی، در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در انجمن ادبی صائب، عضویت داشت و اشعار خود را در آن انجمن قرائت می‌کرد. از حال کنونی وی اطلاعی به‌دست نیامد.

نثار گهر

شکایت از دل خود یا ز جور یار کنم — ز بخت خود گله، من، یا ز روزگار کنم
فلک جدا ز منش کرد و در شگفتم من — که باز در غم هجران او، چه کار کنم
ز بخت خویش ملولم من و نمی‌دانم — ز بخت ناله کنم یا ز جور یار کنم
اگر که بار دگر بینم آن پری رو را — از آنچه دیدم از او، شکوه بیشمار کنم
کجاست محرم رازی که در برابر او — هر آنچه را که نهان دارم آشکار کنم
اگر دوباره به چنگ آرمش، ز دیده، گهر — به خاکپای وی از هر طرف نثار کنم
از آنچه می‌کشم از دست دل سزد که «زمان» — شکایت دل خود را به کردگار کنم

کلانتری - مریم

(تولد ۱۳۴۷ خ)

بانو مریم کلانتری، دختر لطفعلی آذر کلانتری، شاعره‌ی معاصر از نواحی کویر است وی، در کودکی پدر را از دست داد و با سختی و مرارت بزرگ شد. سرانجام موفق به اخذ مدرک کارشناسی در مدیریت آموزش گردید. علاوه بر سرودن شعر در سبکهای کهن، در زمینه‌ی نثر نیز مهارت دارد. هم اکنون در دبیرستانهای مشهد به سمت دبیر به تعلیم و تعلم اشتغال دارد.

سرود عشق

چـرا گـریان و نـالانم، چـرا زار و پـریشانم — همی دانم که بیمارم، چو دور از کوی جانانم
به‌سان موج بـی‌حاصل،بـه‌ساحل‌می‌زنم‌سررا — نـوای نـای نـالانم، ز درد خـویش حـیرانـم
در این دنـیای وانـفسا، خـدایـا یـاریم فـرما — کـه مـن، آزاده‌ای از بـندیانِ کـنج زنـدانـم
دل افـسرده‌ام، سـامان نـمی‌گیرد ز هـجرانش — کجا دارد خبر یـارم، ز درد فـاش و پـنهانم
حدیث غم نوید کـلک نـالانم در ایـن دفـتر — به بحر غم در افـتادم، اسـیر مـوج و تـوفانم
نشان از بی نشانی دارم و سوزم ز هـجرانش — میان جـمع یـارانـم،چـو مـوی او پـریشانم
شباهنگم ز غم یا حق،به شاخ تاک خشکیده — گل پژمرده از بـاد خـزان بـر طـرف بسـتانم
زرنـــج‌دوری‌یاری،بـــه‌شوق‌کعبه‌ی‌کویی — سرشک‌غم‌به‌چشمانم،به‌لب‌چون‌پسته‌خندانم
نگاهت صدسخن‌دارد،نگاهم صدسخن دارد — سرودی شعر نابی، نـغمه‌ی مـرغ غـزلخوانـم
انیس دردو غم «مریم» ندارد غیر تـو هـمدم — تو هم دردی و درمانم، سرود عشق و ایمانم.

www.tabarestan.info تبرستان

کمالی - اعظم

(تولد ۱۳۲۲ خ)

اعظم کمالی، شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید و به اخذ لیسانس در رشته‌ی باستانشناسی و فوق لیسانس در رشته‌ی زبانهای نیمه زنده موفق گردید.

وی در زمینه‌ی گویشها، پژوهشهای ارزنده‌ای دارد. مدتی به تدریس اشتغال داشت و چند سالی است به کشور آلمان عزیمت کرده است. از وی تا کنون مجموعه‌ی اشعاری منتشر نشده است.

آشـــفتگی از غـمزه‌ی گـیسوی تـو دارم — مـســتی ز ریـاحین سـر کـوی تـو دارم
مستم مکن ای یار، مـرا حـاجت مـی‌نیست — مـســتی ز بـــرای خـم ابـروی تـو دارم
مسـتی مـپسندم ز لب سـاغرو هـر جام — تـا چشم بـر آن نـرگس جـادوی تـو دارم
آهسـته بکش شـانه بـر آن خـرمن گـیسوی — صـد قـصه در آن سـلسله‌ی مـوی تـو دارم
ز آوارگـــی و دربـــدری عـیب مگـیرید — ایـن قـصه ز چشمان چـو آهـوی تـو دارم

***

بامدادان چو صبا، زلف چمن شانه زنـد — بلبل از عشوه‌ی گل، خنده‌ی مستانه زنـد

یار سیمین بر و گیسو سیهم باز آید — عشوه ریزد ز نگه، حلقه در خانه زند
با تمنا بگشایم در و شیدا گویم — دیرتر از دگران شمس به کاشانه زند
صبح آن نیست که خورشید در آید ز سما — صبح آن است که دلدار دَرِ خانه زند

کنگرلو - وحیده

(تولد ۱۳۲۷خ)

وحیده کنگرلو (مهدویان) فرزند عطاءالله، متخلص به «وحیده» از شاعره‌های معاصر است. وی در تهران، دیده به جهان گشود. پدرش از ایل کنگرلو و مادرش از زنان ادیبه و فاضله بود. خانم مهدویان، تحصیلاتش را در تهران به پایان برد و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی فارغ‌التحصیل گردید. از دوران کودکی بر اثر راهنماییهای مادرش، با بزرگان شعر و ادب آشنا شد. خود در این باره می‌گوید:« از کودکی، اندیشیدن را دوست داشتم. نسیم سحر، عظمت کوهسار، ناله‌ی جویبار و کلمات دلنشین، روحم را نوازش می‌داد. از همان نوجوانی، به مطالعه آثار سعدی و حافظ و پروین اعتصامی پرداختم و بعد هم به اشعار استاد شهریار علاقه پیدا کردم و در حقیقت هر چه دارم، از دولت مادر دارم.» خانم مهدویان، سرودن شعر را از سال ۱۳۵۷ آغاز کرد. از این شاعره تا کنون مجموعه‌ی مستقلی چاپ و منتشر نشده است.

www.tabarestan.info تبرستان

جوانی گمشده

گم شد به جستجوی تو جانا، جوانی‌ام — بر باد رفت، برگ و بر زندگانی‌ام
ما را دگر به بودن و ماندن چه حاجت است — ای عمر، بهر چیست چنین سرگرانی‌ام
شد کاروان عمر و به گَردَش نمی‌رسیم — من آتش جداشده‌ی کاروانی‌ام
من خسته از نشیب و فراز کشاکشی — ای زندگی، بگو به کجا می‌کشانی‌ام
یک عمر جای شهد محبت، به کام من — زهر عقوبتی است که دایم چشانی‌ام
دست محبتی به رُخم رنگ و رو نداد — از سیلی سپهر، چنین ارغوانی‌ام
از ساحل بقا چه بگویم سخن که من — با زورقی شکسته، به گرداب فانی‌ام
من عندلیب خسته‌ی هجران کشیده‌ام — ای گل، ز بهر توست، همه نغمه خوانی‌ام
بنگر که بند بند وجود «وحیده» سوخت — در شعله‌های سرکش سوز نهانی‌ام
خاکستری بماند در این رهگذر به جای — آن هم رود به باد و نیابی نشانی‌ام

بوسه‌ی تحسّر

ای دوست، سراسر همه اندوهم ودردم — در جمع حریفانِ غمت، یکه و فردم
چون ذره شدم در گذرت تا که به هربار — بر من قدمی چون بنهی، دور تو گردم
خاکستر این سوخته پروانه‌ی دل را — بر عارض چون شمع فروزان تو گردم
خونی که نمودی به دلم از غم هجران — فرداست که روید ز مزارم گُلِ وَردَم
امروز غنیمت شمر این گرمی و شورم — فردا نکند سود که خاموشم و سردم
فردا که زنی بوسه به خاکم ز تحسّر — امروز بزن بوسه به رخساره‌ی زردم
روزی به سراغ دلم آیی که در آن روز — در دست نسیم است، همه ذره و گردم
با درد بسازد، دل بیمار «وحیده» — درمان نتوان خواست که پرورده‌ی دردم

www.tabarestan.info تبرستان

کولایی - حدیثه

(تولد ۱۳۱۸ خ)

حدیثه، فرزند قربان، شاعره‌ی معاصر تاجیکی در ناحیه‌ی خاولنگ از ایالت کولاب از مادر بزاد. تحصیلات خود را در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی تاجیکی در دانشکده دولتی تاجیکستان در سال ۱۳۴۱ خ خاتمه داد و در امور فرهنگی و روزنامه‌نگاری به کار پرداخت. سرودن اشعار را از ۱۳۳۸ خ آغاز کرد. در سال ۱۳۴۶ خ به عضویت کانون نویسندگان درآمد. بعضی از اشعار شعرای روسی را به فارسی برگردانید .نمایشنامه‌ای نیز انتشار داد. مجموعه اشعارش به نامهای «پیمان در ۱۳۴۸»، «شکرانه در ۱۳۵۸»، «نور و ابر در ۱۳۵۹»، «سامان در ۱۳۶۲»، «درگاه آفتاب در ۱۳۶۴»، «دنیای جوانی در ۱۳۶۵»، و «ارغون »را در ۱۳۶۹ خ انتشار داد. از اشعار وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

کنیزک - هروی

به: هروی - مریم، مراجعه شود.

کولابی - ستاره

(تولد ۱۳۳۸ خ)

ستاره کولابی، خواهر دیگر حدیثه فرزند قربان، شاعره‌ی معاصر تاجیکی در کولاب

متولد شد. رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی تاجیکی را در ۱۳۶۰ خ در دانشگاه دولتی تاجیکستان به پایان رسانید و مدرک لیسانس گرفت. او کار خود را در ماهنامه‌ی «مشعل» ویژه‌ی کودکان آغاز کرد. مجموعه شعر وی به نام «شاخه‌ی ارغوان» با مقدمه‌ای از شاعر شهیر تاجیکی «گلرخسار» در شهر دوشنبه و به سال ۱۳۶۴ چاپ و منتشر شده است.

وصل دوست

این شمس که می‌آید، از جانب تبریز است — این ریشه که می‌جنبد، از خاک ثمرخیز است
رازی که اسیرافتاد، اندردل و اندرلب — چون شیر زندپنجه،وان پنجه که‌خونریزاست
من دوش تو رادیدم، ای یار حقیقت گوی — ای وای، زبان تو، چون تیغ زبان، تیز است!
از گم شدنت ترسم، ای آنکه نئی از من — زیرا که زیاد از این ،ما را الم‌انگیز است
هر جا بروم بینم آن تیز نگاهت را — آویخته چون تیغی، قتّال و دلاویز است
آدم پس وصل‌دوست،تا سوی‌فلک در زد — این‌وصل،پرازدرداست،این‌حکم،غم‌انگیزاست

www.tabarestan.info تبرستان

کهبد - پریدخت

(معاصر)

پریدخت کهبد از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی بوده و در حال حاضر در آمریکا اقامت دارد و به همین جهت دلش گاه گاه هوای وطن می‌کند.

وطن

دلم هوای وطن کرده و پریشانم — زهجر مام وطن، همچو شمع سوزانم
به هر سرای جهان پا نهم ، بود زندان — بجز سرای صفا بخش مُلکِ ایرانم
در آن سرای، برآید مرادِ دل، آسان — کجا روم که بیابم نیاز پنهانم
به‌یاد زادگه خویش، هر شب و هر روز — به‌ناله مویم و گویم حدیث هجرانم
اگر چه در بر جسانان بسی برم لذت — زبهر دیدنشان، شادمان و خندانم
گر آنکه عمر، مجالی دهد که برگردم — کنم ز خاک وطن، سرمه‌ای به چشمانم
تمام کوه و بیابان آن بود پدرام — «پَریّ»آن بر و بومم اگر غزلخوانم

کیانی - آذر

(تولد۱۳۳۸ خ)

آذر کیانی شاعره‌ی معاصر، در شهر آغاجاری خوزستان متولد شد. تحصیلات وی در

رشته‌ی پیراپزشکی است و در رشته تخصصی خود مشغول به کار می‌باشد. او در سال ۱۳۶۳ خ ازدواج کرده و اینک یک فرزند دختر دارد. درکنار همسر و خانواده‌اش درکرج زندگی می‌کند. در ۱۳۸۰ مجموعه‌ای از سروده‌هایش «چرا کفشهایت جفت نمی‌شود شعر من» از سوی نشر «نیم نگاه» چاپ و منتشر شده است.

○ - در آسمان کودکی

در آسمان کودکی‌اش می‌پرد، هنوز
در آسمان پر رمز و راز و پر از بازی‌اش
غرور آسمان او، گاهی،
گاهی سر زده به مهمانی چشمهایش می‌آید
و جعبه‌ی خانه‌سازی را، به گوشه‌ای پرتاب
می‌کند
گاهی سفر می‌کند از تمام اندامش
و یک جعبه‌ی موسیقی سوغات می‌آورد
او، پر از مدادهای رنگی‌ست
و من نمی‌توانم
از خمیر رنگهایش
برای خودم عروسکی بسازم
در آسمان او می‌پرم،
هنوز
با مدادهای رنگی‌اش.

تبرستان
www.tabarestan.info

کیانی - پریوش

(تولد ۱۳۱۳خ)

پریوش کیانی ،شاعره‌ی معاصر، فرزند محمدعلی باقر کیانی، در تهران متولد گردید. دروس ابتدایی و متوسطه را در همان شهر فراگرفت و به اخذ لیسانس در رشته‌ی علوم سیاسی، از دانشکده‌ی حقوق نائل آمد و به زبان انگلیسی نیز تسلط یافت. وی، طبع شعر دارد و اشعار دلکشی می‌سراید.

حدیث عشق

آیا شود که بار دگر بر من اوفتد آن دیدگان مست گنه خیز اشکبار
آیا شود که این دل گم کرده آشنا آساید از خیال دو جادوی پر شرار

***

آیا شود که باز نشیند نگاه او در قعر دیدگان تب آلود خسته‌ام
یا آنکه وی، حدیث پر از سوز و عشق را دریابد، از میان دو لبهای بسته‌ام

***

آیا مقدر است که فردای من، به غم در رنج و انتظار، چو دیروز بگذرد
یا آنکه قادر است زمان گریز پا بر روی درد این دل پرسوز بگذرد

تبرستان www.tabarestan.info

***

ای فجر آرزو که چو لبخند نوشبار بر من تب و حرارت و مستی فشانده‌ای
می‌لرزم از برودت و سرمای مهر او تلخیِ عشق را تو به کامم چشانده‌ای

***

خشکیده بر لبم همه لبخندهای من بشکسته در گلو همه فریادهای من
رقصیده، ای بسا به دلم آرزوی او نشنیده گوش کس، همه این دادهای من

رؤیای شب

باز شب شد، دیو غم بیدار شد دل چو زلفش در تب و در تاب شد
زنگی شب، راه بر خورشید بست عشق رفت و عمر شیرین خواب شد

***

شاهباز آرزو بر بام عمر نانشسته پر زد و از جا پرید
چشم مستش بیشتر کز دل رود کُشت، ویران کرد، بر هم زد، درید

***

اشک دیده رنگ خون بر خود گرفت ریخت بر دامن به یاد روی او
ما به پشت سر نهاده عشق خویش دل سر پرواز دارد سوی او

***

باز هر گه دیدگان بالا کنم بینمش چون آرزو دور از من است
گر ببندم دیدگان بینم که باز در کنارم، گر چه مهجور از من است

کیانی - رایحه

(معاصر)

رایحه کیانی ،از شاعران معاصر است. وی، در تهران متولّد شده ودیپلمه است. او اشعار نو وکهن می‌سراید.اما هنوز دارای دفتر شعر مستقلی نشده است.

یاری

کاری بکن هنوز، اگر دوست داریَم — دستی بده که منتظر عشق و یاریَم
دارد که غصه می‌کُشَدَم چاره‌ای بَکن — چندی نمانده‌از من و از بُردباریَم
ای کاش می‌شد از همه دنیا بُرید رخت — ای کاش می‌زدی به سر، از سوگواریَم
ای وای من، چه مضطرب و گنگ گشته‌ام — آرایشم کجاست، چه شد هوشیاریَم
با بی صداقتان، دلم از دست می‌رود — باور نمی‌کنم تو چنین واگذاریَم
از عشق می‌گدازم و آخر به هیچ نیست — این خواهش همیشه و این آه و زاریَم

بگذار تا که کور شود چشم من که من
در راه دوست، عاشق چشم انتظاریم .

www.tabarestan.info تبرستان

کیمیایی - عفت

(تولد ۱۳۲۹ خ)

عفت کیمیایی، شاعره‌ی معاصر در شهر شاهرود، چشم به جهان گشوده است. سروده‌های ایشان‌از سال ۱۳۵۰، در جراید و مجلات، چاپ می‌شود .مجموعه‌ی اشعار وی ب نام «وعده‌ی ما آسمان آبی بود» در ۱۳۷۳ از سوی نشر دارینوش، منتشر شده است. خانم کیمیایی‌در زمینه‌ی نقاشی نیز مهارت دارد و با همسر و دو فرزندش در تهران زندگی می‌کند.

○ ۱ - باران و گندم

باران وگندمی تو
تو باران وگندمی
تشنگی، از تو ترانه می‌سازد
آدمی از تو سیراب
و من چون به خانه‌ات می‌آیم

بویِ عودِ دستانم را، شستشو می‌دهی
چشمهایم را، شستشو می‌دهی
و چراغم را با نور
و دلم را با دریا، شستشو می‌دهی
من به تو می‌پیوندم
من به قومی که عطر نان تازه و ترانه دارد،
باران و گندمی تو
تو باران و گندمی
بارانه گندمی تو....

تبرستان
www.tabarestan.info

○ ۲- سکوت ستاره

از جانب چراغ، ستاره، سکوت
جاری می‌شوی
از جانب روز، رؤیا، راز
جاری می‌شوی
تا طرح تو بر توتیای دیده، کاملتر شود
تو با سکوت ستاره، همسویی
تو با صداقت من
صداقت خیال من، هم اندازه‌یی
تو جاری جهانی
که جاری می‌شوی در رگهایم
تا دور، تا دریا، تا آن دقیقه‌ی موعود.
حالا «برایم چراغ بیاور»
یا روز، یا راز، یا رؤیا!.

کیوان - فرخ مهر

(تولّد ۱۳۳۰ خ)

فرخ مهر کیوان شاعر معاصر نخستین دفتر شعرش راکه حاوی اشعار سپید است در سال

۱۳۸۲ به نام «این جا خورشید از حوالی روز گذشته است» از سوی انتشارات تیزهوشان انتشار داد. به دو نمونه ازاشعار او توجه کنید .

○ - همکاسه

پنجرهٔ اتاقی در سکوت خواب خیابان
نقاش، بوم
می‌کشد تصویر
سیاه، سیاه
عبور عابری
سکوت خیابان
شکسته می‌شود
کند می‌رود عابر
با نفس‌های تنگ و سرفه‌های خلط دار
نوری لابه‌لای انگشتانش سوسو می‌زند
کند می‌رود با شانه‌های خمیده
سگان گرد زباله‌دان
به زوزه‌های شبانه
کند می‌رود عابر
همکاسه می‌شود گرد زباله‌دان

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - خواب‌های پریشان

خراب شدم
آنگاه که می‌ساختمت
تو در انگشتانم
پرواز را آموختی
و عشق را
تنها شب بود که
خوابهای پریشانم را
به نظاره می‌نشست .

کیوان - قدسیه

(۱۳۷۹-۱۳۰۷ خ)

بانو قدسیّه کیوان، (نراقی) شاعره‌ی معاصر، متخلص به «قدسی» در یک خانواده‌ی مرفه و محترم روحانی، در کاشان به دنیا آمد. در کودکی، پدر را از دست داد و تحت تربیت مادرش، پرورش یافت. با پسر دایی خود، ازدواج کرد و صاحب چند فرزند شد. سرودن شعر را در نیمه‌های زندگی آغاز کرد. با مجله‌ی روشنفکر، همکاری داشت. وی، از بانوان خیر و نیکوکار کشور ما بود. چندی در جنوب شهر، یک پرورشگاه ۲۵۰۰ نفری کودکان یتیم را سرپرستی می‌کرد و قریب ۷۲ سال زندگی کرد. از وی دو دفتر شعر به نامهای «دختر شبانه» و «سخن قدسی» به یادگار مانده است.

www.tabarestan.info تبرستان

تنهایی

تنها گمان مبر، ز تو تنها بریده‌ام — گویم تو را که از همه دنیا بریده‌ام
از هر که بوده و ز همه جا، رو نهفته‌ام — یکباره از تمام، به یکجا بریده‌ام
دلدادگی و دلبری از یاد برده‌ام — مجنون خسته‌ام که ز لیلا بریده‌ام
هنگام گل، ز باغ و چمن پا کشیده‌ام — عهد نشاط، از می‌و مینا بریده‌ام
چون بلبل خزان زده، خاموش مانده‌ام — در کنج آشیانه، ز گلها بریده‌ام
همچون درخت بادیه، تنها نشسته‌ام — ماهی صفت، ز دام و ز دریا بریده‌ام
آرامشم اگر چه ز طوفان خبر دهد — با جان پر خروش، ز غوغا بریده‌ام
«قدسی» تو شمع انجمنی، پامکش ز جمع — حیف آن که گفته‌ای تو، ز دنیا بریده‌ام

سند افتخار

برخیز بِستُریم ز دلها، غبار را — آریم در خزان طبیعت، بهار را
برخیز تا چو جمله‌ی آزادگان دهر — جوییم زندگانی آزاده‌وار را
در دفتر زمانه، به‌نام است و سرفراز — آنکس که دارد این سند افتخار را
برخیز بگسلیم ز پا، بند بندگی — و آنگه رها کنیم ز بند، این دیار را
ننگست بندگی وز دامان خویشتن — شوئیم جمله، لکه‌ی این ننگ و عار را
بهر نجات میهن و ملت، به پای خیز — اکنون ز هر زبان شنوی این شعار را
آنکس که کرده است چنین، روز ما سیاه — باید سیاه کرد بر او، روزگار را
ما بی سلاح و دشمن ما، غرق در سلاح — بنگر تو این شهامت و این ابتکار را

بـر عـزم و رَزم مـا بـه یـقین گـوید آفـرین آزاده‌یـی کـه بـنگرد ایـن کـارزار را
مـا را امـید بـر کـرم و لطـف ایـزد است گـو ایـن سـخن تـو، دشـمنِ در استتار را
«قـدسی» بـه صـدزبان بـه سـزا گـفته‌ای ثـنا آزادگـان پـاکـدل و هـوشیار را.

تبرستان
www.tabarestan.info

گ

گرامی - میناداخت

(معاصر)

میناداخت گرامی، از شاعران نغزگوی معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در جلسات انجمن حاضر می‌شد و اشعار خود را قرائت می‌کرد. از حال و وضعیت کنونی ایشان، اطلاعی نداریم. غزل زیر از سروده‌های اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

مرغ دل

می‌سپاری به کفِ رنج و ملالت، دل زارم — دل شوخ تو ندارد، خبر از حال نزارم
تو، شه کشور حسنی، منم آن بی‌کس مسکین — که گدایی به سر کوی تو، شد شیوه و کارم
بارالها، مددی کن که زبختم نگرانم — من شوریده چه سازم که اسیر غم یارم
جان به پای تو نهادم، به امیدی که از این پس — پی یک لحظه‌ی دیدار، چنان روز شمارم
که اگر جان برود، دل ز هوایت نرهانم — گله از بخت ندارم، چو بیایی به کنارم
مرغ دل می‌کَشدَم بال زنان بر سر کویت — نظری کن ز محبت، مفکن اینهمه خوارم
گر که از پرده برون ریخته اسرار نهانم — چاره‌یی کو،؟ که صبوری نبود چاره‌ی کارم
خوش بزی دلبر افسونگر فرخنده لقایم — چون نداری خبر از سوز نهان و شب تارم
مده ای دوست، به دست غم و بیداد زمانم — که پشیمان شوی از کرده چو آیی به مزارم

گرامی - هما

(تولد ۱۳۲۲ خ)

هما گرامی ، نویسنده، مدرس و شاعره‌ی معاصر، از پدر و مادری فرهیخته و هنرمند زاده شد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و در رشته‌ی روانشناسی و علوم تربیتی نیز فوق لیسانس گرفت. با یکی از استادان خود دکتر بهرام فره‌وشی ازدواج کرد و صاحب سه فرززند شد. اما مرگ ناگهانی همسر او را به

سختی متألم و ماتمزده کرد. اگر چه با این وجود از پای نیفتاد و همچنان به کار نویسندگی و تدریس و سرودن شعر ادامه داد. پرورش فرزندان خود را نیز به تنهایی عهده‌دار شد. سه دفتر از اشعار وی به نامهای «پیله»، «پنجره‌ها» و «در آبی باورها» در ۱۳۵۳و۱۳۷۱و۱۳۷۹ چاپ و منتشر شده است.

گریز

گفتی: شتاب رفتن من، از برای توست — آهسته‌تر برو که دلم زیر پای توست
با قهر می‌گریزی و گویا که غافلی — سرگشته سایه‌ای، همه جا در قفای توست
سر در هوای مهر تو رفت و هنوز هم — در این سری که از کف ما شد، هوای توست
خوش می‌روی به خشم و به ما رو نمی‌کنی — این دیده، از قفا به امید وفای توست
ای دل نگفتمت، مرو از راه عاشقی! — رفتی؟ بسوز، کاینهمه آتش سزای توست
ما را مگو حکایت شادی، که تا به حشر — ماییم و سینه‌یی که در آن ماجرای توست
بیگانه‌ام ز عالم و بیگانه‌ای ز ما — بیچاره آنکسی که دلش آشنای توست
بگذشت‌وگفت:این به قفس اوفتاده‌کیست؟ — گفتم:که‌این پرنده‌ی‌محزون،«همای»توست

تنهایی

نه هوای خانمانی که روم به آشیانه — نه دو چشم انتظاری که بخواندم به خانه
نه چراغ روشنی کاو بکشد به نور خویشم — نه دلی نه دلستانی که مرا شود بهانه
نه ترنّم هوایی نفس گرفته‌ام را — نه نسیم خواهشی در، خفقان تنگ خانه
به کدام قبله باید که نماز خود گزارم — به کدام سجده خوانم اَزیتم غایبانه
سرعشق و دست یاری، نگه امیدواری — عجب است اگر ببینم ز خلایق زمانه
نه نگاه مهربانی که از او پناه جویم — نه زبان غمگساری، دم گریه‌ی شبانه
به کدام دوست گویم غم دوست کشت مارا — ز کدام عاشقی مانده سخن، به جز فسانه
همه ذره‌های جانم ز هوای یار گوید — که گرفته پیکرم را، تب یاد او نشانه
ز گذشت کاروانها شب و روز رفته‌هایم — شرری به سینه مانده که به‌جاست جاودانه

گرایلی - عصمت

(۱۳۶۵-۱۳۰۵ خ)

عصمت گرایلی، شاعره‌ی معاصر، در مشهد به دنیا آمد و در همان اوان کودکی، با

www.tabarestan.info تبرستان

خانواده به عراق رفت و در شهر کربلا ساکن شد. با یکی از خوانین نیشابور که نام خانوادگیش گرایلی بود، ازدواج کرد و با او به خراسان بازگشت. در شصت سالگی درگذشت. خودش در باره‌ی سرودن شعر، چنین گفته است:« به طرز خارق‌العاده‌ای شاعر شدم. از کربلا به وطن (مشهد) بازگشتم و خدا به جز چند هزار بیت شعر، اولادی به من نداد.»

از وی یک دفتر شعر شامل غزلیات، قطعه ، مثنوی و رباعی باقی مانده است.

گر نه آن زلف سیه، بخت نگونسار من است — پس چرا در پی آزار دل زار من است ؟
چاره‌ی درد دلم را نتوان کرد طبیب — که لب یار، دوای دل بیمار من است
گو به زاهد که گواهی بدهد بر کفرم — که خَمِ طرّه‌ی مشکین تو، زنّار من است
گر کسی نیست پرستار دل من، غم نیست — که غم عشق دلارام، پرستار من است
کس نبیند به جهان، جفت رخ و ابروی دوست — آنکه طاق است به حسن از همه، دلدار من است
گفتم: از هجر تو بیچاره «عصمت» جان داد — گفت: غم نیست، بمیرد، که گرفتار من است

www.tabarestan.info تبرستان

گرگین - عاطفه

(تولد ۱۳۲۴خ)

عاطفه گرگین شاعره و روزنامه‌نگار از خانواده‌ی فرهنگی گرگین در تهران به دنیا آمد. بعد از خاتمه تحصیلات دبیرستانی در چند نشریه سرگرم‌کار شد. در ۲۴ سالگی با خسرو گلسرخی شاعر و روزنامه‌نگار معروف آشنا شد و به رغم مخالفت خانواده با وی عقد ازدواج بست و از او پسری به دنیا آمده که «دامون» نامیده شد. ماجرای دستگیری و محاکمه و اعدام گلسرخی به روحیه او شدیداً صدمه زد و در آستانه انقلاب اسلامی از ایران خارج شد. او در حال حاضر در فرانسه زندگی می‌کند. نخستین دفتر شعر او به نام «ترکه خورده‌ی بیشه‌زار جانم» در اروپا منتشر شده است و متعاقب آن دفتر شعر دیگری به نام «معاشرت آبها» در سال ۱۹۹۷ م از او در کانادا منتشر گردید. عاطفه گرگین سالهاست زندگی را دور از جنجالهای عقیدتی می‌گذراند. شاعری واقع‌گراست، آنچه از نیک و بد در پیرامون خود می‌بیند به تصویر می‌کشد و بیشتر از رنج فرودستان و محرومان جامعه می‌سراید.

○ - نومیدوار قدّیس من

(چشمان من، سرشار از ویرانه‌های شهر قدیمی است)
شهری میان لوت
ویرانه‌های سنگی
چون گیسوان سیاهم، تاریک
اینک برابر من خواب رفته‌اند .

تبرستان
www.tabarestan.info

(چرا برابر این یگانه توانایی من
مأیوس می‌شوی)
و می‌سپری مرا به آسانی
به دست باد که می‌آید از خیانت خواب ،
افق نشسته میانه‌ی چشم
و هرچه بخواهم،
به دست می‌آورم
من، بی افق، نگاه می‌کنم به جانب تو
این رود
این زندگیم را
حدود قصه‌های بسته نمی‌دانند
سرشاری از دو چشم تو می‌ریزد
وقتی سرانگشتان ملتمس تو
رؤیای گیسوان مرا خواب می‌کند
من انتهای تو را
از برق هر نگاه تو می‌فهمم.

وقتی تو را
در آن سپیده، ساکت‌دیدم
کسی درون من،

فریاد برکشید
دانستم که جز تو
هیچ چیز مرا کفایت نخواهد کرد.

تمام همهمه‌ی من، به سوی تو می‌آید
نومیدوار قدّیس من
در پشت پنجره
اینک کسی صدایم زد
دیدم تویی که با دستهای جنگلیت
از سپیده می‌آیی
ماندم
و دستهای خویش
گشودم.

تبرستان
www.tabarestan.info

گُلبن قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

بانو گلبن، از خانواده‌ی قاجار، دختر حسینقلیخان، برادر فتحعلیشاه قاجار، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. خطّ شکسته را بسیار زیبا می‌نوشت. بانویی ادیب و فاضل بود. بعضیها، تخلّص او را «گَلین» به معنی عروس نوشته‌اند.

غزل

گرم تو سر بُبری بر نیایدم آواز — ورم تو خون بخوری با کسی نگویم باز
به چنگ عشق مپرس از دلم که تاچونست — چگونه است کبوتر درون چنگل باز
ایازکی دل محمودمی ربود از دست؟ — اگر تو جلوه نمی‌کردی از جمال ایاز
منش به روی خود از خویش بسته‌ام ورنه — در سرای مغان از رهی است دایم باز
مرا که دست از آن چین زلف کوتاهست — از این چه‌ام که بود عمر در زمانه دراز
سرخُم‌ام بگشادی و باده خوردی اگر — سخن به بند دهان کو همی بود غمّاز
چنانچه همدل وهم دردمنست‌بیگانه — چه آشنای به هر چند کو بود همراز

به بارگاه بزرگان دلی شکسته وخرد هزار شکر که دارم به صدق بهر نیاز
مقیم بلده‌ی کرمان چه می‌شوی «گلبن» نمی‌روی عجبا چون؟ به خطه‌ی شیراز

***

چشمه‌ی لب بُوَد از چشمه حیوان بهتر منزل منظرت از روضه‌ی رضوان بهتر
آنکه در بندگیت داده سرودستاری بودن درگهت از تخت سلیمان بهتر

گلزار - لیلی

تبرستان www.tabarestan.info

(تولد۱۳۲۲خ)

لیلی گلزار، فرزند سید غلامحسین گلزار سجّادی، شاعره‌ی معاصر در خرم آباد به دنیا آمده و از روزنامه‌نگاران و شاعران معاصراست. وی، در نه سالگی پدر را از دست داد و تحت سرپرستی مادر شایسته و هنرمندش تربیت یافت. دروس ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود فراگرفت. دوره‌ی تخصصی طراحی پارچه را نیز در کشور آلمان گذرانید. به زبانهای آلمانی و انگلیسی تسلط یافت. بعدها در شرکت نساجی پارس به کار پرداخت. اولین مجموعه‌ی شعر خود به نام «آزادگی در اسارت» را در ۱۳۵۴ منتشر کرد. بعدهاناچار شد از همه‌ی کارها دست بکشد و سه فرزند خود راکه پدر را از دست داده بودند، سرپرستی نماید. لیلی گلزار تاکنون قریب پانصد غزل و دویست شعر آزاد و مثنوی و رباعی ساخته اما مجموعه‌ی آثارش را انتشار نداده است. او از سال ۱۳۷۰ به بعد با همسر دومش در هلند زندگی می‌کند.

مدار عشق

سررشته اگر به دست ما بود خورشید تو، پای بست ما بود
این میکده، می‌فروش اگر داشت سرمست و سیاه مست ما بود
هرکس به امید عشق برخاست حیرت زده از نشست ما بود
آن کس که ستوده عشق مارا خود منتظر شکست ما بود
آن لحظه که هست باید و نیست در هسته‌ی بود و هستِ ما بود
عالم به مدار عشق می‌گشت سررشته اگر به دست ما بود

نمیریم و نمردیم

ما حسرت آسودگی عمر نبردیم جز راه حقیقت، ره دیگر نسپردیم

خوردند بسی حسرت خاموشی ما را / فریاد که این زخمه جز از دوست، نخوردیم
آسوده نماندیم اگر از ستم خار / گلزار بقاییم که هرگز نفسردیم
همواره، چنان کوه، ستادیم در این دشت / گل خون دل، از دیده و از چهره ستردیم
افروخت اگر شعله سراپای جهان را / ما ابر دل خویشتن از دیده فشردیم
دیدند که مردانه حریفیم و ندیدند / در بازی این چرخ، چه کردیم و چه بردیم
گر خصلت درویشی ما گشت فراموش / ما شیوه‌ی آزردگی از یاد نبردیم
رفتیم، ولی جز سخن عشق نگفتیم / ما زنده‌ی به عشقیم، نمیریم و نمردیم

www.tabarestan.info تبرستان

نامه دل

از نامه‌ی دل، وقتی یک واژه نمی‌خوانی / از معنی کل، حتی یک برگ نمی‌دانی
آن جامه بدَر از جان، بیرون شو و بی پروا / اینک تو و این دریا، اینک تو و عریانی
از بستر جو برخیز، آواره‌ی دریا شو / با اینکه در این ساحل، حیرت زده می‌مانی
خاکستر داغ دل، دل سرد شود آخر / قادر نتوانی بود، این شعله بگیرانی
آوار نخواهد شد، دیوار سکوت، آری / فریاد نخواهد زد، دیوانه‌ی زندانی
آیینه، نگهدارد، این حرمت زیبا را / تا گاه دل ما را، می‌خواهی و می‌رانی
از باخت هراسی نیست، حتی به بهای جان / می‌بازی و می‌بازم، می‌دانم و می‌دانی

سلوک

عمری گذشت و انگار چشمی بهم نهادیم / گر چون کمان خمیدیم، همواره ایستادیم
آنجا که اوج و قعر از هستی گرفته ریشه / چشم از خطای بستیم، رازی دگر گشادیم
ما در سلوک عالم، راهی به غیر جستیم / هر سو که بسته راهی، اینسوی‌تر نهادیم
از انفجار شبنم، آری شبانه مردیم / با قطره‌های خورشید، باری دوباره زادیم
ای وای، آنچه ساده، در اختیار ما بود / چون باد داده بر ما، ناگه به باد دادیم
ای داوران همدست، پای دغل نکوبید / ما ساکنان طوفان، هم نسل و هم نژادیم
اینک تو و صبوری، تابی به جا نمانده‌است / آن سوی راه و این سو، چاهی که درفتادیم

گلستانه - مهرماه

(تولد ۱۳۱۰خ)

بانو مهرماه گلستانه، نقاش، نویسنده و شاعره از خانواده‌ی وحدت است. سالهاست در

آمریکا اقامت دارد. نقاش هنرمند وماهری است. تاکنون نمایشگاههای متعددی از نقاشیهایش در ایران و آمریکا برگزار کرده است. دفتر شعرش به نام «پروازها و یادگارها» و کتاب دیگری به نثر به نام «سیمرغان بلند آشیانه» در آمریکا منتشر کرده است. کتاب اخیر در باره‌ی زندانهای دوران قاجار با طراحی و نقاشی نویسنده تزیین و در سال ۱۹۷۷م در آمریکا چاپ شده است. از اشعارش نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

گلشن دهلوی

(سده‌ی ۱۱ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

گلشن خانم تخلص یکی از شاعران زن سده‌ی یازدهم پاکستان است. وی، از شاگردان میرمحمد تقی «خیال» بود. گویند: دیوانی داشته که نزد غلام مصطفی الله آبادی بوده و در واقعه‌ی قیام ضد انگلیسی سال ۱۲۵۳ خورشیدی ، از بین رفته است.

به‌خیال قد رعنای‌تو،ای غیرت گل سرو،آهی‌است که ازسینه‌ی «گلشن»برخاست

***

«گلشن» ز جلوه‌ی تو، پریخانه گشته است بوی گل از هوای تو، دیوانه گشته است

***

بی رخت، خار نماید به چمن، گل مارا ناله‌ی زاغ بود، نغمه‌ی بلبل ما را
در جهان همچو چناریم که با دست تهی هرگز از جا نرود پای توکل ما را
دُر شود قطره، چو افتاد ز ابر نیسان رهنما سوی ترقی است، تنزّل ما را

گلگون – مدینه [1]

(۱۳۰۵-۱۳۷۹ خ)

بانو مدینه گلگون، شاعره‌ی معاصر در یکی از شهرهای آذربایجان شرقی به دنیا آمد. تازه تحصیلات دبیرستانی را تمام کرده و سرودن شعر را آغاز کرده بود که غائله‌ی پیشه‌وری و حزب دموکرات در تبریز آذربایجان را فرا گرفت. مدینه گلگون که در یک

۱- شرح حال و تاریخ تولد و مرگ مدینه گلگون عیناً با حکیمه بلوری مشابه است و ظاهراً این دو شاعر یکی هستند.

خانواده کارگری متولد و با افکار کمونیستی آن زمان تربیت یافته و آشنا شده بود، به زودی به دموکراتها پیوست و برای آنها اشعار می‌سرود. پس از شکست پیشه‌وری نیز همراه دموکراتها به آذربایجان شوروی رفت و در آنجا با شاعر معروف به نام «بالاش آذراوغلو» ازدواج کرد و در همانجا مسکن گزید. از مدینه گلگون تاکنون قریب ده دفتر شعر به زبانهای فارسی، آذری و روسی در آذربایجان شوروی چاپ و منتشر شده است. وی در سال ۱۳۷۹ شمسی در همانجا درگذشت.

تبرستان www.tabarestan.info

گلناز - گلی

(معاصر)

بانو گلی گلناز، از شاعران معاصر است و در اشعار خود، مضامین نو وبکری به کار می‌برد.

نقاشی شاعر

خواستم عکس نگاهت را کشم عکس چشمان سیاهت را کشم
نرگسان مست تو، با یک نگاه کرد روز روشنم، شام سیاه

***

خواستم طرحی کشم زان ابروان چون هلال ماه، اندر آسمان
از فروغ روی ماهت ناگهان خیره، چشمم گشت و دستم، نیمه جان

***

خواستم نقشی ز لبهایت کشم از لب خندان و گویایت کشم
بس هوس آلوده و لغزنده بود طاقتم رفت و قلم از کف ربود

آلبوم

در دفتر زندگانی من نقشیست ز نوجوانی من
هر برگ که می‌کُنم از آن باز گویی که گذشته گردد آغاز
یادیست ز روزگار دیرین با خاطره‌های تلخ و شیرین

***

گاهی به زمان خردسالی با آنهمه لطف و بی خیالی
با شور و نشاط کودکانه آغاز قدم در آستانه
یادیست ز روزگار دیرین با خاطره‌های تلخ و شیرین

***

بر دوست چو بنگرم، شوم شاد شادم که مرا نبرده از یاد
بر چهره او، محبت و پند در هر نگهش، هزار لبخند
یادیست ز روزگار دیرین با خاطره‌های تلخ و شیرین

***

تصویر تو، با لبان خاموش گویند مکن مرا فراموش
چشمان تو، با نگاه گویا افسانه سرای عشق و رؤیا
یادیست ز روزگار دیرین با خاطره‌های تلخ و شیرین

www.tabarestan.info تبرستان

گنابیگم داغستانی

(سده‌ی ۱۲ هجری)

گنابیگم، دختر علیقلی خان واله داغستانی (قفقازی) و همسر عمادالملک غازی‌الدّین خان بهادر، از پارسی سرایان است. او را، گل رعنای گلستان و کمال حسن و جمال توصیف کرده‌اند. وی، جمال صورت را با کمال معنوی همراه داشت. از پارسی گویان سده‌ی دوازدهم هجری است. از شاگردان قمرالدین میرسوز و میرزا رفیع سودا بود. از اشعار اوست:

تا کشیدی از نزاکت، سرمه‌ی دنباله‌دار شد عصای آبنوسی، چشم بیمار تو را

***

جگر، پرسوز، دل، پرخون، گریبان، چاک و جان برلب خدا را شرم می‌آید ز سامانی که من دارم

***

از حال ما مپرس که دل چاک کرده‌ایم لخت جگر بریده، ته خاک کرده‌ایم

گنجعلی خانی - پری

(معاصر)

پری گنجعلی خانی، از شاعران معاصر و دبیر فاضل دبیرستانهای کرمان است. دروس ابتدایی و متوسطه را در همان شهر فراگرفت. از دانشگاه آزاد کرمان در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، لیسانس شد. او از شاعران نوپرداز است و گاهی شعر کلاسیک هم می‌سراید.

دل من؟به توچه گویم! چه کنم!چه چاره جویم — به که درد خود بگویم، که تو هم شدی عدویم
رخ زرد هر که دیدم، سخنش اگر شنیدم — همه بود شکوه از تو، ز تو، ای ستیزه‌جویم
توکه جام آرزوها، نگرفته در شکستی — ز چه رو دَهی نویدم، که شوی تو مست کویم
تو زبس به سینه‌ی من، غم بی سبب نشاندی — ره تنگ آه بستی، ز چه را ه شکوه گویم
تو دلا، حقیر و پستی، در گفتگو ببستی — به خدا، گذار خاکت، شده راه آرزویم.

گنجه‌ای زاده - طاهره

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

طاهره گنجه‌ای زاده‌ی روحانی، از شاعران معاصر و از دبیران فاضل و دانشمند کرمان بود. وی یک عمر در آموزش و پرورش کرمان تدریس کرد و در آستانه‌ی بازنشستگی بود که جان به جان آفرین تسلیم نمود. مشخصات دیگری از وی در دست نداریم.

گنجوی - رضیّه

(نامعلوم)

بانو رضیّه گنجوی از بانوان شیرین سخن پارسی گوی قفقازی است. زمان زندگی وی معلوم نشده و به جز چند رباعی اثر دیگری در تاریخ ادبیات باقی نمانده است. چند رباعی از وی در نزهت‌المجالس نقل شده است.

مه بر رخ تو گزیدنم دل ندهد — وز تو صنما بریدنم دل ندهد
تا از لب نوش تو چشیدم شکری — از هیچ شکر چشیدنم دل ندهد

***

آن زلف مگر سر به سمن آورده — برگرد سمن مشک ختن آورده
گویند خطی است آن که گرد رخ اوست — خطی است ولی به خون من آورده

گنجوی - رقیّه

(سدهٔ هفتم هـ ق)

رقیه گنجوی پیش از نیمه‌ی دوم قرن هفتم هجری می‌زیست و از بانوان با سواد و شاعره‌ای هنرمند بود.

هرچند چو خاک راه خوارم گیری خاک توام ارچه خاکسارم‌گیری
در هجر غمم ز اشک شاید که به کف نزدیک لب آیی به کنارم‌گیری

گنجی - نرگس

(تولد ۱۳۴۲خ)

نرگس گنجی، متخلص به «نرگس» از شاعران معاصر است .وی در شهر کرد، چشم به جهان گشوده و در اصفهان تحصیل کمال کرد. فوق‌لیسانس زبان و ادبیات عرب و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان است. نرگس گنجی در حال حاضر، به پژوهش و ترجمه و تدریس و سرودن شعر، اشتغال دارد. «تاک تشنه» نام مجموعه‌ی اشعار اوست. غزل زیر، از سروده‌های اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

بهار کاغذی

عالم خاکی، قلم در سرنوشت ما، نبُرد این بهار کاغذی، ره در بهشت ما نبُرد
از تو پنهان نیست سرّ سرفرازیهای ما هیچکس غیرازتو،دستی در سرشت‌مانبُرد
سالها خشت‌سخن بر صفحه‌ی دریا زدیم بوی عشقی،موج سرگردان،زخشت ما نبُرد
از نشای دل، شیار حرف ما لبریز شد دل‌شناسی، خوشه‌ی‌ذوقی، ز کشت ما نبُرد
ای نگاه آسمانی، از زمین،سنگین مباش بینوایی، بر عیار خوب و زشت ما نبُرد
گرچه ما در پیرهن، از غنچه‌ها پنهان تریم نیست گلبرگی، که بویی از بهشت مانبُرد

گنجی - نوشین

(تولد ۱۳۱۹ خ)

بانو نوشین گنجی، (فرزند اقبال گنجی) متخلص به «نوشین» شاعره‌ی معاصر، در شهر نیشابور، چشم به جهان گشود. دیپلم دبیرستان دارد. سرودن شعر رااز ۱۳۳۰ آغاز کرد. به سبک کهن، شعر می‌سراید. از اشعار وی تاکنون مجموعه مستقلی چاپ و نشر نشده است.

اشک من

ای رفته ز کف، جوانی من یاد آور کامرانی من
کو آن همه ذوق و شوق و امید کو آن همه شادمانی من؟

یکباره شکست شاخ امید / پژمرد، گل جوانی من
آتش بُدم و فسردم اکنون / بنگر تو، به سرگرانی من
صد مرتبه، جان به لب رسیدم / ای وای ز سخت جانی من
با آن همه عشق و انس و الفت / با آن همه مهربانی من
افسوس که هیچ کس ندانست / قدر من و جانفشانی من
می‌سوزم و کس خبر ندارد / زین سوز و تب نهانی من
شب تا به سحر، شراری از غم / شد موجب دُر فشانی من
ای اشک، به جز تو کس نباشد / شایسته‌ی همزبانی من
ای گوهر تابناک دیده / ای چشمه‌ی جانفشانی من
جاوید بمان، تو در کنارم / ای مایه‌ی زندگانی من
همخانه‌ی محنت است «نوشین» / پرسند اگر، نشانی من!

www.tabarestan.info تبرستان

گوهر قاجار

(زنده ۱۳۱۹ هـ‌ق)

حاجیه گوهر خانم، دختر موسی خان قاجار، نواده‌ی دختری فتحعلیشاه و دختر طیفون بیگم، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، زنی دانشمند وفاضل بود. علاوه بر دارا بودن طبع شعر، از ستاره‌شناسی نیز سررشته داشت. دیوان اشعارش شامل شش هزار بیت‌است، که در سال ۱۳۱۹هـ‌ق منتشر شده‌است. گوهر قاجار تا سال ۱۳۱۹ هـ‌ق زنده و در قید حیات بود. اشعار زیر از سروده‌های اوست:

پیک پی خجسته

ای پیک پی خجسته که داری پیام دوست / باز آی تا که بذل کنم جان به نام دوست
گر خون ما به غمزه بریزد، سزا بود / دانیم فقر خویشتن و احتشام دوست
بودم اگر چه خسرو ملک وجود خویش / اینک شدم به صدق و ارادت، غلام دوست
سرتا به پای گوشم و آن هم در انتظار / تا بشنوم از آن لب شیرین، کلام دوست
عمری بدین امید، شب و روز می‌کنم / تا کام گیرم از لب یاقوت فام دوست
این افتخار بس به جهان «گوهرا» تو را / کاندر درون جان و دلت شد، مقام دوست

پرستار بیماران

یارب آن طرّه‌ی طرّار، دو خونخوارانند — یا همانا که پرستار دو بیمارانند

ای صبا، نافه از آن طرّه، تو آهسته گشا — که بدان سلسله‌ی زلف، گرفتارانند

نرگسانی که سر ازخواب گران برفکنند — چه غم ازحال دل و دیده‌ی بیمارانند

عیب ما باده‌کشی نیست اگر در نگری — واصل رحمت حق، جمله گنهکارانند

«گوهرا» چند بری در خم آن طُرّه، پناه — رحم کم جوی در این ره که ستمکارانند.

تبرستان
www.tabarestan.info

ل

لاجوردی - صهبا

(تولد ۱۳۳۶خ)

صهبا لاجوردی از شاعران معاصر و از بانوان فرهیخته و فاضل می‌باشد. وی در سال ۱۳۷۰ از دانشگاه تهران در رشته‌ی کتابداری فوق لیسانس و در همان سال نیز در رشته‌ی روانشناسی تربیتی شرکت، و موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس شده است. او اشعاری به سبک نو و کلاسیک می‌سراید که دو نمونه از آثارش آورده می‌شود.

www.tabarestan.info تبرستان

غم

خنده را، غم، بر لبم خشکانده‌ای — اشک را هم، از دو چشمم، رانده‌ای
ای غم، ای تنها رفیق و مونسم — از همه یاران ، تو، یارم مانده‌ای
پنجه افکندی به تار و پود من — نغمه‌ای از ناامیدی خوانده‌ای
شور و عشق و رقص و شادی را همه — شعله‌ای کرده به جان تابانده‌ای
ریشه کن کردی نهال آرزو — ناامیدی جای آن بنشانده‌ای
آب دادی بذر بدخواهی به جان — در دلم تخم بلا، افشانده‌ای
دور شو، از من برو، ای غم برو — کاشیانم از شرر سوزانده‌ای

○ - سرود عشق

اگر ابر بودم به یاد شهیدان
سرشک غم از دیدگان می‌چکیدم
وگر قلب بودم ز درد غریبی
درونِ دلِ کودکی، می‌تپیدم

اگر غم درختی و من باغبانی
بدون درنگ، از بن‌اش می‌شکستم
اگر فقر غولی و من پهلوانی

به بازو گرفته، به خاک و گِلَش می‌کشیدم
اگر اشک بودم ، از این ظلم و ظلمت
به چشم اسیری، چو خون می‌دویدم

اگر شعر بودم، به آهنگ محزون
فقط عشق را می‌سرودم
فقط عشق را می‌سرودم

تبرستان www.tabarestan.info

لاله هندی

لاله خانم، از پارسی گویان هند است. از زمان زندگی و مرگ وی اطلاعی نیست. دو بیت زیر از اوست :

داریم هوای وصل آن یار که نیست خواهیم وفا از آن ستمکار که نیست
در فرقت یار، صبر جستیم و قرار آواز برآمد از دل زار، که نیست

لسانی - مرسده

(تولد ۱۳۳۵ خ)

مرسده لسانی، از شاعران معاصر است. وی علاوه بر هنر شاعری، نقاش ماهری نیز هست. همسر نقاش معروف «نامی پتگر» می‌باشد. در ترجمه از متون خارجی نیز زبردست است. وی با شوهر و تنها پسرش دور از غوغای زندگی شهرهای بزرگ، در ناحیه‌ی خوش آب و هوایی ، در ساحل دریای خزر زندگی می‌کند. دو مجموعه از سروده‌های وی به نام «تندرهای خاک، ۱۳۶۱» و «اوقات آینه در ۱۳۷۲» چاپ و نشر شده است. وی همچنین اشعاری از بوریس پاسترناک را از زبان روسی ترجمه ومنتشر کرده است. در رشته‌ی ادبیات تطبیقی نیز تحصیل کرده و در این زمینه نیز مهارت دارد. او در چندین نمایشگاه نقاشی شرکت کرده است و آثار چندی از فیلسوف نام‌آور هند «کریشنامورتی» را به فارسی برگردانده است.

○ - *عروس*

پدر،
نماز را در سجاده پنهان کرد

و تسبیح عبادت را بر گردنم آویخت
و من دور طاقچه‌ی بلوغ، گلهای شقایق
چیدم.
مادر، طاق شال را،
با عروس آینه و آب زینت داد.
و توری از اشک به روی تبسم من کشید.
طبقهایی از قصه‌های کودکی،
و بازی عروسکان:
و هلهله‌ی گنگ آینده،
در کوچه به گردش درآمد.
رهگذران:
با قدح عطر و زعفران و سکوت،
مرا تا مزرع آلاله‌ها و گندم، بدرقه کردند.
ناشناس،
جهازم را در چشم دهکده غسل داد.
و مرا سوار بر اشتری کرد،
و به جاده‌ای سرخ کشاند.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *خرامیدن شب*

وقتی صبح شد
ابر بازی را شروع کرد - بازی چیدن «یاس» از «باد» بود -
خورشید ظهر با طناب به صحرا رفت
و با آب جاری شد
عصر با رومیزی چای صحبت می‌کرد
گل پیراهن کودک
سرش را به دامن خواب گذاشت
و آن گاه وقت خرامیدن شب بود .

لشکری - فاطمه

(معاصر)

فاطمه لشکری، متخلص به «راحیل» از شاعران خوش ذوق معاصر است. وی در کرمان چشم به جهان گشود. و پس از خاتمه‌ی دوره‌ی دبیرستان، به دانشگاه راه یافت و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانسیه شد و سپس در دبیرستان‌های همان شهر به تدریس اشتغال یافت. راحیل اشعار نغز و دلکشی می‌سراید و در زمینه‌ی شاعری از امیدهای آینده کرمان است.

تبرستان www.tabarestan.info

سحر

من به هنگام سحر بر آسمان پر می‌کشم — من نبید عشق را با یاد او سر می‌کشم
روح را پرواز می‌بخشم به اوج کائنات — اینچنین آرام از کوی شما پر می‌کشم
می‌روم آنجا و از قاموس جان عاشقان — واژه‌ی دل را به سان موج در بر می‌کشم
تا بسوزد شعله‌اش جانم کند خاکسترم — بهر این آتش درون سینه مجمر می‌کشم
راز دل را با قلم می‌گویم و در عشق او — با دوات خون خود، بر قلب دفتر می‌کشم
من شراب خون به جام دل بریزم ساقیا — این منم کز اشک می‌از دیده ساغر می‌کشم
می‌روم بالاتر از میخانه تا اوج فلک — رعد می‌گردم ز دل فریاد دیگر می‌کشم
با نوای دل به مهمانخانه‌ی جان می‌روم — بال و پر سوی دیار پاک دلبر می‌کشم

لطیف هندی

(زنده تا ۱۱۷۵ هـ‌ق)

لطیف‌النساء بیگم، متخلص به «لطیف» از بانوان ادیب و شاعر پارسی گوی هند است. کتابهای «جُنگ لطیفه» و «لطیف‌اللّغات» از منظومات و تألیفات اوست. لغتنامه‌ی او، عربی به فارسی است و به ترتیب حروف الفبا، تنظیم شده است. وی، طبع شعر نیز داشت و گاهی ابیاتی می‌سرود.

یاد زلف

یاد زلفت، سر به سر داریم ما — شغل این، شام و سحر داریم ما
گاه سر بر سنگ و گه بر سنگ، سر — کی جز این شغل دگر داریم ما
دیده‌ام من آفتاب روی تو — بر رخ مه، چون نظر داریم ما

کاوشی بی جاست، ای چرخ عدو صاحب حشمت، نه زر داریم ما
گاه در کعبه، گهی در بتکده جستجویت در به در داریم ما
از که پرسم من ز حال رفتگان کس نمی‌گوید خبر داریم ما
بیم و غم دیگر نمی‌دارم «لطیف» لیک از محشر، خطر داریم ما

لقا ابرقوهی

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

لقا خانم، از بانوان شاعر سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، دختر میرزا علی خان، ملقب به مجدالشّعرا (متخلص به لایق) بود. اگر چه گفته شده‌است که ابیات زیر را در مدح ظلّ‌السلطان سروده است، اما در آن نشانی از جسارت زنانه دیده می‌شود که در آن زمان معمول نبود.

باز، دام دلم، آن زلف شبه آسا شد بهر دیوانه، عجب سلسله‌ای پیدا شد
نیست کاشانه مرا، غیر کلیسا جایی تا که دل، مایل زیبا پسری ترسا شد
تا که میگون لب شیرین تو را دید به خواب دل کجایش، هوس تلخ می حمرا شد
بس که از هجر تو بر روی زمین، بارم اشک گِل شد از گریه‌ی من خاک و زمین دریا شد
شکوه از جور تو امروز برم بر در آن کاسمان، قدر، ز الطاف شه والا شد

لکهنویی - سیمین

سیمین لکهنویی، از شاعران معاصر پاکستان است. او که در لکهنوی پاکستان به دنیا آمده و در شهر کراچی زندگی می‌کند، به سرودن غزل تمایل زیادی دارد .اما نمونه‌ای که از آثار او در دست است یک قطعه شعر آزاد می‌باشد.

○ - آینه‌ام

آینه‌ام مخوانید که عکس آینه‌ام
مقصود اوست و من هم
افسردگی را به خلوت نهاده‌ام
تا دیگرانم خندان ببینند
لبهای من از سکوت است

چشمها، زبان منند
وتصاویر نغمه‌هایم
به هر مقامی مرا عالمی است
در بی حسّی سنگ و در احساس شیشه‌ام
این ربط تا کی خواهد ماند
برای من که جسم و جان را
به رشته‌ای از نفسها می‌پیوندم
تو مرده‌ام می‌یابی
و من گردش اوضاع را می‌نمایانم
پیشتر از آنکه به راه در شوی
به منزل بیندیش
راهی که منم، زنجیره‌ای است
برای پاهای رونده
هیچکسم در نمی‌یابد «سیمین»
من راز سر به مُهرم!

تبرستان
www.tabarestan.info

لهیب نیازی - خالده

(تولد ۱۳۴۴خ)

خالده لهیب نیازی، شاعره‌ی معاصر افغانستان، در کابل به دنیا آمد. در مکتب ملالی آموزش دید. سپس به دانشکده‌ی حقوق کابل وارد شد. در سال ۱۳۶۴ به علت نابسامانی میهنش افغانستان را ترک و به آلمان پناهنده شد. سرودن شعر را از ۱۳۶۰ آغاز کرده است. دفتر شعرش به نام «خاک خرمن، خاکستر» در ۱۹۹۹ در فرانکفورت به چاپ رسید. وی اکنون در آلمان اقامت دارد.

دست شفاگر

ای دردم انتظار دو دست شفاگرت — آیینه‌ام خموشی گویا برابرت
باری چرا تو، رحمت باران نمی‌شوی — تا من چگونه تفته‌ی آتش سراسرت
تو، رگ رگ کلام مرا لمس می‌کنی — نامی چرا نمی‌رود از من به دفترت

تا کی تمام تن همه دل گردمت که تا بینی زنی ز عشق چراغان باورت
تو سنگی هزار ستیزی مرا دریغ من صافیِ هزار سرورم به ساغرت
دستان اعتماد مرا سرد می‌کنی در انتظار جادوی دست شفاگرت

تبرستان
www.tabarestan.info

م

مارشال پیرغیبی - بتول

(۱۳۶۸-۱۲۹۸ خ)

بانو بتول مارشال پیر غیبی، متخلص بهَ «پروین» فرزند قراخان ارسنجانی ، شاعره‌ی معاصر، در شیراز به دنیا آمد. تحصیلات خود را در همان شهر فراگرفت. پس از تحصیل کمال، به تأسیس دبستانی، همت گماشت و سالها مدیریت آن دبستان را به عهده داشت. به زبانهای انگلیسی و عربی تسلط داشت. در سال ۱۳۲۸ شمسی، امتیاز روزنامه‌ی «ستاره‌ی جنوب» را گرفت. و چند سالی آن را انتشار داد. این بانوی با ذوق طبع شعر نیز داشت و به مناسبتهایی، اشعاری می‌سرود. درانجمن ادبی فارس و قلم و جلسات کانون دانش پارس، شرکت می‌کرد. وی پس از ازدواج صاحب ۶ فرزند شد و به مقتضای وضعیت خانوادگی از شهری به شهر دیگر منتقل می‌شد و در هر حال به تدریس مشغول بود. در شیراز وفات یافت و در جوار شاه‌داعی‌الی‌الله مدفون گردید. منظومه زیر از اوست :

بهر گردش، شدم از شهر برون بامدادی طرب افزا چو بهار
راه صحرا بگرفتم در پیش جلوه‌ی حق نگرم در کهسار

***

عزمم این بُد که به باباکوهی روم و جبهه بسایم به زمین
ساعتی، دور ز شک و تردید بوسم آن خانه‌ی توحید و یقین

***

دامن کوه که بُد از من دور منظری کرد مرا جلب نظر
گفتم: آنجاست یکی نقش شگرف بود آثاری از استاد هنر

***

قدم آهسته کشیدم آنجا شدم از دیدن آن، زار وغمین
جسدی خشک ز سرما شده سنگ حق پرستیش شده نقش جبین

www.tabarestan.info تبرستان

***

تکیه‌گاهش که بدی کوله‌ی خار بود مستور ز برف و بهمن
حاکی از محنت ایام، رخش دور ز اندیشه‌ی زشتِ ریمن

***

دیدمش خارکشی رنجبر است پشته‌ی خار به دوشش چون کوه
ریخته بر سرش از پیری، برف بود از رنج زمانه، به ستوه

تبرستان
www.tabarestan.info

ماما عصمت

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

تاج‌النّساء ماما عصمت، از بانوان عارفه و شاعره‌ی سده‌ی نهم هجریست. وی، در قریه اسپست، بین سردرود واسکو، (از توابع تبریز) به دنیا آمد. صاحب تذکره‌ی روضات‌الجنان برای این عارفه ،کراماتی ذکر کرده و می‌گوید: مادر جهانشاه قرایوسف، به دیدار وی رفته و جهانشاه را که کودکی خردسال بود، همراه خود برده بود .ماما عصمت، نظری به کودک انداخته و گفته است که این کودک، پادشاه بزرگی خواهد شد و چنان نیز شد .

مفلس بی مایه بودم کاندر این فقر آمدم دُرّ و گوهر می‌فروشم از دکان نیستی.

ماهرخسار قاجار

(دوره‌ی قاجاریّه)

ماهرخسار خانم (فخرالدوله)، دختر عباس میرزا قاجار (نایب السلطنه) همسر محمد حسن خان ایروانی ضمن برخورداری از قریحه‌ی شاعری، یکی از زنان شایسته زمان خود بود. علاوه بر هنر شاعری و خطاطی بانویی مردم دوست و فروتن و نیکوکار بود. چندین بار دارایی خود را تقسیم و به مستحقان و بیچارگان بخشید. با خرید آثار زیبای خطی و نقاشی نیز به هنرمندان کمک می‌کرد. از وی ابیات پراکنده ونمونه هایی از خط باقی مانده است. از اوست:

محبّت را بلا گویند یارب کسی بی این بلا هرگز نباشد

ماه شرف خانم

(۱۲۶۳-۱۲۲۰ هـ‌ق)

ماه شرف قادری، «مستوره» دختر ابوالحسن بیک، ازخاندان اشراف کردستان، شاعره سده سیزدهم درسنندج متولّد شد. پدر مستوره، از مقّربین والیان کردستان بود. او در پیش پدر و اساتید زمان، علم و کمال تحصیل کرد و به مطالب ادبی تسلّط یافت. گویند: دیوان اشعارش قریب بیست هزار بیت بوده، لیکن در حال حاضر بیش از دوهزار بیت از این اشعار باقی نمانده است. نخست بَار دیوان وی به سعی و اهتمام حاج شیخ یحیی معرفت، جمع آوری و به چاپ رسیده است. این بانوی فاضله را خسروخان، والی کردستان، به همسری اختیار کرد. خسروخان، مردی عیّاش بودو با او وهمسر دیگرش والیه خانم، دختر فتحعلیشاه، بدرفتاری می‌کرد. سرانجام، خسروخان در جوانی مرد و مستوره به میان خویشان خود به شهر سلیمانیّه‌ی (عراق) رفت و در ۴۴ سالگی در گذشت. مستوره، زنی صاحب کمال بود. خطّ و ربط و انشای خوبی داشت. اثر دیگر وی «تاریخ کردستان» است. مستوره، از شیعیان مخلص و از ارادتمندان حضرت علی (ع) و آل او بود.

www.tabarestan.info تبرستان

دلارام

هر کس به دلارامی، دارد سر سودایی — تو شوخ پری پیکر، آرام دل مایی
عالم همه گردیدم و آفاق نَوَردیدم — درکشور نیکویان، نبود چو تو زیبایی
شور لب شیرینت زان رو به دلم جاکرد — خود شهره چو فرهادم، در دهر به شیدایی
گه باغ و گلت خوانم گه مهر و مهت دانم — خود در غلطم زیراک، درَوَهم نمی‌آیی
از موعظه و افسون، در بند، لب، ای واعظ — بیهوده مده پندم، از عشق و شکیبایی

ساحت گلشن

خدا کند رخ چون ماه انورش بینم — به کام دیده‌ی دل، بار دیگرش بینم
چه‌خوش بودکه‌شودمست‌ومن‌درآن‌مستی — به کف صراحی و بر لعل، ساغرش بینم
خلل فتد به دل و دین من، یقین دانم — نعوذ بالله اگر چشم کافرش بینم
خدای را ندمد تا به روز حشر، سحر — شبی که همچو گل خویش در برش بینم
مرا به ساحت گلشن چه کار «مستوره» — اگر رُخِ گل و قَدِ صنوبرش بینم

شیرخدا، شاه نجف

دوش، رفتم سوی میخانه به‌صد شوق و شعف / دیدم از هر طرفی مغبچگان صف در صف
همه با زلف پریشانِ سیه، بر لب نی / همه باعارض تابانِ چو مه، بر کف دف
پیر در صدر و زمی بی‌خود وگوشش بر چنگ / جامی از باده‌ی یاقوت نمایش ،در کف
گرد او جمع بَرَهَمَن بچگان، چون کوکب / خود چو قرص مه تابنده که در برج شرف
پیر مستان چو مرا دید، به طنزم گفتا / کای تو را گشته همه عمر گرانمایه، تلف
بنشین شاد و بیا شام از این می، جامی / گفتمش: من نشوم طالب این آب و علف
تا مرا مهر علی در دل وجانست، بُوَد / پیش‌چشمم دو جهان،خوارتر ازمشت خزف
از من این نکته چو بشنید، خروشید به زار / آهی از سینه برآورد، همه سوز و اَسَف
گفت «مستوره» کنون خرم و خندان می‌باش / چون مدد جویی از آن شیر خدا، شاه نجف

www.tabarestan.info تبرستان

تفاخر

من آن زنم که به ملک عفاف، صدرگزینم / ز خیل پردگیان، نیست در زمانه قرینم
مرا به‌ملک سلیمان بسی است ننگ، همیدون / که هست کشور عفت همه به زیر نگینم
به زیر مقنعه ما را سریست لایق افسر / ولی چه سود که دوران نموده خوار، چنینم
ز تاج و تخت جم و کی مراست عار و لیکن / به آستان ولایت کمینه خاک نشینم
علیِ‌عالی اعلی، امیر حیدر صفدر / که هست راهنمای یقین و رهبر دینم
کمینه‌وار چو «مستوره» دل بدو بسپردم / هزار بنده به درگه، ستاده همچو نگینم

خار معاصی

رفتیم و پس از خود، عمل خیر نهشتیم / با آب گنه، توشه‌ی عقبی بسرشتیم
امروز بدین عالم خاکی به چه نازیم / فرداست که بینی همه خاک و همه خشتیم
بس کار مناهی که در این مرحله کردیم / بس خار معاصی که در این مزرعه کشتیم
از مسجد ومحراب به دوریم و تو گویی / مانندهٔ پیران کلیساو کنشتیم
در حشر، ز نیک و بد ما، دوست چه پرسد / نیکیم، از اوییم و از اوییم چو زشتیم
اَلمِنَّةُ لِلّه که«مستوره» من و دل / جز یار، بساط از همه دیّار نوشتیم

آوازه‌ی شیرین

از بهر تکلم، چو گشایی دهنت را / مجذوب شود جان، لب شکّر شکنت را
طوطی نکند میل شکرخایی از این پس / گر بشنود آوازه‌ی شیرین سخنت را

آوخ چه بلایی که بود رشک گل و سرو آن قامت شمشاد و عذار سمنت را
تو فتنه‌ی عامی، شده مفتون دل خلق دیدند چو آن آفت چشم فتنت را
من خود به وفای تو برابر ننمایم با ملک تکین، بوسه‌ی لعل عدنت را
هان! عرضه مده، گوهر بَرِ اغیار غیر از من مهجور، که داند ثمنت را ؟
«مستوره» بَر یار، لب از ناله فرو بند رحمی نکند ز آنکه دل ممتحنت را

تبرستان www.tabarestan.info

ماه‌لقا چندا (زنده ۱۲۱۴ ق)

ماه‌لقا چندا، از زنان پارسی گوی هندی در سده‌ی دوازدهم و اوایل سده‌ی سیزدهم هجری است. او دارای صدایی دلنشین و نوازنده‌ای چیره‌دست بود . در زمان نواب نظام علیخان، در حیدر آباد دکن، ملازم بود.او بانویی زیبا و فرزانه‌بود که به شعرا و فقرا محبت داشت و غالباً لباس مردانه می‌پوشید. ماه‌لقا چندا مسجدی در حیدرآباد به هزینه‌ی خود بساخت. و چون اولادی نداشت، پس از مرگش، ثروت و جواهرات او، بین دوستانش تقسیم شد.

به روز حشر، الهی چو نامه‌ی عملم کنند باز، که آن روز بازخواه من است
بکن مقابله آن را به سرنوشت ازل کمی و بیشی اگر باشد، آن گناه من است

***

گرانی می‌کند بار تبسم، لعل جانان را که آن لب از نزاکت، بر ندارد سرخی آن را

***

به محرابش، سجود خاص و عام است فلک گفتا که این بیت‌الحرام است

ماه هروی

(نامعلوم)

منیجه – منیژه معروف به ماه‌هروی، از زنان پارسی گوی هرات است که در فن هیأت و نجوم هم مهارت داشت .او در شهر جامِ هرات می‌زیست. طبع شعر نیز داشت و اشعاری می‌سرود. تاریخ زندگی و تولد و مرگ وی، به دست نیامد.

کوکب‌بختم که‌بود از وی منوّر، آسمان بنگر ای مه کز فراقت،در زمین‌است‌این زمان

ماهوتی - مهری

(تولد ۱۳۴۰خ)

مهری ماهوتی، شاعره‌ی معاصر، در بابل مازندران به دنیا آمد. تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در زادگاه خود فرا گرفت. سپس به تهران رفت و همکاری با جراید ومطبوعات را پیشه‌ی خود ساخت. بعدها برای برنامه‌ی کودکان صدا و سیما اشعار و مطالبی تهیه و اجرا کرد. از وی کتابهایی به نامهای «چشم‌عسلی»، «راز پنهان»، «چشمه‌ی امید»، «گل سرخ»،« مثل خورشید» و «سفر به سرزمین آفتاب» و چند کتاب دیگر به چاپ رسیده و در صدا و سیما قرائت شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

حضور لاله‌ها

خاک، امشب، غرق باران می‌شود وعده‌گاه بی قراران می‌شود
با حضور لاله‌های سینه چاک مشعر عطر بهاران می‌شود

***

هر عَلَم، بر گردنش یک شال سبز کوچه، بر تن می‌کند رخت عزا
باز فریاد حسینم یا حسین باز هق هق‌های تلخ و بی صدا

***

باز پرچمها، کتلها، دسته‌ها رو به سوی آسمان قد می‌کشند
دمبدم، دیوارهای خیس اشک روبروی چشمها سد می‌کشند

***

طبلها، امشب چه سنگین و صبور یا حسینم یا حسینم می‌کنند
سینه‌های سرخ و این زنجیرها کوچه‌ها را غرق ماتم می‌کنند

ماهی خانم

(دوره‌ی صفوی)

ماهی خانم از غزلسرایان دوره‌ی صفوی است. او که در تبریز زاده شد و تباری آذری داشت، بدون وحشت از جوّ زمان به پشتیبانی برادرش که با دربار صفوی رابطه‌ی مستقیم داشت اشعار خود را در مجالس و محافل قرائت می‌کرد و آذربایجانی‌های

باذوق سروده‌های او را همراه موسیقی در مجالس خصوصی می‌خواندند و لذت می‌بردند. او ظاهراً بعدها به کابل رفت و در آنجا رحل اقامت افکند .دو بیت زیر از اوست :

آه ازآن زلفی که داردرشته‌ی جان تاب از او وای از آن‌لعلی که هر دم‌می‌خورم خوناب‌ازاو

***

اشکی که سر ز گوشه‌ی چشمم برون کند بر روی من نشیند و دعوی خون کند

تبرستان www.tabarestan.info

مبکی - معقوله

(تولد ۱۳۱۰خ)

بانو معقوله مبکی، فرزند اسماعیل در کرمانشاه متولد شد. تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را در زادگاه خود گذرانید .دست روزگار و پیش آمدهای ناگوار او را از ادامه تحصیل بازداشت و سالها به دیار غربت کشانید و دور از وطن عمری را سپری کرد. در عوض با زبانهای عربی و ترکی آذری آشنا ساخت. این بانوی دور از وطن دردها و رنجهای زندگی را در قالب منظومه‌هایی بیان داشته است. وی با علاقه به آیین مذهبی و معتقدات اسلامی گاهگاه اشعاری در قالب مرثیه و مدیحه پیشوایان دینی سروده است.

عمر گرانمایه

حیف از این‌عمر گرانمایه که گشته‌است‌تلف حاصل عمر تلف کرده اسف بود، اسف

غم ناکامی و حرمان ز جفاکاری دهر همه استاده به آزردن من صف در صف

تا جوان بودم و سالم نرسیدم به مراد کی رسد پای شکسته، گه پیری به هدف ؟

چرخ را خیمه بلند است و بشر کوته دست دست کوته به چه سان دُر به کف آرد ز صدف

عمر من، همچو کتابی است به پایان نزدیک نیست جز نامه‌ی اعمال سیاهم در کف.

متقی - جمیله

(تولّد ۱۳۶۲خ)

جمیله متقی از شاعران افغانستان است. وی در بامیان به دنیا آمده و دیپلمه است. سروده‌های وی در فصلنامه‌ی «خط سوم» مشهد چاپ می‌شود .

○ - ***روزهای ابری***

من، در اندیشه‌ی پلکها
رویش ساقه‌های قلبی را می‌کاوم
قلبی برای قرمز بودن
هر نگاه اغماگرت
فصل تازه‌ای است
برای روزهای ابر، روزهای ابری
من، در اندیشه‌ی پلکها
رویش ساقه‌های قلبی را می‌کاوم
قلبی برای قرمز بودن
فصل تازه‌ای است
برای روزهای ابری .

تبرستان
www.tabarestan.info

متقی - فاطمه

(تولد ۱۳۱۸ خ)

خانم فاطمه متقی ،از شاعران و فرهنگیان معاصر است. وی، در سال ۱۳۳۵ فارغ‌التحصیل شده و در آموزش و پرورش به خدمت اشتغال یافت. خانم متقی خدمات گرانبهایی ، برای بچه‌ها و نوباوگان وکلاً فرهنگ کشور، انجام داده و مشاغلی، در مدیریت مدارس و مسئولیت اداره‌ی کودکستانها را به عهده داشته و در همه خدماتش موفق بوده است. در سال ۱۳۳۷ ازدواج کرده و دو پسر مهندس و یک دختر دانشجو دارد. و اوقات فراغتش را به مطالعه و سرودن شعر می‌گذراند. غزل زیر نمونه‌ای از آثار اوست.

مرجع آرزو

بر بلند آسمان، خورشید تابنده تویی — در شب تاریک من، ماه فروزنده تویی
کوچه‌های قلب من، خالیست از نور امید — در فضای تار آن، مهر درخشنده تویی
من کتاب آرزوها را، فراهم خوانده‌ام — لای اوراق زمان، آمال پاینده تویی
بر سر اوج تفکر، کوس شیدایی زدم — مادرم، ای اوج افکارم، نماینده تویی
نیست در اندیشه‌ام، جز جای‌پای‌خوشدلی — ز آنکه اوج رحمتی و غم زداینده، تویی

واژه، واژه دفتر امید را کردم مرور ملجاء امیدبخش و نیک ارزنده، تویی
گر زمانه، چند روزی، مهلت شادی دهد حاکم مطلق بر این گردون گردنده، تویی
«متقی» راکی تو بگذاری به حال خویشتن ضامن روزی او، در حال و آینده تویی

مجداسکندری - پروانه

(۱۳۱۷-۱۳۷۷خ)

بانو پروانه مجداسکندری «فروهر»، از بانوان مبارز و میهن پرست و ایران دوست بود. از نوجوانی، با مسائل سیاسی کشورش آشنا شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بر اثر فعالیتهای سیاسی و شرکت در مبارزات دکتر محمد مصدق با استعمار انگلیس، مدتی به زندان رفت. در سال ۱۳۳۸ یک بار دیگر، از دانشگاه اخراج و زندانی شد. در سال ۱۳۴۰ با داریوش فروهر، ازدواج کرد و دوش به دوش شوهرش، در انقلاب ۱۳۵۷ شرکت کرد. داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران بود و سالها دراین سمت فعالیت داشت. و در این حال نیز، همواره همراه و پشتیبان شوهرش بود. اما متاسفانه در آذرماه ۱۳۷۷ این زن و شوهر شجاع و مبارز، به طرز فجیعی به قتل رسیدند. پروانه مجد اسکندری، در زمان حیات خود، به شاعری اشتهار نداشت. به این دلیل که در حال حیات، از انتشار سروده‌هایش خودداری می‌کرد. اما مجموعه‌ی قسمتی از اشعارش، پس ازمرگ وی، از سوی دخترش، خانم پرستو فروهر تحت عنوان «شاید یک روز» با مقدمه‌ای به قلم خانم سیمین بهبهانی، شاعره‌ی معروف منتشر گردید. اشعار زیر از همین مجموعه، انتخاب شده است:

○ - نبوده‌ام

نگاه کن
ببین مرا
نگاه کن، ببین
چه خالی از حضور خویشتن
رها ز پیله‌ی تنم!
به جاری رگم نگاه کن
صدای زندگی نمی‌دهد

www.tabarestan.info تبرستان

ز شورها تهی شده
به خویشتن غریبه‌ام
نه آتشی
نه شور و شوق ماندنی
نگاه کن
مرا ببین،
که نیستم
مرا مخوان
نبوده‌ام!...

تبرستان
www.tabarestan.info

شهریور ۷۰

○ - دلم گرفته

من ،
دلم گرفته، آه!
من،
دلم از این سکوت بی امان
از این صبور بی امید،
از این مغاک
از این فغان بی صدا
من
دلم گرفته آه!...

کی به آفتاب می‌رسیم ،
کی
به باغ می‌رسیم؟!

○ - من

«من»
این مزاحم همیشگی

به خاک می‌نشانَدَم
هلاک می‌نمایَدَم
چه گونه روی دوش خود نهم
کجا برم
دو پای خسته را
که کنده‌های پای من
مرا به قعر چاه لحظه کاشته - گذاشته

تبرستان
www.tabarestan.info

که بسته‌پای راهوار من ؟
کدام نابکار و از چه روی ؟
کجاست تشنه‌ای که افکَنَد
رها کُنَد
طناب سطل آرزوی خویش
از عطش
و من
به قعر چاه آه خویش
سرنگون کنم
وِ را
و در غریو غرقگاه سفره‌های آب
رها کنم
وِ را!..

آبان ماه ۷۱

محترم - تاجیک

(تولد ۱۳۲۸ خ)

بانومحترم ، شاعره‌ی معاصر تاجیک، در سال ۱۹۵۰ میلادی برابر با ۱۳۲۸ خ در «غرم»

[۱] تاجیکستان پای به جهان نهاد. او هنرمندی پارسی زبان بود و به این زبان عشق می‌ورزید. و آثارش را نیز به همین زبان سروده است.

مردی ز رودها

گر می‌رسید با تو بهاران تازه رود دریای ساریاغ [۲] همه پر ترانه بود
بی تو کنون به ناله در آمیخته چنین ورنه خروش و شیون او، عاشقانه بود

***

اکنون که رفته‌ای و شدم مانده سرگران بی تو کجا نشینم و از کی کنم سراغ؟
تا اشک من چو چشمه نتابد به چشم کس تنها روم به خلوت دریای ساریاغ

***

می‌رفتم و می‌آمدی از غرم، هر گهی جز تو، به رفت و آمدم آگه نشد کسی
امروز، آه، با همه ناآشنا شدم نا آشنا اگر چه نبودی به من خسی

***

نه سنگ کَر [۳] بشنَوَد از درد، حرف من گوشی نه بشنود اگر از او سخن کنم
بی تو، دلم کرانه‌ی بیگانگی گرفت کو آشنا که در برش از نو وطن کنم
سرخاب کم نمی‌شود از آنکه من چنین خوناب دیده ریزم و سرخاب ضم کنم
باز آیی ار دگر، اگرم دام افکنی گل ماهی [۴] دو چشم به دامت بیفکنم
دردم از آن بُوَد، چو از آن گوشه رفته‌ای شعر وکتاب و هم قلم از یاد می‌رود
با سختی رسیده به این عالم، ای خدا انصاف و عدل ومهر هم از یاد می‌رود

***

در دل، نهان بسی بُودَت درد و رنجها اما کسی ز تو نشنیده شکایتی
هرجا در این دیار روم، از تو می‌کند دریا به کوه و کوه به دریا حکایتی.

۱- غرم: رودی در تاجیکستان

۲- ساریاغ: ناحیه‌ای در تاجیکستان

۳- سنگ کر: نام ناحیه‌ای است .

۴- گل ماهی: ماهی قزل‌آلا.

www.tabarestan.info تبرستان

محتسب زاده - هما

(تولد ۱۳۳۰ خ)

بانو هما محتسب زاده «آذر» شاعره‌ی معاصر افغانی در هرات به دنیا آمد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۷۴ با شروع جنگ و خونریزی در افغانستان آن کشور را ترک کرد و به آلمان رفت.

جان می‌سوزد

تا عشق تو در دلم نهان می‌سوزد — جانم ز غمت شراره سان می‌سوزد
ای کشورم، ای همیشه در خاطر من — از هجر توام روح و روان می‌سوزد
هرگاه به یادت غزل آغاز کنم — از یاد تو خامه و زبان می‌سوزد
زان شعله که دشمنت به جان افکنده است — بر پیکر ما تاب و توان می‌سوزد
پاییز فشرده‌ایم و گویی با ما — در خانه‌ی فصلها زمان می‌سوزد
دور از تو در انجماد الفت محصور — جان با تو در آتش روان می‌سوزد
ما خیل پرندگان هجرت تا چند — نظّاره کنیم که آشیان می‌سوزد ؟

www.tabarestan.info تبرستان

○ - فریاد می‌کشم

من از فضای خالی از آینه و بهار
از اندرون کلبه‌ی تاری،
بی نور و بی سرود،
از شهرِ بی درخت.
بی شادی وسرور،
فریاد می‌کشم.
من از دیار بی هنران بر سریرها،
از قلبهای عاشقِ آماجِ تیرها،
از کوچه‌های سرداب،
از انجماد دریا، از مرداب ،
فریاد می‌کشم.

محجوب - هروی

(۱۳۶۵-۱۳۳۴ هـ ق)

بانو محجوب هروی، فرزند اسکندرخان (نظام‌الدوله) صارمی از پارسی‌گویان افغانی است. وی در هرات، از مادر متولد شد. در پیش عمویش، علیقلیخان نظام‌الدوله، پرورش و تربیت یافت. صاحب طبعی روان و قریحه‌ای سرشار بود. در جوانی، با مرد تندخویی ازدواج کرد اما متأسفانه در سنین جوانی زندگی را بدرود گفت. اشعار زیبایی دارد.

بت خطارکار

تبرستان www.tabarestan.info

برده از کفم دل را ،باده نوش مدهوشی — یار نازک اندامی، سرو گل بناگوشی
شوخ عنبرین مویی، تندخو جفاجویی — ماهرو سخن‌گویی، سیمبر قباپوشی
آفتاب کنعانی، دلبر سخندانی — نازنین تن و جانی، نکته سنج خاموشی
خسرو جهانداری، دلربای خونخواری — مست عاشق آزاری، یاسمین برو دوشی
خنجر جفا بر دست، شیشه‌ی وفا بشکست — ناله‌های عشاقش، می‌رسد به هر گوشی
در فراق آن مه رو، از جفای آن بدخو — طرفه حالتی دارم، گویم از تو بنیوشی
جان اسیر و رنجوری، تن به قید مهجوری — دل ز آتش دوری، هر زمان زند جوشی
مست، یک‌شبی برخورد، گفتمش که‌ای بدعهد — از تغافلم تاچند، بگذری ورخ پوشی
از سر وفا یک ره، پرسشی کن از حالم — جام دوستی مشکن، قول کس مکن گوشی
در شب امیدم نیست جز رخ تو خورشیدی — گر کُشی و گر سازی با خودت هم آغوشی
همچو من خریدارت، نقد جان همه درکف — تا ز لعل نوشینت، بوسه‌ها تو بفروشی
ای بت خطاکارم، از غمت بسی زارم — یاد میکن از «محجوب» بگذر از فراموشی

محجوبی اصیل - صفورا

(تولد ۱۳۲۰ خ)

صفورا «محجوبی» فرزند احمد، از شاعران معاصر است. او در شهر لاهیجان زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان برد. به موسیقی و نقاشی و شعر، دلبستگی داشت. از نوجوانی، به سرودن شعر پرداخت. در آغاز، به سبک کلاسیک غزل می‌سرود. بعدها به قول خودش به سبک نیمایی شعر سرود .تا کنون مجموعه هایی از اشعار وی به نام «گلبرگ»، «پیش از طلوع»، و «یک دهن آواز» به چاپ رسیده است. در

تهران زندگی می‌کند. تازه‌ترین اثر وی به نام «یک دره سکوت» اخیراً چاپ ومنتشر شده است.

غربتی

تو نیستی و شبم دردبار می‌گذرد — به گریه، شطّ غمم از کنار می‌گذرد
شبانه‌های سکوتم، نفس نفس بی تو — چنان، چو مرثیه‌ی جویبار می‌گذرد
عبور ماه ملول از دریچه‌ی پاییز — خیال توست که خاموش وار می‌گذرد
صدای هیچکس از هیچ سو نمی‌آید — همین چراغ من از این مزار می‌گذرد
تو جلوه ساز بهار خودی، نمی‌دانی — به حال من، چه در این مرگزار می‌گذرد
چو سبزه، بسته به تنهاییِ شبِ دشتم — سوار سایه‌ی تو، از غبار می‌گذرد
غریب در وطن، از حسّ غربتم سرشار — ببین چه تلخ به من ،روزگار می‌گذرد
سحر به ظلمت من،در طلسم تنهایی است — تو نیستی و شبم، دردبار می‌گذرد

از دور دست عشق

تو را در من‌کسی،از دوردست عشق می‌خواند — کسی که دوستت دارد،مرا از خود نمی‌داند
منم آن برگ سرگردان که در پاییز تنهایی — مرا نهری نمی‌گیرد، مرا بادی نمی‌راند
ندارم چشم بهبود از مدار گردش گردون — بلای آسمانی را مگر چشمت بگرداند
چنان بغضِ گلوگیری شدم در گریه‌ها پنهان — از آن ترسم مرا چشمی به دامانت نیفشاند
سیه شد دفتر شعرم به زاری کردن شبها — نمی‌دانم که باید، دادم از تقدیر بستاند؟
به تضمین سرود دلکش تأثیر بنشستم — که تا شاید مرا چون گل، کنار خویش بنشاند
قدم بر دیده‌ام بگذار، تا عمر ابد یابی — بُوَد چون ساق گل در آب، گل بسیار می‌ماند

محصص - سَروَر

(۱۳۵۷-۱۲۹۱ خ)

بانو سَروَر محصص (سَروَرالدّوله)، فرزند احمد مستوفی محصص، متخلص به «مهکامه یا سَروَر» شاعره‌ی معاصر در شهر لاهیجان دیده به جهان گشود. در سیزده سالگی، مادرش را از دست داد. یک سال بعد (۱۳۰۵) پدرش نیز درگذشت. این دو مصیبت، برای مه‌کامه‌ی جوان، بسیار دردناک بود. بعد از این واقعه، به اتفاق اعضای خانواده به رشت کوچید و در سال ۱۳۰۷ با پسر عموی خود ، عباسقلی محصص، ازدواج کرد و از

www.tabarestan.info تبرستان

او ۴ فرزند به دنیا آورد. پس از ده سال شوهر خود را نیز از دست داد. وی، زندگی خود را بیشتر در خدمت فرهنگ و تعلیم و تربیت دختران و زنان هموطنش، صرف کرد. سرور مهکامه که از هنر خوشنویسی برخوردار بود ، به پروین اعتصامی، علاقه‌ی خاصی داشت‌و در سرودن شعر نیز چیره‌دست بود چنان‌که از او بیش از پنج هزار بیت شعر بجا مانده است. این بانوی ارجمند، سالها مدیریت دبیرستان فروغ را عهده‌دار بود و خدمات فرهنگی مهمی به نسل معاصر زادگاه خود انجام داد. سرانجام در سال ۱۳۵۷ روی در نقاب خاک کشید. از سروده‌های اوست:

تبرستان www.tabarestan.info

نو بهار زندگی

بُوَد خوش در جوانی، زندگانی — نخواهم زندگانی، بی جوانی
بهار عمرانسان، در جوانی است — جوانی، نوبهار زندگانی است
جوانی، ای گل گلزار هستی — جوانی، ای مُل سرشار مستی
مبادا روی گلگونت شود زرد — دل گرم پر از خونت شود سرد
چه خوش باشد صفا در نوبهاری — کنار جوی و طرف کوهساری
صدای آبشار از قله‌ی کوه — بشوید از رخ ما گرد اندوه
چو مهر افشان کند ، گیسوی زرین — خریداری ندارد، ماه سیمین
چو خود می‌آوَرَد زر را به بازار — نباشد سیم مه را کس خریدار
چنان دوزد دو چشم مشتری را — که دیگر کس نبیند مشتری را

یادگار من

چو کردگار، مددکار و یادگار من است — فروغ کار من، از لطف کردگار من است
گر اعتبار کسان، مکنت است و مال و منال — کمال و دانش و فرهنگ، اعتبار من است
دیار غرب، ز خورشید شرق، نورانی است — دیار علم، درخشنده از دیار من است
مراست کشور ایران، بسان جانِ عزیز — به ویژه خطّه‌ی گیلان که لاله‌زار من است
چگونه ترک کنم سرزمین گیلان را — که زادگاه من و ایل و هم تبار من است
به خاک پاک تو سوگند، ای دیار عزیز — که نام تو، شرف و عزّ و افتخار من است
اگر به صورت ظاهر، فتاد تفرقه‌ای — همیشه نقشه‌ی تو در بر و کنار من است
فروغ مهر و ادب، جلوه‌ی جمال زن است — که نور صبح درخشان، به شام تار من است
امید هست که دیدارها شود تجدید — چو این امید، به قلب امیدوار من است

پیام سَروَر «مهکامه» دوستان، این است فروغ علم در این شهر، یادگار من است

طریق حق

سحرگه غنچه چون در باغ بشکفت شنیدستم گلی با بلبلی گفت :
که‌ای دستان سرای نغمه‌پرداز اَبَر من، آشکارا ساز این راز
چرا با این همه دستانسرایی ز حق هرگز دهان می‌ناگشایی
چرا هرگز نمی‌گویی که گل چیست معطر ساحت گل، راز گل چیست؟
چرا گل را چنین نغز آفریدند لباس لطف را بر آن بریدند ؟
که، گل را ساخت اینسان نازک اندام؟ تو را عاشق، مرا معشوقه شد نام
بگفتا بلبلش از هوشیاری که لطف گل بود از لطف باری
به چهر خوبرویان، حق نهفته است به بیداری ز چشم خلق خفته است
تویی چون ذره، حق باشد چو خورشید ولی در ذره، نورش را توان دید
هر آن گل را که رنگ و بوی باشد ز لطف و جلوه‌ی آن روی باشد
ز جام عشق حق، بلبل بود مست به مهر گل از آن گردید پابست
چو سازم کرده کوک، آن نغمه‌پرداز همی خوانم به شور عشق، آواز
اگر خود را شناسد آدمیزاد خدارا می‌کند در هر نفس یاد
به جز حق و حقیقت می‌نگوید طریقی جز طریق حق نجوید
چو سعدی، کم نصیحت گوی «سَروَر» کجا ذره شود با خود برابر.

www.tabarestan.info تبرستان

مجتهدی - افخم

(تولّد ۱۳۳۶خ)

افخم مجتهدی، از شاعران نوپرداز معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. وی دیپلمه دبیرستان است و سرودن شعر را از ۱۳۵۶ شمسی آغاز کرده است.

○ - *بهانه*

در ذهن من جاری است
بارش باران و برف
و ظهور بهار،
حضور پروانه‌ها.

پریدن یک گنجشک،
از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر
و شکوفایی شکوفه‌های بِه،
در کوچه‌های سبز بازی
که پیوند محکمی هستند،
میان من و زمین
من و زندگی
مفهومی برای بودن
و بهانه‌ای برای زیستن .

تبرستان
www.tabarestan.info

محمدی - شهین

(تولد ۱۳۳۳ خ)

شهین محمدی، شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته‌ی حسابداری در دانشگاه علامه طباطبایی فراگرفت و به تدریس ریاضیات اشتغال یافت. ازدواج کرده و صاحب دو فرزند می‌باشد. از کودکی به شعر و ادبیات علاقه داشت. پس از مطالعه دواوین شعرای بزرگ به کمک مادرش که او هم به شعر علاقه داشت، زبان شعریش را از او به وام گرفت. نخستین دفتر شعر وی به نام «پس از سکوت» از سوی انتشارات «میلاد نور» منتشر گردید.

نوازش دست مادر

تمام شب سراپای وجودم درون آتش بی شعله‌ای سوخت
تن رنجور من را درد تا صبح چو نقشی در میان بسترم دوخت

***

تمام شب خیال خسته‌ی من مرا در ورطه‌ی گرداب می‌دید
کویر تشنه‌ی لبهای خشکم ورود ابرها را خواب می‌دید

***

تمام طول شب گلهای پرده مرا بازیچه‌ی خود کرده بودند
گهی من روی پرده در تلاطم گهی گلها به روی پرده بودند

***

تمام شب جدایی سخت و سنگین میان سقف و جسم خسته‌ام بود
در و دیوارها چون روزن و دَر به چشم نیمه باز و بسته‌ام بود

***

چو صبح آمد نسیمی نرم و دلکش نوازش داد جان و پیکرم را
به یاد آورد آن دست نوازش نوازشهای دست مادرم را.

گاه پرواز

خروسخوان سحر تا همیشه، یک راز است دری رو آبی رحمت به رویمان باز است
قنوت پنجره‌ها مژده می‌دهد هر صبح که لحظه‌های گشایش، که وقت اعجاز است
ستاره‌ها همه با هم به خاک می‌افتند که سجده گاه سپیده مکان آغاز است
چه جای رخوت بستر، پگاه می‌گوید نسیم گونه به پاشو که گاه پرواز است
وضو گرفته شقایق دوباره با شبنم قیام آینه‌ها، شور و شوق پرواز است
سحر دمیده، رها کن حکایت شب را بزن به روشنی‌اش دل که زندگی ساز است

www.tabarestan.info تبرستان

محمودی - منیژه

(معاصر)

بانو منیژه محمودی، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی در تهران چشم به جهان گشوده و دارای مدرک کارشناسی می‌باشد.

○ - گلایه

تور آفتاب را
از سرم بگیرید
و ستاره‌ها را از لب گیسوانم
پای جستجویم را
به ریسمانی که کلاغها می‌بافند
در نُه توی معیارها ببندید
- این کنگره‌ها،
و جویدن دایم موریانه‌ها -
مرا کجا می‌برید

ای دستهای مهربان؟!

***

این تور برفی
سایه‌بان آرامش من نیست
گیسوان وحشی‌ام
با شکوفه‌های کاغذی
خو نمی‌گیرد
نور آفتاب را
از سرم بگیرید
میهمانی کلاغها
جز در باران برگ
برپا نمی‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info

محوی - رمانی

(۱۳۵۷-۱۳۰۲خ)

بانو رمانی محوی فرزند ملاّدانیار از شاعران تاجیکی است. وی دانشهای اولیه را از پدر دانشمندش فراگرفت. حافظه‌ی قوی داشت. اشعار بسیاری از حفظ داشت. پس از مرگ پدر به مکتبداری و تدریس پرداخت. از راه گلسازی، سوزن دوزی، خیاطی و درآمد از تدریس زندگی می‌کرد. شعر خوب می‌سرود. مضامین تغزلی و اجتماعی دستمایه‌ی اشعار او بود. وی گاهی محوی و گاهی مستوره تخلّص می‌کرد. از او نمونه‌ی شعر در دست نیست .

محوی قمی

(نامعلوم)

در تذکرةالنسّای اردو، از قول ملاّ ملک قمی نقل شده است که: محوی، از شاعران شهر قم بود. به عربی و فارسی شعر می‌سرود. زمان زندگی وی معلوم نشد.

آبرو درنزد من،بهتر زآب زندگی‌است چشمه‌ی حیوان،زچشم آفتاب افتاده است

می‌نماید عکس مه درآب با صد پیچ‌وتاب زان گل عارض،مگرامشب نقاب‌افتاده‌است
نیست‌این خال سیه بر پشت ابروی‌خوشت نقطه از کِلکِ[1] قضا در انتخاب‌افتاده‌است

مخبر - مهدخت

(تولد ۱۳۲۷ خ)

بانو مهدخت مخبر، که به نام «مهدخت» تخلص می‌کند، فرزند محمود، در شهر ابر و باران «رشت» پا به جهان نهاد. از سال اول دبیرستان به سرودن شعر آغاز کرد. بعد از مرگ پدر به ازدواجی ناخواسته تن در داد که به جدایی انجامید. در سال ۱۳۵۸ خورشیدی در رشته‌ی زبان وادبیات فارسی، از دانشگاه ملی لیسانس و بعدها در رشته‌ی جامعه‌شناسی مدرک فوق لیسانس دریافت کرد. سرودن انواع شعر را از سال ۱۳۴۲ تجربه کرد. غزل را بیشتر دوست می‌دارد. شعرش، در مجلات مختلف چاپ می‌شود. به موسیقی علاقه دارد و ترانه‌هایی نیز سروده است. بعضی از ترانه‌های وی، از صدا و سیمای ایران پخش شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

شب زده

اگر چه شب زده، از تازیانه می‌میرد حقیقت است که او، عاشقانه می‌میرد
جهان، گرفته نشانهای جاودانه از او اگر چه بی کفن و بی نشانه می‌میرد
چه آنتی‌ست فتاده به باغ هستی ما که روی شاخ جوانی، جوانه می‌میرد
فسانه‌ها ز حقیقت فسانه شد، ای دوست تو خود حقیقت محضی، فسانه می‌میرد
مخور تو غصه‌ی احوال عاشقان «مهدخت» که مرغ عشق، جدا ز آشیانه می‌میرد.

ساکن شهر غم

دلم‌که سردتر ازکومه‌های سرد شماست خوشم‌که داغی عشقم ز داغ ودرد شماست
ز فصل زرد جدایی، دل ارچه بیزار است همیشه عاشق گلچهره‌های زرد شماست
مبین که شب زده‌ام در غبار جادّه‌ی عمر رخم چو قلبِ سیاهانِ همنورد شماست
اگر چه صورتم از سیلی زمان سرخ است تنم، کبود، ز شلّاق سوزدردِ شماست
چو زرد و سرخ و سفید و سیه بیامیزند چهار فصل، شمایید و فردفرد شماست
منم که ساکن شهر غمم، خوشا «مهدخت» همیشه یاور و همراه کوچه گرد شماست.

۱- کلک: خامه، قلم

غروب خسته

بهار آمد و از آمدن پشیمان شد — دوباره فصل شکوفاییم زمستان شد
به شوق دیدن او، سالها خزان دیدم — اگر چه گاه هوای دم بهاران شد
غروب خسته‌ی من خسته‌تر ز ره آمد — سپیده رنگ شفق یافت شب نمایان شد
لبم به بستر غم بوسه می‌گرفت از آه — حسود بود مگر چشم من که گریان شد
شنیده بود کجا راز خنده‌های مرا — که در تلاطم دریای اشک خندان شد
مگر هوای بهار است اینکه می‌آید — که غم چو برگ خزان از دلم گریزان شد

www.tabarestan.info تبرستان

سخن عشق

امشب این خانه عجب حال و هوایی دارد — گپ زدن با در و دیوار صفایی دارد
همه رفتند از این خانه ولی غصه نرفت — باز این یار قدیمی چه وفایی دارد؟!
خانه‌ی دل فقط از آه فلک ویران شد — چه عجب چشم زمان، شرم و حیایی دارد
ساز بشکسته، غریبانه خموش افتاده — بی خبر زآنکه به گوشم چه نوایی دارد
گفته بودم که خدا رفته از این خانه، ولی — حال دیدیم که این خانه خدایی دارد
گفتی از نغمه‌ی داوود، ولی مرغ دلم — از صدای سخن عشق، صدایی دارد
دلِ بشکسته‌ی «مه» باز به خود می‌بالد — به خیالش که در این شهر، بهایی دارد.

مخفی - افغانی

(۱۳۸۱-۱۲۹۵ هـ‌ق)

سیدةالنّساء، متخلص به «مخفی» از شاعره‌های بدخشان، در سال ۱۲۹۵ هجری قمری، در شهرتاش قرغان، ولایت مزارشریف بدخشان، به دنیا آمد. پدرش میر محمود شاه که شاعر بود و عاجز تخلص می‌کرد، در یکسالگی وی درگذشت. برادرانش محمدشاه و سهراب شاه تربیت خواهرشان را به عهده گرفتند. وی تا ۴۳ سالگی همراه برادرانش در شهرهای کابل و قندهار زندگی کرد. سپس به بدخشان مراجعت و بقیه عمر را در وطن خود بزیست. سیّده تمام مدت عمر مجرد بود و همسر اختیار نکرد. دیوان کامل اشعارش از بین رفته و مجموعه اشعار باقیمانده‌اش در سال ۱۳۳۰ خورشیدی در افغانستان، به وسیله‌ی واجد، شاعر افغانی، در بدخشان، به چاپ رسید. اشعار زیر از

همین مجموعه گزینش شده است.

روزگار گل

ساقی، بیا که می‌گذرد روزگار گل — یک هفته بیش نیست دوام بهار گل
گردان شدست کشتی گل هر طرف مگر — دریای آتشین شده باغ از شرار گل
از سبزه کرده فرش چمن باغهای صنع — آمد سحاب تا که بشوید غبار گل
عالم معطر است مگر تاجر بهار — آورده مشک و عنبر و سارا، به بار گل
آن سرو ناز گشته خرامان سوی چمن — آمدیم و کردیم به پایش نثار گل
هر جا حبیب هست بُوَد در پی‌اش رقیب — آمد فغان و ناله بلبل ز خار گل
صد گریه هست در پی یک خنده «مخفیا» — از شبنم است اشک روان در کنار گل.

www.tabarestan.info تبرستان

شکوه دل

مرا از دوستان دارد جدا، دل — ندانم تا چه دارد مدعا، دل
زلیخا، روی یوسف دیده می‌گفت: — محبت کاه باشد، کهربا، دل
صبوری از دل عاشق مجویید — کجا صبر و کجا عاشق، کجا، دل
نداری رحم بر حال من ای شوخ! — ندانم در برت سنگ است یا دل
غلط باشد اگر خود را بگویم — چرا دادم به یار بی وفا، دل
ملامت نیستم، نادیده بودم — مرا افکند آخر در بلا دل
تو هم بی مایه، کوی یار گردی — الهی خون شوی، ای بی وفا دل
غم جانان چو با من آشنا شد — ز من شد «مخفیا» نا آشنا دل

مخموره

(سده‌ی ۱۴ هـ‌ق)

بی‌بی‌جان خانم، مادربزرگ عزیزالله مخمور (شاعر معاصر نجف آبادی) از شاعران سده‌ی چهاردهم هجری است. وی، «مخموره» تخلص می‌کرد و زنی آگاه بود. دراحکام و آیات تدبّر داشت صاحب مکتبخانه‌ای بود و فرزندان بزرگان نجف آباد را درس می‌داد. حدود صد سال عمر کرد و در اواخر سده‌ی چهاردهم هجری، وفات یافت. مجموعه‌ی اشعار وی در دست نیست. غزل زیر از او، به یادگار مانده است:

گنج غم

تا که گنج غم او در دل ویران من است — دم به دم دُرّ و گهر، زینت دامان من است

از غمش تا به جهان بی سرو سامان گشتم لطف عامّش همه جا در پی سامان من است
از کرم تا که نظر بر من حیران دارد عقل صاحبنظران واله و حیران من است
گفتمش:مونس من رفت از این دار فنا گفت:او رفت ازین خوان وسرخوان‌من‌است
گفتمش: راضی از این دارفنا هست کسی؟ گفت:هر کس به‌سر عهدوبه پیمان من‌است
گفتم:او را که مرا گنج به دست آمد،گفت: لب فرو بند که از غایت احسان من است

گفتمش:طوطی«مخموره»چه‌شیرین‌سخن‌است
گفت:خاموش،که‌اومرغ‌خوش‌الحان‌من‌است.

تبرستان
www.tabarestan.info

مدرس - ربابه

(۱۳۴۹-۱۲۵۸ خ)

بانو ربابه مدرس، شاعره‌ای از خاندان مدرس یزدی است. وی دختر سلطان یزدی، شاعر دیگر این خانواده است. در ابتدا، رباب تخلص می‌کرده ولی بعدها تخلص خود را به «نابغه» تغییر داده است.

بیزار گشتم از بت بسیار نازکن وان دلفریبِ عشوه‌گرِ جان گداز کن
پر جور و بی وفا و ستمکار و غیر دوست بدخوی و حیله ساز و ز ما احتراز کن
بر جان عاشقان، چه بلایی است عشق او بر جان خلق، دست تعدی دراز کن
فکر دگر باید و دلدار دیگری خوشخوی و با محبت و عاشق نواز کن
مه‌روی و بذله‌گوی و سخن‌سنج و نکته‌فهم با عاشقان خود، ز وفا کشف راز کن
من آن نِیَم «رباب» مدرس که از هوس بر روی هر خسی ز طرف، چشم باز کن.

***

ای فلک شاد چرایی تو، ز ناشادی من بسته‌ای راه ز هر سوی، به آزادی من
من نه تسلیم شوم پیش تو ای چرخ کبود عزّت نفس بود، شیوه‌ی اجدادی من
تا به کی، با من دیوانه، تو کین می‌ورزی به یقین، غافلی از صبر خدادادی من

مدرس - سلطان

(۱۳۵۸-۱۳۱۰ خ)

بانو سلطان مدرس، از خانواده‌ی بزرگ مدرس یزدی است. وی که دختر سید مرتضی

شیخ طایفه بود. در یزد نشو و نما یافت و با داشتن قریحه‌ی شعری، سرودن شعر را آغاز کرد.

دلم چو طُرّه‌ی خوبان، ز غم پریشان است — چو مرغ دل شده، در دام هجر، بریان است
فتاده کشتی جانم به موج خون، از غم — به بحر عشق ندانم که این چه طوفان است
به قعر چاه غم افتاده‌ام ز فرقت دوست — دلم چو یوسف و چشمم چو پیر کنعانست
به دیده‌ی من مسکین نگر که در شب و روز — در آسمان فراقت، چو ابر گریانست
مزن به تیر مژه، قلب عاشقان ای دوست — که این مقام تو باشد، نه جای پیکان است.
دمی ز راه وفا، سوی عاشقان بگذر — که دیده‌ی من مسکین، به رهٔ دُر افشانست
ز شوق، باده دمادم بنوش، ای «سلطان» — ز ساغر لب لعلش، که آب حیوان است.

www.tabarestan.info تبرستان

مرادی - زهرا

(معاصر)

بانو زهرا مرادی، شاعره‌ی معاصر، نواده‌ی شیخ صفراندوهجردی، متخلص به «بهادر کرمانی» است. تحصیلات عالی دارد و دبیر ریاضیات دبیرستانهای زادگاه خود می‌باشد. در رشته‌ی ادبیات و سرودن شعر و فنون ادبی مهارت دارد.

ای عشق

دست من و دامن وصالت، ای عشق — کام من و باده‌ی کمالت، ای عشق
با کشتن من اگر تو خشنود شوی — واللّه که خون من حلالت، ای عشق

***

یارب

هرگز غم تو ز دل فراموش مباد — در سینه، دلم ز عشق بی جوش مباد
یارب به شب فراق، در خانه‌ی دل — خورشید جمال دوست، خاموش مباد

***

با کدام دلیل

شکوه از جور یار، چون نکنم — گله از روزگار، چون نکنم
کشتی عقل با کدام دلیل — غرقه‌ی ساحل جنون نکنم
خون دل ریزد از دو دیده‌ی من — دل خود را چگونه خون نکنم

مرندی - اختر

(معاصر)

بانو اختر مرندی، از شاعران معاصر است. اشعار نغز و دلکشی دارد. وی، در دهه‌ی ۵۰-۴۰، در انجمن ادبی صائب شرکت و سروده‌های خود را قرائت می‌کرد.

بی وفایی

دیشب که ترا با دگری دیدم و رفتم — خون شد دلم از جورت و نالیدم و رفتم
گویی که چو ابری شدم اندر سرکویت — تا از چمن کوی تو گرییدم و رفتم
در طعنه‌ی اغیار که دیدند پریشم — خاموش به‌جا ماندم و خندیدم و رفتم
تنها به هوای تو به کویت شده بودم — صد حیف که چون زلف تو پیچیدم و رفتم
مانند نسیمی که به بستان بوزد صبح — از گلشن گلزار تو بوییدم و رفتم
تقدیر چنان بود که باشی بَرِ اغیار — تقصیر ز من بود که تابیدم و رفتم
بسیار بگفتند: مرو در پی خوبان — پاداش همین بود که نشنیدم و رفتم

من و تو

آنکه می‌افتد به‌راهت مست و بی پروا منم‌من — و آنکه می‌سوزد ز شمع روی تو تنها منم‌من
آنکه برد از من دل و دین و همه هستی‌تویی تو — وآنکه در سودای تو خواهدشدن رسوا منم‌من
آنکه‌می‌خندد به‌اشک‌حسرت‌وحرمان‌تویی‌تو — و آنکه‌می گرید ز هجران‌در شب رؤیا منم من
آنکه خواهد سوز وساز عاشق بیدل تویی تو — و آنکه بر پای تو افشاند سرو جانها منم من
آنکه او را ره نبرد آخر به‌دل رحمی تویی تو — و آنکه از ظلم و ستم آخر فتاد از پا منم من
گوهر دل آنکه بشکسته است بی پروا تویی تو — وآنکه هم‌دل را به‌راهت داد هم‌جان را منم من
آنکه با «اختر» ندارد الفتی دیگر تویی تو — برگزید آنکو ترا از هستی دنیا منم من.

مریم بیگم زند

(وفات ۱۲۶۰ هـ‌ق)

حاجیه مریم بیگم، از بانوان زاهده و شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری قمری است. او نبیره‌ی شیخعلی خان زند واز همسران عقدی فتحعلیشاه قاجار بود. چون پسرش شیخعلی میرزا، معروف به فتح‌الملوک، در سن چهارده‌سالگی به حکومت ملایر

www.tabarestan.info تبرستان

منصوب شد. حاجیه مریم بیگم هم به همراه او به ملایر رفت و تا پایان عمرش در آنجا بزیست. یکبار هم به مکّه‌ی معظّمه مشرّف شد و فریضه‌ی حج را انجام داد. بعد از بازگشت، تخلّص خود را «حاجیه» قرار داد و پس از سفر حج درگذشت. در سفر حج قصیده‌ای سرود که بیت پایانی آن چنین است:

طواف کعبه، مرا «حاجیه» میسّر شد خدا، زیارت اهل دلی نصیب کند

مریم - قائم مقامی

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

مریم خانم، دختر میرزا ابوالقاسم قائم مقام (مقتول ۱۲۵۱ هـ‌ق) صدراعظم محمّد شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۲۵۰ هـ‌ق) از زنان فاضل و شاعر سده‌ی سیزدهم هجریست. مادرش، خواهر میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی بود که در ایّامی که خانواده‌ی قائم مقام موردغضب بود به دستور محمد شاه، به قتل رسید، مریم خانم قصیده‌ای سرود و نزد شاه فرستاد که سبب بخشش و نجات خانواده‌ی وی شد. ابیات زیر از آن قصیده است:

تا که توانی، به جهان راست باش راست روان را نزند، کج نهاد
معتقد مردم دنیا مباش آه از این مردم کج اعتقاد

مریم قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

مریم قاجار، متخلّص به «هلال» دختر شاهزاده محمّد تقی میرزا حسام السّلطنه، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، همسر اللّهیار خان آصف الدّوله‌ی قاجار، صدراعظم زمان فتحعلیشاه بود. مریم خانم، تا سال ۱۲۴۱ هـ‌ق در قید حیات بود و اشعاری می‌سرود. از اوست:

از جفای تو نازنین یارا دود آهم گرفته صحرا را
ما و کنجی و ساغر و مستی به کسان داده‌ایم صحرا را

***

آنکه از کوی توأم، منع نمودی همه عمر دیدمش دوش، سراغ ره کویت می‌کرد.

مریم هروی

(۱۳۰۸-۱۲۵۷ هـ‌ق)

بانو مریم افغانی، متخلص به «کنیزک» دختر سیدعبدالله و خواهر صنوبر (متخلص به غافر) از پارسی‌گویان سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، که در هرات به دنیا آمده بود. در جوانی، فنون ادبی و قواعد سرودن شعر را فراگرفت و به سرودن شعر آغاز کرد. صاحب طبع بلند و دیوان شعر بود. مریم هروی دارای مذهب شیعه و باگونه‌های سخن آشنایی داشت و از ذوقی شاعرانه برخوردار بود. مدیحه‌ی زیر درباره‌ی غیبت حضرت امام زمان (عج) از اوست:

www.tabarestan.info تبرستان

فخر اصفیا هستی

ای مه جهان آرا، معدن صفا هستی برگزیده‌ی خالق، فخر اصفیا هستی
بین جمله محبوبان، فخر انبیاهستی تو طبیب هر رنجی، درد هر دوا هستی
شمع بزم هر جمعی، بس که خوش لقا هستی

***

روز و شب بود دایم میل خاطرم، رویت بسته جمع مشتاقان، دل به تار هر مویت
رخ نمای تا بینم آن جمال و گیسویت بشنوم حدیثی چند، زان دو لعل دلجویت
نطق شکرین بگشا، زانکه خوش نوا هستی

***

در چمن‌نرویدگل،تاتودرجهان‌باشی سرخوش‌وصال‌ای‌دوست،جان‌عاشقان باشی
نونهال نخلستان، شاخ ارغوان باشی نوبهار عمری، لیک، ایمن از خزان باشی
من تو را دعاگویم، واجب دعا هستی

مزارعی - زهرا

(تولد ۱۳۲۰خ)

زهرا مزارعی، متخلص به «ذرّه» فرزند سید محی‌الدین، شاعره‌ی معاصر در شیراز به دنیا آمد. در جوانی حافظه‌ای قوی داشت. اشعار خوب شاعران بزرگ را حفظ می‌کرد. از همان هنگام سرودن شعر را آغاز کرد. خانم مزارعی شاعره‌ای غزلسرا است و غزلیاتش از روانی ولطافت خاصی برخوردار است وی عضو انجمن تولّلی است و چند دفتر شعر

به نامهای «سخن عشق»، «شوریدگان»، «قفس طلایی» و کتاب «امثال سایره» را تدوین و منتشر کرده است. ازدواج زودهنگام به وی امکان تحصیلات به موقع را نداد و در سنین بالاتر از طریق مکاتبه با دانشگاه کمبریج انگلستان مدرک خود را دریافت کرد. از آن پس زبانهای عربی و آلمانی را نیز فراگرفت.

در سالهای ۳۸ و ۳۹ عنوان «بانوی شعر ایران» را از رادیو ایران دریافت کرد. «ذرّه» از معدود بانوان فرهیخته و فاضله، شاعر و غزلسرای معروف زبان فارسی می‌باشد. وی اینک دوران بازنشستگی را به مطالعه و تحقیق می‌گذراند.

تبرستان www.tabarestan.info

راز من

دریای من، کنار تو آسوده از غمم — دور از تو، بی قرار به گرداب ماتمم
بی روی دلگشای تو تنها در این قفس — همراز اشک و آهم و با غصه همدمم
جان می‌دهم به دیدنت ای نور زندگی — پیش نگاه گرم تو، بی تاب، شبنمم
پاییز من، بهار شده با وجود تو — باعشق آتشین تو، شاداب و خرمم
راز منی و در دل تنگم نهفته‌ای — خوش جا گزیده‌ای که تو را یار محرمم
اینک که در کف منی، ای جام آرزو — مست از شراب عشقم و محسودِ صد جمم
قدر مرا بدان که به تقوی و عشق و صبر — بی تو در این دیارم و مشهور عالمم
چون روزگار را سر سازش به من نبود — تسلیم سرنوشت غم‌انگیز و مبهمم
بیش است از حرارت خورشید، گرمیم — گر در مقام عشق، چنان «ذره»ی کمم

جلوه‌ی جانانه

با یاد دوست، از همه بیگانه‌ام هنوز — گنجی نهفته در دل ویرانه‌ام هنوز
تنها وبی امید به حسرت نشسته‌ام — در انتظار جلوه‌ی جانانه‌ام هنوز
سر زیر پر کشیده و در گوشه‌ی قفس — مجذوب خاطرات خوش لانه‌ام هنوز
از یادگارهای تو، شمع و چراغ و گل — رونق دهد به صحنه‌ی کاشانه‌ام هنوز
در شعله‌های سرکش عشقت، به بال شوق — دل را زنم بر آتش وپروانه‌ام هنوز
در بزم اهل صحبت و در کوی عاشقان — باشد اثر ز گریه‌ی مستانه‌ام هنوز
در جام کام، گر دگران سرخوشند و مست — خون دل است باده‌ی پیمانه‌ام هنوز
بودم بهار پار، ز غم مست وبی قرار — آمد بهارِ دیگر و دیوانه‌ام هنوز
در آسمان عقل اگر جای «ذره» نیست — در بحر عشق، گوهر یکدانه‌ام هنوز

مساعد - ژیلا

(تولد ۱۳۱۷ خ)

بانو ژیلا مساعد، (استخری) فرزند علاءالدین استخری از شاعران زن معاصر، در تهران به دنیا آمده است. بیشتر سالهای جوانی خود را در مناطق جنوبی گذرانیده و در همانجا ازدواج کرده و مادر دو دختر است. از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده ونخستین دفتر شعر خود را به نام «غزالان چابک خاطره» به همت چاپ مظاهری و دومین دفتر شعرش به نام «یله‌ای بر کنجکاوی اندوه» به وسیله انتشارات همت و دفتر سوم خود را به نام «پنهان کنندگان آتش» به وسیله انتشارات نوید در آلمان منتشر کرده است. ژیلا مساعدمدتهاست درکشور سوئد اقامت دارد. از اشعار اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

○ - مگر بهار...

پیراهنی از ستاره
پیراهنی از فلق می‌خواهم
با تارهایی از آتش
پیراهنی از آرامش
پیراهنی از اعتماد می‌خواهم
بیرون از این صدا
هیچ چیز نیست
مگر بهاری که می‌خواهد
از دریچه‌ی تنگ
به درون آید
بیرون از این هوای فشرده
ستارگانی در پیشند
و عشق
معجزه‌ی زندگی است
بیرون ببر مارا
از این شب قطور
که کورسوی امیدی

حتا
دهلیز وحشتمان را
روشنی نمی‌بخشد .

○ - *سفره‌ی ارغوانی*

بالاپوشی از رؤیا دارم
جهانم بی انتهاست
و ظلمت
از فراز روشنایی رگهایم عبور کرده است
تلاءلوی تنم از عشق است
و کهکشانی از شعف
بر پرده‌های پنجره‌ام در رقص
نعره‌ام ارغوانی است
و پرندگان زنده‌ی سفید
بر گودیِ بشقابها
شیدای جان خویش.
ولع شهوتی کهن است
و دستمالهای سفره‌ی من
از ابهام خویش
آیا ستارگان میهمان
از آواز پرندگان شیفته سیر خواهند شد؟
بالا پوشی از حقیقت دارد
و لاهوت جانم
با کلمات در جدل است.

تبرستان
www.tabarestan.info

مستوره زند

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

مستوره زند، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری است. او از همسران فتحعلیشاه

قاجار(متوفی ۱۲۵۰هـ‌ق) و از بزرگ زادگان خانواده‌ی زندیه و دختر شاهزاده شاهقلی میرزا بود. بانویی پرهیزگار بود و با دارا بودن طبع شعر، گاهگاه اشعاری می‌سرود. سال فوتش به دست نیامد.

حور، از روضه‌ی فردوس اگر بگریزد بجز از کوی تو، جای دگرش مأمن نیست

***

خاک پایت، سبب روشنی من گردید چشم، از خاک کف پای تو روشن گردید.

تبرستان www.tabarestan.info

مستوفی‌الممالکی - بدری

(۱۳۷۶-۱۳۰۰ خ)

بانو مستوفی‌الممالکی (خیلتاش) متخلص به «بدری» در تهران، متولد گردید. از پنج سالگی، تحت نظر آموزگاران خصوصی، به تحصیل پرداخت. وی، یکی از بانوان فاضله و دانشمند بود. بر علوم و فنون ادبی تسلط داشت. با زبانهای فرانسه و عربی نیز آشناو در موسیقی و هنرهای دستی زنانه (گلدوزی و دوزندگی) نیز دست داشت. و روی هم رفته از هنرهای والایی بهره داشت و غزلیات دلکشی می‌سرود. وی، سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد. اشعارش از متانت و استحکام برخوردار است. و از سبک شاعران کهن، متابعت کرده‌است. از او یک دفتر شعر به نام «سرود زهره» به انتشار در آمده است:

دل بی قرار

بیگانه‌ایم بر توچو بیگانه یار توست از کف قرار رفت و دلم بی قرار توست

رفتی و رفت دامن صبرم ز دست دل بر لوح خاطرم، همه نقش و نگار توست

دیشب، چوخواست خواب که در دیده‌آیدم شرم آمدَش چو دید که در انتظار توست

یادت، چو آتشی، به دلم خانه کرده است سوزد دلم، ولی چه کنم یادگار توست

کوتاهتر ز عمر من از بخت بد یکی است کان قصه‌ی محبت ناپایدار توست

دامان«بدر» واین همه پروین، زاشک‌هست راز و نیاز، کار من و ناز، کار توست.

اشکنامه

امروز هم گذشت و نیامد نگار من آوخ از این گذشته‌ی پر انتظار من

از گونه تا به پای، فرو ریخت همچو شمع اشک روان ز دیده‌ی شب زنده‌دار من

بازآ که بی رخ تو دلم را قرار نیست ای مایه‌ی قرارِ دلِ بی قرار من

امید و آرزو همه با رفتن تو رفت این جان بی امید، نیامد به کار من
شرح غم جدایی و داغ دلم ببین بر لاله‌ای که می‌شکفد از مزار من
«بدری» غزل نگفته‌ای، این اشکنامه است ترسم غمین شود ز غمت، قلب یار من .

راز

سوز عشق تو مرا داد، به کف ساز امشب تا که از پرده برون افکندم راز امشب
عقده‌هایی که سر زلف تو افکند به دل شکرالله لب لعل تو کند باز امشب
شمع رخساره برافروز که پروانه‌ی آن از سر شوق کند گرد تو پرواز امشب
گر چه عمری زغم هجر تو پایان بردم به وصال تو کنم زندگی آغاز امشب
تا که از خواب درآید تن حرمان‌زده‌ام «بدری» چون چنگ به برگیرم و بنواز امشب

www.tabarestan.info تبرستان

بندهایی از منظومه‌ی سرگذشت :

فصل پاییز بود و وقت غروب ماه در آسمان هویدا بود
روی خورشید در مسافت دور از گریبان کوه پیدا بود

روی آن تپه‌های خلوت و دنج که جلال و شکوه شمران است
بر سر آن بلندتر ز همه که به هر سوی آن چراغان است

در خم آن بلند و پستیها که ز چشم حسود پنهان بود
پای آن سبزه‌های کوچک خرد که لگدمال گام چوپان بود

عشق بود و امید بودی و من کام بود و شباب بودی و او
بی خبر زآنکه چشم شورِ فلک نگرانست بر من از هر سو

ناگهان من به یار خود گفتم ترسم از من جدا کنند تو را
بیم دارم سپهر و چرخ فسون به جدایی رضا کنند تو را

آب ایام، لیک آتش عشق در دل دلبرم نمود خموش
تا زمانی که دیدمش، خُمِ دل از می عشق دیگریست به جوش
زودتر زآنکه آیدم به خیال رشته‌ی مهر و الفتم بگسست

ساغر عشق چند ساله‌ی خوش ز تعمد به سنگ هجر شکست

سینه‌ام را لهیب آه گداخت ز اشک حسرت دو دیده جیحون شد
به هم آمیخت عشق و آتش و آب چه بگویم که حاصلش چون شد

شعله‌ی عشق، در نهیب سرشک سرکشی کرد و او ز پا نفتاد
اشک مغرور دست قدرت خویش بر فکند از جوانیم بنیاد

www.tabarestan.info تبرستان

چهره‌ام زرد گشت و موی سپید بر سر هر مژه دوصد گوهر
این زر و سیم در بهای شباب داد دست قضا و جیب قدر

به خیالم که مرهم ایام زخم دل را شفا دهد آخر
به گمانم طبیب صبر و شکیب درد من را دوا دهد آخر

لیک افسوس صد هزار افسوس که مرا درد بود و درمان نی
اگرم بود بهر دل درمان دارویش جز به پیش جانان نی

تب هجران و آتش جانم نشد از برف و سردی دی سرد
سپری گشت بهمن و اسفند ماند بر جا فراق و رنج و درد.

مسعود کازرونی - صدیقه

(سده‌ی ۱۴ خ)

بانو صدیقه مسعود کازرونی، دختر همایون میرزا، پسر ظلّ‌السلطان، از شاعران معاصر، از بانوان دانشمند زمان خود بود. وی، در سال ۱۳۳۳ خورشیدی، کتابی به نام «گلچین گلچینها» تألیف و در تهران به طبع رسانید. بانو صدیقه، در شعر و فنون ادبی، از شاگردان آقای جعفر نوا، شاعر معروف بود .از اشعار اوست :

رَوَد ایمان ز کفم گر پی خوبان بروم پی خوبان بروم یا پی ایمان بروم؟

گفت با دایه، زلیخا که بهشت است مرا همره یوسف اگر جانب زندان بروم
هر گلی بر تن من آتش سوزنده شود بی رُخش گر به تماشای گلستان بروم.

***

یار و دلدار خلایق در جهان،پول است پول آنکه دشمن را نماید مهربان،پول است‌پول
و آنکه باعث می‌شود، مادر کُشد فرزند را زیر خاکستر کند او را نهان، پول است پول
در فراق پول، خونها ریزد از دیده برون دلبری کو می‌برد تاب و توان، پول است پول
مابقی را پشم دان، پول است صاحب‌اقتدار غمزدا و عیش زا و دلستان، پول است پول
من چه‌گویم؟ جمله می‌دانید از خرد وبزرگ آنکه مردم را کند بیخانمان، پول است پول.

www.tabarestan.info تبرستان

مشتری قاجار

(دوره‌ی قاجاریه)

مشتری، از بانوان شاعر وهنرمند سده‌ی سیزدهم هجری است. او از همسران فتحعلیشاه قاجار (متوفّیٰ ۱۲۵۰ هـ‌ق) و اهل شیراز بود. علاوه بر طبع شعر، در آواز و موسیقی و بدیهه گویی هم ماهر بود. غالباً درحضور و مجالس شاه و حین عزیمت به سفر، مشتری خانم، حاضر می‌شد و اشعاری را با آواز می‌خواند. بار آخر که شاه به اصفهان می‌رفت، مشتری به عادت مألوف، خواندن شعر را آغاز کرد و این بیت را سرود:

تو سفر کردی و خوبان همه گیسو کندند از فراق تو عجب سلسله‌ها بر هم خورد

شاه، مضمون بیت را به فال بد گرفت و آیه‌ی استرجاع خواند و اتّفاقاً در همان سفر در اصفهان درگذشت. مشتری خانم، قریب صد سال عمر کرد. بیت زیر از اوست:

بالای بام دوست، چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سر بنهم زیر پای دوست

مشرّف - مریم

(تولد ۱۳۴۲ خ)

دکتر مریم مشرّف، فرزند اسفندیار (مشرّف‌الملک) متخلص به «مریم» از شاعران معاصر در تهران، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مرکز آموزش تیزهوشان به انجام رسانید، آنگاه دوره‌ی فن بیان و هنر نمایشی را گذراند. از آن پس در رشته‌ی زبان آلمانی به تحصیل ادامه داد و لیسانس گرفت و به گذراندن دوره‌ی فوق

لیسانس در زبان وادبیات فارسی، همت گماشت. مریم مشرّف، شاعری هنرمند و خوش قریحه است و در سبک کلاسیک و نو، هر دو، شعر می‌سراید. به زبانهای انگلیسی و آلمانی، تسلط دارد و آثار و اشعار برخی از نویسندگان و شاعران خارجی را ترجمه کرده است. خانم دکتر مشرّف استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی است. وی در پیرامون نظم و نثر و نقد ادبیات ، تدریس می‌کند و «ساحلهای شناور» نام دفتر شعر اوست. این بانوی محقق و ادیب تألیفات متعددی در تحقیق و نقد دارد که از جمله «زندگی و شعر محمد فضولی» «زندگی و شعر محمد حسین شهریار» و «بهاء ولد» ترجمه از آلمانی نوشته «پروفسور مایر» ترجمه از آلمانی که به وسیله‌ی نشر ثالث چاپ و نشر شده است. تازه‌ترین دفتر شعر ایشان «بلور طربناک» نام دارد که آن را نشر نیلوفر منتشر کرده است: از اشعار اوست :

www.tabarestan.info تبرستان

کید روزگار

جانا مگو، که آتش شوق تو سرد شد — وان شهر عشق، یکسره در کام درد شد
گیرم چو آه، دامنت، افسوس، تیر آه — با تیر جانگداز تو کی هم نبرد شد
این خاکسار بین که به رخسار زندگی — همچون غبار، بوسه زد و همچو گرد شد
بر بال باد آمد و بر دوش آب رفت — چون قطره، ناپدید از آن لاجورد شد
چندانکه خون لاله روان دید در بهار — رخساره‌ی بنفشه به گلزار، زرد شد
تنگی نگر زمانه، که از کید روزگار — نامردمی، فضیلت و نامرد، مرد شد
«مریم »امید عافیت از دوستان مدار — آن به که همنشین تو، افسوس و درد شد

واژه‌های طولانی

یک پیاله می‌خواهم، یک پیاله ویرانی — جرعه‌ای فراموشی، ساغری پریشانی
در فلک در اندازم، آذرخش بنیان کن — جان آسمان سوزم، با شراری انسانی
رعد آتش افکن کو، سیل خانمان کن کو — جان من بر آشفت از، گریه‌های بارانی
در میان باغ امشب، فتنه‌ها برانگیزم — با زبان خاموشی، با حدیث پنهانی
خواب نسترنها را، سر به سر بر آشوبم — بس که جلوه انگیزم، از خسی بیابانی
خون سرد زنجیرم، در رگان بیداران — خواب شعله می‌بینم، شعله‌های عصیانی
شعر من، پریشان شو، آتشین و پیچان شو — رایتی برافراز از، واژه‌های طوفانی.

مشعوف - مینو

(تولد ۱۳۱۱خ)

مینو مشعوف، متخلّص به «شادی» از شاعران معاصر در بندر انزلی دیده به جهان گشود و دیپلمه می‌باشد. او سرودن شعر را از ۱۳۳۰ آغاز کرده است. در سبک قدیم و نو، هر دو، شعر می‌سراید و با مطبوعات نیز همکاری دارد.

کویرستان

کاش از بحر خزر، دریای گوهر داشتم — یا ز پهن آسمان، یک سینه اختر داشتم
راستی را می‌نشاندم در کویر عاطفه — گلشنی از لاله و یاس و صنوبر داشتم
یا دلی چون خُمّ می‌در سینه‌ام جوشان‌نبود — جام می‌در دست ساقی سمندر داشتم
می‌شکفتم در شکنج ساحل داغ جنون — ماه را بر تارک مینا، پر آذر داشتم
حسن را پیمانه سان در قصر طوفان شرر — خوبی و والایی و محراب کوثر داشتم
سایه افکن بر سریر دشت تشنه، بی نشان — رزم آور گلبنی در جان و پیکر داشتم
نور مهر و لطف ساقی می‌شدی هردم به‌کام — باده‌ی «شادی» به جای غم به ساغر داشتم

www.tabarestan.info تبرستان

مشکاتی - اشرف

(۱۳۶۸-۱۲۹۶ خ)

بانو اشرف مشکاتی، فرزند حاج علی اکبر «مشکات‌السلطنه»، در تهران دیده به جهان گشود. دروس ابتدایی و متوسطه را در مدرسه‌ی ناموس تهران فراگرفت و برای تکمیل تحصیلات، به اتفاق پدرش، به پاریس رفت. پس از بازگشت از فرانسه، در املاک خود در دهکده‌ی قاسم آباد، چند کیلومتری رامسر، به کارهای کشاورزی پرداخت. وی، صاحب ذوقی سلیم و قریحه‌ای سرشار بود و اشعار ساده و روانی می‌سرود. دیوانش به نام «تالار آینه» شامل دو هزار بیت است. وی همسر یوسف خان منجمی لنگرودی و از او دارای ۶ فرزند بود. در اواخر عمر به آمریکا رفت و در شهر واشنگتن بدرود حیات گفت و پیکرش در آرامگاه خانوادگی در قم مدفون گردید. از اشعار اوست:

قمار زندگی

در قمار زندگی، ما باختیم — با همه خوب و بدیها ساختیم
با سر زلفت چو گشتیم آشنا — خاطر از بیگانگان پرداختیم

حالیا دیگر ز پا افتاده‌ایم بس که در راه وصالت تاختیم
نیست بی تو صبر و آرام و شکیب کاش هیچت از ازل نشناختیم

○ - بزم آرزوها

کنار ساحل امید روزی
من و تو شادمان با هم نشستیم
در آن دنیای زیبای طبیعت
هزاران عهد بستیم

***

هوا چون روی خوبت با لطافت
زمین، شاداب، دریا نیلگون بود
یکی قایق ز راه دور پیدا
به روی موج دریا رهنمون بود

***

به رنگ چشم مستت آسمان بود
مثال چین زلفت موج دریا
دل ما پر ز شوق زندگی بود
همه، امید بی‌جا.

***

ز روی آب ،مرغان سبکبال
شتابان عده‌ای پرواز کردند
کشیده سر به سوی آسمانها
رهی آغاز کردند

***

ندانستند راه آرزوها
رهی دور است و پایانی ندارد
هزار افسوس بر آن جان خسته

تبرستان
www.tabarestan.info

که سر در راه جانانی ندارد.

***

در آن سمت چمن، گر دانه‌ای هست
کجا پیداست خود دامی نباشد؟
جواهر دشت کوهستان زیبا
کشیده گردن از بهر تماشا.

***

تبرستان
www.tabarestan.info

ز دورادور بر بالای آن کوه
کمی برف از زمستان مانده بر جا
نشسته با شکوه و با ابهّت

همه خندد به بزم آرزوها

همی گوید چو من ثابت قدم باش
به هر کاری نه چون امواج دریا.

مشیر سلیمی - سیما

(تولد ۱۳۱۸ خ)

بانو سیما، دختر محقق فرهنگی معروف علی‌اکبر مشیر سلیمی، از شاعران معاصر است. وی، از دوران کودکی به ادبیات رغبت داشت و خود نیز اشعاری می‌سراید.و به نام کوچک خود تخلص می‌کند .مادرش، اقدس خانم احمد کرور، فارغ‌التحصیل دانشسراست. وی در سال ۱۳۳۷ پس از اخذ دیپلم ادبی، به دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی راه یافت و به اخذ لیسانس در این رشته، نائل گردید. اشعار زیر از سروده‌های دوره‌ی جوانی اوست:

تا کی سخن از سلسله موی تو گوییم از چشم تو و خال تو و روی تو گوییم
از عشق بسوزیم چو شمعی و بسازیم با هر کس و ناکس، سخن از خوی تو گوییم

***

بـا مـن اگـرت مـهر و وفـایی است، بگـو در کـنج دلت نـور و صـفایی است، بگـو
مـن عـاشقم و وصـل تـو را مـی‌خواهـم جز مـن اگـرت نـظر بـه جـایی است، بگـو

***

شادم کـه زمـن بـر دل کس، خـاری نـیست از بـیش و کـم زمـان، بـه دل بـاری نـیست
هـر کـس کـه دلی داشت بـه دلداری داد بـیچاره مـنم کـه یک وفـاداری نـیست

سرگذشت

مـن آن گـلم کـه مـحنت دوران کشـیده‌ام شـاهد مـراست، ایـن رخ زرد و پـریده‌ام
گـلشن پـر است از سـمن و نسترن، ولی مـن داغـدیده لاله‌ی صـحرا دمـیده‌ام
خلقی پی نشـاط و سـرور و خـوشی و لیک مـن خـیر و لذّتـی ز جـوانـی نـدیده‌ام
بـا هـم بـه سـر بـرند هـمه خـلق، لیک مـن تـنها غـزال وحشـیِ مَـردُم رمـیده‌ام
لرزان چو شمع سوزم و تـنها تـویی کـه مـن از خـیل مـهوشان بـه رفـاقت گـزیده‌ام
دریـای آرزو چـو عـمیق است و بـیکران «سیما» بگـفت: بـر هـمه، گـویی رسـیده‌ام .

تبرستان www.tabarestan.info

مصاحب - شمس‌الملوک

(۱۳۷۶-۱۳۰۰ خ)

بانو دکتر شمس‌الملوک مصاحب، دانشمند و شاعر توانای معاصر، فرزند دکتر علی محمد مصاحب ، در تهران به دنیا آمد. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، از دانشگاه تهران دکترا گرفته به زبانهای عربی و انگلیسی و فرانسه آشنایی داشت. و در دانشگاههای کانادا و آمریکا نیز دوره‌ی تعلیم و تربیت عمومی دیده بود. بانو دکتر مصاحب، از فضلا و دانشمندان و شعرای توانای کشور ماست. کتاب (افسانه‌های ویژه‌ی کودکان»، «ساده نویسی در زبان فارسی» و «راههای آموزش سالمندان» از آثار اوست. «غرور و تعصب» و «پرورش حسّ مسئولیّت در اطفال» نیز از ترجمه‌های اوبه‌شمار می‌رود. دکتر مصاحب، در تدوین و تألیف «دایرةالمعارف فارسی مصاحب» نیز همکاری داشته است. از سروده‌های اوست :

ناله نی

دامن کشان چـو بگـذری از روی خـاک مـا زنـهار پـا مـنه بـه دل چـاک چـاک مـا
ساقی به‌هوش باش که این، جام باده نیست خون دل است ایـن کـه بگـیری ز تـاک مـا

با مدعی بگوی چه سنجد به روز عرض — خر مهره‌ی تو، با گهر تابناک ما
گیرم که بشکنی قلم ما، چه می‌کنی — با ناله‌ی نئی که بروید ز خاک ما
از ما نصیحت است و دلالت به راه خیر — گر نشنوی، بدا به تو باشد، چه باک ما

مستی

یک روز به مستی، ره میخانه بپویم — داد دل، از این عقل سبکبار بجویم
حاصل نشد از مسجد و از کعبه، مرادی — شاید که گشادی برسد زان سر کویم
هر نام بجز نام تو، از دل بزدایم — هر نقش به جز نقش تو، از دیده بشویم
صد بوسه از آن لعل شکربار بگیرم — صد ناله از آن طره‌ی طرار ببویم
یک سو، زنم این پرده‌ی ناموس و ریا را — از نام گریزم، ره صد ننگ بپویم
دیوانه شوم، نعره زنم، جامه درانم — وان راز نهان بر سر بازار بگویم
گر خلق بپرسند که دیوانه چرا شد؟ — گویید که دیوانه‌ی آن سلسله مویم
در حیرتم از خلق که اوصاف تو گویند — من از تو برون نامده، وصف تو چه گویم

www.tabarestan.info تبرستان

مصلحه بیگم

(سده‌ی ۱۹ میلادی)

مصلحه بیگم فرزند ملا نورالله از شاعران بخارا در سده‌ی نوزدهم میلادی است. او در بخارا به دنیا آمد و بالید. دیوان اشعارش شامل غزلیات و مثنویات و مخمس و ترجیع بند است. به زبان ترکی نیز شعر می‌سراید. یک نسخه دستنویس دیوان وی که در ۱۸۷۸م کتابت شده به شماره‌ی ۹۷۲/۱ در پژوهشکده‌ی خاورشناسی فرهنگستان علوم ازبکستان نگهداری می‌شود. از اشعار این بانو نمونه‌ای بدست نیامد.

معتمد ریاضی - پروین

(۱۳۵۳-۱۳۱۳ خ)

بانو پروین معتمد ریاضی، فرزند دکتر معتمد ریاضی، شاعر معاصر در شهر یزد متولد گردید. از زمان کودکی، اشعاری می‌سرود. پس از فراگرفتن دروس ابتدایی و متوسطه و آشنایی با علوم و فنون ادبی و تسلط به زبانهای عربی و انگلیسی، طبع شعر در وجودش شکوفا شد. به ساختن اشعار دلنشین توفیق یافت. پروین، علاوه بر هنر شاعری، در

هنرهای دستی نیز مهارت داشت. در شعر، تحت تاثیر اشعار سعدی بود و به غزلسرایی تمایل بیشتری نشان می‌داد. دیوانش، سه هزار بیت است. متاسفانه این شاعر مستعد، در چهل سالگی درگذشت. از اشعار اوست :

چه‌ها کردی ؟

روزی که مرا ای دوست، از دست رها کردی — در چشم رقیبانم، انگشت نما کردی
پروانه‌ی عشق تو، پروا نکند زآتش — دیدی‌که به‌جان من،ای دوست‌چه‌ها‌کردی؟
بر روی‌شهیدعشق،شمشیرکشیدن‌چیست؟ — ای‌ترک‌کمان‌ابرو،این‌کارچرا کردی؟
من رشته‌ی عمر خود، با لطف تو پیوستم — یک موی اگر کم شد، یک عمر فنا کردی
گفتی کُشمت روزی، با تیر نگاه خود — تقصیر چه بود از من، رفتی و خطا کردی
تو پادشه حُسنی، ای ماه پری رویان — شکرانه‌ی این دولت، رحمی به گدا کردی
صد گونه بلا، ایزد، از جان تو برگیرد — گر از تن بیماری، یک درد، دوا کردی
در کار من و «پروین» صدها گره افکندی — از خم به خم زلفت، هر حلقه که واکردی.

سرود عشق

خوش آن روزی که زیر سایه‌ی بید — لب جو، ما و دل بنشسته بودیم
سرود عشق می‌خواندیم از بر — لب از هر گفتگویی بسته بودیم

مکتب پروانه

دل من، درس عشق و عاشقی را — شبی در مکتب پروانه آموخت
سحر، پروانه را دیدم در آتش — که می‌خندید و جان می‌داد و می‌سوخت.

معتمدی - مهیندخت

(تولد ۱۳۰۸ خ)

بانو دکتر مهیندخت معتمدی، دختر عطاءالله، متخلص به «مهین» از شعرای معاصر است. وی در بانه، از توابع سنندج، متولد گردید. دروس ابتدایی را در کرمانشاه و سنندج و دوره‌ی دبیرستان را در تهران فرا گرفت. تحصیلات خود را در دانشسرا ادامه داد و در آموزش و پرورش، به کار اشتغال یافت. به هنر نقاشی نیز علاقه دارد. مدتی در هنرستان کمال‌الملک تعلیم دید. وی در ضمن خدمت، همچنان به تحصیل خود ادامه داد تا در سال ۱۳۴۸ مدرک دکترا در زبان و ادبیات فارسی را گرفت. چندی در کشورهای خارج

www.tabarestan.info تبرستان

سیاحت کرد. نخستین مجموعه‌ی شعرش به نام «قطره‌ای چند از دریای اشک» در سال ۱۳۳۵ منتشر شد «گلهای آبیدر» و «اشکها و لبخندها» را نیز در سال ۱۳۶۶ به چاپ رسانید. او از زبان عربی نیز آثاری ترجمه کرده است. «دو شعله کبود» تحقیقاتی در باره جبران خلیل جبران و کتاب «نقشی از مولانا خالد نقشبندی» از آثار اوست. آخرین کتاب وی ترجمه «گنجینه‌ی زبان‌ها» اثر احمد فائز دانشمند حنفی مذهب عراقی است.

گل خیال

ای که روشن نشد از پرتو رویت، شب تارم — آید آن روز که چون شمع بگریی، به مزارم
مرغ پر سوخته را قدرت پرواز هما نیست — مرو از دیده که از دل نرود صبر وقرارم
منم آهوی ختن کز همه، جز دوست، رمیدم — تا به پای تو بریزد ز سخن، مشک تتارم
پامکش از سر بالین من خسته، طبیبا — ورنه ترسم که جدا از تو بمیرد، دل زارم
در گلستان خیالم، به جمال تو گلی نیست — آه اگر بگذرد این عمر و رود بی تو، بهارم
همه گویند «مهین» راست به دل، مهرنگاری — حیف باشد که تو دانی و نیایی به کنارم.

www.tabarestan.info تبرستان

وداع غم‌انگیز

گفت: رفتی؟ گفتمش: آری، ولی — یاد تو همواره، در قلب من است
دوستت دارم، چرا پنهان کنم؟ — آتش عشق تو، در جان من است
قلب تو، نازک‌تر است از برگ گل — گرچه با خود گفته‌ام، چون آهن است
شمع سان می‌سوزم از هجرت، مرو — ای که جان، از رفتنت در رفتن است
گفته بودم با تو گویم راز دل — لیک از گفتن، زبانم الکن است
من «مهین» مهربانم، نازنین — قلب من، با دشمنی‌ها دشمن است.

خزان هستی سوز

نازنین من، ای همیشه بهار — که غمت آتشم به جان افروخت
شعله‌اش آنچنان زبانه کشید — که سراپایم از شرارش سوخت

***

در گذرگاه‌عشق بی حاصل — لاله‌سان سوختم ز تنهایی
نو بهاری رسانده‌ام به خزان — یاد آن مهر و عشق و شیدایی

***

دیگر ای آشنای دیرینم دادم از دست نوجوانی را
گر چه پیرانه سر به یاد آرم آن همه شور زندگانی را

***

مرده‌ام، لیک باشدم نفسی دیگرم هیچ غمگساری نیست
در سراشیب زندگی، دانم که مرا غیر مرگ، یاری نیست

***

آفتاب حیات بر بام است منم و این خزان هستی سوز
این چنین کز غمت پریشانم شاید ای جان ، شبم نگردد روز

www.tabarestan.info تبرستان

مهر علی (ع)

تا زدم دست به دامان تولای علی جلوه در دیده کند پرتو سیمای علی
باشداز میکده هم راه، سوی حضرت دوست روشن از باده شو از مهر تجلای علی
باش همراز علی در دل تنهایی شب تا به گوش دل خود بشنوی آوای علی
مست جام ازلی، بی خبر از خویشتن است نازم ان را که شود مست، ز صهبای علی
من و سرمستی و درمیکده پیمانه زدن گر که ساقی دهدم باده ز مینای علی
تا توانیست مرا، گِرد جهان می‌گردم به تولای علی ،بادیه پیمای علی
خوش در آیینه‌ی دل جلوه‌کند طلعت دوست پای تا سر شده‌ام محو تماشای علی
طوطیان را شکر آورده از پارس به هند این من و شعر من و عشق چو دریای علی
چون«مهین» دولت فقرم‌به‌جهان‌ارزانی است دارم این سلطنت از همت والای علی

گنج شایگان

سحرگهان که نسیمم، پیام یار آورد فروغ صبح امیدم به شام تار آورد
مرا به گوشه‌ی عزلت، جمال طلعت دوست به شامگاه خزان، صبح نوبهار اورد
سپیده‌ی شب هجران من! به شام فراق برآ که دیده، سپیدی ز انتظار آورد
قسم به مهر تو ای شهریار کشور حسن که عشق من به جهان طرفه یادگار آورد
گرم بهار گذشت و خزان رسید چه غم؟ کنون که شاخه‌ی امید، برگ و بار آورد
نثار مقدمت از گنج شایگان سخن عروص طبع «مهین» دُرّ شاهوار آورد.

جستجو مکن

ای گل، تو با من از غم دل گفتگو مکن بازم اسیر سلسله‌ی تار مو مکن

از قلب داغدیده، سرور و صفا مخواه — از غنچه‌ی خزان، طلب رنگ و بو مکن
با پیر میکده، ز غم دهر دم مزن — از ساکنان دیر، تو هیچ آرزو مکن
اندر طلب میا که من از دست رفته‌ام — دیگر به روزگار، ز من جستجو مکن
ای دل غمین مشو ز نگاری که بیوفاست — همچون «مهین» صبور شو و یاد او مکن

***

از دل نرفته‌ای که تو را آرزو کنم — چون گوهرت به دیده تو را جستجو کنم
چون شمع لحظه‌ای ننشینی به بزم غیر — تا من به درد خویش چو پروانه خو کنم
چون یادها ز صفحه‌ی خاطر نرفته‌ای — تا با خیال روی تو من گفتگو کنم
چون نغمه، دل به ناله‌ی سازم نبسته‌ای — تا من تو را چو گریه نهان در گلو کنم
در چشم من چو یوسفی از پاکدامنی — دیگر چرا دو دیده به خون شستشو کنم؟!

www.tabarestan.info تبرستان

معرفت - افسر

(تولد ۱۳۱۴ خ)

بانو افسر معرفت ، متخلص به «افسر» فرزند محمد تقی شیرازی، شاعره‌ی معاصر در شیراز، دیده به جهان گشود. پس از فراگرفتن دروس ابتدایی و متوسطه، به دریافت مدرک کارشناسی در رشته‌ی زبان انگلیسی، نایل آمد و در دبیرستانهای زادگاه خود به تدریس پرداخت. در سرودن شعر نو و کهن، هر دو، مهارت دارد. مجموعه‌ای از اشعار وی به نام «صفای آیینه» منتشر شده است. در مدیریت و ریاست دانشسرا، از خود شایستگی نشان داد. در انجمن ادبی توللّی، حضور فعال دارد. او که اشعار نغز و دلنشینی می‌سراید. با یکی از قضات دادگستری پیمان زناشویی بسته و از وی صاحب دو فرزند می‌باشد. دفتر دوم اشعار وی به نام «در انتظار سپیده» در سال ۱۳۷۹ چاپ و نشر شده است. از اشعار اوست :

خوشه‌ی آرزو

رفتند یاران از برم،تنهای تنها مانده‌ام — همچون صدف،بر ساحل آرام دریا، مانده‌ام
بی خوشه‌های آرزو، بی توشه‌های عشق او — فارغ ز رنج روزها، در دام شبها، مانده‌ام
دُردی‌کش میخانه‌ام،با آشنا بیگانه‌ام — امشب دگر چون دُردمی،درجام صهبا،مانده‌ام
هر دم نسیم آرزو، در دامن جان می‌وزد — زین رو چو داغ لاله‌ها، پنهان و پیدا، مانده‌ام

نقاش

تصویر یار، بر دل زیبا کشیده‌ایم — یک آسمان امید، به دریا کشیده‌ایم
دامن کشان، زباغ و گلستان گذشته‌ایم — تا باغ روی دوست، به مینا کشیده‌ایم
چون روی او، به سینه‌ی خورشید دیده‌ایم — از شمع بزم و قصه گل، پا کشیده‌ایم
همچون صدف، ز سینه‌ی امواج بیکران — بر دل، هزار نقش فریبا کشیده‌ایم
از دفتر حیات من، این قصه را بخوان — هر تار جان، به پود تمنا کشیده‌ایم
کشتم شرار عشق، پس از سالها امید — دست غبار، بر رخ صحرا کشیده‌ایم
همچون حباب، یک نفس از ساغر تهی — جامی، به نامرادی دنیا کشیده‌ایم
«افسر» به یاد دوست، سرود وفا بخوان — کاین نغمه را به چنگ نکیسا کشیده‌ایم

www.tabarestan.info تبرستان

هم از اوست :

در آسمان سینه‌ام امشب حکایتی است — از اختران دیده‌ی شب زنده‌دار من
دیگر، شراب، مستی دوشین نمی‌دهد — تا گیرد از (فرشته‌ی غم) اختیار من

***

در پرنیان خاطرم، امشب فسانه‌هاست — از یاد آن نگاه نخستینِ پُر زِ راز
(دیوان دل) فسرده شد از عشق بی‌امید — آه از کتاب قلب من و خانه‌ی نیاز

***

یکدم بیا به خلوت افسانه خیز من — کو جرأتی که سردهم افسانه‌ی تو را
کو قدرت نگاه که مجذوب خود کند — قلب خزان ندیده‌ی من دانه‌ی تو را

غصه‌های من

تو قصه‌های منی، غصه‌های دیرینی — تو غمگسار منی نغمه‌های شیرینی
بهار گمشده در جلوه‌های پاییزی — شهاب روشن اندیشه‌های دیرینی
به رنگ خسته‌ی ظلمت‌سرای جاویدان — شتاب بی خبر شاهبال شاهینی
به روزگار سیاهم تو بخت آینه‌ای — گناه هستی من بی گناه می‌بینی
چه حسرتی است مرا ای زلال جاری آب — که مرده‌ایم به مرداب و نیست تسکینی
به سرزمین من ای کاوه‌ی زمان برخیز — شکوه گمشده را تازه کن به آیینی
به یمن فرّ آهورایی فروزان کن — شرار آتش زرتشت را به فردینی
چه مانده‌ایم به مردابهای جادویی — رونده باش که در سوگ خویش ننشینی

تو حافظا به من‌آموز رسم رفتن را که رند و مرشد هر رهرو جهان بینی
«از این سموم که برطرف بوستان بگذشت عجب که رنگ گلی ماندو بوی نسرینی»
به استواری سرسبز سروها سوگند به لاله‌زار وطن غیر دوست نگزینی
به جای سوک سیاووش کین او خواهم ز کینه‌های کهن گر به جا بود کینی
سرشک دیده‌ام «افسر» گواه این بادا
در آسمان شبم خوشه‌های پروینی

تبرستان
www.tabarestan.info

معصومه - افشار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

معصومه افشار «جاریه» ، عمّه‌ی محمد حسن خان افشار ،شاعره‌ی عصر قاجاریه، همسر ابراهیم بیک یوز باشی، از سرکردگان سپاه عباس میرزا بود. وی، صاحب طبع شعر بود و «جاریه» تخلص می‌کرد، لیکن غالب سروده‌هایش از بین رفته و ابیات کمی از او باقی مانده است. تاریخ تولد و مرگ وی به دست نیامد.

انوار ذات خالق یکتا، محمّد است صندوق سرّ قادر دانا، محمّد است
آن سروری که باعث ایجاد عالم است یاسین نسب ، ملقب طاها، محمّد است
هم مصطفی و احمد و هم هادی و دلیل نورش ز نور حق شده پیدا ، محمّد است
دارای دین و شافع عصیان عاصیان زیبنده‌ی سریر مطلا، محمّد است
سر حلقه‌ی ازل، سر اقلیم انبیا خورشید برج گنبد مینا، محمّد است
آئینه‌ی جلال خداوند ذوالجلال بر هم زننده‌ی صف بتها، محمّد است
ای «جاریه» ثنای نبی، قوّه‌ی تو نیست شاید کند که نطق تو گویا، محمّد است

معطرخان تاجیک

(۱۹۴۵-۱۸۳۵ م)

معطرخان، از بانوان پارسی‌گوی تاجیکستان و از اهالی خجند دختر میر سید خجندی است. او در سده‌ی سیزدهم هجری می‌زیست تا سال ۱۲۱۸ هـ‌ق در قید حیات بود. وی، خواهر معظم خان، شاعر دیگر تاجیکی است. در خجند تحصیل کمال کرد . به فارسی و ترکی، شعر می‌سرود. معطرخان، اشعار خود و خواهرش معظم خان و مادرش

قمبرخان را جمع‌آوری و در یک مجموعه، تدوین کرده است. بعضی از سروده‌هایش، تحت تاثیر انقلاب کمونیستی شوروی، در موضوعات اجتماعی و حال کارگران و زحمتکشان، و بعضی دیگر تصویر منظره‌های طبیعت است. از آثارش اندکی بر جای مانده است. از اشعار اوست :

این عجب دردی است، می‌بینم که کار از دست رفت — غم ز حد بگذشت، دردم را مدار از دست رفت
بخت و اقبال زبون گردیده را تدبیر چیست؟ — مملکت بگرفت لعن و پود و تار از دست رفت
صد کف افسوس، بر عمر معطر، دردمند — بی‌عبادت، بی فضایل، برق‌وار از دست رفت
گرم بازار است محشرگاه دنیا بی ثبات — یک گلی ناچیده، فصل نو بهار از دست رفت.

www.tabarestan.info تبرستان

***

ز انقلاب گردش ایام می‌گردم خراب — دام و دانه می‌نماید قیدهای بی حجاب
زال دنیا در بغل دارد هزاران مشتری — عاقلان کی شیوه‌ی او را همی گویند جواب
صبح عیشم گل نکرد و شام غربت دررسید — بیخ روز عمرم آخر گشت، قدّم شد دو تاب
گرفتد لرزه به‌اعضایم زتن جانم جدا — عاقبت مجروح گردد جان شیرین از شباب
تخته‌ی تابوت می‌آرند چون روحانیان — گر بپرسد خیر از شرم چه گویم من‌جواب
گر چه از بد بدترم یارب به حق مصطفی — لایق چشم شفاعت کن «معطر» دل خراب

معظم خان تاجیک

(۱۲۹۵-۱۲۱۱ خ)

معظم خان، از بانوان پارسی گوی سده‌ی سیزدهم هجری است. وی در ۱۲۱۱ شمسی، در خجند به دنیا آمد. در همان شهر، به تحصیل علم پرداخت. او مانند خواهرش معطر خان، طبع شعر داشت. به فارسی و ترکی شعر می‌سرود. اشعار وی با اشعار خواهر و مادرش قنبر، در یک جا تدوین و دیوان بندی شده است. معظم خان زندگی سختی داشت مدتها در غربت می‌زیست. هر چهار فرزندش را از دست داد. شعرهایش بیشتر شکوه از حال ناگوار، غریبی و جدایی و ستم زمانه است. از اشعار اوست :

که می‌پرسد ؟

به‌روز بی‌کسی، جز غم، غریبان را که می‌پرسد؟ — به غیر از درد، حال دردمندان را که می‌پرسد؟
ز وصل دوستان محروم، وطن ویرانه، محزونیم — نه والد نه ولد، این خانه ویران را که می‌پرسد

جدا از دیده‌ی روشن، همیشه بادل پرغم — به روز آوردی این شبهای تنها را، که می‌پرسد
گهی عاقل، گهی مجنون، عجایب حالتی دارم — به جز دیوانه، این مجنون حیران را که می‌پرسد
فتاده در چِهِ ظلمت، نمی‌یابم ره مقصود — که این پابسته‌ی محبوسِ زندان را که می‌پرسد؟!

مظاهر - توران

(معاصر)

توران مظاهر (هدایت) متخلص به «توران» از شاعران معاصر است. وی در تهران، دیده به گیتی گشود و در همانجا تحصیل کمال کرد. کار شاعری را از ۱۳۴۷ آغاز کرده است. به سبک قدیم و نو، هر دو، شعر می‌سراید.

www.tabarestan.info تبرستان

عقل

با که گویم ز دل خسته‌ی سودایی خویش — قصه‌ی آن غم جانسوز و ز تنهایی خویش
برو ای عقل در این حال نیایی تو به کار — طالب جهلم و سرگشته ز دانایی خویش
حسرت روی تو دارد دل و این دیده هنوز — چه ثمر، قصه ز یکرنگی و یکرأیی خویش
نه می‌و مستی و امید وصالت در کار — منم و هستی بی حاصل رویایی خویش
فرصتم غم ندهد در شب و روز و مه و سال — تا بگویم ز تو و آن همه شیدایی خویش
آنچه تقدیم تو کردم دل ناچیزم بود — نکنم نقل ز حال و غم اهدایی خویش
هدیه‌ام گلبن اشک است به خاک پاکت — سازم آنرا چو گلستان، به گل آرایی خویش
هفت سال است که آیم به سر تربت تو — ز وفاداری و داغ دل سودایی خویش
گفت: «توران» به‌جز این نکته نگویم سخنی — داده‌ام در غم هجر تو، توانایی خویش

معلم - مینا

(تولد ۱۳۱۸ خ)

بانو مینا معلم از شاعران معاصر نوپرداز در تهران، چشم به جهان گشوده است. لیسانسیه بیولوژی است و به شعر و ادبیات نیز دلبسته است. پدرش محمد معلم نیز روزنامه‌نگار و شاعر است. از اشعار اوست:

○ - لیلی

از کدام سرزمینی؟

از کدام ستاره؟
برهنگی آفتاب را می‌مانی
و آرامش خواب را
در گهواره‌ی تاریخ
نگاهت
از پس هزاران سال،
هزاران سال
شرم گم شده‌ی عشق را ارمغان دارد
و گیسوانت رهایی باد را
از کدام سرزمینی؟
از کدام ستاره؟
که اندوه زمین را، توشه‌ی راه داری
لختی درنگ کن،
ای نازنین
تا بوی تنت، مشام زمین را پر کند
تا عشق،
در بیکران تو فرود آید
قبیله‌ی مجنون،
در ویرانه‌های بیستون.

تبرستان
www.tabarestan.info

معینی - نورسیّاره

(تولد ۱۲۹۳ خ)

بانو نورسیاره معینی، فرزند سید نصرالله معینی (ارفع‌الملک) متخلص به «سیّاره» در شهر لنگرود دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در زادگاهش به انجام رسانید. از اوان جوانی، عشق و علاقه‌ای وافر به شعر و ادبیات داشت و در سایه‌ی تربیت و تشویق پدرش، به سرودن شعر پرداخت و در غزلسرایی مهارت یافت. اشعارش دارای سوز وگدازهای عارفانه و نکاتی دلکش می‌باشد. شعر را به سبک قدما می‌سراید و از

درویشان فرقه‌ی نعمت‌اللهی است. او مجرد بزیست و همسر اختیار نکرد. سال وفاتش به دست نیامد.

غزل

روزی که مرا عشق تو جانان، به سر افتاد — از دیده‌ی من، جلوه‌ی شمس و قمر افتاد
عشق تو نهفتم به دل غمزده، اما — صد حیف که راز دلم از پرده برافتاد
شد کامروا از دم عشق تو اگر کس — از من به ره عشق تو، دل ریش‌تر افتاد
در بردن دل بس که هنرمندی واستاد! — در پیش تو هر باهنری، بی هنر افتاد
اصلاً خبر از مهر و وفا نیست دلت را — گویی دلت از سنگ جفا سخت‌تر افتاد
سوگند به موی تو که در حسرت رویت — چون آتش موسی دل من شعله‌ور افتاد
دریا شد و توفان شد و شد سیل خروشان — هر قطره‌ی اشکی که از این چشم‌تر افتاد
ای داد که در کنج قفس بال و پرم ریخت — فریاد که مرغ دلم از بال و پر افتاد
شیدایی من بود به هر بوم و به هر بر — رسوایی من بود که در هر گذر افتاد
گر مشکل ما حل شد و مقصود روا گشت — از ناوک تیریست کز آه سحر افتاد
اکمل شد و افضل شد و اکرم شد و والا — آن کس که به درگاه تو درویش‌تر افتاد
تا سر به ره پیر خرابات نهادیم — غم از دل ما رفت و ز سر دردسر افتاد
«سیّاره»ی تابانم و خورشید درخشان — رویت هله تابنده‌تر از هر گهر افتاد.

اندرز ادبی

بگو به مردم نادان صبا ز «سیاره» — که سود گفته‌ی من عاید شما باشد
به چشم عجب و تکبر نظر به کس نکنید — اگر چه مفلس و مسکین و بینوا باشد
بد است گفتن عیب کسان به نمّامی — که عیبجوی، سخن چین و بی حیا باشد
دراز در بر کوته نظر چه سود دو دست — اگر چه حاتم طی یا که اغنیا باشد
به جز خدای مکن روی دل به سوی کسی — که کفر محض و گنهکاری و خطا باشد
بساز با همه بیچارگی و دل خوش دار — که چاره‌ی همه بیچارگان خدا باشد
هر آنکسی که خورد نان به قوّت بازو — هماره در خور تحسین و مرحبا باشد
کسی که راز کسی را کند به من افشا — گمان مبر که در او، ذرّه‌ای صفا باشد
مخور شراب و اگر می‌خوری بخور با دوست — که باده خوردن بی دوست ناروا باشد
به نزد جاهل و نادان سخن ز عشق مگو — که عشق، در سر بی شور، فتنه‌زا باشد
اگر نصیحت «سیاره» را ز جان شنوی — خدای او، ز تو از هر جهت رضا باشد

www.tabarestan.info تبرستان

مقدّم – ایران

(تولد ۱۳۲۱ خ)

بانو ایران مقدّم (صادقی) شاعره‌ی معاصر در ۱۳۲۱ خ به دنیا آمد، از سالهای جوانی در هیأت تحریریه مجله‌ی پست ایران و روزنامه‌ی اطلاعات و مجله اطلاعات بانوان به نویسندگی و سرودن شعر اشتغال داشته و با آشنایی به زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی نوشته‌ها و سروده‌های خود را تحت نام مستعار «آتوسا» و «ایراندخت» منتشر کرده است. از وی تاکنون دفتر و دیوان شعر مستقلی چاپ و نشر نشده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

مقیمی – نصیبه

(معاصر)

بانو نصیبه مقیمی، از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران اقامت دارد

باور

بسان سنگ، صدا را نمی‌کند باور — دل شکسته، وفا را نمی‌کند باور
کسی که از در و دیوار، پشت پا خورده — دریچه‌های رها را نمی‌کند باور
دلم، ز بس که بدی دیده از شما مردم — سلام خوبِ شمارا نمی‌کند باور
دوای تازه، به زخم گذشته‌ام مگذار — که زخم کهنه، دوا را نمی‌کند باور
گذشت عمر و دریغا که دیر فهمیدم — زمین نخورده، عصا را نمی‌کند باور.

مکری‌نژاد –....

(نامعلوم)

بانو مکری‌نژاد، دختر شاعر شهیر، ایرج میرزا جلال‌الممالک از شاعران معاصر و همسر سرهنگ مکری‌نژاد بود. در تذکره‌ها از نام کوچک و نام پدری وی ذکری نشده است. از وی اشعار پراکنده‌ای باقی مانده و کلیات یا دیوانی از او در دست نیست.

در مرگ پدر

فلک ربود و ببرد از جهان (جلال) مرا — به باد داد به یک لحظه (ایده‌ال) مرا
یتیم و بی کس و بیچاره‌ام نمود و برید — ز راه جور و ستم، ریشه‌ی نهال مرا

نکرد رحم به حال پریش و غربت من گسیخت رشته‌ی امید بی زوال مرا
نبود در نظرم، جز وصال روی پدر فکند بهر قیامت، فلک، وصال مرا
برای آنکه نباشم چنین به خود مغرور زمانه داد نشان زیر و رو، ملال مرا
فکند بر سر من چادر سیاه ، ببین قضا، چگونه پریشان نمود حال مرا؟!

ملزم پرگار - کریمه

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

کریمه ملزم پرگار، شاعره‌ی معاصر از بانوان فرهیخته‌ی افغانستان است. متأسفانه از شرح حال این بانوی پارسی‌گوی خبری به دستمان نرسید. سروده‌ی اوست:

عروس نو بهار

فرح بخش است فصل نو بهار و سیر بستانش حیات تازه بخشد بر زمین از فیض بارانش
چه زیبا منظری دارد طبیعت اندرین ایام سر تعظیم می‌آری فرو بر صنع یزدانش
سخایش را نگر اکنون دُرّ و گوهر نثار آرد جهان را خرمی بخشیده فیض سبز دامانش
عروس نو بهار اکنون گل‌وسنبل به بردارد مشامم تازه‌شد از عطرگل‌مخصوص‌ریحانش
هزاران رستنیها را در آغوشش نهان دارد شکوفه برملا سازد کنون این راز پنهانش
نوای مرغکان و صوت قمری ناله‌ی بلبل به گوشم خوشتر آید، لیک صوت آبشارانش
جهان شد خرم از فیض قدوم نو بهار اکنون زمرد گون قبایی سبزه را بخشیده یزدانش.

ملک قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

بانو ملک، دختر محمّد تقی میرزا حسام السّلطنه، نوه‌ی دختری فتحعلیشاه قاجار، از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری است. او در بروجرد، به دنیا آمد و همانجا نشو ونمایافت. شرح حال وی را در تذکره‌ی خیرات حسان و بعضی ازتذکره‌های دیگر، نقل کرده‌اند. زنی با سواد و با ذوق بود و خطّ زیبایی داشت و تا سال ۱۳۰۷ هـ‌ق در قید حیات بود.

در دیده‌ام، آن شوخ، زهر عیب بری بود در خوبی و زیبایی، چون حور و پری بود
در یاری تو، منّت کس را نکشم هیچ این کار خدا بود، نه کار دیگری بود

ملک ابراهیمی - مریم

(معاصر)

بانو مریم ملک ابراهیمی، از شاعران معاصر است. وی در کرمان، متولد شد. دروس ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رسانید. از جوانی، به سرودن شعر آغاز کرده است.

بگذار بگریم من و بگذار بگریم — بگذار در این نیمه شب تار، بگریم
در ماتم پژمردن گلهای امیدم — بگذار که چون ابر به گلزار، بگریم
مرغ دل من پر زد و افتاد به دامش — بگذار بر این مرغ گرفتار، بگریم
او رفت و امید دل من دور شد از من — بگذار که در دوری دلدار، بگریم
در ورطه‌ی دیوانگیم می‌کشد این عشق — بگذار بر این عاقبت کار، بگریم
او خنده‌زنان رفت و مرا اشک فشان کرد — بگذار بگریم من و بگذار بگریم.

www.tabarestan.info تبرستان

ملک اعتضادی - زینت

(۱۳۰۰-۱۲۷۰خ)

بانو زینت ملک اعتضادی، متخلص به «زینت» در تهران پای به جهان نهاد. خانواده‌ی وی همگی اهل دانش و فضل بودند. او در چنین خانواده‌ای نشو و نما یافت و در سنین جوانی با ادیب نیشابوری و شاهزاده ایرج میرزا (جلال‌الممالک) و شادروان محمد تقی بهار (ملک‌الشعراء) معاشرت کرد و از خرمن ادب و فرهنگ آنان توشه‌ها برگرفت و آنگاه به سرودن شعر پرداخت .اما متأسفانه این بانوی شاعر جوان و با استعداد، فرصتی برای عرضه‌ی هنر خود نیافت و در عنفوان جوانی زندگانی را بدرود گفت. از او تنها چند غزل و قطعه به یادگار مانده‌است.

آرزو

جامی ز دست دلبر جانانم آرزوست — بوسی از آن لب چو نمکدانم آرزوست
دستی گرفته طُرّه و دستی به گردنش — با عیش، روزگار پریشانم آرزوست
بگرفته دل مقابل آن یار ماه‌وَش — تیری به دل، از آن نُک مژگانم آرزوست
پیوند با نگار خوش اخلاق با وقار — گردش کنان به سوی گلستانم آرزوست
شادان نشسته در بر آن یار خوش کلام — یک گفتگو از آن لب خندانم آرزوست

روز وصال دوست، به صد وجد و خوشدلی — در خدمتش، شکایت هجرانم آرزوست
زلف و رخ و دهان و دو پستان آن صنم — با نقد هر چهار، به قرآنم آرزوست
خاموش لب، ولیک لبم پر ز شور بین — یک زیر و روی جزیِ ایرانم آرزوست
لیل و نهار چرخ فلک را به امر دوست — با گردش زمانه به فرمانم آرزوست
«زینت» گرفته ساغر تقدیر، دست خود — بر جام هر چه ریخت صنم، آنم آرزوست

تبرستان www.tabarestan.info

ملک زاده - پروانه

(تولّد ۱۳۱۸ خ)

پروانه ملک‌زاده، از شاعران معاصر است. او در گرگان به دنیا آمد. تا سال سوم متوسطه درس خوانده و سرودن شعر را از ۱۳۳۵ آغاز کرده است. به سبک کهن و نو، هر دو شعر می‌سراید.

نقطه پرگار

در چرخ فلک پرده اسرار ببین — سرگشتگی نقطه پرگار ببین
هر کس که سرش ز دایره بیرون شد — سر را نه به تن که بر سردار ببین

ذات وجود ازلی

تو، صاحب هر سخن بدین انجمنی — من، در تو نیم ولی تو در قلب من
نادیده تویی، ذات وجود ازلی — می‌سازی و می‌گدازی و می‌شکنی

میل دل

امشب که دلم غرق تمناست بیا — گر میل دلت به جانب ماست بیا
هر لحظه ز شوق دیدنت می‌خوانم — شمع و گل و می، هر سه مهیاست بیا

ملک جهان قاجار

(۱۲۹۰-۱۲۲۰ هـ‌ق)

ملک جهان خانم، ملقّب به مهد علیا، از زنان سیاستمدار و شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، نوه‌ی فتحعلیشاه و دختر قاسم خان قوانلو قاجار بود. در سال ۱۳۳۴ با محمّد میرزا، فرزند عبّاس میرزا، نایب السّلطنه، ازدواج کرد. بعد از مرگ فتحعلیشاه، محمّد میرزا به سلطنت رسید (۱۲۵۰ هـ‌ق) و جهان خانم، ملکه‌ی ایران شد. محمّد

شاه، مردی بیمارگونه و سست اراده بود. جهان خانم، از موقعیّت استفاده کرد و در امور اداری و سیاسی کشور مداخله کرد. احکام عزل و نصب حُکّام را صادر می‌کرد. بعد از مرگ محمّد شاه تا جلوس ناصرالّدین شاه، امور کشور را او اداره کرد. ناصرالدّین شاه پس از ورود به تهران و نشستن بر اریکه‌ی سلطنت، فرمان صدراعظمی شادروان امیر کبیررا صادر کرد. امیر کبیر که مردی توانا و قاطع و مدیر و مدبّر بود، به تدریج دست مهد علیا و سایر افراد خانواده‌ای قاجار را از مداخله در امور کشور کوتاه کرد. همین امر، باعث شد که مهد علیا از وی کینه به دل گرفت. اقداماتی بر علیه امیرکبیر آغاز کرد. براثر تفتین‌ها و سعایتهای وی، موجبات عزل و تبعید و قتل امیرکبیر (۱۲۶۸ هـ‌ق) را فراهم آورد و خود و پسرش را در تاریخ ایران بدنام کرد. بعد از قتل امیرکبیر، مهد علیا دوباره دستش در امور کشور باز شد و در امور سیاسی، مداخله می‌کرد مهد علیا در ۱۲۹۰ هـ‌ق درگذشت و پیکرش در جوار حضرت معصومه (ع) دفن شد. مهد علیا، زنی باهوش و مدبّر و با سواد بود. در خّط و نقّاشی مهارت داشت. به شعر و ادب، علاقه‌مند بود و خود نیز طبع شعر داشت. ابیات زیر از اوست:

از مردو زن، آنکه هوشمند است اندر همه حال، سر بلند است
بی دانش، اگر زن است، اگر مرد باشد به مَثَل، چو خار بی وَرد

***

گفتم: اشاره‌یی زتو، جان باختن زمن جان باختن میسّرم،امّا اشاره نیست.

ملک قصابی - فرخ

(تولد ۱۳۴۵ خ)

فرخ ملک قصابی، شاعره‌ی نوپرداز معاصر، در شهر ابهر چشم به جهان گشوده است. در رشته‌ی مترجمی زبان انگلیسی از دانشگاه علامه طباطبایی تهران، لیسانس شده است. وی از چهارده سالگی به سرودن شعر پرداخت، لیکن تا کنون از اشعارش مجموعه‌ای منتشر نشده است.

○ -***این همیشه هیچ***

فضای خانه

یکدم غبارآلوده و خسته

www.tabarestan.info تبرستان

از اضطراب سایه‌ی وحشت بگریخته
از جنگل دفن سپیدارها
این قاتل آرامش سپیدارها
ویرانگر آشیانه‌ی قُمری‌ها
این نفس نجس
این بیگانه
آشوبگر سبزه‌های آشتی
سردی چندش‌آور آهن
در فصل بیداد
این تنفسِ سردِ نا آشنا
با نفس گرم اقاقی‌ها،
با رمز سرسبزی باغ ناآشنا
این غریب با صمیمیت دست عاطفه بر شانه‌ی عشق
این رمیده غزالِ غریب با پرواز غزال
این همیشه به جا مانده در سکون
این جویبار عفونت
این هرگز نرسیده به دریا
این قتلگاه ترانه‌های آشنا با تن خاک
نا آشنا
با گرمی نفس پروانه
در هنگامه‌ی وصل
این همیشه هیچ
هیچ
همیشه هیچ!

تبرستان
www.tabarestan.info

ملک مختاری - وحیده

(تولد ۱۲۹۸ خ)

بانو وحیده ملک مختاری، فرزند محمد کریم، از بانوان فاضل و ادب دوست معاصر

است. وی در اصفهان، متولد شد. دروس ابتدایی و دبیرستان را در همان شهر فراگرفت. از زمان تحصیل، گاهگاه اشعاری می‌سرود. با مطالعه‌ی کتب ادبی و حضور در انجمنها و استفاده از اساتید فضل و ادب، سروده‌های خود را کمال بخشید. وی، بانوی هنرمندی است که در نقاشی و ابریشم‌دوزی و چشمه‌دوزی نیز دست دارد. از سروده‌های اوست :

سیلاب دیده

بیا که دل ز فراقت بهانه جوست هنوز — بیا که دیده به ره، دل در آرزوست هنوز
بیا که بی تو کند مرغ دل به سینه فغان — فغان و ناله مرا بی تو، در گلوست هنوز
به‌یاد نرگس مستت فتاده‌ام مخمور — به‌یاد لعل لبت، باده در سبوست هنوز
خمیده قامت سروم به پای قامت یار — ولیک نخل امیدم، به گِل فروست هنوز
به‌جستجوی تو، عمرم به‌سر رسید ای‌دوست — گذشت عمر،عبث،دل، به جستجوست هنوز
شبی ز وصف جمالت، به جان سخنها بود — میان جان و دلم از تو گفتگوست هنوز
هزار لخت جگر، هر شب از بن مژگان — روان ز دیده، به‌یاد تو لاله روست هنوز
«وحیده» غسل به سیلاب دیده، چند کنی — تراکه دیده ز خوناب دل، وضوست هنوز.

مردم دورو

ز بس که خون به دل از مردم دورو دارم — به آب دیده و خوناب دل وضو دارم
به روی آتش دل، مرغ جان بود بریان — ز سوز سینه بسی ناله در گلو دارم
بجای باده‌ی گلرنگ در سبوی نشاط — ز خون دیده و دل، باده در سبو دارم
ز دست دوست نمایان، به لب بود جانم — فغان به چرخ ،از این قوم فتنه جو دارم
خوش آن شبی که مرا بخت سازگار شود — در ایند از ره لطف آنکه آرزو دارم
کنار من بنشیند گر از طریق صفا — حکایتَ از غم بسیار دل، بر او دارم
ز جور دشمن دانا و دلبر نادان — به یار، از دل پر درد گفتگو دارم
به زلف سرکش جانان قسم که در دل تنگ — سخن ز بخت نگونسار مو به مو دارم
«وحیده»غم مخور از جورخصم و باده بنوش — دریغ و درد که می‌در کف عدو دارم.

گوهر پاک

تو گل گلشن جانی نه گل گلزاری — که به دامان تو هر لحظه نشیند خاری
گوهر عز ومناعت مفکن در کف خلق — چو خَزَف عرضه مشو بر سر هر بازاری
تو همایی و تراکاخ سعادت، مسکن — طوطیان راست سزا، دانه‌ی شکّرباری

www.tabarestan.info تبرستان

گوشه‌ی کلبه‌ی حرمان به جهانی مفروش　　دل خود شاد مکن در پی هر دیناری
سفله طبعی چو زند خنده به هر چهره‌ی زرد　　تو مزن خنده‌ی تزویر به هر رخساری
مرهمی گر ز محبت ننهی بر دل ریش　　به تکبر مکن آزرده دل بیماری
خصلت پاک «وحیده»، بود از گوهر پاک　　که به پاکی فکند دیده به هر دیداری

باده‌ی ناب

بختم‌ای‌شوخ چوچشم توبه‌خواب‌است‌هنوز　　دیده همچون لب لعل تو پرآب است هنوز
دل به یاد رخ گلگون تو، خونابه ز چشم　　آنقدر ریخت، کز آن، چهره خضابست هنوز
خرم آن روز که بودم ز وصالت سرمست　　در سرم مستی آن باده‌ی نابست هنوز
با همه بر سر مهری و از این در عجبم　　که نگاهت به من از روی عتابست هنوز
نه همین هستی من آتش هجران تو سوخت　　که دل لاله از این داغ کبابست هنوز
گرچه دوران‌جوانی همه بی دوست گذشت　　در دلم حسرت ایام شباب است هنوز
در ره عشق «وحیده» غم رسوایی نیست　　کان یکی صفحه از آن کهنه کتاب است هنوز.

www.tabarestan.info تبرستان

ملکی - آتوسا

(تولّد ۱۳۵۵خ)

آتوسا ملکی از شاعران جوان معاصر است، از او یک دفتر شعر به نام «تو، بدون ضمیر مالکیت» در سال ۱۳۸۰ از سوی انتشارات نگاه سبز وارد بازار کتاب شده است.

○ - خاطره‌ها

خاطره‌ها را
قیچی می‌کنم
هیچ می‌ماند
وَ تو
که هرگز از ذهن من
چیده نمی‌شوی!

زشت یا زیبا،

خوب یا بد ،
تو هستی وَ تیغه‌های قیچی
که تو را صدا می‌زنند .
خاطره‌ها چیده می‌شوند
تو چیده نمی‌شوی

تو هیچ وقت در من چیده نمی‌شوی...

○ – شوکران

تبرستان
www.tabarestan.info

من اگر بردم
چیزی از جهان کم نمی‌شود ،
و نه حتی از تو...

من انگار زمین‌ام
نه گالیله
که دور می‌زند ،
دور سرم
سرم دَوَران گرفته
از این همه ژاندارک
که همه را
به دار زده‌اند.

و اگر بمانم
طناب دار
شوکران،
سقراط .
راستی چه قدر هوا سرد است! .

ملک یار - حمیرا

(سده ۱۴هـ‌ق)

بانو حمیرا ملک یار سلجوقی از شاعران افغانی است. از حالات او همینقدر می‌دانیم که از وی دفتر شعری به نام «گلبرگ» در سال ۱۳۴۵ خ در کابل به چاپ رسیده است.

مست و محتسب

مستی از میخانه‌ای آمد برون — گول و گیج و برهم و خوار و زبون
از خودی بیگانه، سویی شد روان — گاه افتادی و گه رفتی دوان
لیک آن لایعقل لا یحتسب — از قضا آمد به راه محتسب
محتسب چون دید این رفتار مست — کرد چندین لعن بر کردار مست
گفت ای بد فطرت نفرین سزا — هیچ می‌دانی تو از روز جزا ؟
چون ز تو پرسد خداوند بصیر — کامرو نهیم را شکستی ای شریر؟
می‌شوی شرمنده از رفتار بد — می‌دهندت کیفر کردار بد
حد زدن بهر تو شد امر خدا — من بباید امر حق آرم بجا
مست گفتش کای جناب متقی — نیستی بهتر ز من مست شقی
ریش انبوه تو دارد دامها — تا بدان دام افکند خلق خدا
گر شراب مفت بهر تو رسد — آنقدر نوشی که تا قلبت کشد
گر منم سرمست و مخمور شراب — از یتیمان خورده‌ای تو خون ناب
بشنو ای گندم نمای جو فروش — تا توانی در ریاکاری مکوش
گر به چشم عقل بر تو بنگرند — زود رسوا می‌شوی ای خودپسند

www.tabarestan.info تبرستان

ملول قاجار

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

وی، همسر یکی از شاهزادگان قاجار بود و در سده‌ی سیزدهم هجری می‌زیست. آقا بزرگ تهرانی، او را شاعر مرد، معرّفی می‌کند امّا هلاکومیرزا که خود از خانواده‌ی قاجار بود و به اقوام و خویشان خانواده‌ی خود آشنایی داشت، زن بودن او را به صراحت اعلام داشته. به علاوه، بیتی از غزلیات وی، مؤیّد زن بودن اوست:

اگر چه بانوی شادم «ملول» لیک به عمر — ز خوف روز قیامت، دلم نشد خرّم

ملول تا ۱۲۵۶ هـ‌ق در حال حیات بود و دیوان اشعارش بر ۵۱۲ بیت مشتمل می‌باشد.

مرگ بی خبر آمد

رسید مژده که دلدارم از سفر آمد — غم فراق و شب هجر من به سر آمد
شوی غمین تو زکردار خود اگر دانی — چه زخمها که زهجر تو بر جگر آمد
نه از جفای فلک، پیر و ناتوان گشتم — ز بی وفایی تو، عمر من به سر آمد
شب فراق تو از پی سحر ندارد و بس — وگرنه از پی هر شامگه سحر آمد
جهان به من، زغم عشق، کار شد مشکل — که روز حشر، مرا سهل در نظر آمد
مرا حیات به امّید وصل بود آخر — ندیده روی تو، مرگ بی خبر آمد
بیا بیا که مرا سوخت هجر، سر تاپای — به جان من، غم عشق تو شعله ور آمد
«ملول» شکوه زدلدار خود کنی تاکی؟ — زبی وفایی یارت مگر خبر آمد؟

هم از اوست:

بسیچاره دلم، اسیر کافر کیش است — یارب چه کنم که این دلم پرریش است
دارم تن بیچاره و دل پسر اندوه — قربان کسی که طبع او درویش است

***

برخیز که عاشقان به شب نالانند — از درد جدایی رخت حیرانند
عشّاق، چو شمع، تا سحر می‌سوزند — کس نیست بپرسد که چرا سوزانند

مندمی - ستاره

(۱۳۴۲-....خ)

بانو ستاره مندمی ، دختر غلامرضا مندمی (از سران عشایر حومه‌ی دیواندره) شاعره‌ی معاصر، در میان ایل به دنیا آمد. در کودکی با خانواده به کردستان عراق رفت. بانویی با ذوق با دیدگاهی اجتماعی بار آمد. بیشتر اشعارش در زمینه‌ی اجتماعی و امور روزمره بود .از وی منظومه‌ای به نام (عزیز و تکش) باقی مانده که در باره‌ی جنگ عشایر مندمی با نیروهای دولتی زمان رضاخان می‌باشد. از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

منیره

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

منیره بخاری، از بانوان شاعره‌ی بخارا، در سده‌ی دهم هجری است. دختر عبدالرّحمن

www.tabarestan.info تبرستان

مشفقی (۹۹۶-۹۲۷ هـ‌ق) شاعر مطایبه سرا و هجوگوی بخاراست. بعد از تحصیل علم و دانش در زادگاه خود به سرودن شعر آغاز کرد. منیره، مانند پدرش شوخ طبع و بدیهه سرا بود. تاریخ فوتش به دست نیامد.

در خانه نشسته، رو به دیوار شدم از گریه و اشک دیده، بیزار شدم
گر بلبلم و اگر گل باغ، چه سود خندیدم و ناله کردم و زار شدم

منصور-سبزه

(تولد ۱۳۳۳خ)

تبرستان www.tabarestan.info

سبزه منصور، متخلص به «سبزه» شاعره‌ی معاصر در شمیران تهران چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۵۸ در رشته‌ی حقوق سیاسی از دانشگاه تهران لیسانس گرفته و در سبکهای کلاسیک و نو هر دو شعر می‌سراید. مجموعه شعر وی به نام «نامش را نمی‌دانم» آماده‌ی چاپ و نشر است.

غزل

عمر بگذشت و چنان بود که خوابی دیدیم رو به هر سو که نهادیم سرابی دیدیم
عجب آن منزل مقصود مگر کوی تو بود که به هر در که گشودند حجابی دیدیم
کرکسانند به پرواز به هر سو نگری کی برین پهنه‌ی افلاک عقابی دیدیم
خون دل بود که برگشت از آن کاسه‌ی عمر کی در این کوزه‌ی بشکسته شرابی دیدیم
آن چنان زود بشد دوره‌ی کوتاه شباب که تو گویی به شبی تار، شهابی دیدیم
یارب این دارفنا، کلبه‌ی ویران که بود که به هر گوشه که رفتیم خرابی دیدیم

○ - قهر

نمی‌دانم که اشکی باز در سوگ که خواهم ریخت
نمی‌دانم:
طلوع غربت فردا،
نمی‌دانم:
دوباره با چه رنجی وعده‌ی دیدار خواهم داشت
همین دانم
«رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت»

منظوری - اشرف

(معاصر)

بانو اشرف منظوری، از شاعران معاصر است. مجموعه‌ای از سروده‌های وی، به نام «سایه‌ی سرو» اخیراً از سوی نشر فیروزه، در تهران چاپ و منتشر شده است.

خاطره

یاد آن روزها که دیده‌ی تو خنده بر آرزوی من می‌زد
یاد آن برق چشمه‌ی چشمت که شررها به روی من می‌زد

یاد آن شامها که خنده‌زنان دیده می‌دوختی به چهره‌ی ماه
نرم نرمک، به روی سینه‌ی دشت با من آهسته می‌سپردی راه

یاد آن روزها که شاهد ما سبزه‌های قشنگ صحرا بود
با شکنهای دامنت از باد همچو امواج ریز دریا بود

گر چه من از تو دور ماندم، دور لیک با یاد تو هم آغوشم
دوست دارم ز راه مهر و وفا نکنی «عشق من» فراموشم

دوست دارم که چون پرستویی سوی شهر وفا کنم پرواز
تشنه از خاطرات رفته‌ی خویش روی ماه ترا ببینم باز

منفرد - رها

(تولد ۱۳۴۵ خ)

بانو رها منفرد (غفاری) شاعره‌ی معاصر دارای لیسانس ادبیات عرب می‌باشد. از دوران راهنمایی به شعر و ادب گرایش یافته. او در آموزش و پرورش به تدریس اشتغال دارد.

غزل

غم دل با تو نگویم، تو بگو با که بگویم؟ ره عشق تو نپویم، تو بگو راه که پویم ؟
به ره راست نبودم، تو مرا راه نمودی چو تویی راهنمایم، سخن از لطف که گویم ؟

تبرستان www.tabarestan.info

به زمستان تباهی، نه حرارت نه پناهی چو نباشدیم آهی، گرمی از سوی که جویم ؟
زنگ‌با اشک‌ندامت برم ازآینه‌ی دل دیده‌ی توچونباشد،خانه‌ی‌دل‌به‌چه‌شویم؟
سجده بر قبله‌ی تو گر نکنم گاه به گاهی آمدن بر سر کویت به گدایی، به چه رویم؟

منفرد - کبری

کبری منفرد، از شاعران معاصر است. وی در تهران چشم به جهان گشود .از بانوان تحصیل کرده و دارای مدرک کارشناسی می‌باشد. سرودن شعر را از سال ۱۳۵۵ آغاز کرد. در سبک نو و قدیم ،(هر دو) شعر می‌سراید :

www.tabarestan.info تبرستان

دین عشق

ما پیرو دین عشق هستیم معشوق پرست، از الستیم
شهد غم عشق را چشیدیم در حسرت آن، مدام، مستیم
آن دلبر ترک دانسد و بس ما از چه قبیله، از چه هستیم
بر گردن دل، کمند آن یار افتاد و ز بند غیر رستیم
تردستی و ناز شصت او بین کز قید جهان چو تیر رستیم
صد شکر که جز محبت او طرفی ز ره دگر نبستیم
ای اشک بگو که در فراقش چون زلف دوتای او شکستیم
بی منظر روی تو، به مکتب رفتیم و مپرس چون نشستیم؟
سرمایه برفت و مایه تقصیر در شکر غم تو ورشکستیم
می‌گفت سحر حماسه، این ذکر یارب بگذر ز ما که مستیم

منگنه - نورالهدی

(تولد ۱۲۸۱ خ)

بانو نورالهدی منگنه، دختر میرزا علی مشیر دفتر شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در زمینه‌ی ادبیات، ریاضیات، زبانهای عربی و انگلیسی در تهران آغاز و در بیروت ادامه داد و به دریافت لیسانس در رشته‌ی روانشناسی کودک نائل گردید. به امور اجتماعی و ترقی بانوان علاقه داشت. با عضویت در جمعیت نسوان وطنخواه برای پیشرفت و اصلاح امور زنان با آن جمعیت همکاری کرد و در این کار

آنقدر پیش رفت که مورد تعرض عده‌ای نادان و عوام قرار گرفت اما از فعالیت دست برنداشت. امتیاز نشریه‌ای به نام «بی‌بی» را گرفت و به انتشار آن اقدام کرد. با نوشتن کتابهایی به نامهای «صحنه‌های زندگی» و «ناقوس گلگشت» و نوشتن دو داستان دیگر به نامهای «بنفشه» و «تگرگ» و چند کتاب دیگر به فعالیت خود ادامه داد. دیوان اشعار خود را نیز تدوین و منتشر کرد.

رونق راه

تعالی بجو ،از ره پارسایی — کند نیت پاک، مشکل گشایی
مکن با ضعیفان تو گردن فرازی — همی باش بشکسته را، مومیایی
ز ناپاک مردم، گریزی، نکوتر — ز همصحبت بد، تو بنما جدایی
رفیقان بد عهد بیگانه خو را — گذارو بدیشان مکن آشنایی
بود تیرگی، در پی خیرگیها — ز بی مهر، هرگز مجو، روشنایی
کسی را که اندر نهاد است، نخوت — روان است در راهِ زهد ریایی
لقب شد، صفی آدم اوّلی را — تو گر آدمی، چون کنی بی صفایی
اگر آز گردید بر نفس، چیره — غنی می‌نهد پا، به راه گدایی
نهادی که آکنده گردد ز کینه — نیابد از آن بند، هرگز رهایی
بگفتم به نسادان، علاجی کن آخر — بگفتا: نکوتر بود بینوایی
ز نادان بتر، آنکه از راه غفلت — به درگاه نادان، کند جبّه سایی
دو چیز است «نورالهدی» در بَرِ ما — بسی سخت: نادانی و بی وفایی

www.tabarestan.info تبرستان

منیعی - صدیقه

(تولّد ۱۳۳۲ خ)

صدیقه منیعی، از شاعران معاصر، در اهواز چشم به جهان گشوده و تحصیلات خود را تا فوق دیپلم دبیرستان به پایان رسانیده است. از وی تا کنون دفتر شعر مستقلی چاپ و پخش نشده است.

بوسه‌ی خیال

دریای بیکرانم و پُر از تلاطمم — ز آشفتگی کلاف ز پا تا به سر گمم
بازآ که باز، مستی بی حد ببخشمت — با هم، صراحیم، قدحم، ساغرم، خُمم

دستم اگر به دامن عشقت نمی‌رسد چون قطره در تلاطم خیزابها گمم
زنجیرهای سنت دیرین به دست و پای آلوده‌ی نگاه پر از طعن مردمم
هنگام دیدنت ز سکوتم عجب مدار چون ناتوان ز دید و شنید و تکلمم
من از تبار نور و نسیم و ستاره‌ها یا از قبیله‌ی گل و ریحان و گندمم
لبریز از نیایش و عشق و نیاز و نور دلداده‌ی صداقت و لطف و تفاهمم
موسیقی صدای تو تا اوج می‌برد من را که از نژاد طلوع و تبسمم
با جرعه جرعه‌ی نگهت مست می‌شوم از انبساط میکده‌ی چشم تو گمم

در من هزار خاطره فواره می‌زند
سرزنده چون نسیم و خوش از این ترنّمم

www.tabarestan.info تبرستان

موسوی - جمیله

(تولّد ۱۳۴۹ خ)

جمیله موسوی که متولد ۱۳۴۹ خورشیدی و از خادمان فرهنگ و آموزگاران شیفته‌ی ادبیات است، با نخستین دفتر شعر خود «آوازهای تنهایی» درسال ۱۳۸۲ به همت نشر بابک به گستره‌ی شاعران زن ایرانی پیوست. به دو شعر انتخابی از او توجه کنید.

○ - باورِ کسی نمی‌شود

هیچ کس
باورش نمی‌شود،
مرگ باغ را.
مرگ آن پرنده را که روی شاخه بود.
مرگ آن کبوتری که بال‌های نازکش
از هجوم اضطراب و غم شکسته بود.

هیچ کس گمان نمی‌بَرَد
من همان پرنده‌ام که سال‌هاست
با پری شکسته گوشه‌ای نشسته بود.
من همان درخت خشک خسته‌ام که سالهاست

روی شیشه‌های سست ایستاده بود.
هیچ کس
در خیال خویش
ره به آسمان سربی دلم نمی‌بَرَد
باغ قلب کوچکم، چنان کویر شد که حال
مدتی‌ست
یک پرنده هم میان آن نمی‌پَرد!
من چه خسته‌ام
من چه قدر دل شکسته‌ام
باور کسی نمی‌شود که ناگهان
لحظه‌های روشنم
چنین
از غبار دردهای بی‌کران
تار می‌شود
وای، وای، وای از اوج لحظه‌ای که می‌رسد
وای از آن حقیقتی که آشکار
می‌شود!

۷۴/۱۱/۲۵

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - فردا

فردا
برای خاطره‌هامان
یک روز دیگر است
ای کاش
از زخم‌های کهنه‌ی دیروز بگذریم
هر چند
تصویرهای درد
در ذهن خاطرات تَرَک خورده مانده است

ای کاش بگذریم
این زخم‌های تازه‌ی امروزی
باید دوا شود
فردا برای خاطره‌هامان
یک روز دیگر است
مرهم فروش کو؟.

۸۰/۷/۲۸

تبرستان
www.tabarestan.info

موسویان - انسیه

(معاصر)

انسیه موسویان، شاعره‌ی معاصر، در مشهد مقدس به دنیا آمده و از جوانی به سرودن شعر آغاز کرده و از بانوان خوش ذوق و فرهنگ‌دوست خراسان است.

آوازهای سبز

من آفتاب تو بودم، مرا به سایه چه کار — شکست پشت غرورم، شکسته‌ام ناچار
مرور می‌کنم آوازهای سبزم را — هنوز روشنم، آری هنوز مثل بهار
بیا دوباره وسیع همیشه نورانی! — و حجم خالی قلب مرا ستاره بکار
برایم از تپش واژه‌های زنده بگو — برای جان من آوازهای تازه بیار
اگر چه ابر شدم، تار و تیره و سنگین — اگر چه سنگ شدم، سرد و بی بر و بی‌بار
اگر چه با غزلی چند، مثل برکه، خوشم — قسم به رود که دیگر نمی‌شوم تکرار

پیشوای سبز

در فصل سرخ حادثه، هان! ای صدای سبز — مارا ببر به وسعت آن ماجرای سبز
از مشرق حماسی قرآن، طلوع کرد — مردی به وسعت همه‌ی جاده‌های سبز
در دستهای پر طپشش آیه‌های صبح — بر شانه‌های روشن او یک ردای سبز
هر چند زرد و خسته ولی آن بزرگ، برد — ما را به پیشواز همان پیشوای سبز
او رفت و باز مانده به‌جا یادگار او — در کوچه‌های خاطره، یک ردّپای سبز
ای بادهای هرزه! چه بیهوده می‌وزید — وقتی درخت مانده و یک مقتدای سبز
نیلوفرانه، باز به خورشید می‌رویم — با دستهای پر شده از یک دعای سبز
فردا، بهار، فصل بزرگیست بی گمان — فردا که می‌رسیم به یک انتهای سبز!

موسوی پور - اشرف

(تولد ۱۳۰۸ خ)

بانو اشرف موسوی پور، فرزند سید جلال، از فرهنگیان فاضل و شاعران معاصر است. وی در کرمان متولد شد و پس از گذراندن دوره‌ی دبیرستان در آموزش و پرورش استخدام شد. سپس در هنرستانهای تهران در رشته‌های طراحی لباس و تزیین منزل شرکت کرد و بعد از مراجعت به کرمان در هنرستان و دبیرستانهای همان شهر به تدریس و خانه‌داری مشغول شد. سالها در دبیرستانهای مختلف دخترانه‌ی کرمان با کمال شایستگی مدیریت کرد. تحصیلات دانشگاهی را که آغاز کرده بود، به عللی ناتمام رها کرد و در پایان خدمت بازنشسته شد. خانم موسوی ازدواج کرده و دو دختر دارد که هر دو در تهران سرگرم تحصیل‌اند.

www.tabarestan.info تبرستان

مهر مادر

کودکی گفت به مادر که ترا نام ازچیست — گفت نام است و نشانم همه فرزند پریست
نام من عاشق شیدای جهانگیر بُوَد — قلب من پیش تو مادر به وفا گیر بود
می ز پیدایش تو محو وجودم شده‌است — شعله‌ی عشق تو افسونگر روحم‌شده‌است
زشت و زیبای جهان را همه هموار کنم — تا پی راحتی و خوشدلیت کار کنم
عاشق مهر توأم خیمه بر افلاک زنم — پیش عشاق جهان سینه‌ی خود چاک زنم
مهر مادر چو عنایات خدا کم نشود — همچو مهر دگر از جور و جفا کم نشود
بهر فرزند به‌جان رفع بلا می‌خواهد — شادی و خرمیش را ز خدا می‌خواهد و...

موسوی - گرانار

(تولد ۱۳۵۲ خ)

بانو گرانار موسوی، از شاعران نوپرداز معاصر است. دو مجموعه از اشعار وی به‌نام «پابرهنه تا صبح» و «آوازهای زنی بی‌اجازه» اخیرا چاپ و منتشر شده است. دفتر دیگر شعر او «خط خطی روی شب» می‌باشد که این مجموعه‌ی شعر در مسابقه‌ی شعر معاصر ماهنامه «کارنامه» شرکت و جایزه‌ی امید را برده است.

وی در رشته‌ی سینما در استرالیا تحصیل کرده و در بعضی از فیلمها نیز بازی کرده است. در جوانی با علی عبدالرضایی پیوند زناشویی بست اما این ازدواج دوامی پیدا نکرد.

بعدها با سعید خیام فرزند نویسنده معروف مسعود خیام ازدواج کرد و اینک با همسرش در سیدنی (استرالیا) زندگی می‌کند.

○ - به جای لالایی

بیهوده، از نردبام، بالا می‌روی
دستت به گونه‌ی گل انداخته‌ی ماه
نمی‌رسد
جنگل،
نقّاشی مداد سبز تو نیست
بیهوده جیغ می‌کشی!
تنها گنجشکها فرار می‌کنند، ببین
کسی دستمالِ‌تَر، به پیشانی مهتاب
نمی‌نهد
کجا می‌گریزی؟
گیسهایت را، تقدیر بافته است
بازت می‌گردانند
بازت می‌گردانند
دخترک!
بیهوده، استخوان می‌ترکانی
لابه لای تور و پولک، گم خواهی شد
و باید آنقدر صبر کنی
تا کویر جوانه بزند
اینجا سرزمین بی مرز کودکیها نیست
حتی مِه از سیم خاردار نمی‌گذرد!

○ - آن سوی شیشه

آفتاب که نه

تبرستان
www.tabarestan.info

چیزی شبیه تکرار
در حنجره‌ی کلاغان جوان
اعلام می‌شود
پنجره را باز می‌کنم
کجایید سالهای خیس
تقویمهای معطل
جوانی مچاله‌ی ما؟
گنجشکی که خاطر آسمان را
بسیار می‌خواست
روی سیم برق
غروب کرده است
پاسخ پنجره که نه
پرده می‌شوم!

تبرستان
www.tabarestan.info

موسوی احمدی - مهین

(تولد ۱۳۳۹ خ)

مهین موسوی احمدی، از شاعران معاصر در بافت کرمان چشم به جهان گشود. پس از گذراندن دوره‌ی دبستان و دبیرستان به شغل آموزگاری پرداخت و در ضمن خدمت به دانشگاه کرمان راه یافت و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس شد. سپس به تدریس ادبیات در دبیرستانهای دخترانه‌ی کرمان ادامه داد. وی گاهگاه اشعاری می‌سراید و مطالبی می‌نویسد. اشعارش به زبان محلی و بیشتر به صورت دوبیتی‌هاست.

هر گلی از دور دیدم سنگ بود در پی‌اش افسانه‌ی نیرنگ بود
من ندانستم جهان صدرنگ بود یا که بیرنگی اسیر رنگ بود

***

قلم را چون تهی از خویش کردند به اسرار نهان هم کیش کردند
چو شد سرمست از سودای فرمان فروزان خط و پاک اندیش کردند

***

باز هم چشمان من لبریز تو بر خیالت نقش فردا می‌زند
باز هم سرشار اشک تشنگی بی امان، بی پرده دریا می‌زند

***

عشق آبی رنگ خنیاهای نور بر حضور دشت دامن می‌کشد
بر هجوم خاطرات دور دست سایه‌ی سیمای روشن می‌کشد

***

تندری می‌روید از آفاق دور خلوت ویرانه، ویران می‌کند
در عطش‌های شب طوفان زده خیمه ابری فروزان می‌کند

تبرستان www.tabarestan.info

موسوی - نجمه

(تولد ۱۳۳۶ خ)

نجمه موسوی شاعره و مترجم معاصر در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات خود را در رشته‌ی جامعه‌شناسی در شیراز و فرانسه به پایان برد. و چندین سالی است که با دخترش در پاریس زندگی می‌کند. بیشتر فعالیت نجمه موسوی، در تحقیقات جامعه‌شناسی و ترجمه کتبی از زبان فرانسه و تدریس می‌باشد. وی به مسائل زنان توجه ویژه‌ای دارد و کتابهایی که ترجمه می‌کند بیشتر در مسایل زنان می‌باشد. ایشان در زمینه شعر و ادبیات با بسیاری از نشریات برون مرزی همکاری دارد و به زودی نیز دفتری از سروده‌های سال ۷۷-۱۳۷۶ وی به نام «اوهام شبانه» منتشر خواهد شد.

موسوی - زهرا بیگم

(زنده ۱۳۱۳خ)

زهرا بیگم دختر میرزا احمد آقا مولوی و همسر میرزا ابوالقاسم تبریزی نجفی از شاعران اواخر سده‌ی سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم هجری است. وی در نجف به دنیا آمده بود. دیوانش در دو جلد تدوین شده جلد اول مدایح و مراثی است و «شکوفه‌غم» نام دارد و درنجف چاپ شده است و جلد دوم آن در هند چاپ و منتشر شده است.

گفتی که در نجف به مزارت نهم قدم من زین امید آرزوی خاک می‌کنم
آیی تو چون به تربتم ای شاه هر دو کون بهتر شود مزارمن از جنت ارم

گـــردند مـــهربان بـــه مـــن زار قـــدسیان گـــردد نکـــیر مـــادر و چـــون بـــاب مـــنکرم
لطـــف کـــریم شـــامل حـــالم شـــود مـــدام بـــا آنکـــه مـــستحق عـــذاب جـــهنمم
هـــجرت اگـــر چـــه کـــرد کـــبابم بـــه روزگـــار با مهر جـــان فـــزای تـــو عـــمری بـــه ســـر بـــرم
یـــامظهرالعـــجایب یـــا مـــرتضی‌علی بـــرحـــال مـــن بـــبخش کـــه بس زار ومـــضطرم

مهابادی - خدیجه

(وفات ۱۳۲۴ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

خدیجه خانم فرزند میرزا محمود مهابادی از شاعران کرد در شهر مهاباد می‌زیست در قیام شیخ عبدالله نهری همراه خانواده به کردستان عراق کوچید و در کرکوک ماندگار شد و در سال ۱۳۲۴خ در همانجا درگذشت.

مهاجری پور - معصومه

(تولد ۱۳۲۱خ)

بانو معصومه مهاجری پور فرزند شادروان علی از نوادگان شیخ محمد مهاجری از شاعران معاصر می‌باشد. وی در ۱۳۲۱ خ در شهر بم به دنیا آمده و در همان شهر، دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید. سپس به تهران عزیمت کرد و در دانشگاه در رشته‌ی علوم تربیتی لیسانس شد. سپس دو باره به زادگاه خود مراجعت و در مدارس آن شهر به تدریس اشتغال یافته است. وی همسر آقای ولی‌الله اسعدزاده از فرهنگیان کرمان می‌باشد. معصومه خانم قریحه و ذوق سرودن شعر دارد و اشعاری می‌سراید لکن تاکنون دیوان یا دفتری از سروده‌های وی منتشر نشده است.

خـــانه آراســـته و چـــهره بـــرافـــروخته‌ام شـــمع را کشته‌ام و چشـــم بـــه ره دوخـــته‌ام
بـــه هـــوای رخِ دلجـــویِ تـــو در تـــاب و تـــبم همچو پـــروانـــه ز عشـــق تـــو بـــبین ســـوخته‌ام

***

در ایـــن قـــحط ســـالیِ مـــهر و وفـــا بـــه دلهـــای مـــا نـــیست صـــدق و صـــفا
نـــجویند مـــردم مـــداوای دل نـــخواهـــند از بـــهر یـــاران شـــفا
نـــباشد فســـوسا یکـــی چـــاره‌ساز نـــمانده دریـــغا بـــه دردی دوا
بـــه جـــز دست مـــولا عـــلی نـــیست دست بـــه کـــار گـــره بـــسته مشکـــل گشـــا.

مهام - فصیح‌الملوک

(۱۳۵۱-۱۳۰۰ خ)

بانو مهام، خوشنویس وشاعره، دختر حسین مهام از شاعران معاصر است. وی دارای تحصیلات عالیه بوده و در زبان و ادبیات فرانسه از دانشکده‌ی پاریس فارغ‌التحصیل شده بود. در فلسفه و منطق سرآمد روزگار بود. خوشنویسی را از استاد میرعماد میرفندرسکی تعلیم گرفته بود .در افتتاح مدارس ۴۰گانه دولتی مشارکت داشت. نمونه‌ی خط وی در چند نمایشگاه به تماشا گذاشته شد و به دریافت نشان علمی از وزارت فرهنگ نائل شد. اشعار نغز و شیوایی سروده است. در اواخر عمر به عنوان کارشناس خط و خوشنویس به درجه استادی رسید. این بانوی خوش ذوق در سال ۱۳۵۱ خ درگذشت. متأسفانه از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

مهرالنسا

(۱۰۵۵-۹۸۴ هـ ق)

مهرالنساء ملقب به نورجهان بیگم، دختر غیاث‌الدین محمد، ابتدا به دستور اکبرشاه، به همسری علیقلیخان بیک استاجلو انتخاب شد. پس از کشته شدن علیقلیخان در (۱۰۱۶ هـ‌ق) ، به حرمسرای شاهی انتقال یافت. در (۱۰۲۰ هـ‌ق) جهانگیر شاه او را به همسری خود انتخاب کرد. ابتدا وی را به نورمحل و بعدها به نورجهان ملقب ساخت. این بانوی ادیب ، در رسایی طبع وحدت ذهن، یگانه‌ی روزگار بود. نورجهان، پس از مرگ جهانگیرشاه در سال ۱۰۳۷ به لاهور رفت و گوشه‌ی عزلت گزیدو سرانجام در سال (۱۰۵۵ هـ‌ق) زندگانی را بدرود گفت. مهرالنساء ، طبع شعر داشت و جزو شعرای سده‌ی یازدهم هجری به‌شمار می‌آمد. اشعاری که از وی باقیمانده، کمال مهارت او را در سرودن شعر می‌رساند. از وی دیوانی باقی نمانده است. چند بیت زیر از آثار اوست:

چو بردارم ز رخ برقع، ز گل فریاد برخیزد زنم بر زلف اگر شانه، ز سنبل داد برخیزد
به‌این حسن وکمالاتم، چودرگلشن گذر سازم ز جان بلبلان، شور مبارکباد برخیزد

گشاد غنچه، اگر از نسیم گلزار است کلید قفل دل ما، تبسم یار است
نه گل شناسد و نه رنگ و بو، نه عارض و زلف دل کسی که به حسن و بتی گرفتار است

دل به صورت ندهم تا شده سیرت معلوم بنده‌ی عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا، هول قیامت مفکن در دل ما هول هجران گذراندیم و قیامت معلوم

بر مزار ما غریبان، نی چراغی، نی گلی نی پر پروانه یابی، نی صدای بلبلی

مهربان - محزونه

(سده‌ی ۱۳هـ‌ق)

تبرستان www.tabarestan.info

محزونه مهربان، از پارسی گویان سده‌ی سیزدهم هجری است. وی، از مردم تاجیکستان بود. در شهر خوقند، می‌زیست. دانشهای اولیه را بدون استاد بیاموخت. از شانزده سالگی به شعر و ادب، علاقه یافت و سرودن شعر را آغاز کرد. به زبان محلیِ ازبکی نیز اشعاری سروده است.

نِیَم‌از دور چرخ واژگون،بیگانه‌ی صهبا چو خورشیداست دایم برکَفَش پیمانه‌ی‌صهبا
از این میخانه،رنگ کهربایی کس نمی‌بیند به‌هر محفل که جوشد همت مردانه‌ی صهبا
چراغ دولتش مشکل که میرد از دم صرصر به جان هر کسی افتد اگر دُردانه‌ی صهبا
نباشد سجده‌گاه بی‌خرد، جز طاق‌ابرویی که هر کس خم کند سر بر درِ بتخانه‌ی صهبا
گرفتاران حُسنِ عالم معنی، دگر قومند مشو «محزونه»از بی قدرتی، پروانه‌ی صهبا

مهرتاج رخشان

(۱۳۱۷-۱۲۶۵ خ)

بانو بدرالدجی، معروف به مهرتاج، متخلص به «رخشان» دختر میر محمد باقر رضوی، ملقب به علویخان امام‌الحکما، پزشک قشون ناصرالدینشاه از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری در تهران به دنیا آمد. دوره‌ی مدرسه‌ی آمریکایی اصفهان را به پایان رسانید و در شهر دماوند، به خدمات فرهنگی اشتغال یافت. خانم رخشان، علاوه بر مهارت در نظم و نثر، در موسیقی و نقاشی نیز دست داشت. دیوانش هنوز به چاپ نرسیده است. وی در تهران مدرسه‌ای دخترانه به نام «امّ‌المدارس» تأسیس کرد، لیکن این مدرسه دوامی نیافت و بسته شد. او، هموطنانش را صمیمانه دوست می‌داشت. نادانی و ستمگری را نکوهش می‌کرد و آرزو داشت در سرزمین آشوب‌زده‌ی ایران، یک مدینه‌ی فاضله یا

یک آرمان شهر بسازد، سرشار از عدالت اجتماعی و آزادی که نارسیده به این آرزو در نیمه‌ی عمر درگذشت.

آزادی

ای دلِ غمین، برخیز، کن ثنای آزادی — تا زنی همی جولان، در فضای آزادی
هان، غمی نباید بود در کشاکش دوران — خون دل بباید داد، در بهای آزادی
جهدها و کوششها بایدت، در این میدان — تا کنی اسیران را، آشنای آزادی
کردگار رحمان را مسئلت نما هَر دم — تا شود ترا هادی، در بنای آزادی
جز بقای آزادی، نیست خواهش یزدان — جهد می‌کند شیطان، در فنای آزادی
همچو کرم ابریشم، پیله را رها بنما — تا پری چو پروانه، در هوای آزادی

www.tabarestan.info تبرستان

***

نیلوفر ای گل صبح تا کی فغان سرایی — پیچی به‌خود شب و روز، نالان همی چرایی ؟
شکوه کنی به اغیار پیچی به هر خس و خار — کز عمر کوته خود، گاهی تو بی وفایی
خواهم تو را دهم پند، یک پند سودمندی — گر دل بر آن ببندی، گردد تو را شفایی
دانی چرا چنینی و ز بخت خود حزینی! — گردی چو سرو آزاد، دایم همی بیایی
هر کس که اعتمادش بر نفس خود نباشد — بیند ز دور گردون، صد گونه بی وفایی
«رخشان» خموش کین دم از هر طرف برآید — آواز انتقادی، فریاد ناسزایی

***

هرچه می‌پوشم دوچشم ازکار زشت مردمان — باز می‌آید به گوشم داستان تازه‌ای
گرببندم چشم و گوش جمله حسن ظاهری — باز می‌آید به گوش هوش من آوازه‌ای
رشوه و طماعی و بی رحمی این جامعه — هیچ نَبوَد بر فساد کارشان اندازه‌ای
گر تو «رخشان» می‌توانی با چنین مردم بساز — ورنه راه خویش بیرون گیر از دروازه‌ای

مهریان - طاهره

(تولد ۱۳۲۶ خ)

بانو طاهره مهریان، فرزند محمد علی، متخلص به «مهریان» از شاعران معاصر است. وی در اصفهان، زاده شد. کلاسهای ابتدایی و دوره‌ی اول متوسطه را در همان شهر به پایان برد. از ده سالگی سرودن شعر را آغاز کرد و مورد تشویق قرار گرفت. تاکنون در حدود

۳۵۰۰ بیت شعر ساخته است. شعرهای کهن، به ویژه سبک هندی را بیشتر می‌پسندد و عقیده دارد که باید طرز و شیوه‌ی بدیع، در اشعار فارسی به وجود آید، البته به شرطی که وزن و قافیه را از دست ندهد.

عشق و جدایی

خوش آن زمان که ز هجرش، مرا نه پروا بود — نه این چنین دل سرگشته ،زار و رسوا بود
کنار دست، به صد آرزوی دور و دراز — نگاه سرکش من ، یک جهان تمنا بود
دو چشم او، به فسون، در دلم و در جانم — ز شوق دیدن رویش، هزار غوغا بود
گذشت روز وصال و رسید شام فراق — ولی به هجر، کجا جان من شکیبا بود؟
گذشت آن همه امید و یار رفت از دست — ز بد نهادی گردون، همیشه اینها بود !
مگر نه وامق و عذرا، ز هم جدا بودند؟ — مگر نه در غم مجنون، همیشه لیلا بود ؟
مگر نه گل ز جدایی، همیشه می‌پژمرد؟ — مگر نه بلبل بیدل، ز هجر شیدا بود ؟
مگر نه‌باده به جز خون، نداشت‌ساغرعشق — مگر نه خار ملامت، به چشم بینا بود ؟
مگر نه دور فلک، آرزو نمی‌فهمید؟ — مگر نه پرچم هجران، همیشه برپا بود ؟
مگر نه شب همه شب،«مهریان» ز دردفراق — چو مرغ بی پرو بالی: غمین و رسوابود ؟
کسی که قطره‌ی عشقی چشید، وصل ندید — مگر خدای محبت، همیشه تنها بود!؟

www.tabarestan.info تبرستان

مهستی گنجوی

(۵۷۷-۴۹۰ هـ‌ق)

منیژه مهستی، «منیژه» گنجوی همسر امیر احمد تاج‌الدین‌بن خطیب گنجوی، بانویی از اهالی گنجه، در سالهای پایانی سده‌ی پنجم هجری، پای به جهان نهاد. در باره‌ی وی، پاره‌ای بدیهه‌سراییها و مجلس آراییها بر سر زبانها افتاده. آنچه محقق است، وی بانویی زیبا وادیب و سخن سرا و مجلس آرا بوده و عمری طولانی داشته و در سال (۵۷۷ - هـ‌ق) در شهر گنجه، بدرود حیات گفته است. پیکر وی، در جوار آرامگاه حکیم نظامی ، دفن است. می‌گویند: دیوان اشعارش، در حادثه‌ی فتنه‌ی عبدالرضا اُزبک در هرات، ازبین رفته است. در حال حاضر، ابیات پراکنده‌ای از اشعار وی در تذکره‌ها و لغتنامه‌ها باقیمانده. از انواع شعر، بیشتر رباعی می‌سرود. رباعیاتی که از وی به یادگار مانده ، بسیار

لطیف و ماهرانه است. از آثارش، دویست رباعی جمع آوری و به‌کوشش طاهری شهاب و از آن پس فریدون توزاد، منتشر شده است.

یک رباعی

هر شب ز غمت، تازه عذابی بینم در دیده، به جای خواب، آبی بینم
وانگه که چو نرگس تو، خوابم ببرد آشفته‌تر از زلف تو، خوابی بینم

چند رباعی دیگر

شبها که به ناز، با تو خفتم، همه رَفت دُرها که به نوک مژه سفتم، همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی رفتی و هر آنچه با تو گفتم، همه رفت

www.tabarestan.info تبرستان

***

من عهد تو، سخت سست می‌دانستم بشکستن آن، درست می‌دانستم
این دشمنی، ای دوست که با من کردی آخر کردی، نخست می‌دانستم

***

تا سنبل تو، غالیه سایی نکند باد سحری، نافه گشایی نکند
گر زاهد صد ساله، ببیند دستت در گردن من، که پارسایی نکند

***

آن بت که رخش، رشک گل و یاسمن است وز غمزه‌ی شوخ، فتنه‌ی مرد و زن است
دیدم به رهش، ز لطف، چون آب روان آن آب روان، هنوز در چشم من است

غزل زیر هم به مهستی نسبت داده شده است:

در فغانم از دل دیر آشنای خویشتن خو گرفتم همچو نی با ناله‌های خویشتن
جز غم و دردی که دارد دوستیها با دلم یار دلسوزی ندیدم در سرای خویشتن
من کیم؟ دیوانه‌یی کز جان خریدار غم است راحتی را مرگ می‌داند برای خویشتن
شمع بزم دوستانم، زنده‌ام از سوختن در ورای روشنی ببینم فنای خویشتن
آن حبابم کز حیات خویش دل برکنده‌ام ز آنکه خود بر آب می‌بینم بنای خویشتن
غنچه‌ی پژمرده‌یی هستم که از کف داده‌ام در بهار زندگی عطر و صفای خویشتن
آرزوهای جوانی همچو گل بر بادرفت آرزوی مرگ دارم از خدای خویشتن
همدمی دلسوز تا نَبوَد «مهستی» را چو شمع خود بباید اشک ریزد در عزای خویشتن

مهوش - سنندجی

(سده‌ی ۱۳ هـ‌ق)

مهوش سنندجی، دختر مسعودالسلطنه سنندجی، همسر یکی از خوانین عشایر سقز بود. بانویی زیبا و سخنسرا و چامه ساز بود. هنرش مورد ستایش دوستان و آشنایانش بود. دفتر و دیوانی از وی باقی نمانده است. از اشعار اوست:

اگر به باد هم زلف عنبر آسا را — به دام خویش کشم آهوان صحرا را
هزار مرده به یک عشوه زنده می‌سازم — خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را
برآن سرم که گشایم ز روی خویش نقاب — بنه سوی کفر برم عابدان دانا را
گذار من به کلیسا اگر فتد روزی — به دین خویش کشم دختران ترسا را[1]

تبرستان www.tabarestan.info

مهین شیرازی

(معاصر)

بانو مهین دختر مرحوم رییس‌العلمای شیرازی از شاعران معاصر است. وی در شیراز چشم به جهان گشود. در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ شمسی اشعارش در جراید چاپ و منتشر می‌شد از حال کنونی ایشان اطلاعی نداریم.

کاشکی

کاشکی‌ای شاخه‌ی گل درجهان نارسته بودی — رشته مهر اینچنین در گردنم نابسته بودی
ای‌خوش‌آن‌روزی‌که‌زیباجلوه‌ات،نادیده بودم — اینچنین ای دلنشین در خاطرم ننشسته بودی
یاد آن عهدی که خاطر با توام بیگانه بودی — تار مهر و دوستی ای نازنین نارشته بودی
ای درخت دوستی می‌خواستم از بن درآیی — سایه بر یک ناتوان ایکاش ناگسترده بودی
وه چه‌بود ار اختری‌بودی‌و جایت آسمان بود — کاشکی این جلوه‌ی رخ بر زمین نفکنده بودی
دارم ای چشم سیه از دست جورت داستانها — وه چه می‌شد گر حدیث دوستی ناگفته بودی
خواهم از یزدان خود دوران مهرت آخر آید — کاشکی ای غنچه باغ ستم نشکفته بودی
با «مهین» ناتوان این جنگ و این پیکار تاکی — کاشم از اول تو ای یار ستمگر کشته بودی

۱- این غزل به چند شاعره‌ی دیگر نیز نسبت داده شده است.

میرافشار - هما

(تولد ۱۳۱۲ خ)

بانو هما میرافشار، متخلص به «هما» از شاعران و ترانه‌سرایان معاصر است. مجموعه اشعار او به نام «گلپونه‌ها» از سوی نشر جاویدان منتشر شده است. خانم میرافشار مادر سه فرزند است ومدتهاست در آمریکا زندگی می‌کند اما پیداست که دلش هوای وطن و زندگی سنتی ایران را می‌کند. مجموعه‌ی دیگر او به نام «آلاله‌ها» از سوی انتشارات قلم در سال ۱۳۶۸ به بازار عرضه شده است. مجموعه شعر دیگر وی «گلچین آذری» از سوی کتابفروشی مرتضوی در ۱۳۶۴ منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

شراب بوسه

ز شراب بوسه‌های تو، هنوز مست‌مستم — تو ببین چقدرمستم،که سبوی می شکستم!
چو نهاده‌ای دلم را تو به قید آشنایی — به خدا ز پای قلبم، همه بندها گسستم
پس از این‌کسی نبیند به‌کفم پیاله‌از می — دگرم‌به می چه حاجت،چو گرفته‌ی‌تو، هستم
به‌خداتو جان مایی،مرو از تنم تو ای‌جان — که زبود توست،بودم،که‌زهست توست، هستم
به کف صبا میفشان، سر زلف مشک فامت — که به تار تار مویت، همه عمر خویش بستم
چو لبان بوسه خواهت، اثر شراب دارد — دل اگر به می‌ببندم، به خدا که پست پستم
بنگر ز فرط مستی، ره خانه را ندانم — تو بیا بگیر دستم که دگر ز پا نشستم
نکنم تومنع، زاهد، پس‌از این ز می‌پرستی — نگهش می‌ولبش می، چه کنم که‌می‌پرستم!

○ - بی تو من زنده نمانم

بی تو، طوفان زده‌ی دشت جنونم،
صید افتاده به خونم
تو چسان می‌گذری،
غافل از احساس درونم ؟
بی من از کوچه گذر کردی و رفتی
بی من از شهر سفر کردی و رفتی
قطره‌ای اشک درخشید
به چشمان سیاهم
تا خم کوچه به دنبال تو لغزید

نگاهم، تو ندیدی
نگهت هیچ نیفتاد به راهی که گذشتی
چون در خانه ببستم،
دگر از پای نشستم
گوییا زلزله آمد،
گوییا خانه فرو ریخت سرِ من
بی تو، من در همه‌ی شهر غریبم
بی تو، کس نشنود از این دل بشکسته، صدایی!
بر نخیزد دگر از مرغک پر بسته، نوایی!
تو همه بود و نبودی،
تو همه شعر و سرودی
چه گریزی ز بر من که ز کویت نگریزم!
گر بمیرم ز غم دل،
به تو هرگز نستیزم
من و یک لحظه جدایی؟
نتوانم، نتوانم
بی تو،
من زنده نمانم!

تبرستان
www.tabarestan.info

میردامادی – فروغ

(تولد ۱۳۰۵ خ)

بانو فروغ میردامادی (نوایی) شاعره‌ی معاصر خواهر تاریخدان معروف عبدالحسین نوایی است. وی از جوانی به سرودن شعر و مطالعه ادبیات گرایش یافت به موسیقی نیز علاقه دارد. از وی تاکنون دفتر شعری منتشر نشده است. دو غزل زیر را از تذکره‌ی زنان سخنور نقل می‌کنیم.

بلبلی آواره‌ام

از حریم کوی تو ای دوست، گر بیگانه‌ام می‌روم، اما چه سازم با دل دیوانه‌ام

شمع بزم افروز اغیاری تو ای نامهربان / من هنوزت با همه جور و جفا، پروانه‌ام
بسلبلی آواره‌ام، کز جور بیداد خزان / رفته از دستم گل و پاشیده از هم، لانه‌ام
گر به هشیاری بنالم من‌زهجرانت،خطاست / ساقیا جامی ،که من محتاج یک پیمانه‌ام
خون دل خوردم که پوشم راز پنهانم زخلق / شد عیان راز درون از گریه‌ی مستانه‌ام
طعنه‌ام براین دل شوریده‌کم‌زن،چون‌هنوز / با غم تو آشنا وز دیگران بیگانه‌ام
قدر عشقم گر نمی‌دانی، دلم را باز ده / تا نهان سازم درون سینه‌ی ویرانه‌ام.

یاد ایامی که

تبرستان www.tabarestan.info

یاد ایامی که با او، روزگار من گذشت / در کنار آن گل زیبا، بهار من گذشت
دولتی خوش بود ایام وصالش، ای دریغ / آن همای بخت، آسان از کنار من گذشت
محفل خاموش ما را شمع روشن بود و رفت / با که گویم،بعد از او،چون شام‌تار من‌گذشت
او قرارِ این دل آشفته‌ی دیوانه بود / رحمتی ای دوستان کز دل قرار من گذشت
نشمرم از عمر، جز آن دم که بود او در برم / آنچه از این روز و شام بی‌شمار من گذشت
سالها در سینه پنهان داشتم عشقش، ولی / شعله‌ای افروخت کز کف اختیار من گذشت

میرزادگی - شکوه

(تولد ۱۳۱۴ خ)

شکوه میرزادگی، شاعره و روزنامه‌نگار و نویسنده، همسر اسماعیل نوری علا، پس از خاتمه تحصیلات از ۱۳۴۰ همکاری با نشریات تهران را آغاز کرد. آثارش را از نظم و نثر به دست چاپ سپرد و مدتی هم در مقام سردبیری مجله‌ی تلاش خدمت کرد. وی سالهاست در آمریکا زندگی می‌کند از وی چند مجموعه‌ی داستانی به نام «آغاز دوم» و «بنفشه‌ی سیاه» و «گل و آفتاب» در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ در ایران منتشر شد. از اشعار وی نمونه‌ای به‌دست نیاوردیم .

میرزاده - رؤیا

(تولد ۱۳۲۰ خ)

بانو رؤیا میرزاده، از بانوان شاعر معاصر خراسان است. وی در شهر مشهد، پا به جهان نهاد .رؤیا از طبع شعر برخوردار است و اشعار دلنشینی می‌سراید. غزل زیر از اوست :

نگاه

امـــروز، نگـاه تـو شـرار دگـری داشت | با جـان مـن خسـته‌ی بـیدل، نـظری داشت
آن مـوج تـمنا کـه زچشـمان تـوبرخـاست | می‌گفت که درسـینه،دلت شـوروشری‌داشت
وان بوسه‌ی گرمی که نگاه تو به مـن ریـخت | کاش از دل طوفانی من هـم، خـبری داشت
تـــنهانه‌من‌ازکـــاردل‌خودبه‌فغانم | هـرکس‌که‌دلی‌داشت،چـومن‌چشم‌تری‌داشت
جـز تـیرگی شـام فـراقت کـه دلم سـوخت | هر شام ز پی،مژده‌ی صبح و سحری داشت
می‌خواسـت به سوی تو کشد بال و پر شـوق | دل در قفس سینه، اگـر بـال و پـری داشت
چشمم همه دریـا شـد و در پـای تـوافشـاند | اندوخته از خـون دلم، هـر گـهری داشت
ای سـوخته از بـرق نگـاهت، دل «رؤیـا» | امـــروز، نگـاه تـو شـرار دگـری داشت

www.tabarestan.info تبرستان

میرزاده حسینی - حمیده

(تولد ۱۳۵۵ خ)

حمیده میرزاده حسینی، شاعره‌ی معاصر افغانستان، در هرات متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس زادگاه خود گذرانید و شغل آموزگاری را برگزید. اما نظر به ناآرامی و نابسامانی افغانستان، آنجا را ترک و به ایران پناهنده شد. هم اکنون در شهر مشهد به عنوان آموزگار مشغول خدمت است. سرودن شعر را از سال ۱۳۷۵ آغاز کرده است.

آشیان گم کرده‌ام

مـرغ گـلزار امـیدم، آشـیان گـم کـرده‌ام | محملی از اشک بـودم، سـاربان گـم کـرده‌ام
خانه بر دوش و چو لیلی شهره‌ی بازار عشق | در مـیان مـردمان نـام و نشـان گـم کـرده‌ام
رگ به رگ فصل وجودم با تبسم خو گـرفت | شـوق را در بـزم عشـاق زمـان گـم کـرده‌ام
نـــاله‌ام، از بـــندبندِ نـــی گـذرکرده ، ولی | در ضـلال غـربت دل، نـیستان گـم کـرده‌ام
بـلبلی افسـرده‌ام ،آزرده از هـجران گـل | در چـمن بـوی وصـال ارغـوان گـم کـرده‌ام
جســـتجو دارم مـــیان کـعبه‌ی آیـینه‌ها | شـمع جـان را در نـماز عـارفان گـم کـرده‌ام
در نگارستان ذهنم صـد هـزاران نـقش بـود | رنگ عشقم را میان نـقش جـان گـم کـرده‌ام

میرزامحمدنیا - فریبا

(تولد ۱۳۴۹ خ)

فریبا میرزامحمدنیا، از شاعران جوان معاصر است. وی در تهران، چشم به جهان گشود.

تحصیلات عالیه دارد (فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی است) سرودن شعر را از ۱۳۶۷ آغاز کرده و در هر دو سبک (قدیم و نو) طبع آزمایی می‌کند. از وی تنها یک دفتر شعر به نام چراغ از سوی انتشارات فارس به چاپ رسیده است.

امروز، چون فردا

از من صدایی برنخواهدخاست ،خواهی دید — درمن سکوتی‌سخت پابرجاست،خواهی‌دید
ویرانه‌ای دارم درون خویشتن، اما — تا روز رستاخیز هم برپاست، خواهی دید
نقشی که تو ترسیم کردی از گل آتش — در چشمهای سُرخ من پیداست، خواهی دید
آن شب که آبادی، میان شعله‌ها می‌سوخت — گفتم که اینجا تا ابد سرماست، خواهی دید
فردا زمین، شرمنده‌ای در خویش پیچیده — حیرانِ بازی‌های تلخ ماست، خواهی دید
خورشید هم‌گم کرده‌اینک راه‌اینجا را — دیروز،چون‌امروز،چون‌فرداست،خواهی‌دید!

www.tabarestan.info

○ - هرچند می‌شود؟!

حرفی نداشتم که بگویم، جُز این که می‌شود که ندید
جُز این که می‌شود که ندید و هم این که می‌شود نشنید

حرفی نداشتم که بگویم، ماندم به جُرمِ بودنِ خویش
گفتم گرفتم این همه ماندم، اما نمی‌شود که بُرید ؟
دیدم که باز دیده‌ام آخر، آن را که می‌شود که ندید
دیدم رسیده‌ام به همانجای آخر که می‌شود نرسید

دیدم که باز ثانیه‌ها راگُم کرده‌ام در آینه‌ها
دیدم نمی‌شود که ندید و دیدم نمی‌شود نشنید

دیدم که می‌شود که نگفت و تنها کنارِ آینه ماند
تنهاترین غریبِ زمان را در چشم‌های آینه دید

دیدم که دستِ باد دوباره می‌کوبد آشیانِ مرا
هرچند می‌شود نپرید و هرچند می‌شود که پرید !

۲۷/امرداد/۷۲

○ - بدرقه

نه کلاغ‌ها به خانه رسیدند،
نه تابستان به پاییز
تنها تصویرها
پاورچین پاورچین
بدرقه‌ات کردند
دیگر گذشته‌ای
سر نگردان!

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۳مهر/۷۶

میرزایی - رحیمه

(تولّد ۱۳۶۰ خ)

رحیمه میرزایی از شاعران افغانی در مزار شریف چشم به جهان گشوده است. دیپلمه است و به ادامه تحصیل دانشگاهی می‌اندیشد. او، می‌گوید «یکی از اتفاقات مهم و سرنوشت ساز زندگی من آشنایی با یکی از مراکز فرهنگی مشهد بوده است شاید شاعر خوبی نباشم، اما با شعر نفس می‌کشم»

○ *شقایق*

شقایق وقتی مرد
فقط چهارده سال داشت
می‌گفت
شمع روشن کن، ماه تنهاست
و نگاهش به ستاره‌ی چشمهایم بود
مبادا فوت شود
شقایق وقتی مرد
دفترم تکه تکه
ستاره‌ام خاموش
و دلم

مرگ خودش را به اندازه‌ی ماه بزرگ کرد!　　دیماه ۸۱

میرزایوا - گلبهار

(تولد ۱۳۳۷ خ)

بانو گلبهار میرزایوا، فرزند غفار میرزا شاعره‌ی معاصر تاجیکی، در شهر دوشنبه به دنیا آمد. از سال ۱۹۷۰ م (۲۱ سالگی) به سرودن شعر آغاز کرد. تحصیلات خود را در دانشگاه گورکی مسکو ادامه داد و در سال ۱۹۸۰ م در رشته‌ی ادبیات فارغ‌التحصیل شد. اشعارش در جراید و ماهنامه‌های دوشنبه و مسکو چاپ می‌شد. وی به زبان روسی تسلط دارد و اشعار شعرای تاجیک را به زبان روسی ترجمه می‌کرد. بعدها به عضویت کانون نویسندگان شوروی برگزیده شد. وی در نوشتن نمایشنامه نیز مهارت داشت. پس از فروپاشی دولت شوروی واستقلال تاجیکستان به فرانسه رفت. آثار او به نامهای «شفا در ۱۹۸۳م»، «صحرای گل در ۱۹۸۹ م» و «پری شبنم در ۱۹۹۰» چاپ و منتشر گردید. از سروده‌های فارسی وی نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

www.tabarestan.info تبرستان

میرزایی - سیما

(تولد ۱۳۳۵ خ)

سیما میرزایی از شاعران معاصر است. وی در گرگان چشم به جهان گشوده و چند سالی است که اشعاری به قالب غزل می‌سراید .و هم اکنون در تهران سکونت دارد.

پرتگاه

گفته بودم که ره عشق، رهی دشوار است　　پرتگاه است و در این راه، خطر بسیار است

کارت آخر به خرابات جنون می‌افتد　　بیم رسوایی و آشفتگیت در کار است

همدمت، آهِ شبانگاه و دریغ و افسوس　　مونست، خون دل و جام می‌و سیگار است

گفته بودم که مبر دست به سوی گل سرخ　　که سراپای وجودش همه تیغ و خار است

نشوم رام تو دلداده، به این آسانی　　که مرا کار، ستمبارگی و آزار است

داستان من و تو، قصه‌ی مشت و سندان　　مَثَلِ عاشق و معشوقِ سر و دیوار است

سرگرانی ز من و سهم تو سرگردانی　　بی سرانجامی چون دایره‌ی پرگار است

زر و جاه وهنرت را به پشیزی نخرم　　که مرا گنج و هنر بیشتر از خروار است

گفته بودم که به «سیما»ی بتی دل بستن کار عشق است نه بازیچه‌ی هر طرار است .

درد پنهان

به خلوتخانه‌ی دل درد پنهان ماند و من ماندم گل یخ در شبستان زمستان ماند و من ماندم
زطوفان حوادث بادبان کشتیم بشکست به‌گوش دل غریو بادو باران ماند و من ماندم
ز دوران جوانی و صفای دوستان افسوس هزاران یادگار از درد هجران ماند و من ماندم
به دریای دلم صد شعر شورانگیز می‌جوشید کنون در دفترم شعر پریشان ماند و من ماندم
به‌دشت سبز دل بس‌خوشه‌ی انگور می‌رویید ولیکن جام می‌دست رقیبان ماند و من ماندم
سرشک‌دیده‌ام‌خشکیدودل‌شدخسته‌وسنگین درون دل برایم آه‌سوزان ماند و من ماندم
به باغ آرزو گلبوته‌های عشق پژمردند به دشت سینه‌ام خار مغیلان ماند و من ماندم
نمی‌تابد دگر شمع وجودم لیک می‌دانم به «سیما»یم خطوط پای‌دوران ماندومن‌ماندم

www.tabarestan.info تبرستان

میرزایی - لیلا

(تولّد ۱۳۵۴ خ)

لیلا میرزایی، شاعر جوان معاصر، در قزوین، به دنیا آمده است. وی، از نوجوانی به سرودن شعر آغازکرده و با آن‌که هنوز در اوایل شاعری است اما گامهای شعرش استوار است.

پیش از تو

پیش از تو،دل،از این همه خوبی خبر نداشت پیش از تو، عشق، این همه در دل اثر نداشت
پیش از تو،ای شکوه طلافام آسمان در شام من، نگاه شهابی گذر نداشت
پیش از تو،ای پگاه دل‌انگیز عمر من عمری به شب گذشت و نشان سحر نداشت
پیش از تو ،دیده بود دلم ، شوره‌زار را اما ز موج، حادثه‌ای در نظر نداشت
پیش از تو، پیش از آنکه قفس را تو بشکنی دل ، بارها شکست ولی بال و پر نداشت

میرگلی - اکرم‌السادات

(تولد ۱۳۰۴ خ)

بانو اکرم‌السادات میرگلی، از شاعران معاصر است .وی، در اراک به دنیا آمد و تحصیلات خود را از همان شهر، آغاز کرد .در هفده سالگی ازدواج کرد، اما از آموختن دست بر

نداشت. دیپلم ادبی گرفت و به تدریس پرداخت. قریب ۳۲ سال به نوباوگان کشورش خدمت کرد. صاحب چهار پسر و یک دختر و چند نوه است. از خدمت بازنشسته شده لیکن مدیریت دامداری پسرانش را بر عهده گرفته‌است. او سرودن شعر را از زمان تحصیل آغاز کره است.

مادر

مادر، ای آرام جان، نزدم بمان — مادر، ای جان را توان، نزدم بمان
مادر، ای ناجیِ من از دردّ و غم — مکرمت کن، این زمان، نزدم بمان
مادر، ای تو مونس و غمخوار من — پَر نزن بر کهکشان، نزدم بمان
هان، تو می‌گفتی که یاریّت کنم — گشته‌ام من ناتوان، نزدم بمان
از زمانی که شدی از من جدا — مانده‌ام بی همزبان، نزدم بمان
دست من بر دامن پاک تو باد — رحم کن بر من، مرو نزدم بمان.

به دخترم

مرغ بشکسته پرم، آرام باش — ای همایون دخترم، آرام باش
نو گل نو رسته‌ی باغِ امید — میخک جان پرورم، آرام باش
جهد کن تا دختر خوبی شوی — ای گل زیباترم، آرام باش
زشت و زیبای جهان، جاوید نیست — نازنین خوشگلم، آرام باش
دخترم، پشت و پناه تو، خداست — تا نرنجد خاطرم، آرام باش
سر بچرخانی، خودت یک مادری — روز مادر، راحت و آرام باش.

میرلطیفی - هما

(تولد ۱۳۲۴ خ)

بانو هما میرلطیفی (حمزوی) از شاعران معاصر است .وی در تهران، چشم به جهان گشود. تحصیلات او، فوق دیپلم است. سرودن شعر را از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد. در سبکهای نو و کهن شعر می‌سراید. با مطبوعات نیز همکاری دارد.

دل پاک

دلم، پر ز خون و دو دیده، پر آب — شده چشمه‌ی اعتمادم، سراب
من از رنج نامردمی خسته‌ام — چو مرغی گرفتار و پربسته‌ام

www.tabarestan.info تبرستان

زدی سنگ تهمت بر این سینه‌ام | شکستی دل پاک آیینه‌ام
دلا، چشم بگشا و اندیشه کن | به گلزار صدق و صفا، ریشه کن
خدایا، دلم را پریشان مکن | گرفتار نیرنگ نادان مکن
به عشق علی (ع) نغمه خوان شو مدام | مخور گول ظاهرفریبان خام

میرمحمدرضا صادقی - فریبا

فریبا میرمحمدرضا صادقی، از شاعران معاصر است. وی در شهر داراب، از استان فارس، به دنیا آمده و غزل زیر را برای شرکت در جشن افتتاح مجله‌ی دنیای سخن، سروده است. فریبا میر محمدرضا صادقی از بانوان بافرهنگ استان فارس است.

www.tabarestan.info تبرستان

همراز شب

شب، از آنرو شده همراز خیال من و تو | که مگر نوش کند، شهد وصال من و تو
از تو آری و زمن نه، که حقیقت این است | کاش پایان بشود، روز جدال من و تو
هم از این فاجعه، دریای دلم طوفانیست | که به وصلت نرسد، عشق محال من و تو
سرّ این حادثه در سینه‌ی ما خفته، ولی | همه گویند که پیداست، ملال من و تو
کوه بر ما به تبسم، لب خود بگشاید | چه بسا ابر، که بارانی حال من و تو
عقل را حوصله تنگست ازین ورطه‌ی یأس | دل کند غلغله در خون زلال من و تو
ماجرای تو و من، واقعه‌ای ساده که نیست | اتفاقی‌است فزون‌تر ز کمال من و تو
آه از این عشق که برد از همه‌سو، دزد صفت | آبرو و دل و دین، مال و منال من و تو
شبی از راه بیا تا سخنی ساز کنیم | شب آخر ندهد مرگ، مجال من و تو

رهی مشکل

سالها بود که در سینه‌ی من | تکه سنگی که به نام دل بود
خنده، همزاد گلی پاییزی | گریه، یک بارِش بی حاصل بود
عشق اگر بود به سیمای غرور | روی آن با خط غم، باطل بود
نقشت افتاد به سنگ دل من | نقش تو، منظره‌ی ساحل بود
آمدم پای به پای دل تو | راه تو گرچه رهی مشکل بود
روزها رفت و دل سنگی من | دل شوریده‌ی یک بیدل بود.

میرمعظمی - عشرت

(تولد ۱۳۲۶ خ)

عشرت میرمعظمی، شاعره‌ی معاصر در شهر سبزوار متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید. برای گذراندن دوره‌ی تربیت معلم، به مشهد رفت. آنگاه به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد. سپس برای ادامه‌ی تحصیل به تهران رفت. ضمن انجام خدمت آموزشی، از دانشگاه تربیت معلم در رشته‌ی زیست‌شناسی، به دریافت لیسانسِ نایل آمد. در حال حاضر با سمت دبیری، مشغول تدریس در دبیرستانهای پایتخت می‌باشد. خانم میر معظمی، کار شعر و شاعری را از دوران نوجوانی آغاز کرد. زبانش در سرودن شعر، ساده و بی تکلف است. در سبکهای کهن و نو (هر دو) طبع آزمایی می‌کند. اشعار وی گاهی در مجلات تهران به چاپ می‌رسد. اینک نمونه‌ای از شعر او:

www.tabarestan.info تبرستان

تقدیم به فرزندانم

○ - *ره آورد فردا*

نو نهالان امید
راهیان خورشید
چشم خود بازکنید
زندگی بس زیباست
جوشش آغاز کنید
هر چه بینی معناست
علم را توشه کنید
عمرمان بر فرداست
خوب اندیشه کنید
این چراغ ره ماست
گر سیاهی دیدید
رو به مهتاب کنید
گر پلیدی دیدید
دیده در خواب کنید

با صداقت باشید
چون گل مریم، پاک
پر سخاوت باشید
همچو خورشید، به خاک

زندگی بس زیباست
گل بی خاری باش
گل، صفای دلهاست
باغ پر باری باش
راه بس دور و درازی داری
گرگها بسیارند
چشم بیداری باش
باغ هستی، ثمرش بسیار است
ما از این باغ، یکی بوته‌ی کوچک داریم.
پرنشاط و شاداب،
با سه تا شاخه‌ی گل
«عاطفه»
لطف و
صفاست!...
رونق و گرمی کاشانه‌ی ماست
«خاطره» پاکتر از شبنم گل
یادبودی ز تمامیت ماست
نوگل کوچک ما،
از بهار آمده است
پُر «ترانه»،
پُر شوق،
بذر امیدِ فرداست

تبرستان
www.tabarestan.info

دختران گل من،
نونهالان و امید دل من
زندگی بس زیباست
لیک زیباتر از آن،
جمله‌ی پایان من است:
«دست در دست دهید
یار و یاور باشید
بر درخت هستی
شاخ پُر بَر باشید»

تبرستان
www.tabarestan.info

میرهادی - مریم

(۱۳۵۶-۱۲۸۰ خ)

دکتر مریم میرهادی، فرزند سید علی اکبر (رفعت نظام)، متخلص به «ناهید» در تفرش، دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید. در کودکی، پدر و مادر خود را از دست داد.عمویش، سرپرستی او را عهده‌دار گردید. در سال ۱۳۱۰ برای تحصیل زبان و ادبیات فرانسه ، به پاریس رفت و از دانشگاه سوربن، فارغ‌التحصیل شد .در سال ۱۳۱۳ وارد دانشکده‌ی طب گردید و تحصیلاتش را در آن دانشکده، به پایان رسانید و به خدمات فرهنگی و اجتماعی پرداخت. آثار نظمی و نثری خود را در مطبوعات منتشر کرد. مدتی، روزنامه‌ی «ندای زنان» را مدیریت کرد. از سال ۱۳۳۴ دو سال در دانشگاه پاریس، در رشته‌ی بیماریهای دهان و دندان، دوره دید. بعدها به عضویت کنگره‌ی انجمن سلطنتی بهداشت لندن پذیرفته شد. دکتر میرهادی، از زنان فرهنگ‌آور کشور بود. تأسیس انجمن ادبی ناهید ،از اقدامات اوست که جلسه‌ی انجمن، هر هفته در منزلش تشکیل می‌گردید. خانم دکتر میرهادی با دارا بودن ذوق و قریحه وافر غزلیات زیبایی نیز می‌سرود «دیوان ناهید» و «کلیات اشعار» و کتابهای «پرورش کودک»،« مشاهیر و بزرگان شرق و غرب» و «تاریخ نویسندگان پارسی» از آثار اوست :

نرگس مستانه

خویشم به محنت و ز تو بیگانه‌ام هنوز تاریک، بی رخ تو بُوَد، خانه‌ام هنوز

هر چند لاله‌سان، به دلم داغ هجر توست — سر مست، زان دو نرگس مستانه‌ام هنوز
سر خوش ز جام عشق و جنونم ز بزم دل — ای عقل، سر بتاب که دیوانه‌ام هنوز
ای یار سنگدل که شکستی دل مرا — نقش است چهره‌ی تو، به بتخانه‌ام هنوز
گلهای آتشین که ز دستت به من رسید — با یاد روی توست، به گلخانه‌ام هنوز
عکست، نشانه‌ای است ز دوران زندگی — در کلبه‌ی محقرِ ویرانه‌ام هنوز
ای کاش، کاستی ز جفاهای خود از آنک — بر پا شد از وفای توکاشانه‌ام هنوز
ای هوشیار، پند ندارد اثر، که مست — از عشق او، به گوشه‌ی میخانه‌ام هنوز
«ناهید» را مران ز در خویش، چون ز مهر — بر گِردِ شمعِ روی تو پروانه‌ام هنوز.

www.tabarestan.info تبرستان

قمار عشق

در قمار عشق او، دل، گر چه آسان باختم — نقد جان را نیز در سودای جانان باختم
در دو روز عمر، جز حرمان نصیب دل نشد — گر چه عمری را به پای او شتابان باختم
همچو شبنم، بی گل رخسار او رفتم ز دست — جان و سر در پای آن سرو خرامان باختم
دوره‌ی بدبختیم آغاز شد آن دم که من — دین ودل را در ره یاران نادان باختم
پا نهادم چون به راه عشق، گشتم سرفراز — دادم اندر راه او سر را و سامان باختم
عاقبت در صحنه بازیهای پر غوغای عشق — شش در امید، با رنج فراوان باختم
در ره میهن زیانی گر رسد سوداست سود — خوشدلم گر جان ز بهر ماه تابان باختم
همچنان «ناهید» خوش فرجام در عهد شباب — هستی خود را به مهر روی یاران باختم.

رمز عشق

به غیر روی تو، چشمم به گلعذاری نیست — بیا که بی سر زلفت مرا قراری نیست
ز دست جور تو جمعی اگر پریشانند — به روز من صنما، تیره‌روزگاری نیست
فغان ز قامت موزون و روی زیبایت — به طرف باغ چنین سرو جویباری نیست
تو رمز عشق ندانی که فارغ از آنی — غم پیاده روان، در دل سواری نیست
بهار آمده، پس ای بهار حسن، بیا — اگر تو رخ ننمایی مرا بهاری نیست
ز گریه منع کنندم به عشق او «ناهید» — تو را اگر چه در این کار اختیاری نیست

مرغ حزین

در جهان هست کسی تا دل من شاد کند؟ — این دل غمزده را از قفس ازاد کند؟
سخت افسرده‌ام از بند خیال دل خویش — کو کسی بر من دلسوخته امدادکند؟

بیستون گر بکند ناله و فریاد و خروش — بی‌گمان یاد ز نومیدی فرهاد کند
در قفس چند نشینی خَمُش، ای مرغ حزین — ناله کن بلکه ترحم به تو صیاد کند
مرد آن نیست که در وقت فدا گشتن خویش — با ترحم نظری جانب جلاد کند
جور دوران گرت از پای در آرد «ناهید» — سرنپیچی که تو را عاقبت آزاد کند

ناله‌ی عاشق

حذر از ناله‌ی عاشق کن و آه سحری — در بر غیر، بتا، چند کنی جلوه‌گری
تا به کی نالم و سوزم ز فراقت، شب و روز — از شب تیره‌ی من از چه مَها، بی خبری
نبری نام من دلشده، ای نوش دهان — گرچه در عشق تو عشاق ز خویشند بری
غمزه‌ای، تا که شود خاطر ناشادم شاد — گر چه دلها بربایی تو، بدین عشوه‌گری
ز چه رو شاد نباشم ز تو، ای سینه‌ی چاک — که به هر صبح و مسا، تیر بلا را سپری
نبرد دل سوی عشرت رهی، ای باد صبا — گر زما، جانب دلدار پیامی نبری
غافل از تیر نظر، از چه شدستی «ناهید» — کین چنین شیفته، بر ابروی ما می‌نگری

www.tabarestan.info تبرستان

میزانی - فیروزه

(تولد ۱۳۲۸ خ)

بانو فیروزه میزانی، شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. فارغ‌التحصیل رشته‌ی مدیریت و از شاگردان کلاس ادبیات تطبیقی دانشگاه یوتای آمریکا است. اشعار وی از سال ۱۳۵۵ در جراید، چاپ می‌شود. شاعری نوپرداز است. تاکنون دو مجموعه از اشعارش به نام «حسودی به سنگ» و «طراوت آواره در دگردیسی» چاپ و منتشر شده است. فیروزه میزانی با دخترش در خارج از کشور زندگی می‌کند.

○ - ۱۰

نزدیکترین میخانه‌ها کجاست ؟
عقیق کهنه‌ی اجدادیم را
حراج خواهم کرد.
تا کاسه‌ای شراب تلخ،
مهمان من شوی .
هیچ کس نگاه نمی‌کند

به دستهای زنی
چند هزار ساله و
غمگین .

○ - ۱۱

در سفر استوایی
قامت انجماد قرون،
آب می‌شود
آرام
دو دست
دو دست تَرَم
گیسوان تو را چنگ می‌زند
تا ماورای خواب
خاموش بمان
گرمترین استوایی می‌آموزد
لحظه‌های بیشماری هست
خواب را از یاد باید برد
در گرمترین شب
برف می‌بارد
زیر پولک آن،
چشم‌های آذرخش باز خواهد شد
«خورشیدِ قلعه‌های شبت را
پاسدار می‌شوند»
آنگاه،
تو بالغ می‌شوی
و
خاکستر
دو دست گرم،

تبرستان
www.tabarestan.info

خاکستر تو را به رودخانه
خواهد داد.
شگفت، برف در سفر استوا!
خورشید در مطلق شب
یک تکه خاک در میان صخره‌های سنگی،
سخت
چه گسترده است در اوج آرامش،
کسی چه می‌داند
خسته چرا خواب می‌رود ؟
می‌رود تا سفر استواییش
جاودانه شود!

تبرستان
www.tabarestan.info

میلاد - ساجده

(تولد ۱۳۴۹ خ)

ساجده میلاد، شاعر معاصر افغانی در یک خانواده‌ی فرهیخته در کوثر، چشم به جهان گشود در زادگاهش دوره دبستان و دبیرستان را به پایان رسانید. سپس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل دانشنامه لیسانس گرفت. خانم ساجده از چهره‌های به‌نام شعر امروز افغانستان است. اشعاری در قالب نیمایی می‌سراید.

○ - شهر بند لاژوردونور

دعا نمی‌کنی
که آفتاب سرکشد
از پشت خیمه‌های سربی افق
دعا نمی‌کنی
امان باغهای سبز را ....
و یک گشایش بلند را
خدا خدا نمی‌کنی؟!

من

از سکوت خسته‌ام
و از جمود لحظه‌ها دلم گرفته است
توا شور و مستی و سرور را
صدا نمی‌کنی؟!
مرا نمی‌بری به شهر لاژوردونور ؟
زلال به سرهات را
رها نمی‌کنی!
شنیده‌ای که عاشقم به چشمهات
چرا نگاه آشنا نمی‌کنی
چرا رهایی‌ام نمی‌دهی تو از هجوم وَهم باره‌ها ؟
به آسمان ببین
که تا قاصدان فصلهای پرگهر رسیده‌اند
چه گفته‌ایم
چه عهد کرده‌ایم
به وعده‌های عاشقانه‌ات
بگو
وفا نمی‌کنی.

تبرستان
www.tabarestan.info

میلاد – صفیه

(معاصر)

صفیه میلاد، شاعره‌ی معاصر از بانوان فرهیخته و پارسی گوی افغانستان است.

نفس دوباره

تو بیا که تا غم دل، ز دلم کناره گیرد تو بیا که چشم عاشق، به رخت نظاره گیرد
تو بیا که باغ جانم ز نظاره‌ی دو چشمت به هزار شور و مستی، نفس دوباره گیرد.

میلانی – پروانه

(تولد ۱۳۲۱ خ)

بانو پروانه میلانی شاعرو مترجم معاصر، در شهر رشت به دنیا آمد. پس از خاتمه

تحصیل در سازمان زمین‌شناسی کشور به کار پرداخت ودر همان سالها ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. خانم پروانه از جوانی به سرودن شعر آغاز کرد. وی به زبان انگلیسی تسلط دارد وکتابهایی از همان زبان به فارسی ترجمه می‌کند. دو دفتر از اشعار وی به نامهای «هیچکس نمی‌داند» و «من مردمم» چاپ و منتشر شده است.

○ – در جستجو

نگاه کن
از اوج قله‌های مه گرفته می‌آید
بر شانه‌هایش زخم هزار ساله نشسته است
صلیب شعله‌ور خویش را بر دوش
تا بلندی جُلجتا می‌برد
و آبشاران، سرودی به بلندای قامتش می‌سرایند
در جستجوی آزادیست!

تبرستان
www.tabarestan.info

***

از آوردگاه درس و ساقه‌های ترد شقایق می‌آید
و خشم سده‌های تاریکی به پهنه‌ی دریا
بر پیشانیش می‌گذرد
در جستجوی آزادیست
در جای جای سینه‌اش
ستاره می‌سوزد
و قامتش به بلندای سرود آزادی - تاج گرانی از شقایق بر سر دارد.
در جستجوی آزادیست!

با سایه‌ی سنگواره‌های ستم بر دوش
و پای هزار ساله‌ی آبله‌گون
رهگذار رهگذر تاریخ
انسان فارغ دورانها
در جستجوی آزادیست

نگاه کن
چشمان او به پهنای افق
از ستاره می‌سوزد
خورشید، این بار به قانون دیگری - از دل دریاییش سر می‌زند
و از سر هر آستینش، هزاران دست
به شادابی، جوانه زده است
هزار دستان در بند نگاه کن
زمین خسته‌ی دلم، سوخت
کهکشان دیگرگونه‌ای تولد یافت
اما شقایق من همچنان
در جستجوی آزادیست!
دربند،
در جستجوی آزادیست!

تبرستان
www.tabarestan.info

میلانی - فروغ

(تولد ۱۳۱۶ خ)

بانو فروغ میلانی شاعره‌ی معاصر، در تهران، چشم به جهان گشود. او که دیپلمه‌ی دبیرستان است. سرودن شعر را از ۱۳۴۵ خورشیدی آغاز کرد. دو مجموعه از سروده‌های وی، درسالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۹ به نامهای «آبی» و «جاده‌های شیری» چاپ ومنتشر شده است.

○ - خیمه‌های یخ

از شیار مورّب هر دست
شیرابه‌ی کین می‌تراود
و چاووشی سبحه گویان
کاروان زنگوله به پایان را به خیمه‌های یخ می‌راند
و دیگر، فصلها، تمامی، زمستانست
و سرها، همه آبگینه در جوار سنگ

و چشمها، در انتظار دریده شدن
به هر سو نگران
قهرمانان این نقشهای مانده بر دست تاریخ
منتظران تشییع
می‌خواهم شنا کنم
پلها شکسته، راهها بسته است
می‌خواهم تن، به طراوت سفر در آبهای پاک
آشنا کنم
مرا مجال توقف نیست
مرا مجال تماشا نیست

تبرستان
www.tabarestan.info

○ -گلدوزی

روح من در باران است
می‌دانم
دیگر روزهای افتابی
در خاطراتم تکرار نخواهد شد
با نخ‌های سپید برف
چشم‌های مرا
تا بهار گلدوزی کن .

○ -مرگ مهربانی

کلاغ‌ها
برای تفرج در مزرعه‌های ماه
مهیا می‌شوند
گنجشک در برف
پرواز می‌کند
دختر کوچک
درکوچه می‌خواند
کسی که مهربان است

مرده‌است
و سگی بیمار
پایدار گله‌ی ماست!

میمندی‌نژاد - کبری

(تولد ۱۲۷۲ خ)

کبری میمندی نژاد، دختر دکتر حسین میمندی‌نژاد، از شاعران سده‌ی چهاردهم هجریست. وی، در کرمان به دنیا آمد. بعد از فوت همسرش و در سنین بالا، به سرودن شعر آغاز کرد. مطلع و مقطع سروده‌هایش، از شعرای دیگر و بقیه از خود اوست.

www.tabarestan.info تبرستان

عاشق‌زارم،مرا با کفر و با ایمان چه‌کار؟ تشنه‌ی وصلم،مرا با درد وبا حرمان چه‌کار؟
روز و شب بر درگهت می‌نالم از درد فراق عاشقم، من را به این دنیای بی‌نامان چه کار؟
ای‌خدا،راهی‌نماایـن‌بنده‌ی‌مهجوررا چون‌رسیدم‌من‌به‌ره،باعهدوباپیمان‌چه‌کار؟
من‌ندیدم درجهان،شیرین‌تر از روی‌توکس روی او دیدم،دگر با تلخی‌هجران‌چه‌کار؟
سرنهادم من به‌درگاه تو با عجزونیاز چون‌قبولم‌کرده‌ای،بااین‌سروسامان‌چه‌کار؟
از ازل بوده‌است قلبم منزل و مأوای تو گر نباشی تو، مرا با جان و با جانان چه‌کار؟
عاشق زارم، مرا با کفر و با ایمان چه‌کار تشنه‌ی وصلم،مرا با دردوباهجران چه کار؟

مینا - فرحناز

(تولد ۱۳۳۹خ)

بانو فرحناز مینا، از شاعران و هنرمندان نوپرداز معاصر است. وی تحصیلات خود را در رشته‌ی نقاشی ادامه داده سپس به انگلستان رفت و به دریافت لیسانس نائل شد. مدتی هم در دانشگاه آزاد ادامه‌ی تحصیل داد و سرانجام به تدریس نقاشی و طراحی اشتغال یافت. از وی دفتر شعر مستقلی هنوز منتشر نشده است.

○ - *بازکن پنجره را*

قفسی ساختم از جنس بلور
شیشه‌هایش همه نور
سقفش آیینه، زمینش همه پر

همه پرهای سپید
در و دیوار قفس، همه شعرند و نوا
همه طرح‌اند و گل نیلوفر
و پراکنده‌است بوی گل یاس
همه عشق و احساس

تبرستان
www.tabarestan.info

چند گاهی‌ست که من با دل خود
ساکن این قفسم
تارهایِ دلِ من
پر ز امواج هزاران فانوس
دل من، چون خورشید
می‌درخشد در این گوشه‌ی تنهایی خویش
روح من سخت درخشان شده است
و لطیفم مثل یک ابر سپید
مثل یک قطره اشک متبلور شده‌ام
تو، مپندار که من در قفس‌ام تنهایم
من و دل با هم هستیم
من و دل با یکدیگر بس صمیمی شده‌ایم
و در این گوشه‌ی تنهایی خود
پر ز خورشید هستیم
در فضای قفسم،
شعله‌ی گرم محبت
برپاست
هاله‌ای نور در اینجا
پخش ست
و... اندیشه‌ی عشق روح را سخت نوازش داد
و در آن

موج زند نور و نسیم
باز کن پنجره را و صدایم بشنو
پشتِ باغ گلِ سرخ
پشت این جنگل نور
و در این دشت پر از ابریشم
پشت این پنجره غم که تو را می‌خواند
من برایت دسته دسته گل سرخ
دسته دسته گل شادی چیدم
من برایت یک بغل آزادی
و رهایی از غم
یک بغل مهربانی و وفا آوردم
نور مهتاب و نسیم گل نیلوفر
لحظه‌های خوب با هم بودن
عطر گلهای بهار آوردم

و تو تنها منشین دوست من
باز کن پنجره را و...

تبرستان
www.tabarestan.info

مینوی - مشکو

(متولد ۱۳۵۴ ش)

بانو مشکو مینوی، از شاعران معاصر است. وی در شهر دوسلدروف آلمان، در یک خانواده‌ی ایرانی، چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در مدارس ایرانیان آن شهر ،آغاز کرد و با عشق به وطن و علاقه به ادبیات و زبان فارسی، به سرودن شعر آغاز کرده است. از حال و روز کنونی ایشان، اطلاعی نداریم .

بهار

بیامد مژده، کاید موسم گل شده سرمست آن، دُرنا و بلبل
وزان باد بهاری، در چمن‌زار روان پروانه‌ها، سوی طرب زار

بیامد قاصدی از جانب یار ببارید آسمان، از شوق دیدار
تمام غنچه‌ها، زیبا و خندان ز شبنم همچو الماسی بر آنان
صبا شادان شد از بوی بهاران روان چشمه ز سوی کوهساران
زمین پوشیده شد از غنچه و گل بنفشه، نرگس و نسرین و سنبل
چو چرخید این چنین چرخ زمانه زند هستی به هر نوعی جوانه

تبرستان
www.tabarestan.info

ن

نادم - لیلا

(معاصر)

لیلا نادم، از شاعران جوان معاصر است. وی در رشت، دیده به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد، سرودن شعر را از سال ۱۳۵۶ آغاز کرده و به سبک نو و کهن، هر دو، طبع آزمایی می‌کند.

تبرستان www.tabarestan.info

«برگ من»

دلم، باز سوی تو پر می‌کشد — برای تو بار سفر می‌کشد
به دنبال پرواز پروانه‌ها — همه شب کشیک سحر می‌کشد
بهاری و هر شاخه و برگ من — برای تو، جور تبر می‌کشد
دلم، در پی جای دستان توست — که شانه به هر موی سر می‌کشد
خزانی نشسته به لبخند من — خزان هم به این باغ سر می‌کشد
منم در اطاقی و یک قاب عکس — مرا در پی‌ات دربه در می‌کشد

نارنجی - زهره

(معاصر)

زهره نارنجی، از شاعران جوان دو دهه‌ی اخیر است. وی در تنکابن مازندران به‌دنیا آمده و غالباً غزل می‌سراید. دفتر شعر وی به نام «پروانه در باغ ابریشم» از سوی دفتر نشر آثار هنری در سال ۱۳۶۸ خ چاپ و منتشر شده است.

سهره‌ی بی ترانه

غم سکوت شبانه را مانم — تسلی بیکرانه را مانم
در بهار شکفتن و رستن — شاخه‌ی بی جوانه را مانم
حسب حالی است در تکلم من — شکوه‌ی عاشقانه را مانم
خالی از شور و شوق پروازم — مرغ در آشیانه را مانم
ترس شاهین مرگ، لالم کرد — سهره‌ی بی ترانه را مانم
دل من نازک است و اشک انگیز — بهر این دل، بهانه را مانم
در بهارم، خزان بی برگی است — راز درد زمانه را مانم.

در سایه‌ی باران

چو یادت در ضمیر جان نشیند دلم در سایه‌ی باران نشیند
گوارای نگاه تشنه‌ام باد نم اشکی که بر مژگان نشیند
شب تنهایی غمبار دل را تو آن ماهی که بر ایوان نشیند
تو همراه منی هر کوی و هر سوی چو بوی گل که بر دامان نشیند
ز عطر آشنایت در شب داغ به باغ چشم من باران نشیند
اگر وصف تو را مشکل توان گفت غمت بر سینه‌ام آسان نشیند

www.tabarestan.info تبرستان

ناری نسا خجندی

(تولّد ۱۳۲۸ خ)

ناری نسا خجندی، شاعره‌ی تاجیکی، دانشهای دبستانی و دبیرستانی را در زادگاه خود به پایان برد. در سال ۱۳۵۵ خ در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه دولتی خجند فارغ التحصیل شد. در موزه‌ی ادبی تورسون زاده در خجند و در روزنامه‌ی حقیقت لنین آباد به‌کار پرداخت. اشعارش در روزنامه‌های جوانان، جمهوریت، آموزگار، مجله‌های فیروزه و صدای شرق به چاپ رسید. خانم ناری نسا در ۱۳۶۵ خ به عضویت کانون نویسندگان شوروی پذیرفته شد. در اشعارش موضوعات تغزلی و اجتماعی را دستمایه خود داشت و از آثارش (دنیای امید ۱۹۸۱ م)، (آهنگهای ساحل ۱۹۸۳ م)، (رشته‌ی خیال ۱۹۸۷ م) و (گهواره‌ی مهر ۱۹۸۸ م) را می‌توان نام برد. از اشعار او نمونه‌ای به دست نیامد.

ناصرزاده - مهرناز

(تولّد ۱۳۴۸خ)

مهرناز ناصر زاده، فرزند مهدی ناصر زاده شاعر معاصر در شیراز چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود تحصیل کرده است.

شهید راه حق

ای شهید راه حق، با روی خندان رفته‌ای در پگاه وصل جانان، دست افشان رفته‌ای
خنجر خونین تو، فرق سیاهی را شکافت بر تن شب، سر نمانده تا به میدان رفته‌ای

پشت کردی عاشقانه بر همه دنیای دون / از طریق عشق حق، تا اوج عرفان رفته‌ای
با قیام سرخ تو، رسوای عالم گشته کفر / در نبرد کافران، با شور ایمان رفته‌ای
تشنه‌لب از آب‌وسیراب از می جانبخش‌عشق / با صفای جان و دل، در بزم جانان رفته‌ای
دوست‌خواندت‌ازازل‌درخیمه‌گاه‌وصل‌خویش / باوصالش‌دروفای‌عهدوپیمان‌رفته‌ای
لاله‌ها رویید دردشت‌بلا از خون‌سرو / خون‌فشان از پیکروازخون،گل‌افشان‌رفته‌ای

ناصری - فخری

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

فخری ناصری، متخلص به «مرجان» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی صائب بود. در سالهای (۱۳۵۰-۱۳۴۰ شمسی) در جلسات انجمن شرکت و سروده‌های خود را قرائت می‌کرد. از حال و روز کنونی وی اطّلاعی نداریم. او در بعضی از سروده‌هایش «فخری» تخلص کرده است.

آهوی چشم

ترسم مرا بَرَد ز ره آخر، نگاه او / اینسان که نقش بسته به دل، روی ماه او
باور نمی‌کند ز دل من، که عاشق است / بر عشق دل، گواه بود اشک و آه او
هستی، مرا ز کف شد و دورم از او هنوز / چون من که داده است دل و جان، به راه او!
با تیغ کین، کبوتر دل را به خون کشید / زین مرغ، مانده خونی و باشد گواه او
دادم اگر ز دست به راهش، دلی نزار / باشد مرا گناه، نباشد گناه او
آهوی چشم جادویش آخر ز من گریخت / مردم، مگر دوباره ببینم نگاه او
دیوانه‌وار در رهش از دست داده‌ام / جانی که بود جلوه‌ی چشم سیاه او
دارم هنوز امید از آن چشم فتنه‌گر / «فخری» نجات من، بود اندر پناه او

کمان خمیده

قدش، به قامت سرو کشیده می‌ماند / رخش، به لاله‌ی از شاخه چیده می‌ماند
فدای نرگس مستش که در فریبایی / به چشم مست غزال رمیده می‌ماند
فروغ طلعت دلجوی آن دلارا بین / که از صفا به شعاع سپیده می‌ماند
به دام حلقه‌ی عشق تو هر که افتاده‌ست / به مرغ خسته‌ی در خون تپیده می‌ماند
چنان شکست مرا بار زندگانی، پشت / که قامتم به کمان خمیده می‌ماند

ناطق - خجسته

(تولّد ۱۳۱۸خ)

بانو خجسته ناطق شاعره، روزنامه‌نگار معاصر در مشهد چشم به جهان گشود. سرودن شعر را از جوانی آغاز کرد. در سال ۱۳۴۳ خ سردبیری روزنامه خراسان را به عهده گرفت. مقالات وی در روزنامه‌های قدس و خراسان و سایر جراید انتشار می‌یافت. نخستین مجموعه شعر وی «همیشه سبز» نام دارد. وی جزو نویسندگان و روزنامه نگاران و شعرای معاصر مشهد است .

تبرستان www.tabarestan.info

ای معلم

آموزگار، ای بهترین مخلوق هستی — از قدسیانی، یا ز نسل آدم استی
شمع فروزانی، چراغی، آفتابی — حرفی، حدیثی، نکته‌ای، شعری، کتابی
سحری، فسونی، معجزی، لطف خدایی — بر درد بی درمان نادانی، دوایی
ای از وجودت، معرفت معنا گرفته — دانش، ز فیض مکتب تو پا گرفته
دست و دلت چون ابر باران‌زا، عطابخش — همچون دم عیسی، کلام تو شفابخش
هرکس ندارد عشق تو در سینه، کور است — فرسنگها از دانش و بینش به دور است
سقراط را خود آنچنان تعلیم کردی — تو بوعلی را، لایق تکریم کردی
روزی فلاطون بوده طفل مکتب تو — صدها ارسطو، فیض برده از لب تو
ای خواب و بیداریت، تسبیح و عبادت — آغوش پر مهر تو، درهای سعادت
تو در مقام اولیاء و انبیایی — همپایه‌ی زهاد و مردان خدایی
باد صبا، گردد بلا گردان جانت — خورشید، با حرمت ببوسد آستانت
گردون نگهدارد هماره عزت تو — هرگز نگردد جز به کام و رخصت تو

ناهید - کشور

(تولد ۱۳۱۸ خ)

بانو کشور ناهید از شاعران معاصر پاکستانی است. از سال ۱۳۳۸ خورشیدی به نویسندگی و سرودن شعر آغاز کرد. در رشته‌ی اقتصاد اجتماعی تحصیل کرده است. در ۱۳۴۷ ، نخستین مجموعه‌ی شعرش منتشر شد. تاکنون چند مجموعه از اشعارش را به چاپ رسانیده و منتشر کرده است. ازدواج کرده و دارای دو فرزند است. هم اکنون به

فعالیتهای فرهنگی اشتغال دارد. او می‌گوید: «من از مردها نمی‌ترسم. بلکه در کنار مردها، احساس امنیت و قدرت می‌کنم». علاوه بر مجموعه‌ی اشعار، چند جلد کتاب تحقیقی و انتقادی، درباره‌ی زنان و ۱۲ جلد کتاب، برای کودکان نوشته و منتشر کرده است.

○ - به من گوش دار

اگر بخواهی سخن بگویی
کیفرت مرگ است
ور بخواهی دم برآوری
زندان،
اگر بخواهی راه بروی
پاهایت را می‌بُرند
و از بازوانت می‌آویزند
اگر بخواهی بخندی
وارونه در چاهت می‌نهند
اگر بخواهی بیندیشی
درها بسته می‌شوند و
کلیدها گُم
اگر بخواهی بگریی
به دریات می‌افکنند
اگر بخواهی زندگی کنی
تار عنکبوتی
تنیده بر رؤیاهایت
خواهی بود
اگر بخواهی همه چیز فراموشت شود
درنگ کن و بیندیش
به حرفی که اولین بار آموختی.

تبرستان
www.tabarestan.info

نبی خانی - افسر

(معاصر)

بانو افسر نبی‌خانی، از شاعران معاصر است. وی در دهه‌ی ۵۰-۴۰ در حال حیات بود و اشعار خود را در انجمن ادبی صائب قرائت می‌کرد. نمونه‌ی شعر ایشان را از نشریه‌ی باغ صائب، چاپ ۱۳۴۰ خورشیدی، برداشت کرده‌ایم:

بهار آمد

بیا ای بلبل شیدا، بهار آمد — بهارآسا به باغ، آن سرو قد گلعذار آمد
غبار یأس، چون ژاله، زدود از چهره‌ی لاله — به گوشم، مژده‌ی وصل نگار، از هر کنار آمد
به ناز آمد بنفشه، خنده‌ای مستانه زد بلبل — عروس بوستان، یعنی گل اندر شاخسار آمد
به گِردِ دوست، بی‌پروا، چوبلبل، گِردِگل‌گردم — که پروانه به گِردِ شمع، با حال فکار آمد
پسند شمع شد، جانبازی پروانه‌ی بیدل — پسند سرخ گل، آواز مطبوع هزار آمد
بنازم چشم شوخ سنبل مست دل آرا را — که چون مستان، ز جام پاکبازی، میگسار آمد
به هنگامی که می‌رقصند با هم لادن و مینا — صنوبر اشک می‌ریزد که لاله داغدار آمد
نسیم صبح عطرآگین، به باغ، این مژده آورده — که‌ای گلها، برقص آیید از شادی که یار آمد
به بزم دوستان کاینگونه شد در بوستان برپا — بت زیبای مه رویم، چو دُر شاهوار آمد
به روی سربده جای، آن گل شاداب را «افسر» — بدین شادی که چون آمد، ترا بر دل قرار آمد

نجد سمیعی - ویدا

(معاصر)

بانو ویدا نجد سمیعی، دختر شاپور نجد سمیعی، افسر ارتش، از شاعران معاصر است. در تهران، چشم به جهان گشود. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی تحصیل کرده است. به هنر نقاشی، دلبستگی دارد. در شعر از سبک عراقی، پیروی می‌کند.

ای بهار نازنین

ای بهار نازنین،در توبسی‌من‌زینت‌وفر دیده‌ام — شعرهایت پر صفا و زیب و زیور دیده‌ام
زیب و زیور در تو از خورشیدواختر دیده‌ام — درتو جوشان،چشمه‌ساری همچوکوثردیده‌ام

***

تو بهارا من اسیر شعر شیوای توام — ذره‌ای در پیش طبع گوهر افزای توام

www.tabarestan.info تبرستان

واله ذوق تـــو و شـــعر دل آرای تـــوام خیره‌ی طـبع تـو و فکـر چـو دریـای تـوام
گـــفته‌های نغز تو، هـــمواره دمســـازمن است روز و شب برگوش جان، مرغ خوش آواز من است
هر زمان با لطف طبع تو، سرو کار من است قدرت طبع تو، رونق بخش افکار مـن است
خواهم از یزدان، به‌جنت جاودان باشی، بهار در جهان باشعر خود، رطب‌اللسان باشی، بهار

نجفی - زهرا بیگم

زهرا بیگم، از بانوان شاعره‌ی سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هجریست. وی در نجف، به دنیا آمد. پدرش میرزا احمد، معروف به مولوی، در اواخر عمر در هند بود. دیوان مراثی و مدایح زهرا بیگم، به نام «شکوفه‌ی غم» در نجف چاپ و منتشر شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

گـفتی کـه در لحـد، بـه مـزارت نـهم قـدم مـــن زیـــن امـید، آرزوی خـــاک مـــی‌کنم
آیی تو چون به تـربتم ای شـاه هـر دو کـون بـــهتر شـــود مـــزار مـــن از جـــنت ارم
گـــردند مـهربان بـــه مـــن زار، قـــدسیان گـــردد نکـیر مـادر و چـون بـاب، مـنکرم
لطـف کـریم شـامل حـالم شـود مـدام بـــا آنکـــه مســـتحق عـــذاب مکـــررم
هـجرت اگـر چـه کـرد کـبابم بـه روزگـار بـا مـهر جـان‌فزای تـو عـمری بـه سـر بـرم
هـــرگه کـه یـاد آیـدم آن بـارگاه پـاک اخگـر فـتد بـه حـالم و گـویی در آذرم
سوزم از آن که جمله عزیزان بـه پـای بـوس من همچو عبد گمشده، زیـن در، بـه آن درم
شـــاها، کـدام جـرم مـرا کـرد رد بـاب مـــن خـود کـه آسـتانه‌ی تـو بـود بسترم
یا مظهرالعجایب و یـا مـرتضی علی (ع) بر حال مـن ببخش کـه مـن زار و مضطرم
مـن ایـن نگـویم ایـنکه غـلامم بـه درگـهت جـاروب کش، بـه بـاب غـلامان قـنبرم
ادنـی کـمینه، خـادمی هسـتم ز شـیعیان از مـــهرت آفـــریده، خـداونـد اکـبرم

ندایی - پونه

(تولد ۱۳۵۳ خ)

بانو پونه ندایی، شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم بـه جهان گشـود. پس از فـراغت از تحصیل و دریافت لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به دلیل عشق و علاقه به فرهنگ کشورش موفق شد نشریه‌ی دانشجویی «در نگاه تازه» را راه بیندازد و چهار سال

نشر آن را ادامه دهد. از سوی دیگر از نوجوانی به هنر نقاشی علاقه داشت به خلق چندین تابلو موفق شد. اما بعدها در سال (۱۳۷۱) هنر نقاشی را کنار گذاشت و سرودن شعر را آغاز کرد. نخستین دفتر اشعارش را به‌نام «ردپای زمان» به‌وسیله‌ی انتشارات سرایش در سال ۱۳۷۹ انتشار داد. این دفتر به زبانهای فرانسه و عربی و بلغاری ترجمه شد. خانم پونه ندایی در سپتامبر ۱۹۹۹ در چهارمین کنفرانس ایران شناسان اروپایی در فرانسه در دانشگاه سوربن درباره‌ی پیشرفت‌های زنان داستان‌نویس ایران شرکت و سخنرانی کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - ردّپای زمان

به گرد پای محبت اگر نرسیدیم
فانوس هست
که تیره راه غربت را
چشم نشان دهد
اگر خواب، ما را در ربود
اگر آفتاب، از نیمه راه بازگشت
اگر پرواز، پرنده را در باد گم کرد
باک نیست.
اشک، از چشمها ،
ردّ پای زمان را
خواهد سترد
و احساس
در دستهای نمناک باران
ترانه خواهد خواند.

○ - سایه کلام

چرا مرا نمی‌شنوی
آفتاب خواهد رفت
و سایه‌های کلامم

در شب خواهد آمیخت
آن وقت تو با کدام اطمینان
مانده‌های مرا
از تاریکی دفترها
جمع خواهی کرد؟

از گذر روزها
از خیابان تنگ و دراز فاصله
از هیاهوی قارقارک‌های بی حوصله
از تو
از خودم
عبور می‌کنم
تنها برای آن که
اکنون را نبینم.

تبرستان
www.tabarestan.info

ندیمی - سیما

(معاصر)

بانو سیما ندیمی، متخلص به «شقایق» از شاعران معاصر، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند. خانم سیما سروده‌های خود را در جلسات انجمن قرائت می‌کند. اشعارش در نشریه انجمن «بهارِ سخن» منتشر می‌شود.

آخرین نگاه

ای آخرین نگاه تو، آغاز درد و رنج وی واپسین اشاره‌ی تو راز درد و رنج
در باورم نبود که در موسم بهار باشد خزان رفتنت، آغاز درد و رنج
دردا و حسرتا که به چشمان خویشتن دیدم تو را به لحظه‌ی پرواز درد و رنج

نراقی - سولماز

(تولد ۱۳۵۷ خ)

بانو سولماز نراقی، از شاعران جوان نوپرداز معاصر است. وی، در نراق، از توابع همدان

به دنیا آمده و در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس شده است.

وقتی حبابهای فضا در نگاه تو یکباره می‌شکست و جهان رنگ می‌گرفت
چشمان من، از آن سوی سقف مشبکی دامان آسمان، همه در چنگ می‌گرفت

***

گویی که آسمان، سبدی بود و ابرها چون میوه‌های شسته و افتاده در سبد
از لابه‌لای هر یک از این میوه‌های پاک چون قطره‌های شبنم گل، نور می‌چکد

***

بی اختیار، دست نگاهم بلند شد تا این که باز خواهد از آن نور، اندکی
آن گونه تا به حد فلک برده بود دست کانگار، دست برده به خورشید، پیچکی

***

ناگه رسید بانگ مؤذن بگوش جان از هم گسست رشته‌ی رؤیای صادقم
وقتی که چشم خویش‌گشودم،نشسته‌بود دامان به سجده‌گاه پر احساس ناطقم

تبرستان www.tabarestan.info

نشاط - شمس الضّحی

(۱۲۷۹-۱۳۵۴ خ)

بانو شمس‌الضّحی نشاط، متخلص به «شمس» فرزند حاج میرزا حسن صفیعلیشاه، «قطب سلسله‌ی صفیعلی شاهی» در تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و به عنوان دبیر هنرهای زیبا در دبیرستانها و هنرستانهای پایتخت نقاشی و ابریشم دوزی تعلیم داد. بانو شمس‌الضّحی، در فن نقاشی و ابریشم دوزی مهارت کامل داشت. در سال ۱۳۱۵، خورشیدی به آمریکا سفر کرد. در صنایع مستظرفه به دریافت مدال نایل آمد. شمس‌الضحی، از بانوان هنرمند و شاعران خوش ذوق و نغزگویی است که قریحه‌ی شعری را از پدر ادیب و شاعر خود به ارث برده است. سروده‌های او بیش از دو هزار بیت است. دیوانش هنوز چاپ نشده. از وی ۴ فرزند به یادگار مانده است.

گفتگوی دیده و دل

عکس روی تو چو افتاد به کاشانه‌ی دل گفتگو بین دل و دیده بی شد مشکل
دیده گفتا که ز من بود خطا روز نخست دیدمش ای دل، از این جرم مرا کن تو بهل

گفت دل: جرم من ای دیده، فزون است ز تو — تو نمودی نظری، من به خود آن کرده سجل
دیده گفت: ار گنه از من نبود، از چه مدام — اشک ریزد ز من آنقدر که ماندم در گل
گفت دل: در ره اگر سیل سرشک تو نبُوَد — سوختی ز آتش من، ناقه و بار و محمل
داوری، هر دو، چو بردند به درگاه خرد — گفتشان: این گنهی نیست، مباشید خجل
دیدن روی بتان، جرم و خطایی نبود — دل همان به که بود ماه وشی را منزل
چون دو دیدند، خرد، جرم برایشان نشمرد — عهد کردند بخندند و نباشند کسل
به‌جز از عشق، تو ای «شمس» دگر هیچ میاب — که بود نور دل و دیده و کاخ و محفل
لطف معشوق شود شامل حال تو یقین — مشکل از وصل بود، باش ز وصفش خوشدل.

www.tabarestan.info تبرستان

نصری - معصومه خاتون

(تولد ۱۲۹۷ خ)

بانو معصومه خاتون نصری، از بانوان فاضل و فرهیخته کرمان و از شاعران معاصر است. وی در کرمان تحصیلات خود را به پایان رسانید و در آموزش و پرورش استخدام شد. مدتها ریاست دبیرستان پروین اعتصامی را به عهده داشت. در سال ۱۳۱۵ ازدواج کرد و همراه همسرش به زاهدان رفت. خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ و فرهنگیان سیستان رساند. خانم نصری مادر یازده فرزند است و فرزندان وی هرکدام در شایستگی جزو افراد نمونه هستند. وی بانویی مدیر و مدبر می‌باشد و محضری گرم و کلامی شیرین و شعری دلنشین دارد و اگر در حال حیات باشد در سنین کهولت به‌سر می‌برد.

برگ گل

کلبه‌ام را دوش همچون برگ گل آراستی — صبحدمَ چون بوی گل از بسترم برخاستی
این دل دیوانه و این قلب ناآرام را — در فراقت سوختی و جسم و جانم کاستی
من که خود عمر گران را رایگان‌دادم‌زدست — از چه رو تاوان آن از غیر باید خواستی
کشتی بشکسته‌ی دل مانده در گرداب غم — موج اشکم همچو سیلابی که در دریاستی
تیغ مژگان را بشوید اشک چشمم دم به دم — تیر مژگان قلب را چون خار اندر پاستی
گر به بارد برسرم زین بیشتر رنج و ملال — نیست باکم زانکه دل محکم وَ پا برجاستی
ناله‌ی‌من می‌رسد هر شب به عرش کبریا — قدسیان گویند این یک بنده‌ی تنهاستی
من ندارم جز خدا یار و پناهی دوستان — دست می‌آرم به‌سویش گرچه بس کوتاستی

من همی خواهم ز یزدان تا بگیرد دست‌من دستگیرم می‌شود چون دست او بالاستی
دوستی گفتا که «نصری» شکوه دردنیامکن صبر کن که صبر خوی مردم والاستی
گفتمش چندان شوم‌صابرکه‌صبرآیدبه‌تنگ زانکه صبر و بردباری خصلت مولاستی
هاتفی گفتا خموش ای بنده حق ناشناس مهر خاموشی بزن بر لب که دل گویاستی.

نظام شهیدی - نازنین

(تولد ۱۳۳۹ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو نازنین نظام شهیدی، شاعره‌ی معاصر، در ارومیه، چشم به جهان گشود. شاعری نوپرداز است. دفترهای شعر او به نامهای «ماه را دوباره روشن کن»، «هر سه‌شنبه برف می‌بارد» و «اما من معاصر بادها هستم» چاپ و منتشر شده است.

وی نواده‌ی حاجی میر حبیب خراسانی و مادرش خانم ویسه حبیب‌الهی شاعر معروف است. در رشته‌ی زبان و ادبیات عرب از دانشگاه تهران لیسانس گرفته‌است. او نظام‌شهیدی چشم‌انداز شعر معاصر را خیلی خوب می‌بیند و امیدوار است ایران دوباره پرورشگاه شاعران جهانی باشد.

○ - زمستانی

و بعد، انسان زمستان بود
با پهنه‌های خاکستری و نورمردگیهای تنش
با سرانگشتان سربی رنگ
و کاسه‌های خالی، سر شاخه‌های عریانش
وقتی خطوط پیچک‌ها بر پهنه‌های سرَوَش
چروک می‌انداخت
و از پوکیش،
صدای قار قار می‌آمد

***

و انسان زمستان بود
با حسّ‌های کز کرده در گریبانش
با ترس سرمایی که ریشه‌اش را بست

زیر خاکی که برف می‌پوشاند
و این، دو بال گسترده‌ی عقاب پیری بود
که پرهای کهنه از تن رها می‌کرد
اما انسان زمستان بود.

○ - صبح

با لبخند ابری‌اش
صبح می‌آید
بر شیشه می‌ایستد
مثل کودک گیجی سرک می‌کشد

تبرستان
www.tabarestan.info

***

اینک من اطاقی مه گرفته‌ام
که اشیاء ساده‌ام، یک‌دم
توری سپید می‌پوشند
و یاد می‌گیرند تَرَکهای تازه خود را
به مرهمی بپوشانند.

سراز دامانِ ابریِ شهر، برگرفته است
زنی که آنسو، میان ملحفه‌ها
پلک باران گرفته‌اش را باز می‌کند
با لبخند ابری‌اش
یک دم به صبح، گیج می‌نگرد
تا باز بشناسد جهانی را
که آشناست و همچنان آفتابی نیست.

نظیراُوا - شهناز

(تولد ۱۳۵۷ خ)

بانو شهناز نظیراُوا، شاعره‌ی معاصر تاجیکستان در شهر خجند متولد شد. دوره دبستان

و دبیرستان را در زادگاه خود گذرانید، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. از او دو دفتر شعر به نامهای «میلاد آرزو» در سال ۱۳۷۵ و «فاصله‌ی دستها» در سال ۱۳۷۸ چاپ و منتشر شده است. وی عضو اتحادیه‌ی نویسندگان تاجیکستان است.

حوا شدم

دستم به آرزوی محالت نمی‌رسد — پای حقیقتی، به خیالت نمی‌رسد
غیر خودت، چه تحفه ره‌آوردت آورم؟ — تقدیم جمله‌ای به جمالت نمی‌رسد
حوّا شدم، چو سیب تعارف نمودی‌ام — غافل از این که شوق وبالت نمی‌رسد
دوشیزه‌ای به راه تو گسترده دامنش — شد پیر زال و گرد وصالت نمی‌رسد
ای پلّه پلّه داده مرا ارتفاع عشق — جایی رسیده‌ام که مجالت نمی‌رسد
چون حرمت حریم توأم ناشکسته به — «شهناز» را مخواه، حلالت نمی‌رسد.

www.tabarestan.info تبرستان

نظیر شیرازی

(تولد ۱۲۲۶ هـ‌ق)

نظیر، از بانوان شاعره‌ی فارس، همسر میرزا امان الله بیگ شیرازی است. و از شاعران سده‌ی سیزدهم هجری به‌شمار می‌رود. سال وفات این شاعره‌ی سخن‌سنج، به دست نیامد.

مگر آن سرو چمان روی چمن می‌آید — کز چمن، رایحه‌ی مشک ختن می‌آید
شوخ عاشق‌کش من، این همه بی باک مباش — که هنوز از لب تو، بوی لبن می‌آید

نظیری - ژاله

(تولد ۱۳۵۰ خ)

بانو ژاله نظیری، از شاعران معاصر است. مجموعه‌ی اشعارش به نام «دروازه‌های نور» با مقدمه‌ای از خانم سیمین بهبهانی در تهران منتشر شده است. وی شاعره‌ای خوش ذوق است و زبان ساده و دلپذیری دارد.

ای بهار

ای بهار، ای بهار پاک سرشت — بردی آخر مرا به سوی بهشت

اشـــتیاق تـــو، در اتـــاق مـــن است شب، پـــر از عـــطر و اشـــتیاق مـــن است
آمـــــدی، آمـــــدی گـــــل آوردی ســـــوسن و یـــاس و لاله پـــروردی
مـــن و ایـــن مـــرغکان خـــوش آواز بـــاد صـــحرا و ایـــن هـــمه اعـــجاز
مـــن و ایـــن لاله‌هـــای صـــحرایـــی ایـــــن هـــمه جـــلوه‌های رویـــایی

نعمت‌اُوا - محبوبه

(تولد ۱۳۲۸ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو محبوبه نعمت‌اُوا (نعمت زاد) بانوی شاعره و روزنامه نگار تاجیکی در (۱۳۴۹ خ) در رشته‌ی روزنامه‌نگاری دانشگاه دولتی تاجیکستان دانشنامه گرفت. در شهر دوشنبه در روزنامه‌های بیانیه و مشعل (ویژه‌ی کودکان) به کار پرداخت. وی در ماهنامه‌ی زنان تاجیکستان (فیروزه) درباره‌ی نقش زن در جامعه و مشکلات کار و زندگی مادران تاجیک مقاله‌ها و رساله‌های متعدد به چاپ رسانیده و بیشتر درباره‌ی کودکان مطلب می‌نویسد و شعر می‌سراید. نمونه‌های خوبی از آثار نویسندگان معروف شوروی را به فارسی تاجیکی ترجمه می‌کند. گلچینی از اشعارش در
تذکره‌ی برگ سبز و چندین مجموعه‌ی شعر گروهی به چاپ و نشر رسیده است. تنهادفتر شعر وی به نام «نسیم بهاران» در سال ۱۹۸۱ م در شهر دوشنبه چاپ و نشر شده است.

نقابدار - زهرا

(تولد ۱۳۵۳ خ)

بانو زهرا نقابدار، متخلص به «اندیشه» شاعره‌ی جوان معاصر، در تهران، دیده به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد. سرودن شعر را از ۱۳۶۹ آغازکرد و در سبک نو وکهن، هر دو، شعر می‌سراید.

شور نجیب عشق

بر زخم عمیق جان، با تیشه‌ی چشمانت بـــر هـــم زده بـنیادم، رفـتی و ز مـن رسـتی
در شـــعر اهـــورایـــی کـــز حـنجره‌ام ریـزد تو شاه غـزل بـودی، بـی آنکـه زنـی دسـتی
از اینهمه بی خوابی کز چشم ترم می‌ریخت دیدی که به خواب اشک، رفتی و تو پیوستی
در فصل خزان، پیمان، با چشم تـو بـربستم دیدی که چسان عهدم، بر هم زده، بگسستی

آن شور نجیب عشق، با روی تو دانستم — من شرح عطش بودم، تو ساغر سرمستی
در تیره ره هستی، در این شب تنهایی — ما را تو رها کردی، ره نیز به من بستی
با طرد تغزل‌ها، با ترک دل بیمار — دیدی که چسان قلبم ماتمزده، بشکستی
ای حد نهایت‌ها، تا اوج عروج جان — از ذهن غریب من، خوش بار سفر بستی

نقّاش‌پور - مهشید

(تولد ۱۳۳۸ خ)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو مهشید نقاشی‌پور از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ی اشعار وی به نام «پشت پرچین شب» اخیراً در تهران چاپ و منتشر شده است.

○ - نه در جای دگر

روح بیقرار بندر
فرا می‌گیردم
و مشامم آکنده از بوی ماهی
بوی گس و شور دریا....
اینجا، دوست دارمت
دورترک...
پرنده‌ی دریایی می‌خواند
اینجا، دوست دارمت
نه جای دیگر
اینجا، می‌خوانمت
بی‌قرار
عاشق
دریایی
پاهای بی‌قرارم
دریا را به دنبال تو می‌دود
و هر موج هجوم عشق را بر سرم می‌تاراند
اینجا، دوست دارمت

گرم،
تپنده
و صدفهای خرده ریز عشق من...
بر ساحل آفتابی تو
پراکنده‌اند
دامنم، پر از صدف
قلبم، آفتاب
و عشقم، طوفانیست
و از موجهای آکنده از بوی ماهیها
اینجا دوست دارمت
بی قرار
عاشق
دریایی

تبرستان
www.tabarestan.info

○ -گریه کن

گریه کن سرزمین آرزوهای مغلوب
چشمهای منتظر
دریادهایی به جا مانده
بر رف‌ها
و اسپندهایی که دود می‌شوند
در اعجاز نسل مردگان
گریه کن سرزمین آرزوهای مغلوب
در دستمال‌های سه گوش تاکرده در صندوقچه
برای نسل فراموش شده
در عطر زنجبیل، اسپند و آینه
در بازار دست فروشها
نگاه و دستان تو را می‌فروشند
و مادران به مویه
حجله‌ها را چراغانی می‌کنند.

نقدی - کتایون

(معاصر)

کتایون نقدی، از شاعران‌معاصر است. وی، در شهر بناب آذربایجان شرقی، چشم به جهان گشوده و در زادگاه خود تحصیلات‌اش را به پایان رسانیده است.

یک شعر به سرخی غزل

ای کاش که آسمان با من بود — یک لحظه، طراوت چمن با من بود
یک روز ز خانه‌ام، زمستان می‌رفت — یک فصل بهار، نسترن با من بود
یک بوته، کنار پای من می‌رویید — آرامش عطر یاسمن با من بود
یک باغچه، در دو دست من می‌گنجید — زیبایی سبز هر چمن، با من بود
یک شعر، به سرخی غزل می‌گفتم — گلواژه‌ی بیشه‌ی سخن، با من بود

www.tabarestan.info تبرستان

نگار - طاهره

(معاصر)

بانو طاهره نگار، از پارسی گویان معاصر پاکستانی است. به زبانهای فارسی و اردو شعر می‌سراید. در شهر اسلام آباد، زندگی می‌کند. نمونه‌ی شعرش این است:

غزل

عاقلم، من عاقلم، من عاقلم — زانکه شد دیوانه‌ی تو، این دلم
راز عشق، از درد هجر آموختم — یافتم در موج طوفان، ساحلم
زندگی را بهر من مشکل مکن — آری، از نیروی تو، بی قایلم
تو چنان رفتی که این دل، سرد شد — ای مه کامل، بیا در محفلم
از نگاه دهر گرافتم، چه غم — چون نظر داری به من، من مقبلم
آنکه شاه دو جهانست ای «نگار» — بر در آن شاه، من، یک سایلم

نگهبانی - پری

(معاصر)

بانو پری نگهبانی، از شاعران معاصر است. او پس از خاتمه تحصیلات دبیرستان به تحصیل ادامه داد و به علوم و فنون ادبی تسلط یافت. پری نگهبانی طبع سرشاری دارد و

اشعار لطیفی می‌سراید، ابیات زیر از سروده‌های اوست:

امشب

چو نی، بی روی تو نالانم، امشب همه خندان و من گریانم، امشب
ندارم همدمی جز رنج و اندوه بیا جانا که بی جانانم، امشب
بود چشمم به راهت تا که آیی در آغوشت کنی، پنهانم،امشب
یقین دارم که از سیلاب دیده شده ویران سروسامانم امشب
بیا و لحظه‌ای بنشین کنارم که دیدارت کند درمانم، امشب
گریزان گشته از چشمان من خواب به من ناید شب هجرانم، امشب
ندارد حاصلی عشق «پری» لیک گهر افشانم از چشمانم، امشب

www.tabarestan.info تبرستان

دل دیوانه

نمی‌دانم دل دیوانه‌ی من سحرگاهان چرا نالد بدین سوز
نگاه خسته و افسرده‌ی من به دنبال که می‌گردد شب و روز

***

بسان شمع سوزد در دل شب ولی پروانه‌یی در بر ندارد
چو بلبل نالد از جور زمانه ولی فکر گلی در سر ندارد

***

بگو با من تو اسرار نهان را چه می‌خواهی، که را می‌جویی ای دل؟
چرا بیهوده جان را می‌گدازی بگو آخر چه ره می‌پویی ای دل؟

***

دلا، دیوانگی دیگر رها کن دمی، همصحبت فرزانگان باش
گنه ناکرده، رسوایم نمودی بمیری در میان سینه‌ام کاش

نواب - هما

(معاصر)

بانو هما نواب، متخلص «همای» از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند.

جمال دوست

رفتم به درد و تن به مداوا ندادمت — آمد ندا که شیوه‌ی سینا ندادمت
رفتم به عرض تا که تماشا کنم تورا — آمد ندا که دیده‌ی بینا ندادمت
رفتم به طور، تا که شوم جلوه‌گاه تو — آمد ندا که سینه‌ی موسی ندادمت
رفتم به قدس تا که شوم زنده با غمت — آمد ندا که فیض مسیحا ندادمت
رفتم به بحر تا که کنم شستشوی دل — آمد ندا که قلب مصفا ندادمت
رفتم به بزم تا که به شوقت کنم سماع — آمد ندا که جامه‌ی تقوا ندادمت
رفتم به قاف تا که کنم آشیان، ز عشق — آمد ندا که خلقت عنقا ندادمت
رفتم به خلد تا که شوم مست روی تو — آمد ندا که جرعه‌ی صهبا ندادمت
رفتم «همای»! بهر گدایی به کوی دوست — آمد ندا که جز دل شیدا ندادمت

www.tabarestan.info تبرستان

نوابه نیهی

(وفات ۱۳۰۸ ق)

بانو نوابه، از بانوان عارف، شاعر و ادیب سده‌ی سیزدهم و اوایل سده‌ی چهاردهم هجریست. وی، دختر میرزا محمد صادق نیهی و همسر امیرعلی خان حشمت‌الملک بود. در جوانی، به عرفان و تصوف گروید و در سلک مریدان سید مرتضی، عارف و زاهد ولایت نیه درآمد. دیوان شعرش به اهتمام میرزا محمد شهاب، تدوین گردید. نوابه تا سال ۱۳۰۸ هـ‌ق در حال حیات بود. پس از مرگ، پیکرش را به کربلا بردند و در جوار ضریح امامزاده ابراهیم دفن کردند.

قصیده

قدحی ز باده اگر رسد، به لبم ز دست تو مه لقا — زنم از شراب تو دمبدم، چو خضر دم از بقا
به‌ندای‌آن می بی‌غشم،که چو دوجرعه به‌سر کشم — سروپا چنان زندآتشم،که نه سرشناسم از آن، نه‌پا
به خیال عارض و خال‌تو،به‌امیدروز وصال‌تو — زدو دیده خون‌چکدازدلم،به‌کنار من چورسدبکا
تـوطبیب‌بنده‌نوازمن،چورسی‌به‌موسم‌رازمن — قدمت به‌چشم نیازمن،سروجان به‌خاک‌رهت فدا
نه اگر به ناز محبتت، قدحی به روز ازل زدم — ز چه رو به آتش عشق تو، دل زار من شده مبتلا
چوتوکویه‌کشوردل،شهی،به‌فلک‌کجا،چورخت‌مهی! نبودبه‌کوی‌توام‌رهی،زکجاست‌درخورآشنا؟
بودت اگر سر شفقتی، بگذار بر من منتی — دم مرگ من به عنایتی، به عیادتی تو بیا، بیا

نوابی - هوروَش

(تولد ۱۳۲۸ خ)

بانو هوروَش نوابی، فرزند محمدعلی، از شاعران معاصر است. وی در شیراز، در خانواده‌ای ادب دوست، دیده به دنیا باز کرد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش به پایان رسانید، سپس به تحصیل در رشته‌ی جامعه‌شناسی پرداخت و به اخذ لیسانس، نایل آمد. در سال ۱۳۴۷ به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در دبیرستانهای تهران، مشغول تدریس شد. و هنوز هم در آموزش و پرورش به کار خود ادامه می‌دهد. خانم هوروَش نوابی، سرودن شعر را از دوران دبیرستان شروع کرد و در سرودن انواع شعر، طبع آزمایی می‌کند. اشعارش، در زمینه‌های عرفانی و مذهبی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخی از سروده‌های وی، از رادیو پخش می‌شد. در حال حاضر هم در امور ادبی آموزش و پرورش پایتخت، فعالیت دارد.

www.tabarestan.info تبرستان

پنجره‌ای به سوی تو

در لحظه‌های ساکت و آرام کودکی گهگاه، من وجود تو را دیده بوده‌ام
در آیه‌های روشن چشمان مادرم من جلوه‌های خوبِ تو را دیده بوده‌ام

***

آرام، در برابر تو، بوسه می‌زد او سجاده‌های پر گل و مهر نماز را
می‌خواندم از نگاه پر از رمز خامشش رنگین خطوط روشن عشق و نیاز را

***

گاهی طنین دلکش قرآن، نوای عشق می‌ریختِ در سکوت گرانبار خاطرم
آوای دلنشین تو با نغمه‌ی امید می‌ماند در فضای پر اسرار خاطرم

***

زیبایی طبیعت و احساس آدمی بر من گشود، پنجره‌هایی به سوی تو
دیدم تو را، به شوق، به سویت شتافتم خوردم شراب علم و یقین، از سبوی تو

***

امروز، تو ای فسونگر دنیای رازها ای عشق، ای تلالؤ پربار زندگی
من آمدم به سوی تو با صد نیاز و درد پر کن مرا، ز نعمت سرشار زندگی

کوچ غمگین (در سوک مرگ سپیده کاشانی)

لاله‌ها بی‌قرار و غمناکند شوق و شوری به قلب گلها نیست
بر درختان زردِ باغِ ادب خبر از بلبلانِ شیدا نیست

***

یک به یک پر کشیده‌اند امروز نغمه‌سازان باغ شیدایی
چون «سپیده» که با سخنهایش رفت تا بیکران تنهایی

***

سفر مثنوی، قصیده، غزل کوچ غمگین و پر ملالی بود
چون «سپیده» دمید و کرد غروب زندگی، سایه‌ی خیالی بود

***

کی دگر عطر شعر می‌پیچد در فضای غمین باغ کلام ؟
چه کسی با طنین شاد قلم می‌کند بر گل و شکوفه سلام ؟

***

بادِ سرد است در میان چمن گویی آرامشی ندارد باغ
در غروبی فسرده و دلگیر غنچه می‌گیرد از «سپیده» سراغ

***

دلم امروز، باغ پاییزی است بهر رُستن، بهانه می‌خواهد
بهر روییدن و جوانه زدن غزلی عاشقانه می‌خواهد

تبرستان www.tabarestan.info

نورمحمدی - پریسا

(معاصر)

پریسا نور محمدی، از شاعران معاصر در شهر کرمان زندگی می‌کند و اشعار دلکشی می‌سراید. وی از بانوان تحصیل‌کرده و فرهیخته آن دیار است.

غبار دل

دوش دیدم عاشقی نورسته را عندلیبی از قفس دلخسته را
او سخن می‌گفت با معشوق خویش سینه‌ها از گفتنش گردیده ریش
شور عشقش خواب از چشمم ربود سوز آهش حلقه‌ی حلقم فشرد

گفتمش بهر چه نالی ای جوان / از چه گشتی این چنین زار و نوان
این چه راز و رمز باشد در میان / گه چنین حیران شدی تا پای جای
آن کدامین یار باشد کز بدی / خواهد عاشق را اسیر بی خودی
گفت: مارا با غریبان کار نیست / حق عاشق، گفتن اسرار نیست
آنکه در این حلقه‌اش جایی نبود / کی تواند سوی منزل ره نمود
هر که خواهد پا در این منزل نهد / باید اول از خودی خود رهد
از وصالش عاشقی دم می‌زند / که دل از ما و منی‌ها برکند
بایدت از دل برون اری غبار / تا که واقف گردی از اسرار کار
چون به درد عشق گشتی مبتلا / می‌بباید رفت سوی هر بلا

www.tabarestan.info تبرستان

نوروزی - فریدا

(معاصر)

فریدا نوروزی از شاعران معاصر است. در تهران اقامت دارد و از کارکنان بانک ملی ایران است. سروده‌های وی در مجله‌ی اختصاصی بانک ملی چاپ و منتشر می‌شود. او غالباً در اشعارش مطالب مذهبی را مطرح می‌کند.

از تولد تا بعثت

برآمد شبی، آفتاب از سپهر / خجل در برش، کوکب، و ماه ومهر
همی مژده آمد به گوش از سروش / که دریای حق گشته پر جنب و جوش
همه آسمان، جشن و شادی و سور / بیابان مکه، پر از نور و شور
به برق رُخش، ماه گشته شگفت / بتان را از او لرزشی درگرفت
به چهره، نکو، گونه‌اش سرخ فام / تنش پاک و زیبا چو ماه تمام
دو چشمش فریبا، دو ابرو کمان / لبش سرخ همچون گل ارغوان
همی طاق کسری در آن شب شکست / کزان گشته مبهوت، هشیار و مست
شد آتشکده هم در آن شب خموش / ز هر سوی گیتی، بر آمد خروش
محمد (ص) دو دیده به دنیا گشود / زمین، بهر او شعرها می‌سرود
مه، آهنگ هستی به گیتی نواخت / حقیقت، ره جور و ظلمت گداخت
از آن روز در، تا چهل سال بعد / بیامد به گوشش صدایی چو رعد

به غار «حرا» اندر آن کوه نور — درخشنده‌تر زاتش کوه طور
زمین، روشن از نور پاک خدا — برآمد ز هر سو برایش ندا
بپاخیز، بهر نجات جهان — به صلح و صفا، کاخ دین برنشان
برآمد دگر باره بر او ندا — تویی اخترِ بارگاه خدا
رسول خدا، مهر تابان دین — گل گلشن پاک عشق و یقین
نوایی رسا، از میان فلق — بخوان ای رسول، آیه‌ای از عَلَق
چو آن لحظه‌ی روشن آمد به دست — جهان، از همه جهل و ظلمت، بِرَست

www.tabarestan.info تبرستان

نوری علا - پرتو

(تولد ۱۳۲۷خ)

بانو پرتو نوری علا، شاعره، بازیگر و نقدنویس معاصر، در تهران متولد شد. در ۱۸ سالگی در پایان تحصیلات دبیرستانی با محمدعلی سپانلو شاعر معروف پیمان همسری بست. در ۳۶ سالگی از همسرش جدا شد و همراه دو فرزندش به آمریکا رفت و در لوس‌آنجلس اقامت کرد و با ادامه‌ی تحصیل در رشته‌ی فلسفه و روانشناسی و علوم اجتماعی فوق لیسانس گرفت. نخستین دفتر شعرش به نام «سهمی از سالها» و دومین دفتر شعرش به نام «از چشم باد» را به سال ۱۳۶۷ در کالیفرنیا و سومین دفتر شعرش را به نام «زمینم دیگر شد» در کالیفرنیا به چاپ رسانید. از خانم پرتو نوری علا آثار نقد و پژوهشی دیگری به نام «هنر آگاهی» نیز به عالم ادب ارمغان شده است. آخرین دفتر شعرش به نام «سلسله بر دست در برج اقبال» در شرف انتشار است. وی در سال ۱۹۹۴ میلادی از سوی هیأت داوران نشر باران در سوئد به عنوان منتقد برگزیده‌ی سال انتخاب شده است.

○ - گل خورشید

گل خورشید را
از ادامه‌ی روز چیدم
تا آن پرنده که در نوری گذشت
نتواند بر پل،
بر جاده

بر خانه‌های تهی
مرگ بیفکند
ای آبهای ساکن
ای شب
من برای نگاهی که
آزادی بودا را
در عمق دستهای کوچک خود می‌خواند
صبح سپید را
صادقانه هدیه خواهم کرد
با من الهه‌ی آزادی
دیگر سخن گفتن
از زندگی،
از زیبایی
حقیقت نیست
خاطره‌ای است
من در فاصله‌ی سکوت و سخن
- ای لحظه‌های گم -
بر فضایی رسیده‌ام
که از نهایت محبت
مرگ را تحفه خرم.

تبرستان
www.tabarestan.info

نوش آفرین زند

(سده‌ی سیزدهم هـ‌ق)

نوش آفرین، متخلّص به «نوش» از شاعران سده‌ی سیزدهم‌هجری است. او، دختر بدرخان زند و همسر بیست و سوم فتحعلیشاه قاجار بود. نوش آفرین خانم قریحه‌ی شاعری داشت و گاهگاه اشعاری می‌سرود، لیکن دیوان یا دفتر شعری از وی باقی نمانده است. از نوش آفرین زند دختری به نام ماه تابان «قمرالسلطنه» پا به عرصه‌ی گیتی

گذاشت که یکی از دختران با سواد، ادیب، فرانسه دان و شاعر فتحعلیشاه و همسر میرزا حسین خان سپهسالار (۱۲۹۸-۱۲۴۱ هـ‌ق) بود. چند نمونه از شعر او آورده می‌شود.

مـی‌ببردند تـو را گـر ز پـی بیع، بـه مـصر کـی زلیـخا، بـه خـریداری یـوسف رفـتی؟!

***

تـا مـرا بـود پـری، بـود هـوای چـمنم شـادم از اینکه، نـباشد دگـرم بـال و پـری

***

گـر بـا تـو شبی، دست در آغـوش کـنم یـا یک دو سـه سـاغر، زکـفت نـوش کـنم
عـیش و طـرب زنـدگی از سـر گـیرم غـمهای گـذشته را فـرامـوش کـنم

www.tabarestan.info تبرستان

نهانی اکبرآبادی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

وی، از بانوان پارسی‌گوی هند، مادر محمّد جعفر اکبرآبادی، امیرالبحر کشمیر بود. در سده‌ی دهم هجری می‌زیست. با جلال الدین اکبرشاه (۱۰۱۴-۹۴۹ هـ‌ق) از شاهان بابری هند، معاصر بود. پسرش محمد جعفر از سوی اکبرشاه، سمتِ امیرالبحری کشمیر را به عهده داشت.

روز، غـم، شب، درد بـی آرام، پـیدا کـرده‌ام دردمـندیها در ایـن ایـام، پـیدا کـرده‌ام.

نهانی سمرقندی

(تولد ۹۰۰ هـ‌ق)

بی‌بی نهانی از شاعران سده‌ی نهم هجری‌قمری است. در مآخذ ادبی آگاهی زیادی درباره‌ی این بانوی شاعره و آثارش مشاهده نمی‌شود. جز آن که آوازه‌ی زیبایی و دانایی وی امیران و بزرگان بسیاری را به خواستگاری با او راغب و مایل کرده بود اما وی تا پایان عمر مجرد بزیست و همسر برنگزید.

غزل

شـیرین‌دهنی،لب‌شکـری،عشـوه‌گـری‌نیست کو مردمک دیده‌ی صـاحب نـظری نـیست
مـن، دیـده بـه راهـی گـذرم، یـار بـه راهـی افسوس که او، دیده به هر رهگـذری نـیست
گاهی گذر از کوی تو من بـیم ز جـان است آری سفری نـیست کـه بـیم خـطری نـیست

نـــبُوَد بـــر مـــن خـــوبتر از تـــو نگـــاری هرچند که در پیش تـو از مـا بـتری نـیست
تن نیست که جـان را نـدهد بـر سـر کـویت سرنیست که‌از عشق دراو شوروشری نیست
جـــویاست «نـهانی» ز خـدا وصـل بـتان را المـــنةلله کـــه خـــدا بـــی خـــبری نـــیست

نهانی قاینی

(سده‌ی ۱۰ هـ‌ق)

منیژه نهانی از مردم قاین در استان خراسانست. زمان زندگی وی نامعلوم است. از وی ابیاتی پراکنده در بعضی از تذکره‌ها باقی مانده‌است.

تبرستان www.tabarestan.info

گویند مردم همدوره‌ی این بانوی هنرمند ابیات او را بر سر کوچه و بازار زمزمه می‌کردند و از ذوق و قریحه‌ی او داد سخن می‌دادند. لز این شاعر سروده‌ای به دستمان نرسید.

نهانی شیرازی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

وی، از بانوان شاعر سده‌ی نهم هجریست. مردم شیراز، از فهم و فراست او تعریف می‌کرده‌اند. در زمان خود از نظر فصاحت و بلاغت، بی نظیر بود. با عبدالرحمن جامی، معاصر بود و اشعار او را نظیره می‌ساخت. تذکره‌ی صبح گلشن، ابیات زیر را از وی نقل کرده است:

شدم دیوانه، تا در خواب دیدم آن پری رو را چه باشد حال، گر بیند به بیداری کسی او را

***

قدم به خانه‌ی چشمم بنه، که جا اینجاست رواق منظر خوبان خوش لقا، اینجاست

***

نه بهر درد، من این دیده خون فشان بستم نظر به غیر تو حیف است، من از آن بستم

نهانی کرمانی

(سده‌ی ۹ هـ‌ق)

وی، خواهر خواجه افضل کرمانی (والی هرات در عهد سلطان حسین میرزا) و از شاعران سده‌ی نهم هجری است. پدر وی ضیاءالدین، از اشراف کرمان و وزیر سلطان

حسین میرزا بود.

این بانوی سخنسرا، آموزگار حرم سلطان حسین بایقرا (متوفی ۹۱۲ هـ‌ق) و زنی عالی طبع و خوش بیان بود. و اشعار دلکشی می‌سرود. این شاعره به اشعار جامی علاقه داشت و به خاطر دیدار جامی راه طولانی بین کرمان و هرات را زیر پا گذاشت و به دیدار جامی نایل شد. وی تمام مدت عمر مجرد بزیست و همسری اختیار نکرد.

آه از این شاعران نادیده که ندارند نور، در دیده
قد خوبان، به سرو می‌خوانند رخ ایشان، به ماه تابیده
ماه، قرصی است، ناتمام عیار سرو، چوبی است ناتراشیده

***

از هر دو طرف، مطلب ما، زلف نگار است در مذهب ما، سبحه و زنار نباشد

www.tabarestan.info تبرستان

نهانی - هروی

(سده‌ی ۱۱ هجری)

شاعره‌ای با تخلص نهانی در سده‌ی ۱۱ هجری می‌زیست که دختر یکی از درباریان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ‌ق) و از ندیمان و همنشینان خرّم بیگم مادر شاه بود. شهرت کمال و زیبایی وی در اطراف اکناف پیچیده بود. از هر سویی بزرگان به خواستگاری وی تمایل نشان می‌دادند. اما این بانوی زیبا و باکمال به کسی روی خوش نشان نداد و یک چارپاره سرود و به دیوارهای چارسوق شهر نصب کرد و چون جوابی نیافت و تا پایان عمر مجرد زیست. چارپاره چنین بود.

از مرد برهنه روی زر می‌طلبم از خانه‌ی عنکبوت پر می‌طلبم
من از دهن مار شکر می‌طلبم وز پشه‌ی ماده شیر نر می‌طلبم!

نیاز - ماهرخ

(تولد ۱۳۳۵ خ)

بانو ماهرخ نیاز، شاعره‌ی معاصر افغانستان در سرخ رود لنگرهار به دنیا آمد. دروس دبستان و دبیرستان را در مدرسه‌ی عایشه‌ی درانی در ۱۳۵۲ خ به پایان برد. در سال ۱۳۵۶ خ از دانشگاه در رشته‌ی ادبیات مدرک روزنامه‌نگاری گرفت. در رادیو تلویزیون

کابل به کار پرداخت. در سال ۱۳۶۰ خ وطنش را ترک گفت و ابتدا به آلمان و سپس به آمریکا رفت و مجموعه شعرش را به نام «نیستان ارغوانی» در سال ۱۳۷۶ در پیشاور پاکستان منتشر کرد. سروده‌های ماهرخ نیاز شامل تعدادی غزلواره و شعر آزاد و مثنوی و رباعی و دوبیتی‌هاست.

چندیست که فریاد گلو گیر ندارم — مرغ شبم و ناله‌ی شبگیر ندارم
شاید همه گویند که از بند رهیدم — بر پای دلم کنده و زنجیر ندارم
لیکن چه کنم خانه‌ی قلبم شده ویران — وز بی هدفیها سر تغییر ندارم
ناسور شده زخم و ز درمان خبرم نیست — زان آگهی از مرحم و اکسیر ندارم
باران دعایم به اجابت نرسیده است — ورنه چه قطاری که از این تیر ندارم
بر پیر مغان به، که شکایت بَرَم از درد — چندان دل خوش از مَلِک و میر ندارم.

www.tabarestan.info تبرستان

نیری - صفورا

(تولد ۱۳۱۶ خ)

بانو صفورا نیری، شاعره‌ی معاصر، در تهران چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس در رشته‌ی علوم تغذیه و مواد غذایی ادامه داد. سرودن شعر را از سال ۱۳۴۰ خ آغاز کرد. در سبکهای کهن و نو شعر می‌سراید. تاکنون چند مجموعه از اشعارش به نامهای «سبز»، «ساده در باد»، «فصل پنجم» و «آوازهای ارغوانی بیشه» و «در سایه‌ها و شگفتی» به چاپ رسانیده است. خانم صفورا نیری تألیفات و نوشته‌های دیگری نیز دارد که ذکر نام همه‌ی آنها در این وجیزه لزومی ندارد.

فروغ دل آویز

تو آن عطر رؤیایی زود پایی — تو موج دل‌انگیز آواز نایی
چه شبها به ره دوختم دیده، غمگین — که شاید شبی، بی خبر از در آیی
که شاید ببینی که این خسته‌ی غم — نبرده‌ست هرگز ز یاد، آشنایی
که در آسمان دو چشمم ببینی — فروغ دل آویز صبحی طلایی
که شاید ببینی که مرغ دل من — نجسته‌ست هرگز ز دامت، رهایی
که شاید مرا باز در خاطر آری — به سنگ لبم چشمه‌ی لب بسایی
که شاید تو ای آسمانم، زمینم — برآری به هم، شام تلخ جدایی
چه شبها، به ره دوختم چشم غمگین — که شاید ببینی، که شاید بیایی

○ - **سبز، سرسبز**

یک ضلع، پنجره
با پشت درهای کشیده
یک دست، روح
رنگ آفتاب ندیده
یک جنگل، قلب
که از شاخه‌های درهم و پیچیدَه‌اش
انبوه، انبوه، سینه سرخ، پریده
یک حنجره‌ی ساکت، آواز
یک ساز، که با نوازش زخمه
به سرفه می‌افتد...
این است...

***

برخیز
پشتی را که خم شده، بشکن
راست، سبز، سرسبز
با آن بلندترین سرو
دستی بده.
ساز نسیم را
ماهور، کوک کن
از برگ
پیراهنی بپوش
در ضلع آفتابی این باغ
بنشین
آنگاه اردیبهشت را
یک جرعه کن!
بنوش!

تبرستان
www.tabarestan.info

نیک طلب - پوپک

(تولد ۱۳۴۹ خ)

بانو پوپک نیک‌طلب، شاعره‌ی جوان معاصر در جنوب شهر تهران در یک خانواده‌ی صمیمی ادبی و فرهنگی، چشم به جهان گشوده است. فارغ‌التحصیل رشته‌ی ریاضی از دانشگاه «الزهرا» است. مشوق وی در سرودن شعر، مادرش بود. خانم پوپک نیک طلب ، به زبان انگلیسی نیز تسلط دارد و چند کتاب از متون انگلیسی، ترجمه کرده و به چاپ رسانیده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - هفتاد و دوبهار

هفتاد و دو بهار
تشنه، تشنه، تشنه
بر نیمروز شانه‌ی خورشید
به تماشا ایستاده
و نیزاری از نیزه‌های سرگردان
با ریشه‌هایی از آتش
باران می‌گیرد
در شعله‌های بی امان آفتاب
هفتاد و دو بهار، در هاله‌های دور
هستی خویش را به زمین می‌بخشند
تشنه، تشنه، تشنه
کیست این بی قرار ؟
که بی تاب‌تر از همیشه
نام تو را می‌برد
زینب!
پا برهنه‌تر از دجله می‌رود!.

نیک‌نژاد - مهرانگیز

(تولد ۱۳۱۶ خ)

بانو مهرانگیز نیک‌نژاد لاهیجانی، دختر آقا محمد تقی، از شاعران معاصر است. وی در

لاهیجان، چشم به جهان گشود. مهرانگیز نیک‌نژاد ، علاوه بر هنر شاعری ،در نقاشی و دوزندگی نیز مهارت دارد.

باز آ

جام صبرم شده لبریز، کجایی، بازآ کی شود رخ به من زار نمایی، باز آ
دلم از هجر تو خون گشت، بت بی مهرم روز و شب منتظرم تا که بیایی، بازآ
تو شهی و من افسرده، گدای ره تو می‌نشینم به رهت من به گدایی، باز آ
ز غمت، عقل برفت و دل و ایمانم رفت خصم جان من بیچاره چرایی، باز آ
همه را وصل شود حاصل و مارا هجران چه شود گر برسم من به نوایی، بازآ

www.tabarestan.info تبرستان

نیکو گفتار - منصوره

(تولد ۱۳۴۹ خ)

بانو منصوره نیکوگفتار، شاعره‌ی جوان معاصر. در تهران، چشم به جهان گشود و از شاعران نوپرداز است. مجموعه‌ی اشعارش «تا نیمه فرو رفته‌ام در آیینه» نام دارد. وی، تحصیلات عالیه دارد و دارای مدرک کارشناسی در رشته‌ی روانشناسی است.

○ - در ارتفاع کوههای کاغذی

تمام کوره راه را دویده‌ام
به جستجوی عطر ناشنوده‌ای
و یک نفس
شکوفه داده‌ام تمام روز
و از ملازمان دشت گشته‌ام
و از ملازمان نامه‌ای
که ناگشوده مانده تا هنوز،

درختهای جنگلی
جوانه کرده‌اند
پرنده‌ها
در انحنای روح سالخورده‌ام نشسته‌اند

و ریزه‌های روزهای رفته را
به آشیانه برده‌اند
و من لبالب از کلام
نیازمند خلوتی
و روزنی برای رؤیت شما
هنوز طبل اعتماد من تهی است
و گندمی فریب می‌دهد مرا
هنوز هستی‌ام مچاله می‌شود
در ارتفاع کوههای کاغذی
در ارتفاع شب
که جز برادرم نبود و نیست
نشسته‌ام
دوباره در پناه ظلمتی که برق می‌زند
و از ملازمان دشت گشته‌ام
و از ملازمان نامه‌ای
که ناگشوده مانده تا هنوز.
و سرخوشم
به لابه‌لای شاخه‌ها نشستن و گریستن
و سرخوشم به زیستن
که کشف تازه‌ی من است.

تبرستان
www.tabarestan.info

نیکونژاد - نادره

(معاصر)

بانو نادره نیکونژاد، از شاعران معاصر است. از اعضای انجمن ادبی صائب بود و در دهه (۱۳۵۰-۱۳۴۰) شمسی، در جلسات انجمن شرکت و اشعار خود را قرائت می‌کرد. از حال کنونی وی، آگاهی نداریم

هرچه باداباد

دلا بـه رغـم غـم روزگـار، شـاد بـخند — کن استفاده و فرصت چو دست داد، بـخند
غـم زمـانه کـه مـحنت فـزا و جـانفرساست — بـرای آنکـه نـیاید تـو را بـه یـاد، بـخند
چـرا عـبوس، چـو شـام سـیاه روزانـی — گـره گشـا ز جـبین و چـو بـامداد ، بـخند
گـرت، بـه کـفه‌ی حـزن و سـرور مـی‌باید — که غم شود کم و شـادی شـود زیـاد، بـخند
جـهان چـو آیـنه، روشـندل و امـیدفزاست — نـظر بـر آیـنه‌ات چـونکه اوفـتاد، بـخند
در ایـن زمـانه کـه بس نـادر اوفـتد، خَـندان — بسان «نـادره» گـو: هـر چـه بـاد بـاد، بـخند

www.tabarestan.info تبرستان

و

واحدی - اختر

(تولّد ۱۳۱۰ خ)

بانو اختر واحدی، از شاعران معاصر، در کرمان چشم به جهان گشود. در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، لیسانس گرفت. وی عمر خود را وقف تعلیم کرده و در دبیرستانهای کرمان، تدریس می‌کند. نخستین مجموعه‌ی شعر وی به نام «کوچه» در ۱۳۶۹ و دومین دفتر شعرش به نام «قصه‌ی دلدادگان» در قالب مثنوی به طرزی دلنشین در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است. اختر واحدی در نویسندگی نیز دستی دارد و رمانی به نام «زنبقها دوباره می‌رویند» نوشته که مهارت او را در رمان نویسی نیز می‌رساند. وی همسر دبیر ریاضی آقای یحیوی است و موفق به پرورش فرزندان برومندی شده است.

www.tabarestan.info تبرستان

کاروان عشق

نسرین نچیده‌ایم و بهاری ندیده‌ایم — از گل، به‌جز نکوهش خاری، ندیده‌ایم
در گلشن مراد، صفایی نبرده‌ایم — در جان بی قرار، قراری ندیده‌ایم
نقش و نگار بود دریغا، هر آنچه بود — ما نقش یار و روی نگاری، ندیده‌ایم
کو غنچه‌های سرخ که در باغ می‌شکفت؟ — سرخی به روی عارض یاری، ندیده‌ایم
از کاروان عشق که می‌رفت با شتاب — جز گرد راه، رنگ غباری ندیده‌ایم.

وصال

امشب ای مونس دل گر ز در آیی چه شود — گره از کار دل ما بگشایی چه شود؟
آرزومند وصال توام ای یار عزیز — این هوس گر که برآید به دعایی چه شود؟
طاق ابروی تو ویران کند این خانه‌ی دل — با نگاهی کنی آباد بنائی چه شود؟
در ره وصل تو من پای ز سر نشناسم — سوزد از عشق تو گر بی سروپایی چه‌شود؟.

واحدی - ثریا

(تولّد ۱۳۴۱ خ)

بانو ثریا واحدی، از شاعران و پارسی‌گویان افغانی است. وی، در کابل به دنیا آمد. دروس

دبستان و دبیرستان را در مدرسه‌ی نمونه کابل فراگرفت. از مؤسسه‌ی عالی تربیت معلم نیز فارغ التحصیل شد. و به تدریس پرداخت. در نویسندگی و قلم‌زنی مهارت یافت. از جوانی، به سرودن شعر آغاز کرد. در زمینه‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان، مساعی زیادی به کار برد. به عضویت شورای مرکزی نویسندگان جوان برگزیده شد. مجموعه‌ی اشعارش به نام «میلاد بابهاران» در ۱۳۶۷ منتشر شد و در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ برنده‌ی جایزه‌ی ادبی وزارت فرهنگ گردید و در ۱۳۶۸ جایزه ادبی حکیم ناصرخسرو نیز نصیب وی شد. او در سبکهای کهن و نو شعر می‌سراید و از سخن سرایان مشهور افغانستان است.

www.tabarestan.info تبرستان

به رنگ حسرتم، دل می‌برد، جانی که من دارم — به رغم شعله‌ام، جان می‌کشد، آنی که من دارم
ز شور حالتم، گویی نشان از دیده می‌ریزد — شرر در خامه می‌پیچد، ز سامانی که من دارم
سواد عرصه‌ی عمرم، درون دل نمی‌گنجد — به صید همتم بنگر، ز پیمانی که من دارم
تلاش وجستجو، باری زسعی و محنتم نگشود — چنان ناآشنا دردی، ز انسانی که من دارم
چو موج هستیم، تاب و تبش اندر نمی‌داند — که بهر عبرت جانم، گل افشانی که من دارم
پریشان قامت اشکم، به دامن می‌چکد اما — نهان در پرده می‌گویم، ز ایمانی که من دارم

دو رباعی

ای اشک شرر که در فغان می‌گذری — وز برکه‌ی شوق، بی امان می‌گذری
تندیسه‌ی فریاد که هستی که چنین؟ — پویا و تناور و جوان می‌گذری

اینجا که منم، شب است و شب بر سر شب — آیین، شب و نام شب و کشور شب
آنجا که تویی، سرور صبح است بلند — اینجا شب و لشکر شب و سنگر شب

واعظ - ریحانه

(تولد ۱۳۵۳ خ)

بانو ریحانه واعظ شهرستانی، شاعره‌ی جوان معاصر، وی فارغ‌التحصیل مهندسی کامپیوتر می‌باشد در اصفهان به دنیا آمده و در همان شهر تحصیل کرده و شعر سروده است.

در سوگ باران

سه ماه سوختم، ای ابرها نمی‌بارید؟ گمان کنم سر آزردن مرا دارید
ترانه‌های زمستان همنفس با من! منم نواده‌ی باران، به جا نمی‌آرید؟
کجاست ایل شما کولیان بارانی که خیمه از سر ییلاق بر نمی‌دارید
منم وَ هرُم نفسهای داغ باغچه‌ها شما به دشت دگر گرم رقص رگبارید؟
ز یاد پنجره‌هامان گریستن رفته است نهال اشک بر این شیشه‌ها نمی‌کارید؟
چه فصل خشک و غریبی است فصل تابستان زمین نشسته به تاول، چرا نمی‌بارید؟

تبرستان
www.tabarestan.info

وافی - نسرین

(تولد ۱۳۵۳ خ)

بانو نسرین وافی، از شاعران معاصر در تهران چشم به جهان گشوده و دیپلمه است. او در حال حاضر در شهر یزد سکونت دارد. از پانزده سالگی دست به قلم برده، می‌نویسد و می‌سراید. و با صدا و سیمای یزد نیز همکاری دارد. او می‌گوید: شعرهایم اصولاً الهام از زندگی است. از آنچه هست و دوست دارم که باشد!..

○ - رنگ روشن، رنگ تار

با توأم تو که
به دریا مانی
تو که به صحرا مانی
با تو که
کوله باری به اندازه‌ی تنهاییت است.
توشه‌ی راهت است
خط مغرور خیال در کنارت جاری است
به تو که
افکارت خسته از شهر شلوغی‌هاست
عاشق یکرنگی‌هاست
و نگاه بر تنت سایه‌ای پر رنگ می‌سازد
رنگ روشن، رنگ تار

با توام،
تو که تنهایی‌ها، تو که افکارت قصرهای خفته‌اند
با تو که، طپیدن رگهایت،
ز امید فرداست
لحظه‌ها در پیچند، گذرانند اما در پی فردا باش
مگذار سایه‌های دراز،
راه خورشیدت را تار کند
من، صدای گامهای تو را
بر روی جاده‌ی قلبم شنیده‌ام
من ندای استمداد را
فلسطینی‌ام،
خاکستر را بر روی غمها می‌پاشم
اما تو...
آوای بیدادت در سکوت صبر،
رها می‌شود
و جهانی می‌لرزد

تبرستان
www.tabarestan.info

واقعی‌پرست - مه‌صفا

(تولد ۱۳۴۴ خ)

بانو مه صفا واقعی‌پرست، از شاعران معاصر است. وی در همدان از مادر بزاد. در زادگاه‌خود تحصیل کرد. و در رشته‌ی کودکیاری دیپلمه است.مه‌صفا واقعی‌پرست از سال ۱۳۵۵ خ به سرودن شعر آغاز کرده و سرودن شعر را برای خود یک وظیفهٔ الهی و انسانی می‌داند.

آسمون ابریه و تیره وتاره بچه‌ها دل تنگم واسه‌تون چه بیقراره بچه‌ها
بچه‌ها کاش منم مثل شما بچه بودم می‌دونم که دلاتون، باغ و بهاره بچه‌ها
دنیای پاکی دارین قدر اونو خوب بدونین پاکی و مهربونی، شادی می‌آره بچه‌ها
یادتون باشه روزهای زشت و شبهای سیاه اگه باشه، چی بروزتون می‌آره بچه‌ها؟

اتحاد پاکتون، طلسم دیوها را شکست — کاروان دیوها دیگه بدجوری زاره بچه‌ها
حالا بچه‌ها بیایید با همدیگه دعا کنیم — که دعای شماها چاره‌ی کاره بچه‌ها
واسه‌ی امام عصر و نایبش دعا کنیم — که دیگه دشمنانشون ذلیل و خواره بچه‌ها
دیگه عرضی ندارم، خدا نگهدار شما — بعد از این، کلاس قرآن برقراره بچه‌ها

والا - لعبت

(تولد ۱۳۰۹ خ)

بانو لعبت والا (شیبانی) فرزند محمد حسین والا (ظهیرالسلطان) شاعره‌ی معاصر در تهران به دنیا آمد. پس از فراگرفتن دروس ابتدایی و متوسطه، از دانشگاه تهران، به اخذ لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی موفق گردید. سپس دو سال در پاریس و لندن، در روزنامه‌نگاری به مطالعه پرداخت و به زبانهای فرانسه و انگلیسی آشنایی یافت. سپس با هرمز شیبانی ازدواج کرد اما ازدواجش با او دیری نپایید و سرانجام به جدایی انجامید. از اشعار وی تاکنون دو مجموعه به نامهای «رقص بادها» و «گسسته» منتشر شده است. او در نویسندگی هم دست دارد و کتاب «تا وقتی که خروس می‌خواند» نوشته‌ی اوست. خانم والا، سالهاست در لندن زندگی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

پندار

آمد ز درم خنده به لب، بوسه طلب، مست — در دامن پندار من می‌زده بنشست
لبهاش، شراب سخن عشق فرو ریخت — بر اشک نیازم، ره دیوانه گری بست
آن ترک ستم کیش که ترک دل ما گفت — باز آمد و هر عهد که بستم، همه بشکست
گفتم به خدا، سینه‌ام از عشق تو خالی است — وان رشته‌ی پیوند من وزلف تو بگسست
گفتم: که دگر در سر من شور غمت نیست — در چشم من آویخت نگاهش که ببین: هست
خندید و ازآن چشمه‌ی خورشید، شرر ریخت — دل، ذره صفت، باز به آن سلسله پیوست
او، کودک خودخواه زمان است وعجب نیست — گر «لعبتم» و در کف او می‌روم از دست

○ - بهار بیدار

وقتی بهار جوان بود
من روح باکرهٔ خود را
به شقایق‌های عاشق

و نرگس‌های فروتن
فروختم
که عشق
و شرم
هویّتشان بود
خدایشان
خشم را نمی‌شناخت
و خواب هاشان
نه پریشان بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

وقتی بهار جوان بود و بیدار
دوست مهربان،
لبخند رایگان،
و آفتاب پر از ایثار ،
نیایشِ جنگل
آواز پرندگان
و من شهامت عاشق شدن داشتم
باغ چه غروری داشت!

کدامین دست
بذر ننگ و نفرت را
در باغچه‌های خانه کاشت ؟
و ابرهای شُربی
چگونه آسمان آبی را
از خورشید جدا،
شقایق‌ها را در باد رها ،
و نرگس‌ها را

بی حیا کردند ؟
نرگسهای شرمگین و فروتنی
که روح من
از آنِ آنان بود،
آه!
اینک بهار را
چگونه از مرگ من کنند آگاه ؟

لندن اوت ۱۹۹۶

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - فرشی بیا من و تو ببافیم...

فرشی، بیا من و تو ببافیم
فرشی بزرگ
به گسترهٔ تاریخ
فرشی سترگ
همسنگ جاودانگی مهر
و زادگاه ابد ماندگار او
فرشی به رنگ تخت سلیمان
فرشی به رنگ دشت مغان
با نغمهٔ نیایش یزدان
رنگ مایهٔ آن
فرشی به رنگ آسمان پر ستارهٔ ماهان
مهتاب و طاق‌های گنبدی کرمان
و نقش یادهای خوش گلگشت
یا طرحی از کویر لوت
شهداد
فیروزکوه
و سیمین دشت
فرشی به رنگ تپه و ماهورهای کردستان

و آب‌های جاری زرینه‌رود
و کوه شهیدان
فرشی به رنگ عشق :
خسرو،
شیرین،
شکر،
پژواک تیشهٔ فرهاد در بیستون
یا لاله‌های واژگون آبیدر
فرشی به رنگ گوهر ناب خلیج فارس
بوشهر ،
کیش،
و هرمزگان
با رمز و رازهای آوازهای دشتستان
و نغمه‌های دف و عود
فرشی به رنگ آفتاب بلوچستان
تفتان، با قله‌های مه‌آلود
یا سیستان
- آوردگاه رستم دستان -
فرشی به رنگ سلسله کوه‌های زاگرس و البرز
و تپه‌های شوش و مصلی و اکباتان
فرشی به رنگ جام‌های سفالین لاله‌جین
با بازتاب نغمه‌های عاشقانه «باباه» به کوهسار
در جستجوی یار
فرشی به رنگ دامنهٔ الوند،
و قلهٔ همیشه سپید،
- آن دیو پای در بند - دماوند
فرشی به رنگ لاکی کاشان

تبرستان
www.tabarestan.info

فیروزه و عقیق خراسان
و نرکس شیراز
در سیر و گشت عارفانهٔ سعدی
به بوستان
و
گلستان
رندانه‌های حافظ و پیر مغان او
و دلربایی شاخ نبات
در سایه روشن باغ ارم و سروستان
فرشی به رنگ آفتاب در پل خواجو
تصویر چهار باغ به مهتاب
و نقش چهل ستون در آینهٔ آب
فرشی به رنگ نخلهای خوزستان
و ماهیان چابک اروندرود
فرشی به رنگ اسالم، ارس،
خزر، جلفا
فرشی به رنگ رویش سبزینه‌ها:
مازندران، گرگان
و رنگین‌کمان به شالیزار
دامان دختران سرخوش گیلان
هنگام پایکوبی
در همنوایی دریا و دیلمان
فرشی به رنگ جنگل سیسنگان
فرشی...
فرشی بیا من و تو ببافیم
فرشی بزرگ، به گسترهٔ تاریخ
فرشی سترگ

تبرستان
www.tabarestan.info

به پهنهٔ ایران
فرشی به رنگ آزادی
با تار عشق،
شرف،
ایمان ؛
با پود خشم،
خروش
و عصیان
در هرگره هزار مشت فرو بسته
فرشی که دست‌های من و تو
- این دست‌های عاصی خسته -
از دیرباز
بافتنش را
کرده‌اند آغاز
فرشی به پهنهٔ ایران
با نقش و رنگ و بافتِ انسان
فرشی نفیس
در هر قدم
صدها هزار جان
فرشی بیا من و تو ببافیم
فرشی سترگ
به پهنهٔ ایرانِ جاودان .

لندن ۱۰ فوریه ۹۶

تبرستان
www.tabarestan.info

وجدانی - پروین

(تولد ۱۳۴۰ خ)

بانو پروین وجدانی دختر آقای ابوالقاسم وجدانی افسر ارتش در رفسنجان چشم به دنیا

گشود. وی مدرک تحصیلی فوق دیپلم دارد و به آموزگاری مشغول است و در ضمن خدمت به تحصیل نیز ادامه می‌دهد.پروین وجدانی ازدواج کرده و چندین فرزند پسر و دختر دارد. او از جوانی به سرودن شعر آغاز کرده و اشعاری دلنشین در سبک کلاسیک می‌سراید. اما هنوز دیوان یا دفتری از سروده‌های خود تدوین نکرده است.

غزل

من شهدلبهای تو را امشب به‌ساغرمی‌کنم در جام چشم مست تو،خودراشناورمی‌کنم
می‌پوشم از آزادگی، بر قامت تن رخت دل تن را ز شوق وصل تو،اینسان معطر می‌کنم
خمخانه‌ی چشمان‌تو،مستی دایم می‌دهد مست‌ازشراب‌چشم‌تو،کی‌یاددیگرمی‌کنم؟
آن گوهر والا تویی، عالی‌ترین اعلاتویی من خاک درگاه تو را، با جان برابر می‌کنم
بازنده‌ی افسانه‌ها، در معبد دلها تویی من همرهی عشق تو را، با تو سخنور می‌کنم
امشب جداازماومن،غمگین‌نشستم‌بردرت در خلوت زیبای تو، شعر تو از بر می‌کنم

www.tabarestan.info تبرستان

وجدی - شاداب

(تولد ۱۳۱۷ خ)

بانو دکتر شاداب وجدی، مدرس، مترجم و شاعره‌ی معاصر دختر علیمحمد وجدی، در شیراز متولد شد. از کودکی همراه پدر به شهرهای مختلف سفر کرد و شکوفا شد. دوره‌ی دبستان و دبیرستان رادر همان شهرها به پایان رسانید. و از دانشگاه تهران و لندن در رشته‌ی زبان و ادبیات و زبانشناسی لیسانس و فوق لیسانس و دکترا گرفت. سپس با دکتر لطفعلی خنجی گوینده‌ی معروف رادیو ازدواج کرد. وی اینک با همسر و دخترش «لاله» در لندن زندگی می‌کند. سرودن شعر را از جوانی آغاز کرده است. تاکنون چهار دفتر شعر به نامهای «خم کوچه»، «سرودی برای دستهای کوچک»، «بریاد تشنگی کوهپایه‌های جنوب» و «یک روز دیگر» بین سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۷ به چاپ رسانیده و منتشر کرده است. وی در هنر نقاشی و سرودن شعر نو نیز دستی دارد. خانم وجدی از گویندگان فارسی رادیو بی‌بی‌سی لندن نیز بوده و چند سالی عهده‌دار تهیه و گویندگی برنامه‌ی شعر این رادیو بود.

امشب، به روی آسمان، درهای دل وا می‌کنم زین خاکدان، دل می‌کنم، رو سوی بالا می‌کنم
یا مرغ دل‌را زین قفس،یک لحظه می‌دارم رها یا بهر این بی‌خانمان، کاشانه پیدا می‌کنم

در ظلمت شام سیه، از خلق پنهان می‌شوم همراه با مرغ چمن، فریاد و آوا می‌کنم
با اختران آسمان، سرگرم بازی می‌شوم همراه باد رهگذر، آهنگ صحرا می‌کنم
تا در دل غمخوار خود دردی پدید آرم دمی طومار عمر رفته را، هر دم تماشا می‌کنم
کاخ غم «شادی» اگر بار دگر ویرانه شد کاخ دگر با خون دل، با اشک بر پا می‌کنم.

از این پس

سراپا نغمه‌ام، سوزم، گدازم سراپا گریه‌ام، اشک نیازم
سراپا ناله‌ام، اما خموشم! به ظاهر ناتوان، در دل بجوشم
ز چشم خلق، پنداری نهانم! به کنج خلوتم، اما جهانم
چنان آتش ز سرتا پا بسوزم شب تارم، مپنداری که روزم
در این دنیا، غم و اندوه، یارم دگر در دل امیدی هم ندارم
برو «شادی» رها کن جسم و جانم از این پس نغمه‌ای جز غم نخوانم

www.tabarestan.info تبرستان

○ - لحظه‌های چرخش

سرگردان مانده‌ای
هنوز سرگردان مانده‌ای
به خورشید که نمی‌توانی دید
آه!
ای زمین تلخکام
چگونه آرام آرام
از صدا تهی می‌شوی
و بر پوسته‌ی معصومت
دلمه‌های خون حقیقت
نشان تباهی ریشه‌هاست
دیگر چیزی نمانده است
دیگر چیزی که روشنایی آب را
به خانه بیاورد
و خشکی‌های چمن را مدارا باشد
دیگر چیزی

که تو را برگیرد
از این خفقان و خلاء.
سرگردان مانده‌ای
وقتی که بغض خزان
گلوی فصلها را گرفته
آه...می‌اندیشی که بیهوده بود
تمام لحظه‌های چرخش
در فضای خاکستری کور
بیهوده بود!..

تبرستان
www.tabarestan.info

وحدت - شایسته

(معاصر)

بانو شایسته وحدت شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل، به دنیا آمده، و تحصیلات خود را در همان شهر، به پایان برده و از دانشکده ادبیات کابل، فارغ‌التحصیل شده است. در سالهای اخیر، با بروز و ادامه‌ی جنگهای خانمان‌برانداز در میهنش، جلای وطن کرده و سال‌هاست در کشور آلمان، در شهر هامبورگ زندگی می‌کند.

انتظار

تو گفته بودی آیم به دیدنت اما — نیامدی و بهارم، در انتظار گذاشت
دقیقه‌ها همه شد روز و روزها همه سال — دو دیده‌ام به رهت بود و روزگار گذشت
تو را صدا زدم از آسمان آبی رنگ — دلم به خون شدو نالید و آن شرار گذشت
وجود من همه شد چشم و ناله‌شدهمه‌سوز — به جستجوی تو هر دم چه بی قرار گذشت
برفت روز و مه و سال و هفته‌هایم لیک — دریغ آن همه عمری که بی نگار گذشت
به انتظار تو هر دم دو چشم «شایسته» — سپید گشت و بخوابید و شام تار گذشت.

وحیدی - سیمیندخت

(تولد ۱۳۱۲ خ)

بانو سیمیندخت وحیدی، متخلص به «سیمین» فرزند عباسعلی وحیدی، متولد جهرم، از

شاعران معاصر است. تحصیلاتش، معادل لیسانس می‌باشد. سرودن شعر را از سال ۱۳۲۹ آغاز کرده و به هر دو سبک قدیم و نو، شعر می‌سراید. وی با مطبوعات نیز همکاری دارد. سفری جهت انجام فریضه‌ی حج، به مکه مشرف شده. عضو انجمن‌های ادبی و هنری جهرم و صائب تهران می‌باشد. کتاب «خاطره‌های کودکی» از تألیفات اوست. سیمین وحیدی ازدواج کرده و مادر ۳ دختر و ۳ پسر است و چندین سال است در دانشگاه الزهرا، تدریس می‌کند. در حوزه‌ی هنری تبلیغات اسلامی نیز فعالیت دارد. دفترهای شعری وی به نامهای «هود»، «یک آسمان شقایق» «حس می‌کنم زندگی را» و «موجهایی بی‌قرار» چاپ و منتشر شده است. یک دفتر گزیده شعر از ۳۷ شاعر به نام «در قاب گلها» نیز از تألیفات اوست.

تبرستان www.tabarestan.info

بال بسته

خدای را ،بگشایید بال بسته‌ی من — که نیست تاب دویدن به پای خسته‌ی من
هزار کشتی عمر از هجوم موج گذشت — نگر به کشتی عمر به گل نشسته‌ی من
به باغ عاطفه رو کن که باغ می‌داند — مقام صبر من و عهد ناگسسته‌ی من
نگاه کن که بدانی چگونه پرپر شد — به دشت حادثه، گلهای دسته دسته‌ی من
چگونه با تو زنم لاف همرهی چو نسیم — مگر به شانه بری قامت شکسته‌ی من
شکفته غنچه‌ی فانوس انتظار، بخوان — سرود روشنی ای کوکب خجسته‌ی من

مثنوی باران

بخوان نامه‌ام را، سکوت بیابان نوشتم — دلم را به گلبرگهای پریشان نوشتم
نمی‌خواستم از غم و رنج و حرمان بگویم — برای تو، از مثنویهای باران نوشتم
غم غربت سرد گنجشکها را نگفتم — که شرح خزان و صدای زمستان نوشتم
به رغم شب و تیرگیهای سنگینش،امشب — برای تو از آفتابی درخشان نوشتم
نگفتم ز غوغای نامردمی تا نگویی — که از خاک، از غربت تلخ انسان نوشتم
به‌یاد تو بر برگهای لطیف شقایق — غزلهای لبریز از عشق و عرفان نوشتم
برای تو ای بهترین موهبتهای عالم — سخنهایی از داغ و دریا و طوفان نوشتم

گل خوشبو

از آینه، زنگار زدودیم و نیامد — صد پنجره، آغوش گشودیم و نیامد
از آتش صد حادثه، این سوخته دل را — بس داغ که بر داغ فزودیم و نیامد

شد ترجمه بر چهره‌ی ما واژه به واژه آن شعر که با اشک سرودیم و نیامد
از نسل کدامین گل خوشبوست‌که بر پاش چون لاله به پا خاسته بودیم و نیامد
ای کاش به یک صبح بهاری رسد از راه آن نادره گل را که ستودیم و نیامد

وزیراُف

(زنده ۱۲۵۸ خ)

وزیراُف که وزیرالنساءبیگم نیز شناخته شده است ، از بانوان شاعره‌ی پارسی گوی هند است. او در اطراف دهلی یا پتیاله می‌زیسته و معلم مدرسه دخترانه بوده، استاد وی در سرودن شعر محمد اکبرخان خاور نام داشت او در اواخر عمر به لاهور رفت و تا پایان عمر در آن شهر بزیست. به نوشته‌ی تذکره‌ها او به زبانهای فارسی و اردو شعر می‌سرود. که آثارش به این دو زبان در تذکره‌ها به‌ثبت رسیده‌است.

www.tabarestan.info تبرستان

خون من ریخت و حنابست به کف پرده انداخته بر رخ ز صبا باز آمد
بخت شد یاور و اقبال قرین گشت به من آنچه می‌خواستم از حق، به دعا باز آمد
در طلب خسته شدم باز به درمان رفتم رفتم از خویش که آن کارگشا باز امد
شاد می‌باش «وزیرا» که چنین شاه جهان بهر پرسیدن، احوال گدا باز آمد

وزیری - بتول

(تولد ۱۳۱۲ خ)

بانو بتول وزیری، متخلص به «خاک راه»، شاعره‌ی معاصر در سمنان دیده به جهان گشود. وی که در رشته‌ی زبان و ادبیات فرانسه دارای لیسانس است. سرودن شعر را از سال ۱۳۵۵ آغاز کرد او به سبک قدیم شعر می‌سراید. و اینک به تدریس زبان فرانسه اشتغال دارد. از وی مجموعه مستقلی تاکنون چاپ نشده است.

با تو هستم، همسرم

شوهرم، تاج سر و سرور من کی شود گفته‌ی تو باور من
آن زمانی که دلت خواست مرا همچو گل در چمن آراست مرا
چشم من، نرگس شهلایت بود چلچراغ دل شیدایت بود
نفسم، عطر گل صبح بهار راحتی بخش تو در لیل و نهار

مونست بودم و یار و همراز / وقت شادی و گه سوز و گداز
وای از آن دم، که دلت چرکین شد / گل زیبای تو، زهرآگین شد
خار شد، آفت دل گشت چه زود / جسم و جان تو چه آسان فرسود!
بردی از یاد همه قول و قرار / کردی از خانه و کاشانه فرار
گشته در بند بتی جای دگر / صید سرگشته‌ی زیبای دگر
لیک این سینه‌ی من، غرق وفاست / طالب مهر تو وصلح و صفاست
حافظ جان تو و فرزندان / چون بود پای دلش در زندان!
ورنه، منهم غم و حرمان دارم / خاطری زار و پریشان دارم
داده‌ام نقد جوانی بر باد / رفته بر سینه‌ی جانم بی داد
لیک آن مرغ وفادار منم / واله و عاشق تبدار منم
نروم زین قفس بشکسته / چونکه باشم به شما وابسته
هان مگو: «ای زن من، ای زن من» / «زن من، دشمن جان و تن من!»
من، نیم دشمن جان و تن تو / گل سرخم، به دل گلشن تو!
من گل سرخ، و تویی بلبل من / نور چشم تو، بود حاصل من
من که «خاک ره»آزادگیم / واله و عاشق دلدادگیم
می‌شوم مونس و یار و همسر / گر بود در دلت از عشق اثر.

زن

مرا با یک جهان عشق و محبت / خدای آسمانها آفریده
چو من عاشق چو من شیدای مجنون / دو چشم این جهان هرگز ندیده

منم زن، مادر و محبوب غمخوار / فدای مهر و الفت می‌کنم جان
نترسم از گزند یار و اغیار / چو دارم در وجودم عشق و ایمان

چو خون جاری بُوَد در تار و پودم / وفا و جانفشانی و محبت
چراغ خانه و دل روشن از من / نگاهم می‌درخشد از مودّت

اگر بینی مرا با دیده‌ی دل / بدانی قدر این مخلوق یکتا
پر و بال‌ام گشایی ار به دوران / شوم پرّان به اوج کهکشان‌ها

www.tabarestan.info تبرستان

بـــدان قـــدر مـــرا ای پـــاره‌ی دل تـــرا پـــرورده‌ام در بســـتر جـــان
نـــفس‌هایم شـــمیم مـــهربانی است بُـــوَد ایـــن هـــدیه از درگـــاه یـــزدان

مـــنم «خـــاک ره» و بـــالم بـــه دنـــیا زنام، بـــا یک جـــهان احســـاس زیـــبا
مـــن‌ام مـــادر، مـــن‌ام یـــار فـــداکـــار نـــدارم جـــز وفـــا از تـــو تـــمنّا.

مـــرا زن آفـــرید آن یـــار جـــانی کـــه بـــاشم بـــهر تـــو هـــمزاد و هـــمدم
شـــوم غـــمخواره‌ای پـــاک و شکـــیبا شـــریک راه تـــو در شـــادی و غـــم

تـــو هـــم ای مـــونس و ای یـــار جـــانی بـــدان قـــدر مـــرا تـــا مـــی‌توانـــی
مـــرنجان ایـــن دل غـــرق وفـــا را مـــخشکان چشـــمه‌سار مـــهربانی

بـــیا تـــا یکـــدل و هـــمراه بـــاشیم بـــه رمـــز و راز هـــم آگـــاه بـــاشیم
وفـــادار و صـــمیمی و فـــداکـــار شـــریک هـــم رفـــیق راه بـــاشیم

چـــنین بـــاشیم اگـــر حـــق یـــاور مـــاست بـــه نـــیک و بـــد هـــماره داور مـــاست
شـــویم «خـــاک ره» عشـــق و مـــحبت ســـعادت، شـــادکامی یـــاور مـــاست.

وزیری - مریم

(تولد ۱۳۳۲ خ)

بانو مریم وزیری، از شاعران نوپرداز معاصر است. وی که در سمنان، دیده به جهان گشوده است، دارای تحصیلات عالیه است و سرودن شعر را از سال ۱۳۵۰ آغاز کرده است.

من و باران

شـــبانگه قـــطره‌های نـــرم بـــاران بـــه رویـــم بـــوسه‌ها بـــا شـــرم مـــی‌زد
دلم ســـرخـــوش ز عـــطر بـــوسه‌هایش درون ســـینه تـــند و گـــرم مـــی‌زد

www.tabarestan.info تبرستان

به آرامی به گوشم باز می‌خواند نوای عاشقانه، ساز باران
به جانم، شادی مستانه بخشید به شیرینی، سرود راز باران

به نرمی روی خود بالا گرفتم که بر دل ریزد او شهد هوس را
نشاند بوسه‌ها، او بر لبانم که شاید بشنوم بانگ جرس را

وجود گرم، از پیمانه‌ی او نوازشهای او بر پیکر من
دو دشت دیده‌ی مستِ می‌او شده باران چو ساقی ساغر من

هلال مه، سر از روزن کشیده به پیوند من و باران حسد برد
ز حسرت، دیده‌اش پر آب گردید درون خیمه‌های ابر افسرد

***

به روی هم زنیم گلبوسه‌ها را من و باران، کنون بی روی مهتاب
نگاهی گه بیندازد ز حسرت به چشمانم که سرشار است از خواب

وزیری‌نسب - فرشته

(تولد ۱۳۴۸ خ)

بانو فرشته وزیری‌نسب، از پارسی گویان معاصر است. وی در کرمان، متولد گردید. در رشته‌ی زبان و ادبیات، فارغ‌التحصیل شد. از شاعران نوپرداز می‌باشد. در کار ترجمه نیز فعالیت دارد. و چندی است که زندگانی را دور از وطن در خارج به سر می‌برد.

○ - ***خانه‌ی خیال***

برایم در آن سوی افق،
خانه‌ای بساز
خانه‌یی خالی از حصار و دیوار،
خانه‌یی که پلکانش از خیال باشد
و بامش از عشق،
و درختانش از سبزی اندیشه‌مان،

www.tabarestan.info تبرستان

و در باغچه‌اش لاله‌هایی بکار،
که ریگشان خون قلبمان باشد.
ببر مرا، از این مأمن تاریک،
به روشنایی صبح صداقت،
و بخوان در گوشم کلامی
که سرخی آتش باشد و زلال آب،
بگذار، تا در آتش عشق بسوزم،
چون ققنوس
و دیگر بار از آن برآیم،
نورسته وشاداب

تبرستان
www.tabarestan.info

وسمقی صدیقه

(تولد ۱۳۴۰ خ)

بانو صدیقه وسمقی، از شاعران معاصر است. این بانوی دین‌پرور، علاوه بر داشتن دکترا در رشته‌ی فقه و مبانی حقوق اسلامی، تحصیلات حوزوی نیز دارد و از اساتید رشته‌ی ادبیات و معارف اسلامی دانشگاه می‌باشد. کتابهای «پرسه در دیار خدایان»، «سفرنامه‌ی هند»، «شاخه‌های شکسته»، «گنجینه‌های قدس» و «مدینه‌ی منوره» از تألیفات اوست. دو مجموعه از اشعار خانم وسمقی به نام «نماز باران» و «دردهای مذاب» نیز اخیراً چاپ و منتشر شده است. او در ضمن فعالیتهای اجتماعی وسیعی را نیز به عهده دارد.

هوای میکده

هوای میکده دارد دل پریشانم — بیار باده که مشتاق روی جانانم
کجا برم غم خود با که راز دل گویم — که من، هَزارِ جدا مانده از گلستانم
اگر نه باده و مستی بَرَد ز دل غم را — بسوزد از شرر غم، کرانه‌ی جانم
نسیم کوی تو بر من گذشت می‌آلود — بشارتی به تو آورد و برد ایمانم
کویر تشنه‌ی دل را تو شوق بارانی — تو چون شراب بقا، من به مرگ می‌مانم
منم انیس غم و مونس پریشانی — نهاده‌اند ز اندوه و درد، بنیانم
گذشت عمر من و طی نشد حدیث غمت — غم است اول کارم، غم است پایانم

هوای کوچ

چندی است هوای کوچ در سر دارم — غم را شب و روز در برابر دارم
از عشق گذشته‌ام، مرا دریابید — قصد سفری از این فراتر دارم
پاییز و بهار، پیش من یکسان است — دیری است هوای فصل دیگر دارم
در خلوت و جمع، دل، دمی شاد نشد — جانی، همه چون دیده، ز غم‌تر دارم
با وصل هم این درد به پایان نرسد — باید دل خود را ز میان بردارم
من اهل زمین نیستم ای اهل طرب — دیری است هوای کوچ، در سر دارم

www.tabarestan.info تبرستان

زخمه‌ی غم

زدی به تار دلم زخمه‌ای دگر، ای غم — ز سوز آه، به پا کرده‌ای شرر، ای غم
زمانه هیچ ز آزار من دریغ نکرد — تو هم ز ظلم نکردی دمی حذر، ای غم
هزار شکوه ز دستت نهان به دل دارم — هزار موی سپیدم فزون به سر، ای غم
شکایت از ستم تو کجا توانم برد؟ — چو جور چرخ بود از تو بیشتر، ای غم
نبود دادگه عدل، تا ستانم داد — تویی قضای من و هم تویی قدر، ای غم
در این خرابه‌ی عالم نیافتی، گویی — ز گوشه‌ی دل من، جای امن‌تر ای غم
نشسته‌ای تو به‌بالین جان بیمارم — زنی به زخم من خسته، نیشتر، ای غم
نشد شبی که به دور از نگاه بیدارت — سرایم از طرب و شور، شعرتر، ای غم.

ولی - هما

(تولد ۱۳۵۰خ)

بانو هما ولی، شاعره‌ی معاصر افغانستان، در کابل پا به عرصه‌ی هستی نهاد. در مدرسه‌ی آمنه فدوی تحصیل کرد. در سال ۱۳۷۰ خ در مدرسه‌ی مسلکی زنان به کار پرداخت. سال بعد به دانشگاه کابل وارد شد اما به دلیل ادامه‌ی جنگ و نابسامانی زندگی در افغانستان جلای وطن کرد و از طریق پاکستان به آلمان رفت.از او اطلاع دیگری در دست نیست.

○ - نور عشق

ای تک چراغ عشق
بار دگر به بحر نگاهت فتاده‌ام

از مستی دو چشم تو، سودایی ام هنوز
بنگر چسان به دام نگاه تو بسته‌ام
ای تک چراغ عشق
تا چشمهای تو به دلم راز عشق گفت
نور تو چشمهای دلم بی قرار کرد

ویژه - فرنگیس

(معاصر)

تبرستان www.tabarestan.info

بانو فرنگیس ویژه، از شاعران معاصر است. وی، از اعضای انجمن ادبی گلستان سعدی است و در تهران زندگی می‌کند. غزل زیر از اوست:

غزل

گرفتارم به مژگان سیاه‌وچشم جادویی — غلط گفتم، چنین چشمی ندارد هیچ آهویی
دو چشم شوخ و زیبا را به آهو نسبتش دادم — به دل گفتم تماشا کن:قیامت قد، میان ،مویی
دو ابروی کمان‌وارش، کمین کرده سرراهم — لب یاقوت و چشمش، می‌کند بیداد، جادویی
از آن گل پیرهن دیدم، بلورین قد زیبا را — ندا آمد ز هر سویی، ندارد مه چنین رویی
به گلها کردمش مانندوگفتم کای گل‌زیبا — ندیدم درجهان هرگز،چنین‌رنگ‌وچنین‌بویی.

هـ

هادی- زهره

(تولد ۱۳۴۸ خ)

بانو زهره هادی، شاعره و طراح معاصر، در تهران به دنیا آمد. در رشته‌ی کارشناسی ارشد گرافیک از دانشکده‌ی هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی فارغ‌التحصیل شد. از ۱۳۷۳ در کار طراحی ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها و تصویرگری کتاب کودک فعالیت می‌کند. از وی تاکنون ۲ دفتر شعر به نامهای «آرنگ» ۱۳۶۹ و «هزارهٔ دوم» ۱۳۷۱ انتشار یافته است.

www.tabarestan.info تبرستان

هجوم - حفیظه

(معاصر)

بانو حفیظه هجوم از شاعران معاصر افغانستان است. وی از بانوان فرهیخته و دردمند آن کشور بلاخیز می‌باشد. سالها تحمل درد و رنج و ترس و وحشت از جنگ و ناامنی میهنش موجب شده است که حفیظه هجوم ناله‌ی دل را سر دهد و اشعار نغز و شورمندی بسراید. بنگرید که چه می‌گوید:

بازگو از شام تار بی‌سحر

ای رمیده از دیار دردها — آمدی خوش، مرحبا صد مرحبا
ارمغان ما چه آوردی بگو — ز آنچه دیدی اندرو زشت و نکو
بازگو از کابل مینو نشان — بازگو از خطه‌ی آتش به‌جان
بازگو از کابل زیبای ما — بازگو از مدفن آبای ما
بازگو از قصه‌های شور و تلخ — تا چه دیدی بروی از بیداد چرخ
بازگو از مردم دیده ضرر — بازگو از ظلم و آزار بشر
بازگو از کشتگان بیگناه — از سیه کاری خصم روسیاه
بازگو از ناله‌های نیمه شب — بازگو از غصه و رنج و تعب

بـــــازگو از چشـــم گـــریان پـــدر بـــازگو از شـــام تـــار بـــی ســـحر
بـــــازگو از کـــودک شـــیرین زبـــان تـــا چـــه آمـــد بَـــر وِی از جـــور زمـــان
بـــــازگو از درد و آلام و مـــــحن بـــــازگو از شـــاعر خـــونین کـــفن
شـــاعر عـــاصی کـــه عـــصیان کـــرد و رفت صـــد هـــزاران دل پـــریشان کـــرد و رفت
گـــلبن شـــعر و ادب پـــژمرده شـــد گـــلشن فـــرهنگ مـــا افـــسرده شـــده
گـــوییا آن مـــرغ خـــوشخوان وطـــن شـــد شـــهید جـــنگل زاغ و زغـــن
بـــازگو از دیـــدنیها بـــینهایت‌ها تـــمام مـــــختصر از داســـــتان نـــاتمام

تبرستان
www.tabarestan.info

هدایت - تاجی

(معاصر)

بانو تاجی هدایت، همسر عزت‌الله خان سالار کلانتری، از شاعران معاصر است. وی از خاندان هدایت و دختر عموی صادق هدایت، نویسنده‌ی معروف می‌باشد. تاجی هدایت از بانوان فاضله و ادیبه است. وی با دارا بودن طبع شعر، اشعار زیبایی می‌سراید.

نور خدا

در خانه‌ی دلهای حزین، نور خدا هست بزدای ز دل گرد و نگه کن که چه‌ها هست
این خیمه و خرگاه، چرا مست الست است این ساغر صافی، ز چه رو غرق صفا هست
افسانه‌ی هستی که دو روزی بُوَدَش عمر بگذار که گویند درین ملک، وفا هست
ای کعبه‌ی امید، مرا گیر در آغوش هر چند که جانم همه سر، غرق گناه است
امید و وفا، رنگ تجلی زندم دل دانم که در آن خانه صفا هست و خداهست
«تاجی» که به سر بود مرا بر سر راهت اندازم و گویم که مرا ساده کلاهست

ای کاش

ای کاش چو شاخ سرو، آزاد بدم ایکاش که چون غبار، بر باد بدم
ایکاش که مرگ، حلقه بر در می‌کوفت کسی ز آمدنش ملول و نشاد بدم

هروی - صفورا

(۱۳۴۵-۱۲۸۵ هـ‌ق)

بانو صفورا هروی شاعره‌ی معاصر، در بادغیس هرات به دنیا آمد و در همان شهر به سال ۱۳۴۵ درگذشت. وی که «محجوبه» تخلص می‌کرد. از ۱۴ سالگی سرودن شعر را

آغاز کرد. در شغل آموزگاری و عضویت انجمن ادبی هرات نیز روزگار می‌گذرانید و بعدها در کابل مدرسه‌ای تأسیس کرد که شاگردان بسیاری داشت. از او دیوانی مشتمل بر سه هزار بیت شعر باقی مانده است که در سال ۱۳۴۷ یعنی دو سال پس از مرگ وی توسط محمدعلم غواص در هرات منتشر شد.

مکتوب ناخوانده

شهر بر من تنگ شد آهنگ صحرا می‌کنم — روی صحرا را ز اشک خویش دریا می‌کنم
در گلستانی که بر یاد رُخَت خوانم غزل — بلبلان را بر نوای خویش شیدا می‌کنم
نیستم زاغ و زغن تا مایل سفلی شوم — من همای اوج قدسم، میل بالا می‌کنم
سرو ،چون قد می‌فرازد در میان بوستان — من خیال قامت آن سرو بالا می‌کنم
من که مخمور نگاه نرگس مست توام — کافرم گر التفات جام و صهبا می‌کنم
تاکه بی سَروِ رُخَت گل‌زلف سنبل غنچه‌لب — من تماشای گل و گلشن در اینجا می‌کنم
آه، یک غمنامه‌ی مارا نخواندی از غرور — گر من از بهر تو صد مکتوب انشا می‌کنم

www.tabarestan.info تبرستان

هروی – مهری

(سده‌ی نهم هجری)

بانو مهری هروی (هراتی) شاعره‌ی خوش بیان سده‌ی نهم هجری است. همسر خواجه عبدالعزیز طبیب مخصوص دربار شاهرخ میرزای تیموری بود. وی تنها شاعره‌ی بعد از سده هشتم است که توانست به دلیل نزدیکی با دربار شاهرخ میرزا (متوفی ۸۵۰ق) و مصاحبت باگوهرشاد بیگم (بانی مسجد گوهرشاد) شهرتی به هم رساند.مهری که به حسن جمال و بلندطبعی و شیرین زبانی مشهور بود، گوهرشادبیگم همسرشاهرخ میرزا او را به دربار فراخواند تادر آنجا هنر و ظرافت خود را نشان دهد. اما به علت سخن چینی بدخواهان گرفتار خشم شاهرخ میرزا شده به زندان افتاد. از سروده‌های وی به جز چند غزل و رباعی چیز بیشتری باقی نمانده است و تذکره نویسان مرد، به خود زحمت نداده‌اند که در زندگی و آثار این شاعره تحقیق نموده و آثار و اطلاعات دیگری در اختیار آیندگان بگذارند، اما نتوانسته‌اند مانع آن نیز بشوند که توصیف فهم و کمال و حسن و جمال این بانوی شاعره برای آیندگان مکتوم بماند. می‌گویند او، دیوانی به سبک دیوان خواجه حافظ داشته است. غزل زیر که در استقبال غزل معروف خواجه شیراز به مطلع

«یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود، دیده را روشنی از خاک درم حاصل بود» سروده شده و شاهد این مدعاست :

دولت مستعجل

حل هر نکته که بر پیر خِرَد مشکل بود — آزمودیم به یک جرعه می‌حاصل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع — داشت او خود به زبان هر چه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه‌و زاری دلم — لاله‌ی سوخته، خون در دل و پا در گِل بود
آن چه از بابل و هاروت حکایت کردند — جادوی چشم تو دیدم، همه را شامل بود
گفتی از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود
دولتی بود، تماشای رُخَت مهری را — حیف‌وصد حیف که این دولت مستعجل بود

هم از اوست:

ازآن‌چون‌شمع‌درشبهای‌غم‌سوزان‌وگریانم — که شمع بزم اغیاری و می‌سوزد دل و جانم
بروای‌همنشین،چاک گریبان‌راچه‌می‌دوزی — که از دست غم او، چاک شد پیراهن جانم
توگویی:چشم‌بردارازمن‌وحیران‌مشوچندین — چگونه‌چشم‌بردارم‌زرخسارتو،حیرانم

***

چهارپاره‌ها

طفل اشکم مدام در نظر است — چه توان کرد پاره‌ی جگر است
می‌رود یار و مدعی از پی — خوب و زشت زمانه در گذر است

آن خال عنبرینی که نگارم به‌رو،زده — دل می‌بَرَد از آن که به وجنه نکو زده
قصاب وار مَردُم چشمم به چابکی — مژگان قناره کرده و دل‌ها بر او زده

گفتی که مرا از نظر انداخته‌ای — گفتا که به مهر دگران ساخته‌ای
گفتم که تو را شناختم، بی مهری — گفتا که مرا هنوز نشناخته‌ای .

درکوزه آب پیش لبش در جکی، چکی است — ورنه ز دسته دست چرا در گلو زده!
عشاق سر به سر همه دیوانه گشته‌اند — تا او گره به سلسله‌ی مشکبو زده.

www.tabarestan.info تبرستان

همایون - اکرم

(معاصر)

بانو اکرم همایون، دختر علی همایون ارموی، از شاعران معاصر است. او، از بانوان روشنفکر و ادب‌دوست ارومیه، مرکز استان آذربایجان غربی است. در زادگاه خود، تحصیل کمال کرده و در آموزش و پرورش، به کار اشتغال دارد.

ای زن

تبرستان www.tabarestan.info

خیز ای زن، پاره کن زنجیر را پاره کن زنجیر ظلم و بندگی
باز کن بندگران از دست و پا تا به کی باشی اسیر بردگی

***

ای زن فرزانه، دیگر باز کن این حجاب جهل را از پیکرت
پیش رو، در راه علم و زندگی باز کن این معجر جهل از سرت

***

تا به کی در پنجه‌ی مردان اسیر تا به کی در کنج زندان قفس
تازیانه تا به کی داری به سر جنبشی کن، کوششی، زنجیر بس

***

آخر از خواب گران بیدار شو رو به دست آور تو حق خویشتن
پیش رو در راه علم و معرفت سعی کن در راه نیکو زیستن

همتی - پروین

(معاصر)

بانو پروین همتی، از شاعران نوپرداز معاصر است. مجموعه‌ای از سروده‌های وی به نام «سحر آب و حریم دلتنگی» در سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر شده است. خانم پروین همتی، در پردیس کرج زندگی می‌کند.

○ - *چه هراسی است*

چه هراسی است
تمام شب
و همه‌ی روز

با خود کلنجار رفتن
و پاسخی نیافتن
چه هراسی است
در لحظه لحظه‌ی سراشیب زمان
فرو غلطیدن
و خود را نیافتن
چه هراسی است
در تنهایی گستاخ تلخی
از درون
غوطه خوردن
چه هراسی است
بر آمدن از چنبره‌ی خوفهای تاریک پسین
و واماندن
در سیطره‌ی سیاهه‌ی روزهایی بس غمین
چه هراسی است این
چه هراسی است..!؟

تبرستان
www.tabarestan.info

همتی - زهرا

(معاصر)

بانو زهرا همتی، دختر «دوغاتقی» از شاعران معاصر است. وی در بروجرد چشم به جهان گشود. تحصیلات دبستان و دبیرستان را در زادگاه خود به پایان رسانید. سپس در وزارت آموزش و پرورش استخدام شد و به تدریس و تعلیم دوشیزگان اشتغال یافت. زنی پرکار و فرهیخته بود.پس از بازنشستگی مدرسه‌ای به نام «آموزشگاه ملی همت» تأسیس کرد و به کار آموزش ادامه داد. متأسفانه از حال و وضع کنونی وی اطلاعی نداریم.

خِرَد باعث شادمانی بود خرد دولت جاودانی بود
خِرَد می‌شود رهنمای بشر خرد وارهاند تو را از خطر

خِـــرَد بـــهر تـــو اوســـتاد بـــزرگ خـــــرد وارهـــاند ز رنـــج ســـترک
خِـــرَد چـــون بـــه دست آوری هـــمتی شـــــوی بـــهره‌ور از هـــمه نـــعمتی

دولت بـــــی عـــــلم نـــدارد ثـــمر عـــــلم نـــداری ز چـــه داری خـــبر
نـــــیکی اقـــبال هـــم از عـــلم دان مـــقصد اصـــلی تـــو ز هـــمت بـــخوان
هـــــمّت عـــالی ز فـــلک بگـــذرد مـــــرد ز هـــمّت ز مـــلک بگـــذرد

تبرستان
www.tabarestan.info

همتّی - مهین

(تولد ۱۳۲۸ خ)

بانو مهین همّتی، فرزند مهدی بروجردی شاعره‌ی معاصر در سال ۱۳۲۸ در شهر بروجرد چشم به جهان گشود و از بانوان با سواد و صاحب قریحه بود که از نوجوانی اشعاری می‌سرود. از وی دیوانی باقی نمانده است.

جـــانا ز آه ســـینه‌ی ســـوزان مـــن مـــپرس از ایـــن دل شکســـته‌ی نـــالان مـــن مـــپرس
آخـــر شـــبی بـــه کـــلبه‌ی تـــاریک مـــا بـــیا ای بـــی وفـــا ز حـــال پـــریشان مـــا بـــپرس

همدمی - شریفه

(پیش از سده ۱۲ هجری)

شریفه همدمی از شاعران جرجانی است.که پیش از سده‌ی ۱۲ هجری می‌زیست و در سرودن غزل چیره‌دست بود. معلوم نیست که جرجان همان گرگان کنونی است یا از اهالی ناحیه‌ای واقع در قفقاز می‌باشد. از سروده‌هایش نمونه‌ای به دست نیاوردیم.

هوشمند - فرشته

(معاصر)

بانو فرشته هوشمند، از شاعران معاصر است، وی، در دامان پدر و مادری ادیب و شعر دوست پرورش یافته و از کودکی، به سرودن شعر پرداخته است. مجموعه‌ای از اشعار وی، به نام «بر بال اندیشه‌ها» آماده چاپ می‌باشد. خانم فرشته هوشمند می‌گوید: «من شاعر نیستم ولی قلبم سرچشمه سرودهاست، و چیزی که می‌نویسم کلمات پراکنده‌ی

یک سرود است».

غزل

«فـاش مـی‌گویم و از گـفته خـود دلشـادم بـنده‌ی عشـقم و از هـر دو جـهان آزادم»[۱]
مـن و فـردوس بـرین وه چـه خـیال خـامی مـن کـه از خـاکـم و از خـاک بـود بـنیادم
نقش عشق تو چو بر سینه‌ی مـن‌جای‌گرفت رفت نـقش هـمه‌ی کـون و مکـان از یـادم
بـارالهـا چـه غـمی بـود غـم عشـق کـه مـن گر چـه مـی‌سوزم از ایـن درد ولی دلشـادم
من که دُردی کش هر میکده بودم هـمه عـمر در پـناه و مـدد عشـق بـه طـهر افـتادم
صدق و اخلاص و ارادت همه درمکتب عشق درسـهایی است کـه آمـوختم از اسـتادم
تـن رنـجور «فـرشته» بـه شکـیبایی گـفت سـوختم لیک نـیامد ز گـلو فـریادم

www.tabarestan.info تبرستان

هوله - مریم

(تولد ۱۳۵۷ خ)

بانو مریم هوله، از شاعران نوپرداز معاصر است و تاکنون دو مجموعه از سروده‌های وی به نامهای «کرات آسمان» و «کوچه‌های آتن» چاپ و نشر شده است.

○ - *ونوس، تشنه است*

زمین گندیده است
خون جهان
نمی‌گردد
نمی‌بینید بادی نمی‌وزد!
اینان، هنوز
در بند خیانت من اند
و تملک شیطانی‌ام
تشنه‌شان می‌کند
آقایان!
گمان نبرید

۱- این بیت از خواجه‌ی شیراز است.

که کرات آسمان را بسته است
این آسمان زیبنده‌ی هیچ نیست
نیمی از عمر خود را
سوگوار مرگ خدایان بودن است
تنها
چون غبار مردگان در چشم خورشید
پرسه می‌زنید
جهان
بر سر می‌زند
چرا که دیوانه‌وار
از اشک او
بیمناک است
آقایان!
به من نگاه کنید
مثل من نفس بکشید

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *انسانی بزرگ*

ای همه تنهاییِ من
چگونه از من جدا ایستاده‌ای؟
لبانت را به من بده
بازوانت
و جهانت را
این گونه است که ستاره‌ای می‌درخشد
و انسانی بزرگ
در سیاره‌ای کوچک
ناگهان غریب می‌شود.

هومانفر - فرزین

(تولد ۱۳۳۲ خ)

بانو فرزین هومانفر شاعره‌ی معاصر، در تهران دیده به جهان گشود. وی تحصیلات خود را تا نیل به لیسانس در رشته‌ی ترجمه‌از دانشگاه «الزهرا» ادامه داد. سرودن شعر را از ۱۳۵۰ آغازکرد و در سبکهای کلاسیک و نو (هر دو) شعر می‌سراید. تاکنون دو مجموعه از سروده‌هایش به نامهای «آینه» و «آسمان پروانه‌ات کوتاه است» چاپ و منتشر شده است. با مطبوعات نیز همکاری دارد. چند کتاب نیز از زبانهای خارجی ترجمه و به چاپ رسانیده است. از جمله یکی از آثار شاعر اندیشمند جبران خلیل جبران را ترجمه و به نام «رؤیایی در مه» به چاپ رسانیده و منتشر کرده است. همچنین کتاب «در صحنه می‌مانم» مایا آنجلو شاعر سیاه‌پوست آمریکایی را به فارسی ترجمه کرده است.

www.tabarestan.info

راهی تا رهایی

بگو شعری درخشان، آفتابی — به رنگ آسمان عشق آبی
بیامیزش به بوی یاس ومریم — به عطر پاک گلهای اقاقی
بگو با واژه‌های تازه از عشق — که ماند جاودان در یاد، باقی
دوباره روشنم کن مثل خورشید — به نور شعله‌های گرم امید
بخوان شعری که رویم ،چون گل از خاک — روم تا بیکران تا بام افلاک
غبار دل بشویم در زلالش — شوم چون چشمه، چون آیینه‌ای پاک
مگو حرفی، کلامی از رهایی — فرو بشکن طلسم بی صدایی
ببین، رخوت، سکون، مرگ و تباهی است — پل امید، راهی تا رهایی است

پاییز

خون لاله هر طرف بر خاک ریخت — قامت موزون نیلوفر شکست
اشک سرخی از نگاه تاک ریخت — سبزی از وحشت گریخت

رهزن پاییز، بر هم زد بساط باغ را.

ی

یار - راحله

(تولد ۱۳۳۹ خ)

بانو راحله یار، شاعره‌ی معاصر افغانی در کابل زاده شد. دروس دبستان و دبیرستان را در شهر تالقان تخار و دانشگاه را در کابل ادامه داد و در رشته‌ی زبان وادبیات لیسانس گرفت. از نوجوانی به سرودن شعر آغاز کرد. نخستین دفتر شعرش به نام «جوانه‌های سرود» در ۱۳۷۰ خ در کابل چاپ شد و همانسال وطنش را ترک کرد و به غربت پناه برد. دفتر دیگر شعرش به نام «در کوی غربت» در خارج از کشور منتشر گردید. وی ازدواج کرده و صاحب ۴ فرزند است و در حال حاضر در کشور آلمان زندگی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

اسیر

عزیزم خواهرم، ای همدم راز — تو، ای درد و غمم را قصه پرداز
تو ما را مونس و غمخوار جانی — تو تنها سوز جانم را بدانی
تو نیرو و صدا و هست بودی — تو با من رشته‌های یک وجودی
اگر جسماً جدا از خوان مایی — یقین دارم چو جان از آن مایی
من اینجا در میان صخره و سنگ — پر و بال و دلم بشکسته از جنگ
به جای آب و نان آتش به جانست — چو باران از دو چشمم خون روانست
فغانم در گلو پیچیده از درد — ز بیداد زمان در کلبه‌ی سرد
درم بستند و کلکین قیر کردند — نفس را در تنم دلگیر کردند
فرار از نور دادندم به چاهی — که بی خورشید ماندم در سیاهی
درون گور غمناکم نهادند — چو جسمی زنده در خاکم نهادند
نه مردی دستگیر و یاور من — نه عشقی در دل خوش باور من
به بیماری نمی‌یابم حبیبی — نمی‌یابم رهی سوی طبیبی
گناهم غیر زن بودن نباشد — سزایم در لجن بودن چه باشد
کنون گر تو نگردی دستگیرم — اسیرم من اسیرم من اسیرم.

یاسمن‌بو

(سده‌ی ۱۰-۱۱ هـ‌ق)

یاسمن بو عسکری، از بانوان پارسی‌گو و خوشنویسان هند است. او همسر میرزا عسکری دامغانی بود. در «گلبرگه‌ی» دکن، اقامت داشت. یاسمن بو بعد از مرگ میرزا عسکری، با یکی از امرای دربار، ازدواج کرد و به دهلی رفت. خطّ ثلث و شکسته و نستعلیق را زیبا می‌نوشت. به فارسی، شعر می‌سرود. زمان زندگی و تاریخ تولّد و مرگ وی، به دست نیامد. شاهان بابری هند، در سده‌های دهم و یازدهم، سلطنت می‌کردند. احتمالاً یاسمن بو، در همین سالها می‌زیسته است.

www.tabarestan.info تبرستان

بنوشیدم، سحرگه، چون شراب بی ریایی را گرو کردم به جام می ،لباس پارسایی را
شدم همدم‌به‌میخواران،به‌خلوتخانه‌ی حیرت شکستم ساغر و پیمانه‌ی زهد ریایی را
گرفتم دامن صحرا، شدم هم پیشه‌ی مجنون سبق‌آموز گشتم، درس عشق بینوایی را
به آه و ناله،کردم صید خود،وحشی نگاهان را به زور جذب، کردم رام باخود، کج کلاهان را

یاسمن سمرقندی

(سده‌ی ۱۱هـ‌ق)

یاسمن دختر قاضی سمرقند از بانوان پارسی‌گوی پیش از سده‌ی دوازدهم هجری به شمار می‌رود، از او بیت زیبایی به یادگار مانده است.

تا فکنده‌ست مرا بخت بد از یار جدا غم جدا می‌کشدم چرخ ستمکار جدا

یاسمن دیگری ،که صاحب تذکره‌ی مرآت الخیال بیت زیبایی از وی آورده است جزو پارسی گویان سده‌ی یازدهم هجری به شمار می‌رود.

از پا شکستگان، طلب کعبه مشکل است آن کعبه‌ای که دست دهد کعبه‌ی دل است.

تشخیص این دو یاسمن از یک‌دیگر ممکن‌نیست.

یزدی - آذرمیدخت

بانو آذرمیدخت شاعره‌ی معاصر در یزد به دنیا آمد صاحب تذکره‌ی سخنوران یزد، از این بانو به همین اسم، قناعت کرده و شرح حال بیشتری از وی به دست نداده است.

ای دور کودکی، شب دیگر طلوع بکن احساس پاک کودکی من ،به من نمای

آهسته‌ام ببند، دو چشمان خسته را ای خواب، نرم نرم، مرانیز در ربای
وی مادر عزیز، چو شبهای طفلیم آواز دلنواز مرا، گوی، لای لای

یاوری - آرمیتا

(تولد ۱۳۵۵ خ)

بانو آرمیتا یاوری، شاعره‌ی جوان معاصر، از پرسنل ارتشی است و از دوره‌ی دانش‌اندوزی به شعر و ادبیات گرایَش، داشته و سرودن شعر را از همان زمان آغاز کرده است. وی سبک سهراب سپهری و فروغ فرخزاد را در شعر می‌پسندد و از آنان پیروی می‌کند.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *انتظار*

زیر سایه‌ی تکدرخت کوچه، ایستاده‌ام
به راه مانده چشم من هنوز
به پیچ کوچه می‌خورد گره نگاه من
ایستاده‌ام به زیر تکدرخت نارون هنوز
روی این درخت بید کوچه‌ی مان
پرستویی لانه کرده این بهار
جوجه‌های خویش را به زیر بال و پر نهفته کرده،
نشانده جفت خویش را عاشقانه در کنار
دیر شد، نیامدی، به انتظار مانده‌ام
کنده‌ام به روی این درخت نارون، شرح درد انتظار
و حک نموده‌ام به تک چوب کوچکی
قصّه‌ی پر از غم لحظه‌های انتظار را
شب شد و نیامدی
غم در سینه‌ام، چو مرغ عشق لانه کرده است
گل قشنگ من نیامدی
نهال غم به باغ قلب من جوانه کرده است
زیر سایه‌ی تکدرخت کوچه ایستاده‌ام

به راه مانده چشم من هنوز
به پیچ کوچه می‌خورد گره نگاه من
ایستاده‌ام به زیر تک درخت نارون هنوز.

یثربی - چیستا

(تولد ۱۳۴۷ خ)

بانو چیستا یثربی، نمایشنامه‌نویس، نویسنده و شاعره‌ی معاصر، در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را تا مرحله‌ی فوق لیسانس روانشناسی و علوم تربیتی به پایان رسانید. مدرک روزنامه‌نگاری را نیز از یونیسف دریافت کرد. وی همسر و یک فرزند دارد. از ۲۰ سالگی کار در مطبوعات را آغاز کرده‌است . از وی چند نمایشنامه و دفتر شعر منتشر شده است. نخستین دفتر شعر وی «سلام بر ناممکن» نام دارد. در نمایشنامه‌نویسی و ترجمه‌ی کتب از زبانهای خارجی نیز مهارت دارد. در دانشگاه نیز به تدریس اشتغال دارد. او ضمن تدریس سرگرم گذرانیدن دوره‌ی دکترا نیز می‌باشد.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *خاطره*

از تمام بهار
درخت رابه یاد آوردم
و چشم تورا
با بازی برگها و سایه‌هاش
و آن لحظه‌های آینه کاری
که با جان آب، و من در آمیخت
تو، از کدام جاده آمده بودی، مسافر
که تنت پر از فلس ماه بود؟
و قاصدک‌های مرطوب شب
دوره‌ات کرده بودند
تو، از کدام جاده آمده بودی غریب
که عشق با اولین ردپای تو در برف آغاز شد؟
تمام سرنوشتها به تنت زیباست

و من تورا با هر سرنوشتی که ببینم
سلام می‌دهم
و بی صدا می‌گذرم.

یحیی - فیروزه

(تولّد ۱۳۴۳ خ)

فیروزه یحیی، متولد ۱۳۴۳ خورشیدی از شاعران زن معاصر و از پیروان شعر سپید است و اولین کتاب شعر او که از سوی انتشارات ایران جام وارد بازار شعر شد «هیچ معلوم نیست چه کار می‌کند؟!» نام دارد. شعر انتخابی از او را بخوانید

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *برای امتحان فردا!..*

دلم را
بر درهای شهری بی‌دروازه
کنده بودم.
افسوس!
اسب‌های مغولان
می‌تاختند
به چشمان خواب.
و....
دوره می‌کردند
تاریخ را
برای امتحان فردا!.

○ - *ای آسمان*

ای آسمان
چون ابر،
بودن با تورا،
دوست دارم.
غرق در سیل عشق تو شدن

چون رود
در بستر تن تو
جاری شدن
آرام
و بی نیاز
پیچیدن
و سبز شدن را،
دوست دارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

○ -*اگر*

اگر نقاش بودی
در این اتاق تاریک
پنجره‌ای می‌کشیدی
و نور می‌کاشتی
به یاد آن روز،
آن روز بلند آفتابی!.

یزدانی - خدیجه

(تولد ۱۳۶۱ خ)

خدیجه یزدانی، شاعره‌ی جوان معاصر، در نواحی کویر، چشم به جهان گشود و از نوجوانی به لحاظ داشتن قریحه‌ی شاعری و عشق به آن، سرودن را آغاز کرده است. در سبکهای کهن و نو (هردو) طبع‌آزمای می‌کند و آینده درخشانی در پیش دارد.

یا حسین

یا حسین، ما عاشق راه توایم — شعله‌ور در آتش آه توایم
یا حسین، ما تشنه‌ی جام توایم — آهوی سرگشته‌ی نام توایم
در بیابان بلا لب تشنه‌ای — خون پاکت جوشش هر چشمه‌ای
یا حسین، ای رأیت آزادگی — یا حسین، ای مظهر دلدادگی
یا حسین، ای در رگ اسلام، خون — عاشقانت ساکن دشت جنون
آه، قلب من پر از شور و نواست — نینوا، در نینوا، در نینواست

یزدی - سلطان

(تولد ۱۳۱۸ خ)

بانو سلطان، شاعره معاصر، در یزد چشم به جهان گشود. در زادگاهش تحصیل علم و کمال کرد. وی در آموزش پرورش خدمت می‌کند و در مدارس مشغول تدریس است.

دلم چو طره‌ی خوبان ز غم پریشانست چو مرغ دل شده در دام هجر بریانست
فتاده کشتی جانم به موج خون از غم به بحر عشق ندانم که این چه طوفانست؟
به قعر چاه غم افتاده‌ام ز فرقت دوست دلم چو یوسف و چشمم چو پیر کنعانست
به دیده‌ی من مسکین نگر که در شب و روز در آسمان فراقت چو ابر گریان است

www.tabarestan.info تبرستان

یزدی - زینب

(نامعلوم)

بانو زینب یزدی، متخلص به (مخدومه) از شاعران خطه‌ی یزد است. او بانویی نیکو جمال و سنجیده سخن بود. مهارت وی در سرودن شعر، از آثارش به خوبی پیداست. زمان زیست و تاریخ مرگ او، به دست نیامد.

شب، عربده با محنت هجران کردم با او دل و جان، دست و گریبان کردم
چون دیدم از او روی خلاصی، مشکل جان دادم و، کار بر خود آسان کردم

یغمایی - آذردخت

(تولد ۱۳۲۲ خ)

بانو آذردخت یغمایی، شاعره‌ی معاصر در تهران چشم به جهان گشود. فوق لیسانس در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی است. در آموزش و پرورش خدمت می‌کند. با دکتر محمود ثقفی، ازدواج کرده و صاحب سه فرزند است. از سروده‌های اوست:

○ - *تقدیم به ایران و ایرانی*

ای میهنم، ای خانه‌ی شش هزار ساله
از فراسوی الوند، تا این سوی سهند

از پشت سر تفتان
تا پیش پای سبلان،
از دشتهای طوس
تا دره‌های زانوس
از نارنجستان شمال
تا نخلستان جنوب
از تبریز تا نیریز
از خاوران تا باختران
از سینه‌ی آبی خزر
تا قلب آرام خلیج فارس
همه جا، سرای ماست
همه جا، سرای ماست

تبرستان
www.tabarestan.info

مهر مادرانست که در قلب دخترانست
ای ماه ، ای وطنم
در برابر جبر تاریخ
تو، سنگ گران بودی و حوادث، سیل
سیل دمان گذشت و به جا ماند، گران سنگ!
کاخ زبانت هم
از باد و باران نیافت گزند
تو شنیدی خروش تندرآسای فردوسی را
که گفت:
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم
چو ایران نباشد تن من مباد
بدین بوم و برزنده یک تن مباد.

یغمایی - افسانه

(تولد ۱۳۱۶ خ)

بانو افسانه یغمایی، از دختران شادروان حبیب یغمایی، مدیر مجله‌ی یغماست، وی در تهران به دنیا آمده و دارای لیسانس در رشته‌ی باستاشناسی است و سال‌ها در آموزش و پرورش تدریس کرده‌است . طبع شعر را از پدرش به ارث برده و نام خود را به عنوان تخلص، برگزیده است. سروده‌های ایشان غالباً در جراید و مجلات منتشر می‌شود. وی، با یکی از خویشان پدری‌اش ، ازدواج کرده و دارای سه فرزند است. مجموعه‌ی شعر خانم افسانه یغمایی به نام «سرود بودن» در ۱۳۷۲ خورشیدی چاپ و منتشر شده است. دو مجموعه‌ی دیگر از اشعار وی به نام «سبزم و پر از جوانه» و «سفر در سایه» از سوی انتشارات «سروا» منتشر شده است. افسانه یغمایی در حال حاضر در کنار همسرش انتشارات «سروا» را اداره می‌کند. و بانویی فرهنگ‌دوست و فعال است .

www.tabarestan.info تبرستان

خطا کردم

نیمه شب با نوای ناکامی — از غم عشق، ناله‌ها کردم
در دل آن سکوت رؤیا خیز — گریه کردم، خدا خدا کردم
سر نهادم به دامن مهتاب — گفتگوی تو با صبا کردم
اندر آن غربت غم آلوده — یاد آن قهر نابه‌جا کردم
هر چه گفتی فریب بودو فسون — گریه بر حرف ناروا کردم.

بلور شعر

بلور شعرتر عاشقانه‌ام، خالی است — فضای خانه، ز عطر ترانه‌ام خالی است
به غیر درد فراق و غم پشیمانی — ز بار بوده و نابوده، شانه‌ام خالی است
نگاه منتظرم، سوی آسمان دریغ — هلال، ماهی و... از تو کرانه‌ام خالی است
ز داغگاه دلم بوی دود می‌خیزد — سرود سرخ زبانم، زبانه‌ام خالی است
ز بس که سکر بهاران ز راه دیر آمد — به سبز ساقه، بلوغ جوانه‌ام خالی است
تو ای کبوتر ایام آشناییها — بیا، بیا، که ز بیگانه، خانه‌ام خالی است
به شکوه‌ای که نکردم ز راه عشق، مرو — به بام من بنشین، کاشیانه‌ام خالی است
تو را چنان که تو هستی، کجا توانم دید — برای با تو نشستن، بهانه‌ام خالی است
مگر به پای ارادت ز در فراز آیی — چرا که دامم و افسون دانه‌ام خالی است
به واژه‌های خوشت می‌نوازد «افسانه» — ز توسنی به خدا، تازیانه‌ام خالی است

پس از سکوت

ای طبع سرد و مرده‌ی من، باز جنبشی — ای ذوق خفته‌ی من، باز همتی
ای لب، خموش ماندی و دل پر زماجراست — تا چند در سکوتی و تاکی به فترتی
تا چند غافلی تو ز خشم درون من — تا کی اسیر این همه سستی و رخوتی
زین شعله‌های درد که می‌سوزدم مدام — افسانه‌ای، سرودی، شعری، حکایتی
زین جلوه‌های تلخ که در خاطر من است — با دیگران بدار دگرباره صحبتی
ای طبع سرد و مرده من، باز زنده شو — تا زندگیّم از تو بگیرد لطافتی
ای ذوق دیر خفته‌ی من، باز جان بگیر — بر جان من فزای، صفا و طراوتی
ای شعر من، تو باش سخنگوی درد من — بر این وجود خسته به بخشا مَسرّتی
من جز به شعر و نظم، نبندم ره خیال — جز بر کلام نغز، نورزم ارادتی
از هر چه در جهان بود، «افسانه» را بس است — شعری، ترانه‌یی، غزلی، کنج خلوتی

www.tabarestan.info تبرستان

در این سیاهی

در این سیاهی شبها، چراغ ماه کجاست؟ — نشان خود ز که پرسم، دلیل راه کجاست ؟
چرا چو ابر نگریم؟ که تنگدل ز دلم — پر از تلاطم و دردم، مجال آه کجاست؟
زمین شوره‌ام و خالیم ز سرسبزی — امید رویش و بارگل و گیاه کجاست
اگر چه پای طلب در دیار دوست زدم — به کوی دوست دریغا، مرا پناه کجاست
خدای را مددی ای رفیق راه بگوی: — ره گریزم از این ورطه‌ی سیاه کجاست
مگر که شامل حالم شود عنایت دوست — وگرنه اهل دلی پاک و بی گناه کجاست
ثمر چرا ندهد عشق خالصانه‌ی من ؟ — در این لطیفه کجا نقص و اشتباه کجاست
حقیقتی است نهان در نسام «افسانه» — که درک آن به نگاه است و آن نگاه کجاست

یغمایی - پروانه

(۱۳۰۸-۱۲۵۸خ)

بانو پروانه یغمایی، دختر بزرگ شادروان حبیب یغمایی، شاعر معاصر و مدیر مجله‌ی یغماست. وی در سمنان، به دنیا آمد. فارغ‌التحصیل دانشسرای دختران و دبیر ادبیات دبیرستانهای شاهرود و تهران بود. علاوه بر طبع شعر، در نویسندگی نیز توانایی‌هایی داشت . با زبان فرانسه هم آشنایی داشت. اشعار وی، در زمینه‌ی امور آموزشی و

فرهنگی است که در مطبوعات وجراید منتشر شده است. او اشعار عاشقانه‌ای نیز دارد، پروانه یغمایی در پنجاه سالگی وفات یافت.

تو ای دختر عاقل و هوشیار — که بادت خداوند پیوسته یار
چو خواهی زگیتی شوی بهره‌مند — بگردد به کامت سپهر بلند
نما پاک از چهره، زنگار جهل — بینداز از دوش خود، بار جهل
اگر دل سپاری به کسب هنر — شوی گر زعلم و هنر بهره‌ور
خداوندت، از بد نگهبان بود — به پیش تو هر مشکل آسان بود
درستی و صدق و صفا، پیشه کن — زگفتار بدخواه، اندیشه کن
عفیف و متین باش و دلخواسته — به پیرایه‌ی شرم، آراسته
نرفتی اگر جز به راه صواب — چو «پروانه» خواهی شدن کامیاب

***

تا که دل بسته‌ی آن زلف شکن در شکنم — بسته‌ی بند غمم ،بی خبر از خویشتنم
پاک خواهم کنم از چهره، غبار غم دل — گردهی خنده به لب، بوسه به پیمانه زنم
نکنم دیده گر از اشک شبانگه، دریا — ز تف سینه، شررها به دو عالم فکنم
تا به دامان خیال منی، ای گلشن حسن — نیست در سر، هوس گلشن و باغ و چمنم
نگه از راز دل غمزده، گویاست هنوز — گر به پیش تو نشد، از دو لب پر سخنم
بنوازی به نگاهی دل من، این نه تویی — برم از دل به نگاهی غم تو، این نه منم
روشن از یاد تو شام سیه‌ام هست چو شمع — سوخت پروانه صفت عشق تو گر جان وتنم

یغمایی - پیرایه

(تولد ۱۳۲۳ خ)

بانو پیرایه یغمایی سومین دختر شادروان حبیب یغمایی از شاعران معاصر در تهران به دنیا آمد. او که بانویی تحصیل کرده و فوق لیسانس رشته‌ی ادبیات فارسی است. سرودن شعر را از ۱۳۳۶ آغاز کرده و در سبکهای کهن و نو شعر می‌سراید. پیرایه یغمایی سالهاست با فرزندانش در شهر ملبورن استرالیا اقامت دارد. سروده‌های وی در نشریات ایران واروپا چاپ می‌شود. او در این روزها مجدانه در پی جمع‌آوری و تدوین

www.tabarestan.info تبرستان

مجموعه‌ی اشعار خود می‌باشد.

رنگ سرخاب

تاب این گهواره هم تابی نبود لای لایش بستر خوابی نبود
ابر انبوه آمد و رگبار زد بر زمین، اما نَمِ آبی نبود
آنکه در دیدار چون خورشید بود در نهان، جز کرم شب تابی نبود
صبرمان بی‌هوده شد پای هلال ماه پُرهم، جار مهتابی نبود
خواندمش آیینه ودیدم دریغ! لایه‌ای جز، لای سیمابی نبود
روح بیمار یمل شهنامه بود مهر شورانگیز سهرابی نبود
گونه‌ی سرخ عروس روزگار سر به سر، جز رنگ سرخابی نبود

www.tabarestan.info تبرستان

گم کرده‌ام

سینه‌ی پر شورم و آواز را گم کرده‌ام بال و پر دارم ولی پرواز را گم کرده‌ام
رونق انجام من، در خانه‌ی آغاز بود چل کلید خانه‌ی آغاز را گم کرده‌ام
چاروقم سر، پای تندر، بی اگر دروازه باز آه... اما رفتن تک تاز را گم کرده‌ام
های و هویی دارم و در غربتم با این خروش سازم، اما زخمه‌ی دمساز را گم کرده‌ام
چشم در راهم، نگاهم بیکران را آرزوست حاصل، اما چشم و چشم انداز را، گم کرده‌ام
در نمازم، رازدارم با خدای چاره‌ساز راز را گم کرده‌ام، همراز را گم کرده‌ام
همنوا با خویش بودم در گذار زندگی هم نوا و هم نوا پرداز را گم کرده‌ام
کودک شیطان عشقم، درس و مشقم، عشق و عشق راه مکتب خانه‌ی شیراز را، گم کرده‌ام

یغمایی - عالیه

(۱۳۰۳-۱۳۲۶ خ)

عالیه خانم یغمایی، دختر میرزا ابوالمفاخر یغمایی (مشهور به مستوفی) در بیاضه ،چشم به جهان گشود. اشعار نغزی می‌سرود. در عنفوان جوانی و در بیست و سه سالگی، خودکشی کرد. اشعارش پراکنده شد و از بین رفت. ماده تاریخ زیر، سروده‌ی اوست:

داده از اقدس مجدی، به فقیهی، پسری که تعالی اللّه، بر وفق هوس داد، خدا
بهمنش نام شد و سال و مهش عالیه گفت به فقیهی، پسری نیک نفس داد، خدا

یغمایی - مژگان

مژگان یغمایی، دختر داریوش یغمایی، از شاعران معاصر است. وی، دیپلمه است و در اداره‌ی کشاورزی یزد کار می‌کند.

○ - بن بست

پدر، آشفته و خسته‌است؟!
خدای من، چرا اینسان میان کوچه وبازار
امروز می‌گردد؟
به دنبال که می‌گردد؟
به دنبال کدامین آشنا یا یار می‌گردد؟
پدر، ای نازنینم، با توهستم صبر کن آخر
کجا اینسان شتابان می‌روی بر پیش
مگر گم‌گشته‌ای داری که بازش یافتی یا آشنایی
دیده‌ای آخر؟
پدر، اینجا کجاست دیگر ؟
از این غربت که پر اندوه
از این بن بست ظلمانی چه می‌خواهی ؟
به پشت این اطاقکهای دربسته چه می‌جویی ؟
که تار عنکبوتش مهر باطل زد
چرا اینسان به آغوشت کشیدی این اقاقی را ؟
چرا بر خاک افتادی و می‌لرزی؟
در این بن بست غم آلوده و افسون شده،
آخر مگر رازی نهان داری؟
کدامین قصه را در کوچه می‌جویی؟
کدامین راز را در گوش خاک خسته می‌گویی ؟
کجا اینسان شتابان، صبر کن آخر
چرا چشمان کم سویت در اشک شوق می‌غلطد
بگو با لرزش پاهای لرزانت

تبرستان www.tabarestan.info

سبکتر از پر مرغان افسانه
در این بن بست افسونگر
به دنبال کدامین آشنا و یار می‌گردی ؟
به پشت این دربسته چرا افتاده‌ای اینسان؟
پدر، آخر چرا دستان پیر و خسته‌ات را
بر در پوسیده می‌کوبی ؟
چرا با اشک چشم آستینت
خاک این در را تو می‌شویی ؟
بگو آخر کجاست اینجا؟
چه می‌جویی؟
چه می‌گویی؟
در این ویرانه‌ی بن بست، چه می‌خواهی ؟

تبرستان
www.tabarestan.info

یغمایی - مهناز

(معاصر)

بانو مهناز یغمایی، فرزند فرهنگ یغمایی، در خور بیابانک، چشم به جهان گشود. پس از اخذ دیپلم از دانشگاه اصفهان، در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی لیسانس شد و در آموزش و پرورش، به خدمت اشتغال یافت. به شعر و ادب، علاقه‌ی وافر دارد. نمونه‌ی شعرش این است:

غیر از تو

غیر از تو، دگر یار در این خانه ندارم — همراز، به غیر از دل دیوانه، ندارم
یک دوست نباشد که بگویم غم دل را — راهی به سوی مسجد و میخانه، ندارم
در بزم شنیدم که نوای نی و مطرب — می‌گفت: دگر ناله‌ی مستانه ندارم
بردم به بَرِ پیر مغان قصه‌ی دل را — گفتا: منشین، طاقت افسانه ندارم
یک جام طلب کردم از آن ساقی مهرو — گفتا: خبر از سوزش پروانه ندارم
غیری طلبیدم که بگویم غم دل را — گفتا: که سر و کار به بیگانه ندارم
«مهناز» گرفتار منم در طلب دوست — در عمر: غمی جز غم جانانه ندارم

یگانه - ثمر

(تولد ۱۳۵۴ خ)

بانو ثمر یگانه شاعره‌ی معاصر، فرزند اقای محمدصادق یگانه است. مادرش خانم الیزابت سامانی از همسرش طلاق گرفته و در خارج از کشور زندگی می‌کند. ثمر یگانه در زمان تحصیل به شعر و ادبیات علاقه یافته و گاهگاه اشعاری می‌سراید و در هر دو سبک (کلاسیک و آزاد) موفق به خلق آثاری شده‌است.

تبرستان www.tabarestan.info

○ -کورسو

زندگی لمس تبسّمهای تو
کورسویی در شب شیدای من
آسمان حجم تمنّای تو، اما مرگ
در آغوش من
می‌پرستم جام چشمان سیاهت را سحر
بوسه‌ی پاییز نارنجی،
نگاه تب‌دار من
گر چه معراجت تن یأس است و بس
عطر یاست مونس تنهای من
گرچه از دنیای شادیهای تو
لیکن از نغز ترنم‌های تو آشفته من
گر چه تو،
مهتاب مهتابی به ناز
من به‌جا چون مسخی از بوی نجیبت نیمه شب
تو همه دریایی دشتهای این طرف
می‌گذارم سر به کوهستان صبر
می‌زیم بیمار در پهنای صبر
اینک ای حسن نگاه‌ات مست مستم
می‌روم رو سوی شبنم جای
قربت گاه من!..

یلدا - لیلا

(تولد ۱۳۴۳ خ)

بانو لیلا یلدا، شاعره‌ی معاصر افغانی در سال ۱۳۴۳ خ در کابل به دنیا آمد. وی به فارسی و پشتو شعر می‌سراید. از بانوان فرهیخته‌ی افغانستان است.

عشق

با سیه چشمان‌خودخواهم‌که‌مدهوشت‌کنم با سپیداندام خودیک شب کفن پوشت کنم
مست می‌لرزد تنم در خواهش این اشتیاق جامهایی از لبانم جان من نوشت کنم
من سراسر شور و شوقم اندرین ویرانگی با گل‌گلبوسه‌ها چون باغ گلپوشت کنم
پرده‌های عفت و این دشمنان جان من ناصحا این حلقه را من سخت در گوشت‌کنم
آه، من دیوانه‌ام تو زان یار دیگری صبر خواهم از خدا تا که فراموشت کنم

www.tabarestan.info تبرستان

یمینی شریف - فرشته

(تولد ۱۳۳۹ خ)

بانو فرشته یمینی شریف، هنرمند، شاعر و نقاش معاصر متخلص به «ساریسا»، در تهران چشم به جهان گشود. در سرودن شعر و هنر نقاشی، هر دو، مهارت دارد. مجموعه‌ی شعر او به نام «در فضای لاجوردی اطاق من» چاپ و منتشر شده است. فرشته همسر نقاش معروف، نیما پتگر است و با دو فرزندش «دژار» و «اوژن» در تهران زندگی می‌کند. وی به‌لحاظ علاقه‌ای که به هنر نقاشی داشت تحت تعلیم نیما پتگر قرار گرفت و ضمن آموزش نقاشی با استاد خود ازدواج کرد . او در هنر نقاشی جزو نقاشان چیره‌دست می‌باشد. مجموعه دیگری از اشعار وی به نام «کوچه‌ای که پلاک ندارد» در ۱۳۸۰ از سوی انتشارات کتاب ایران منتشر شده است.

○ - ***هجرت انسان***

بارها صدای نی
از آن قله‌ی بلند
به من هم رسیده است
و من تنها
همزادم را دیدم

آشفته از باد
سرگردان گلّه‌ها و زنگوله‌ها
دستهای چوپان را
گرفته
به سوی من
می‌کشد
او که لکه‌های کوچک ابر را
در فضای لاجوردی اطاق من
رهبری می‌کند
در جهان کوچک من
ماه غایب است
و دیگر اطاقم
در مدار خورشید
آن نگین خفته
نمی‌گردد –
من هم صدای نی را
شنیده‌ام
اما رنگی که بر پیشانیم نشسته
آینه را
کسل می‌کند
من جنون را
اقرار کرده‌ام
و همواره نگاهم
عقربه‌های زمان را
ایستاده فرض می‌کند
من به هجرت انسان
از زمین می‌اندیشم
و سیاره‌ای که تنها خواهد ماند!

تبرستان
www.tabarestan.info

○ - *عروس سیاه‌پوش*

طبل می‌کوبند
نشسته بر اسب
به پیشگاه می‌رود،
عروس سیاه‌پوش
بر چهره‌اش تور
و بر یراق جامه‌اش
مرواریدهای کبود
طبل می‌کوبند
طلسم دهکده
ایستاده بر بلندای قله
بر تاجش
مرواریدهای کبود
با انگشتان بلورینش
از دیوابر
گلهای یاس می‌سازد.

تبرستان
www.tabarestan.info

یوسف - ریحانه

(تولّد ۱۳۶۲ خ)

شاعره جوان افغانی ریحانه یوسف در مشهد زندگی می‌کند و تمنّا تخلص اوست. وی دیپلم گرافیک و نقشه‌کشی ساختمان دارد.و در باره‌ی انگیزه‌ی شاعریش می‌گوید «زندگی مرا بیدار کرد تا با دو رکعت لبخند خویش سپاسش گویم و تنها بوی نارنج را بسرایم و مهم‌تر از اینها ققنوس باشم .

○ - *بوی حوّا*

دامنی سپیدتر از سیبهای سارا
سرما خورده از گندم و سیب
بریده

بریده
می‌شوم
چرا موهایت را کوتاه کردی؟
یک نت بلند بود
در کنار کناره‌ها
ته می‌کشم
دستانم بوی حوای می‌دهد
امتداد درختهارا می‌شمارم.

تبرستان
www.tabarestan.info

یوسفی - زینب

(تولد ۱۳۴۱ خ)

بانو زینب یوسفی، شاعره و داستان‌نویس و سناریست معاصر ،در بیجار کردستان به دنیا آمده و در سنندج سکونت دارد. وی پس از گرفتن دیپلم به کار مورد علاقه‌اش که سرودن شعر و داستان‌نویسی است روی آورد. آثار وی در جراید و نشریات چاپ و منتشر شده است. وی به زبان کردی نیز آثاری خلق کرده است.متأسفانه از اشعارش نمونه‌ای در دست نیست.

یوسفی - فریبا

(تولد ۱۳۴۹ خ)

بانو فریبا یوسفی قاسم آبادی، شاعره‌ی غزلسرای معاصر درتهران به دنیا آمده. از جوانی به سرودن شعر آغاز کرده است. خانم فریبایوسفی ازدواج کرده و دو فرزند دارد. او غزلیاتی تَر و تازه و دلچسب می‌سراید. دوگزیده از اشعارش به نامهای «شعر جوان» و «عاشقانه‌ترین فصل سرزمینم» از سوی علاقه‌مندانش چاپ و نشر شده است.

تکرار

هنوز مثل نفسهای عشق، تبدارم — و از غروب و زمستان و سنگ بیزارم
سکوت سرد تو در من، شروع هذیان است — مخواه این که تو را از خودم بیازارم
به عاشقانه‌ترین فصل زندگی سوگند — که از تبسم اردیبهشت سرشارم

ببین چگونه به تکرار می‌رسد تاریخ ترنج و خون و گواهی به این که ناچارم
قسم به وسعت بی انتهای آینه‌ها که بی نهایتی از عشق در دلم دارم
اگر چه حقه‌ی تقدیر این چنین بوده است که سر به نرمی شمشیر عشق بسپارم
ولی سری که ز من سر زده است دیگر بار گواه اینکه به سودای توست تکرارم

یوسفی - مریم

(تولد ۱۳۵۲خ)

بانو مریم یوسفی، ازشاعران جوان معاصر است. وی در رشت دیده به جهان گشود. تحصیلات عالیه دارد و سرودن شعر را از سال ۱۳۶۷ آغاز کرده و در هر دو سبک، کهن و نو، طبع خود را می آزماید با مطبوعات نیز همکاری دارد.

تبرستان www.tabarestan.info

التماس ناب

با نگاهت، می‌توان پرواز کرد زندگی را، با فلق آغاز کرد
در بلوری از شقایق لانه کرد گیسوی سبز چمن راشانه کرد
سبز، چون اندیشه‌های پاک شد برگ شد، از اشکها نمناک شد
آرمان شهری، ز نو بنیاد کرد عشق را از حجم دل فریاد کرد
در مقام عاشقی، تسلیم شد شوره‌زار دیده را تسنیم شد
کودکان را لای لای خواب بود پاسخ یک التماس ناب بود
می‌توان با برکه‌ها، همخانه شد با نگاه خنده‌ای، مستانه شد
می‌توان در بارش باران نشست قحط سال عشق را در هم شکست

یوسفی - ناهید

(تولد ۱۳۲۸ خ)

بانو ناهید یوسفی، فرزندابوالفضل ،شاعره‌ی معاصر در تنکابن چشم به جهان گشود. تحصیلات دانشگاهی دارد و در آموزش و پرورش خدمت می‌کند. وی مادر سه فرزند است. در تهران اقامت دارد. مجموعه‌ای از سروده‌های ایشان به‌نام «هرکس به طریقی دل ما می‌شکند» در سال ۱۳۷۸ منتشر شده است. خانم ناهید یوسفی پس از انتقال زندگی به تهران به اداره امور کانونهای فرهنگی و ادبی پرداخته و فرهنگسرای ارسباران و

خانه‌ی فرهنگ صدف و مرکز تهران‌شناسی را مدیریت کرده و آنها را سروسامان داده است.

کتاب غروب

ستاره می‌شکند یک به یک حباب غروب — صدای واهمه می‌آید از کتاب غروب
کبود و سرکش و پر التهاب، قامت کوه — به کام می‌کشد آهسته، آفتاب غروب
خزر گرفته و دیگر از تهاجم شب — به ابر می‌سپرد طرح بازتاب غروب
سپاه شب پی تسخیر روشناییهاست — در این مجادله پیداست اضطراب غروب
شکست می‌خورد آخر غروب از شب تار — اگر چه روز، مهیاست در رکاب غروب
من وغروب هم آوای کوچه‌های شبیم — منم غروب غم‌انگیز در غیاب غروب
بیا روایت این قصه را تمام کنیم — ببند ای دل اندوهگین کتاب غروب.

www.tabarestan.info تبرستان

○ - *دریاب عاشقان حضورت را*

مرد هزاره‌ی دوم
بلند قامت تاریخ
در روستای برج زمان ایستاده ای
با عطر دیرپای جمالت
در گوشه گوشه‌ی این عالم شگفت

ای خواهش مسلم انسانی
حتی خیال و خواب تو
رمزی است از حضور
و یادگار سبز قدمهایت
در کوچه‌های سرخ تظلم
بر جای مانده است
تو زحمت مداوم انسان را
بر دوش می‌کشی
و حجت خدای محمد (ص)
در راستای نام تو تفسیر می‌شود.

تو مرد برگزیده‌ی اعصاری
و ارتباط روح تو با خالق بزرگ
در محتوای عشق نمی‌گنجد
در خشکی مقدر دریا
موسایی
در شعله‌های سرکش غرور
ابراهیم...

تبرستان
www.tabarestan.info

ای باور بزرگ زمان، بی کرانه‌ای
عشقی
حماسه‌ای
فضیلت نوری
جان عظیم، در جهان وجودی
در وادی تو، خیل خرابان روانه‌اند
آن گونه بی قرار که بی خویشند
بیمارند
آخر تو، ای امید مکرر
کجاست معبر پنهانت؟

تاریخ، در غیاب تو بیتاب است
آشفته خواب و خسته
به بی راهه می‌رود
در برگ سرخ این کتاب پریشان روز
روز در خاک می‌تپد
اما تو ،سرفراز و شکیبا
بر تارک بلند جهان ایستاده‌ای
و خلق بی قرار قرون

در پی تو شعر شکفتن را
تکرار می‌کنند

ای آیت عدالت موعود
ای عمق انتظار
در گیرودار حادثه
دریاب،
عاشقان حضورت را...

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابنامه

۱. دایرةالمعارف اسلامی - مرکز دایرةالمعارف زیر نظر استاد موسوی بجنوردی جلد ۱ تا ۱۱
۲. دایرةالمعارف تشیّع - زیر نظر هیئت مؤلفین - نشر خیریه فرهنگی شط - جلد ۱ تا ۹
۳. دایرةالمعارف مصاحب - شرکت سهامی کتابهای جیبی - جلد دوم - ۱۳۵۶
۴. دوره‌ی ۲۰ جلدی لغتنامه تألیف شادروان علامه دهخدا - چاپ دانشگاه تهران - ۱۳۷۲
۵. فرهنگ معین تألیف استاد شادروان دکتر معین دو جلد اعلام چاپ - ۱۳۵۶
۶. فرهنگ دو جلدی سخنوران تألیف شادروان دکتر خیامپور - نشر طلایه - تهران - ۱۳۶۸
۷. فرهنگ شاعران زبان فارسی - عبدالرفیع حقیقت «رفیع» - شرکت مؤلفان - ۱۳۶۸
۸. دانشنامه‌ی زنان فرهنگساز ایران و جهان - تألیف پوران فرخزاد - دو جلد - نشر زریاب - ۱۳۷۸
۹. کارنمای زنان کارای ایران - تألیف پوران فرخزاد - نشر قطره - ۱۳۸۰
۱۰. زنان همیشه - شاعران زن ایران - تألیف پوران فرخزاد - نشر آگاه - ۱۳۸۱
۱۱. اوهام سرخ شقایق برگزین از اشعار زنان ایران - پوران فرخزاد - ۱۳۷۹
۱۲. دانشمندان آذربایجان - تألیف شادروان محمد علی تربیت - مطبعه‌ی مجلس - ۱۳۱۴
۱۳. تاریخ گزیده - تألیف حمدالله مستوفی - نشر امیرکبیر - ۱۳۶۲
۱۴. تاریخ قومس - تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) - نشر آفتاب ۱۳۶۲ -
۱۵. تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران - اثر شادروان سعیدنفیسی - نشر مروی - دو جلد - ۱۳۶۳
۱۶. تاریخ ادبیات در ایران - شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا - دوره‌ی ۱۰ جلدی نشر فردوس - ۱۳۷۲
۱۷. تاریخ تذکره‌های فارسی - شادروان احمد گلچین معانی - دوره‌ی ۲ جلدی - نشر آستان قدس - ۱۳۷۲
۱۸. تذکره ۴ جلدی بهار سخن - نشریه انجمن ادبی گلستان سعدی به کوشش کاظم

www.tabarestan.info تبرستان

حمیدی شیرازی - تهران - ۱۳۷۷
۱۹. تذکره روز روشن - مولوی محمد مظفر حسن صبا - تصحیح رکن‌الدین آدمیّت رازی - ۱۳۴۳
۲۰. تذکره حدیقه‌الشعرا - سید احمد دیوان بیگی ۳ جلد تصحیح و تحشیه‌ی نوایی نشر زرین - ۱۳۶۶
۲۱. تذکرءالشعرای امیر دولتشاه سمرقندی به کوشش محمد رمضانی - نشر پدیده‌ی خاور - ۱۳۶۶
۲۲. تذکره‌ی آتشکده‌ی آذر تألیف لطفعلی بیگ آذر به کوشش دکتر سادات ناصری -نشر امیرکبیر - ۱۳۳۰
۲۳. تذکرهٔ مجمع‌الفصحا - رضا قلیخان هدایت به کوشش مظاهر مصفا - امیرکبیر - ۱۳۶۶
۲۴. تذکره‌ی گلزار جاویدان - محمود هدایت، نشر فرهنگ و هنر - چاپ ۱۳۵۵
۲۵. تذکره‌ی سخنوران نامی معاصر - سید محمد باقر برقعی - نشر خرم - دوره‌ی ۶ جلدی - ۱۳۷۳
۲۶. تذکره‌ی گلزار شاعران کردستان - سید عبدالکریم حیرت سجادی - نشر احسانی - ۱۳۶۳
۲۷. تذکره‌ی بانوان شاعره‌ی ایران - مجموعه‌ی گلها - محمد دیهیم در ۲ جلد - ۱۳۷۲
۲۸. تذکره‌ی زنان شاعر ایران - تألیف مهری شاه‌حسینی - نشر مدبر - ۱۳۶۹
۲۹. تذکره‌ی شعرای یزد - تألیف مجید شفق - ۲ جلد - نشر سنایی - ۱۳۷۹
۳۰. صدسال شعر خراسان - تألیف علی اکبر گلشن‌آزادی به کوشش احمد کمالپور - آستان قدس - ۱۳۷۳
۳۱. تذکره‌ی ۴ جلدی دانشمندان و سخنسرایان فارس - رکن‌زاده آدمیّت - شیراز
۳۲. تذکره‌ی ۴ جلدی شعرای کشمیر - سید حسام‌الدین راشدی - چاپ اقبال -کراچی - ۱۳۲۶
۳۳. نشریه‌ی ۲۰ جلدی انجمن ادبی صائب به کوشش خلیل سامانی - سالهای ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰
۳۴. تذکره راهیان شعر امروز - تألیف داریوش شاهین - نشر مدبّر - ۱۳۷۲

تبرستان www.tabarestan.info

۳۵. تذکره کاروان هند – دوره‌ی ۲ جلدی – احمد گلچین معانی – آستان قدس – ۱۳۶۹
۳۶. تذکره‌ی دلگشا – حاج علی اکبر نواب شیرازی (بسمل) تصحیح رستگار رضایی – نوید شیراز ۱۳۷۱–
۳۷. تذکره‌ی مرآت‌الفصاحه – تألیف شیخ مفید داور – نوید شیراز – ۱۳۷۱
۳۸. تذکرةالمعاصرین – حزین لاهیجی – تصحیح معصومه سالک – نشر سایه – ۱۳۷۵
۳۹. تذکره‌ی شعر فارسی در هند و پاکستان – مظفر حسین شمیم – چاپ اقبال – ۱۳۴۹
۴۰. تذکره‌ی مجالس‌النفایس – امیر علیشیر نوایی – باهتمام علی اصغر حکمت – نشر منوچهری – ۱۳۶۴
۴۱. تذکره‌ی سرایندگان شعر پارسی در قفقاز – تألیف عزیز دولت‌آبادی– نشر خیریه‌افشار – ۱۳۷۰
۴۲. تذکره‌ی شعرای کویر – شهد شورستان – تألیف عبدالکریم حکمت یغمایی – نشر گستره – ۱۳۸۰
۴۳.تذکره شعرای کرمانشاهان – باغ هزار گل – تألیف فرشید یوسفی – نشر اسفار – ۱۳۶۸
۴۴. تذکره شعر نماز – ساقه‌های سبز قنوت – علی اکبر رشاد – نشر اطلاعات – ۱۳۷۴
۴۵. تذکره‌ی از رابعه تا پروین – تألیف محمد علی کشاورز صدر – ۱۳۶۹
۴۶. تذکره‌ی زنان سخنور – تألیف علی اکبر مشیر سلیمی دوره ۳ جلدی – نشر علمی – ۱۳۱۵
۴۷. تذکره‌ی مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گو – محمد حسن رجبی – نشر سروش – ۱۳۷۴
۴۸. بزرگان و سخنسرایان همدان – دکتر مهدی درخشان – چاپ اطلاعات – ۱۳۷۴
۴۹. یاد یار مهربان شعر پارسی تاجیکان – دکتر ملا میرزااحمد – نشر توس – ۱۳۸۰
۵۰. تذکره‌ی شاعران کرمان – دکتر حسین بهزادی اندوهجردی – نشر دستان – ۱۳۸۱
۵۱. تذکره‌ی شاعران امروز– تألیف محمد. ع. زارع – نشر رود – ۱۳۷۷
۵۲. تذکره‌ی سرای غزل به گزینش محمد کارگر شورکی – نشر خانه‌ی کتاب یزد – ۱۳۷۵
۵۳. شعرنو از آغاز تا امروز – محمد حقوقی – شرکت سهامی کتابهای جیبی – ۱۳۵۱

www.tabarestan.info تبرستان

۵۴. شعر معاصر ایران – گزینش هرمز خبیر – انتشارات رز – ۱۳۵۰
۵۵. تذکره‌ی بوستان خیال – بکتاش قلی‌ابدال – به کوشش محمد علی کوشا – نشر نهاوندی – ۱۳۷۶
۵۶. تذکره‌ی لباب‌الالباب – تألیف محمدبن محمد عوفی بخاری – چاپ لیدن – ۱۹۰۳
۵۷. تذکره‌ی شعرای پنجاب – تألیف سرهنگ خواجه عبدالرشید – چاپ کراچی – ۱۳۴۶
۵۸. تذکره‌ی هفت اقلیم – تألیف امین احمد رازی – تألیف ۱۰۰۲ – چاپ کلکته – ۱۳۳۹
۵۹. تذکره‌ی شعرای معاصر اصفهان – سید مصلح‌الدین مهدوی – چاپ اصفهان – ۱۳۳۴
۶۰. تذکره‌ی سفینه‌ی محمود – تألیف محمود میرزا قاجار – به کوشش خیّام‌پور – نشر تاریخ فرهنگ ایران – تبریز – ۱۳۴۶
۶۱. تذکره‌ی میرزایان برناباد – تألیف مایل هروی – نشر انجمن تاریخ افغانستان – کابل – ۱۳۴۸
۶۲. تذکره‌ی نصرآبادی – تألیف محمدطاهر نصرآبادی – چاپ تهران – ۱۳۱۷
۶۳. تذکره سخنوران قزوین – سیدمحمد خبیری – نشر فرهنگ قزوین – ۱۳۵۳
۶۴. تذکره‌ی پرده‌نشینان سخنگو – تألیف ماکه رحمانی – چاپ‌کابل – ۱۳۴۱
۶۵. دوره‌ی دو جلدی سخنوران نامی – تألیف محمد اسحاق – چاپ دهلی – ۱۳۵۱
۶۶. تذکره‌ی خیرات حسان – محمد حسن خان اعتمادالسلطنه – دوره ۳ جلدی – چاپ سنگی – ۱۳۰۷
۶۷. تذکره از یغما تا شکیب (شاعران خانواده یغما) – تألیف مرتضی یغمایی – ۱۳۷۵
۶۸. دیوان ماه شرف قادری (مستوره کردستانی) – به کوشش احمد کرمی – ۱۳۵۹
۶۹. ادبیات معاصر (۴۸ تن) – تألیف شادروان رشید یاسمی – نشر ابن سینا – ۱۳۵۲
۷۰. شعر زنان افغانستان – تألیف دکتر مسعود میرشاهی – چاپ پاریس – ۱۳۸۰
۷۱. شعر معاصر زنان – تألیف کامران عابدی – نشر نادر – ۱۳۸۰
۷۲. اندیشه نگاران زن – تألیف دکتر روح‌انگیز کراچی – نشر دانشگاه‌الزهرا – ۱۳۷۴
۷۳. تذکره‌ی میکده – محمد علی وامق به کوشش حسین مسرّت – ۱۳۷۱

تبرستان www.tabarestan.info

۷۴. شرح حال رجال ایران تألیف مهدی بامداد – نشر زوّار – دوره ۵ جلدی – ۱۳۴۷
۷۵. نشریه انجمن ادبی شیراز به کوشش دکتر حسن امداد در یک جلد – ۱۳۷۰
۷۶. دوره‌ی مجله قند پارسی – نشریه رایزنی فرهنگی ایران در دهلی‌نو
۷۷. دوره‌ی ۲۰ جلدی مجله‌ی سخن به مدیریت شادروان پرویز ناتل خانلری منتشره قبل از انقلاب
۷۸. دوره‌ی ۳۰ جلدی مجله‌ی بخارا و دوره پنجساله‌ی مجله کلک به مدیریت علی دهباشی
۷۹. دوره ۱۱ جلدی نگین سخن – تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) – نشر آفتاب از ۱۳۷۷ تاکنون
۸۰. دوره مجله اطلاعات بانوان – نشر مؤسسه اطلاعات

تبرستان www.tabarestan.info

و تذکره‌های :
شعرای سمنان – شعرای نجف آباد – تذکره‌ی صبح گلشن – عرفات العاشقین – مرآت‌الخیال – مخزن‌الغرایب – شمع انجمن – مجمع‌الخواتین – روضات‌الجنان – بزرگان جهرم
و دوره جراید و مجلات :
دنیای سخن – اهل قلم – ادبستان – آدینه – ایران فردا – روزگار وصل – چیستا – سروش – فروهر – زن روز – مجله بانک ملی – جهان نو – ارمغان وهومن و مجله شعر

۱	پیشگفتار	الف
۲	آتون – هروی	۱
۳	آدامیان – سدا	۱
۴	آذرخش – ثریا	۳
۵	آذرلی – کتایون	۳
۶	آذرنیا – مهناز	۵
۷	آذری – ایراندخت	۶
۸	آرایش بیگم	۷
۹	آرزو – سمرقندی	۷
۱۰	آریان – قمر	۷
۱۱	آزاد – راضیه	۹
۱۲	آزادپور – نزهت	۹
۱۳	آزاده جهرمی – عالیه	۱۰
۱۴	آشفته – ویکتوریا	۱۰
۱۵	آغاباجی شوشی	۱۱
۱۶	آغادوست	۱۱
۱۷	آغاکوچک	۱۲
۱۸	آفاق جلایر	۱۲
۱۹	آفرین – گلنار	۱۲
۲۰	آقابیگم هروی	۱۳
۲۱	آق اولی – پروین	۱۴
۲۲	آقازاده – کماله	۱۴
۲۳	آقایی	۱۵
۲۴	آل داوود – سوسن	۱۵
۲۵	آمنه – برغانی	۱۶
۲۶	آهنگری – سهیلا	۱۶
۲۷	ابراهیمی – اعظم	۱۹
۲۸	ابراهیمی – حبیبه	۱۹
۲۹	ابراهیمی زاده – شمسی	۲۰
۳۰	ابراهیمی – فریبا	۲۰
۳۱	ابراهیمی – مهرماه	۲۱
۳۲	ابکاری – ندا	۲۲
۳۳	ابوسعیدی – فریده	۲۳
۳۴	ابولی – مریم	۲۳
۳۵	اتابکی – منصوره	۲۴
۳۶	اثنی عشری – طوبا	۲۵
۳۷	اثیر – رابعه	۲۶
۳۸	احراری – ستاره	۲۷
۳۹	احمدپناهی – ریتا	۲۷
۴۰	احمدپور – عزیزه	۲۹
۴۱	احمدخان کرد – عذرا	۲۹
۴۲	احمدسلطانی – منیره	۳۰
۴۳	احمدی – پگاه	۳۱
۴۴	احمدی – ژیلا	۳۲
۴۵	احمدی – فرزانه	۳۴
۴۶	احمدی مقدم – مرضیه	۳۴
۴۷	احمدی – مهناز	۳۵
۴۸	احمدی – یاسمین	۳۶
۴۹	اختری – پرستو	۳۷
۵۰	ادبایی – فرحناز	۳۸
۵۱	ادیب‌پور – طاهره	۳۹
۵۲	ادیب‌سلطانی – بتول	۴۱
۵۳	ارانی – منوّر	۴۲
۵۴	اربابی – فروزنده	۴۲

www.tabarestan.info تبرستان

۵۵ اردشی – مژگان ۴۴
۵۶ ارژنگی – هما ۴۴
۵۷ ارسطویی – شیوا ۴۶
۵۸ ارغوان خاتون ۴۸
۵۹ ارغون – فخر عظما ۴۸
۶۰ ازهر –نفیسه ۵۰
۶۱ استاد ملک – فاطمه ۵۰
۶۲ استادی فر – پریسا ۵۱
۶۳ اسداللّهی – ملاحت ۵۲
۶۴ اسدی – مریم ۵۲
۶۵ اسدی – مهین بانو ۵۳
۶۶ اسدی – مینا ۵۴
۶۷ اسعدپور بهزادی – زهرا ۵۶
۶۸ اسکویی – نفیسه ۵۷
۶۹ اسلامی – شکوه ۵۸
۷۰ اسیری ۵۸
۷۱ اشرف – رباب ۵۹
۷۲ اشرفی – مریم ۵۹
۷۳ اصلانی – سودابه ۶۰
۷۴ اعتصامی – پروین ۶۱
۷۵ اعتماد برومند – نسرین ۶۳
۷۶ اعظمی – لیلا ۶۴
۷۷ اعلامی – شهناز ۶۴
۷۸ افشار – خورشید ۶۵
۷۹ افشار – فرشید ۶۶
۸۰ افشار – نصرت ۶۷
۸۱ افصح – رخسار ۶۸
۸۲ افغانی – خدیجه ۶۹
۸۳ اقبالی – معظّمه ۷۰
۸۴ اکبرا – رضیّه ۷۰
۸۵ اکبری – لیلا ۷۱
۸۶ الهی قمشه‌ای – مهدیه ۷۲
۸۷ الیکایی – نرگس ۷۳
۸۸ امّ ابیها ۷۴
۸۹ امّ‌الخیر ۷۴
۹۰ امامیان – فاطمه ۷۵
۹۱ امامی – زهرا ۷۵
۹۲ امامی – فاطمه سلطان ۷۶
۹۳ امامی – مینا ۷۶
۹۴ امانپور – ثریّا ۷۷
۹۵ امانی هندی ۷۸
۹۶ امجدیان – هنگامه ۷۸
۹۷ امّ سلمه ۷۹
۹۸ اُمّ هانی یزدی ۷۹
۹۹ امیر آفتابی – مینا ۸۰
۱۰۰ امیر بختیار – اقدس ۸۰
۱۰۱ امیرخانی – رباب ۸۱
۱۰۲ امیر فرشی نژاد – مریم ۸۲
۱۰۳ امیریان – ساتیک ۸۳
۱۰۴ امیر یزدانی – منصوره ۸۴
۱۰۵ امیری نیا – ثریّا ۸۴
۱۰۶ امین‌الاسلامی – قمررخ ۸۵
۱۰۷ امین‌زاده – آزاد ۸۵
۱۰۸ امین – زبیده ۸۶

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰۹ امینی - سودابه ۸۷
۱۱۰ انتخابی منفرد - کاملیا ۸۷
۱۱۱ انجمن هروی - نادیا ۸۹
۱۱۲ اندجانی - نادره ۸۹
۱۱۳ اوجی - نگاره ۹۰
۱۱۴ اوحدی - مهرانگیز ۹۲
۱۱۵ اوراق سلطان ترکمان ۹۳
۱۱۶ اوطادالعجم - فاطمه ۹۳
۱۱۷ ایران الدوله ۹۵
۱۱۸ ایروانلو - گیتی ۹۶
۱۱۹ ایروانیان - عفّت ۹۸
۱۲۰ ایزدی نژاد - زهرا ۹۸
۱۲۱ باباگپ - سودابه ۱۰۱
۱۲۲ بابان - خورشید ۱۰۳
۱۲۳ بابایی - فرزانه ۱۰۳
۱۲۴ بابایان - آرشالوس ۱۰۵
۱۲۵ بابایوا - آناهیتا ۱۰۵
۱۲۶ بادغیسی - سمنبو ۱۰۵
۱۲۷ بارور - شهین ۱۰۶
۱۲۸ بازرگان - فرزانه ۱۰۷
۱۲۹ بازیان - امّ البنین ۱۰۸
۱۳۰ باقری - ایران ۱۰۹
۱۳۱ باقری - صغری ۱۱۱
۱۳۲ باقری - مریم ۱۱۱
۱۳۳ باقری - ناهید ۱۱۳
۱۳۴ بالاسانیان - سونیا ۱۱۴
۱۳۵ بامداد - پروین ۱۱۴
۱۳۶ باوری پور - ثُریا ۱۱۷
۱۳۷ باوند - شهربانو ۱۱۷
۱۳۸ باوند - شهرزاد ۱۱۸
۱۳۹ بحری میانجی ۱۱۹
۱۴۰ بحرینی - مهستی ۱۱۹
۱۴۱ بخارایی - مریم ۱۲۲
۱۴۲ بخشی - زهرا ۱۲۳
۱۴۳ بدخشانی - شهریّه ۱۲۳
۱۴۴ بدخشی - پری ۱۲۴
۱۴۵ بدر - شهره ۱۲۵
۱۴۶ بدیع الزمان طاری - پروانه ۱۲۵
۱۴۷ بدیع - ژاله ۱۲۶
۱۴۸ بدیعی - نادره ۱۲۷
۱۴۹ بذرافشان - شهناز ۱۲۷
۱۵۰ برازجانی - فریده ۱۲۸
۱۵۱ برزویی - آناهیتا ۱۳۱
۱۵۲ برخورداری - شوکت ۱۳۱
۱۵۳ برلیان - سیمین ۱۳۲
۱۵۴ برنا - دلشاد ۱۳۴
۱۵۵ بروجردی - مریم ۱۳۵
۱۵۶ برومند - مهردخت ۱۳۶
۱۵۷ برهمی - آرزو ۱۳۶
۱۵۸ بزرگی کشمیری ۱۳۷
۱۵۹ بزم آرا - محبوبه ۱۳۷
۱۶۰ بسم الله بیگم ۱۳۸
۱۶۱ بشر دوست - ناهید ۱۳۸
۱۶۲ بشریٰ آزاده ۱۳۹

تبرستان www.tabarestan.info

۱۶۳ دلسوخته ۱۳۹
۱۶۴ بصّاری - طلعت ۱۴۰
۱۶۵ بصیره خوری ۱۴۱
۱۶۶ بکوایی - منصوره ۱۴۱
۱۶۷ بلوری - حکیمه ۱۴۲
۱۶۸ بلیغه شیرازی ۱۴۲
۱۶۹ بنت الجاریه ۱۴۳
۱۷۰ بنت حسام ۱۴۳
۱۷۱ بنیاد - شیرین ۱۴۳
۱۷۲ بوانی - الک روپ ۱۴۴
۱۷۳ بوستانی - زهرا ۱۴۵
۱۷۴ بهادری - نازنین ۱۴۵
۱۷۵ بهارزاده - فریده ۱۴۸
۱۷۶ بهبهانی - سیمین ۱۴۸
۱۷۷ بهجت ایلخانی زاده ۱۵۲
۱۷۸ بهجتی - نسرین ۱۵۲
۱۷۹ بهداروند - ارمغان ۱۵۵
۱۸۰ بهرامچی - اکرم ۱۵۶
۱۸۱ بهرامی - توران ۱۵۶
۱۸۲ بهرامی - شکوه ۱۵۹
۱۸۳ بهرامی - نوش آفرین ۱۵۹
۱۸۴ بهروزان - اورکیده ۱۶۰
۱۸۵ بهزادی - رودابه ۱۶۱
۱۸۶ بیابانی - پروانه ۱۶۲
۱۸۷ بیان - طاهره ۱۶۳
۱۸۸ بهشتی - لیلا ۱۶۳
۱۸۹ بهنام - زینت ۱۶۴
۱۹۰ بی‌باک ترکمان ۱۶۵
۱۹۱ بی‌بی آمنه فدوی ۱۶۶
۱۹۲ بی‌بی بیدلی ۱۶۶
۱۹۳ بی‌بی حیات جهرمی ۱۶۷
۱۹۴ بی‌بی خجندی ۱۶۷
۱۹۵ بی‌بی زایری ۱۶۷
۱۹۶ بی‌بی سنگی ۱۶۸
۱۹۷ بی‌بی صفورا افغانی ۱۶۸
۱۹۸ بی‌بی ضعیفی سمرقندی ۱۶۹
۱۹۹ بی‌بی عصمتی ۱۷۰
۲۰۰ بی‌بی فاطی ۱۷۰
۲۰۱ بی‌بی یمینی ۱۷۱
۲۰۲ بیجه هروی ۱۷۱
۲۰۳ بیضایی - شادی ۱۷۲
۲۰۴ بیگ زاده - عزّت ۱۷۲
۲۰۵ بیگم جان خانم قزوینی ۱۷۳
۲۰۶ بیگم دهلوی ۱۷۳
۲۰۷ بیگم قندهاری ۱۷۳
۲۰۸ بی‌نشان - شیرازی ۱۷۴
۲۰۹ پارسا - پروانه ۱۷۵
۲۱۰ پارسا - هاله ۱۷۶
۲۱۱ پارسی - پروندخت ۱۷۶
۲۱۲ پاکروان - فیروزه ۱۷۷
۲۱۳ پایا - مهین ۱۷۷
۲۱۴ پرتو اعظم - ایران ۱۷۸
۲۱۵ پرورش - منیره ۱۸۰
۲۱۶ پروین خاتون ۱۸۱

www.tabarestan.info تبرستان

۲۱۷ پرهام - نسرین ۱۸۲
۲۱۸ پریاوی - شمسی ۱۸۲
۲۱۹ پری ترکمان ۱۸۳
۲۲۰ پری رخ صفوی ۱۸۳
۲۲۱ پژواک - پروین ۱۸۴
۲۲۲ پسیان - ماه طلعت ۱۸۵
۲۲۳ پلنگ پوش - منیژه ۱۸۵
۲۲۴ پناهیان - ایران ۱۸۷
۲۲۵ پنجه آرتیمانی ۱۸۷
۲۲۶ پنهان هندی ۱۸۷
۲۲۷ پور زینال - ماه رخسار ۱۸۸
۲۲۸ پور فاضل - گیتی ۱۸۹
۲۲۹ پور محمّدی - شمسی ۱۹۰
۲۳۰ تابش - سعادت ملوک ۱۹۳
۲۳۱ تاج‌الدوله ۱۹۴
۲۳۲ تاج‌الدوله اصفهانی ۱۹۵
۲۳۳ تاجبخش - غزل ۱۹۶
۲۳۴ تاجماه طالشی ۱۹۸
۲۳۵ تاشی خاتون ۱۹۸
۲۳۶ تامی - شیده ۱۹۹
۲۳۷ تحفه ۲۰۲
۲۳۸ تربتی - طیبه ۲۰۲
۲۳۹ تصویر مرشد آبادی ۲۰۲
۲۴۰ تفتی - رؤیا ۲۰۳
۲۴۱ تقوی - سعیده ۲۰۴
۲۴۲ تقی پور - معصومه ۲۰۴
۲۴۳ تقی‌زاده - فاطمه ۲۰۵
۲۴۴ تمدن - رباب ۲۰۶
۲۴۵ تمسکنی زاهدی - سکینه ۲۰۷
۲۴۶ تمنّا - منیژه ۲۰۷
۲۴۷ تندری - بدری ۲۰۹
۲۴۸ توانگر - پری ۲۱۰
۲۴۹ توتونچیان - سکینه ۲۱۲
۲۵۰ توحیدی - افسرالسادات ۲۱۳
۲۵۱ توران آغا قاجار ۲۱۳
۲۵۲ تومان آغا قاجار ۲۱۴
۲۵۳ تورانشاه لاری ۲۱۴
۲۵۴ توکلی - میترا ۲۱۵
۲۵۵ توللّی - مهین ۲۱۵
۲۵۶ تهرانچی - مژگان ۲۱۶
۲۵۷ تهرانی - سیمین ۲۱۷
۲۵۸ تیره‌گل - ملیحه ۲۱۸
۲۵۹ تیفوری - فرشته ۲۱۹
۲۶۰ تیمار - شیما ۲۱۹
۲۶۱ تیمورتاش - ایراندخت ۲۲۱
۲۶۲ تیموری - طیبه ۲۲۱
۲۶۳ تیموریه - عایشه ۲۲۲
۲۶۴ ثقفی - فروغ ۲۲۳
۲۶۵ ثمالی - پروانه ۲۲۳
۲۶۶ ثمره عربی - معصومه ۲۲۴
۲۶۷ ثمری - عالمتاج ۲۲۵
۲۶۸ جافری - نسرین ۲۲۷
۲۶۹ جانان بیگم بهارلو ۲۲۹
۲۷۰ جاودان - فریبا ۲۲۹

www.tabarestan.info تبرستان

۲۷۱ جدیری - سپیده ۲۳۰
۲۷۲ جزایری - پروین ۲۳۰
۲۷۳ جلیل زاده - جمیله ۲۳۲
۲۷۴ جلیلی - سوسن ۲۳۲
۲۷۵ جمالپور - شهلا ۲۳۳
۲۷۶ جمالی - رزا ۲۳۴
۲۷۷ جمشیدی فر - زهرا ۲۳۵
۲۷۸ جمشیدی - مریم ۲۳۷
۲۷۹ جمیله اصفهانی ۲۳۷
۲۸۰ جنتی عطایی - عفت ۲۳۸
۲۸۱ جواد مهاجر - فائقه ۲۳۹
۲۸۲ جوادی - افسانه ۲۴۰
۲۸۳ جوهری - نسیمه ۲۴۱
۲۸۴ جوینی - فاطمه سلطان ۲۴۲
۲۸۵ جهان آرا ۲۴۲
۲۸۶ جهان آرا بیگم هندی ۲۴۳
۲۸۷ جهان‌آرا - شهین ۲۴۳
۲۸۸ جهانبانی - مهر ارفع ۲۴۵
۲۸۹ جهان خانم صفوی ۲۴۶
۲۹۰ جهانگرد - فاطمه ۲۴۶
۲۹۱ جهانگیری - زبیده ۲۴۷
۲۹۲ جهانگیری - مریم ۲۴۹
۲۹۳ جهان ملک خاتون ۲۴۹
۲۹۴ جهان ملکه - غزنوی ۲۵۰
۲۹۵ جهانی دهلوی ۲۵۱
۲۹۶ چایچی - سیمین ۲۵۳
۲۹۷ چلیپا - شهره ۲۵۳
۲۹۸ چمن‌کار - روجا ۲۵۴
۲۹۹ چمنی هندی ۲۵۶
۳۰۰ چهارمحالیان - آتفه ۲۵۶
۳۰۱ حائری - خاور ۲۵۸
۳۰۲ حائری-شمس‌الملوک ۲۵۸
۳۰۳ حاتمی - محبوبه ۲۵۹
۳۰۴ حاج خانی - طاهره ۲۶۰
۳۰۵ حاجی زاده - فرخنده ۲۶۱
۳۰۶ حافظیان - فیروزه ۲۶۳
۳۰۷ حبیب‌اللّهی - ویسه ۲۶۴
۳۰۸ حبیب - رقیه ۲۶۶
۳۰۹ حبیبی - افسانه ۲۶۷
۳۱۰ حجابی استرآبادی ۲۶۷
۳۱۱ حجابی گلپایگانی ۲۶۸
۳۱۲ حجازی - بنفشه ۲۶۸
۳۱۳ حجازی - خاطره ۲۷۱
۳۱۴ حجازی - طهٰ ۲۷۴
۳۱۵ حجازی - لیلی ۲۷۵
۳۱۶ حزینه خاتون ۲۷۵
۳۱۷ حسابی - ملیحه ۲۷۵
۳۱۸ حسن‌پورضیایی-گلایول ۲۷۶
۳۱۹ حسن جهان خانم قاجار ۲۷۸
۳۲۰ حسن زاده - سیمین ۲۸۰
۳۲۱ حسن زاده - فریده ۲۸۱
۳۲۲ حسن زاده - هایده ۲۸۳
۳۲۳ حسینا بیگم هندی ۲۸۳
۳۲۴ حسین زاده - زهرا ۲۸۳

www.tabarestan.info تبرستان

۳۲۵ حسین زاده - فاطمه ۲۸۴
۳۲۶ حسینی - بتول ۲۸۵
۳۲۷ حسینی - بی بی ذاکره ۲۸۵
۳۲۸ حسینی - زهرا ۲۸۶
۳۲۹ حسینی - ژیلا ۲۸۶
۳۳۰ حسینی - عصمت ۲۸۸
۳۳۱ حسینی - فاطمه ۲۸۸
۳۳۲ حسینی - ملوک ۲۸۹
۳۳۳ حسینی - منصوره ۲۹۰
۳۳۴ حسینی - ناهید ۲۹۱
۳۳۵ حقی - فلوریا ۲۹۱
۳۳۶ حقیقت بیرجندی ۲۹۲
۳۳۷ حکاکیان - رؤیا ۲۹۳
۳۳۸ حکاکیان - زهرا ۲۹۵
۳۳۹ حکیم اُوا - موجوده ۲۹۶
۳۴۰ حکیم معانی - پروین ۲۹۶
۳۴۱ حلیمه - افغانی ۲۹۷
۳۴۲ حلیمه ختک ۲۹۸
۳۴۳ حمامه - شهربانو ۲۹۸
۳۴۴ حمید - سهیلا ۲۹۹
۳۴۵ حمیده قاهانی ۳۰۰
۳۴۶ حمیدی - کبری ۳۰۰
۳۴۷ حمیدی - منیژه ۳۰۱
۳۴۸ حمیدی - مهناز ۳۰۱
۳۴۹ حمیرا افغانی ۳۰۳
۳۵۰ حمیرا - طالشی ۳۰۳
۳۵۱ حنّانه - شهین ۳۰۴
۳۵۲ حوّابیگم صفوی ۳۰۶
۳۵۳ حیات النسا هندی ۳۰۶
۳۵۴ حیاتی هروی ۳۰۶
۳۵۵ حیران دینبلی ۳۰۸
۳۵۶ حیدرزاده - مریم ۳۰۹
۳۵۷ حیدری - سارا ۳۱۰
۳۵۸ خاتون مریوانی ۳۱۳
۳۵۹ خاکپور - افسانه ۳۱۳
۳۶۰ خاکپور - نیمتاج ۳۱۴
۳۶۱ خالقی - زهره ۳۱۶
۳۶۲ خانزاده خانم ۳۱۷
۳۶۳ خاور قاجار ۳۱۸
۳۶۴ خّدام رضایی - اکرم ۳۱۸
۳۶۵ خداوردی - منصوره ۳۲۰
۳۶۶ خدیجه بانو ۳۲۰
۳۶۷ خدیجه سلطان داغستانی ۳۲۱
۳۶۸ خدیوی - مهین ۳۲۲
۳۶۹ خرامی تبریزی ۳۲۴
۳۷۰ خردمند - صبرّیه ۳۲۴
۳۷۱ خرّمشاهی - فیروزه ۳۲۵
۳۷۲ خُرم - لیلا ۳۲۶
۳۷۳ خزایی - نسرین ۳۲۸
۳۷۴ خسروی نژاد - شهین ۳۲۹
۳۷۵ خلعتبری - عدل الملوک ۳۳۰
۳۷۶ خلیفه سلطانی - فاطمه ۳۳۱
۳۷۷ خلیقی - ندا ۳۳۱
۳۷۸ خلیل اللّهی - بهیّه ۳۳۲

www.tabarestan.info تبرستان

۳۷۹ خلیل عرب – عطیّه ۳۳۳
۳۸۰ خواجوی – آذرمیدخت ۳۳۳
۳۸۱ خورشید خانم قراباغی ۳۳۵
۳۸۲ خورشید کلاه خانم ۳۳۶
۳۸۳ خورشیدکلاه قاجار ۳۳۶
۳۸۴ خورشید گیلانی ۳۳۷
۳۸۵ خوش نصیب – نفیسه ۳۳۷
۳۸۶ خوشدل – گیتی ۳۳۸
۳۸۷ خیاط پیشه – طلعت ۳۴۰
۳۸۸ خیاط پیشه – عفت ۳۴۰
۳۸۹ خیّاطی – فریبا ۳۴۱
۳۹۰ خیرالنساء بیگم ۳۴۱
۳۹۱ خیری – گلچین ۳۴۲
۳۹۲ داداشی نژاد – نادره ۳۴۳
۳۹۳ دادپی – زهرا ۳۴۳
۳۹۴ دادستان – شکوفه ۳۴۴
۳۹۵ دارایی – آزاده ۳۴۵
۳۹۶ دارایی – منیژه ۳۴۶
۳۹۷ دارایی – مهیندخت ۳۴۶
۳۹۸ داریوش – الیزابت ۳۴۸
۳۹۹ دانشوران – عالیه ۳۴۸
۴۰۰ داوری – فخر ایران ۳۴۹
۴۰۱ دبیری – زهرا ۳۴۹
۴۰۲ دختر استرآبادی ۳۵۰
۴۰۳ دختر حکیم کاوه ۳۵۱
۴۰۴ دختر خطیب گنجه‌ای ۳۵۱
۴۰۵ دختر سالار ۳۵۱
۴۰۶ دختر ستی ۳۵۲
۴۰۷ دختر سیستانی ۳۵۲
۴۰۸ دختر غزالی ۳۵۲
۴۰۹ دختر کاشغری ۳۵۳
۴۱۰ درتومیان – منیژه ۳۵۳
۴۱۱ درةالعلما ۳۵۴
۴۱۲ درّزاده – شهره ۳۵۴
۴۱۳ درستکار – مژده ۳۵۵
۴۱۴ درگهی – مهشید ۳۵۵
۴۱۵ درودیان – پروانه ۳۵۶
۴۱۶ درویش – حشمت ۳۵۷
۴۱۷ دژ آهنگ – هما ۳۵۸
۴۱۸ دستغیب – مینا ۳۶۰
۴۱۹ دستگیرزاده – حمیرا ۳۶۱
۴۲۰ دستوری – مژگان ۳۶۳
۴۲۱ دل آرام هندی ۳۶۳
۴۲۲ دلجو – ملکه ۳۶۴
۴۲۳ دلشاد خاتون ۳۶۵
۴۲۴ دوستدار – سهیلا ۳۶۶
۴۲۵ دولت – سمرقندی ۳۶۷
۴۲۶ دولت آبادی – پروین ۳۶۷
۴۲۷ دولت آبادی – قمر ۳۶۹
۴۲۸ دولتشاهی – زینت‌الملوک ۳۷۰
۴۲۹ دیباج – شفیقه ۳۷۰
۴۳۰ ذوالفقاری – مهین ۳۷۳
۴۳۱ ذوالقدر – میمنت ۳۷۴
۴۳۲ ذی روح – گوهر ۳۷۵

تبرستان www.tabarestan.info

۴۳۳ رابعه قزداری بلخی ۳۷۷
۴۳۴ رادمند - فهیمه ۳۷۸
۴۳۵ رازی - فریده ۳۷۹
۴۳۶ راکعی - فاطمه ۳۸۰
۴۳۷ رامتین - فائزه ۳۸۱
۴۳۸ رامیان - پروین ۳۸۳
۴۳۹ رحمانی - رباب ۳۸۳
۴۴۰ رحمانی - مهری ۳۸۴
۴۴۱ رحیمی - شعله ۳۸۵
۴۴۲ رحیمی صادق - سعیده ۳۸۶
۴۴۳ رزّاقی - راشین ۳۸۷
۴۴۴ رزمپوش - مینو ۳۸۷
۴۴۵ رساپور - مهرانگیز ۳۸۸
۴۴۶ رستگار - زهره ۳۹۰
۴۴۷ رستمی‌زاده - رؤیا ۳۹۱
۴۴۸ رسولی - زهرا ۳۹۲
۴۴۹ رشحه بیگم ۳۹۳
۴۵۰ رشیدیان - نیّره زمان ۳۹۳
۴۵۱ رضائی - امجد ۳۹۴
۴۵۲ رضایی - بهاره ۳۹۵
۴۵۳ رضایی - منصوره ۳۹۷
۴۵۴ رضایی - نغمه ۳۹۸
۴۵۵ رضوان پور - فریده ۳۹۸
۴۵۶ رضوی - زهرا ۳۹۹
۴۵۷ رضویان - شیرین ۳۹۹
۴۵۸ رضّیه غوری ۴۰۲
۴۵۹ رضیّی - شبنم ۴۰۲
۴۶۰ رفیعی - شبنم ۴۰۳
۴۶۱ رفیعی مقدم - هما ۴۰۳
۴۶۲ رنجبران - فرشته ۴۰۴
۴۶۳ روحانی - صدیقه ۴۰۵
۴۶۴ روحانی - منصوره ۴۰۵
۴۶۵ روحی - حمیرا ۴۰۶
۴۶۶ روزبه هندی ۴۰۷
۴۶۷ روستا - مریم ۴۰۷
۴۶۸ رهادوست - بهار ۴۰۸
۴۶۹ رهگذر - فوزیهٔ ۴۰۹
۴۷۰ ریاحی - لیلی ۴۱۰
۴۷۱ ریاضی - فرشته ۴۱۲
۴۷۲ ریحانه مجنونه ۴۱۳
۴۷۳ رییس زاده - حمیده ۴۱۳
۴۷۴ رییسی - سوسن ۴۱۴
۴۷۵ زابلی - مینا ۴۱۷
۴۷۶ زایردخت - رعنا ۴۱۹
۴۷۷ زبدةالنّساء هندی ۴۱۹
۴۷۸ زبیده - قاجار ۴۲۰
۴۷۹ زرغونه قندهاری ۴۲۱
۴۸۰ زرنشان - مریم ۴۲۱
۴۸۱ زرین‌دست - مهرانگیز ۴۲۲
۴۸۲ زرین‌زاده - غزاله ۴۲۲
۴۸۳ زکی زاده - فاطمه ۴۲۴
۴۸۴ زلفیه اوزبک ۴۲۴
۴۸۵ زمرّدی - حمیرا ۴۲۴
۴۸۶ زنجانپور - مهری ۴۲۵

www.tabarestan.info تبرستان

۴۸۷ زندی - شهره ۴۲۶
۴۸۸ زندیان - ماندانا ۴۲۷
۴۸۹ زورقی - مهین ۴۳۱
۴۹۰ زیبا خجندی ۴۳۱
۴۹۱ زیب‌النّساء دهلوی ۴۳۲
۴۹۲ زین‌النّساء خانم ۴۳۳
۴۹۳ زینت‌النّساء هندی ۴۳۳
۴۹۴ زیور گرّوسی ۴۳۴
۴۹۵ ژنیا نهرینی ۴۳۵
۴۹۶ سادات‌مصطفوی - صوفی ۴۳۷
۴۹۷ ساری - فرشته ۴۳۹
۴۹۸ سالاروند - فاطمه ۴۴۰
۴۹۹ سامانی - سپیده ۴۴۱
۵۰۰ ساوجی - مریم ۴۴۴
۵۰۱ سایبانی - ماندانا ۴۴۷
۵۰۲ سپهری - پریدخت ۴۴۷
۵۰۳ سپهر خادم - اعظم ۴۴۸
۵۰۴ سپهری - حمیده ۴۴۹
۵۰۵ سپه‌زاد - شکوه ۴۵۰
۵۰۶ ستی‌النّساء آملی ۴۵۱
۵۰۷ سجّادی - بتول ۴۵۱
۵۰۸ سحابی ۴۵۲
۵۰۹ سرفراز - عصمت ۴۵۲
۵۱۰ سری خانم عثمانی ۴۵۳
۵۱۱ سعید - بهار ۴۵۳
۵۱۲ سعید - مریم ۴۵۴
۵۱۳ سعید - معصومه ۴۵۵
۵۱۴ سعیدی - افسانه ۴۵۵
۵۱۵ سعیدی - کبری ۴۵۶
۵۱۶ سعیدی - نیّره ۴۵۷
۵۱۷ سفرپور - هنگامه ۴۵۹
۵۱۸ سقّازاده - صدیقه ۴۶۰
۵۱۹ سکندری - پری ۴۶۱
۵۲۰ سکندری - مهین ۴۶۱
۵۲۱ سلاجقه - پروین ۴۶۲
۵۲۲ سلامی - افسانه ۴۶۳
۵۲۳ سلطان قاجار ۴۶۴
۵۲۴ سلطان خانم ۴۶۵
۵۲۵ سلطان‌آغا صفوی ۴۶۵
۵۲۶ سلطان بسطامی ۴۶۵
۵۲۷ سلطان‌خانم قاجار ۴۶۶
۵۲۸ سلطان یزدی ۴۶۷
۵۲۹ سلطانی - ضیاگل ۴۶۷
۵۳۰ سلطانی - ناتل ۴۶۸
۵۳۱ سلمان پور - سیلوانا ۴۶۹
۵۳۲ سلیلی - پروین ۴۷۱
۵۳۳ سلیلی - کیواندخت ۴۷۲
۵۳۴ سلیمانی - گلچهره ۴۷۳
۵۳۵ سلیمانی - نزهت ۴۷۳
۵۳۶ سلیمه بیگم «بابری» ۴۷۴
۵۳۷ سمُواتی - هاله ۴۷۴
۵۳۸ سمرقندی - شهزاده ۴۷۵
۵۳۹ سمندری - صدیقه ۴۷۶

www.tabarestan.info تبرستان

۵۴۰ سمیعی - پری ۴۷۷
۵۴۱ سمیعی - نگارالملوک ۴۷۷
۵۴۲ سمیّه - عرب زاده ۴۷۸
۵۴۳ سنجابی - مهری ۴۷۸
۵۴۴ سواد کوهی - ماه منظر ۴۷۹
۵۴۵ سودبخش - ژاله ۴۸۰
۵۴۶ سهراب - ترانه ۴۸۰
۵۴۷ سهرابخانی - ژاله ۴۸۱
۵۴۸ سهرابی - مریم ۴۸۲
۵۴۹ سهیلا - طیّبه ۴۸۲
۵۵۰ سیّاح - پری ۴۸۳
۵۵۱ سیّار - هما ۴۸۴
۵۵۲ سیاوش آبکناری - زهرا ۴۸۶
۵۵۳ سیدابوالقاسم - فرح ۴۸۷
۵۵۴ سیده بیگم ۴۸۸
۵۵۵ سیّده بیگم جرجانی ۴۸۸
۵۵۶ سیّده مصطفی بیگم هندی ۴۸۹
۵۵۷ سیّدی - منیر ۴۸۹
۵۵۸ شادی قاجار ۴۹۳
۵۵۹ شارق - ماهرخ ۴۹۳
۵۶۰ شاهاندخت ۴۹۳
۵۶۱ شاهبداغی - اعظم ۴۹۴
۵۶۲ شاه بی‌بی ۴۹۵
۵۶۳ شاه پری قاجار ۴۹۶
۵۶۴ شاه جهان هندی ۴۹۷
۵۶۵ شاه حسینی - مهری ۴۹۸
۵۶۶ شاهدخت ملایری ۴۹۹
۵۶۷ شاهگلی - قمر تاج ۵۰۰
۵۶۸ شجاعی - معصومه ۵۰۰
۵۶۹ شرم هندی ۵۰۱
۵۷۰ شریعت‌پناهی - مهرنوش ۵۰۱
۵۷۱ شریف اُوا - لیلا ۵۰۱
۵۷۲ شریف - صدیقه ۵۰۲
۵۷۳ شریفه بانو ۵۰۲
۵۷۴ شریفه - نقیّه ۵۰۳
۵۷۵ شریفی امینا - شهره ۵۰۳
۵۷۶ شریفی - خدیجه ۵۰۵
۵۷۷ شعبان نژاد - افسانه ۵۰۵
۵۷۸ شعبی - نیّره ۵۰۶
۵۷۹ شفاهی - آسیه ۵۰۷
۵۸۰ شفق - زینت ۵۰۸
۵۸۱ شفیعی - اختر ۵۰۹
۵۸۲ شکری - فاطمه ۵۰۹
۵۸۳ شکوری - شیرین ۵۱۰
۵۸۴ شکوه اسلامی ۵۱۱
۵۸۵ شوکت علوّ ۵۱۱
۵۸۶ شوهانی - آفاق ۵۱۲
۵۸۷ شهابی - طاهره ۵۱۳
۵۸۸ شهرضایی - سیّاره ۵۱۴
۵۸۹ شهروزی - قمر ۵۱۵
۵۹۰ شهره - قاجار ۵۱۶
۵۹۱ شهیدی - رخساره ۵۱۶
۵۹۲ شهیدی - پروین ۵۱۷
۵۹۳ شیرانی - اختر ۵۱۷

www.tabarestan.info تبرستان

۵۹۴ شیردل - بتول ۵۱۸
۵۹۵ شیرزاد عراقی - شیدا ۵۱۹
۵۹۶ صابری - کبری ۵۲۱
۵۹۷ صاحب أوا- صنوبر ۵۲۱
۵۹۸ صاحبه سلطان ۵۲۱
۵۹۹ صاحبه خدمتکار ۵۲۲
۶۰۰ صادقی - زهرا ۵۲۲
۶۰۱ صارمی - سهیلا ۵۲۲
۶۰۲ صالحی - فروغ ۵۲۵
۶۰۳ صالحی - نائله ۵۲۶
۶۰۴ صالحی نژاد - فاطمه ۵۲۶
۶۰۵ صبوری - محترم ۵۲۷
۶۰۶ صحّت - سیمیندخت ۵۲۷
۶۰۷ صدر - رباب ۵۲۸
۶۰۸ صدر - شادی ۵۲۹
۶۰۹ صدقی - اعظم ۵۳۱
۶۱۰ صدقی - زبیده ۵۳۱
۶۱۱ صدیقیم - فریبا ۵۳۲
۶۱۲ صراحت روشنی - لیلا ۵۳۳
۶۱۳ صراحی آرتمانیه ۵۳۴
۶۱۴ صفارزاده - طاهره ۵۳۴
۶۱۵ صفرزاده - مهری نساء ۵۳۶
۶۱۶ صفّوةالدین قراختایی ۵۳۷
۶۱۷ صفی أوا- گلرخسار ۵۳۷
۶۱۸ صنوبر ۵۳۹
۶۱۹ صنوبر هروی ۵۳۹
۶۲۰ صنیعی - صدیقه ۵۴۰
۶۲۱ ضیاءالسلطنه ۵۴۱
۶۲۲ طالش - فرحناز ۵۴۳
۶۲۳ طالعی - پروین ۵۴۴
۶۲۴ طاها - منیر ۵۴۵
۶۲۵ طاهرخانی - اعظم ۵۴۶
۶۲۶ طاهرزاده - ایران ۵۴۷
۶۲۷ طاهرزاده - بهناز ۵۴۸
۶۲۸ طاهری - دنیا ۵۴۹
۶۲۹ طاهری - زهرا ۵۵۰
۶۳۰ طاهری - فاطمه ۵۵۱
۶۳۱ طاهریان - زیبا ۵۵۲
۶۳۲ طباطبایی -افسرالسادات ۵۵۲
۶۳۳ طباطبایی -بدرالسادات ۵۵۳
۶۳۴ طباطبایی - زهرا ۵۵۴
۶۳۵ طباطبایی - فاطمه ۵۵۵
۶۳۶ طباطبایی - ملکه ۵۵۵
۶۳۷ طباطبایی - همایونتاج ۵۵۶
۶۳۸ طبسی - ژیلا ۵۵۸
۶۳۹ طرزی - هما ۵۶۰
۶۴۰ طوبا - آنجیلا ۵۶۱
۶۴۱ طهوری - کریمه ۵۶۲
۶۴۲ طیّبه قاجار ۵۶۴
۶۴۳ طیّبی - مژگان ۵۶۴
۶۴۴ ظفری - شکوفه ۵۶۷
۶۴۵ عابدین - هنگامه ۵۶۹
۶۴۶ عاجزی فیروزکوهی ۵۷۰
۶۴۷ عارف - افتخار ۵۷۱

www.tabarestan.info تبرستان

۶۴۸ عالمتاج - قائم مقامی ۵۷۲
۶۴۹ عامری - حبیبه ۵۷۴
۶۵۰ عاملی - افسرالملوک ۵۷۵
۶۵۱ عایشه افغانی ۵۷۵
۶۵۲ عایشه سمرقندی ۵۷۶
۶۵۳ عایشه مقریّه ۵۷۷
۶۵۴ عباسعلی زاده - فهیمه ۵۷۷
۶۵۵ عبّاسی - زینب ۵۷۷
۶۵۶ عباسی - ناهید ۵۷۹
۶۵۷ عبدالرّحیم‌خان - منصوره ۵۸۰
۶۵۸ عبدی منفرد - مهرنوش ۵۸۰
۶۵۹ عبیدی - زرغونه ۵۸۲
۶۶۰ عذرا تبریزی ۵۸۳
۶۶۱ عرب زاده - سمیّه ۵۸۳
۶۶۲ عرب سرهنگی - منصوره ۵۸۳
۶۶۳ عربشاهی - فاطمه ۵۸۴
۶۶۴ عرفانی - شکریّه ۵۸۴
۶۶۵ عزیزپور - بتول ۵۸۵
۶۶۶ عزیززاده - شکیلا ۵۸۷
۶۶۷ عزیز طیّب - سیما ۵۸۸
۶۶۸ عزیزی - زهرا ۵۸۹
۶۶۹ عسگری - گل افروز ۵۹۰
۶۷۰ عصمت استرآبادی ۵۹۱
۶۷۱ عصمت - ترخانی ۵۹۱
۶۷۲ عصمت سمرقندی ۵۹۱
۶۷۳ عصمت قاجار ۵۹۲
۶۷۴ عصمت قاجار ۵۹۲
۶۷۵ عصمت‌الدوله قاجار ۵۹۳
۶۷۶ عصمتی خوافی ۵۹۳
۶۷۷ عضدی - عبّاسه ۵۹۳
۶۷۸ عطایی - زلفیّه ۵۹۴
۶۷۹ عطایی فرد - فرح ۵۹۵
۶۸۰ عفاف قاجار ۵۹۶
۶۸۱ عفت نشابه ۵۹۷
۶۸۲ عفّتی اسفراینی ۵۹۷
۶۸۳ عقیقی - نوشین ۵۹۸
۶۸۴ علویان قوانینی - معصومه ۵۹۹
۶۸۵ علیپور - پوران ۵۹۹
۶۸۶ علی محمّدی - اکرم ۶۰۱
۶۸۷ علی محمّدی «افشار» - فرانک ۶۰۱
۶۸۸ عمادی - فریده ۶۰۲
۶۸۹ عماد - همایون ۶۰۳
۶۹۰ عمید - مهین ۶۰۴
۶۹۱ غبار - دنیا ۶۰۷
۶۹۲ غروی - شمسی ۶۰۷
۶۹۳ غفّاری - فخری ۶۰۸
۶۹۴ غفاری - کوکب ۶۰۸
۶۹۵ غفورزاده - فاطمه ۶۰۹
۶۹۶ غلامی - محبوب ۶۰۹
۶۹۷ غمخوار - طاهره ۶۱۰
۶۹۸ غنی نژاد - فهیمه ۶۱۱
۶۹۹ غوری - حورالنّساء ۶۱۲
۷۰۰ فاتحی - میترا ۶۱۵
۷۰۱ فارانی - فرزانه ۶۱۶

www.tabarestan.info تبرستان

۷۰۲ فاضل - نادیه ۶۱۶
۷۰۳ فاضله سمرقندی ۶۱۸
۷۰۴ فاطمه - آرانی ۶۱۸
۷۰۵ فاطمه خانم - قراباغی ۶۱۸
۷۰۶ فاطمه سام ۶۱۹
۷۰۷ فاطمه‌سلطان فراهانی ۶۱۹
۷۰۸ فاطمه‌سلطان قاجار ۶۲۰
۷۰۹ فاطمه قوّال ۶۲۱
۷۱۰ فاطمی - ربابه ۶۲۱
۷۱۱ فتایی - مهین ۶۲۱
۷۱۲ فتح اللّهی - نادره ۶۲۲
۷۱۳ فخرالدوله قاجار ۶۲۴
۷۱۴ فخرالملوک قاجار ۶۲۴
۷۱۵ فخرالنساء نسایی ۶۲۴
۷۱۶ فخری قاجار ۶۲۵
۷۱۷ فدوی - آمنه ۶۲۵
۷۱۸ فرزانه خجندی ۶۲۶
۷۱۹ فرامرزپور - رقیّه ۶۲۷
۷۲۰ فراهانی - رؤیا ۶۲۸
۷۲۱ فرجام - فریده ۶۲۸
۷۲۲ فرّخ قاجار ۶۳۱
۷۲۳ فرخ‌زاد - پوران ۶۳۱
۷۲۴ فرخ‌زاد - فروغ ۶۳۸
۷۲۵ فرخ لقا تفتی ۶۴۲
۷۲۶ فرخنده خلج ۶۴۳
۷۲۷ فردوس مطربه ۶۴۴
۷۲۸ فرزین - ثریّا ۶۴۴
۷۲۹ فرشی - ربابه بیگم ۶۴۵
۷۳۰ فرودنیا - ماهرخ ۶۴۵
۷۳۱ فروزان - پریوش ۶۴۶
۷۳۲ فروغ الملوک قاجار ۶۴۷
۷۳۳ فروغ - خالده ۶۴۷
۷۳۴ فرهود - سامره ۶۴۸
۷۳۵ فرهودی - ویدا ۶۴۹
۷۳۶ فلاحت - اقدس ۶۵۲
۷۳۷ فضائلی - پونه ۶۵۲
۷۳۸ فلکی - زهرا ۶۵۳
۷۳۹ فناء النّساء هندی ۶۵۴
۷۴۰ فنای قراباغی - فاطمه ۶۵۵
۷۴۱ فیروزان - قدسّیه ۶۵۵
۷۴۲ فیض ربّانی - همایون ۶۵۶
۷۴۳ فیض‌زاده - پروین ۶۵۷
۷۴۴ فیض - فاطمه ۶۵۸
۷۴۵ فیلی - منصوره ۶۵۹
۷۴۶ قائم مقامی - زهرا ۶۶۱
۷۴۷ قاسم زاده - فاطمه ۶۶۱
۷۴۸ قاسم نیا - فاطمه ۶۶۳
۷۴۹ قاسمی فرد - زهره ۶۶۳
۷۵۰ قاضوی - میترا ۶۶۴
۷۵۱ قاضی‌نور - قدسی ۶۶۵
۷۵۲ قدرتی - نسترن ۶۶۶
۷۵۳ قدسیّه بیگم هندی ۶۶۷
۷۵۴ قدوه - فخرالزمان ۶۶۷
۷۵۵ قرائت خانم ۶۶۸

www.tabarestan.info تبرستان

۷۵۶ قرةالعین ۶۶۸
۷۵۷ قریب - بدرالزّمان ۶۷۰
۷۵۸ قربانعلی - مهرنوش ۶۷۱
۷۵۹ قرشی - ربابه‌بیگم ۶۷۳
۷۶۰ قریشی تبریزی ۶۷۳
۷۶۱ قریشی - مهین ۶۷۳
۷۶۲ قلعه قوند - فرزانه ۶۷۴
۷۶۳ قمرجان لکهنویی ۶۷۴
۷۶۴ قمر قاجار ۶۷۵
۷۶۵ قمرالسلطنه قاجار ۶۷۵
۷۶۶ قمشه‌ای - صدیقه ۶۷۶
۷۶۷ قمصری - پروین ۶۷۶
۷۶۸ قندهاری بیگم هندی ۶۷۷
۷۶۹ قوامی - فرزانه ۶۷۷
۷۷۰ قهرمان - آزیتا ۶۷۸
۷۷۱ قهرمان - دل‌آرا ۶۷۹
۷۷۲ قهرمان - عشرت ۶۸۱
۷۷۳ کابلی - حلیمه ۶۸۳
۷۷۴ کابلی - گوهر ۶۸۳
۷۷۵ کابلی - مینا ۶۸۳
۷۷۶ کاربخش - طلعت ۶۸۴
۷۷۷ کاربخش - نصرت ۶۸۵
۷۷۸ کاشانی - سپیده ۶۸۶
۷۷۹ کاشانی - فاطمه ۶۸۷
۷۸۰ کاشی - خدیجه ۶۸۷
۷۸۱ کاظمی - اقدس ۶۸۷
۷۸۲ کاظمیان «حدادپور» - ستاره ۶۸۹
۷۸۳ کاظمی - خدیجه ۶۹۰
۷۸۴ کاظمی - نسرین ۶۹۱
۷۸۵ کامران - طلیعه ۶۹۱
۷۸۶ کامله هندی ۶۹۲
۷۸۷ کاوه - پوران ۶۹۲
۷۸۸ کاوه - مهرانگیز ۶۹۴
۷۸۹ کاویان - لیلا ۶۹۴
۷۹۰ کاویانی - رقیه ۶۹۵
۷۹۱ کاویانی - منصوره ۶۹۷
۷۹۲ کبیری - ناهید ۶۹۸
۷۹۳ کراچی - روح‌انگیز ۷۰۰
۷۹۴ کرباسیان - ملیحه ۷۰۳
۷۹۵ کرباسی - زیبا ۷۰۴
۷۹۶ کرمانیان - مرضیه ۷۰۵
۷۹۷ کریمی افشار - عشرت ۷۰۵
۷۹۸ کریمی - فروغ ۷۰۶
۷۹۹ کسروی - فاطمه ۷۰۷
۸۰۰ کسری - لیلا ۷۰۸
۸۰۱ کسمایی - شمس جهان ۷۱۰
۸۰۲ کسمایی - هایده ۷۱۱
۸۰۳ کشور - هروی ۷۱۲
۸۰۴ کلامی - پروشات ۷۱۲
۸۰۵ کلانتری - قمر زمان ۷۱۳
۸۰۶ کلانتری - مریم ۷۱۳
۸۰۷ کمالی - اعظم ۷۱۴
۸۰۸ کنگرلو - وحیده ۷۱۵

www.tabarestan.info تبرستان

۸۰۹ کولایی - حدیثه ۷۱۶
۸۱۰ کنیزک - هروی ۷۱۶
۸۱۱ کولابی - ستاره ۷۱۶
۸۱۲ کهبد - پریدخت ۷۱۷
۸۱۳ کیانی - آذر ۷۱۷
۸۱۴ کیانی - پریوش ۷۱۸
۸۱۵ کیانی - رایحه ۷۲۰
۸۱۶ کیمیایی - عفت ۷۲۰
۸۱۷ کیوان - فرخ مهر ۷۲۱
۸۱۸ کیوان - قدسیه ۷۲۳
۸۱۹ گرامی - میناخت ۷۲۵
۸۲۰ گرامی - هما ۷۲۵
۸۲۱ گرایلی - عصمت ۷۲۶
۸۲۲ گرگین - عاطفه ۷۲۷
۸۲۳ گُلبن قاجار ۷۲۹
۸۲۴ گلزار - لیلی ۷۳۰
۸۲۵ گلستانه - ماه مهر ۷۳۱
۸۲۶ گلشن دهلوی ۷۳۲
۸۲۷ گلگون - مدینه ۷۳۲
۸۲۸ گلناز - گلی ۷۳۳
۸۲۹ گنابیگم داغستانی ۷۳۴
۸۳۰ گنجعلی خانی - پری ۷۳۴
۸۳۱ گنجه‌ای زاده - طاهره ۷۳۵
۸۳۲ گنجوی - رضیّه ۷۳۵
۸۳۳ گنجوی - رقیّه ۷۳۵
۸۳۴ گنجی - نرگس ۷۳۶
۸۳۵ گنجی - نوشین ۷۳۶
۸۳۶ گوهر قاجار ۷۳۷
۸۳۷ لاجوردی - صهبا ۷۳۹
۸۳۸ لاله هندی ۷۴۰
۸۳۹ لسانی - مرسده ۷۴۰
۸۴۰ لشکری - فاطمه ۷۴۲
۸۴۱ لطیف هندی ۷۴۲
۸۴۲ لقا ابرقوهی ۷۴۳
۸۴۳ لکهنویی - سیمین ۷۴۳
۸۴۴ لهیب نیازی - خالده ۷۴۴
۸۴۵ مارشال پیرغیبی - بتول ۷۴۷
۸۴۶ ماما عصمت ۷۴۸
۸۴۷ ماهرخسار قاجار ۷۴۸
۸۴۸ ماه شرف خانم ۷۴۹
۸۴۹ ماه‌لقا چندا ۷۵۱
۸۵۰ ماه هروی ۷۵۱
۸۵۱ ماهوتی - مهری ۷۵۲
۸۵۲ ماهی خانم ۷۵۲
۸۵۳ مبکی - معقوله ۷۵۳
۸۵۴ متقی - جمیله ۷۵۳
۸۵۵ متقی - فاطمه ۷۵۴
۸۵۶ مجداسکندری - پروانه ۷۵۵
۸۵۷ محترم - تاجیک ۷۵۷
۸۵۸ محتسب زاده - هما ۷۵۹
۸۵۹ محجوب - هروی ۷۶۰
۸۶۰ محجوبی اصیل - صفورا ۷۶۰
۸۶۱ محصص - سَروَر ۷۶۱
۸۶۲ مجتهدی - افخم ۷۶۳

www.tabarestan.info تبرستان

۸۶۳ محمدی - شهین ۷۶۴
۸۶۴ محمودی - منیژه ۷۶۵
۸۶۵ محوی - رمانی ۷۶۶
۸۶۶ محوی قمی ۷۶۶
۸۶۷ مخبر - مهدخت ۷۶۷
۸۶۸ مخفی - افغانی ۷۶۸
۸۶۹ مخموره ۷۶۹
۸۷۰ مدرس - ربابه ۷۷۰
۸۷۱ مدرس - سلطان ۷۷۰
۸۷۲ مرادی - زهرا ۷۷۱
۸۷۳ مرندی - اختر ۷۷۲
۸۷۴ مریم بیگم زند ۷۷۲
۸۷۵ مریم - قائم مقامی ۷۷۳
۸۷۶ مریم قاجار ۷۷۳
۸۷۷ مریم هروی ۷۷۴
۸۷۸ مزارعی - زهرا ۷۷۴
۸۷۹ مساعد - ژیلا ۷۷۶
۸۸۰ مستوره زند ۷۷۷
۸۸۱ مستوفی‌الممالکی - بدری ۷۷۸
۸۸۲ مسعودکازرونی - صدیقه ۷۸۰
۸۸۳ مشتری قاجار ۷۸۱
۸۸۴ مشرّف - مریم ۷۸۱
۸۸۵ مشعوف - مینو ۷۸۳
۸۸۶ مشکاتی - اشرف ۷۸۳
۸۸۷ مشیر سلیمی - سیما ۷۸۵
۸۸۸ مصاحب-شمس‌الملوک ۷۸۶
۸۸۹ مصلحه بیگم ۷۸۷
۸۹۰ معتمد ریاضی - پروین ۷۸۷
۸۹۱ معتمدی - مهیندخت ۷۸۸
۸۹۲ معرفت - افسر ۷۹۱
۸۹۳ معصومه - افشار ۷۹۳
۸۹۴ معظم‌خان تاجیک ۷۹۳
۸۹۵ معظم خان تاجیک ۷۹۴
۸۹۶ مظاهر - توران ۷۹۵
۸۹۷ معلم - مینا ۷۹۵
۸۹۸ معینی - نورسیّاره ۷۹۶
۸۹۹ مقدّم - ایران ۷۹۸
۹۰۰ مقیمی - نصیبه ۷۹۸
۹۰۱ مکری‌نژاد -.... ۷۹۸
۹۰۲ ملزم پرگار - کریمه ۷۹۹
۹۰۳ ملک قاجار ۷۹۹
۹۰۴ ملک ابراهیمی - مریم ۸۰۰
۹۰۵ ملک اعتضادی - زینت ۸۰۰
۹۰۶ ملک زاده - پروانه ۸۰۱
۹۰۷ ملک جهان قاجار ۸۰۱
۹۰۸ ملک قصابی - فرخ ۸۰۲
۹۰۹ ملک مختاری - وحیده ۸۰۳
۹۱۰ ملکی - آتوسا ۸۰۵
۹۱۱ ملک یار - حمیرا ۸۰۷
۹۱۲ ملول قاجار ۸۰۷
۹۱۳ مندمی - ستاره ۸۰۸
۹۱۴ منیره ۸۰۸

www.tabarestan.info تبرستان

۹۱۵ منصور - سبزه ۸۰۹
۹۱۶ منظوری - اشرف ۸۱۰
۹۱۷ منفرد - رها ۸۱۰
۹۱۸ منفرد - کبری ۸۱۱
۹۱۹ منگنه - نورالهدی ۸۱۱
۹۲۰ منیعی - صدیقه ۸۱۲
۹۲۱ موسوی - جمیله ۸۱۳
۹۲۲ موسویان - انسیه ۸۱۵
۹۲۳ موسوی پور - اشرف ۸۱۶
۹۲۴ موسوی - گراناز ۸۱۶
۹۲۵ موسوی‌احمدی-مهین ۸۱۸
۹۲۶ موسوی - نجمه ۸۱۹
۹۲۷ موسوی - زهرا بیگم ۸۱۹
۹۲۸ مهابادی - خدیجه ۸۲۰
۹۲۹ مهاجری پور - معصومه ۸۲۰
۹۳۰ مهام - فصیح‌الملوک ۸۲۱
۹۳۱ مهرالنسا ۸۲۱
۹۳۲ مهربان - محزونه ۸۲۲
۹۳۳ مهرتاج رخشان ۸۲۲
۹۳۴ مهربان - طاهره ۸۲۳
۹۳۵ مهستی گنجوی ۸۲۴
۹۳۶ مهوش - سنندجی ۸۲۶
۹۳۷ مهین شیرازی ۸۲۶
۹۳۸ میرافشار - هما ۸۲۷
۹۳۹ میردامادی - فروغ ۸۲۸
۹۴۰ میرزادگی - شکوه ۸۲۹
۹۴۱ میرزاده - رؤیا ۸۲۹
۹۴۲ میرزاده حسینی - حمیده ۸۳۰
۹۴۳ میرزامحمدنیا - فریبا ۸۳۰
۹۴۴ میرزایی - رحیمه ۸۳۲
۹۴۵ میرزایوا - گلبهار ۸۳۳
۹۴۶ میرزایی - سیما ۸۳۳
۹۴۷ میرزایی - لیلا ۸۳۴
۹۴۸ میرگلی - اکرم‌السادات ۸۳۴
۹۴۹ میرلطیفی - هما ۸۳۵
۹۵۰ میرمحمدرضاصادقی - فریبا ۸۳۶
۹۵۱ میرمعظمی - عشرت ۸۳۷
۹۵۲ میرهادی - مریم ۸۳۹
۹۵۳ میزانی - فیروزه ۸۴۱
۹۵۴ میلاد - ساجده ۸۴۳
۹۵۵ میلاد - صفیه ۸۴۴
۹۵۶ میلانی - پروانه ۸۴۴
۹۵۷ میلانی - فروغ ۸۴۶
۹۵۸ میمندی‌نژاد - کبری ۸۴۸
۹۵۹ مینا - فرحناز ۸۴۸
۹۶۰ مینوی - مشکو ۸۵۰
۹۶۱ نادره تاجیک ۸۵۳
۹۶۲ نادم - لیلا ۸۵۴
۹۶۳ نارنجی - زهره ۸۵۴
۹۶۴ ناری نسا خجندی ۸۵۵
۹۶۵ ناصرزاده - مهرناز ۸۵۵
۹۶۶ ناصری - فخری ۸۵۶
۹۶۷ ناطق - خجسته ۸۵۷

www.tabarestan.info تبرستان

۹۶۸ ناهید - کشور ۸۵۷
۹۶۹ نبی خانی - افسر ۸۵۹
۹۷۰ نجد سمیعی - ویدا ۸۵۹
۹۷۱ نجفی - زهرا بیگم ۸۶۰
۹۷۲ ندایی - پونه ۸۶۰
۹۷۳ ندیمی - سیما ۸۶۲
۹۷۴ نراقی - سولماز ۸۶۲
۹۷۵ نشاط - شمس الضّحی ۸۶۳
۹۷۶ نصری-معصومه‌خاتون ۸۶۴
۹۷۷ نظام شهیدی - نازنین ۸۶۵
۹۷۸ نظیراُوا - شهناز ۸۶۶
۹۷۹ نظیر شیرازی ۸۶۷
۹۸۰ نظیری - ژاله ۸۶۷
۹۸۱ نعمت‌اُوا - محبوبه ۸۶۸
۹۸۲ نقابدار - زهرا ۸۶۸
۹۸۳ نقّاش‌پور - مهشید ۸۶۹
۹۸۴ نقدی - کتایون ۸۷۱
۹۸۵ نگار - طاهره ۸۷۱
۹۸۶ نگهبانی - پری ۸۷۱
۹۸۷ نواب - هما ۸۷۲
۹۸۸ نوابه نیهی ۸۷۳
۹۸۹ نوابی - هوروَش ۸۷۴
۹۹۰ نورمحمدی - پریسا ۸۷۵
۹۹۱ نوروزی - فریدا ۸۷۶
۹۹۲ نوری علا - پرتو ۸۷۷
۹۹۳ نوش آفرین زند ۸۷۸
۹۹۴ نهانی اکبرآبادی ۸۷۹
۹۹۵ نهانی سمرقندی ۸۷۹
۹۹۶ نهانی قاینی ۸۸۰
۹۹۷ نهانی شیرازی ۸۸۰
۹۹۸ نهانی کرمانی ۸۸۰
۹۹۹ نهانی - هروی ۸۸۱
۱۰۰۰ نیاز - ماهرخ ۸۸۱
۱۰۰۱ نیری - صفورا ۸۸۲
۱۰۰۲ نیک طلب - پوپک ۸۸۴
۱۰۰۳ نیک‌نژاد - مهرانگیز ۸۸۴
۱۰۰۴ نیکوگفتار - منصوره ۸۸۵
۱۰۰۵ نیکونژاد - نادره ۸۸۶
۱۰۰۶ واحدی - اختر ۸۸۹
۱۰۰۷ واحدی - ثریا ۸۸۹
۱۰۰۸ واعظ - ریحانه ۸۹۰
۱۰۰۹ وافی - نسرین ۸۹۱
۱۰۱۰ واقعی‌پرست - مه‌صفا ۸۹۲
۱۰۱۱ والا - لعبت ۸۹۳
۱۰۱۲ وجدانی - پروین ۸۹۸
۱۰۱۳ وجدی - شاداب ۸۹۹
۱۰۱۴ وحدت - شایسته ۹۰۱
۱۰۱۵ وحیدی - سیمیندخت ۹۰۱
۱۰۱۶ وزیراُف ۹۰۳
۱۰۱۷ وزیری - بتول ۹۰۳
۱۰۱۸ وزیری - مریم ۹۰۵
۱۰۱۹ وزیری‌نسب - فرشته ۹۰۶
۱۰۲۰ وسمقی صدیقه ۹۰۷
۱۰۲۱ ولی - هما ۹۰۸

www.tabarestan.info تبرستان

۱۰۲۲ ویژه - فرنگیس ۹۰۹
۱۰۲۳ هادی- زهره ۹۱۱
۱۰۲۴ هجوم - حفیظه ۹۱۱
۱۰۲۵ هدایت- ماهی ۹۱۲
۱۰۲۶ هروی - صفورا ۹۱۲
۱۰۲۷ مهری - هروی ۹۱۳
۱۰۲۸ همایون - اکرم ۹۱۵
۱۰۲۹ همتی - پروین ۹۱۵
۱۰۳۰ همتی - زهرا ۹۱۶
۱۰۳۱ همتّی - مهین ۹۱۷
۱۰۳۲ همدمی - شریفه ۹۱۷
۱۰۳۳ هوشمند - فرشته ۹۱۷
۱۰۳۴ هوله - مریم ۹۱۸
۱۰۳۵ هومانفر - فرزین ۹۲۰
۱۰۳۶ یار - راحله ۹۲۱
۱۰۳۷ یاسمن‌بو ۹۲۲
۱۰۳۸ یاسمن سمرقندی ۹۲۲
۱۰۳۹ یزدی - آذرمیدخت ۹۲۲
۱۰۴۰ یاوری - آرمیتا ۹۲۳
۱۰۴۱ یثربی - چیستا ۹۲۴
۱۰۴۲ یحیی - فیروزه ۹۲۵
۱۰۴۳ یزدانی - خدیجه ۹۲۶
۱۰۴۴ یزدی - سلطان ۹۲۷
۱۰۴۵ یزدی - زینب ۹۲۷
۱۰۴۶ یغمایی - آذردخت ۹۲۷
۱۰۴۷ یغمایی - افسانه ۹۲۹
۱۰۴۸ یغمایی - پروانه ۹۳۰
۱۰۴۹ یغمایی - پیرایه ۹۳۱
۱۰۵۰ یغمایی - عالیه ۹۳۲
۱۰۵۱ یغمایی - مژگان ۹۳۳
۱۰۵۲ یغمایی - مهناز ۹۳۴
۱۰۵۳ یگانه - ثمر ۹۳۵
۱۰۵۴ یلدا - لیلا ۹۳۶
۱۰۵۵ یمینی شریف - فرشته ۹۳۶
۱۰۵۶ یوسف - ریحانه ۹۳۸
۱۰۵۷ یوسفی - زینب ۹۳۹
۱۰۵۸ یوسفی - فریبا ۹۳۹
۱۰۵۹ یوسفی - مریم ۹۴۰
۱۰۶۰ یوسفی - ناهید ۹۴۰
۱۰۶۱ کتابنامه ۹۴۴

www.tabarestan.info تبرستان

تبرستان
www.tabarestan.info

بعضی از آثار منتشر شده نشر اوحدی

- برگردان روایت گونه داستانها و پیام های فردوسی به نثر
- عبور از استبداد مرکزی
- از زندان رضاخان تا صدر فرقه دمکرات آذربایجان
- فرشته
- وادی عشق و گناه
- نسیم خوش عشق
- من محکوم می کنم
- از مشروطه تا جمهوری نگاهی به ادوار مجالس
- قانون گذاری در دوران مشروطیت
- لحظات ناب زندگی
- باغ مارشال جلداول ودوم
- در جستجوی عشق و زندگی
- اعتیاد چیست ، معتاد کیست ؟
- چگونه خدا را بشناسیم
- رویاهای خاکستری
- رهایی
- داغ گناه
- معشوقی برای ابدیت
- درماندگان عشق
- خرابی در هیاهو
- ذووالار (ترکی)

تبرستان
www.tabarestan.info

باز امشب از جدایی جانان گریستم
یعنی که خود براین تن بی جان گریستم
جان خواست پر گرفتن و رفتن به کوی دوست
من بر تن فتاده به زندان گریستم
ظاهر مبین و چهره خندان و بی خیال
دردم همین بس است که پنهان گریستم
از بیم آنکه خنده به اشکم زند رقیبان
خاموش سوختم دل و خندان گریستم
او نقد دل معامله با بوسه ای نکرد
من بر بهای این دل ارزان گریستم
تا خنده ای به لب گذرد جان به لب رسید
تاوان آن اگر چه دو چندان گریستم
بگذشت اگر به خنده ی شادی شب وصال
ای بس شبا که از غم هجران گریستم

پروین بامداد

www.tabarestan.info
تبرستان

طراح: شبنم راجی گرمانی عکس روی جلد: بهرام رهنما

نشر اوحدی

شابک: ۹۶۴-۸۲۳۴-۱۴-۰
ISBN:964-8234-14-0

قیمت: ۷۵۰۰ تومان